مقدمه‌ی مترجم

سخن پیرامون امام عصر مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف ، سابقه‌ای دیرینه دارد و به پیش از ولادت ایشان مربوط می‌شود، امری که از اهمیت کم‌نظیر و فوق‌العاده‌ی این بحث حکایت دارد.

پیامبران الهی علیهم السلام درباره‌ی ایشان و روزگارشان بشارت داده‌اند. در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز ادوار دیگر معصومان علیهم السلام - و به خصوص عصر امام جعفر صادق علیه السلام - سخن درباره‌ی ایشان رونق فراوانی داشته است تا آنکه به روزگار امام هادی و امام‌عسکری علیهما السلام می‌رسیم. دشمنان که به خوبی آگاهی داشتند نهمین نسل پس از امام‌حسین علیه السلام کسی است که زمین را از عدل و داد خواهد آکند، بعد از آنکه از جور و بیداد بیدادگران آکنده خواهد شد، می‌دانستند نزدیک است چنین شخصی پا به عرصه‌ی وجود بگذارد و لذا ماهیّت خود را در خطر می‌دیدند، بسان فرعون که می‌دانست میلاد موسی علیه السلام نزدیک شده و حکومتش در مخاطره قرار دارد.

امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرمایند: بنی‌امیه و بنی عباس به دو جهت شمشیرهایشان را بر گردن ما گذاشتند؛ یکی آنکه می‌دانستند هیچ حقّی در خلافت ندارند، از این رو می‌هراسیدند ما آن را ادعا کنیم و در جایگاه خود [ اهل‌بیت ] قرار گیرد.

دوم آنکه از روایات متعدد فهمیده بودند زوال حکومت جباران و ظالمان بر دست قائم ما خواهد بود و تردیدی نداشتند که خود، از آنهایند، لذا تلاش کردند اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بکشند و نسل ایشان را از میان برند تا با این کار بتوانند از به دنیا آمدن قائم جلوگیری کنند و یا او را به قتل رسانند، ولی خداوند ابا کرد امر او را برای احدی از آنان آشکار کند، تا اینکه نورش را کامل گرداند، اگرچه کافران را خوش نیاید.[[1]](#footnote-1)

از این رو شاید بتوان گفت علّت احضار امام دهم امام هادی علیه السلام به شهر نظامی سامرا، و اسکان اجباری ایشان و به تبع، فرزندشان امام حسن عسکری علیه السلام در آن دیار، همین باشد که بتوانند بیش از پیش ایشان را زیر نظر داشته باشند و تمامی حالات ایشان را رصد کنند.

لذا جعفر بن محمد بن هارون ملقّب به متوکل عباسی در دوران خلافت خود، امام علی النقی علیه السلام را به سامرا آورد.

غافل از آنکه یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کرِهَ الْکافِرُونَ،[[2]](#footnote-2) می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا - گرچه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهد گردانید.

خداوند اراده فرمود ولیّ خود، همو که بر بساط فساد و شر، خطّ بطلان می‌کشد، و عدالت الهی را در عالم حکم‌فرما می‌سازد، در چنان شرایط خفقان آلودی پا بر پهنه‌ی گیتی بنهد، گرچه فرعون سیرتان را خوش نیاید.

از آن زمان تا به امروز که چیزی حدود یک هزار و دویست سال می‌گذرد، ایشان در پس ابر غیبت - گاه کوتاه و گاه بلند - نهانند، و بسیاری در انتظار که پرده بر افتد تا ظهور به حضور پیوند خورد، و وعده‌ی الهی رخ نماید.

\*\*\*

نگارش پیرامون امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ، سابقه‌ای طولانی دارد. در زمره‌ی کتب فضل بن شاذان نیشابوری رحمه الله ، کتاب القائم علیه السلام را نام برده‌اند. وی به سال 260 هجری، یعنی سال آغاز غیبت صغری از دنیا رفته است. به لطف الهی این جریان تا به امروز ادامه دارد و در این میان کتاب‌هایی گران‌سنگ و وزین ارائه شده است، کتاب‌هایی از جمله:

کمال الدین و تمام النعمة؛ اثر ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، شیخ صدوق رحمه الله

کتاب الغیبة؛ اثر محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی رحمه الله

کتاب الغیبة؛ اثر شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی رحمه الله

منتخب الأنوار المضیئة؛ اثر سید علی بن عبد الحمید نیلی نجفی رحمه الله

چند جلد از بحار الانوار؛ علامه‌ی مجلسی رحمه الله

چند جلد از عوالم العلوم و المعارف؛ شیخ عبدالله بحرانی رحمه الله

یکی از آثاری که در این مجال به رشته‌ی تحریر درآمده، کتاب «المعجم الموضوعی لأحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف » اثر دانشمند محقق آیت الله کورانی عاملی است که حاصل مدّت‌ها تلاش و تتبّع می‌باشد، و به گونه‌ای جامع و در چهل فصل نگاشته شده است. از ویژگی‌های برجسته‌ی این کتاب، پرداختن به موضوعاتی است که کمتر بدان توجه می‌شده، از جمله مطالبی درباره‌ی مناطقی که در دوران ظهور نقش آفرین هستند، ارائه‌ی تصویری واضح از دوران ظهور، تفکیک میان نشانه‌های ظهور و قیامت و...

حال با گذشت سالیان دراز از چاپ متن عربی کتاب، بازگردان فارسی آن با عنوان «فرهنگ موضوعی احادیث امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف » در مقابل دیدگان خوانندگان ارجمند است.

در پایان ذکر چند مطلب را ضرور می‌دانم:

1. در ترجمه‌ی آیات قرآن مجید، از ترجمه‌ی آقای فولادوند بهره‌ی فراوان بردم.

2. در بازگردان احادیث و روایات، در مواردی متعدد، به شروح و کتب مربوطه مراجعه شد که می‌بایست در این میان به دو اثر گرانسنگ علامه‌ی مجلسی رحمه الله یعنی مرآة العقول و بحار الانوار اشاره داشت.

3. همانسان که در کتاب اشاره شده، منبع استوار و وثیق ما، احادیثی است که از معصومین علیهم السلام و در کتب شیعی رسیده است. و از همین رهگذر است که مؤلف ارجمند، در موارد متعددی نسبت به گزارش‌های دیگران - و به خصوص کتاب الفتن نعیم بن حماد مروزی استاد بخاری - موضع گرفته و به نقّادی آن می‌پردازد. از دیگر اهدافی که در نقل گزارش‌های دیگر فِرق دنبال می‌شود، بحث احتجاج و اتمام حجّت بر آنان، و بیان این نکته است که مورد مذکور، منحصر به کتاب‌های شیعیان نیست.

4. در برخی موارد که لازم و یا شایسته به نظر می‌رسید، مطالبی در پاورقی ارائه شد که با حرف م مشخص شده است.

5. در بعضی موارد بابت وضوح بیشتر، کلمه و یا کلماتی درون قلاب قرار گرفت، و حتی الامکان سعی شد به گونه‌ای باشد که با قطع نظر از آن هم ترجمه‌ای خالص، از متن عربی ارائه گردد.

6. از آنجا که ترجمه‌ی حاضر، در حضور مؤلف محترم بررسی و تدقیق شد، مرجع و اصل خواهد بود، از این رو اگر در موردی با چاپ عربی کتاب تعارضی به چشم خورد، این ترجمه مقدّم است، همان گونه که مؤلف محترم فرمودند.

در پایان می‌بایست از آقایان سید مهدی مقدّم و سید محمود فخرایی که در نشر این کتاب همراهی نمودند، کمال تقدیر را داشته باشم.

حسین نائینی

مقدمه‌ی مؤلف

الحمد لله رب العالمین و أفضل الصلاة و أتمّ السلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین، سیما خاتم الاوصیاء، موعود الانبیاء، منتظَر الاجیال و الأمم، مذخور الله لإصلاح العالم، الإمام المهدی المنتظَر روحی له الفداء.

به لطف خداوند، کتاب حاضر نزد عالمان، محقّقان و عموم مردم مقبول افتاد. در طول این مدّت موفّق به بررسی دقیق و بازنگری آن شدم، و در همین راستا برخی از فصل‌های آن از جمله فصل دجّال، فصل ترک‌ها و نیز فصل مصر را بازنویسی نمودم.

بعد از آن به بازبینی پیرامون دلالت روایات، بسیاری از اسناد و مصادری که عبارت کامل روایت یا پاره‌ای که شاهد بر مطلب است را نقل کرده‌اند پرداختم.

مصادر متعدّدی را که پیشتر ارائه می‌شد کاسته و به مهمترین آنان به خصوص منبع اصلی بسنده نمودم. در فصل زیارات و ادعیه نیز تنها به ارائه‌ی چند نمونه اکتفا کردم، چرا که کتاب‌هایی مخصوص این موضوع در دست می‌باشد.

شایان ذکر است که درود و صلوات بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نیز به طور کامل آوردم، اگرچه در منبعی که از آن نقل شود به طور ناقص آمده باشد. البته برخی مؤلفان اهل سنّت به مانند حاکم نیشابوری صلوات را به طور کامل یعنی به ضمیمه‌ی «آل» آورده می‌گویند: صلی الله علیه و آله، هم‌چنان‌که در برخی منابع مخطوط آنان به طور کامل آمده است، لکن ناشران عبارت «و آله» را حذف کردند و به جای آن عبارت «و سلّم» را قرار دادند‌!

از خداوند می‌خواهم که بر رسول خود و خاندان طاهرین ایشان علیهم السلام مخصوصاً آخرین آنان امام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف درود فرستد، و این کوشش را در خدمت دین و آگاه سازی مسلمین نسبت به بشارت نبوی به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بپذیرد، و هو ولیّ التوفیق.

علی کورانی عاملی

خطر این امت، پیشوایان گمراه‌کننده، نه دجال

از احادیث مهم نبوی، که مورد پسند راویان وابسته به دستگاه خلافت قریشی نیست، هشدار‌های پر شمار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی رهبران گمراه‌کننده‌ای است که پس از ایشان بر مسند خلافت تکیه می‌زنند. این احادیث، صحیح، متواتر و بسیار تکان دهنده است، زیرا برخی از آنها به روشنی بیان می‌کند که فتنه‌ی رهبران گمراه کننده، پیوسته وجود دارد، تا آن زمان که خدا، مهدی فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را برانگیزد.

مسند احمد 4/123 به نقل از شداد بن اوس آورده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود‌: «خدای عزوجل گستره‌ی زمین را به من نشان داد و شرق و غرب آن را دیدم، دانستم که سرزمین‌های امتم، به اندازه‌ای خواهد شد که به من نشان داده شد، گنج‌های سفید و سرخ نیز به من داده شد، از خدا درخواست کردم که امتم را با قحطی و خشکسالی هلاک نکند، و هیچ دشمنی را بر آنها چیره ننماید که همگی را هلاک گرداند، آنها را فرقه‌هایی در هم نیامیزد چنان‌که برخی به بعضی دیگر آسیب رسانند. پس [ خداوند ] فرمود: ای محمد‌! هر گاه حکمی کنم، برگشت ناپذیر است، و من به تو نسبت به امتت، چنان بخشش و عطا کردم که با خشکسالی هلاکشان نکنم و دشمنی از امت‌های دیگر را هم بر آنان چیره نگردانم که همگی را هلاک کند، اما وضع بدان جا می‌انجامد که برخی یکدیگر را هلاک می‌نمایند و بعضی، بعضی دیگر را می‌کشند و برخی، دیگران را به اسارت می‌گیرند.

راوی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم افزود‌: برای امتم جز از رهبران گمراه کننده نمی‌ترسم، زیرا اگر میان امتم [ به سبب فتنه‌ای که آنها ایجاد می‌کنند ] شمشیر برکشیده شود، جنگ و درگیری تا روز قیامت از میانشان رخت بر نخواهد بست.»[[3]](#footnote-3)

ابن ماجه در سنن 2/1304 همین حدیث را نقل کرده و می‌افزاید‌: «گروهی از امتم بت‌ها را خواهند پرستید و برخی از آنان به مشرکان خواهند پیوست، هم چنین پیش از رستاخیز، دجال‌هایی دروغ‌پرداز ظهور می‌کنند، که نزدیک به سی نفرند و هر کدام می‌پندارد پیامبر است‌! اما همواره خدا گروهی از امتم را نصرت و یاری می‌نماید، و مخالفان نمی‌توانند زیانی به آنها برسانند، تا آن که سرانجام امر الهی فرا رسد.

شخصی که این روایت را از ابن ماجه نقل کرده می‌گوید: او درباره‌ی این حدیث گفت: چه هراس‌آور است‌!»[[4]](#footnote-4)

ابن ابی شیبه در المصنف 8 /653 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند: «نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودیم و ایشان خواب بودند، یکباره از دجال سخن گفتیم، ایشان در حالی که صورتشان برافروخته بود، بیدار شدند و فرمودند‌: نزد من کسان دیگری برای شما هراس آورتر از دجال هستند؛ رهبران گمراه کننده.»

در مسند احمد 5/389 به نقل از حذیفه آمده است‌: «نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دجال سخن به میان آمد، ایشان فرمودند‌: نزد من فتنه‌ی برخی از شما، ترسناکتر از فتنه‌ی دجال است.»[[5]](#footnote-5)

همان 5/145 به نقل از ابوذر آمده است: «با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم راه می‌رفتم که فرمودند : برای امتم از غیر دجال بیشتر می‌ترسم - و این را سه بار تکرار فرمودند -، عرض کردم‌: ای رسول‌خدا‌‌! از چه امری بیش از دجال بر امت بیمناکید؟ فرمود‌: رهبران گمراه کننده.»

همو در 1/98 از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است: «نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که خواب بود سخن از دجال به میان آوردیم، آن حضرت در حالی که صورتشان برافروخته بود بیدار شدند و فرمودند: من از امر دیگری غیر آن برای شما بیشتر می‌هراسم و عبارتی فرمودند.»

راوی بیم آن داشته که عبارت حضرت را ذکر کند و بر حاکمان زمانش منطبق باشد‌!

صحیحه‌ی البانی 2/271 ح 54 به نقل از شداد بن اوس آورده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود‌: «از اموری که بیشترین بیم را بر امتم از آن دارم، رهبران گمراه کننده‌اند. اگر [ به سبب آنها میان امت ] شمشیر کشیده شود، تا روز قیامت از میان نخواهد رفت.»

در سبل الهدی و الرشاد 10/138 آمده است‌: «ابو یعلی و ابن حبان از ابو سعید و ابوهریره نقل کرده‌اند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که فرمانروایانی نادان بر آنها حکومت کنند. آنها بَدان را مقدّم داشته، تظاهر به دوستیِ خوبان می‌کنند، ونماز را از وقت آن به تأخیر می‌اندازند. هر کسی از شما آن زمان را دریابد، کارگزار، لشکری، مأمور جمع آوری مالیات و یا خزانه‌دار آنان نباشد.

احمد بن منیع از راویانی مورد اطمینان، و نیز ابن ابی شیبه و ابو یعلی به نقل از ابوهریره آورده‌اند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: از هفتادمین سال پس از هجرت، و حکمرانی کودکان به خدا پناه برید. همچنین به نقلی که آن را معتبر دانسته است از ابن عباس و او از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که فرمود: فرمانروایانی بر شما حکمرانی خواهند کرد که بدتر از مجوس‌اند.»

در حلیة الاولیاء 7/69 به نقل از سفیان آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به سلمان فرمود: «طعام حکمرانان پس از من، مانند طعام دجال است، هر کسی از آن بخورد، قلب او دگرگون گردد.»

پیشوایان گمراه کننده، خون عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امت را می‌ریزند

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در سخنان خود پیرامون پیشوایان گمراه کننده، خبر داده‌اند که آنان خون اهل‌بیت آن حضرت را خواهند ریخت. اما پیروان حاکمان گمراهی این طایفه از احادیث را که دربردارنده‌ی ظلم آنان نسبت به عترت می‌باشد، حذف کردند‌!

در امالی شیخ طوسی /512 از عبدالله بن یحیی حضرمی آمده است: «از حضرت امیر علیه السلام شنیدم که فرمود‌: نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودیم - و ایشان خواب و سر مبارکشان در آغوش من بود - که سخن از دجال به میان آوردیم. حضرت با چهره ای برافروخته، بیدار شدند و فرمودند‌: برای شما امور دیگری هراس‌آورتر از دجال هستند؛ رهبران گمراه کننده و ریختن خون عترتم پس از من. با هر کس که با عترتم دشمنی کند، دشمن هستم و با هر آنکه با ایشان از در صلح و دوستی در آید، دوست.»[[6]](#footnote-6)

در امالی شیخ طوسی/65 و نیز امالی شیخ مفید /288 آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «هنگامی که آیه‌ی إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ[[7]](#footnote-7)، چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد، بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد، به من فرمودند‌: یا علی‌! یاری خدا و پیروزی فرا رسیده است، پس هنگامی که دیدی مردم گروه گروه در دین خدا وارد می‌شوند، پروردگارت را ستایش کرده، آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است. یا علی‌! خداوند متعال هم چنانکه جهاد با مشرکین را در کنار من، برای مؤمنین واجب نموده، جهاد در فتنه‌ی پس از من را نیز برای ایشان فرض و لازم قرار داده است.

پرسیدم: ای رسول‌خدا‌! کدام فتنه است که جهاد در آن برای ما واجب است؟ فرمود‌: فتنه‌ی گروهی که به یگانگی خدا و رسالت من شهادت می‌دهند، اما با سنت من مخالفت کرده و به دین من ضربه می‌زنند‌!

عرضه داشتم: ای رسول‌خدا‌! به چه عنوانی با آنان بجنگیم در حالی که به توحید خدا و رسالت شما گواهی می‌دهند؟ فرمود: برای این که در دین بدعت ایجاد کرده، از فرمان من دوری می‌گزینند و ریختن خون عترتم را روا می‌دارند.

عرض کردم: یا رسول الله‌! شما مرا وعده‌ی شهادت داده‌اید، از خدا بخواهید که آن را زودتر قسمت من کند.

فرمود: آری، به تو وعده‌ی شهادت داده‌ام، اما صبر و بردباری تو هنگامی که این [ محاسن ] با این [ خون سرت ] خضاب شود چگونه خواهد بود؟ - و به سر و ریش من اشاره کرد -.

گفتم: ای رسول‌خدا‌! اینکه برای من فرمودید مقام صبر نیست، بلکه مقام سرور و شایان سپاسگزاری است.

فرمود: آری، پس آماده احتجاج باش، چرا که تو با امت من به احتجاج خواهی پرداخت.

گفتم: یا رسول الله‌! راه پیروزی را به من بنمایانید. فرمود‌: هرگاه گروهی را دیدی که از هدایت به سمت گمراهی روی آورده‌اند، با آنان احتجاج کن، چون هدایت از خداست و گمراهی و ضلالت از شیطان.

یا علی‌! هدایت، پیروی از فرمان خداست، نه در پی هوی و هوس و رأی بودن.

گویا می‌بینم که با کسانی مواجه خواهی بود که قرآن را تأویل [ باطل ] می‌برند، مرتکب شبهات گشته، شراب را به نام نبیذ حلال می‌شمرند، در پیمانه و میزان با مردم کم فروشی کرده، با پرداخت زکات و صدقه از مال حرام، در صدد جبران آن هستند، و مال حرام را به نام هدیه می‌ستانند.

عرضه داشتم: ای رسول‌خدا‌! آنان با چنین اعمالی مرتدند یا گرفتاران فتنه؟ فرمود‌: آنها گرفتاران فتنه‌اند و در آن سرگردان خواهند بود، تا آنکه عدالت ایشان را دریابد.

عرض کردم: ای پیامبر خدا‌! عدالت از ناحیه‌ی ما خواهد بود یا کسانی دیگر؟ فرمودند: البته که از ناحیه‌ی ماست، خدا تنها با ما آغاز کرده و تنها با ما هم به پایان می‌رساند. پس از گرفتاری مردم به شرک، تنها به سبب ما بود که بین قلوب الفت ایجاد نمود، و پس از فتنه‌ها نیز فقط به واسطه‌ی ماست که بین قلب‌ها ایجاد الفت خواهد کرد.

پس گفتم: سپاس مخصوص خداوند است برای فضلی که از خود به ما عطا فرموده است.»

نگارنده: منابع اهل‌سنت پاره‌ای از این حدیث را آورده‌اند، ولی آن قسمت‌هایی را که مربوط به پیشوایان گمراهی می‌باشد حذف کرده‌اند‌! و البته این شگرد آنها در از میان بردن مفاهیم حساس از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است.

حاکم نیشابوری در المستدرک 3/149 از ابو هریره آورده است: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به علی، فاطمه، حسن و حسین نگریست و فرمود: من با هر آن که با شما دشمنی کند دشمن، و با هرکه با شما از در صلح و دوستی در آید دوست هستم.» حاکم این حدیث را صحیح دانسته و با حدیث مشابه دیگری از زید بن ارقم تأیید می‌کند، در آن آمده است: «با کسی که شما با او دشمن باشید، دشمنم و با هر که در صلح و آشتی باشید، در آشتی هستم.»

هم چنین سنیان این حدیث را از زید بن ارقم، ابو سعید خدری، ام سلمه و دیگران روایت کرده و آورده‌اند: هنگامی که آیه‌ی تطهیر نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را چندین مرتبه تکرار کردند. ایشان چهل روز به هنگام صبح به در خانه‌ی حضرت علی علیه السلام می‌رفتند و آیه را می‌خواندند و این حدیث را تکرار می‌فرمودند. هم‌چنان‌که نقل کرده‌اند: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را در محله‌ای در مدینه ذکر نمودند و در مناسبت‌های دیگر تکرار می‌کردند، و در آن بیماری که منجر به وفاتشان شد، بر آن تأکید فرمودند.[[8]](#footnote-8)

کوشش‌ها برای تبرئه‌ی صحابه از وصف گمراه‌گری

مسند احمد 1/458 از ابن‌مسعود نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود‌: «خداوند هیچ پیامبری را پیش از من در امتی مبعوث نکرد، مگر آنکه یارانی خاص و اصحابی داشت که به سنّت اوعمل، و دستوراتش را پیروی می‌کردند، اما پس از آنها کسانی می‌آمدند که بدانچه می‌گفتند عمل نمی‌کردند، و کارهایی را مرتکب می‌شدند که بدان امر نشده بودند.»[[9]](#footnote-9)

مسلم در صحیح خود 1/69 آن را نقل می‌کند و می‌افزاید‌: «ابو رافع [  که این حدیث را از ابن‌مسعود روایت می‌کند ] می‌گوید‌: این حدیث را برای عبدالله‌بن‌عمر نقل کردم، اما وی نپذیرفت. پس از مدتی ابن‌مسعود وارد مدینه شد و در یکی از نواحی آن منزل گزید. عبدالله‌بن‌عمر از من خواست تا به همراه او به ملاقات ابن‌مسعود بروم، من نیز اجابت کردم. وقتی نزد وی نشستیم از وی درباره‌ی این حدیث پرسیدم و همان گونه که من برای ابن عمر روایت کردم، ابن‌مسعود نیز نقل نمود.»

طبرانی در المعجم الکبیر 22/362 و373 آورده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود‌: «کسانی بر شما حکمرانی خواهند کرد که اختیار روزی شما را به دست می‌گیرند، با شما سخن به دروغ می‌گویند و کرداری ناپسند را شیوه‌ی خود قرار می‌دهند، از شما راضی نخواهند شد تا اینکه کار‌های قبیح آنان را نیکو شمرده و دروغ آنها را تصدیق نمایید. به اندازه‌ای که به حق تن دهند، از آنان پیروی کنید، اما اگر پا را فراتر گذاشته از حق تجاوز نمودند، اگر کسی در مقابل آنان [ ایستاد و ] کشته شد، شهید است.»

همان مصدر 22/375 به نقل از صدفی آورده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود‌: «پس از من خلفایی خواهند آمد، و پس از آنها امیران، در پی ایشان پادشاهان و پس از آنها ستمگران. سپس مردی از اهل‌بیتم قیام کرده و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که از ستم آکنده شده است.»

نگارنده: نمی‌توان احادیث مربوط به پیشوایان گمراهی را از صحابه دور کرد و دامان آنان را از این مطلب پاک و منزّه داشت، چرا که بخاری در صحیح خود 7/ 208 احادیث حوض را که صراحت دارد در اینکه اکثر صحابه پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم راه انحراف را در پیش گرفتند و لذا در آتش داخل خواهند شد و جز افراد اندکی از آنان نجات نخواهند یافت، نقل نموده است.

وی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند که فرمود‌: «درحالی که ایستاده‌ام، می‌بینم گروهی می‌آیند، همین که آنان را‌می‌شناسم، یکباره فرشته‌ای از میان من و آنان خارج شده، خطاب به آنان می‌گوید‌: بیایید، پس من می‌گویم: به کجا؟ وی پاسخ می‌دهد: به خدا سوگند به سوی آتش، می‌پرسم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید‌: آنان پس از شما راه ارتداد را در پیش گرفته، قهقرا به عقب بازگشتند‌! سپس گروهی [ دیگر ] می‌آیند، همین که آنان را می‌شناسم، یکباره فرشته‌ای از میان من و آنان خارج شده، خطاب به آنان می‌گوید‌: بیایید، پس من می‌گویم: به کجا؟ وی پاسخ می‌دهد: به خدا سوگند به سوی آتش، می‌پرسم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید‌: آنان پس از شما راه ارتداد را در پیش گرفته، قهقرا به عقب بازگشتند‌! پس نمی‌بینم کسی از آنان نجات یابد، مگر به تعداد شترانی که از گله جدا و گم شده‌اند.»

نکته‌ای شایان توجه: احادیث خروج بر رهبران گمراهی به واسطه‌ی دستبرد دستگاه سلطه، مورد تناقض گویی راویان قرار گرفته است، لذا می‌بینیم برخی از احادیث از هر گونه قیامی در مقابل آنان نهی می‌کند، گرچه هر نوع ظلمی را مرتکب شوند. این در حالی است که بعضی دیگر فرمان به قیام و ایستادگی در مقابل آنان می‌دهد، حتی اگر منجر به شهادت گردد. برخی نیز تا زمانی که آنان نماز را بر پا می‌دارند، از خروج نهی می‌کند‌!

پیروی از حاکمان موجب گمراهی است، و سرپیچی موجب مرگ‌!

المعجم الکبیر 8/176 از ابی امامه آورده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «بر امتم از گرسنگی‌ای که آنان را هلاک و دشمنی که آنان را از پای درآورد نمی‌هراسم، بلکه بر ایشان از پیشوایانی گمراه کننده بیم دارم، که اگر از آنان اطاعت کنند آنها را به گمراهی می‌کشانند، و اگر عصیان کنند به قتل رسانند.»

المعجم الصغیر 1/264 به نقل از معاذ بن جبل از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین می‌آورد: «هدیه را تا وقتی که هدیه است بپذیرید، اما اگر به رشوه‌ی در قبال دین تبدیل شد، از پذیرش آن خودداری کنید، و البته شما آن را خواهید پذیرفت، چرا که فقر و نیازمندی به شما اجازه نمی‌دهد. بدانید دنیا به کام مشرکان - یعنی همان کسانی که در پی عیش و بطالت بودند - گشت، اما تمامی آنان کشته شدند و از میان رفتند. آگاه باشید که اسلام است که پایدار می‌ماند، پس با کتاب خدا باشید، هر کجا که رفت.

بدانید کتاب خدا وحاکمیت از یکدیگر خواهند گسست [ و حاکمان به آنچه خداوند نازل فرموده حکم نخواهند کرد، هم‌چنان‌که همین طور شد ] پس از کتاب جدا نشوید. آگاه باشید که فرمانروایانی خواهند آمد که در آنچه به سود خودشان است برای خود حکم می‌کنند، اما در آنچه به سود شما باشد برای شما حکم نمی‌کنند، اگر از آنان اطاعت نمایید شما را گمراه می‌کنند، و اگر سرپیچی کنید به قتل می‌رسانند.

معاذ پرسید: ای رسول‌خدا‌! در چنین شرایطی چه کنیم؟ فرمود: همان کاری که یاران عیسی بن مریم کردند، با ارّه تکه تکه شدند و بر صلیب‌ها آویزان گشتند [ اما زیر بار ستم نرفتند ]، مرگی که در اطاعت فرمان خدا باشد، بهتر از زندگی در نافرمانی اوست.»[[10]](#footnote-10)

عبدالرزاق صنعانی در المصنف 11/329 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «امیرانی بر شما حاکم خواهند شد که برخی از فرامین [ الهی ] را کنار می‌گذارند، هر کسی با آنان مخالفت کند، [ در آخرت ] نجات می‌یابد، وکسی که کردار آنان را ناپسند شمارد جان به سلامت به در می‌برد یا لااقل امید آن می‌رود، و هر کسی که در میان آنان باشد هلاک گشته یا در شُرُف تباهی خواهد بود.»

همو در 11/330 از حسن بصری مشابه این روایت را نقل می‌کند و در ادامه می‌افزاید: «گفتند: ای رسول‌خدا‌! آیا با آنان مبارزه نکنیم؟ فرمود‌: تا وقتی که نماز می‌خوانند، نه.»[[11]](#footnote-11)

این احادیث [ که گاهی دربردارنده‌ی لفظ امام است، گاه خلیفه و گاهی امیر ] خود دلیل بر آن است که مقصود از امراء، خلفاء و پیشوایان یکی می‌باشد و آن هم حکام پس از ایشان است.

معرفی پیشوایان گمراهی توسّط امیر المؤمنین علیه السلام

در نهج البلاغه 2/188 آمده است که شخصی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی احادیث بدعت‌آور و گوناگونیِ روایاتی که در میان مردم رواج داشت پرسید، ایشان فرمودند‌: «بعضی از احادیثی که در دست مردم است، حق است و برخی هم باطل، هم راست دارد و هم دروغ، هم ناسخ و هم منسوخ، هم عام و هم خاص، هم محکم و هم متشابه، هم احادیثی که درست ثبت شده و هم احادیثی که با ظن و گمان روایت شده است. در زمان پیامبر آن قدر به ایشان نسبت دروغ دادند که ایشان به سخنرانی ایستاد و فرمود: هر کسی عمداً نسبت دروغ به من دهد، در جایگاهش در آتش منزل کند.

کسانی که برایت حدیث نقل می‌کنند، تنها چهار دسته‌اند و پنجمی ندارند: اول منافقی که تظاهر به ایمان می‌کند و خود را به آداب اسلام جلوه می‌دهد، [ اما ] از گناه پرهیز نکرده، باکی ندارد، و از روی عمد به پیامبر نسبت دروغ می‌دهد‌! اگر مردم می‌دانستند که او منافق و دروغگوست، سخنش را نپذیرفته و گفتارش را تصدیق نمی‌کردند، ولیکن گفتند: او همراه رسول‌خدا بوده، حضرت را دیده و از ایشان شنیده و فرا گرفته است، و لذا سخنش را می‌پذیرند. ولی خدا درباره‌ی منافقین به تو خبر داده وآنان را برای تو وصف نموده است. منافقان، پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با دروغ بستن و بهتان زدن، به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش تقرّب جستند، و لذا حاکمان ایشان را ولایت دادند و بر گردن مردم سوار کردند و به وسیله‌ی آنان دنیا را به کام خود در آوردند. مردمان تنها با سلاطین و دنیا هستند، مگر کسی که خدا او را نگاه دارد. این یکی از آن چهار گروه است...»[[12]](#footnote-12)

در کافی 8/62 از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند که ایشان در حالی که از امت شِکوه می‌کرد فرمود: «والیانی که پیش از من بودند اموری را بر خلاف دستور رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرتکب شدند، در حالی که از روی عمد در صدد مخالفت با آن حضرت بودند، عهد او را نقض کردند و سنت او را تغییر دادند. اگر مردمان را بر ترک آنها وامی‌داشتم، و آن امور را به جایگاه‌های خود و آن گونه که در عهد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود باز می‌گرداندم، هر آینه لشکریانم از پیرامون من پراکنده می‌شدند... به خدا سوگند به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز برای انجام فریضه و نماز واجب گرد نیایند، به آنها گفتم که تجمّعشان برای نوافل و نمازهای مستحبی بدعت است، اما برخی از سپاهیانم و کسانی که در کنار من می‌جنگیدند فریاد بر آوردند: ای مسلمانان‌! سنت عمر دگرگون شد، او ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کند‌! وترسیدم در ناحیه‌ای از لشکرم بشورند. چه افتراق و از هم گسستگی، اطاعت از پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش که من از این امت دیدم.»

معرفی رهبران گمراهی توسط عبادة بن صامت

ابن ابی شیبه در المصنف 8 /696 روایت می‌کند: «عبادة بن صامت از شام به قصد حج، به مدینه آمد. در مدینه نزد عثمان بن عفان رفت و گفت: ای عثمان‌! آیا تو را از آنچه که از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم آگاه سازم؟ عثمان گفت: بگو‌! عباده گفت: شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمود: بر شما کسانی به حکومت خواهند رسید که شما را به آنچه درست می‌دانید فرمان می‌دهند، ولیکن آنچه را که زشت و ناپسند می‌شمارید، انجام می‌دهند. اینان بر شما هیچ گونه حق اطاعتی ندارند.»

حاکم در المستدرک 3 /357 از عباده چنین آورده است: «بر شما فرمانروایانی سر کار خواهند آمد که به آنچه درست می‌دانید فرمان می‌دهند، ولیکن آنچه را که زشت و ناپسند می‌شمارید انجام می‌دهند، اینان بر شما هیچ گونه حق اطاعتی ندارند، پس خود ر ا سرزنش نکنید. آنگاه افزود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، معاویه از شمار آنان است، و عثمان هیچ اعتراضی بر او نکرد.»[[13]](#footnote-13) حاکم این روایت را بنا بر شرط بخاری و مسلم صحیح می‌شمارد.

در مسند ابو سعید شاشی 3/172 از رفاعه نقل کرده است: «عبادة بن صامت در شام شترانی را دید که بار آنها شراب بود، پرسید‌: بارشان چیست؟ روغن است؟ گفتند‌: نه، شراب است و برای معاویه به فروش می‌رسد. عباده هم چاقویی بزرگ از بازار تهیه کرد و به طرف بار‌ها رفت و همه مشک‌ها را پاره نمود.

معاویه به ابو هریره که در آن زمان در شام بود پیغام داد و گفت‌: آیا جلوی برادرت عبادة بن صامت را نمی‌گیری؟ او صبح ها به بازار می‌رود و کسب و کار ذمّیان را فاسد می‌کند، و شب در مسجد می‌نشیند وکاری جز آبروریزی و عیب جویی از ما ندارد. جلوی برادرت را بگیر.

ابو هریره نزد عباده رفت و گفت‌: ای عباده‌! با معاویه چه کار داری؟ بگذار هر کاری می‌خواهد انجام دهد‌! خدا در قرآن می‌فرماید‌: تِلْک أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا کسَبَتْ وَلَکمْ مَا کسَبْتُمْ،[[14]](#footnote-14) آنان امّتی بودند که گذشتند، دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست.

عباده پاسخ داد‌: ای ابو هریره‌! وقتی که ما با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیعت کردیم، تو نبودی، ما با ایشان بیعت کردیم که در همه‌ی حالات، چه در حال نشاط و چه در کسالت از ایشان اطاعت و پیروی کنیم، و در حال تنگدستی و گشاده دستی انفاق نماییم، امر به معروف و نهی از منکر کنیم و در راه خدا سخن بگوییم و از سرزنش ملامت‌گران هراس نداشته باشیم.

با ایشان بیعت کردیم که هنگامی که نزد ما به یثرب آمد، او را یاری کنیم و چنان‌که خود و همسران و خاندانمان را حفظ می‌کنیم، از ایشان نیز محافظت نموده و در مقابل، پاداشمان بهشت باشد و هرکسی به بیعت خود با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم وفادار بماند، خداوند بهشت را به او ارزانی خواهد داشت، ومن نَکثَ فَإِنَّمَا ینْکثُ عَلَی نَفْسِهِ،[[15]](#footnote-15)و کسی که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خودپیمان می‌شکند.

ابوهریره وقتی این سخنان را شنید، دیگر چیزی نگفت.

معاویه به عثمان در مدینه نوشت که عبادة بن صامت، شام را بر من شورانده است، پس یا دست از سر ما بردارد، یا اینکه او را با شام رها می‌کنم. عثمان در پاسخ معاویه نوشت که عباده را روانه‌ی مدینه کن. معاویه هم همین کار را کرد. وقتی عباده بر عثمان وارد شد، جز عثمان کسی از صحابه در آنجا نبود، اما از تابعین که صحابه را درک کرده بودند جماعت بسیاری حضور داشتند. عثمان متوجه او نشد تا اینکه یکباره او را در گوشه‌ای دید که نشسته است، پس رو به عباده کرد و گفت‌: ما با تو چه کار داریم؟

عباده تمام قامت برخاست و گفت: شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمود: پس از من کسانی امورتان را در دست خواهند گرفت که آنچه را زشت و ناپسند می‌دانید، برای شما خوب معرفی می‌کنند، و آنچه را خوب و درست می‌دانید، بد و نادرست می‌شمارند. برای کسی که نافرمانی خدا را می‌کند هیچ حق اطاعتی نیست، پس از راه پروردگارتان گمراه نشوید.

سوگند به خدایی که جان عباده در دست اوست، معاویه از شمار آنان است.

عثمان هم هیچ اعتراضی بر او نکرد.»‌![[16]](#footnote-16)

تصریح پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر اینکه برخی پیشوایان گمراهی از صحابه هستند‌!

عبدالرزاق در المصنف 11/345 از جابر نقل کرده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به کعب بن عجزه فرمود: «خدا تو را از شرّ حکمرانی سفیهان حفظ کند. وی پرسید: مقصود از حکمرانی اینان چیست؟ فرمود: امرایی پس از من خواهند بود که به راهنمایی من رهنمون نشده و به سنّتم گردن نمی‌نهند. کسانی که دروغ ایشان را راست انگارند و در ستم یاریشان نمایند، از من نیستند و من هم از ایشان نیستم و در کنار حوض نزد من نمی‌آیند. اما کسانی که دروغ ایشان را راست نمی‌انگارند، و بر ستم یاری نمی‌نمایند، از منند و من نیز از ایشان هستم و در کنار حوض نزد من می‌آیند.

ای کعب بن عجزه‌! روزه سپری [ در برابر آتش ] است، صدقه گناه را محو می‌کند و نماز موجب نزدیکی به خداست.

ای کعب بن عجزه‌! کسی که گوشت بدنش از مال حرام روییده باشد، هرگز وارد بهشت نمی‌شود و او سزاوار آتش است.

ای کعب بن عجزه‌! مردمان دو گونه‌اند: یا خود را می‌خرند و آزاد می‌کنند، یا خود را فروخته، گرفتار می‌نمایند.»[[17]](#footnote-17)

در مسند احمد 5/111 از خباب بن ارت نقل می‌کند: «بر در خانه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم منتظر ایشان بودیم تا برای نماز ظهر بیرون بیایند. وقتی بیرون آمدند، فرمودند: به گوش باشید، گفتیم: گوش به فرمانیم، دوباره فرمود: گوش کنید، و پاسخ دادیم: گوش به فرمان هستیم، آنگاه فرمود‌: کسانی بر شما حکومت خواهند کرد، آنان را در ستمشان یاری ننمایید. هر کس دروغشان را راست انگاشت، هرگز در کنار حوض نزد من نخواهد آمد.»[[18]](#footnote-18)

مسلم در صحیح خود 6 /20 روایت کرده است که رهبران گمراهی بلا فاصله پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خواهند بود. او چنین نقل می‌کند: «حذیفه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسید: ای رسول‌خدا‌! ما گرفتار شرّ و بدی بودیم و خدا خیری آورد که اکنون در آن به سر می‌بریم، آیا پس از این خیر، شرّی هست؟ فرمود‌: آری‌! پرسید‌: آیا در پس آن، خیری خواهد بود؟ فرمود‌: آری‌! گفت‌: آیا پس از آن خیر، شرّ دیگری هست؟ فرمود‌: بلی، گفت‌: چگونه؟ فرمود: پس از من رهبرانی خواهند بود که به راهنمایی من رهنمون نمی‌شوند و از سنت من پیروی نمی‌کنند. در میان آنها مردانی خواهند بود که قلب‌هایشان قلب‌های شیاطین است که در بدن‌های آدمیان قرار دارد.

پرسید: ای رسول‌خدا‌! اگر آن زمان را دریافتم، چه کنم؟ فرمود: فرمان حاکم را شنیده، از او اطاعت می‌کنی، گرچه بر پشتت بزند و مالت را بستاند، پس بشنو و اطاعت کن.»

عمر می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی رهبران گمراه کننده مخفیانه با من سخن گفتند‌!

در مسند احمد 1/42 آمده است که عمر به کعب الاحبار گفت: «از تو مطلبی را می‌پرسم، پس جوابش را کتمان نکن‌! کعب گفت‌: به خدا قسم آنچه را بدانم از تو مخفی نخواهم داشت‌! عمر پرسید: از چه چیزی بیشتر بر امت محمد بیم داری؟ کعب پاسخ داد: رهبران گمراه کننده‌! عمر گفت: راست گفتی، رسول‌خدا این مطلب را مخفیانه به من گفته بود.»[[19]](#footnote-19)

طبرانی در مسند الشامیین 2/97 از کعب‌الاحبار از عمر بن خطاب نقل می‌کند که رسول‌خدا مخفیانه به من فرمود: «بیش از هر چیزی برای امتم، از پیشوایان گمراهی می‌هراسم.

کعب می‌گوید: من هم گفتم: به خدا سوگند، از چیزی به جز آنها برای این امت نمی‌ترسم.»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تنها یک بار به خانه‌ی عمر آمد‌!

حلیة الاولیاء 5/119 به نقل از عمر بن خطاب می‌نویسد: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که غم را در چهره‌شان احساس می‌کردم، دست به ریش من زد و فرمود: إنا لله وإنا إلیه راجعون‌! جبرئیل هم اکنون نزد من آمد و گفت: إنا لله وإنا إلیه راجعون‌! گفتم: درست است، ما برای خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، اما چرا این آیه را خواندی؟ پاسخ داد: با گذشت اندک زمانی پس از شما امت گرفتار فتنه می‌شوند، پرسیدم: فتنه کفر یا گمراهی؟ گفت: هر دو خواهد بود‌! گفتم: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که کتاب خدا را میان آنها به جا خواهی گذاشت؟ در پاسخ گفت: با کتاب خدا دچار فتنه می‌گردند و این کار توسط امیران و قاریان انجام می‌پذیرد‌! امیران مردم را از حقوقشان باز داشته، به آنان ستم می‌کنند که این کار منجر به جنگ و جدال شده، فتنه‌ی مردمان را در پی خواهد داشت‌! قاریان هم از خواست امیران پیروی می‌کنند و بر ضلالت آنان افزوده، خودداری نمی‌نمایند.

پرسیدم: چگونه می‌توان از دست اینان جان به سلامت به در برد؟ جبرئیل گفت: با خویشتن داری و شکیبایی‌! اگر حقوقشان را دادند بگیرند، اما اگر منع کردند از آن بگذرند.»

الدرالمنثور 3 /155: «حکیم ترمذی از عمر بن خطاب نقل کرده است: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به سراغ من آمد، من اندوه را در چهره‌ی ایشان مشاهده می‌کردم، پس ریش مرا گرفته...» [[20]](#footnote-20)

در گزارش دیگری نیامده که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم غیر از این مورد به خانه‌ی عمر رفته باشند‌!

علّت گرفتاری امت به رهبران گمراه کننده

علت اینکه این امت به پیشوایان گمراهی دچار شدند، آن است که با فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مخالفت کرده، به بالاترین خدمتی که پیامبری به امت خود کرده است پشت پا زدند. آن حضرت در آن بیماری که منجر به وفاتشان شد، اصحاب را فرا خواندند و خواستند عهدی بنویسند که آنان را تا روز قیامت از خطر گمراهی نگاه داشته، سروران عالم قرار دهد.

اما قریش احساس کرد که ایشان قصد آن دارد که ولایت حضرت امیر و عترت علیهم السلام را به طور رسمی بنویسد و از قریش بر آن اقرار بگیرد و آنها را وادار به اطاعت نماید. لذا عمر بن خطاب به پا خواسته، رو در روی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: ما هیچ نیازی به وصیت شما نداریم، کتاب خدا برای ما کافی است‌! قریشیان و طلقاء [ آزادشدگان به دست پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در فتح مکه ] نیز سخن عمر را تأیید کرده، فریاد زدند: همان که عمر گفت، همان که عمر گفت‌! کتاب خدا برای ما کافی است، برای او چیزی نیاورید، او هیچ نخواهد نوشت و گفتار کفر را بر زبان جاری کرده، گفتند:پیامبرتان هذیان می‌گوید‌! و صدا به فریاد بلند کردند.

برخی از اصحاب و بعضی زنان آن حضرت فریاد زدند‌: برای او [ قلم و کاغذ ] بیاورید تا بنویسد، ولیکن دیگران گفتند: هیچ چیزی نیاورید، از خود او بپرسید، هذیان می‌گوید‌!

آنان آمادگی آن را داشتند که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر نوشتن وصیت خود اصرار ورزد، ارتداد خود را از اسلام علنی کنند و بگویند که او پیامبر نبوده، بلکه تنها در صدد تأسیس حکومت برای بنی هاشم بوده است. لذا حضرت بر آنان خشمگین شد و آنها را بیرون راند.

این تنها موردی بود که ایشان اصحابش را طرد کرد و آن گونه که بخاری نقل می‌کند فرمود: «از نزد من برخیزید، روا نیست که نزد من اختلاف کنید، حالی که من دارم بهتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانید»‌!

مقصود از آن چه آن حضرت را بدان فرا می‌خواندند آن بود که بر نگاشتن وصیتش اصرار کند و این توجیهی شود بر این که آنان ارتداد خود را علنی سازند.

پس از این ماجرا، ابن عباس پیوسته می‌گفت: مصیبت، تمام مصیبت آن بود که مانع شدند رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم وصیتش را بنویسد.[[21]](#footnote-21)

احادیث پیرامون شجره‌ی ملعونه در قرآن، گمراه‌گران را معلوم می‌کند

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَإِذْ قُلْنَا لَک إِنَّ رَبَّک أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْیا الَّتِی أَرَینَاک إِلا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا یزِیدُهُمْ إِلا طُغْیاناً کبِیراً، هنگامی که به تو [ ای پیامبر‌! ] گفتیم: پروردگارت بر همه‌ی مردم احاطه دارد، و آن رؤیا را که به تو نمایاندیم، و [ نیز ] آن درخت لعنت شده در قرآن را، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم، و ما آنان را بیم می‌دهیم، ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی‌افزاید.»[[22]](#footnote-22)

سنیان روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را به رهبران گمراه کننده از بنی امیه تفسیر نموده است.

در مجمع الزوائد 5/243 در حدیثی که آن را از ابو یعلی نقل و توثیق می‌کند، آورده است که ابو هریره می‌گوید: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دید که گویا بنی حَکم بر منبرش بالا و پایین می‌پرند، صبح آن روز با عصبانیت فرمود: چرا باید ببینم که بنی حکم مانند میمون از منبرم بالا می‌پرند؟

راوی می‌افزاید: کسی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را پس از این ماجرا تا زمانی که از دنیا رفتند، خندان ندید‌!»

در همین منبع 5/240 از عبدالله‌بن‌عمرو روایتی را می‌آورد و آن را صحیح می‌شمارد، وی می‌گوید: «نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودیم و [ پدرم ] عمرو بن عاص رفته بود تا لباسش را به تن کند و به من بپیوندد. آن حضرت در این حال فرمود: مردی ملعون بر شما وارد می‌شود. به خدا قسم پیوسته هراسان بودم و بیرون و داخل را نگاه می‌کردم [ که ببینم چه کسی می‌آید ] تا این که فلانی وارد شد، مقصود او حَکَم است.»

المعجم الکبیر 3/9 از امام حسن علیه السلام در پاسخ به اعتراض شخصی درباره‌ی صلح با معاویه، نقل می‌کند که فرمودند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در رؤیا بنی امیه را دید که یکی پس از دیگری بر منبرش سخنرانی می‌کنند. این رؤیا ایشان را آزرد تا آنکه این آیه نازل شد: إنَّا أعطَیناک الکوثَر،[[23]](#footnote-23) همانا ما تو را کوثر دادیم، که نام نهری است در بهشت. هم چنین این آیات نازل گردید: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاک مَا لَیلَةُ الْقَدْرِ، لَیلَةُ الْقَدْرِ خَیرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ،[[24]](#footnote-24)همانا ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم، و تو چه می‌دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر برتر و بالاتر است از هزار ماه، که بنی امیه در آن حکومت می‌کنند.

قاسم بن فضل [ که از راویان این حدیث است ] می‌گوید: ما حساب کردیم همان هزار ماه بود، نه کمتر و نه بیشتر.»[[25]](#footnote-25)

در فتح الباری 8/287 چنین روایت می‌کند: «ابن عباس از عمر درباره‌ی آیه‌ی أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ کفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ،[[26]](#footnote-26) آیا به کسانی که [ شکر ] نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند، ننگریستی؟ پرسید که منظور این آیه چه کسانی هستند؟ عمر گفت: مقصود، آن دو گروه فاجرتر که از بنی مخزوم و بنی امیه هستند می‌باشد، یعنی دایی‌های من و عمو‌های تو‌! اما دایی‌های مرا، خداوند در جنگ بدر از میان برد، ولیکن به عمو‌های تو تا چندی مهلت داده است‌!»

ابن حجر در ادامه حدیثی از حضرت امیر علیه السلام می‌آورد [ که مقصود، آن دو گروه فاجرتر، یعنی بنی‌امیه و بنی مغیره می‌باشد، اما بنی مغیره را خداوند در جنگ بدر ریشه کن نمود ولیکن بنی‌امیه تا چندی مهلت داده شده اند ] و درباره‌ی آن می‌گوید: «این حدیث در کتاب عبدالرزاق و نسائی و حاکم نیز هست، علاوه بر آنکه حاکم آن را صحیح دانسته است.»

نگارنده: مقصود عمر از دایی‌هایش، بنی مخزوم است و عمر مادرش حنتمه را به آنها منتسب می‌کرد. اما خالد بن ولید [ که خود از بنی مخزوم بود ] این انتساب را نمی‌پذیرفت و عمر این آیه را می‌خواند:

«لِیقْطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِینَ کفَرُوا أَوْ یکبِتَهُمْ فَینْقَلِبُوا خَائِبِین. لَیسَ لَک مِنَ الأمر شَئٌْ أَوْ یتُوبَ عَلَیهِمْ أَوْ یعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ،[[27]](#footnote-27) تا خداوند برخی از کسانی را که کافر شدند نابود کند، یا آنان را خوار سازد تا نومید بازگردند. هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست، یا [ خدا ] بر آنان می‌بخشاید یا عذابشان می‌کند، زیرا آنان ستمکارانند.»

ولیکن معنای آیه [ آن گونه که عمر برای شماتت خالد آن را شاهد می‌آورد و چنین می‌نمایاند که خالد از این کسانی است که مقصود آیه هستند، نمی‌باشد، بلکه ] این است: خداوند اراده کرده برخی قبائل قریش را مهلت دهد، وبرخی دیگر را با کشتن رهبرانشان و از میان بردن سیاسی از میدان به در برده، از صحنه‌ی مقابله با اسلام خارج کند. از این رو در تاریخ، نقش مهمی از اینان نمی‌بینیم.

گروهی از آنان بنو عبد الدار هستند، کسانی که سوارکاران و جنگجویان قریش بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام در بدر و احد بیش از ده تن از جنگ آوران آنان را کشت، که همگی جزء قهرمانان و پرچمداران قریش بودند.

گروهی دیگر بنو مغیره، که خاندان ریاستمدار از بنی مخزوم‌اند و پس از کشته شدن ابو جهل در جنگ بدر، دیگر خبری از آنان نیست. از میانشان تنها یک جنگجو باقی ماند و او خالد بن ولید بود که بعدها پسرش عبدالرحمن در خلافت طمع کرد و معاویه وی را کشت.

همچنین پس از ابو بکر و عمر، دوران دو قبیله‌ی تیم و عدی نیز به سر آمد و فقط امیه و هاشم در صحنه سیاسی باقی ماندند.

گرچه در منابع حدیثی اهل‌سنت چنان که گذشت مقصود از آیه تنها برخی از قبایل قریش عنوان شده‌اند، ولیکن در منابع و روایات ما، رسول‌خدا و ائمه هدی علیهم السلام تأکید دارند که نه تنها بنی امیه و بنی مخزوم، بلکه تمامی قریش، مسئول و پاسخگوی کفران و تغییر نعمت الهی هستند.

امام صادق علیه السلام به عمرو بن سعید که از حضرت پیرامون همین آیه سؤال کرد، فرمودند: «شما در مورد این آیه چه می‌گویید؟ پاسخ داد: ما می‌گوییم که آنان دو گروه فاجرتر قریش یعنی بنی‌امیه و بنی مخزوم هستند. حضرت فرمود: بلکه مقصود تمامی قریش است. خداوند به پیامبرش فرمود: من قریش را بر عرب برتری دادم و نعمتم را بر آنان تمام کردم و رسولی برایشان فرستادم، اما آنان کفران نعمت کردند و فرستاده‌ی مرا تکذیب نمودند.»[[28]](#footnote-28)

در کافی 8/345 از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: «صبح هنگامی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفته و غمگین بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت ایشان عرض نمود: ای رسول‌خدا‌! چرا شما را ناراحت و محزون می‌بینم؟ فرمودند: چرا چنین نباشم و حال آن که دیشب در خواب دیدم بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه از منبرم بالا می‌روند و مردم را از اسلام به قهقرا به جاهلیت باز می‌گردانند، پرسیدم: پروردگارا‌! این رخداد در زمان حیات من است یا پس از مرگم؟ فرمود: پس از مرگ.»

اهل‌سنت این روایت را از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صحیح می‌دانند: خلافت پس از من سی سال است

مسند احمد4/273 از نعمان بن بشیر می‌آورد: «با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد نشسته بودیم. بشیر بن سعد هم که سخنان آن حضرت را به خاطر می‌سپرد حضور داشت. ابو ثعلبه خشنی آمد و از بشیر پرسید: آیا گفتار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی حاکمان را به یاد داری؟ حذیفه [ که حاضر بود ] پاسخ داد: من خطبه ایشان را در خاطر دارم، پس ابو ثعلبه نشست. حذیفه گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

هر آن مقداری که خدا بخواهد نبوت میان شما خواهد ماند، و هنگامی که اراده کند آن را برمی‌دارد، سپس خلافتی به شیوه نبوت، آن مقداری که خداوند اراده نماید خواهد بود، تا آن زمان که آن را بر اساس مشیت خود بردارد، سپس پادشاهی ستمکارانه‌ای خواهد بود، تا خداوند بساط آن را برچیند، پس از آن سلطنتی جبارانه خواهد آمد، که آن را هم از میان می‌برد، در نهایت [ مجدداً ] خلافتی به شیوه نبوت خواهد بود.

حبیب بن سالم که این روایت را از نعمان نقل می‌کند می‌گوید: وقتی عمر بن عبد العزیز بر مسند خلافت تکیه زد، یزید بن نعمان بن بشیر از یاران وی بود. این حدیث را برای یادآوری، به او نوشتم و گفتم: امیدوارم حکومت عمر بن عبد العزیز، آن حکومتی باشد که بعد از آن دو پادشاهی ستمکارانه و جبارانه قرار دارد‌! یزید بن نعمان نامه‌ی مرا نزد عمر بن عبد العزیز برد که خوشایند و مسرّت وی را در پی داشت.»[[29]](#footnote-29)

طیالسی در مسند خود /31 به نقل از معاذ بن جبل آورده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «خداوند این امر را با نبوت و رحمت آغاز کرد، سپس خلافت و رحمت خواهد بود، پس از آن حکومتی ستمکارانه، و بعد حکومتی جبارانه با زور و غلبه و فساد در زمین خواهد بود که زنا کردن، نوشیدن شراب و پوشیدن حریر را حلال می‌شمارند، در این راه یاری می‌شوند و پیوسته دنیا به کام آنان است، تا خدا را ملاقات کنند.»

در سنن دارمی 2/114 از ابو عبیده از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین می‌آورد: «آغاز دینتان با نبوت و رحمت است، سپس حکومت و رحمت، بعد پادشاهی‌ای که هیچ خیری در آن نیست، سپس سلطنتی جبارانه که شراب و حریر در آن روا شمرده می‌شود.»[[30]](#footnote-30)

نگارنده: این حدیث صحیح است و بنی امیه را به عنوان «رهبران گمراه کننده» معرفی می‌کند و تصریح دارد که حکومت معاویه و تمام کسانی که پس از وی تا عمر بن عبد العزیز آمدند، حکومتی جبارانه، ظالمانه و غیر شرعی بوده است.

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری 8/61 می‌گوید: «اشاره وی [ ذو عمرو یمانی در روایت بخاری[[31]](#footnote-31) ] بدین سخن [ که هرگاه پای شمشیر به میان آید، سلطنت و پادشاهی خواهد بود ] با حدیثی که احمد و اصحاب سنن آورده‌اند و ابن حبان و دیگران آن را صحیح شمرده‌اند مطابقت دارد که سفینه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند:

خلافت پس از من سی سال است، و پس از آن به حکومتی ظالمانه تبدیل می‌شود.»

البانی در صحیحه 1/742 می‌نویسد: «این حدیث را احمد، ابوداود، ترمذی و حاکم نقل کرده‌اند و دلیل بر صدق نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است، چون ابوبکر سال 11 هجری بر مسند حکومت نشست و حسن بن علی، سال 41 از خلافت کناره‌گیری کرد که سی سال تمام می‌شود.»

ما سنیان را با این حدیث [ که خود صحیح می‌دانند ] ملزم می‌نماییم تا بپذیرند حکومت معاویه و امثال وی نامشروع است. لکن ما خود آن را نمی‌پذیریم، چرا که با وصیت متواتر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به امیرالمؤمنین و عترت علیهم السلام تعارض دارد، هم‌چنان‌که آن را تلاشی برای خارج کردن عمر بن عبد العزیز از دایره‌ی نکوهش عام و فراگیر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی بنی‌امیه می‌دانیم.

حکومت رهبران گمراهی و پیروان آنان تا ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه دارد

مقدسی سلمی در عقد الدرر /62 به نقل از حذیفه از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌آورد: «بدا به حال این امت از پادشاهان جبار که چگونه می‌کشند و چسان می‌ترسانند، مگر کسانی را که آشکارا از آنها اطاعت کنند. مؤمن پارسا، با زبان خود تظاهر به دوستی می‌کند، اما قلباً از آنان گریزان است.

پس آنگاه که خداوند اراده کند دوباره اسلام را عزیز و سربلند گرداند، تمام ستمگران را از بین می‌برد و اوست که بر هر آنچه بخواهد قادر است، و تواناست که امتی را پس از فساد و تباهی اصلاح کند.

ای حذیفه‌! اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آنقدر طولانی کند تا مردی از اهل‌بیتم حکمرانی نماید. معرکه‌ها بر دست او واقع می‌شود و اوست که اسلام را پدیدار می‌کند. خداوند از وعده‌اش تخلف نمی‌کند و او سریع الحساب است.

مقدسی در ادامه می‌نگارد: حافظ ابو نعیم اصفهانی این حدیث را در صفة المهدی آورده است.»[[32]](#footnote-32)

دجال در نگرش اهل‌بیت علیهم السلام

آنچه در منابع شیعیان درباره‌ی دجال و حرکت وی بیان شده است، با آنچه در احادیث سنی‌هاست، از چند جهت تفاوت دارد:

1. نزد ما شیعیان، دجال یهودی است و بر ضد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دست به شورشی جهانی می‌زند. این رخداد پس از ظهور امام و برپایی دولت جهانی ایشان و نیز بعد از فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان، اتفاق می‌افتد.

پیروان او یهودیان و ناصبی‌ها هستند. ظاهراً دجال از پیشرفت دانش آن روزگار نیز استفاده می‌کند و از فریب‌کاری و افسونگری نیز بهره خواهد جست‌!

کمال الدین /528 از عبدالله‌بن‌عمر نقل می‌کند که اکثر پیروان دجال یهودیان، زنان و اعراب هستند.

2. احادیث شیعیان از عناصر اسطوره‌ای و افسانه‌ای دجال که در منابع دیگران به وفور یافت می‌شود، عاری است.

3. کعب الأحبار معتقد است که شورش دجال بلافاصله پس از فتح قسطنطنیه است و قیامت پس از آن برپا می‌شود. اما چنین پنداری در منابع ما مردود است، چرا که دولت عدل الهی زمانی طولانی استمرار خواهد داشت.

4. در روایات ما، دجال آخرین طاغوت و پیشوای گمراهی است.

در کافی 8/296 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «تا ظهور دجال، برای هر کسی که مردم را به سوی خویش بخواند، کسانی خواهند بود که با او بیعت کنند و هر کس پرچم گمراهی برافرازد، صاحب آن طاغوت است.»

در بصائر الدرجات /317 از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «پیش از آنکه مرا از دست بدهید، هر سؤالی دارید بپرسید. به خدا سوگند، از من درباره‌ی گروهی که یکصد نفر را رهبری می‌کنند نمی‌پرسید، مگر آنکه به شما خواهم گفت رهبر ودعوت کننده‌ی به آن کیست، تا زمانی که دجال خروج کند.»

5. عمده‌ی دشمنان اهل‌بیت پیروان دجال‌اند.

در امالی شیخ طوسی 1 /59 از رافع غلام ابوذر آمده است: «ابوذر رحمه الله را در حالی که حلقه‌ی در کعبه را گرفته و رو به جانب مردم کرده بود دیدم که می‌گفت: نزد کسی که مرا می‌شناسد من جندب‌ام و برای آنکه مرا [ بدین نام ] نمی‌شناسد، ابوذر غفاری، شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هر کسی که با من در این زمان و با اهل‌بیتم پس از من بجنگد، خداوند او را در آخرالزمان در میان پیروان دجال قرار خواهد داد. همانا اهل‌بیتم در میان شما همانند کشتی نوح‌اند که هر کسی سوار آن شود، نجات یافته و کسی که سرپیچی کند، غرق خواهد شد، و بسان باب حطه [ در میان بنی‌اسرائیل ] هستند که هر که از آن وارد شود نجات یابد، و هر آنکه داخل نشود هلاک گردد.»[[33]](#footnote-33)

محاسن برقی 1/90 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هر کسی با ما اهل‌بیت دشمنی کند، خدا او را یهودی محشور گرداند. گفتند: ای رسول‌خدا‌! حتی اگر شهادتین را بگوید؟ فرمود‌: آری، با این دو کلمه تنها از ریخته شدن خونش یا از پرداخت جزیه - با حالت خواری - جلوگیری می‌کند.

در ادامه فرمودند: هر کسی با ما اهل‌بیت دشمنی کند، خدا او را یهودی محشور می‌کند. پرسیدند: ای رسول‌خدا‌! چگونه چنین می‌شود؟ فرمود: اگر دجال را دریابد، به او ایمان می‌آورد.»[[34]](#footnote-34)

در رجال کشی 2 /697 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفرید و آنها را در هوا قرار داد، پس هر آنچه از آنان در آنجا یکدیگر را شناختند، در اینجا با هم الفت گرفتند و هر آنچه در آنجا یکدیگر را نشناختند در اینجا دچار اختلاف شدند. هر کسی که به ما اهل‌بیت نسبت دروغ دهد، خداوند او را در روز قیامت نابینا و یهودی محشور گرداند، و اگر دجال را درک کند به او ایمان می‌آورد، و اگر او را درک نکند در قبر به او ایمان خواهد آورد.»

مشارق انوار الیقین /52 از ابو سعید خدری از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «ای مردم‌! هر کسی با ما اهل‌بیت دشمنی ورزد، خداوند او را یهودی محشور کند و اسلامش نفعی برایش نخواهد داشت. اگر دجال را دریابد، به او ایمان می‌آورد، و اگر بمیرد خداوند او را از قبر برانگیزد تا به او ایمان آورد.»[[35]](#footnote-35)

معنای این احادیث آن است که ناصبی‌ها در زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم پیمانان و پیروان یهود خواهند بود.

6. بر اساس روایات ما ورود به مدینه بر دجال حرام است که مشابه آن را سنیان نیز روایت کرده‌اند.

شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه 2/564 نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام دجال را یاد کرده فرمودند: «هر دشت و پهنه‌ای را زیر پا می‌نهد مگر مکه و مدینه را، زیرا که بر هر گذرگاهی از گذرگاه‌های مکه و مدینه فرشته‌ای است که آنجا را از طاعون و دجال حفظ می‌کند.»[[36]](#footnote-36)

[ اهل‌سنت علی رغم اینکه مشابه این حدیث را روایت کرده‌اند ] ولیکن مواردی را از آن استثناء کرده‌اند و بدین وسیله حرمت ورود وی به مدینه را نقض نموده‌اند، مواردی که در روایات ما یافت نمی‌شود. آنان چنین تصویر کرده‌اند که دجال داخل مدینه می‌شود.

7. روایت مرسلی وجود دارد و از آن چنین فهمیده می‌شود که دجال اهالی بصره را می‌کشد.

در شرح نهج‌البلاغة ابن میثم بحرانی 1/289 آمده است: «وقتی جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب جمل تمام شد، به منادی دستور دادند تا میان اهالی بصره ندا دهد که به خواست خدا از فردا تا سه روز نماز جماعت برگزار می‌شود و بهانه‌ای برای شرکت نکردن قابل قبول نیست، مگر کسی عذر موجّه یا بیماری داشته باشد، پس [ تخلف نکرده و ] راهی برای مؤاخذه‌تان قرار ندهید.

وقتی مردم گرد آمدند، امام علیه السلام در مسجد جامع برای آنان نماز صبح گزارد، بعد از اتمام نماز ایستاد و به دیوار سمت قبله در طرف راست مصلّا تکیه داد و سخنرانی کرد.

امام علیه السلام خدا را سپاس گفت و چنان‌که شایسته‌ی اوست ستود، بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درود فرستاد و برای مردان و زنان مؤمن و مسلمان طلب آمرزش کرد، آنگاه فرمودند:

ای اهالی شهر زیر و رو شده، که سه بار ساکنانش را زیر و رو کرد و خدا برای چهارمین بار آن را زیر و رو خواهد کرد، ای سپاه آن زن و یاران آن حیوان [ شتر عایشه ]‌! تا وقتی آن حیوان نعره می‌زد، جنگیدید، اما چون پی شد، پا به فرار گذاردید. اخلاق شما پست و آب آشامیدنی‌تان شور و ناگوار است. سرزمین شما متعفّن‌ترین سرزمین‌های خدا و دورترین آنها از آسمان است. نه دهم شر و فساد در شهر شما نهفته شده است، کسی که در شهر شما باشد، به خاطر گناه اوست، و آن کس که بیرون برود، عفو خداوند او را در یافته است، گویی شهر شما را می‌بینم که آب تمام آن را فرا گرفته و همانند سینه‌ی پرنده‌ای بر روی دریا، از شهرتان چیزی بجز کنگره‌های مسجد دیده نمی‌شود.

در اینجا احنف بن قیس برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان‌! این اتفاق چه زمانی رخ می‌دهد؟ حضرت فرمود: ای ابا بحر‌! بین تو و آن زمان قرن‌ها فاصله است و تو هرگز آن هنگام را در نخواهی یافت. اما حاضران به غائبان برسانند تا به برادرانشان خبر دهند هنگامی که دیدند کلبه‌های بصره به خانه تبدیل شد و نیزار‌هایش به کاخ، پس فرار کنید که آن روز بُصیره [ بصره‌ی کوچک ] ندارید‌!

سپس به سمت راست رو کرده، فرمود‌: فاصله شما با منطقه أبلة چقدر است؟ منذر بن جارود گفت: پدر و مادرم فدای شما، چهار فرسخ. فرمود‌: درست گفتی، سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه وآله وسلم را برانگیخت و با نبوت گرامی داشته، به رسالت اختصاص داد و روحش را به بهشت برد، هم چنان‌که از من می‌شنوید، از ایشان شنیدم که فرمودند: یا علی‌! آیا می‌دانی مسافت بین منطقه‌ای به نام بصره تا جایی که أبلة نامیده می‌شود، چهار فرسخ است؟ سرزمین أبلة محل مالیات بگیران خواهد بود و هفتاد هزار نفر از امتم در آن محل شهید می‌شوند که مقام شهدای بدر را خواهند داشت.

منذر سؤال کرد: ای امیر مؤمنان‌! پدر و مادرم فدای شما، چه کسی آنها را می‌کشد؟ فرمودند: برادران جن. آنان گروهی همچون شیاطین‌اند، سیاه پوست، بد بو و بسیار شرور هستند و غنیمت شان اندک است [ چرا که اهتمام آنان به کشتن است نه کسب غنیمت ]. خوشا به حال کسی که آنان را بکشد یا به دست آنان کشته شود. در آن زمان، گروهی برای جهاد با آنها قیام می‌کنند که در چشم متکبران آن روزگار خوار و در زمین گمنامند، ولی در آسمان مشهور. آسمان و اهل آن و زمین واهل آن برایشان می‌گریند.

در این هنگام دیدگان حضرت پر از اشک شد و فرمود: ای بصره‌! بدا به حال تو، از لشکری که نه گرد و غباری دارد، و نه سر و صدایی.

منذر پرسید: ای امیر مؤمنان‌! از آنچه فرمودید، چه بر سر اهالی بصره بر اثر غرق شدن خواهد آمد؟ و ویح و ویل یعنی چه؟ فرمود‌: اینها دو در هستند، ویح در رحمت و ویل در عذاب.

ای پسر جارود‌! فتنه‌های بزرگی به وقوع خواهد پیوست، یکی از آنها آن است که گروهی خواهند بود که یکدیگر را می‌کشند، و نیز فتنه‌ای که در پی آن خانه‌ها ویران می‌شود، اموال به غارت می‌رود، مردها کشته می‌شوند و زنان اسیر شده، ذبح می‌گردند. وای که تا چه اندازه سرگذشت آن زنان عجیب است‌!

از دیگر فتنه‌ها آن است که دجال اکبر در آن منزل می‌کند. او یک چشم است، چشم راستش کور و چشم دیگرش گویا خون آلود است و از سرخی چونان لخته‌ی خونی می‌نماید. حدقه‌ی چشمش چنان از کاسه بالا زده که گویی دانه انگوری است که روی آب آمده باشد. از اهالی بصره، به تعداد شهدای أبلة از او پیروی می‌کنند. انجیل‌هایشان را بر سینه دارند، برخی کشته شده و بعضی می‌گریزند. پس از آن زمین لرزه‌ای است، سپس پرتاب، به دنبال آن فرو رفتن زمین و در پی آن مسخ خواهد بود. آنگاه گرسنگی و قحطی شدیدی پیش می‌آید و بعد از آن مرگ سرخ که همان غرق شدن است، خواهد بود.

ای منذر‌! برای بصره سه نام دیگر در زُبُر اوّل آمده است که کسی جز عالمان از آن آگاه نیست؛ خریبه، تدمر و مؤتفکه.

ای منذر‌! قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر بخواهم می‌توانم یک به یک خراب شدن مناطق را برایتان بگویم که تا قیامت، چه زمانی ویران می‌شوند و چه هنگام آباد. نزد من در این باره دانش فراوانی است، اگر بپرسید، مرا بدان آگاه خواهید یافت و هیچ اشتباهی در آن نخواهم داشت.

در این هنگام مردی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین‌! اهل جماعت و اهل تفرقه و پیروان سنت و بدعت کیانند؟ امام علیه السلام فرمودند: دقت کن، حال که از من پرسیدی بفهم و پس از من از احدی نپرس. اهل جماعت منم و پیروان من‌اند، هرچند اندک باشند. این مطلب، حق و به امر خدا و رسول اوست.

اما اهل تفرقه و اختلاف، مخالفان من و مخالفان پیروان من هستند، هرچند بسیار باشند.

پیروان سنت، کسانی هستند که به آنچه خدا و رسول سنت قرار داده‌اند عمل می‌کنند، نه آنان که به رأی و خواست خود رفتار می‌کنند، هر چند تعدادشان زیاد باشد.»[[37]](#footnote-37)

این خطبه مرسل است و نمی‌توان بدان استدلال نمود، مگر بخش نخست آن تا جایی که می‌فرماید:

«همانند سینه‌ی پرنده‌ای بر روی دریا، از شهرتان چیزی بجز کنگره‌های مسجد دیده نمی‌شود» چرا که تاریخ نگارانی مانند ابن ابی الحدید و ابن منظور، آن را نقل کرده‌اند.

نکته‌ای در اینجا لازم به ذکر است: آن قسمتی از روایت که سخن از دجال به میان آورده مبهم است، چون ممکن است مقصود از آن، شورش زنگیان باشد که رخ داده است، و اوصافی که امام علیه السلام در آغاز خطبه برای دجال بیان می‌فرمایند بر آن منطبق است، آنجا که می‌فرمایند:

«آنان سیاه پوست، بد بو و بسیار شرور هستند و غنیمت شان اندک است. خوشا به حال کسی که آنان را بکشد و یا به دست آنان کشته شود.»

8. در روایات ما آغاز شورش دجال از شهر بلخ در کشور افغانستان است.

در بصائر الدرجات /141 روایت می‌کند که مردی از اهالی بلخ نزد امام باقر علیه السلام آمد، حضرت به او فرمودند: «ای خراسانی‌! فلان منطقه را می‌شناسی؟ پاسخ داد: آری، فرمودند: آیا فلان دره که در آن منطقه قرار دارد و چنان اوصافی دارد را می‌شناسی؟ آن شخص گفت: آری، ایشان فرمودند‌: دجال از آنجا خارج می‌گردد.»

کمال الدین 1 /250 در حدیثی طولانی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خداوند متعال روایت می‌کند: «مردی از فرزندان امام‌حسین علیه السلام خارج می‌شود. دجال از سمت مشرق از سیستان قیام می‌کند، و سفیانی ظهور خواهد کرد.»[[38]](#footnote-38)

معنای این حدیث آن است که حرکت دجال از مناطق آن دیار آغاز می‌شود.

9. در روایات ما کسی که دجال را می‌کشد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، و حضرت عیسی علیه السلام ایشان را در این راه یاری می‌رساند.

در کمال الدین 2/335 از مفضل از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی چهارده هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات، چهارده نور را آفرید که ارواح ما بودند.

پرسیدند: ای فرزند رسول‌خدا‌! این چهارده نفر چه کسانی هستند؟ فرمود‌: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از نسل حسین. آخرینشان قائم است که پس از غیبت قیام کرده، دجال را می‌کشد و زمین را از هر ستم و بیدادی پاک می‌نماید.»[[39]](#footnote-39)

الکامل فی السقیفة اثر عماد الدین طبری /643 از امام زین العابدین علیه السلام روایت می‌کند: «حق تعالی حلم و علم و شجاعت و سخاوت به ما داد، و محبت بر دل مؤمنان نهاد، و رسول و وصی او و سیدالشهداء و جعفر طیارِ در بهشت و دو سبط این امت و مهدی که دجال را بکشد از ماست.»[[40]](#footnote-40)

10. در روایات ما حضرت مسیح علیه السلام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در مقابل دجال یاری می‌نماید.

شیخ صدوق رحمه الله در امالی /224 از حماد و او از عبدالله بن سلیمان که کتاب‌های آسمانی را خوانده بود، چنین نقل می‌کند: «در انجیل خوانده‌ام [ که خداوند می‌فرماید: ] ای عیسی‌! نسبت به امر من جدّیّت ورز و در آن سستی ننما و [  گفتار مرا  ] بشنو و اطاعت کن. ای پسر آن بانوی پاکیزه، پاکدامن و دوشیزه‌! تو بدون پدر به دنیا آمدی و من تو را به عنوان نشانه‌ای برای جهانیان آفریدم، پس تنها مرا بپرست و فقط بر من توکّل کن. کتاب [ خدا ] را با جدّ و جهد بگیر و آن را برای اهالی سوریه به زبان سریانی تفسیر کن، به تمام کسانی که نزد تو هستند برسان که من خداوندگار پایدار و به دور از زوال هستم. پیامبر مرا که اهل ام القری [ مکه ] و صاحب شتر، زره، تاج [ عمامه ]، نعلین و عصا است تصدیق نمایید، همو که چشمانش درشت و زیبا، جبینش گشاده، دو گونه‌اش برجسته، بینی‌اش کشیده و در وسط آن برآمدگی است، دندان‌هایش با فاصله... دارای نسلی اندک است، نسل او تنها از دختری مبارک است که برای آن دختر خانه‌ای در بهشت خواهد بود که درآن نه سر و صدا است و نه خستگی و رنج. هم‌چنان‌که زکریا کفالت مادرت را عهده دار شد، آن پیامبر نیز در آخرالزمان[[41]](#footnote-41) کفالت آن دختر مبارک را بر عهده خواهد گرفت. آن دختر دو جوجه [ فرزند ] دارد که هر دو به شهادت می‌رسند.

سخن آن پیامبر قرآن و دین او اسلام است و من سلام هستم، طوبی برای آنکه دوران او را دریابد و گفتار او را بشنود.

مسیح به درگاه خداوند عرضه داشت: پروردگارا‌! طوبی چیست؟

خدا در پاسخ او فرمود: درختی است در بهشت که من خود آن را کاشته‌ام، بر تمامی بهشت سایه می‌افکند، ریشه‌ی آن از رضوان و آب آن از چشمه‌ی تسنیم است، خنکای آن چشمه خنکای کافور است و طعم آن طعم زنجبیل، هر کس از آن بنوشد تا ابد تشنه نخواهد شد.

مسیح گفت‌: خدایا‌! مرا از آن بنوشان .

خداوند فرمود: ای عیسی‌! نوشیدن از آن چشمه بر بشر حرام است تا هنگامی که آن پیامبر از آن بیاشامد، و آشامیدن از آن بر امت‌ها حرام است تا زمانی که امت او از آن بنوشند.

ای عیسی‌! من تو را به سوی خود بالا می‌برم، و در آخرالزمان تو را فرو خواهم فرستاد تا از امت او شگفتی‌ها ببینی و آنان را در مقابل دجال یاری نمایی. تو را در هنگام نماز فرو می‌فرستم تا با آنها نماز بگزاری. آنان امتی هستند که مورد رحمت خواهند بود.»[[42]](#footnote-42)

11. در روایات ما سخن از استمرار حیات پس از دجال است که ردّی بر نظر کسانی است که می‌پندارند یأجوج و مأجوج پس از وی خواهند آمد و در پی آن زندگی پایان می‌پذیرد و قیامت برپا می‌شود‌!

در کافی 5/260 از سیابه روایت می‌کند که مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: «فدایت شوم، از گروهی می‌شنوم که می‌گویند کشاورزی مکروه است.

امام علیه السلام فرمودند: زراعت کنید و بکارید. به خدا سوگند، مردمان کاری حلالتر و پاکتر از آن انجام نداده‌اند. به خدا قسم پس از خروج دجال نیز کشاورزی و کاشت نخل خواهد بود.»[[43]](#footnote-43)

12. برخی روایات ما با روایات فراوان سنیان - که دجال را از علائم قیامت قلمداد می‌کند - موافقت دارد، ولیکن بعضی سند‌های آن با اسناد نامقبول سنی‌ها نزد ما مطابقت دارد و لذا در صحت آن روایات و نیز در ترتیبی که درباره‌ی علائم قیامت در آنها آمده، دچار مشکل می‌شویم.

یکی از آن روایات آن است که در غیبت شیخ طوسی/ 267 از حضرت امیر علیه السلام آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

«ده رخداد پیش از قیامت حتمی است؛ خروج سفیانی، دجال، دود، دابة الارض، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب، فرود آمدن مسیح، فرو رفتن زمین در مشرق، فرو رفتن زمین در جزیرة العرب، و خروج آتشی از سرزمین عدن که مردم را به سمت محشر سوق می‌دهد.»

13. روایات اهل‌بیت علیهم السلام ضرر منافقِ در تشیع بر شیعیان را، از ضرر دجال بیشتر می‌شمارد.

صفات الشیعة شیخ صدوق /14 از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند: «در میان کسانی که ادعای مودّت ما اهل‌بیت را دارند، افرادی هستند که فتنه‌ی آنان برای شیعیان، از فتنه‌ی دجال سخت تر است‌!

[ راوی حدیث، حسن بن علی خزاز می‌گوید: ] عرضه داشتم: ای فرزند رسول‌خدا‌! به خاطر چه چیزی؟

فرمودند: به خاطر دوستی دشمنان ما و دشمنی دوستان ما‌! وقتی چنین شود حق و باطل به هم آمیخته و امر مشتبه می‌گردد و لذا مؤمن از منافق شناخته نمی‌شود.»

در احادیث، دروغ پردازان به عنوان کسانی که عرصه را برای پیروان دجال مهیا می‌کنند، معرفی شده اند.

کتاب سلیم /405 از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «برای دینتان از سه کس بر حذر باشید؛ از کسی که قرآن را قرائت می‌کند، اما همین که نشاط و خرّمی آن بر چهره‌اش دیده شد، شمشیر به روی برادر مسلمانش کشیده و او رابه شرک متّهم می‌نماید.

عرضه داشتم: یا رسول الله‌! کدام یک از آن دو به شرک سزاوارتر است؟ فرمودند: آنکه تهمت زده است.

[ دومین نفر ] کسی که رخدادهای روزگار او را [ به بازی گرفته، ] خوار گرداند و هر امر دروغینی که جلوه کند او دنباله‌ی آن را گرفته، بیشتر گستراند، اگر دجال را دریابد از او پیروی خواهد کرد.

[ سومین شخص ] کسی است که خدای عزوجل به او قدرتی داده، لذا می‌پندارد که فرمان برداری از او اطاعت از خداست، و سرپیچی از او سرپیچی از فرمان خدا. این در حالی است که او دروغ می‌گوید چرا که هیچ اطاعتی نسبت به مخلوقی در معصیت خالق نیست، کسی که سرپیچی خدا می‌کند هیچ حق فرمان برداری ندارد، اطاعت تنها برای خدا، پیامبرش و صاحبان امر - همان کسانی که خدا با خود و پیامبرش قرین کرده و فرموده: أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأمر مِنْکمْ، ای کسانی که ایمان آورده‏اید‌! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [ نیز ] اطاعت کنید - است، زیرا خدا تنها از آن جهت فرمان به اطاعت از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم داده است که معصوم و پاک است و به معصیت خدا فرمان نمی‌دهد، و نیز تنها از این بابت دستور داده از صاحبان امر اطاعت شود، که معصوم و پاکند و به معصیت خدا امر نمی‌کنند.»

ابن‌حماد نیز پاره‌ای از آن را در الفتن 2 /520 آورده است، او چنین روایت می‌کند: «مردی است که رخداد‌های روزگار او را [ به بازی گرفته، ] خوار گرداند و هر امر دروغینی که جلوه کند و پایان پذیرد دنباله‌ی آن را گرفته، بیشتر می‌گستراند، اگر دجال را دریابد از او پیروی خواهد نمود.»

14. در احادیث ما آمده است که بدترین مردمان پیشوایان گمراهی‌اند و آنان دوازده نفرند، شش تن از پیشینیان و شش تن از پسینیان، و یکی از آنان دجال است.

خصال /457 از ابو ذر از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «بدترین اولین و آخرین دوازده نفرند: شش تن از اولین و شش تن از آخرین، سپس شش نفر نخستین را نام بردند: فرزند آدم که برادرش را کشت، فرعون، هامان، قارون، سامری و دجال، که نامش در پیشینیان است، اما در زمره پسینیان خروج می‌کند...»

کتاب سلیم بن قیس رحمه الله /161 از حضرت امیر علیه السلام روایت می‌کند: «در حالی که شما [ سلمان، ابوذر، زبیر و مقداد ] شاهد بودید، از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی آنان [ دوازده نفر که در تابوتی در آتش‌اند، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین ] پرسیدم و ایشان در پاسخ فرمودند: اما پیشینیان: فرزند آدم که برادرش را کشت، فرعون فرعون‌ها، کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش ستیزه کرد، دو مرد از بنی اسرائیل که کتاب خود را تحریف و سنّت‌هایشان را دگرگون کردند، یکی از آنان مردمان را یهودی کرد و دیگری مردمان را به کیش نصاری در آورد، ششمین آنان هم ابلیس است، و دجال از جمله آخرین می‌باشد ....»

نگرش یهود نسبت به دجال

1. دجال، مهدی موعود یهود:

مناوی در فیض القدیر 3/718 از بسطامی چنین نقل می‌کند: «دجال، مهدی یهود است و آنان انتظار وی را می‌کشند، چنان‌که مؤمنان منتظر مهدی هستند‌! وی از کعب الأحبار روایت می‌کند که دجال مردی است کور، با قدی بلند و سینه‌ای پهن. او ادعای خدایی می‌کند. کوهی از نان و کوهی از انواع میوه‌ها را به همراه دارد. اصحاب عیش و خوش گذرانی همه در نزد او بر طبل‌ها زده، به کار ساز و آواز و نواختن تار و طنبور مشغولند. هر کسی صدای او را بشنود، از وی دنباله روی می‌کند، مگر آن کسی که خدا حفظ کند.

وی می‌گوید: از نشانه‌های خروج دجال، وزیدن بادی مانند باد قوم عاد و شنیدن فریادی مهیب است. این اتفاق زمانی می‌افتد که امر به معروف و نهی از منکر ترک شود، زنا و خونریزی زیاد گردد، و عالمان به ستمگران متمایل شده، نزد پادشاهان آمد و شد داشته باشند.

دجال از سمت مشرق و از روستایی به نام دسر ابادین و از شهر هوازن و شهر اصفهان سوار بر الاغی خروج می‌کند، با دست خود ابر را می‌گیرد، و تا برآمدگی روی پایش در دریا فرو می‌رود. مردم بسیاری زیر گوش الاغش پناه می‌گیرند. او چهل روز روی زمین می‌ماند. سپس خورشید در یک روز، سرخ گون، روز دیگر به رنگ زرد، و سومین روز به رنگ سیاه طلوع می‌کند.

آنگاه مهدی و لشکر او به دجال می‌رسند، او ازیاران دجال سی هزار نفر را می‌کشد که در پی آن دجال شکست می‌خورد، سپس عیسی به زمین فرود می‌آید، در حالی که عمامه سبزی بر سر دارد و شمشیری به میان بسته است، بر روی اسبش نشسته و دشنه‌ای در دست دارد، پس به سوی دجال می‌آید و بر او ضربه می‌زند و از پای در می‌آورد.»

2. یهودیان دجال را پادشاه آخرالزمان نامیدند‌!

الدرالمنثور 5 /353 می‌نویسد: «ابن منذر از ابن جریح درباره‌ی این آیه: لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ أَکبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ[[44]](#footnote-44)، قطعاً آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگتر [ و شکوهمندتر ] از آفرینش مردم است، روایت کرده است: یهودیان می‌گویند: در آخرالزمان پادشاهی از میان ما خواهد آمد که دریا تا دو زانوی اوست و ابر نزدیک سرش، پرنده را در میان آسمان و زمین می‌گیرد، کوهی از نان و چشمه‌ای با خود به همراه دارد. پس این آیه نازل شد.»

سید ابن طاووس در اقبال الاعمال 2 /319 جریان مناظره و گفتگوی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با علمای نجران را نقل کرده، می‌نویسد: «یکی از آنان که حارثه نام داشت، مسلمان شد و به نجرانیان گفت: ای قوم‌! شما را بر حذر می‌دارم از اینکه یهودیانی را که پیش از شما بودند اسوه و الگو قرار دهید، آنان به دو مسیح هشدار داده شدند: مسیح هدایت و مسیح ضلالت، و برای هر کدام نشانه و علامتی قرار داده شد. آنها مسیح هدایت را انکار کرده، تکذیب نمودند وبه مسیح ضلالت که دجال بود ایمان آوردند و انتظارش را می‌کشیدند، در فتنه غوطه خوردند و بر تازه مولود آن سوار شدند. پیش از آن نیز کتاب خدا را پشت سرشان انداختند، و پیامبران او و بندگانی را که بر پا دارندگان عدالت بودند کشتند، پس خداوند عزوجل پس از آنکه بر آنان اتمام حجت کرد، بصیرت را از آنها سلب نمود و این به خاطر اعمال خود آنان بود. و به جهت ظلم و جوری که روا می‌داشتند پادشاهی را از آنان گرفت و به ذلت و خواری دچارشان کرد.»

در این روایت آمده است که بزرگ آنها که عاقب نام داشت گفتار حارثه را انکار نکرد، بلکه صرفاً نسبت به تطبیق مسیح هدایت بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعتراض کرد. معنای این سخن آن است که عاقب به بشارتی نبوی که نزد آنان نسبت به پیامبر و دجالی وجود داشته، اذعان داشته است و خواهد آمد که آنان مسیح علیه السلام را مشیح [ کسی که چیزی را لمس می‌کند ] و مجدّف [ کسی که داد و فریاد می‌کند ] نامیدند و مقصودشان آن است که او - پناه بر خدا - مسیح ضلالت و دجال است.

طبری در تاریخ 1 /12 می‌نویسد: «مسیحیان یونانی چنین پنداشتند که یهودیان سال‌های ما بین تاریخ خود و تاریخ مسیحیان را کاسته‌اند تا پیامبری عیسی بن مریم علیه السلام را انکار کنند، زیرا صفت و وقت مبعث وی در تورات مشخص بوده است. آنان گفتند: هنوز آن وقتی که در تورات برای آمدن عیسای موصوف به آن اوصاف معین شده، نرسیده است. آنها چنین می‌انگارند که منتظر خروج و دوران او هستند. به پندار من کسی که آنان انتظارش را می‌کشند و ادعا می‌کنند که صفت وی در تورات هست، همان دجال است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای امت خویش وصف کرده و فرموده است که غالب پیروان او یهودیان‌اند و اگر او عبدالله بن صیاد باشد، از نسل یهود است.»

3. آن دجالی که انبیای الهی علیهم السلام مردمان را درباره‌ی او هشدار داده‌اند شخصی مذموم است. این در حالی است که یهودیان درباره‌اش تعصب ورزیدند، چرا که اعتقاد داشتند او پادشاهی یهودی است و خدا وی را مانند حیوانی وحشی برای خوردن دشمنانش خواهد فرستاد‌!

یهودیان به واسطه‌ی آن دسته از صحابه که تحت تأثیر خود داشتند ترس و بیم از دجال را در میان مسلمانان نشر دادند، تا اینکه خاخام کعب‌الاحبار از راه رسید و دستگاه خلافت او را مرجع دینی مسلمانان قرار داد، او هم به نشر اسرائیلیات و گسترانیدن عقیده‌ی یهود در مورد دجال پرداخت، گرچه می‌کوشید باور آنان را با چهره‌ای دیگر اظهار نماید تا مبادا حقیقت او برای مسلمانان آشکار گردد، از این رو به تناقض گویی دچار شد‌!

4. کعب‌الاحبار می‌پندارد دجال شیطانی است که در جزیره‌ای در قید و بند می‌باشد و بعد‌ها آزاد خواهد شد.

ابن‌حماد در الفتن 2 /541 از کلاعی رفیق کعب‌الاحبار نقل می‌کند: «دجال انسان نیست بلکه شیطانی است که در جزیره‌ای در هفتاد حلقه زنجیر بسته شده است، معلوم نیست که چه کسی او را در قید و بند کرده است، آیا سلیمان بوده یا شخصی دیگر؟ چون وقت ظهورش فرا رسد، خدا در هر سالی یک حلقه از او باز خواهد کرد، وقتی ظهور کند ماده الاغی که فاصله بین دو گوش آن چهل ذراع به ذراع خداوند است، نزد او خواهد آمد که این برای سواری تیز رو مقدار یک فرسخ است، پس بر پشت آن منبری از مس قرار داده، روی آن می‌نشیند، قبائل جن با او بیعت می‌کنند، گنج‌های زمین را برای او خارج می‌نمایند و مردم را به خاطر او می‌کشند.»[[45]](#footnote-45)

5. یهودیان از همان زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ترس و بیم از دجال را نشر دادند.

در مناقب ابن شهر آشوب 1 /129 آمده است: «عربی بیابانی نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت: ای پیامبر خدا‌! به ما خبر رسیده که مسیح - یعنی دجال - برای مردم و در حالی که همه در معرض نابودی هستند، نان و آبگوشت می‌آورد، آیا نظر شما این است که زهد ورزم و از خوردن آن بپرهیزم؟ آن حضرت خندیدند و فرمودند: خداوند با هر آنچه [ سایر ] مؤمنین را بدان بی‌نیاز گرداند، تو را نیز بی‌نیاز خواهد کرد.»

الفتن 2 /581 روایتی را از ابو عمرو شیبانی می‌آورد که هیثمی در مجمع الزوائد 7 /338 آن را توثیق می‌کند، وی می‌گوید: «با حذیفه در مسجد نشسته بودم که عربی بیابانی شتابان آمد و مقابل او ایستاد و پرسید: آیا دجال خروج کرده است؟ حذیفه گفت: من از غیر دجال بیشتر می‌هراسم تا از او، دجال چیست؟ فتنه‌ی او تنها چهل روز خواهد بود...»[[46]](#footnote-46)

نگارنده: ببینید که تبلیغات یهود درباره‌ی دجال حتی به عرب‌های بیابانی رسیده است و گذشت که آن مرد عرب بیابانی او را تنها با نام مسیح نام برد، آن گونه که از یهودیان و یا از صحابه‌ای که تحت تأثیر آنان قرار گرفته بودند شنیده بود. معنای این مطلب یکی آن است که یهود در گسترش فرهنگ رعب و وحشت از دجال، چنان به مقصود خود نائل شده بودند که این فرهنگ حتی به اعراب بیابان هم رسیده بود، و دیگر آنکه صحابه‌ای که تحت تأثیر یهودیان بودند آرامش دادن‌های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را کتمان نمودند و فرهنگ ترسانیدنی را که از یهود فرا گرفته بودند، گسترش می‌دادند‌!

ابن ابی شیبه در المصنف 8 /649 جریانی را آورده که باعث تعجب است، وی می‌نویسد: «عایشه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد من آمد در حالی که من گریه می‌کردم، پس فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ پاسخ دادم: ای پیامبر خدا‌! به یاد دجال افتادم. فرمود: گریه نکن، زیرا اگر در زمانی که من زنده‌ام خارج شود، من شرّ او را از شما باز خواهم داشت، و اگر بمیرم پروردگارتان یک چشم نیست.

به همراه دجال یهودیان اصفهان خروج خواهند کرد. او خواهد آمد تا اینکه به حومه‌ی مدینه برسد و در آن روزگار، مدینه هفت در و بر هر دری دو فرشته خواهد داشت، پس مردمان شرور مدینه نزد او می‌روند، او خواهد رفت تا آنکه به لُد [ منطقه‌ای در نزدیکی بیت‌المقدس ] برسد، در این هنگام عیسی بن مریم فرود آمده، او را می‌کشد و در زمین چهل سال یا نزدیک به آن، به عنوان پیشوا و دادگری عدل گستر، زندگی خواهد کرد.»[[47]](#footnote-47)

گریه‌ی عایشه دلیل بر آن است که وی نیز تحت تأثیر سخنان یهود قرار داشته و آنها را تصدیق می‌نموده است و لذا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را آرامش دادند. البته او با وجود این، باز هم مردمان را از دجال می‌ترسانید‌!

ضحاک در الآحاد و المثانی 6‌/‌208 نقل می‌کند که «عایشه و حفصه، سوده را در حالی که خود را آراسته بود مشاهده کردند، به او گفتند: دجال خارج شد و سوده را ترس فرا گرفت. وی زنی بلند قامت بود و [ تا این را شنید ] به خیمه‌ای که برای ذخیره سازی هیزم تعبیه شده بود رفت، حفصه می‌گوید: ما خندیدیم، پس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که سوده به خود می‌لرزید، وارد [ خیمه ] شدند، ایشان فرمود: چه چیزی برایت پیش آمده؟ او در پاسخ گفت: ای رسول‌خدا‌! دجال خارج شده است؟ ایشان فرمود‌: نه، ولیکن خارج می‌شود، و دست سوده را گرفته، [ از خیمه ] بیرون بردند و با آستین لباسشان از چهره و پوشش او، آثار دود و تار عنکبوت را زدودند.»[[48]](#footnote-48)

6. یهودیان در حجة‌الوداع نیز مسلمانان را از دجال می‌هراسانند‌!

بخاری در صحیح 5 /125 از عبدالله ابن عمر روایت می‌کند: «در حجة‌الوداع در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان ما بود مشغول صحبت بودیم و نمی‌دانستیم که حجة‌الوداع چیست‌! آن حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آوردند، سپس سخن از مسیح دجال به میان آوردند و پیرامون آن مطالب بسیاری فرمودند، و این چنین ادامه دادند:

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر آنکه امتش را از دجال بر حذر داشت، نوح و پیامبران پس از وی امت خود را از او بر حذر داشتند. او در میان شما خروج می‌کند، هر چه درباره‌ی او برایتان پوشیده باشد این مطلب پوشیده نیست که پروردگارتان یک چشم نیست - و این را سه بار گفتند -، در حالی که چشم راست دجال کور است و به انگوری می‌ماند که بر روی آب آمده باشد.

بدانید، خداوند بر شما [ برای همیشه، ریختن ] خون و [ تصرف در ] مال یکدیگر را حرام کرده است، آن چنان که [ ریختن خون و تصرف در مال ] در این روز، در این سرزمین و در این ماه حرام است.آیا رساندم؟

گفتند: آری، فرمود: خدایا ‌! تو گواه باش - و این عبارت را سه مرتبه فرمودند - [ و ادامه دادند: ] وای بر شما - و یا بدا به حالتان [ تردید از راوی است ] -، مراقب باشید که پس از من به کفر باز نگردید که برخی گردن برخی دیگر را بزنند.»[[49]](#footnote-49)

معنای این مطلب آن است که احادیث پیرامون دجال در حجة‌الوداع یعنی نزدیک وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم منتشر بوده است، و چه بسا آن عرب‌های بیابانی در همین برهه خدمت آن حضرت می‌رسیدند، و شاید به هراس افتادن سوده توسط عایشه و حفصه نیز در این برهه بوده است، و نیز گفتار برخی صحابه، مانند کلام عبدالله بن حرث بن جزء، وی می‌گوید: «ما هیچ ترس و بیم و لرزه‌ای را در مدینه احساس نمی‌کردیم، مگر آنکه می‌پنداشتیم همان دجال است، این به خاطر آن بود که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای ما از او سخن می‌گفت و [ دوران ] ما را به دوران او نزدیک قلمداد می‌کرد.»[[50]](#footnote-50)

بر این اساس هیچ استبعادی ندارد که انتشار قرب خروج دجال، از ابزاری باشد که یهودیان و طلقاء، در دو ماه پایانی زندگانی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و با هدف سیطره بر حکومت پس از ایشان به کار بسته‌اند.

7. یهودیان حضرت مسیح علیه السلام را دجال نامیدند و راویان وابسته به دستگاه سلطه نیز از آنها پیروی کردند‌! آنان برای این مطلب چنین تعلیل آوردند که یکی از چشمان او نابینا است و دیگری به خون آغشته، چنان که سرخ می‌نماید.[[51]](#footnote-51) راویان وابسته حتی این نشانه را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت دادند‌!

این در حالی است که اهل‌بیت علیهم السلام او را، تنها دجال نامیدند و هرگز نام مسیح را بر او ننهادند. لذا سنت صحیح نبوی را باید نزد اهل‌بیت ایشان یافت نه دیگران.

8. منابع یهودیان و مسیحیان از دجال به عنوان شخصی منتظَر یاد می‌کنند.

یکی از اموری که گفتار اسقف اعظم نجرانیان، همو که اسلام آورد [ و کلام او پیشتر گذشت ] را تأیید می‌کند، آن است که پیامبران یهود آنان را به دو مسیح بشارت داده‌اند، مسیح هدایت و مسیح گمراهی و آن دو به مشیح موعود و مجدّف وصف شده‌اند، و از دجال به پیامبر دروغ پردازی که عرصه را برای پیامبر وحشی آماده می‌کند، تعبیر شده است‌!

در کتاب مقدس چاپ مجمع الکنائس الشرقیة /126 آمده است: «در سفر اشعیای نبی چنین نوشته: این منم که پیامبرم را پیش از تو می‌فرستم تا راه را برای تو آماده سازد.»

در همان کتاب /818 ذیل عنوان «پیامبر دروغ پرداز، وحشی را خدمت می‌کند» آمده است:

«و حیوان وحشی دیگری را دیدم که خارج از زمین بود و دو شاخ شبیه به شاخ‌های گوسفند داشت و چونان اژدها سخن می‌گفت. و آن وحش دیگر تمامی اختیارات وحش اول را در حضور او دارد. زمین و اهل آن برای وحش اول به سجود در می‌آیند، همو که از بیماری مهلکش بهبودی یافت. او امور خارق العاده‌ی عظیمی را با خود دارد، در مقابل دیدگان مردم آتشی از آسمان بر زمین می‌فرستد، و با آن امور خارق العاده که می‌بایست تنها در حضور وحش اظهار نماید، مردمان را گمراه خواهد کرد.»

در حاشیه همان کتاب /818 آمده است: «این وحش دوم که در خدمت وحش اول است، پیامبر کذاب نامیده می‌شود (ر.ک به رؤ 16 / 13 و 19 / 20و 20 / 10). این پیامبر دروغ پرداز پیامبران کذاب و مسیحان دجال که در انجیل متی 24 /11 و 24 خبر آمدن آنان آمده است، را به یاد مردم می‌آورد تا علامت و بشارتی نسبت به بازگشت مشیح حقیقی باشد.»

در انجیل متی از کتاب مقدس /115 آمده که پیلاتس حاکم به کاهنان گفت‌: «من با یسوع که به او مسیح گفته می‌شود چه کنم؟ همه پاسخ دادند: او باید به دار آویخته شود‌! پیلاتس گفت: چه کار بدی انجام داده است؟ کاهنان یک صدا فریاد برآوردند: او باید به دار آویخته شود . هنگامی که پیلاتس دانست سخنانش هیچ فایده‌ای ندارد، دستانش را با آب در حضور همگان شست و گفت: من از ریختن این خون بری هستم، شما خود دانید، کاهنان همه در جواب گفتند: خون او به پای ما و فرزندان ماست‌! پس باراباس [ مجرمی که یهودیان خواستار آزادی او بودند ] را آزاد کرد، اما یسوع را تازیانه زد و او را برای به دار آویختن تسلیم نمود.»

در پاورقی آن آمده است: «این فریاد یهودیان ریشه‌هایی در عهد قدیم نیز دارد (2 صم 1 / 13 - 16 و 3 / 29 وار 51 / 55 و لو 23 / 28). پس یهودیان در مقابل خود یک دو راهی دینی دارند که فراتر از رویکردی سیاسی می‌طلبد؛ آنان یا بایست بپذیرند که یسوع همان مشیح موعود است، و یا اینکه او مجدّف بوده و لذا باید خواهان مرگ او باشند.»

شارحان غربی کتاب مقدس اعتقاد به مسیح دجال را این گونه تفسیر نموده‌اند که از ظلم و فشار یهود نشأت گرفته است. در مقدمه‌ی کتاب مقدس چاپ مجمع الکنائس الشرقیة / 19 آمده است:

«این امر در باور یهودیان روز به روز رسوخ بیشتری می‌یافت که خداوند نسبت به خنثی کردن خطر وجود بت پرستان در سرزمین مقدس، هرگز درنگ نخواهد نمود، و عدالت را دوباره بر پا داشته، امتیازات یهود را باز خواهد گرداند، چرا که ملکوت خود را بر روی زمین چنان می‌گستراند که چشم‌ها را به تعجب وا می‌دارد. این مداخله [ ی خداوند ] منعی برای شدائد و نا آرامی‌ها بوده، و دوران جدیدی خالی از شرّ و گناه را خواهد آغازید، و در نهایت، این فزونی مصائب و پیشامد‌های ناگوار - که هلاکت دشمنان خدا را به دنبال دارد - است که فرا رسیدن آن دوران را خبر می‌دهد...

این باور‌هاست که موجب شکل گیری چنین نظراتی برای یهودیان متأخر در امور مربوط به زمان‌های اخیر شده است... در آن دوران مشیح نصیب زیادی در تمامی آراء ندارد، چرا که مؤلفان اسفار هنگامی که درباره‌ی او سخن می‌گویند، از اینکه او را مشیحی دنیوی که یهوه او را مسح نموده و یا به عبارتی دیگر پادشاهی از نسل داود که اقداماتی سیاسی و لشکری انجام می‌دهد، تا به یاری خداوند سرزمین را آزاد سازد و موجبات شکوفایی آن را فراهم آورد ببینند، خودداری می‌کنند.»

نگارنده: این تحلیل از آنِ روشنفکران غربی است، ولیکن نظر صحیح همان است که پیش از این گذشت. پیامبران یهود، آنان را پس از مسیح به دو مسیح بشارت داده‌اند: مسیح هدایت و مسیح گمراهی، مسیح هدایت حضرت عیسی علیه السلام است که با کشیدن دست شفا می‌دهد، و مسیح گمراهی همان دجال موعود است که آخرین پیشوای ضلالت بوده و در مقابل مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام خواهد کرد.

و اگر بشارت آنان به بعد از زمان حضرت عیسی علیه السلام بازگردد، مقصود از مسیح هدایت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود، زیرا ایشان نیز به مانند مسیح با کشیدن دست شفا می‌دهند.

اعتقاد به دجال نزد دستگاه خلافت، کانون اسرائیلیات‌!

1. احادیث سنیان پیرامون دجال در عین فراوانی دارای تضاد‌ها و تناقض‌هاست، جالب آنکه تمام آنها نزد ایشان صحیح است‌! عمده‌ی اصول احادیثِ این موضوع، به کعب‌الاحبار، عمر بن خطاب و تمیم داری بازگشت می‌کند‌! اهل‌سنت از آنجا که این روایات بر اساس مبانی شان صحیح است، آنها را با تمام خرافات و تناقضاتش پذیرفته‌اند، و بدین صورت بدعت نزد آنان به دین تبدیل شد، و آنها آن را به اسلام و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت دادند‌!

کعب‌الاحبار به آنان گفت: دجال در یکی از جزایر یمن محبوس است، تمیم داری گفت: در جزیره ای در بحر متوسط، عمر هم گفت: او در مدینه متولد شده و وی او را دیده است. اهل‌سنت همه را تصدیق کردند‌!

2. آنان با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مخالفت نمودند و دجال را خطرناکتر از پیشوایان ضلالت عنوان کردند‌! این در حالی است که خود، با اسنادی صحیح روایت می‌کنند که رهبران گمراهی خطری بیش از دجال دارند، و سخن حذیفه به آن مرد عرب بیابانی - که شتابان آمد و درباره‌ی دجال پرسید و او در پاسخ گفت: دجال چیست؟‌! فتنه‌ی او تنها چهل روز است - پیش از این گذشت. لیکن آنان اصرار دارند بر این که دجال خطرناکترین فتنه‌هاست‌!

با این وجود ابن‌حماد در الفتن 2 /518 از هشام بن عامر روایت می‌کند: «از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود: در فاصله‌ی میان آفرینش آدم تا قیامت، امری مهمتر از دجال خواهد بود.»

ابن سعد در الطبقات الکبری 7 /26 از همو نقل می‌کند: «شما مردم به جای اینکه سراغ من آیید، نزد گروهی از اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌روید که بیش از من همنشینی آن حضرت نکردند، و مانند من سخنان ایشان را به خاطر نسپاردند، من از ایشان شنیدم که می‌فرمود: در فاصله‌ی میان آفرینش آدم تا قیامت، فتنه‌ای عظیمتر از دجال خواهد بود.»[[52]](#footnote-52)

بنگرید که راوی این حدیث هشام بن عامر چسان راویان را به خاطر آنکه او را ترک کرده و از او روایت نمی‌کنند سرزنش می‌کند و مدعی است که خود، از دیگر راویان که مردم به سراغشان می‌روند و آنان را بر او برتری می‌دهند روایات را بهتر در خاطر دارد. او خود صحابی کم سن و سالی بوده و در خط بنی‌امیه سیر می‌کرده، و لذا به ترویج احادیث آنان می‌پرداخته است، و همین امر در اینکه مردمان او را ترک نموده، احادیث سایرین را بر او ترجیح دهند، کفایت می‌کند.

الفتن 2 /517 از ابو امامه‌ی باهلی نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای ما خطبه‌ای خواند و اکثر آن را به هشدار پیرامون دجال اختصاص داد، پاره‌ای از آن خطبه چنین بود: ای مردم‌! هیچ فتنه‌ای در زمین بالاتر از فتنه‌ی دجال نیست و خدای تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر آنکه امتش را از او بر حذر داشت، و من آخرین پیامبر و شما آخرین امت‌ها هستید، دجال بدون تردید در میان شما خروج خواهد کرد. حال اگر در حالی که من در میان شما هستم قیام کند، من به جای هر مسلمانی به احتجاج با او خواهم پرداخت، ولیکن اگر پس از من خارج شود، هر کسی خود چنین وظیفه‌ای دارد و خداوند جانشین من بر هر مسلمانی است. هر کس از شما که او را مشاهده نمود آب دهان بر صورتش بیندازد و آیه‌های آغازین سوره‌ی کهف را قرائت کند.»

3. عالمان وابسته به دستگاه سلطه با قصد تقرب به درگاه خداوند(‌!) در ترویج ترس و بیمی دینی(‌!) با یکدیگر مسابقه گذاردند. و در میان آنان، این بخاری و مسلم هستند که گوی سبقت را ربودند‌!

مسلم در صحیحش 8 /197 از نواس بن سمعان می‌آورد: «یک روز صبح رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دجال را یاد نموده و او را حقیر و دوران او را نزدیک دانستند، چنان که ما پنداشتیم او در جانب نخل هاست، زمانی که [ بار دیگر ] خدمت ایشان رسیدیم، این [ ترس و اضطراب ] را در ما مشاهده کرد و فرمود: چه چیزی برایتان پیش آمده است؟ گفتیم: ای پیامبر خدا‌! صبح هنگامی شما دجال را یاد کردید و شأن او را حقیر و دوران او را نزدیک دانستید، چنان که ما پنداشتیم او در جانب نخل هاست‌!

ایشان فرمودند: من برای شما از غیر دجال بیشتر می‌هراسم، اگر دجال زمانی خارج شود که من در میان شما هستم خود به جای شما با او به احتجاج خواهم پرداخت، اما اگر در نبود من خروج کند هر کسی خود چنین وظیفه‌ای دارد، و خداوند جانشین من بر هر مسلمانی است. دجال جوانی است با موهای مجعّد و چشم بر آمده، من او را به عبد العزی بن قطن تشبیه می‌کنم، هر کس از شما او را درک کرد آیات آغازین سوره‌ی کهف را بر او بخواند.

او از دره‌ای بین شام و عراق خارج خواهد شد و اطراف خود را مملو از شرّ و فساد خواهد کرد، پس ای بندگان خدا‌! [ سستی نکنید و ] ثابت قدم باشید.

عرضه داشتیم: ای رسول‌خدا‌! چه مدت در زمین درنگ می‌کند؟ فرمودند‌: چهل روز، یک روز آن به مانند یک سال، یک روز آن به مانند یک ماه، یک روز آن به مانند یک هفته و سایر روز‌های آن همچون روز‌های شماست.

گفتیم: ای پیامبر خدا‌! آیا در آن روزی که به سالی می‌ماند ادای نماز یک روز برای ما کافی است؟ فرمودند: نه، بلکه برای آن روز زمان بندی کنید [ شارحان صحیح مسلم چنین تفسیر کرده‌اند که آن روز را به مانند سایر ایام تقسیم بندی کنید، به این ترتیب که هرگاه پس از نماز صبح، آن مقدار زمانی که در روز‌های معمولی باید بگذرد تا وقت نماز ظهر برسد، سپری شد نماز ظهر را به جای آورید و همچنین است نماز عصر و مغرب و عشاء، سپس دوباره زمان بندی می‌شود تا نماز صبح، و همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه در این یک روز نماز‌های یک سال خوانده شود[[53]](#footnote-53) ].

عرض کردیم: ای رسول‌خدا‌! سرعت او در زمین چگونه است؟ فرمودند: مانند بارانی که در پی آن باد روانه باشد، او به سراغ مردم می‌آید و آنان را دعوت می‌کند، آنها نیز به او ایمان آورده، اجابت می‌کنند. پس او آسمان را امر می‌کند و آن هم می‌بارد و زمین را فرمان می‌دهد و آن هم می‌روید، و چار پایان آنها در آخر روز نزد صاحبان خود باز می‌گردند در حالی که بیشترین شیر، بزرگ ترین پستان و کشیده‌ترین لگن را دارند.

آنگاه به سراغ گروهی دیگر رفته، آنان را دعوت می‌کند ولی آنان گفتار او را نمی‌پذیرند، او هم از نزد آنها باز می‌گردد، آنان صبح می‌کنند در حالی که به قحطی دچار شده‌اند و هیچ یک از اموالشان برایشان باقی نمانده است، دجال از کنار ویرانه‌ای می‌گذرد و بدان می‌گوید: گنج‌هایت را بیرون آر، پس گنج‌ها مانند ملکه‌های زنبور عسل در پی او خواهند آمد. سپس جوانی را فرا خوانده، او را با شمشیر چنان ضربه‌ای می‌زند که دو نیم می‌کند، و تنها به اندازه‌ی پرتاب تیری به سمت هدف در میان دو قسمت بدن او فاصله می‌ماند.[[54]](#footnote-54) سپس آن جوان را می‌خواند و او در حالی که خندان است و چهره‌اش می‌درخشد به سوی او می‌آید‌!

در این هنگام خداوند مسیح را مبعوث می‌کند و او کنار مناره‌ی سفیدی که در شرق دمشق قرار دارد در حالی که دو جامه‌ی زرد رنگ در بر دارد، و دو کف دستش را بر بال دو فرشته گذاشته فرود می‌آید، هنگامی که سرش را پایین می‌برد قطرات عرق و وقتی سرش را بالا می‌گیرد، دانه‌هایی چون گوهر فرو می‌ریزد، هر کافری رایحه‌ی نفس او را استشمام کند خواهد مرد، تا هر جایی که چشم او ببیند نفس او خواهد رفت، او در جستجوی دجال خواهد رفت تا آنکه او را کنار باب لُد یافته، به هلاکت می‌رساند.

آنگاه گروهی نزد مسیح خواهند آمد که خدا آنان را از شرّ دجال در امان داشته است، او دست بر صورت‌هایشان می‌کشد [ تا غم و اندوهی که به جهت مواجهه با دجال بدان دچار شدند، زائل شود ] و با آنان درباره‌ی درجاتشان در بهشت سخن می‌گوید.

در این هنگام خداوند به عیسی وحی می‌کند که من بندگانی را آفریدم که هیچ کس را یارای نبرد با آنان نیست، پس [ دیگر ] بندگانم را در پناه کوه طور در آور، و خداوند یأجوج و مأجوج را که از هر پشته‌ای بتازند، می‌فرستد، گروه نخستین آنان به دریاچه‌ی طبریه می‌رسند و هر چه در آن است می‌آشامند، ما بقی آنها که به آن دریاچه می‌رسند می‌گویند: زمانی در اینجا آب بوده است.

حضرت عیسی و مردمی که با او هستند، [ در کوه طور ] چنان در محاصره قرار می‌گیرند که [ از شدت قحطی ] سر گاو نزد آنها از صد سکه طلایی که امروز نزد یکی از شما باشد، محبوبتر است.

آنگاه پیامبر خدا عیسی و اطرافیانش به درگاه خدا به دعا و تضرع می‌پردازند که در پی آن خداوند کرم‌ها را بر گردن یأجوج و مأجوج می‌فرستد و آنان همانند مردن یک نفر، همه به روی زمین می‌افتند. در این هنگام عیسی و همراهانش [ از طور ] پایین می‌آیند ولیکن در زمین موضعی به اندازه یک وجب نمی‌یابند، مگر آنکه بوی بد و نامطبوع آنها آن را فرا گرفته است. پس عیسی و یاران به درگاه خدا به التجا می‌پردازند و خداوند هم پرندگانی که گردن آنها در بزرگی و طول مانند گردن شتران است گسیل می‌کند که آنها را حمل می‌کنند و هر جایی که خدا بخواهد می‌اندازند.

آنگاه خدا بارانی را فرو می‌فرستد که بر همه‌ی خانه‌های گلی یا مویی خواهد بارید، پس زمین را شست و شو داده، مانند آیینه قرار می‌دهد، اینجاست که به زمین گفته می‌شود: میوه ات را برویان و برکتت را بازگردان، پس آن روز آن مردم از درخت انار خورده، در سایه‌ی پوست آن خواهند آرامید، در قسمتی از [ گوشت ] یک شتر چنان برکتی خواهد بود که شتری که نزدیک به وضع حمل است، جماعت بسیاری را کفایت می‌کند و یک گاوی که نزدیک به وضع حمل است قبیله ای را، و گوسفندی چنین، تعدادی از مردم را کافی خواهد بود.

در حالی که آنان در چنین شرائطی قرار دارند، خداوند بادی خوشبو را می‌فرستد که آنها را در آغوش یکدیگر فرا گرفته، روح تمامی مؤمنان و مسلمانان را قبض خواهد نمود، ولی بَدان باقی می‌مانند و مانند الاغ‌ها در فساد و فتنه غوطه خورده، قیامت بر آنان واقع خواهد شد.»

مسلم دیگر باره آن را در 8 /199 روایت کرده، می‌افزاید: «سپس یأجوج و مأجوج در زمین سیر می‌کنند تا آنکه به جبل الخمر که نام کوهی است در بیت‌المقدس برسند، پس می‌گویند: کسانی را که در زمین بودند نابود کردیم، حال بیایید کسانی را که در آسمانند از بین ببریم و تیر‌هایشان را به سوی آسمان رها می‌کنند، آنگاه خداوند تیر‌هایشان را در حالی که به خون آغشته، بر خود آنها باز می‌گرداند.»[[55]](#footnote-55)

کسی که در احادیث خبره و آگاه باشد می‌داند چنین احادیثی از اسرائیلیات است و راوی بادیه نشین آن، این حدیث را - به مانند اکثر روایاتی که در این باب دارند - با خیالات خود در هم آمیخته است، ولیکن این روایات نزد اهل‌سنت از بالا ترین درجات صحت برخوردار می‌باشد‌!

به این عبارت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در روایت مسلم «از امر دیگری غیر از دجال برای شما بیشتر می‌هراسم» دقت کنید و ببینید که چگونه در میان دروغ‌ها و بزرگ سازی‌هایی که پیرامون دجال صورت گرفته گم شده است‌!

4. آنان برای دجال معجزات و امور خارق العاده‌ای قرار دادند که پیروان بنی‌امیه زمینه ساز آن بودند‌!

در مجموع فتاوی ابن تیمیه 35 /118 آمده است: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: قیامت بر پا نخواهد شد تا آنکه سی دجال دروغ پرداز که باور همه‌شان این است که فرستاده‌ی خدا هستند، در میان شما آشکار شوند. بالاترین فتنه را در بین آنها دجال بزرگ دارد، همو که عیسی بن مریم او را به قتل خواهد رساند. خداوند از آدم تا قیامت بالاتر از فتنه‌ی او را نیافریده است.

خدا مسلمانان را فرمان داده که در نماز‌هایشان از فتنه‌ی دجال به او پناه برند‌! این مطلب ثابت است که او به آسمان فرمان بارش می‌دهد و آن هم می‌بارد و به زمین فرمان رویش می‌دهد و آن هم چنین می‌کند‌! دجال مردی مؤمن را می‌کشد سپس به او می‌گوید: برخیز، و او بر می‌خیزد و در اینجا دجال می‌گوید: من پروردگار تو هستم، آن مرد در پاسخ می‌گوید: دروغ گفتی، بلکه تو آن یک چشم کذابی هستی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ما را از آن خبر داده است، و به خدا سوگند آگاهی و شناختم نسبت به تو بالا رفت، دجال دوباره او را می‌کشد [ و زنده می‌کند ] و چون می‌خواهد او را برای بار سوم به قتل برساند، خدا قدرت این کار را به او نمی‌دهد.»‌!

ابن تیمیه فتنه‌ی دجال را بالاتر از فتنه پیشوایان ضلالت قرار داده است و بر احادیث صحیحی که صراحت در این دارند که فتنه‌ی آنان بالاتر و خطرناکتر از فتنه‌ی دجال است، خط بطلان می‌کشد‌! هم‌چنان‌که جزم دارد خدا به دجال معجزه و ولایت تکوینی می‌دهد و به واسطه‌ی آن قدرت می‌یابد که آسمان را فرمان بارش دهد و زمین را فرمان رویش، آن دو نیز اطاعت می‌کنند، و مرده را امر می‌کند و او هم زنده می‌گردد‌! این‌ها قدرت‌هایی است که ابن تیمیه نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و خاندان ایشان علیهم السلام نمی‌پذیرد، حال آیا دجال از آنها قدرت بیشتری دارد و افضل است؟‌!

الفتن 2 /536 از حذیفه از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین روایت می‌کند: «چشم راست دجال کور است و مو‌های او بسیار، او به همراه خود بهشتی دارد و آتشی، آتش او بهشت است و بهشت او آتش...

به واسطه عبدالله‌بن‌عمر چنین روایت می‌کند: یکی از چشمان دجال کور است و دیگری به خون آغشته چنان که سرخ می‌نماید، وقتی که او سیر می‌کند دو کوه با خود به همراه دارد، کوهی از نهر‌ها و میوه‌ها و کوهی از دود و آتش، هم‌چنان‌که تار مویی را دو نیم می‌کند خورشید را دو نیم می‌کند، و پرنده را در هوا می‌گیرد.»[[56]](#footnote-56)

در این نقلی که آن را حدیث می‌پندارند(‌!) دست‌های یهود را مشاهده می‌کنیم. یکی از معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن بوده که ایشان به درگاه خداوند متعال دعا کردند و او ماه را به عنوان نشانه‌ای برای مشرکین، برای آن حضرت دو نیم کرد، حال یهودیان برای دجال چنین ادعا می‌کنند که خورشید را مانند تار مویی که دو نیم شود، به دو قسمت مساوی تبدیل خواهد نمود‌!

ابن ابی شیبه در المصنف 8 /657 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین نقل می‌کند:

«دجال تا زانو‌هایش در دریا‌ها فرو می‌رود، ابر را با دستش می‌گیرد، از خورشید زودتر به مغرب می‌رسد، در پیشانی او شاخی است که از آن مار‌هایی را می‌گیرد [ و با آنها با دشمنانش می‌جنگد ]، او تمام بدنش را سلاح پوشانده است و [ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یک به یک اسلحه و ] حتی شمشیر و نیزه و درق را هم نام بردند، راوی [ که حسن نام دارد ] گوید‌: از ایشان پرسیدم که درق چیست؟ فرمود: سپر... »

همان /648: « همانا من نسبت به آنچه دجال به همراه دارد از خود او آگاهترم، او با خود دو نهر جاری دارد که یکی آبی سفید دیده می‌شود و دیگری آتشی فروزان، اگر کسی آن را یافت به سوی نهری که آن را آتش می‌بیند برود و چشمش را ببندد سپس سر به زیر آورده از آن بیاشامد که آبی خنک است.

دجال چشمی نابینا دارد که بر آن گوشتی غلیظ روییده و تمام آن را پوشانده است، در میان دو چشم او لفظ کافر نوشته شده است که هر مؤمنی، چه آشنا با نوشتن و چه ناآشنا، آن را می‌خواند.»[[57]](#footnote-57)

عبدالرزاق در المصنف 11 /391 از اسماء بنت یزید که زنی از انصار و دوست فاطمه بنت قیس است - که خواهد آمد - روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خانه‌ی من بود که دجال را یاد کرد و فرمود: دجال سه سال در پیش رو دارد، در سال اول آسمان یک سوم باران و زمین یک سوم گیاهانش، در سال دوم دو سوم آن و در سومین سال تمام آن را باز می‌دارد، و تمام چارپایان سُم دار و دارای دندان هلاک می‌شوند.

از کسانی که سخت‌ترین امتحان را دارند، آن است که دجال نزد عربی بیابانی رفته، می‌گوید: آیا اگر شترت را برایت زنده کنم خواهی پذیرفت که من پروردگار توام؟ و او می‌گوید: آری، پس شیطان به صورت شتر او در می‌آید در حالی که بهترین پستان و بلند ترین کوهان را دارد. او به نزد مردی که پدر و برادرش مرده‌اند رفته، می‌گوید: آیا اگر پدر و برادرت را زنده کنم خواهی پذیرفت که من پروردگار توام؟ و او پاسخ مثبت می‌دهد، آنگاه شیطان خود را به صورت پدر و برادر او درمی‌آورد.

اسماء می‌گوید: در این هنگام آن حضرت برای کاری از خانه بیرون رفت، سپس در حالی که جماعت حاضر همه به سبب گفته‌های ایشان در غم و اندوه به سر می‌بردند، بازگشت و دو طرف در را گرفته، فرمود: ای اسماء‌! چه شده است؟ عرضه داشتم: ای رسول‌خدا‌! با ذکر دجال دل‌های ما را از جا کندید. ایشان فرمود: اگر در زمان حیات من خروج کند، خود با او به احتجاج خواهم پرداخت، و اگر من در میان شما نباشم، پروردگار من پس از من، جانشین من بر هر مؤمنی است.

اسماء گفت: ای رسول‌خدا‌! ما آرد‌هایمان را خمیر می‌کنیم ولی آن را نمی‌پزیم تا آنکه گرسنه شویم، مؤمنین آن روز چه خواهند کرد؟ فرمود: هم‌چنان‌که اهل آسمان را تسبیح و تقدیس [ به عنوان غذا ] کفایت می‌کند، آنان نیز چنین خواهند بود.»[[58]](#footnote-58)

5. بخاری احادیث بسیاری پیرامون دجال نقل می‌کند.

او در 4 /105 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «دجال به همراه خود مانند بهشت و دوزخ را می‌آورد و آن را که بهشت می‌گوید، دوزخ است».

در /143 از آن حضرت نقل می‌کند: «هنگامی که دجال قیام کند به همراه خود آب و آتشی دارد، آن را که مردم آتش می‌بینند آبی خنک است و آن را که آب خنک می‌بینند آتشی سوزان است‌! هر کسی آن را درک کرد خود را در آنچه آتش می‌بیند بیندازد، که گوارا و خنک است.»

در 8 /101 چنین می‌آورد: «آتش او آب خنک، و آب او آتش است.»

در 1 /202، 7 /159 و161 و 8 /103 از عایشه روایت می‌کند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در نمازش از دجال به خدا پناه می‌برد و می‌گفت: خدایا‌! من به تو از عذاب قبر و فتنه‌ی مسیح دجال و فتنه‌ی زندگی و مرگ پناه می‌برم.»[[59]](#footnote-59)

6. بخاری خود در احادیث دجال دچار تناقض گویی شده است، بلکه فراتر آنکه رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به تناقض گویی متهم نموده است‌!

در 8 /103 به واسطه‌ی انس روایت می‌کند: «دجال به طرف مدینه می‌آید ولیکن فرشتگان را مشغول نگهبانی آن می‌بیند. نه دجال و نه طاعون نمی‌توانند به مدینه نزدیک شوند.»

در 2 /223 و 8 /108 نیز، از آن حضرت چنین می‌آورد: «ترس و رعب از مسیح دجال وارد مدینه نمی‌گردد، در آن روز مدینه هفت در دارد و بر هر دری دو فرشته است.»

وی، این را از یک سو و از سویی دیگر نقیض آن را می‌آورد.

وی در 8 / 101 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «دجال می‌آید تا آنکه در ناحیه‌ای از مدینه وارد می‌شود و تمام کافران و منافقان به سوی او می‌روند.»

در 8 /103 روایت می‌کند: «دجال در بعضی از شوره زار‌های مدینه وارد می‌شود، پس مردی که در آن روز بهترین مردم - یا از بهترین آنان - است به نزد او آمده، می‌گوید: گواهی می‌دهم که تو آن دجالی هستی که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌اش برای ما سخن گفته است. پس دجال [ به مردم ] می‌گوید: اگر این شخص را بکشم سپس زنده گردانم، باز هم درباره‌ی من تردیدی خواهید داشت؟ آنان هم می‌گویند: نه، او هم آن مرد را می‌کشد و زنده می‌کند.»

با این حساب حرمت ورود به مدینه بر دجال چنان خواهد بود که او وارد حومه‌ی آن می‌شود و اهالی آن از او می‌گریزند، منافقان مدینه به نزد او می‌آیند، او بر مؤمنین تسلّط می‌یابد و مردی صالح از آنان را می‌کشد، در این صورت دیگر چه چیزی برای حفظ کردن مدینه باقی می‌ماند؟‌!

فراتر آنکه طیالسی از محجن از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند که تمام اهل مدینه می‌گریزند‌!

وی در مسند خود /183 می‌آورد: «بدا به حال آن شهر در روزی که اهالی آن، آن را ترک می‌کنند در حالی که در بالاترین شرایط آبادانی است. دجال به سمت آن می‌آید ولی بر هر دری از آن فرشته‌ای با شمشیری آخته می‌بیند، لذا وارد آن نمی‌شود.»[[60]](#footnote-60)

بخاری در 8 /101 از عبدالله‌بن‌عمر روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتار او وپدرش را در این باره که دجال به دنیا آمده، تصدیق می‌کند، و حضرت خود او را در کنار کعبه دیده است، آن حضرت می‌گوید: «در حالی که به طواف کعبه مشغول بودم مردی گندمگون با مو‌هایی نرم و انبوه که از سر او آب می‌چکید - و یا می‌ریخت - را دیدم، پرسیدم: او کیست؟ گفتند: عیسی بن مریم، آنگاه رفتم و یکباره مردی درشت هیکل، سرخ، با مو‌هایی مجعّد و یک چشم دیدم، گویا چشم او مانند انگوری که بر روی آب افتاده بود، آنان گفتند: این دجال است‌! و شبیه‌ترین مردم به او ابن قطن مردی از خزاعه است.»[[61]](#footnote-61)

7. نزد ما تمامی احادیث اهل‌سنت پیرامون دجال مردود است و آنان نیز بایست آنها را رد کنند، زیرا خود صحیح می‌دانند که فتنه‌ی پیشوایان گمراهی سخت‌ترین فتنه‌هاست‌! از سویی عقل این مطلب را که خداوند عزوجل به دشمنش دجال همانند پیامبران علیهم السلام معجزه و قدرت زنده نمودن مردگان را عطا کند، محال می‌داند.

8. سنیان حدیث صحیحی را که با سخن اهل‌بیت علیهم السلام موافقت دارد، نقل می‌کنند ولیکن در عمل با آن مخالفت می‌نمایند‌!

بخاری در صحیح خود 8 /101 از مغیرة بن شعبه نقل می‌کند که از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی دجال پرسید و آن حضرت فرمودند: «چه چیزی از او به تو آسیب می‌رساند؟ گفتم: مردم می‌گویند: او به همراه خود کوهی از نان وچشمه‌ای دارد‌! ایشان فرمودند: او نزد خدا بی‌ارزشتر از آن است.»[[62]](#footnote-62)

این حدیث تمامی بزرگ سازی‌های بخاری و دیگران پیرامون دجال را تکذیب کرده، و انگشت اتهام را بر روی آن دسته از صحابه که تحت تأثیر یهود بودند و درباره‌ی دجال افسانه‌ها در میان مسلمانان رواج داده، به سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پشت پا زدند، قرار می‌دهد. و با امثال این روایت می‌توان علت اینکه آن حضرت صحابه‌ای را که تحت تأثیر یهود بودند، متهوِّک [ سرگردان ] نامید دانست، یعنی جز اندکی از آنها ما بقی به یهودی‌گری پرداختند‌!

9. آنچه مایه‌ی تعجب است آن است که بزرگان اهل‌سنت از دیرباز تا عصر حاضر، این رعب و وحشت دینی یهودی را با قصد قربت(‌!) در میان مسلمین رواج می‌دهند و به نشر و گسترش امور خارق العاده برای دجال می‌پردازند، از جمله اینکه پوست او چنان باد می‌کند که مسیر را پر می‌کند، طول الاغ او هفتاد ذراع به ذراع خداوند است، با خود بهشت و دوزخ و کوهی از نان و آبگوشت دارد و.... و عموم اهل‌سنت هم این امور را تصدیق می‌کنند. عالمان آنان [ که به نشر این مطالب می‌پردازند ] آرامش دادن‌های رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سخنانی که از ایشان در تکذیب این امور رسیده است را کتمان می‌کنند‌!

10. ترس و بیم مسلمانان از دجال تا بدان جا رسیده است، که برخی آن را بر مغول تطبیق نموده‌اند‌!

سنیان از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده‌اند که فرمود: «دجال با هشتاد هزار نفر در خوزستان و کرمان فرود می‌آید. صورت‌های آنان به سپر‌هایی می‌ماند که آهنگر بر آن ضربه می‌زند، جامه‌هایی که تمام بدن را می‌پوشاند در بر، و کفش‌هایی از مو برپا دارند.»[[63]](#footnote-63)

دو وصفی که در این روایت آمده است، یکی آن که صورت‌های آنان به سپر‌هایی می‌ماند که آهنگر بر آن ضربه می‌زند، و دوم آن که کفش‌هایی از مو بر پا دارند، تنها در اوصاف مغول آمده است.

11. اهل‌سنت طول عمر دجال را پذیرفتند، ولیکن نسبت به طول عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اعتراض دارند‌!

شیخ صدوق رحمه الله در کمال الدین 2 /528 گزارش عبدالله ابن عمر درباره‌ی دجال را آورده است، ابن عمر در آن چنین می‌پندارد: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم صبح هنگامی با اصحاب نماز را به جای آوردند و بعد با آنان تا درخانه‌ای در مدینه آمده و در را کوبیدند، زنی بیرون آمد و گفت: ای ابوالقاسم‌! چه می‌خواهی؟ آن حضرت فرمودند: ای مادر عبدالله‌! به من اجازه بده تا نزد عبدالله بروم، او گفت: ای ابوالقاسم‌! با عبدالله چه کار داری؟ به خدا قسم او عقلش را از دست داده و لباسش را آلوده می‌کند، مرا نیز به امری عظیم وادار می‌کند‌! ایشان فرمودند: اجازه بده تا نزد او بروم، آن زن گفت: بر عهده‌ی شما؟ حضرت فرمودند: آری، آنگاه اجازه‌ی ورود داد و رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم داخل شدند. آن پسر در میان ردایی، با خود زمزمه می‌کرد، مادر گفت: ساکت شو و بنشین، این محمد است که نزد تو آمده، او هم آرام نشست. حضرت فرمودند: این زن چه می‌خواهد؟ خدا او را لعنت کند، اگر مرا وا می‌گذاشت به شما خبر می‌دادم که آیا این پسر همان است؟

سپس به آن پسر فرمود: چه می‌بینی؟ گفت: حق، باطل و سریری بر روی آب، فرمود: گواهی بده که خدایی جز الله نیست و من رسول اویم، آن پسر گفت: بلکه شما گواهی بده که خدایی جز الله نیست و من رسول اویم، خدا شما را در این امر شایسته‌تر از من قرار نداده است‌!

روز دوم هم پس از آنکه با اصحاب نماز صبح را به جای آوردند با آنان برخاسته، به در آن خانه رفتند و در را کوبیدند... مادر گفت: ساکت باش و [ از فراز درخت ] پایین بیا، چرا که این محمد است که نزد تو آمده، و او هم آرام شد، آنگاه حضرت گفتند: این زن چه می خواهد؟ خدا او را لعنت کند، اگر مرا وا می‌گذاشت به شما خبر می‌دادم که آیا این پسر همان است؟

چون روز سوم فرا رسید ایشان با اصحاب نماز صبح را بر پا داشتند و بعد با آنان برخاستند... پس فرمودند: من برای تو چیزی را پنهان کرده‌ام، آن چیست؟ او در جواب گفت: دود، دود [ مقصود سوره‌ی دخان است که آیاتی از آن در آن روز بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده بود ]، حضرت فرمودند: دور شو، تو هرگز از اجلت فراتر نرفته و به آرزویت نخواهی رسید، تو جز به آنچه برایت مقدر است دست نخواهی یافت.

در این هنگام به اصحاب فرمود: ای مردم‌! خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر آنکه قوم خود را از دجال بر حذر داشته است، خدا دجال را تا امروز تأخیر انداخته است، پس اگر چیزی از امر وی برایتان مشتبه شد [ بدانید که ] پروردگارتان یک چشم نیست. دجال بر الاغی که فاصله‌ی میان دو گوش آن به اندازه‌ی یک میل است خارج می‌شود، او در حالی خروج می‌کند که بهشتی، دوزخی و کوهی از نان و چشمه‌ای را با خود به همراه دارد، بیشترین پیروان او را یهودیان، زنان و اعراب تشکیل می‌دهند. او در تمامی آفاق زمین - به جز مکه و دو حومه‌ی آن و مدینه و دو حومه‌ی آن - وارد می‌شود.»

پیشتر رد ما بر مضمون این گزارش گذشت.

غرض ما از نقل این حدیث آن است که بدانید اهل‌سنت به دجال و طول عمر وی معتقدند، در حالی که طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را انکار می‌کنند‌! شیخ صدوق رحمه الله پس از نقل این روایت می‌فرماید:

«کسانی که عناد می‌ورزند و به تکذیب [ حقایق ] می‌پردازند این روایت را پذیرفته، آن را درباره‌ی دجال، غیبت وی، طول مدت درنگ و خروج او در آخرالزمان نقل می‌کنند، حال آنکه امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ، غیبت طولانی و ظهور ایشان را که در آن، عدل و داد را در زمین آن گونه که از ظلم و جور پر شده است فراگیر می‌سازد، بر نمی‌تابند، و این با وجود تصریحاتی است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امامان علیهم السلام درباره‌ی نام و نسب آن حضرت، غیبت و طولانی بودن دوران آن، داشته‌اند. آنان با این کار در صدد خاموش کردن نور خداوند عزوجل و نیز باطل نمودن امر ولی خدا هستند، در حالی که خداوند ابا کرده مگر آن که نور خود را تمام کند، گرچه کافران را خوش نیاید. آنان در راستای باطل ساختن امر حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف بیشتر چنین استدلال نموده و گویند: ما این اخباری را که شما در مورد مهدی دارید نه می‌شناسیم و نه روایت می‌کنیم. این همان سخن ملحدان، براهمه، یهودیان، مسیحیان و مجوسیان است که نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را انکار نموده، می‌گویند: هیچ یک از معجزات و دلائلی که برای صدق ادعای نبوت پیامبرتان می‌آورید را نه می‌شناسیم و نه روایت می‌کنیم، و لذا به عدم صحت ادعای او معتقدیم. حال اگر دلیل سنیان ما را ملزم سازد، دلیل این طوائف - که تعدادشان از سنیان بیشتر است - نیز باید برای سنیان الزام آور باشد‌!

دیگر از سخنان سنی‌ها آن است که گویند: در عقول ما نمی‌گنجد که شخصی در زمان ما چنان عمر کند که از عمر هم عصران خود فراتر رود، حال آنکه امام شما بر طبق پندارتان از عمر هم عصران خود فراتر رفته است.

ما هم در پاسخ آنها می‌گوییم: آیا شما تصدیق می‌کنید که دجال در غیبت می‌تواند عمری فراتر از عمر اهل زمان داشته باشد و ابلیس نیز چنین است(؟) ولیکن با وجود تصریحاتی که درباره‌ی قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم ، غیبت، طول عمر و ظهور ایشان برای بر پا داشتن امر خدا رسیده است - و روایاتی را که در این باره وارد شده در این کتاب آورده‌ام - آن را نمی‌پذیرید‌! علاوه بر آنکه به طریق صحیح از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیده که فرمودند: هر آنچه در امت‌های گذشته واقع شده، در این امت نیز خواهد بود، هم‌چنان‌که دو تای کفش و دو پر تیر در برابر یکدیگر هستند. در پیامبران گذشته و حجت‌های الهی کسانی بوده‌اند که عمر طولانی داشته‌اند، نوح نبی علیه السلام دو هزار و پانصد سال زندگی کرد و خدا در قرآن [ تنها ] سخن از آن به میان آورده که او در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ کرد[[64]](#footnote-64)، در حدیثی که آن را با سندش در این کتاب نقل نمودم، آمده است که در قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف سنتی از نوح است که طولانی بودن عمر وی می‌باشد، حال چگونه است که سنیان امر [ غیبت ] امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمی‌پذیرند ولی با امور مشابه آن - که نزد عقل هیچ اشکالی ندارد - چنین برخوردی ندارند؟ بلکه بایست به این امور اذعان نمود، چرا که از طریق رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیده است، و اعتقاد به قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز چنین است.

مقتضای کدام عقل است که اصحاب کهف می‌توانند سیصد و نه سال در غارشان درنگ کنند، آیا تصدیق و پذیرش این مطلب از غیر طریق اخبار بوده است؟ پس چرا امر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را که آن نیز از طریق اخبار رسیده، تصدیق نمی‌نمایند؟‌!

آنان چگونه اخبار وهب بن منبه و کعب‌الاحبار را در اموری محال تصدیق می‌کنند، در حالی که هیچ یک از آنها را نه می‌توان به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت داد و نه عقل روا می‌شمارد، ولیکن آنچه را که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امامان علیهم السلام پیرامون حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، غیبت و ظهور ایشان - که پس از تردید اکثر مردم و بازگشت آنها از اعتقاد به آن حضرت واقع می‌شود - رسیده و اخبار و آثار صحیح بر آن دلالت دارد نمی‌پذیرند؟‌! آیا این امر غیر از پافشاری بر انکار حق است؟

اینان چرا نمی‌گویند: اگر چه در این عصر و زمان کسی که بتواند عمری طولانی داشته باشد وجود ندارد، اما باید به عنوان تصدیق گفتار صاحب شریعت صلی الله علیه وآله وسلم ، سنت پیشینیان در عمر طولانی در مشهورترین اجناس جاری گردد و هیچ جنسی از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف مشهورتر نیست، زیرا در شرق و غرب عالم برزبان کسانی که به ایشان اعتقاد دارند و نیز آنان که انکار می‌نمایند، یاد می‌شود.

هرگاه غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف با وجود روایات صحیحی که از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی آن رسیده است صحیح نباشد، نبوت ایشان نیز باطل خواهد بود، چرا که در این صورت آن حضرت خبر از غیبت کسی داده‌اند که غائب نشده است، و اگر دروغ ایشان ثابت شود، پیامبر نبوده است‌!

چگونه است که سنیان رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در آنچه در مورد عمار فرموده است: «گروه ستمکار او را می‌کشند»، و درمورد امیرالمؤمنین علیه السلام : «مو‌های صورتش با خون سرش رنگین می‌شود»، و درباره‌ی امام حسن علیه السلام : «با سم کشته می‌شود»، و در مورد امام‌حسین علیه السلام : «با شمشیر به شهادت می‌رسد» تصدیق می‌کنند، ولی آن حضرت را در آنچه پیرامون قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ، غیبت، و تعیین او به نام و نسب، فرموده است تصدیق نمی‌نمایند؟‌!

البته که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در تمامی سخنان صادق است و در تمامی حالات به حق رفتار می‌نماید و ایمان هیچ بنده‌ای صحیح نخواهد بود، مگر آن زمانی که در دل نسبت به حکم آن حضرت هیچ ناراحتی نیافته، در تمامی امور تسلیم ایشان باشد و شک و تردیدی در او راه نیابد، این اسلام است همان اسلامی که عبارت است از تسلیم و انقیاد وَمَنْ یبْتَغِ غَیرَ الإسلام دِیناً فَلَنْ یقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ[[65]](#footnote-65)، و هر که غیر از اسلام، دینی [ دیگر ] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است.

از شگفت انگیزترین امور آن است که مخالفین ما روایت می‌کنند: عیسی بن مریم علیه السلام از سرزمین کربلا عبور کرد و آهوانی را دید که در آنجا گرد آمده بودند، آن آهوان گریان به سوی او آمدند و مسیح و حواریون نشستند و به گریه مشغول شدند، حواریون که علت گریه مسیح را نمی‌دانستند، گفتند: ای روح و کلمه‌ی خداوند‌! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: آیا می‌دانید اینجا چه سرزمینی است؟ آنها پاسخ منفی دادند، او فرمود: این زمینی است که جوجه‌ی رسول‌خدا احمد و آن زن آزاده‌ی طاهره بتول که شبیه مادر من است، در آن کشته و دفن می‌شود، این زمین از مشک خوشبوتر است، چرا که خاک آن جوجه‌ی شهید است و البته که خاک پیامبران و فرزندان آنها چنین است، این آهوان با من تکلم می‌کنند و می‌گویند: ما در این سرزمین از شوق تربت آن جوجه‌ی شهید و مبارک به چَرا مشغولیم، اینان چنین اعتقاد دارند که در این زمین در امنیت هستند، آنگاه از پشکل آنها برداشت و بوئید و گفت: خدایا این‌ها را باقی دار تا پدرش آن را ببوید و موجب تسلی و آرامش او گردد. آن پشکل‌ها نیز تا زمان امیرالمؤمنین علیه السلام باقی ماند و ایشان آن را بوییدند و گریستند و زمانی که گذرشان به کربلا افتاد این ماجرا را تعریف کردند.

سنیان می‌پذیرند که پشکل این آهوان بیش از پانصد سال باقی بماند و باران‌ها و باد‌ها و گذشت روز‌ها و سال‌ها آن را دگرگون نکند، ولی نمی‌پذیرند که قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم باقی می‌ماند تا آنکه با شمشیر قیام کرده، دشمنان خدای عزوجل را به هلاکت رساند و دین خدا را اظهار نماید. و این با وجود احادیثی است که از پیامبر و ائمه علیهم السلام با تصریح به نام، نسب، غیبتِ دراز مدت و جریان یافتن سنت پیشینیان در طول عمر در آن حضرت رسیده است‌! آیا این چیزی جز عناد ورزیدن و انکار حق است؟»

در غیبت شیخ طوسی /113 آمده است: «ناقلان حدیث روایت کرده‌اند که دجال موجود است و در عصر‌نبوی هم بوده است و تا زمانی که خروج می‌کند باقی خواهد ماند، و او دشمن خداست. اگر به خاطر مصلحتی جایز باشد که دشمن خدا چنین عمر کند، پس چگونه برای ولی خدا جایز نباشد؟‌! همانا این امر از عناد ناشی شده است.»

نگارنده‌: پیروان مذاهب به دجال اعتقاد دارند، بعضی از آنان به دجال عمر معتقدند و او را ابن‌صیاد می‌دانند چرا که عمر و فرزندانش بر احادیث پیرامون آن که [ نزد آنها ] صحیح است، قسم خورده‌اند‌!

برخی هم دجال تمیم داری را که جاسوس وی در جزیره، او را از آن خبر داد باور دارند، زیرا احادیث او نیز [ بر اساس مبانی آنها ] صحیح است. برخی دیگر نیز به دجال کعب‌الاحبار اعتقاد دارند.

تمامی آنان چنین معتقد هستند که دجال زنده و پوشیده از چشم‌هاست و خداوند بر اساس عقیده‌ی عمر صد‌ها سال، و بر اساس باور تمیم داری و کعب هزاران سال به او عمر داده است، لذا روا نیست آنها نسبت به اعتقاد به اینکه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف زنده است و روزی می‌خورد تا آنکه خداوند متعال به ایشان اذن دهد که ظهور کرده و اسلام را اظهار نماید، بر ما خرده گیرند.

چگونه است که عمر دراز مدت برای دشمنان خدا ممکن است، ولی برای اولیای او ناممکن؟‌! و آیا روایات تمیم و کعب و امثال آنها از روایات اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیشتر اطمینان آور است؟‌!

احادیث پیرامون دجال در منابع سنیان به چند جلد می‌رسد‌!

1. مسلمین اتفاق نظر دارند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سه موضوع سخن گفتند؛ ایشان به دوازده امام پس از خود بشارت داده‌اند، از رهبران گمراهی پس از خود بر حذر داشته‌اند و نسبت به دجال هشدار داده‌اند.

هنگامی که به منابع دستگاه سلطه مراجعه می‌کنیم، چنین می‌یابیم که در چند موضع سخن درباره‌ی امامان دوازده گانه به میان رفته است. مردم در عرفات در اثنای سخنرانی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صدایشان را بالا بردند و لذا نفهمیدند که این دوازده تن کیانند‌!

همین حادثه زمانی که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه درباره‌ی امامان دوازده گانه سخن می‌گفتند برای راویان رخ داد، از این رو اسامی ائمه در میان همهمه گم شد، راوی در این رابطه از عمر پرسید و او گفت: تمامی آنان از قریش‌اند، آنها همه از قریش‌اند‌!

تعیین پیشوایان ضلالت و زمان آنها توسط آن حضرت نیز با سرنوشتی مشابه مواجه شد‌! گرچه برخی روایات از تیررس آنان به دور مانده است، در میان آنها بعضی مروان و فرزندانش را نام برده است و بعضی دیگر بر این دلالت دارد که آنها بلافاصله پس از پیامبرند.

بنابراین نباید امامان دوازده گانه‌ی هدایت را تعیین کرد، چرا که اسامی آنها از بین رفته است و نیز نمی‌توان رهبران دوازده گانه‌ی ضلالت را مشخص نمود، زیرا اسامی آنان نیز به چنین سرنوشتی دچار شده است‌!‌!‌!

در مقابل هیچ یک از احادیث پیرامون دجال از میان نرفته است و بازار آن رونق دارد، این احادیث در دار الخلافه نگهداری می‌شود و توسط راویان آن به عرضه گذارده شده و به چند جلد می‌رسد‌!

بنابر آنچه گذشت می‌توان فهمید که دستگاه خلافت قریش نشر و ترویج احادیث دجال - حتی اگر دروغین باشد - و نیز منع از احادیث پیرامون امامان هدایت و رهبران گمراهی را - هر چند صحیح باشد - هدفمند دنبال می‌کرده است.

2. در روایات دستگاه خلافت قریش، دو پیامبر با عنوان وزیر در خدمت دجال هستند‌!

طیالسی در مسند خود /150 با سندی صحیح (‌!) از سفینه روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای ما سخن راند و فرمود: هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه امتش را از دجال بر حذر داشته است، تا آنجا که فرمودند: دجال به مردم می‌گوید: آیا من پروردگار شما نیستم که زنده می‌کنم و می‌میرانم؟

به همراه او دو تن از پیامبران هستند که من نام خود و پدرانشان را می‌دانم، اگر می‌خواستم آنها را نام می‌بردم، یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ او قرار دارند، دجال می‌گوید: آیا من پروردگار شما نیستم که زنده می‌کنم و می‌میرانم؟ یکی از آن دو پاسخ می‌دهد: دروغ گفتی، ولی هیچ یک از مردم غیر از آن پیامبر دیگر صدای او را نمی‌شنود، اما پیامبر دیگر می‌گوید: راست گفتی، و مردم صدای او را می‌شنوند و این خود فتنه‌ای خواهد بود.»[[66]](#footnote-66)

پس به این نوآوری راویان دستگاه خلافت و احادیث صحیح (‌!) آنان توجه کنید و ببینید که می‌پندارند خداوند دو پیامبر را در خدمت دجال قرار می‌دهد و صدای آنکه دجال را تکذیب می‌کند مخفی می‌دارد، پیامبر دیگر هم خیانت نموده، به پروردگارش کفر می‌ورزد و دجال را تصدیق می‌کند‌! اینان در افترا بستن بر خداوند متعال و توهین به رسولان و پیامبران علیهم السلام به تقلید یهود گردن نهاده‌اند.

3. اهل‌سنت چنین گمان می‌کنند که دجال به خداوند شبیه است و لذا مسلمانان در تشخیص او دچار مشکل می‌شوند‌! از این رو پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آنان چنین نشانه داده که دجال یک چشم است تا آنان بتوانند او را از خدا تشخیص دهند، چرا که خداوند یک چشم نیست بلکه هر دو چشم او سالم می‌باشد‌!

عبدالرزاق در المصنف 11 /390 از عبدالله‌بن‌عمر از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «هیچ پیامبری نیست مگر آنکه قوم خود را از دجال بر حذر داشته است، نوح [ هم ] قوم خود را از او برحذر داشت. ولیکن من درباره‌ی او سخنی می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است، شما می‌دانید که او یک چشم است ولی خدا یک چشم نیست»‌! [[67]](#footnote-67)

کسانی که پس از اینان آمدند این روایت را با ده‌ها نقل که اکثر آنها از عبدالله‌بن‌عمر است، آوردند.[[68]](#footnote-68)

4. سنیان چنین می‌پندارند که دجال معجزاتی از جمله زنده کردن مردگان دارد‌!

عبدالرزاق در المصنف 11 /393 از ابو سعید خدری از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌آورد: «بر دجال حرام است که در راه‌های مدینه داخل شود، در آن روز مردی که بهترین - و یا از بهترین - مردم است نزد او رفته می‌گوید: گواهی می‌دهم تو آن دجالی هستی که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌اش برای ما سخن گفته است. دجال [ به مردم ] می‌گوید: آیا اگر این شخص را بکشم و آنگاه زنده کنم، درباره‌ی من هم چنان تردید خواهید داشت؟ پاسخ می‌دهند: نه، او هم آن مرد را می‌کشد سپس زنده می‌گرداند، آن مرد پس از آنکه زنده می‌شود می‌گوید: به خدا قسم آگاهی و شناختی که اکنون نسبت به تو دارم پیشتر نداشتم. دجال در صدد کشتن دوباره‌ی او بر می‌آید، ولی بر او مسلّط نمی‌گردد.

معمر گوید: به من خبر رسیده که دجال بر حلق او قطعه‌ای مس قرار می‌دهد، و کسی که دجال او را می‌کشد و زنده می‌گرداند، خضر است.»[[69]](#footnote-69)

صحیح مسلم 8 /20 آن را با تفاوتی اندک نسبت به عبدالرزاق آورده و در قسمتی از آن چنین آمده است: «پس به فرمان دجال او را با ارّه از فرق سر تا پا دو نیم می‌کنند. او بین دو نیمه‌ی آن بدن راه می‌رود و می‌گوید: بایست، و او بر می‌خیزد. آنگاه می‌گوید: آیا به من ایمان می‌آوری؟ او پاسخ می‌دهد: [ با این کار ] تنها شناختم نسبت به تو بیشتر شد. پس دجال می‌گوید: ای مردم‌! پس از من با هیچ کس چنین رفتاری نخواهد شد و در صدد ذبح نمودن آن شخص بر می‌آید. پس قطعه مسی [ برّان ] را بین گردن و ترقوه‌ی او قرار می‌دهد، ولی نمی‌تواند به مقصود خود برسد، لذا دست و پای او را می‌گیرد و پرتاب می‌کند.

مردم گمان می‌کنند که او را به جهنم انداخت، حال آن که او در بهشت افتاد. در این هنگام رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند‌: این شخص بالاترین گواهی را نزد رب العالمین دارد.»

باید از کسانی که بر اعتقاد ما - به اینکه خداوند به عترت معصوم علیهم السلام معجزه داده است - خرده می‌گیرند و در مقابل چنین می‌پندارند که خدا به دشمنان خود مانند دجال و جنیان و ساحران معجزه می‌دهد، تعجّب نمود، آنان با این کار نبوت‌ها را از اساس باطل می‌کنند، چرا که دلیل آن معجزه است که تصدیق و تأییدی از جانب خداوند برای پیامبران می‌باشد.

5. آنان ده‌ها روایت درباره‌ی دجال نقل می‌کنند، از جمله آنکه او از یهودیان مشرق یا اصفهان است.

طبرانی در المعجم الکبیر 18 /155 از عمران بن حصین از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «دجال از جانب اصفهان شورش می‌کند.»[[70]](#footnote-70)

در المعجم الصغیر 1 /260 از ابو برده روایت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دجال را یاد کرد و فرمود: «او از اینجا، نه بلکه از اینجا می‌آید، و با دست به سمت مشرق اشاره نمود.»

حاکم در المستدرک 4 /528 به واسطه‌ی ابو‌هریره از آن حضرت چنین نقل می‌کند و صحیح می‌شمارد: «دجال از اینجا، یا از اینجا، و یا از اینجا، بلکه از اینجا خروج می‌کند. ابوهریره می‌گوید: مقصود ایشان مشرق است.»

الفتن 2 /532 و صفحاتی پس از آن از ابوبکر روایتی را بدون ذکر سند نقل می‌کند که دجال از سمت مشرق و از سرزمینی که آن را خراسان گویند خروج می‌کند، ولی ابن ابی شیبه آن را با سند در المصنف 8 /654 آورده و می‌نویسد: «ابوبکر پرسید: آیا در عراق سرزمینی به نام خراسان وجود دارد؟ در جواب گفتند: بلی، او گفت: دجال از آن خارج می‌شود.»[[71]](#footnote-71)

در تهذیب تاریخ دمشق 1 /195می‌نویسد: «ابن منده از عبدالله بن معتمر روایت می‌کند که گفت: دجال به طور علنی فعالیت می‌کند. او از مشرق می‌آید، به سوی خود دعوت می‌کند و گروهی بدو می‌گروند، او با گروهی از مردم می‌جنگد و بر آنان چیره می‌شود، اینچنین ادامه می‌یابد تا آنکه وارد کوفه شده بر کوفیان نیز غالب می‌شود.»

عبدالرزاق در المصنف 11 / 396 از کعب‌الاحبار روایت می‌کند: «دجال از عراق خروج می‌نماید.»[[72]](#footnote-72)

ابن‌حماد در الفتن 2 /530 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «دجال از درّه‌ای میان شام و عراق خارج می‌شود.» و در النهایة 2 /73 آن را از هروی می‌آورد.

و پیشتر حدیثی از اهل‌بیت علیهم السلام گذشت که وی از بلخ در افغانستان خروج می‌کند.

6. در احادیث آنان و نیز در روایات ما آمده است که پیروان دجال یهودیانند.

روایت صحیح مسلم 8 /207 گذشت که «هفتاد هزار نفر از یهود اصفهان، که جامه‌هایی که تمام بدن را می‌پوشاند دربردارند، از او دنباله روی خواهند نمود.» و خواهد آمد که کعب‌الاحبار اتباع وی را از عرب می‌داند‌!

در مسند احمد 3 /224 آمده است: «دجال از منطقه یهودی نشین اصفهان شورش می‌کند و هفتاد هزار تن از یهودیان که تاج برسردارند، او را همراهی خواهند نمود.»[[73]](#footnote-73)

و ده‌ها بلکه صد‌ها روایت دیگر که علی رغم وجود تناقضات، منابع سنیان مالامال از آن است.

در کمال الدین /528 نیز از عبدالله‌بن‌عمر نقل می‌کند: «اکثر اتباع دجال یهود، زنان و اعراب هستند.»

قهرمانان سه‌گانه در تحریف دجال

بارزترین شخصیت‌هایی که برای روایات پیرامون دجال زمینه سازی کردند و آنها را در میان مسلمانان ترویج دادند، عمر بن خطاب، تمیم داری و کعب‌الاحبار هستند که بر دجال و امور خارق العاده‌ی وی اتفاق نظر دارند، اگر چه در تعیین شخص او با یکدیگر اختلاف دارند.

نظر عمر آن است که دجال عبدالله بن صیاد است که در عهد وی متولد شده و ظاهراً یهودی و مادرش از خزرج و از بستگان سعد بن عباده بوده است، این در حالی است که تمیم داری او را شخصی بلند قامت، عریض و درشت هیکل می‌داند و معتقد است که وی در جزیره‌ای در بحر متوسط در غل و زنجیر است، کعب‌الاحبار هم بر این باور است که دجال شیطانی است که در جزیره‌ای از جزائر یمن در بند می‌باشد.

اهل‌سنت هر سه را تصدیق کرده بر آنند تا بین دجال‌های متناقض آنان جمع کنند و از آنان یکی بسازند‌! ولیکن بالاترین تأثیر را عمر داشته است، چرا که وی علاوه بر گسترانیدن اعتقاد به دجال، به تمیم و کعب میدانی داد تا در حدّ توان اسرائیلیاتشان را منتشر کنند و یکی از آنها هم عقیده‌شان درباره‌ی دجال است.

عالمان سنی در میان دجال عمر، دجال تمیم و دجال کعب دچار حیرت و سرگردانی شده‌اند، زیرا روایاتشان در عین اینکه همه صحیح است (‌!) در کلیات و جزئیات دچار تناقض است.

تحیّر دیگر آنان در احادیث کعب‌الاحبار و جماعت اوست، که خروج دجال را به فتح قسطنطنیه، مهدی و قیامت مرتبط می‌دانند و تفاصیل و تناقضات بسیاری دارد.

بزرگان اهل‌سنت اصل روایات دجال را مورد هیچ گونه نقدی قرار نداده‌اند، زیرا تمام آنها نزد آنان صحیح است (‌!) به عنوان نمونه ابن حجر که از بزرگان ایشان است، حتی دجال کعب را که در یکی از جزائر یمن محبوس می‌باشد پذیرفته است، اوهیچ نقدی را متوجه روایت تمیم و جاسوس خیالی دجال [ که در روایت تمیم است ] نمی‌کند، و البته در جمع بین آن و دجال عمر به حیرت افتاده است‌! و بنابر عادت همیشگی در صدد بر آمده تا با وجوهی سست آنها را جمع کرده و تناقضاتش را بر طرف سازد که در این راستا به بیراهه رفته و به عجز افتاده است.

وی در فتح الباری 13 /277 می‌نویسد: «نعیم بن حماد استاد بخاری در کتاب خود الفتن احادیثی را درباره‌ی دجال و شورش او آورده است که اگر به آنچه پیشتر در اواخر کتاب الفتن گذشت ضمیمه شود، سرگذشت کاملی درباره‌ی دجال خواهد بود. از جمله، آنچه که ابن‌حماد از طریق جبیر بن نفیر و شریح بن عبید و عمرو بن اسود و کثیر بن مره نقل می‌کند که گفتند: دجال انسان نیست بلکه شیطانی است که در بعضی از جزائر یمن به هفتاد زنجیر بسته شده است، معلوم نیست چه کسی او را در بند کرده است، سلیمان نبی یا دیگری، هنگامی که زمان ظهورش فرا برسد خداوند در هر سالی یک حلقه از او باز می‌نماید، پس چون آشکار شود ماده الاغی که فاصله‌ی میان دو گوشش چهل ذراع است نزد او می‌آید و دجال منبری از مس بر پشت آن قرار داده، بر روی آن می‌نشیند و قبیله‌های جن از او پیروی نموده، گنج‌های زمین را برای او بیرون خواهند آورد‌! ابن حجر در ادامه می‌نویسد: با چنین اوصافی امکان ندارد که ابن‌صیاد دجال باشد.»

این ابن‌صیادی که ابن حجر [ دجال بودن ] وی را بعید می‌شمارد، همان دجال عمر است که روایات مربوط به آن نزد سنیان در بالاترین درجات صحت است‌!

او در ادامه می‌افزاید: «راویانی که این روایات را نقل کرده‌اند گرچه افراد ثقه‌ای هستند، ولی شاید آن را از برخی کتب اهل کتاب آورده‌اند. ابو نعیم هم از طریق کعب‌الاحبار نقل می‌کند که دجال از مادری در قوص مصر به دنیا می‌آید و فاصله میان تولد تا خروج وی سی سال است. خبر وی نه در تورات و نه در انجیل نازل نشده بلکه تنها در بعضی از کتب پیامبران آمده است... ابن وصیف مورخ نیز می‌نویسد: دجال از فرزندان شق کاهن مشهور است، بلکه او خود شق است و خداوند او را مهلت داده. مادر دجال زنی از جن است که شیفته‌ی پدر او شد، پدر هم از او صاحب این فرزند شد. شیطان برای او کار‌های عجیبی انجام می‌داد، لذا سلیمان او را گرفت و در جزیره ای از جزائر بحر حبس نمود.»

ابن حجر می‌افزاید: «به خاطر آنکه امر در مورد دجال بسیار مشتبه است بخاری در صدد ترجیح [ در میان اخبار ] بر آمده و تنها روایت جابر از عمر که درباره‌ی ابن‌صیاد است را آورده، و حدیث فاطمه بنت قیس را که در جریان تمیم می‌باشد نقل نکرده است، از این رو برخی چنین پنداشته‌اند که حدیث فاطمه غریب می‌باشد و آن را رد کرده، حال آنکه چنین نیست.»

پس از آن ابن حجر به رد روایتی که دجال را اهل مصر عنوان می‌کرد [ و پیشتر گذشت ] پرداخته و در 13 /277 می‌نویسد: «گمانم این است که این خبر نادرست می‌باشد، زیرا حدیث صحیح دلالت دارد که هر پیامبری پیش از پیامبر ما، قوم خود را از دجال بر حذر داشته است. این مطلب هم که او به آن مدت [ سی سال ] قبل از خروجش به دنیا می‌آید، با اینکه او ابن‌صیاد است و نیز آنکه در جزیره ای از جزائر بحر در بند می‌باشد، تنافی دارد.»

سخنان ابن حجر طولانی است و در آن به دجال تمیم تمایل بیشتری نسبت به دجال عمر نشان می‌دهد‌! وی تلاش کرده تا بین آن دو چنین جمع کند: «نزدیکترین وجهی که می‌توان بدان بین حدیث تمیم و ابن‌صیاد جمع نمود، آن است که دجال همان کسی است که تمیم او را در بند دیده، و ابن‌صیاد شیطانی است که در آن مدت به صورت دجال آشکار شد تا آن هنگام که به سوی اصفهان رفت و با رفیق خود در آنجا پنهان شد، تا آن زمانی که خداوند خروج او را در آن مقدر داشته فرا رسد.»

جمعی که ابن حجر ارائه داده صحیح نمی‌باشد، چرا که ابن‌صیاد در مدینه از دنیا رفت، در حالی که دجال تمیم و دجال کعب‌الاحبار در بند هستند و جز در هنگام خروجشان آزاد نخواهند شد.

ابن حجر با وجود علم و آگاهی، در احادیث پیرامون دجال سرگردان مانده است، پس حال دیگر عالمان آنان چگونه است؟ مشکلی که بزرگان علمای سنی دارند ضعف ذهنی نیست، بلکه در مواد قضایایی است که آن را مفروض گرفته‌اند و دلیل آنان صحت سند است، و همین امر است که آنها را مجبور به پذیرش متناقضات کرده، به حشوی گری و نوآوری وا می‌دارد‌!

عقیده ای که عمر درباره‌ی دجال رواج داد

صحیحترین کتاب سنیان پس از کتاب خدا - آن گونه که خود ادعا می‌کنند - روایت می‌کند که عمر قسم می‌خورده دجال عبدالله بن صیاد می‌باشد که از یهودیان مدینه است.

پیش از این گذشت که صحیح بخاری 8 /158 و 9 /133 از جابر نقل می‌کند: «شنیدم که عمر نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر این مطلب قسم می‌خورد و آن حضرت هم آن را انکار نکرد.»

این روایت بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به دجالِ عُمر یعنی ابن‌صیاد اقرار دارند‌!‌!‌! و امری که باعث شگفتی می‌شود آن است که عمر از آن حضرت درباره‌ی دجال نپرسید، بلکه در حضور ایشان بر رأی و نظر خود سوگند می‌خورد و حضرت با سکوت خود به باور او اقرار می‌کنند‌!

آنان بر جابر و ابوذر هم دروغ بستند و گفتند که این دو نیز به مانند عمر قسم یاد می‌کردند، و درباره‌ی ابوذر پا را فراتر گذارده گفتند که او ده بار سوگند می‌خورد‌! آنگاه بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم افترا بستند که اعتقاد ایشان بر این است که دجال ابن‌صیاد می‌باشد و ایشان نسبت به آگاهی از حقیقت، گفتار و اهداف او حریص بوده‌اند و مخفی از او، بار‌ها برای تجسس رفته‌اند‌!

بخاری در صحیح 7 /113 از سالم بن عبدالله نقل می‌کند: «عبدالله‌بن‌عمر به او خبر داده: عمر با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در میان جماعتی از اصحاب به سراغ ابن‌صیاد رفتند و او را در قلعه بنی مغاله در حال بازی با کودکان یافتند، ابن‌صیاد که آن روز‌‌‌‌‌‌ها نزدیک بلوغ بود، متوجه حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشد تا آنکه آن حضرت با دست بر پشت او زدند و فرمودند: آیا گواهی می‌دهی که من رسول‌خدایم؟ وی پاسخ داد: گواهی می‌دهم که تو رسول بی سوادان هستی، و خود گفت: آیا تو شهادت می‌دهی که من رسول‌خدایم؟ پس آن حضرت او را زدند و فرمودند: به خدا و رسولان او ایمان دارم.

به او گفتند: چه می‌بینی؟ وی گفت: راستگو و دروغگو به نزد من می‌آیند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: امر بر تو مشتبه شده است. در ادامه فرمودند: من برای تو چیزی را پنهان کرده‌ام، ابن‌صیاد گفت: آن دود است. ایشان گفتند: دور شو که تو هرگز از آنچه برایت مقدر است، تجاوز نخواهی نمود‌!

عمر گفت: ای رسول‌خدا‌! آیا به من اجازه می‌دهید که گردن او را بزنم؟ ایشان گفتند: اگر او همان دجال باشد بر او تسلّط نخواهی یافت، و اگر او نباشد برای تو هیچ خیری در کشتن او نیست».

سالم گوید: از عبدالله‌بن‌عمر شنیدم: «پس از این ماجرا رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به همراه ابی بن کعب انصاری دوباره به سراغ ابن‌صیاد رفتند، چون آن حضرت وارد شد خود را در پشت شاخه‌های نخل پنهان نمود و می‌خواست پیش از آنکه او ایشان را ببیند چیزی از سخنان او را بشنود، ابن‌صیاد در بستر در میان عبایش دراز کشیده و زمزمه می‌کرد، مادر ابن‌صیاد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را - در حالی که خود را در میان شاخه‌های نخل مخفی می‌کرد - مشاهده نمود و به پسرش گفت‌: ای صاف ‌‌! - این نام ابن‌صیاد است - این محمد است، و ابن‌صیاد از حضور ایشان آگاه شد.

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر مادرش او را رها می‌گذاشت، او [ اسرار خود را ] فاش می‌کرد‌! سالم گوید: عبدالله‌بن‌عمر گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در میان مردم برخاست و به آنچه شایسته‌ی خداست ثنا گفت، سپس دجال را یاد نمود و فرمود: من شما را از او بر حذر می‌دارم و هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه قوم خود را از او بر حذر داشته است، نوح [ هم ] قومش را درباره‌ی او هشدار داده است، لیکن من در مورد او سخنی می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است، شما می‌دانید که او یک چشم است و حال آنکه خداوند یک چشم نمی‌باشد.»

عبدالرزاق در المصنف 11 /389 این مطلب را به سه روایت نقل می‌کند که در سومین خبر از امام‌حسین علیه السلام (‌!) چنین می‌آورد: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سوره‌ی دخان را از ابن‌صیاد مخفی داشت و از او درباره‌ی آن پرسید، وی گفت: دود، ایشان گفتند: دور شو که تو هرگز از آنچه برایت مقدر است تجاوز نخواهی نمود، پس چون پشت نمود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسید: او چه گفت؟ بعضی گفتند: دخ [ دود ] و برخی گفتند: ریح [ باد ]‌! حضرت فرمود: من در بین شما هستم و دچار اختلاف شده‌اید، پس از من اختلافتان شدیدتر خواهد بود.»[[74]](#footnote-74)

روایت بخاری این مطلب را نیز در بر دارد که خداوند متعال دو دیده‌ی سالم دارد که به واسطه‌ی آن از دجال تمییز داده می‌شود‌!

ابوبکره برادر زیاد بن ابیه هم برای آنکه سوگند عمر را تأیید کند به اظهار نظر درباره‌ی دجال می‌پردازد.

طیالسی در مسند /116 به واسطه‌ی او از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «پدر و مادر دجال سی سال را بدون فرزند سپری می‌کنند و پس از آن پسری یک چشم از آنان متولد می‌شود که بیشترین زیان و کمترین نفع را دارد، چشمان او به خواب می‌رود ولی قلب او نه.

حضرت پدر او را نیز چنین وصف نمودند: پدر او مردی است با قدی بلند و اندامی فربه که گوشت بدنش به اضطراب افتاده است و بینی‌اش به منقار می‌ماند. مادر او زنی است بلند قد، درشت هیکل و با سینه‌هایی بزرگ.

ابوبکره در ادامه می‌گوید: ما شنیدیم که در مدینه در میان یهودیان کودکی به دنیا آمده است، لذا من و زبیر به نزد والدین آن کودک رفتیم و اوصافی را که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیان کرده بودند در آن دو مشاهده کردیم، من به آنان گفتم: آیا برای شما فرزندی به دنیا آمده است؟ آن دو در پاسخ گفتند: ما سی سال را بدون فرزند سپری نمودیم و پس از گذشت آن، این کودک برایمان متولد شده است که بیشترین زیان و کمترین نفع را دارد و دیدگانش به خواب می‌رود ولی قلب او بیدار است.

ما از نزد آنها بیرون آمدیم که یکباره به آن پسر برخوردیم، او قامتی نحیف داشت و در زیر آفتاب در میان عبایی، چیزی با خود زمزمه می‌کرد، پس سرش را بیرون آورد و گفت: شما چه گفتید؟ ما گفتیم: آیا شنیدی؟ او گفت: من به خواب می‌روم ولی قلبم نمی‌خوابد‌!»[[75]](#footnote-75)

اهل‌سنت پنداشته‌اند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم قسم عمر را تأیید نموده است، باور آنان چنین است که آن حضرت در این مطلب تردید داشته و نیازمند دانش یهودیان بوده است و از آنجا که عمر در دروس آنان شرکت می‌کرده و دانش دجال شناسی را از آنان فرا گرفته است، آن را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یاد داده و با سوگند تأکید کرده است، و در پی آن ایشان از قسم خوردن عمر کسب یقین نموده و به واسطه‌ی دانش یهود و قسم عمر، از نزول وحی مستغنی شده است‌!

عمدة القاری 25 /69 [ پس از آنکه روایتی را که پیشتر گذشت و در آن، عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌خواهد تا اجازه بدهد گردن ابن‌صیاد را بزند و ایشان در پاسخ او می‌گوید: اگر او همان دجال باشد بر او تسلط نمی‌یابی، و اگر او نباشد هیچ خیری در کشتنش نیست، نقل می‌کند ] می‌نویسد: «اگر کسی اشکال کند که این خبر بر شک و تردید پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و عدم جزم ایشان نسبت به دجال بودن ابن‌صیاد دلالت دارد، در پاسخ گوییم: شک آن حضرت، ممکن است پیش از سوگند خوردن عمر بر دجال بودن وی بوده باشد.»‌!

این در حالی است که عالمانی به مانند ابن حجر که خود را وقف دستگاه خلافت کرده‌اند، اعتقادشان بر این است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دجال عمر را تأیید ننموده، سکوت اختیار کردند و هم چنان در شک و تردید بودند تا آنکه تمیم داری از راه رسید و به ایشان خبر داد که دجال را دیده است، ایشان هم از او قدردانی کرده، مسلمانان را فرا خواندند و برای آنان سخنرانی نمودند و اعتقاد به دجال را به ایشان آموختند، از این رو فضیلت و برتری از آن تمیم است نه عمر‌!‌!‌! و دیگر نوآوری‌های تأسف بار آنها.

فرزندان عمر بر عقیده و باور پدرشان تأکید می‌کنند‌!

سنن ابی داود 4 /120 از عبدالله‌بن‌عمر نقل می‌کند که می‌گفت: «به خدا قسم تردیدی ندارم که مسیح دجال همان ابن‌صیاد است.»

در مسند احمد 6 /283 نیز آمده است که «عبدالله‌بن‌عمر ابن صائد [ ابن‌صیاد ] را در یکی از کوچه‌های مدینه مشاهده کرد و به او دشنام داد و ناسزا گفت و ابن صائد در پی آن چنان باد کرد که تمامی راه را بست‌! ابن عمر با عصایی که به همراه داشت چنان او را زد که عصا شکست‌! حفصه [ چون برادرش را دید ] گفت: شما دو نفر با یکدیگر چه کار دارید، چه چیزی تو را بر آن وا می‌دارد؟ آیا نشنیدی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خروج دجال تنها به خاطر خشم و غضب است؟»‌!

مسلم در صحیح 8 /194 از نافع چنین نقل می‌کند: «عبدالله‌بن‌عمر ابن صائد را در یکی از گذرگاه‌های مدینه دید و سخنی گفت که خشم او را برانگیخت، در پی آن ابن صائد چنان باد کرد که تمام راه را پر کرد، پس از این ماجرا عبدالله نزد حفصه که از این برخورد آگاهی یافته بود آمد، او به برادرش گفت: خداوند تو را رحمت کند، از ابن صائد چه خواستی، آیا نمی‌دانی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خروج دجال تنها بر اثر خشم و غضب است»‌![[76]](#footnote-76)

عبدالرزاق در المصنف 11 /396 از ابن عمر روایت می‌کند: «روزی به ابن‌صیاد در حالی که مردی یهودی همراه او بود برخوردم و دیدم چشم او که مانند چشم شتر بیرون بود بر آمده است، گفتم: ای ابن‌صیاد‌! تو را به خدا قسم می‌دهم، چه زمانی چشم تو بر آمده است - و یا سخنی مشابه این -؟ او در جواب گفت: به خدا قسم نمی‌دانم، گفتم: دروغ می‌گویی، چشم تو در سر تو است و نمی‌دانی؟ او هم با دست چشمش را مسح نمود و سه بار خرناس کشید‌! - در اینجا یهودی پنداشت که من با دست بر سینه او زده‌ام ولی من نمی‌دانستم - من به ابن‌صیاد گفتم: دور شو که هرگز از آنچه برایت مقدر است تجاوز نخواهی نمود، او هم گفت: آری، قسم به جانم که از آنچه برایم مقدر است تجاوز نخواهم کرد.

ابن عمر می‌گوید: من این مطلب را برای حفصه گفتم و او گفت: از این مرد اجتناب کن، زیرا ما روایت می‌کنیم که دجال به هنگام غضب خارج می‌شود»‌!

بلایی که بر سر عبدالله بن صیاد بیچاره و پسرش عماره آمد‌!

عالمانی که خود را وقف دستگاه خلافت کرده‌اند در شرح حال عبدالله بن صیاد و پسرش عماره دچار تناقض شده‌اند، آنان در پذیرش سوگند عمر نسبت به اینکه وی همان دجال است متحیرند، برخی از آنان چنین گفتند: گفتار عمر صحیح است و ابن‌صیاد همان دجال می‌باشد، اینان به جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله نسبت دادند که وی شهادت می‌داده ابن‌صیاد دجال است و «ابو سلمه به او گفت: ابن‌صیاد از دنیا رفته است(‌!) و جابر پاسخ داد: اگر چه از دنیا رفته باشد، ابو سلمه گفت: ابن صیاد اسلام آورده بود و جابر گفت: اگر چه اسلام آورده باشد»‌!

منکران گفتند که ابن‌صیاد اسلام آورد و در فتح اصفهان شرکت جست، ولی مدعیان جواب دادند که او نزد یهود آنجا غائب شده است، چرا که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم خبر داده است دجال از آن سرزمین خروج می‌کند «و یهودیان از او استقبال کرده، گفتند: این پادشاه ماست که به واسطه‌ی او بر عرب پیروز خواهیم شد، آنان او را شبانه وارد شهر کردند و بر طبل‌ها زدند و شمع‌ها افروختند، و پس از آن دیگر خبری از او نشد.»[[77]](#footnote-77)

گرچه آنان خودشان را تکذیب نمودند، زیرا خواهد آمد که خود روایت می‌کنند او در واقعه‌ی حره در مدینه بوده است‌!

بعضی دیگر نیز چنین گفتند: چگونه می‌توان گفت که ابن‌صیاد دجال است و حال آنکه او مسلمان شد و در فتوحات شرکت نمود و در مدینه در گذشت، به علاوه آنکه پسر او عماره مورد توثیق ابن معین، ابن حبان و دیگران قرار گرفته است‌!

بیهقی، ابن حجر، ذهبی، ابن تیمیه و شوکانی از خود جرأت نشان داده، گفتند: ابن‌صیاد دجال نبوده و عمر در سوگند خود خطا رفته است، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز بدان اقرار ننموده‌اند، چرا که هم چنان شک و تردید داشتند، تا آنکه وحی بر ایشان نازل می‌شود و دجال را دجال تمیم داری که در جزیره‌ای محبوس است، معرفی می‌کند و در پی آن ایشان در میان مردم سخنرانی کرده، آنان را می‌آگاهاند‌!

ابن حجر در اصابه 5 /148 می‌گوید: «صحیحین روایت می‌کنند که جابر قسم می‌خورد ابن‌صیاد همان دجال است، و در خبر چنین آمده که عمر نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در این باره سوگند یاد می‌کرده است... ولیکن اگر او بر دین اسلام از دنیا رفته باشد، همان گونه که ابن فتحون بر شرط کتاب الاستیعاب گفته [ صحابی عادلی ] خواهد بود».

ذهبی در الکاشف 2 /54 می‌نویسد: «عمارة بن عبدالله بن صیاد: او فرزند کسی است که او را دجال پنداشتند، عماره از جابر و سعید بن مسیب روایت می‌کند و مالک و جماعتی هم از او روایت می‌نمایند. او مورد توثیق ابن معین قرار گرفته است.»

شوکانی در نیل الاوطار 8 /20 - 19 می‌نویسد: « خطابی می‌گوید: پیشینیان در مورد ابن‌صیاد - پس از آنکه بزرگ شد - اختلاف کرده‌اند، روایت شده که او از گفتار خود توبه نمود و در مدینه درگذشت و هنگامی که خواستند بر او نماز بخوانند، چهره‌اش را گشودند تا مردمان او را ببینند و به مردم گفته شد: شاهد باشید‌!

نووی گفته است: علماء جریان ابن‌صیاد را مشکل و امر او را مشتبه می‌دانند، اما جای تردیدی نیست که وی یکی از دجال‌ها می‌باشد‌! ظاهر آن است که درباره‌ی اینکه دجال کیست هیچ وحیی بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیامد و تنها اوصاف وی بر ایشان وحی شد، در ابن‌صیاد هم قرائنی وجود داشت که با این احتمال سازگار بود، از این رو آن حضرت در این باره جازم نبودند.

بیهقی نیز می‌گوید: احتمال آن می‌رود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مورد ابن‌صیاد متوقف بودند، سپس از ناحیه خدای متعال این امر برای ایشان استوار شد که دجال شخص دیگری است همان گونه که ماجرای تمیم داری می‌رساند و تمام کسانی که بر این مطلب جزم دارند که دجال کسی دیگر است بدان تمسک نموده‌اند، و البته طریق آن اصح است.»

همو در 8 /20 چنین می‌گوید: «حدیثی که از دجال تمیم سخن می‌گوید با آنچه بر دجال بودن ابن‌صیاد دلالت می‌کند منافات دارد و امکان جمع بین آن دو نیست، زیرا کسی که در روزگار نبوی نزدیک به بلوغ بوده و آن حضرت نزد او آمده و از او سؤال می‌پرسیدند، نمی‌تواند در اواخر دوران آن حضرت مردی بزرگ باشد که در جزیره‌ای از جزائر بحر زندانی و در بند است و درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌پرسد که آیا ظهور نموده است یا نه، پس سزاوار است که قسم عمر و جابر را این گونه توجیه کنیم که پیش از اطلاع از ماجرای تمیم بوده است.»

این در حالی است که اینان خود از جابر رحمه الله در همین موضوع و نیز در موضوعات متعدد دیگر، اموری ضد و نقیض روایت نموده‌اند، آنان از او نقل می‌کنند که گفت: «نسبت به ابن‌صیاد پیوسته در تردید بودم تا آنکه به خاک سپرده شد.»[[78]](#footnote-78)

ابن تیمیه در فتاوی خود 11 /283 می‌نویسد: «بعضی از صحابه چنین می‌پنداشتند که ابن‌صیاد همان دجال است، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز در مورد او متوقف بودند، تا آنکه پس از مدتی معلوم شد او دجال نیست، بلکه پیشگو بوده است.»

ابن قتیبه در المعارف /272 می‌گوید: «پدر او [ عماره ] عبدالله بن صیاد است که درباره‌اش گفته شده که دجال است. این به خاطر کار‌هایی بود که انجام می‌داد. عبدالله مسلمان شد و در کنار مسلمانان جنگید و در مدینه اقامت نمود و پسرش عماره در دوران خلافت مروان بن محمد از دنیا رفت.»

در الجرح و التعدیل 6 /367 می‌نویسد: «یحیی بن معین گوید: عمارة بن عبدالله بن صیاد ثقه است، عبدالرحمن برای ما نقل نموده که از پدرم درباره‌ی عماره پرسیدم و او در پاسخ او را صالح الحدیث خواند.»

در تهذیب الکمال 21 /249 می‌نویسد: «محمد بن سعد [ درباره‌ی عماره ] گفت: وی ثقه بود و احادیث کمی را نقل کرد، مالک بن انس هیچ کسی را در فضل بر او مقدّم نمی‌داشت...عماره در خلافت مروان بن محمد درگذشت. ابن حبان او را در کتاب الثقات ذکر کرده است.»

در اسد الغابة 3 /187 می‌نویسد: «عبدالله بن صیاد:... پدر او از یهودیان بود، معلوم نیست که او از چه تیره‌ای است، بعضی از مردم او را دجال می‌دانند. عبدالله در روزگار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم متولد شد در حالی که یک چشم داشت و ختنه بود. از فرزندان او عماره است که از نیکان مسلمین و اصحاب سعید بن مسیب بود، مالک و دیگران از او روایت کرده‌اند.»

وی در ادامه سوگند عمر را می‌آورد و می‌گوید: «آنچه نزد ما صحیح است آن است که ابن‌صیاد دجال نیست، به جهت آنچه در این حدیث آمده است [ ابن اثیر حدیثی نقل می‌کند که خلاصه‌اش این است: ابن‌صیاد با ابو سعید به حج یا عمره رفتند و سخن از گفتار مردم درباره‌ی او به میان آمد، ابن‌صیاد به ابو سعید گفت: آیا رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نگفتند که دجال عقیم است؟ و حال آنکه من فرزندم را در مدینه به جا گذاشتم. آیا ایشان نگفتند که دجال وارد مکه و مدینه نمی‌شود؟ و آیا من خود اهل مدینه نیستم؟ هم اکنون نیز رهسپار مکه‌ام‌! ] و نیز به دلیل آنکه او در حالی که مسلمان بود در مدینه فوت نمود. دلیل دیگر هم روایت تمیم داری است.»

الطبقات الکبری، القسم المتمم /302 می‌نویسد: «مالک بن انس احدی را در فضل بر او [ عماره ] مقدم نمی‌کرد، و از او روایت نقل نموده است، خود عماره هم از سعید بن مسیب روایت می‌کند، آنان [ عماره و خانواده‌اش ] خود را بنی اشیهب می‌دانستند. ابن سعد درباره‌ی پدر عماره - عبدالله - می‌گوید: اوست که به خاطر کار‌هایی که انجام می‌داد،گفتند دجال است.»

نگارنده: به نظر می‌رسد مادر ابن صائد از خزرج بوده، پدرش نیز ممکن است از یهود باشد، در مورد بنی اشیهب که وی خود را به آن منتسب می‌نمود چیزی یافت نشد و چه بسا آنان دایی‌های او از خزرج باشند، پس او به حساب خزرج گذاشته می‌شود که رئیس آنها سعد بن عباده است، همو که دشمن سرسخت عمر بود، چرا که در مقابل بیعت ابوبکر ایستاد، لذا عمر او را به شام تبعید کرد وخالد بن ولید را فرستاد تا او را به قتل برساند‌!

الطبقات الکبری 3 /503 می‌نویسد: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ابن‌صیاد را در حالی که نوجوان و در نزدیکی بلوغ بود و در قبیله‌ی بنی مغاله بازی می‌کرد مشاهده نمود، آنان تیره‌ای از بنی‌عبد نجار هستند.»

ولیکن عمر او را یهودی معرفی و به دجال بودن متهم کرد‌! در حالی که او مسلمانی مجاهد بود و در جنگ نهاوند فرماندهی سواران را بر عهده داشت، چنان که طبری در تاریخ 3 /187 می‌نگارد. او همواره از تهمت عمر و فرزندان او - عبدالله و حفصه - و مقلّدین آنها فریاد می‌کرد‌!

احمد در المسند 3 /79 می‌نگارد: «ابو سعید خدری در لشکر فتح شرکت داشت، وی می‌گوید: ما در لشکری - که عبدالله بن صیاد هم در آن حضور داشت - از مدینه به سمت مشرق آمدیم، هیچ کس با او همراه، همنشین و هم‌سفره نمی‌شد و او را دجال می‌نامیدند‌! روزی در منزلگاهی فرود آمده بودم که او مرا دید که نشسته‌ام، پس آمد، کنار من نشست و گفت: ابو سعید‌! آیا نمی‌بینی مردم چه می‌کنند؟‌! هیچ کسی همراه، همنشین و هم‌سفره‌ی من نمی‌شود، و مرا دجال می‌خوانند‌! تو می‌دانی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دجال وارد مدینه نمی‌شود، و این در حالی است که من در مدینه به دنیا آمدم، و شنیدی که آن حضرت گفتند: برای دجال فرزندی به دنیا نمی‌آید، در حالی که من صاحب فرزند هستم‌! سوگند به خدا به خاطر رفتاری که مردم با من دارند در صدد آن بر آمدم که ریسمانی بگیرم و در خلوت آن را دور گردنم قرار داده، [ خود را حلق آویز کنم تا ] خفه شوم و از این مردم راحت گردم. به خدا قسم من دجال نیستم»‌!

اما راویان در راستای اثبات صدق عمر، از زبان ابو سعید در این گزارش افزودند که وی گفت: «ابن‌صیاد در پایان سخنش گفت: به خدا قسم من محل تولد و مکان دجال را می‌دانم ‌! ابو سعید ادامه می‌دهد: او امر را برای من دگرگون جلوه داد.»[[79]](#footnote-79)

مقصود ابو سعید آن است که ابن‌صیاد در ابتدای گفتارش او را فریب داد، ولی در نهایت اقرار نمود که دجال است‌!

دجال تمیم داری

تمیم داری شخصی مسیحی و اهل شام است، او در سال دهم هجری یعنی پس از پیروزی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و فراگیر شدن اسلام در تمام جزیره، به همراه گروهی نزد آن حضرت آمدند. آنها به تجارت شراب اشتغال داشتند، پس خمره‌هایی از شراب را به عنوان هدیه خدمت ایشان آوردند، آن حضرت نپذیرفت زیرا خداوند حرام نموده است، در اینجا تمیم گفت: اینها را بگیرید و از قیمت آن بهره ببرید، ایشان در پاسخ فرمودند: قیمت آن نیز حرام است.

تمیم در مدینه سکنی گزید و بعداً در درگاه عمر که فرهنگ اهل کتاب، مخصوصاً داستان‌های آنها - که تمیم به خوبی از پس آن بر می‌آمد - موجب شگفتی او می‌شد، تقرّب یافت‌! وی از عمر درخواست نمود تا به او اجازه دهد داستان‌های اهل کتاب را در مسجد بگوید، ولی عمر گفت: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از فرهنگ داستان‌سرایان نهی نموده است و من هراس آن دارم که خدا تو را در زیر گام‌های آنان قرار دهد.»

مقصود عمر آن است که هنگامی که تو در مسجد داستان بگویی، من از غضب مسلمین بر تو می‌هراسم‌!

ولیکن تمیم از نرمش و سهل انگاری عمر بهره جست و به مطلوب خود دست یافت، هم‌چنان‌که در تاریخ المدینة 1 /9 آمده است، لذا عمر نامه‌ای رسمی نوشت و به او اجازه داد تا در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به داستان‌سرایی بپردازد‌!

او خود او در جلسه سخنرانی تمیم حضور یافت. او گفته که می‌خواسته از تمیم درباره‌ی مطلبی که در آن جلسه از او شنیده است سؤال کند، ولی او را احترام کرد و نپسندید گفتارش را قطع نماید‌!

عمر روز جمعه را برای تمیم انتخاب کرد، سپس شنبه را بدان افزود و نتیجه آن جالب از آب در آمد: کشیش و تاجر شراب، مسیحی سابق و آن گونه که خود گوید مسلمان کنونی. برای مسلمین در مسجد پیامبرشان صلی الله علیه وآله وسلم در روز شنبه داستان‌های یهودیان و مسیحیان را می‌گوید‌! این در حالی است که عمر نقل هر گونه حدیثی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را با تهدید به تازیانه و زندان، ممنوع کرده بود‌!

در مسند احمد 3 /449 آمده است: «در دوران رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نیز روزگار ابوبکر داستان‌سرایی نمی‌شد، نخستین کسی که بدان پرداخت تمیم داری بود، وی از عمر اجازه گرفت تا در حالی که ایستاده است برای مردم داستان‌سرایی کند و عمر به او اجازه داد.»

عمر بن شبه در تاریخ المدینة 1 /11 می‌گوید: «سپس عثمان به خلافت رسید، تمیم از او درخواست کرد تا [ بر عرصه‌ی فعالیت او ] بیفزاید، وی هم جایگاه دیگری به او داد که در پی آن تمیم در طول هفته سه بار به سخنرانی می‌پرداخت.»

بدین سان تمیم واعظ و سخنران رسمی مسلمانان شد و عمر او را بسیار احترام می‌کرد و خیر المؤمنین می‌نامید، از این رو برای او کرامات و معجزات ساختند، از جمله آنکه گفتند: روزی آتشفشانی در مدینه فوران کرد، عمر نزد تمیم آمد و از او خواهش کرد تا آن را خاموش کند، تمیم هم با وی آمد و با دست دهانه‌ی آتشفشان را جمع کرده آن را به سمت راهی در میان کوه‌ها سوق داد و در پی آن دوید تا آنکه آتش پنهان شد‌!

بیهقی در دلائل النبوة 6 /80 می‌نویسد: «فصلی در بیان کراماتی که برای تمیم داری آشکار شد... معاویة بن حرمل گوید: وارد مدینه شدم و سه روز بدون غذا در مسجد ماندم، پس از آن به نزد عمر آمده گفتم: یا امیرالمؤمنین‌! توبه کاری پیش از آنکه بر او دست یابی [ با پای خویش آمده است ]، او گفت: که هستی؟ پاسخ دادم: معاویة بن حرمل [ وی داماد مسیلمه‌ی کذاب است که در جریان ادعای نبوت، او را همراهی نموده است ]، او گفت: نزد خیر المؤمنین برو.

سیره‌ی تمیم داری چنان بود که پس از نماز با دست به سمت راست و چپ خود می‌زد و دو مرد را گرفته، با خود می‌برد [ و میهمان می‌کرد ]، من در کنار او نماز خواندم و پس از نماز با دست زد و دست مرا گرفت و برد، پس غذایی برایم آوردند و من هم بسیار خوردم، گرچه از شدت گرسنگی سیر نشدم‌!

روزی در منطقه‌ی حره آتشی شعله گرفت، عمر نزد تمیم آمد و گفت: به سراغ این آتش برو، تمیم گفت: ای امیرالمؤمنین‌! مگر من کیستم؟ مگر من کیستم؟ و عمر آن قدر اصرار کرد که تمیم با او برخاست و من هم به دنبال آنها رفتم، آنان به سوی آتش رفتند و تمیم آن را با دستش جمع می‌نمود تا آنکه آتش در راهی کوهستانی داخل شد و تمیم هم در پی آن رفت. پس عمر گفت: کسی که دیده مانند کسی که ندیده نیست، و این را سه بار تکرار کرد.»

این تمیم داری است که پنداشتند رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعتقاد به دجال را از او گرفته است‌! تمیم آن را از داستان دجال یهودی برگرفته، تغییر داده و ادعا کرده که او را در جزیره‌ای در بحر در حالی که در بند است مشاهده کرده است‌! او رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را از آن با خبر نمود و آن حضرت هم به سرعت بر منبر رفت و در میان مسلمانان سخنرانی و قصه‌ی تمیم را برایشان تعریف نمود و آن را یکی از اجزاء اسلام و اعتقادات آن قرار داد‌! مسلمین هم به ترویج آن در مهمترین مصادر پرداختند، این جریان به نام حدیث جساسه شناخته می‌شود.

از قدیمی‌ترین کسانی که آن را روایت کرده ابن ابی شیبه است، وی در المصنف 15/154آن را از مشهورترین راویان این داستان که فاطمه دختر قیس فهریه خواهر ضحاک بن قیس چاپلوس معاویه است، نقل می‌کند، او می‌گوید: «روزی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز ظهر را به جا آورده پس از آن بر منبر رفتند، مردم از این کار تعجب کردند، برخی از آنان ایستاده و بعضی هم نشسته بودند، ایشان پیش از آن روز تنها در روز جمعه بر منبر می‌رفتند، پس با دست به مردم اشاره نمودند که بنشینید، سپس گفتند: به خدا قسم ایستادن من بابت امری که برایتان نفعی به دنبال داشته باشد نیست، نه برای ترغیب نمودن است و نه برای ترسانیدن.

مطلب آن است که تمیم داری نزد من آمد و خبری آورد که به خاطر مسرّت و روشنی چشمی که برایم در پی داشت مرا از خواب نیم روز باز داشت، پسر عمو‌های او در میان دریا دچار باد‌های سختی شدند که آنان را واداشت تا به جزیره‌ای که نمی‌شناختند پناه برند، آنان در میان قایق‌های کوچک نشستند و بالا رفتند که ناگهان با چیزی سیاه و پرمو که مژه‌هایی دراز داشت مواجه شدند، پرسیدند: تو کیستی؟ او گفت: من جساسه‌ام، گفتند: به ما خبر بده، او گفت: من نه به شما خبری می‌دهم و نه از شما درباره‌ی چیزی می‌پرسم، ولی این دیر چشم شما را گرفته است، بدانجا بروید که در آنجا مردی است مشتاق آگاهانیدن شما و کسب اطلاع از شما.

آنها هم به دیر آمدند و یکباره با پیرمردی پرمو برخورد کردند که سخت در میان غل و زنجیر به بند کشیده شده بود، او به آنان گفت: از کجا آمده‌اید؟ گفتند: از شام، پرسید: عرب‌ها چه کردند؟ پاسخ دادند: ما قومی از آنهاییم، گفت: این مردی که در میان شما خارج شد چه کرد؟ گفتند: کار نیک، گروهی با او به دشمنی پرداختند ولی خدا او را بر آنها غالب گردانید، امروز آنان همه متحدّند و پروردگار و دینشان یکی است، او گفت: این برای آنها بهتر است، و افزود: چشمه‌ی زغر چه شد؟ گفتند: مردم محصولات خود را از آن آبیاری کرده و برای آشامیدن از آن استفاده می‌نمایند.

او پرسید: آن درخت نخلی که بین عمان و بیسان [ شهری در اردن ] بود چه شد؟ پاسخ گفتند: هر ساله از میوه‌ی آن اطعام می‌شود، گفت: چه بر سر دریاچه‌ی طبریه آمد؟ گفتند: از فراوانی، آب از دو طرف آن روان است. پس سه بار نفس عمیق کشید و گفت: اگر از این بند رهایی می‌یافتم هیچ زمینی را وا نمی‌نهادم مگر آنکه با همین دو قدم بر آنجا گام می‌نهادم، مگر مدینه که مرا هیچ سلطه‌ای بر آن نیست.

در این هنگام رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: شادمانی من در اینجا به نهایت رسید(‌!) اینجا مدینه است، سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست هیچ گذرگاه تنگ یا وسیعی در مدینه نیست، مگر آنکه تا روز قیامت فرشته‌ای با شمشیری آخته بر آن قرار دارد.»[[80]](#footnote-80)

ولیکن مسلم در صحیح 8 /203 در جریان جساسه و دجال تمیم بیش از حد قلم فرسایی کرده و آن را با چند روایت آورده است که شاید طولانی‌ترین آن در 8 /204 و از قهرمان داستان فاطمه دختر قیس باشد، وی گوید: «هنگامی که دوران عده‌ی من سپری شد، شنیدم منادی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ندا کرد: نماز جماعت، پس به مسجد رفتم و با آن حضرت نماز گزاردم، ایشان بعد از نماز بر منبر نشستند در حالی که می‌خندیدند، سپس گفتند: هر کسی در محل نماز خود باشد، و بعد از آن گفتند: آیا می‌دانید چرا شما را گرد آوردم؟ مردم گفتند: خدا و رسولش داناترند.

ایشان گفتند: به خدا قسم نه برای ترغیب نمودن است و نه بابت بیم دادن، بلکه به خاطر آن است که تمیم داری که مردی بود بر آیین مسیح و آمد و بیعت نمود و مسلمان شد برای من جریانی را تعریف کرد که با آنچه برایتان از مسیح دجال می‌گفتم موافقت دارد‌! او به من گفت که به همراه سی تن از طوایف لخم و جذام در کشتی نشست و آنان به مدت یک ماه در میان دریا گرفتار امواج بودند، پس از آن به جزیره‌ای که در مغرب خورشید قرار داشت پناه بردند و لذا در قایق‌های کوچک نشستند تا آنکه داخل جزیره شدند، در آنجا جنبنده‌ای به آنان برخورد کرد چنان پرمو، که جلو و پشت او قابل تمییز نبود، آنان گفتند: وای بر تو، کیستی؟ او در پاسخ گفت: من جساسه‌ام. پرسیدند: جساسه چیست؟ گفت: ای قوم‌! به نزد این مردی که در این دیر است بروید که او مشتاق خبر شماست.

تمیم گوید: وقتی از او نام مردی را شنیدیم ترسیدیم که مبادا این جساسه یک شیطان باشد پس به سرعت رفتیم تا آنکه وارد دیر شدیم، در آنجا با انسانی مواجه شدیم که بزرگتر از او ندیده بودیم و کسی که به مانند او سخت در بند باشد مشاهده نکرده بودیم‌! دستان او به گردنش بسته شده بود و بین زانو تا استخوان روی پای او در آهن بود‌! به او گفتیم: وای بر تو، کیستی؟ پاسخ داد: درباره‌ی من آگاه شدید، از خودتان خبر دهید که کیستید؟ گفتیم: مردمانی عرب هستیم که در کشتی نشستیم ولی در دریا با طوفانی روبرو شدیم که یک ماه گرفتار آن بودیم، پس از آن هم به جزیره‌ی تو پناهنده شده در قایق‌ها نشستیم، در جزیره جنبنده‌ای به ما برخورد چنان پرمو، که جلو و پشت او قابل تمییز نبود، به او گفتیم: وای بر تو، کیستی؟ و او پاسخ داد: من جساسه‌ام، گفتیم: جساسه چیست؟ گفت: به نزد این مردی که در دیر است بروید که مشتاق خبر شماست، و ما با سرعت نزد تو آمدیم و از آن موجود هراسان بودیم و ایمن نبودیم که یک شیطان باشد‌!

پس آن شخص پرسید: به من از نخل بیسان خبر بدهید، گفتیم: از چه چیز آن می‌پرسی؟ گفت: از نخل آن، آیا میوه می‌دهد؟ پاسخ دادیم: آری، او گفت: نزدیک است که دیگر میوه ندهد، و افزود: از دریاچه‌ی طبریه چه خبر دارید؟ گفتیم: از چه چیز آن می‌پرسی؟ گفت: آیا آب دارد؟ پاسخ دادیم: آب بسیاری دارد، او گفت: نزدیک است که آب آن خشک شود، گفت: از چشمه‌ی زغر خبر دهید، گفتیم: از چه چیز آن می‌پرسی؟ گفت: آیا در آن آبی هست و آیا اهالی آنجا در کشاورزی از آن بهره می‌برند؟ پاسخ دادیم: آری، آب فراوانی دارد و اهالی آنجا در کشاورزی از آن بهره می‌برند، گفت: به من از پیامبر درس نخواندگان خبر دهید، چه کرده است؟ گفتیم: از مکه خارج و ساکن مدینه شده است، پرسید: آیا عرب‌ها به جنگ با او پرداختند؟ پاسخ مثبت دادیم، گفت: او با ایشان چه کرد؟ و ما به او خبر دادیم که آن حضرت بر عرب‌هایی که پیرامون ایشان بودند غالب آمد و آنان به اطاعت او گردن نهادند، او گفت: آیا چنین شد؟‌! گفتیم: آری، گفت: برای آنها بهتر است که از او اطاعت نمایند، [ حال ] من از خودم به شما خبر می‌دهم، من مسیحم(‌!) و نزدیک است که به من اجازه‌ی خروج داده شود و در پی آن خروج کرده در زمین سیر کنم و در مدت چهل شب هیچ ناحیه‌ای را وا ننهم مگر آنکه در آن فرود آیم، مگر مکه و طیبه [ مدینه ] که بر من حرام است و هرگاه بخواهم در یکی از آن دو وارد شوم فرشته‌ای با شمشیری آخته به سوی من آمده مرا باز می‌دارد، و بر هر راهی از آن ملائکه‌ای هستند که از آن محافظت می‌نمایند.

[ در این هنگام ] پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که با چوب دستی خود بر منبر می‌زدند گفتند: این طیبه است، این طیبه است، این طیبه است، آیا این را به شما گفته بودم؟ مردم گفتند: آری، ایشان گفتند: سخن تمیم که با آنچه برایتان از دجال و مکه و مدینه می‌گفتم مطابق است(‌!) خوشایند من قرار گرفت، بدانید که او در دریای شام یا یمن است، نه، بلکه از سمت مشرق می‌آید، از سمت مشرق، از سمت مشرق.

من [ فاطمه بنت قیس ] این حدیث را از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به خاطر سپردم.»

نگارنده: آگاهی از دروغین بودن و تناقضات این داستان به دقت و تأمل زیادی نیاز ندارد، ظاهراً پردازنده‌ی آن خود بنت قیس دروغ پرداز بوده است و به حق باید گفت: دروغگو حافظه ندارد‌! یکی از امور سؤال بر انگیز آن است که در بعضی از اخبار آمده که تمیم در کشتی بوده است، ولی در برخی چنین آمده که او در کشتی حضور نداشته است‌! در بعضی آمده که آنان به مدت یک ماه گرفتار امواج دریا بودند، حال آنکه در برخی دیگر چنین آمده که آنان سیر می‌کردند تا آنکه جزیره ای نمایان شد و برای خرید نان رفتند[[81]](#footnote-81)‌! این جزیره در بعضی از اخبار در ساحل فلسطین[[82]](#footnote-82) قرار دارد و در برخی دیگر در مغرب‌! و در بعضی از آنها آمده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مکان آن متحیر بودند و...

از سویی دیگر بعضی روایات، جساسه را جنبنده‌ای معرفی می‌کند و حال آنکه بعضی دیگر او را یک زن می‌داند[[83]](#footnote-83)‌! دجال هم که یا انسانی است درشت هیکل و یا شیطانی که در دیر جزیره در بند است.

دجال خاخام کعب‌الاحبار

یهودیان تلاش بسیاری نمودند تا بر فرهنگ اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم تأثیرگذار باشند، تا جایی که تورات را به زبان عربی ترجمه نموده و عمر بن خطاب را عهده‌دار آن کردند که به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بقبولاند تا تورات را به عنوان کتابی برای مسلمانان، مورد اعتماد خود قرار دهد‌! اما پیامبر غضبناک شده فرمودند: «قسم به آن کسی که جان محمد در دست اوست، اگر موسی در میان شما می‌بود و شما از او پیروی می‌کردید، و مرا وامی‌نهادید، بی‌شک گمراه می‌شدید.»

در المصنف عبدالرزاق 6 /113 آمده است: «پس رنگ چهره‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عوض شد‌! عبدالله بن ثابت گوید: به عمر گفتم: خدا عقلت را مسخ نماید(‌!) آیا نمی‌بینی چهره‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چگونه شد»؟‌! [[84]](#footnote-84)

یهودیان در مدینه دو مدرسه داشتند: یکی مدراس بود که در آن تورات تدریس می‌شد و دیگری مشنا که محل تدریس تلمود بود و بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که بارزترین آنها عمر بود، هر شنبه نزد آنان حاضر می‌شدند‌! عمر از آن حضرت خواست تا به آنها اجازه دهد که احادیث یهودیان را بنویسند، ولی ایشان از این مطلب نهی نموده فرمودند: آنها چگونه شما را هدایت نمایند حال آنکه خود را گمراه کرده‌اند‌! ولیکن آنها هم چنان در درس‌های یهودیان حضور می‌یافتند‌! و لذا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخنرانی نمودند و مسلمانان را از کسانی که از یهود تأثیر می‌پذیرند - و خود ایشان آنها را متهوّکین نامیدند - بر حذر داشت‌![[85]](#footnote-85)

معنای این مطلب آن است که اسرائیلیات از همان زمان رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم انتشار یافت و هنگامی که کعب‌الاحبار در زمان عمر از راه رسید، دریافت که اسرائیلیات در دجال جمع است و لذا آن را دگرگون کرد، یهودی بودن دجال را انکار نمود و چنین جلوه داد که دجال عرب و اهل عراق است و بر هراس مسلمین از او افزود. علاوه بر آن با خبر دادن از فتح قسطنطنیه آنان را بیم داد، چرا که در پی آن خروج دجال و قیامت است‌!‌!‌!

او هم چنین فتح قسطنطنیه را بر دستان یهود بنی اسحاق قرار داد و نه به دست مسلمانان‌!

امری که موجب شگفتی می‌شود آن است که کعب این مطالب را از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند و حال آنکه ایشان را ندیده است‌! ولیکن شاگردان کعب یعنی ابو‌هریره، عبدالله‌بن‌عمر، عبدالله‌بن‌عمرو عاص و دیگران سخنان او را حدیث قرار دادند‌!

کعب‌الاحبار شورش دجال را شورشی عربی جلوه می‌دهد‌!

سنیان از انس روایت می‌کنند که دجال یهودی است، در مسند احمد 3 /224 از انس نقل می‌کند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: دجال از منطقه‌ی یهودی نشین اصفهان قیام می‌کند و هفتاد هزار تن از یهودیان که بر سر تاج دارند، همراه او خواهند بود.» صحیح مسلم 8 /207 می‌آورد: «از یهود اصفهان هفتاد هزار نفر از دجال تبعیت می‌کنند، آنان جامه‌هایی دربردارند که تمام بدن را می‌پوشاند.» با این وجود، کعب دجال را عربی خالص جلوه داد‌!

در مصنف ابن ابی شیبه 8 /671 از کعب آمده است: «گویا می‌بینم که در صف مقدم لشکر دجالِ یک چشم، ششصد هزار نفر از اعراب هستند که جامه‌هایی سبز و گشاد دربردارند که تمام بدن را می‌پوشاند.» در الکنی بخاری /65 آمده است: «چهل هزار تن از اعراب اصیل از دجال پیروی می‌کنند.»[[86]](#footnote-86)

کار دیگر کعب آن است که دجال را اهل عراق نشان داد، زیرا عراق خوشایند وی نبود و علت این امر آن بود که قبائل یمنی آنجا از فریب‌کاری او آگاه بودند، عبدالرزاق در المصنف 11 /396 از کعب می‌آورد: «دجال از عراق قیام می‌کند.» و در /251 نقل می‌کند: «عمر بر آن شد که در عراق سکونت کند، ولی کعب بدو گفت: این کار را نکن چرا که دجال، جنیان عصیانگر، نه قسمت از ده قسمت سحر و هر درد سختی که از پای در می‌آورد - مقصود او اهواء است - در آنجاست.»[[87]](#footnote-87)

کعب‌الاحبار برای بنی تمیم احترام بسیاری قائل شده است، او بنابر نقل الآحاد و المثانی 2 /372 به ابن فاتک تمیمی گوید: «سخت‌ترین قبائل عرب در مقابل دجال، قوم تو هستند.»

در نتیجه کعب‌الاحبار با این کار، با تمیم داری و عمر به مخالفت پرداخته است، زیرا آن دو می‌گویند دجال به دنیا آمده و زندگی می‌کند تا آنکه خروج نماید‌!

هم‌چنان‌که حدیث نبوی مشهور نزد سنیان را که متضمن آن است که دجال از یهود اصفهان می‌باشد، رد کرده است‌! او می‌پندارد که دجال اهل مصر است و غرض آن بوده که وی را یهودی و شبیه به موسی علیه السلام قرار دهد، زیرا نزد یهودیان موسی مهدی منتظر است‌!

در فتح الباری 13 /277 می‌نویسد: «ابو نعیم به واسطه‌ی کعب‌الاحبار روایت کرده که دجال در شهر قوص در سرزمین مصر به دنیا می‌آید، او گفته است: بین زمان تولد تا قیام او سی سال است.»

هر کس به دجال کعب ایمان نیاورد کافر است‌!

در فرائد السمطین 2 /334 می‌نویسد: «جابر بن عبدالله روایت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هر کس قیام مهدی را انکار کند، به آنچه بر محمد نازل گشته کافر شده است، و هر کس فرود آمدن عیسی را انکار نماید، کافر شده است، و هر کس خروج دجال را انکار کند، کافر شده است.»[[88]](#footnote-88)

مقصود از این دجال، دجال کعب‌الاحبار است، و چه بسا بدعتی که او درباره‌ی دجال آورده از ناحیه عقلاء مسلمانان با انکار مواجه شده و برخی علناً به انکار آن پرداخته و یا با اهل‌بیت علیهم السلام موافقت کرده اند، لذا او و شاگردانش این حدیث را ساخته و دجال او را با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ارتباط داده‌اند [ و از مسلّم بودن قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سوء استفاده کرده‌اند تا دجال کعب را نیز مسلّم جلوه دهند ]‌!

و اگر از باب جدال صحت این حدیث را بپذیریم باید کفر در آن را به معنای لغوی که عبارتست از پوشاندن حق بدانیم، نه به معنای اصطلاحی آن که موجب خروج از دین می‌شود.

ارتباطی که کعب‌الاحبار میان دجال و مهدی ایجاد نمود و ضربه‌ی آن را متوجه اسلام کرد‌!

کعب‌الاحبار بشارت نبوی درباره‌ی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و فرود آمدن مسیح علیه السلام را دریافت کرده و آنها را با بدعت‌های یهود آمیخت، به علاوه در راستای مصالح رومیان، دروغ‌هایی بدان افزود که مسلمین را از فتح قسطنطنیه باز می‌داشت‌! او چنین پنداشت که دجال بدون فاصله پس از فتح قسطنطنیه خروج می‌کند، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کشته می‌شود، کعبه منهدم می‌گردد و مکه ویران شده و تا ابد کسی در آن سکونت نخواهد نمود‌!

راویان وابسته به دستگاه خلافت هم بدعت‌های او را پذیرفته، آنها را احادیثی نبوی قلمداد کردند و در مهمترین منابع خود گرد آوری نمودند و به اعتقادی تبدیل شد که علی رغم آن که رسوایی آن فریاد می‌کند، بدان ایمان می‌آورند‌!

ابن‌حماد در الفتن 2 /457 از کعب نقل می‌کند: «اهل آسمان و زمین و پرندگان، بر مهدی منصور درود می‌فرستند، او نبرد خود را با اهل روم آغازمی‌کند وجنگ‌هایش بیست سال به طول می‌انجامد، سپس در بزرگترین نبرد، او و دو هزار تن از همراهانش که همه امیر و صاحب پرچم هستند به شهادت می‌رسند که مسلمانان پس از مصیبت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مصیبتی عظیمتر از آن دچار نشده‌اند.»

همو در 1 /393 از کعب می‌آورد: «به من خبر رسیده که مهدی چهارده سال در بیت‌المقدس درنگ خواهد کرد، سپس می‌میرد و بعد از او شریف الذکر که از قوم تبّع است و بدو منصور گفته می‌شود، به مدت بیست و یک سال در بیت‌المقدس خواهد بود، در پانزده سال آن عدالت و در سه سال آن ستم حکم خواهد کرد، سه سال دیگر نیز محرومیت از اموال است و هیچ کس درهمی نخواهد پرداخت.»

زرندی شافعی در معارج الوصول /198 می‌نویسد: «از کعب نقل شده که مهدی می‌میرد و پس از او مردی از اهل‌بیتش متولّی امر مردم خواهد شد که هم خیر دارد و هم شر و بدی، ولی شرّ او از خیرش بیشتر است، او مردم را به غضب آورده و پس از یکپارچگی آنها را به افتراق می‌کشاند، دوران او کوتاه است و مردی از اهل‌بیتش بر او شوریده، او را به قتل خواهد رساند. پس از قتل او جنگی شدید در میان مردم درمی‌گیرد. دوران او نیز کوتاه بوده و خواهد مرد، پس از او مردی از قبیله‌ی مضر، از سمت مشرق بر مردم حاکم شده، آنان را به کفر کشانده و از دین به در خواهد برد‌!»

ببینیم که چگونه کعب‌الاحبار قلب اعتقاد اسلام و بشارت نبوی نسبت به دولت عدل الهی و پایان یافتن ظلم و ستم را هدف قرار داده و آن را به بازی گرفته است، و به خدای متعال که وعده‌ی پایان یافتن ظلم و جور را داده است نسبت داده که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کشته می‌شود و ظلم باز می‌گردد‌! و چگونه است که عبدالله‌بن‌عمر، عبدالله‌بن‌عمرو عاص، زهری، وهب بن منبه و دیگران افکار کعب را پذیرفتند و به گسترش آن همت گماردند و نپرسیدند که کعب به جز از آموخته‌های یهود، از کجا به علم غیب دست یافته است؟‌!

کعب می‌پندارد یهودیان قسطنطنیه را فتح خواهند کرد‌!

از امور عجیبی که مسلم در صحیح 8 /187 از ابو‌هریره نقل می‌کند این مطلب است: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آیا نام شهری را شنیده‌اید که یک سوی آن در خشکی و یک سوی دیگر آن در دریا باشد؟ پاسخ دادند: آری، ای رسول‌خدا‌! فرمود: قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه هفتاد هزار تن از بنی اسحاق برای جنگ بدان سو بشتابند، و وقتی بدان سرزمین می‌رسند فرود می‌آیند ولی نه با سلاحی به جنگ می‌پردازند و نه تیری پرتاب می‌کنند، بلکه می‌گویند: لا إله إلا الله و الله اکبر، و یکی از دو طرف آن سرزمین سقوط می‌کند - ثور [ که این مطلب را با یک واسطه از ابو‌هریره نقل می‌کند ] می‌گوید: به خاطر دارم که گفت آن طرفی که در دریاست - آنان دوباره می‌گویند: لا إله إلا الله والله اکبر، و طرف دیگر آن سقوط می‌کند، برای بار سوم این جمله را تکرار می‌کنند که راه برای آنان باز می‌شود و وارد شده به جمع آوری غنائم می‌پردازند، در حالی که مشغول تقسیم غنائم هستند شخصی می‌آید و در میان آنان فریاد می‌کند: دجال خروج کرده است و آنها همه چیز را وانهاده باز می‌گردند.»[[89]](#footnote-89)

نگارنده: کعب‌الاحبار شنیده که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شهری را در مغرب با تکبیر فتح می‌کند، برخی راویان هم گفتند که آن شهر قسطنطنیه است، مسلمانان هم برای فتح آن مهیا می‌شدند، پس کعب فتح آن را به قوم خود نسبت داد.

وی این مطلب را به ابو‌هریره آموخت، او هم آن را حدیثی نبوی جلوه داد که خواهد آمد.

کعب‌الاحبار مسلمانان را از دجال می‌هراساند، اگر قسطنطنیه را فتح کنند‌!

در جلد سوم جواهر التاریخ آوردیم که امام زین العابدین و امام باقر علیهما السلام افترای کعب‌الاحبار را نسبت به اینکه صخره‌ی بیت‌المقدس که قبله‌ی یهودیان است از کعبه برتر است، رد کردند، و در جلد دوم در فصل کسانی که به دست معاویه کشته شدند، آوردیم که رشید هجری و محمد بن ابی حذیفه، کعب و پیشگوئی‌های او را به تمسخر گرفتند‌![[90]](#footnote-90)

کعب، دجال را زمینه‌ای مناسب برای دروغ‌های خود یافت، لذا آنچه را در ذهنش در باب او ساخته و پرداخته بود، در افکار مسلمانان کاشت و به آنان قبولاند که این امت در زمانی نزدیک به انتها می‌رسد‌! او عمر را نیز قانع کرد که اسلام به پایان می‌رسد، کعبه منهدم می‌شود، مکه ویران شده و تا ابد آباد نخواهد گردید‌! و البته هذیان سرایی‌های کعب توسط شاگردانش به احادیثی نبوی تبدیل شد‌!

ابن‌حماد در الفتن 2 /529 می‌نویسد: «کعب‌الاحبار گوید: قسطنطنیه را فتح می‌کنند، پس از آن خبر قیام دجال به آنها می‌رسد، آنها هم رهسپار شام می‌شوند ولی می‌فهمند او خروج نکرده است، و پس از درنگی کوتاه خروج می‌نماید.»

همو در 2 /522 از کعب می‌نویسد: «در حالی که مشغول تقسیم غنائم هستند خبر قیام دجال به آنها می‌رسد و حال آنکه این خبر دروغ است، پس هر آنچه می‌توانید غنیمت بردارید، زیرا شما شش سال سپری خواهید نمود و او در هفتمین سال خروج خواهد کرد.»

و در /147 از کعب می‌آورد: «دجال قیام نمی‌کند تا آنکه قسطنطنیه فتح گردد.»

حاکم در المستدرک 4 /462 از کعب نقل می‌کند: «جزیره ایمن از خرابی است تا آنکه ارمینیه [ ارمنستان ] ویران شود، مصر ایمن از ویرانی است تا آنکه جزیره خراب گردد، کوفه نیز ایمن است تا آنکه مصر ویران گردد، و جنگ واقع نخواهد شد تا زمانی که کوفه خراب شود، و شهر کفر [ قسطنطنیه ] پیش از جنگ فتح نمی‌شود و دجال هم پیش از فتح آن قیام نخواهد کرد.»

الفتن 2 /548 از عبدالله‌بن‌عمر روایت می‌کند: «مردم پنج جنگ خواهند داشت؛ دو مورد آنها گذشته و سه مورد دیگر در این امت است؛ جنگ ترک‌ها، نبرد رومیان و جنگ دجال که پس از آن جنگی نخواهد بود.»

همو در 2 /161 از کعب: «در حالی که آنها مشغول تقسیم غنائم هستند خبر خروج دجال می‌رسد. پس هر آنچه در دست دارند رها می‌کنند و به بیت‌المقدس می‌آیند. پس [ عیسی ] پشت سر کسی که عهده‌دار امور مسلمین است نماز می‌گزارد.

سپس خداوند به عیسی بن مریم وحی می‌کند که به سمت یأجوج و مأجوج برود و بعد از آن به بیت‌المقدس باز می‌گردد. آنگاه زمین زکات خود را آن چنان که در ابتدای دنیا بود بیرون می‌دهد، پس از آن هفت سال می‌گذرد و در پی آن خدا بادی را می‌فرستد که ارواح مؤمنین را قبض می‌کند.»

الفتن 2 /499 از کعب نقل می‌کند: «بالاترین نبرد، ویرانی قسطنطنیه و قیام دجال، در هفت ماه است و یا هر قدر که خدا بخواهد.»

نظر کعب - با تبدیل هفت ماه به هفت سال - به برخی از صحابه هم سرایت نمود‌! الفتن 2 /469 از بشیر بن عبدالله بن یسار چنین می‌آورد: «عبدالله بن بسر مازنی که از صحابه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود، گوش مرا گرفت و گفت: ای فرزند برادر‌! شاید تو فتح قسطنطنیه را درک کنی، پس اگر چنین شد مبادا غنیمتت را رها کنی، زیرا بین فتح آن تا خروج دجال هفت سال است.»

فراتر آنکه سخن کعب به حدیثی نبوی تبدیل شد‌! و سنیان گمان کردند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفته است: «بالاترین نبرد، فتح قسطنطنیه و قیام دجال در هفت ماه است.»‌! [[91]](#footnote-91)

مسند احمد 4 /189 از عبدالله بن بسر از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «بین جنگ و فتح مدینه شش سال است و مسیح دجال در سال هفتم قیام می‌کند.»[[92]](#footnote-92)

ابن سهل بلخی در البدء و التاریخ 2 /185 می‌نویسد: «عالمان گفته‌اند: بین فتح قسطنطنیه و شورش دجال هفت سال است، پس در حالی که آنها در چنین حالتی [ تقسیم دینار‌ها ] هستند کسی می‌آید و فریاد می‌کند که دجال در خانه‌هایتان است و آنان هر چه در دست دارند رها می‌کنند و به سوی او می‌شتابند.»

یکی دیگر از این خرافات آن است که مسلم در صحیح خود 8 /176 از ابو‌هریره می‌آورد که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: «قیامت به پا نخواهد شد مگر آن زمان که لشکریان روم در اعماق یا دابق[[93]](#footnote-93) فرود آیند. در پی آن لشکری از مدینه که در آن روزگار از بهترین‌های اهل زمین هستند به سوی آنان می‌روند، پس چون صف می‌کشند رومیان گویند: ما را با کسانی که برخی از ما را اسیر کردند، رها بگذارید تا با آنها بجنگیم، مسلمانان در پاسخ می‌گویند: نه، به خدا سوگند شما را با برادرانمان رها نخواهیم کرد، پس میان آنان جنگی در می‌گیرد و یک سوم مسلمانان پا به فرار می‌گذارند که خداوند تا ابد توبه‌ی آنها را نخواهد پذیرفت، یک سوم هم کشته می‌شوند که برترین شهیدان نزد خدایند، و یک سوم آخر فاتح‌اند و تا ابد فتنه و اختلافی در میان آنها در نخواهد گرفت، آنان قسطنطنیه را فتح می‌کنند و زمانی که مشغول تقسیم غنائم هستند و شمشیر‌هایشان را بر درختان زیتون آویخته‌اند، شیطان در میان آنها فریاد می‌کند که مسیح [ دجال ] به سراغ خانواده‌هایتان رفته است. [ به دنبال این فریاد ] آنها از آن سرزمین خارج می‌شوند و حال آنکه این خبر دروغ است.

وقتی به شام می‌رسند در حالی که خود را آماده جنگ می‌کنند و مشغول صف آرایی هستند، او قیام می‌کند. یکباره نماز به پا می‌شود و عیسی بن مریم علیه السلام فرود آمده، امامت نماز را بر عهده می‌گیرد. زمانی که دشمن خدا او را می‌بیند هم‌چنان‌که نمک در آب ذوب می‌شود، ذوب می‌گردد، اگر او را رها کند، آن قدر ذوب می‌شود که هلاک گردد، ولیکن خدا او را به دست عیسی به قتل خواهد رساند و خونش را بر دشنه‌ی وی به مردم نشان خواهد داد.»[[94]](#footnote-94)

بدین صورت دروغ‌های کعب‌الاحبار به احادیثی نبوی و صحیح مبدل شد که مصادر مورد اعتماد(‌!) آنها را نقل نمودند. ببینیم که چگونه یهودیان، راویان سر‌‌سپرده‌ی دستگاه خلافت را نادان فرض نمودند و برای خدمت به توطئه‌هایشان، از آنها استفاده کردند؟‌! و چگونه حکومت‌ها تا به امروز بدعت‌های آنها را پذیرفته‌اند؟‌! ما کسی را نمی یابیم که از خود بپرسد: قسطنطنیه فتح شده و هفت سال، بلکه هفتاد سال، و بلکه صدها سال از آن گذشته است، پس دجال کعب، مهدی او و قیامتی که از آن سخن می‌گفت، کجا شدند؟‌!

کعب در تأیید دروغ‌هایش شگرد‌هایی مختلف داشت‌!

در الفائق زمخشری 2 /185 آمده است که کعب به ابو عثمان نهدی گفت: «آیا نزد شما کوهی که بر بصره اشراف داشته باشد و بدان سنام گویند، وجود دارد؟ وی پاسخ داد: آری، او گفت: آیا در کنار آن، چشمه‌ای بسیار خاک آلود قرار دارد؟ او گفت: بلی، کعب گفت: آن چشمه اولین آب از آب‌های عرب است که دجال وارد آن می‌گردد»‌! [[95]](#footnote-95)

در نهایت این سخن کعب به به حدیثی نبوی تبدیل شد‌![[96]](#footnote-96)

کعب‌الاحبار گفتار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نمی‌پذیرد و پیروان دستگاه خلافت از او تبعیت می‌کنند‌!

پیشتر به نقل بخاری گذشت که مغیره به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: «مردم می‌پندارند که دجال خوردنی و آشامیدنی با خود به همراه دارد، و آن حضرت پاسخ دادند: او نزد خدا خوارتر از آن است.»

ولیکن کعب روی داستان‌های یهود تأکید می‌کند، مسلمانان هم او را درباره‌ی کوه نان خرد شده در آبگوشت تصدیق می‌نمایند‌!

لسان العرب 8 /328 می‌نویسد: «[ به کوه بلند ماتع گویند که ] مثال آن سخن کعب است که دجال با خود کوهی بلند دارد که با نان خرد شده در آبگوشت مخلوط است.»‌![[97]](#footnote-97)

کعب‌الاحبار آن کوه را کوهی بلند و مرتفع قرار داده است، که در حقیقت نانی است خرد شده در آبگوشت، بلند و مرتفع، و برای تمامی قبائل عرب کافی است‌! و این کوه به نام پدر کعب می‌باشد، چرا که او کعب بن ماتع است‌!

اهل‌بیت علیهم السلام دروغ پردازی‌های کعب را رد می‌کنند‌!

منابع ما با قاطعیت بیان می‌کنند که ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مرحله و دورانی جدید در زندگی مردم بر روی این کره‌ی خاکی است و حیات تا روز قیامت در پرتو آن استمرار دارد، لذا ظلم تا ابد باز نخواهد گشت. در روایات ما چنین آمده که آن حضرت مدت زمانی طولانی به تعداد سال‌های اصحاب کهف حکومت می‌کنند، و پس از ایشان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امامان باز می‌گردند و حکومت می‌نمایند.

سلسله‌ی وقایع اینچنین است؛ ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، فرود آمدن مسیح علیه السلام ، خروج دجال در عصرآن دو و مرگ او، وفات مسیح و استمرارحکومت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و امتداد دولت عدل الهی پس از ایشان تا روز قیامت. پس قیام دجال بعد از ظهور آن حضرت و نزول مسیح است.

این در حالی است که منابع اهل‌سنت باور‌های یهودیان را - که می‌پندارند وقتی مسلمین قسطنطنیه را فتح نمایند و بر رومیان پیروز گردند، حضرت مهدی علیه السلام کشته می‌شود و دجال خروج می‌کند، سپس مسیح علیه السلام فرود می‌آید، بعد از آن یأجوج و مأجوج ظهور می‌کنند و پس از آن قیامت به پا می‌شود - به رسمیت شناخته است‌! آنان این وقایع عظیم را که با فاصله از یکدیگر رخ می‌دهند، پشت سر هم قرار دادند و همه را در هفت ماه ویا هفت سال گنجاندند، سپس آن را احادیثی نبوی قلمداد کردند‌!

سؤالی که به ذهن می‌آید درباره‌ی جبهه‌ی مشکوکی است که کعب‌الاحبار در مورد قسطنطنیه اتخاذ نموده و با مصالح رومیان موافقت دارد‌!

پس از آنکه لشکر روم در شام شکست خورد و مسلمین به قصد فتح قسطنطنیه بدان سو رفتند، کعب گفت: در پی فتح آن سرزمین، دجال قیام می‌کند، مهدی مسلمانان کشته می‌شود، قیامت بر پا شده و عالم به پایان می‌رسد‌!

ابن ابی شیبه در المصنف 8 /650 از معاذ بن جبل روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: آبادانی بیت‌المقدس ویرانی مدینه را در پی دارد و ویرانی مدینه بروز جنگ را، با بروز آن جنگ، قسطنطنیه فتح می‌شود و فتح آن قیام دجال را به دنبال دارد‌!

سپس با دست بر ران یا شانه‌ی کسی که این حدیث را برایش گفتند زدند و افزودند: این مطلب حق است هم‌چنان‌که تو اینجا هستی - و یا هم‌چنان‌که تو اینجا نشسته ای -، و مقصود ایشان معاذ است.»‌! [[98]](#footnote-98)

نگارنده: اگر روایت سنیان از ابو عبیده و معاذ صحیح باشد، بر آن دلالت دارد که این دو نیز از جمله متهوّکین و شاگردان خاخام‌های یهود بوده‌اند، و احادیثی را که مردم را از دجال به هراس می‌انداخت، از آنها فرا گرفته بودند‌!

سنن ابن ماجه 2 /1370 از عمرو بن عوف از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌آورد: «قیامت به پا نخواهد شد، مگر آنکه نزدیکترین مرزبانان مسلمانان در بولاء باشند، سپس فرمود: یا علی‌! یا علی‌! یا علی‌! و ایشان گفتند: پدر و مادرم فدای شما، رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: شما و کسانی که بعد از شما خواهند بود، با بنی الاصفر [ رومیان ] نبرد خواهید کرد تا آنکه بهترین‌های اسلام یعنی اهل حجاز که در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسند، به سوی آنان بروند، آنها قسطنطنیه را با تسبیح و تکبیر فتح می‌کنند و به غنائمی دست می‌یابند که مانند آن را دست نیافته بودند و حتی سپر‌ها را تقسیم می‌کنند، یکباره شخصی آمده گوید: مسیح در سرزمین‌های شما قیام کرده است، آگاه باشید که این خبر دروغ است، پس هم کسانی که از غنائم برداشته‌اند پشیمانند و هم کسانی که آن را رها کرده‌اند.»[[99]](#footnote-99)

الفتن 1 /55 از عمران بن حصین از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «چهار فتنه به وقوع خواهد پیوست، در نخستین آنها ریختن خون‌ مردم را حلال می‌شمارند، در دومی خون و مال مردم حلال شمرده می‌شود، در سومین آنها خون و مال و ناموس حلال به حساب می‌آید، و چهارمین آنها دجال است.»

و در 2 /555 می‌نویسد: «دجال در فتنه‌ی چهارم شورش و چهل سال درنگ خواهد نمود.»

همو در 2 /517 از کعب می‌آورد: «گفته می‌شد که سگ قیامت، دجال است.»

معنای این سخن آن است که قیام دجال ملازم برپایی قیامت است، هم‌چنان‌که سگ ملازم صاحب خود می‌باشد‌! باید گفت که کعب این تعبیر را از تلمود گرفته است، چرا که هم‌چنان‌که ابن حجر می‌گوید گزارش‌های پیرامون دجال در تورات نیامده است.

شگردی که کعب‌الاحبار به کار بسته آن است که برای جلب رضایت مسلمین(‌!) تصویرش از دجال را با اندک تفاوتی نسبت به تصویر یهود ارائه کرده است. قوم او یهود، دجال را بر پیامبر خدا حضرت مسیح علیه السلام تطبیق می‌کنند، ولی کعب این تطبیق را حذف نموده است.

از سویی ظهور مهدی، نزول مسیح و جنگ آنها با دجال را بدان افزوده است. در عین حال مهدی و دجالی که ترسیم می‌کند، با مفاهیمی یهودی توأم است، مثل آنکه می‌گوید دجال عرب است، مهدی به هدف خود دست نمی‌یابد و به دست رومیان به قتل می‌رسد و کعبه منهدم و مکه ویران می‌شود‌!

در نهایت گوییم که یک محقق به آسانی می‌تواند به احادیث کعب خرده گیرد، و همین کافی است که می‌بینیم سخنان وی به احادیثی نبوی مبدل شد، با وجود آنکه کعب، آن حضرت را ندیده است‌! و گفتیم که عمر و پس از وی عثمان و معاویه چه تقدیسی از او می‌کردند، و او بین مدینه و شام و مصر و قسطنطنیه در حرکت بود.

راویان وابسته به دستگاه خلافت نیز چنان او را بزرگ داشتند که به وی اجازه می‌داد هر آنچه بخواهد بگوید، و شاگردان او مانند ابو‌هریره، عبدالله‌بن‌عمرو عاص، عبدالله‌بن‌عمر، عبدالله بن سلام، وهب بن منبه و دیگران، آن سخنان را به حدیث تبدیل می‌کردند و به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت می‌دادند‌!

دروغ‌پردازان پیش از دجال‌!

سنیان روایت کرده‌اند که پیش از دجال سی و یا هفتاد دروغ‌پرداز خواهند بود و روایت سی تن نزد آنان صحیح است. در روایات ما نیز آمده است که در این امت دوازده پیشوای هدایت و دوازده پیشوای ضلالت و سی دروغ‌پرداز خواهند بود. و البته مقصود آن است که دجال‌ها و دروغ‌پردازان پیش از دجال اصلی که از شخصیت‌ها و رؤوس هستند این تعدادند و گر نه بیش از این‌ها هستند، که از جمله‌ی آنها، تعدادی از راویان احادیث پیرامون دجال هستند‌!

عبدالرزاق در المصنف 11 /392 از ابی بکره چنین نقل می‌کند: «مردم پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی مسیلمه سخنی بگویند، در مورد او زیاد صحبت می‌کردند، پس روزی آن حضرت برای سخنرانی ایستادند و فرمودند: این دجالی که پیرامون او بسیار سخن گفتید، یکی از سی دروغ‌پردازی است که پیش از مسیح [ دجال ] می‌آیند.

هیچ سرزمینی نیست مگر آنکه رعب از او در آن وارد می‌شود، مگر مدینه که بر هر راهی از آن دو فرشته هستند و رعب و وحشت از او را، از آن دفع می‌کنند.»[[100]](#footnote-100)

نگارنده: نکته‌ای که شایان تأمل است، آن است که راویان بر زبان رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، از دجال به مسیح تعبیر می‌کنند و این، اسلوب و روش کعب‌الاحبار و دیگر یهودیان است.

ابن ابی شیبه در المصنف 8 /665 از عبید بن عمیر لیثی چنین می‌آورد: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: قیامت بر پا نخواهد شد، مگر آنکه سی تن دروغ‌پرداز که خود را پیامبر می‌پندارند، ظهور کنند.»[[101]](#footnote-101)

گزارش‌های اهل‌سنت پیرامون دجال فراتر از یک جلد کتاب است، و از همین دست روایاتی است که در این کتاب از نظر گذشت و بلکه نارواتر‌!

خاتمه‌ای پیرامون دابة الارض و یأجوج و مأجوج

راویان سرسپرده‌ی دستگاه خلافت احادیث دجال را با احادیث امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نشانه‌های قیامت خلط نمودند و همه را یکدست قرار دادند‌! آنان با آیه‌ی دابة الارض و یأجوج که در قرآن آمده است نیز چنین کردند و زمان آن دو را نیز هنگام ظهور حضرت مهدی و مسیح انگاشتند.

بلکه آنان روایت کردند که حضرت عیسی علیه السلام پس از نبرد با دجال به جنگ با یأجوج و مأجوج می‌پردازد‌! و این در حالی است که دابة الارض به دوران رجعت و بعد از ظهور حضرت مهدی علیه السلام مربوط می‌شود و یأجوج و مأجوج هم در نزدیکی قیامت خواهند بود. این چنین تصوراتی درباره‌ی آینده، از اسرائیلیات کعب‌الاحبار و هم پیاله‌های او ناشی می‌شود‌!

آیه‌ی دابة الارض که با مردم سخن می‌گوید‌!

خداوند تعالی می‌فرماید: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَی بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۷) وَإِنَّهُ لَهُدًی وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۷۸) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُم بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۷۹) فَتَوَكَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّكَ عَلَی الْحَقِّ الْمُبِينِ (۸۰) إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاء إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۸۱) وَمَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ (۸۲) وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۳) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۴) حَتَّی إِذَا جَاؤُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۵) وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ (۸۶)

[[102]](#footnote-102)بی‌گمان، این قرآن بر فرزندان اسرائیل بیشترِ آنچه را که آنان درباره‌اش اختلاف دارند حکایت می‌کند. و به راستی که آن، رهنمود و رحمتی برای مؤمنان است. در حقیقت پروردگار تو طبق حکم خود، میان آنان داوری می‌کند، و اوست شکست ناپذیر دانا. پس بر خدا توکل کن که تو واقعاً بر حقّ آشکاری. البتّه تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی، و این ندا را به ناشنوایان - چون پشت بگردانند - نمی‌توانی بشنوانی. و راهبر کوران [ و بازگرداننده‌ی آنان ] از گمراهیشان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه‌های ما ایمان می‌آورند و مسلمانند، نمی‌توانی بشنوانی. و چون قول [ عذاب ] بر ایشان واجب گردد، جان‌داری را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم به نشانه‌های ما یقین نمی‌کردند. و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند محشور می‌گردانیم، پس آنان نگاه داشته می‌شوند. تا چون [ همه‌ی کافران ] بیایند، [ خدا ] می‌فرماید: آیا نشانه‌های مرا به دروغ گرفتید و حال آنکه از نظر علم، بدانها احاطه نداشتید؟ آیا [ در طول حیات ] چه می‌کردید؟ و به [ کیفر ] آنکه ستم کردند، حکمِ [ عذاب ] بر آنان واجب گردد، در نتیجه ایشان دَم برنیارند.»

مخاطب این آیات یهودیان و نیز گمراهان معاند هستند، همان کسانی که قصد کردند حقایق هستی را نبینند و نشنوند، پس خداوند آنها را مردگان نامید‌! و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را فرمان داد تا از آنان صرف نظر نماید، زیرا آنان هم چنان بر آن حالت باقی خواهند ماند تا آنکه عذاب فرا رسد و خداوند جان‌داری را از زمین برایشان خارج نماید که با ایشان سخن می‌گوید.

آیه‌ی شریفه زمان این واقعه را معین نکرده است، پس ممکن است نزدیک قیامت باشد، هم‌چنان‌که می‌تواند هزاران سال پیش از آن باشد. عبارت «وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِمْ» نیز جز در این مورد در قرآن به کار نرفته است، و برای قیامت عبارت «حَقَّ القَوْل» آمده است، خداوند می‌فرماید: «وَلَکنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لامْلأنَّ جَهَنَّمَ»[[103]](#footnote-103)، «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَکثَرِهِمْ»[[104]](#footnote-104)، «قَالَ الَّذِینَ حَقَّ عَلَیهِمُ الْقَوْلُ»[[105]](#footnote-105).

لفظ «وقع» نیز در قرآن در معنای نزول عذاب[[106]](#footnote-106)و نزول عذاب دنیوی[[107]](#footnote-107) به کار رفته است، این مطلب آنچه را که در روایات ما آمده است که دابة الارض در رجعت می‌باشد، تأیید می‌کند.

رجعت مرحله‌ای از حیات دنیوی است که با ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آغاز می‌شود و در آن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امامان و تعدادی از پیامبران به دنیا باز می‌گردند و برخی مدتی کوتاه در آن به سر می‌برند و برخی دیگر برای مدتی در آن حکومت می‌کنند. آیه‌ای که پس از آیه‌ی دابة الارض است، بر رجعت دلالت دارد و تصریح می‌کند که پیش از حشر عامِ قیامت حشری خواهد بود که به گروه‌هایی اختصاص دارد، می‌فرماید: «وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ یکذِّبُ بِآیاتِنَا فَهُمْ یوزَعُونَ.»

در تفسیر قمی 1 /198 آمده است: «امام باقر علیه السلام درباره‌ی این آیه: إِنَّ اللهَ قَادِرٌ عَلَی أَنْ ینَزِّلَ آیةً...[[108]](#footnote-108)، بی‌تردید، خدا قادر است که پدیده‌ای شگرف فرو فرستد، فرمودند: خداوند در آخرالزمان آیاتی را به شما نشان خواهد داد، از جمله‌ی آنها دابه‌ای [ جان‌داری ] در زمین، دجال، فرود آمدن عیسی بن مریم و طلوع خورشید از مغرب آن است.»

عبارت آخرالزمان حاکی از مرحله‌ای مدید از حیات است که با بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آغاز می‌شود و تا پایان دنیا امتداد می‌یابد. نکته‌ای که شایان ذکر است آن است که ترتیبی که در این روایت آمده بیان راوی است، چرا که ائمه علیهم السلام تصریح نموده‌اند ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پیش از دجال و دابة الارض است.

مرحوم کلینی در کافی 1 /197 و صفار در بصائر الدرجات /199 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی فرمودند: «به من شش فضیلت عطا شده است: علم به مرگ‌ها و بلایا، علم به وصیت‌ها [ ی انبیاء ]،علم به نسب‌ها، فیصله‌ی میان حق و باطل، من صاحب بازگشت‌ها و دولت حاکم بر تمام دولت‌هایم،من صاحب عصا و میسم. و جان‌داری هستم که با مردم سخن می‌گوید.»[[109]](#footnote-109)

این حدیث با صراحت[[110]](#footnote-110) بیان می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که به همراه رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دنیا باز می‌گردد، هم صاحب دابه است، یعنی خداوند آن را مطیع فرمان ایشان قرار می‌دهد و آن دابه با مردم سخن می‌گوید، و هم صاحب عصا، و چه بسا عصای موسی علیه السلام باشد و در روایت آمده که عصای موسی عصای آدم علیه السلام بوده است، و این نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند در رجعت است، و نیز صاحب میسم که ابزاری است که بر پیشانی بعضی کفار نشانه می‌گذارد. معنای این مطلب آن است که کسانی که در دولت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امید اصلاحشان نمی‌رود، گروه گروه می‌شوند تا مردم آنها را بشناسند و از آنان بر حذر باشند، زیرا میسم با دابة الارض که نشانه‌ای برای معاندان یهودی و امثال آنان است، هماهنگ می‌باشد و شاید این علامت گذاری برای گروه خاصی از آنها باشد.

روایاتی که از اهل‌بیت علیهم السلام رسیده صریح در این است که دابة الارض یکی از نشانه‌های رجعت است نه قیامت، خدای متعال می‌فرماید‌: یوْمَ یأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّک لا ینْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیراً [[111]](#footnote-111)، روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت [  پدید  ] آید، کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد.

مختصر بصائر الدرجات /210 از زید شحام روایت می‌کند: «امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الْأَکبَرِ لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ[[112]](#footnote-112)، و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر، از عذاب نزدیک و کمتر به آنان می‌چشانیم، امید که آنها [ به حق ] بازگردند، فرمودند: همانا عذاب نزدیک دابه و دجال است.»[[113]](#footnote-113)

دابة الارض در منابع سنیان

اسرائیلیات، در منابع پیروان دستگاه خلافت به وفور یافت می‌شود و اصول افسانه سرایی در عموم احادیث آنان پیرامون دجال، دابة الارض و یأجوج و مأجوج مشترک است‌!

نخستین امری که بدان برمی‌خوریم آن است که آنان دابة الارض را به این آیه ربط داده‌اند، خدای متعال می‌فرماید: یوْمَ یأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّک لا ینْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیراً، ابن ابی شیبه در المصنف 15 /178 از ابو‌هریره از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «سه امر است که چون رخ دهد ایمان آوردن کسی که پیشتر، ایمان نیاورده است، برایش سودی ندارد: طلوع خورشید از مغرب آن، دجال و دابه.»[[114]](#footnote-114)

المعجم الکبیر 9 /214 از عبدالله‌بن‌عمر چنین نقل می‌کند: «توبه، مادامی که یکی از سه امر رخ نداده، بر کسی که خواهان آن باشد عرضه می‌شود؛ مادامی که خورشید از مغرب طلوع ننموده، یا دابة الارض و یا یأجوج و مأجوج خروج نکرده‌اند.»

این در حالی است که خود، موافق اهل‌بیت علیهم السلام روایت کرده‌اند که درِ توبه هم چنان باز خواهد ماند، و آن را صحیح شمرده‌اند، ولیکن خاطرخواهی آنان نسبت به احادیث کعب‌الاحبار و شاگردان او، باعث شده از آن رویگردان شوند‌! حاکم در المستدرک 4 /485 در وصف دابة الارض چنین روایت می‌کند: «سپس دجال خارج شده و مؤمن به خود حالت کسانی که زکام هستند را می‌گیرد، و این به گوش‌ کافر و منافق سرایت کرده و مانند شیئی پخته خواهد بود، و درِ توبه باز است، سپس خورشید از مغرب خود بیرون می‌آید. این حدیث بنابر شرط شیخین صحیح است ولی آن دو آن را نیاورده‌اند.»

مبالغه‌ها و اسرائیلیات آنها درباره‌ی دابة الارض

1. کیفیت خروج دابه:

طبرانی در المعجم الاوسط 1 /98 از عبدالله‌بن‌عمرو عاص از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «هنگامی که خورشید از مغرب خود طلوع کند، ابلیس به سجده افتاده می‌گوید: خدایا مرا فرمان ده تا بر هرکه تو بخواهی سجده کنم، پس فرشتگانِ خشن و سختگیر گرد او جمع شده گویند: ای آقای آنها [ شیاطین ]‌! این التماس چیست؟ وی پاسخ می‌دهد: من از پروردگارم درخواست کردم که مرا تا وقت معلوم مهلت دهد و اکنون آن زمان است. سپس دابة الارض از شکافی در کوه صفا بیرون می‌آید، پس اولین گامی که بر زمین می‌گذارد در انطاکیه است، آنگاه به سراغ ابلیس آمده بر او سیلی می‌زند.» [[115]](#footnote-115)

این در حالی است که ابن کثیر در تفسیر 2 /202 می‌گوید: «این حدیث جدا غریب است و سند آن ضعیف می‌باشد و شاید عبدالله‌بن‌عمرو عاص، آن را از دو بار شتری که در جنگ یرموک به دست آورده نقل کرده باشد. نسبت دادن آن به پیامبر نیز درست نیست، و خدا آگاهتر است.»

نگارنده: این گفتار ابن کثیر موجب می‌شود تا در تمام روایات عبدالله‌بن‌عمرو عاص شک کنیم، زیرا او یک یا دو بار شتر کتاب داشته که در فتح شام عایدش شده و از آن برای مردم می‌گفته است‌! مهمتر آنکه ابن کثیر می‌گوید عبدالله‌بن‌عمرو عاص در نسبت دادن آنچه که از بار آن دو شتر به دست آورده به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ، افترا می‌زده است‌! و البته این شک و تردید، به عبدالله‌بن‌عمر که افکاری مشابه عبدالله‌بن‌عمرو عاص دارد نیز سرایت می‌کند، مخصوصاً وقتی در سند روایت نام عبدالله بدون ذکر نام پدر می‌آید، نام آن دو با یکدیگر خلط می‌شود‌!

2.آنان گمان کردند دابة الارض به مردم یورش می‌برد‌!

طیالسی در مسند /144 از طلحه چنین می‌آورد: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دابه را یاد کرد و فرمود: او سه بار خارج می‌شود، یک بار در دورترین نقطه‌ی بیابان است که خبری از او به مکه نمی‌رسد، پس زمانی طولانی مخفی می‌شود و برای بار دوم خروج می‌کند که خبرش به صحرا نشینان و نیز مکه می‌رسد، آنگاه در حالی که مردم در محترم‌ترینِ مساجد نزد خدا و بهترین و گرامی‌ترین آنها - یعنی مسجد الحرام - هستند، ناگهان آن جان‌دار در میان رکن و مقام بانگی بلند می‌زند.

آنگاه خاک از سر خود می‌افشاند و مردم جدا جدا و با هم از او می‌گریزند. تنها گروهی از مؤمنان هستند که باقی می‌مانند و می‌دانند که نمی‌توانند در برابر خواست خدا بایستند. سپس او به سراغ آنان آمده چهره‌های آنان را روشن می‌کند، چنان که مانند ستاره تابناک بدرخشد.

آنگاه در زمین حرکت می‌کند، نه کسی می‌تواند به او برسد و نه کسی قادر است از او گریخته، رهایی یابد. برخی برای خلاصی از دست او به نماز پناه می‌برد ولی او از پشت آمده می‌گوید: فلانی‌! اکنون نماز می‌خوانی‌! پس آن شخص به نماز می‌شتابد، او هم در چهره‌اش نشانی می‌گذارد و می‌رود. در آن حال، مردم از اموال یکدیگر استفاده کرده و در شهر‌ها در کنار هم با دوستی زندگی می‌کنند و مؤمنان و کافران از هم شناخته می‌شوند تا بدانجا که مؤمن به کافر می‌گوید: ای کافر‌! حق مرا ادا کن و کافر هم به مؤمن می‌گوید: ای مؤمن‌! حق مرا بپرداز.»[[116]](#footnote-116)

طبری در تفسیر خود 20 /19 چنین می‌نویسد: «دابه از کوه صفا خارج می‌شود، نخستین قسمت بدن او که نمایان می‌شود، سر اوست که می‌درخشد. او دارای کرک و پر است. نه کسی می‌تواند به او برسد و نه کسی قادر است از او بگریزد.»[[117]](#footnote-117)

الدرالمنثور 5 /116 چنین می‌نویسد: «دابه گردنی بلند دارد، اهل مشرق و مغرب او را می‌بینند. او چهره‌ای چون انسان و منقاری چون پرنده و کرک و پر دارد، عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست، با صدایی بلند فریاد می‌کند: مردم به نشانه‌های ما یقین نمی‌کردند. در این هنگام رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گریستند، برخی گفتند: ای رسول‌خدا‌! پس از آن چه می‌شود؟ فرمود: سختی و فساد، سپس تا قیامت سرسبزی و خرمی خواهد بود.»

در زهر الفردوس 4 /64 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «مَثَل امت من و دابه، مَثَل مکانی است بلند با دیوارهای افراشته و در‌های بسته که تمام درندگان در آن افکنده شده‌اند. سپس شیری را می‌آورند و در میان آنها می‌اندازند، پس آن حیوانات می‌گریزند و از هر طرف شکافی برای پناه بردن می‌جویند.

امت من نیز هنگام خروج دابه اینچنین است که هر کس بخواهد از آن بگریزد، در مقابلش آشکار می‌شود، پروردگار ما به او قدرتی بزرگ داده است.»

3. آنان برای دابه اوصافی خرافی ساخته‌اند‌!

الفتن 2 /665 از شعبی: «دابة الارض کرک دارد و سر او به آسمان می‌رسد.»[[118]](#footnote-118)

الدرالمنثور 5 /116 از همو: «دابة الارض کرک دارد و با آسمان سخن می‌گوید. ابن عباس هم گوید: دابه، کرک و پر دارد و رنگ‌های تمام جنبندگان در او هست.»

التبیان 8 /119 از عبدالله‌بن‌عمر: «دابه خارج می‌شود و سر او به ابر‌ها می‌رسد، لذا تمامی مخلوقات او رامشاهده می‌کنند.»

در تفسیر ابن کثیر 3 /388 از ابو الزبیر چنین آمده است: «سر دابه سر گاو، چشمش چشم خوک، گوشش گوش فیل، شاخش شاخ گوزن، گردنش گردن شتر مرغ، سینه‌اش سینه‌ی شیر، رنگش رنگ پلنگ، کفلش کفل گربه، دمش دم قوچ و پا‌هایش پا‌های شتر است و میان هر دو مفصل آن دوازده ذراع است‌!

او خارج می‌شود در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان را به همراه دارد، هیچ مؤمنی باقی نخواهد ماند، مگر آنکه با عصای موسی در چهره‌ی او نقطه‌ای سفید می‌گذارد که تمام صورت او را فرا می‌گیرد، و هیچ کافری باقی نمی‌ماند، مگر آنکه با انگشتر سلیمان نقطه‌ای سیاه در صورتش می‌گذارد که تمام صورتش را فرا می‌گیرد.

ابو‌هریره می‌گوید: بین دو شاخ دابه، فاصله‌ی یک فرسخ راه انسان سواره است.»

سنن الدانی /104 حدیثی طولانی از حذیفه می‌آورد که در قسمتی از آن آمده است: «گفتم: ای رسول‌خدا‌! دابه چیست؟ ایشان گفتند: او دارای کرک و پر است، استخوان او شصت میل است، نه کسی قادر است به او برسد و نه کسی می‌تواند از او بگریزد، بر چهره‌ی مؤمنان و کافران نشانه می‌گذارد، در چهره‌ی مؤمن چیزی چون ستاره‌ی درخشان می‌گذارد و میان دو چشمش می‌نویسد که او مؤمن است، بر چهره‌ی کافر هم نقطه‌ای سیاه می‌نهد و بین دو چشمش می‌نویسد کافر است.»

بخاری در التاریخ الکبیر 3 /316 از ابو‌هریره چنین می‌آورد: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: دابه خارج می‌شود و سه بار فریاد می‌کند.»

هیثمی در مجمع الزوائد 8 /6 از احمد چنین می‌نویسد: «دابه خارج می‌شود و بر پیشانی مردم نشانه می‌گذارد، پس آنان در میان شما عمر‌هایی طولانی می‌کنند.

چنان می‌شود که شخصی شتری می‌خرد و به او می‌گویند: از چه کسی خریدی؟ او هم پاسخ می‌دهد: از یکی از کسانی که بر بینی‌اش نشانه گذارده شده است.»

این روایت دلالت دارد که تنها گروهی از مردم‌اند که بر پیشانی‌شان علامت گذارده می‌شود، و تصریح سنیان را نسبت به این که همه را شامل است، رد می‌کند.

4. بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دروغ بسته، گفتند که ایشان مکان خروج دابه را برای بریده‌ی اسلمی مشخص کرده است.

احمد در مسند 5 /357 از بریده روایت می‌کند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مرا به نقطه‌ای در صحرای نزدیک مکه بردند، زمینی خشک به چشم خورد که اطراف آن پر از ماسه بود، آن حضرت فرمود: دابه از اینجا بیرون می‌آید، [ پس بدانجا نگاه کردم و دیدم ] به اندازه‌ی فاصله‌ی دو انگشت ابهام و سبابه، در یک وجب است.»‌![[119]](#footnote-119)

ولیکن عبدالله‌بن‌عمرو عاص، همان که صاحب آن دو بار شتر است، بر این باور است که دابه از صفا خارج می‌شود، طبری در تفسیر خود 20 /10 از او نقل می‌کند: «اگر بخواهم این دو کفش را به پا می‌کنم و همین طوری که نشسته‌ام گامی بر نمی‌دارم تا آنکه بر سنگ‌هایی که دابه از میان آنها بیرون می‌آید پا بگذارم، گویا او را می‌بینم که در پی سواره‌هایی از حاجیان بیرون آمده است. من هیچ حجی را به جا نیاوردم، مگر آنکه بیم آن داشتم که به دنبال ما در آید.»‌!

ابن‌حماد در الفتن 2 /662 و ما بعد آن از عطاء نقل می‌کند: «عبدالله‌بن‌عمرو عاص را که خانه‌اش نزدیک صفا بود دیدم، او در حالی که ایستاده بود پای خود را برداشت و گفت: اگر بخواهم پایم را [ بر زمین ] نمی‌گذارم مگر آنکه بر مکانی قرار می‌دهم که دابه از آن خارج می‌شود.»

سپس وی مکان خروج دابه را کمی از صفا دور کرد و پنداشت که از دره‌ی اجیاد [ منطقه‌ای نزدیک صفا ] بیرون می‌آید‌! [[120]](#footnote-120)

هم ردیف او عبدالله‌بن‌عمر هم در اینکه دابه از صفا خارج می‌شود با او موافقت کرده است، ولی می‌گوید دابه با مردم تکلم نمی‌کند‌! بلکه در حج بر آنان مهر می‌زند و مأموریت خود را به پایان می‌رساند، پس پای خود را از مکه بر می‌دارد و اولین قدم را در انطاکیه گذاشته می‌رود‌![[121]](#footnote-121)

ابو یعلی در مسند 10 /67 از ابن عمر نقل می‌کند: «آیا مکانی را که به فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دابه از آن بیرون می‌آید به شما نشان ندهم؟ سپس با عصای خود بر شکافی که در کوه صفا بود زد.»

به جهت این خرافه پردازی‌هاست که به هیچ یک از روایات اهل‌سنت درباره‌ی دابه، دجال و یأجوج و مأجوج نمی‌توان اعتماد نمود.

عجیب آن است که روایات آنها در این جریانات، از حجم بیشتری نسبت به امور حیاتی و سرنوشت سازی که خون‌های مسلمانان در آن ریخته شد برخوردار است، به عنوان نمونه می‌توان به ماجرای حکمرانی پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اشاره کرد.

روایتی که حضرت امیر علیه السلام را دابة الارض معرفی می‌کند و نیز گزارشی در انکار آن

در الدرالمنثور 5 /117 می‌نویسد: «ابن ابی حاتم از نزال بن سبره نقل می‌کند که به حضرت امیر علیه السلام گفتند: بعضی از مردم گمان می‌کنند که شما دابة الارض هستید، ایشان در پاسخ گفتند: به خدا سوگند که دابة الارض کرک و پر دارد ولی من ندارم، او سُم دارد ولی من ندارم، او سه بار به میدان اسبی تیز رو می‌رود در حالی که هنوز دو سوم بدنش خارج نشده است.»

مقصود نزال بن سبره که تمایلاتش به سمت عثمان است، آن است که بعضی از شیعیان در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را دابة الارض موعود می‌دانستند و او از آن حضرت در این باره پرسید و ایشان انکار نمودند و دابه را آن گونه که راویان وابسته به دستگاه خلافت وصف می‌کردند معرفی نمودند، و طول آن را بیش از میدانی که اسبی تند رو می‌پیماید تا خسته شود یعنی بیش از پنج کیلومتر دانستند‌!

منابع ما روایت کرده‌اند که معاویه از اصبغ بن نباته همان سؤال ابن سبره را پرسید، اصبغ می‌گوید: «معاویه به من گفت: شما شیعیان می‌پندارید که علی دابة الارض است؟ گفتم: مگر فقط ما می‌گوییم؟ یهودیان نیز بر این باورند‌!

آنگاه معاویه در پی رأس الجالوت [ بزرگ یهود ] فرستاد، و [ وقتی آمد ] به او گفت: شما نزد خود درباره‌ی دابة الارض چیزی یافته‌اید؟ او جواب داد: بلی، معاویه گفت: چه چیزی؟ پاسخ داد: مردی است، گفت: آیا نامش را می‌دانی؟ او گفت: آری، ایلیا نام دارد.

معاویه به من رو کرد و گفت: وای بر تو ای اصبغ‌! چقدر ایلیا به علی نزدیک است‌!»[[122]](#footnote-122)

در تفسیر قمی 2 /130 آمده است: «و اما درباره‌ی این آیه: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الأرض تُکلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کانُوا بِآیاتِنَا لا یوقِنُونَ، پدرم از ابن ابی عمیر از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند در حالی که ایشان در مسجد ماسه‌هایی را جمع کرده و زیر سر خود قرار داده، به خواب رفته بودند، پس با پا آن حضرت را تکان دادند و فرمودند: برخیز ای دابه‌ی خدا‌!

مردی از اصحاب گفت: ای رسول‌خدا‌! آیا برخی از ما برخی دیگر را چنین می‌نامد؟ آن حضرت فرمودند: نه، به خدا قسم، این نام مخصوص اوست، او همان دابه‌ای است که خداوند در کتابش می‌فرماید: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الأرض تُکلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کانُوا بِآیاتِنَا لا یوقِنُونَ، سپس فرمودند: یا علی‌! چون آخرالزمان فرا رسد، خدا تو را در بهترین صورت بیرون خواهد آورد و تو با خود میسم خواهی داشت و دشمنانت را با آن داغ خواهی گذارد.

در این هنگام مردی به امام صادق علیه السلام گفت: مردم می‌گویند: این دابه مردم را مجروح می‌کند[[123]](#footnote-123)، آن حضرت فرمودند: خداوند آنان را در جهنم مجروح سازد، آن دابه با آنها تکلّم می‌کند[[124]](#footnote-124) و از کلام است [ نه کلْم ].

دلیل این که این امر در رجعت خواهد بود این آیه است: وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یکذِّبُ بِآیاتِنَا فَهُمْ یوزَعُونَ . حَتَّی إِذَا جَاءُوا قَالَ أَکذَّبْتُمْ بِآیاتِی وَلَمْ تُحِیطُوا بِهَا عِلْماً أَمَّاذَا کنْتُمْ تَعْمَلُونَ ؟‌! مراد از آیات، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند.

آن مرد گفت: سنیان بر این باورند که این آیه: وَیوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مربوط به روز قیامت است، امام‌ علیه السلام فرمودند: آیا خداوند [ در قیامت ] گروهی از مردم را محشور می‌کند و بقیه را وا می‌گذارد؟ اینچنین نیست، بلکه درباره‌ی رجعت است، آیه‌ای که مربوط به قیامت می‌باشد، این است: وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً[[125]](#footnote-125)، و ما آنان را گرد می‌آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی‌کنیم.»[[126]](#footnote-126)

نگارنده: احتمال آن می‌رود که اصل روایت «صاحب» دابه‌ی خدا باشد و لفظ صاحب که در روایت کافی و بصائر الدرجات آمده است، از آن افتاده باشد.

آنچه در روایات مسلّم است آن است که حضرت علی علیه السلام صاحب دابه است، دابه‌ای که در رجعتِ آن حضرت در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ، بیرون می‌آید، و شاید بتوان گفت که اصل این مطلب که ایشان دابة الارض است، از این فرمایش آن حضرت آمده باشد که «من صاحب عصا و میسم و دابه‌ای هستم که با مردم تکلم می‌کند» و مربوط به رجعت است، و چه بسا شبهه از اینجا ناشی شده که دابه را به حرکت ضمه قرائت و آن را به صاحب عطف کرده‌اند، در حالی که مکسور است و عطف بر میسم و عصا.[[127]](#footnote-127)

آیات پیرامون یأجوج ومأجوج

خدای متعال درباره ماجرای ذو القرنین می‌فرماید:

«ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً89 حَتَّی إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْراً90 کذَلِک وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَیهِ خُبْراً91 ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً92 حَتَّی إِذَا بَلَغَ بَینَ السَّدَّینِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْماً لایکادُونَ یفْقَهُونَ قَوْلاً93 قَالُوا یا ذَا الْقَرْنَینِ إِنَّ یأجوج وَمأجوج مُفْسِدُونَ فِی الأرض فَهَلْ نَجْعَلُ لَک خَرْجاً عَلَی أَنْ تَجْعَلَ بَینَنَا وَبَینَهُمْ سَدّاً94 قَالَ مَا مَکنِّی فِیهِ رَبِّی خَیرٌ فَأَعِینُونِی بِقُوَةٍ أَجْعَلْ بَینَکمْ وَبَینَهُمْ رَدْماً95 آتُونِی زُبَرَ الْحَدِیدِ حَتَّی إِذَا سَاوَی بَینَ الصَّدَفَینِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّی إِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ آتُونِی أُفْرِغْ عَلَیهِ قِطْراً96 فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ یظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً97 قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکاءَ وَکانَ وَعْدُ رَبِّی حَقّاً98 وَتَرَکنَا بَعْضَهُمْ یوْمَئِذٍ یمُوجُ فِی بَعْضٍ وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً99وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ یوْمَئِذٍ لِلْکافِرِینَ عَرْضاً100،[[128]](#footnote-128)سپس راهی [ دیگر ] را دنبال کرد. تا آنگاه که به جایگاه برآمدنِ خورشید رسید. آن [ خورشید ] را [ چنین ] یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم. این چنین [ می‌رفت ]، و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم. باز راهی را دنبال نمود. تا وقتی به میان آن دو سدّ رسید، در برابر آن دو [ سدّ ]، طایفه‌ای را یافت که نمی‌توانستند هیچ زبانی را بفهمند. گفتند: ای ذو القرنین‌! یأجوج و مأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند، آیا [ ممکن است ] مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدّی قرار دهی؟ گفت: آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده، [ از کمک مالی شما ] بهتر است. مرا با نیرویی [ انسانی ] یاری کنید [ تا ] میان شما و آنها سدّی استوار قرار دهم. برای من قطعات آهن بیاورید، تا آنگاه که میان دو کوه برابر شد، گفت: بدمید، تا وقتی که آن [ قطعات ] را آتش گردانید، گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم. [ در نتیجه، اقوام وحشی ] نتوانستند از آن [ مانع ] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند. گفت: این رحمتی از جانب پروردگار من است، و [ لی ] چون وعده‌ی پروردگارم فرا رسد، آن [ سدّ ] را درهم کوبد، و وعده‌ی پروردگارم حق است. و در آن روز آنان را رها می‌کنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند و [ همین که ] در صور دمیده شود، همه‌ی آنها را گرد خواهیم آورد. و آن روز، جهنم را آشکارا به کافران بنماییم.»

ذو القرنین رحمه الله - که خداوند او را برای وظیفه‌ای جهانی برانگیخت - با ابزار خود به سمت مشرق خورشید رفت. او به منطقه‌ای رسید که در آن قومی بودند که تابش سوزنده‌ی خورشید را تحمل می‌کردند و شاید همان یأجوج و مأجوج بودند و ذوالقرنین کاری برای آنها انجام نداد.

آنگاه با امکانات خداداد، به منطقه‌ای بین دو کوه رسید و قومی را دید که از هجوم یأجوج و مأجوج، شکایت داشتند. وی برای حمایت از آنها، سدی ساخت که به نام خودش [ سد ذو القرنین ] شناخته می‌شود. پس یأجوج نتوانستند سوراخی در آن ایجاد کنند یا از آن بالا روند. ذو القرنین خبر داد که این سدّ رحمتی برای آن قوم است و تا نزدیکی‌های قیامت باقی خواهد ماند، اما خداوند در نزدیکی‌های قیامت آن را درهم می‌کوبد.

خداوند درباره بعثت پیامبران علیهم السلام می‌فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُکمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّکمْ فَاعْبُدُونِ92 وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَینَهُمْ کلٌّ إِلَینَا رَاجِعُون93 فَمَنْ یعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا کفْرَانَ لِسَعْیهِ وَإِنَّا لَهُ کاتِبُونَ94 وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیةٍ أَهْلَکنَاهَا أَنَّهُمْ لا یرْجِعُون95 حَتَّی إِذَا فُتِحَتْ یأجوج وَمأجوج وَهُمْ مِنْ کلِّ حَدَبٍ ینْسِلُونَ96وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِی شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِینَ کفَرُوا یا وَیلَنَا قَدْ کنَّا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ کنَّا ظَالِمِینَ97 [[129]](#footnote-129)، این است امت شما که امتی یگانه است، و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید. و [ لی ] دینشان را میان خود پاره پاره کردند، همه به سوی ما بازمی‌گردند. پس هر که کار‌های شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود، و ماییم که به سود او ثبت می‌کنیم. و بر [ مردم ] شهری که آن را هلاک کرده‌ایم، بازگشتشان [ به دنیا ] حرام است. تا وقتی که یأجوج و مأجوج [ راهشان ] گشوده شود و آنها از هر پشته‌ای بتازند، و وعده‌ی حق نزدیک گردد، ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند خیره می‌شود [ و می‌گویند: ] ای وای بر ما که از این [ روز ] در غفلت بودیم، بلکه ستمگر بودیم.»

خداوند پیامبران را فرستاد و به مردم دستور داد به راهنمایی آنان رهنمون شوند و امت واحدی باشند، اما آنها نزاع و اختلاف کرده، راه گناه و تفرقه را در پیش گرفتند. آنها نزد خدا باز خواهند گشت و مجازات خواهند شد.

سپس خداوند از تمدن‌های ستم پیشه و شهر‌هایی که آنها را به جهت ظلم مردمش ویران نمود، سخن می‌گوید و می‌فرماید که بازگشت به دنیا بر آنان حرام است.

مفسران در معنای این رجوع حرام، متحیر مانده‌اند، برخی گفته‌اند: به این معناست که آنها نمی‌توانند به دنیا بازگردند تا سعی و تلاشی که پاداش الهی را به دنبال می‌داشت و اعمالی که از آنان مقبول درگاه حق قرار می‌گرفت، ولی در دنیا از ایشان فوت شده است را جبران نمایند.[[130]](#footnote-130)

اما این تفسیر شامل تمام کسانی است که می‌میرند و معنا ندارد که آن را به کسانی که به عذاب هلاک شده‌اند اختصاص دهیم.

تفسیر صحیح این آیه را نزد اهل‌بیت علیهم السلام باید جست، آنان فرموده‌اند که در زمان رجعت بازگشت آنهاحرام است و آیه ربطی به قیامت ندارد.

در تفسیر قمی 2/75 به سند صحیح از امام صادق و امام باقر علیهما السلام آمده است: «هر شهری که خداوند اهالی آن را با عذاب هلاک کند، در زمان رجعت باز نخواهند گشت.»

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ادامه می‌فرماید: «این آیه از بزرگترین دلایل رجعت است، چرا که هیچ مسلمانی منکر آن نیست که همه‌ی مردم، چه آنان که [ به عذاب ] هلاک شده‌اند و چه سایرین، در قیامت رجوع می‌کنند.»

آیه‌ی بعد، از سرنوشت دنیا تا زمانی که یأجوج و مأجوج راهشان گشوده شود و با شتاب در زمین می‌روند سخن می‌گوید. آن زمان نزدیک قیامت است که وعده حقّ خداوند می‌باشد.این آیه در مورد اینکه اینان از طرف سد می‌آیند یا از جای دیگر، و یا اینکه آیا با کسی وارد جنگ می‌شوند، سخنی نمی‌گوید.

در اینجا نکاتی در رابطه با آنان ذکر می‌کنیم:

1. یأجوج و مأجوج، ظاهراً در جای دیگری غیر از کره‌ی زمین باشند و آیه به آن اشاره دارد: «ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً حَتَّی إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ» و شاید این اسباب و ابزار، وسایلی فضایی باشند و خاستگاه خورشید که ذو القرنین بدانجا رسیده، در غیر کره‌ی خاکی باشد‌!

2. در روایات آمده که یأجوج از بنی آدم علیه السلام نیستند.

در کافی 8/220 از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل می‌کند: «بنی آدم هفتاد جنس هستند. مردم فرزندان آدم هستند، به جز یأجوج و مأجوج.»

اما کعب الاحبار باز هم خود را دخالت داده، می‌گوید: «آنان طائفه‌ای نادر از نسل آدم‌اند. روزی آدم محتلم و نطفه‌اش با خاک مخلوط شد، خدا از آن آب و خاک، یأجوج و مأجوج را آفرید. پس اینان تنها از جهت پدر به ما آدمیان متصل‌اند.»[[131]](#footnote-131)

3. در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام هیچ سخنی از جنگ مسلمانان یا دیگران با یأجوج و مأجوج نیست، اما منابع سنیان پر از جنگ‌های خیالی است که به رهبری عیسی بن مریم علیه السلام با آنان در می‌گیرد.

4. امیر المؤمنین علیه السلام مغول را وصف و جنگ آنها با امت را بیان کرده‌اند، ولی آنها را به یأجوج یا قیامت، ربط نداده‌اند، اما منابع پیروان دستگاه خلافت، یأجوج را بر مغول منطبق کرده‌اند‌! این در حالی است که اکنون مغولان از بین رفته‌اند ولی هنوز قیامت بر پانشده است، از اینجا دروغ بودن چنین پنداری روشن می‌شود‌!

در مسند احمد 5/271 آمده است: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که انگشتش را به سبب نیش عقرب بسته بود، سخنرانی کرد و فرمود: شما می‌گویید دیگر دشمنی باقی نمانده است، ولیکن پیوسته در جنگ با خصم خواهید بود تا آنکه یأجوج و مأجوج بیایند. صورت آنها پهن، چشمانشان ریز و مو‌‌هایشان زرد است، از هر پشته‌ای بتازند. صورت‌های آنها مانند سپر‌هایی است که از کوفتن پتک صاف شده است.»‌![[132]](#footnote-132)

5. پیروان مکتب خلافت روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از نزدیک بودن هلاکت عرب و خروج یأجوج خبر داده‌اند، اما از اهل‌بیت علیهم السلام در این باره سخنی نرسیده است.

در صحیح بخاری 8/88 آمده است: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از خواب برخاست در حالی که صورتش برافروخته بود و می‌فرمود: لا إله إلا الله، وای بر عرب از شرّی که نزدیک شده است. سد یأجوج و مأجوج بدین اندازه باز شد - و سفیان [ که راوی حدیث است ] انگشت سبابه یا خنصر [ انگشت کوچک ] را در انتهای انگشت ابهام گذاشت، [ با این کار سوراخی کوچک ایجاد می‌شود و او بدین وسیله نشان داد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سوراخ آن سد را چقدر نشان دادند ] - به ایشان گفتند: آیا در حالی که خوبان در میان ما هستند، هلاک می‌شویم؟ فرمود: زمانی که خباثت زیاد گردد، آری.»

همو در 4 /109 و 176 آن را از ام حبیبه دختر ابو‌سفیان نقل می‌کند و گویا بر قتل عثمان منطبق می‌داند، از سویی دیگر آن را از ابو‌هریره نقل و بر جوانان قریش که هلاک این امت به دستشان است تطبیق می‌کند‌!

نمونه‌هایی از مبالغات اهل‌سنت پیرامون یأجوج ومأجوج

روایات سنیان درباره‌ی یأجوج ومأجوج از حجم بالایی برخوردار است و البته بیشتر آن چنان پوچ و نامربوط است که خود، زبان به دروغین بودنش می‌گشاید، با این حال بنابر شرط یک شیخ [ عالم ]، یا شیخین [ بخاری و مسلم ] و یا بیشتر صحیح است‌!

این در حالی است که در قضایای سرنوشت سازی مانند خلافت و آینده‌ی امت، یک دهم این مطالب یافت نمی‌شود‌!

افزون بر آنچه پیشتر از صحیح بخاری گذشت، در 4/167 می‌آورد: «مردی به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: سدّ یأجوج را دیده است و آن را برای حضرت وصف نمود، و گفت که آن سد مانند ردایی خط دار بود، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هم او را تصدیق کرد.»‌!

صحیح بخاری 4/108 بابی را تحت عنوان «باب قصة یأجوج و مأجوج» و نیز در 8/104بابی تحت عنوان «باب یأجوج ومأجوج» باز کرده است.[[133]](#footnote-133)

احمد در مسند 2/510 از ابو هریره روایت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «یأجوج و مأجوج هر روز سد را می‌کَنند و این کار تا زمانی که آفتاب می‌تابد ادامه دارد. سپس کسی که عهده‌دار سرپرستی آنهاست می‌گوید: بروید، فردا دوباره حفر می‌کنید. وقتی فردا برمی‌گردند، می‌بینند که سد در نهایت سختی است. هنگامی که مدتشان پایان پذیرد و خداوند بخواهد آنان را به سوی مردم گسیل دارد، [ وضع چنان می‌شود که ] آنها می‌کنند تا زمانی که تابش خورشید را می‌بینند، پس آن شخص می‌گوید: برگردید که إن شاء الله فردا خواهید کند. پس وقتی [ فردا ] برگردند، می‌بینند بر همان وضعی است که آن را رها کرده بودند. آنان دوباره می‌کنند و [ چون کندن سد به پایان می‌رسد ] به مردم هجوم برده و آب‌ها را خشک می‌کنند. مردم از آنها به دژ‌هایشان پناه می‌برند. یأجوج و مأجوج تیر‌های خود را به سوی آسمان پرتاب می‌کنند و آن تیر‌ها چنان بر می‌گردد که گویا به خون آغشته است.

آنها می‌گویند: بر اهل زمین چیره شدیم و بر آسمانیان پیروز گشتیم. آنگاه خدا در پشت گردنشان کرمی می‌فرستد و بدین وسیله آنها را نابود می‌کند.

در این هنگام رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، جنبندگان زمین از گوشت و خون آنان فربه می‌شوند.»‌![[134]](#footnote-134)

طبری در تفسیرش 17 /71 روایتی طولانی از کعب‌الاحبار می‌آورد و در آن آمده است: «چنان حفر می‌کنند که کسانی که در نزدیکی [ منطقه‌ی ] آنها هستند، صدای کوبیدن تبرشان را می‌شنوند. وقتی شب فرا می‌رسد، می‌گویند فردا برمی‌گردیم و [ چنان حفر می‌کنیم که ] خارج شویم. پس خداوند سد را به همان شکلی که بوده برمی‌گرداند و چون فردا باز می‌گردند می‌بینند خدا آن را به حالت سابق بر گردانده است.

پس می‌کنند به طوری که کسانی که در نزدیکی آنها هستند، صدای کوبیدن تبرشان را می‌شنوند. وقتی شب شد، خدا بر زبان مردی از آنان جاری می‌کند که بگوید: فردا می‌آییم و إن شاء الله خارج می‌شویم.

آنان فردا می‌آیند و می‌بینند سد همان طوریست که رها کرده بودند. پس حفر می‌کنند و بیرون می‌روند. گروه نخست آنها از دریاچه می‌گذرند و آب آن را می‌نوشند، آنگاه دسته دوم می‌گذرند و گِل دریاچه را می‌لیسند، سپس گروه سوم می‌گذرند و می‌گویند: اینجا زمانی آب بوده است‌!

مردم از آنها می‌گریزند و هیچ چیزی توان ایستادگی در مقابل آنان را ندارد. عیسی بن مریم آنها را نفرین می‌کند و می‌گوید: خدایا‌! در برابر اینان توان و قدرتی نداریم، پس هر طوری که می‌خواهی شرّ آنها را از سر ما کوتاه کن.

آنگاه خداوند نوعی کرم را بر آنان مسلّط می‌نماید که گردنشان را خرد می‌کند و پرندگانی را می‌فرستد که با منقارشان آنها را می‌گیرند و به دریا می‌اندازند. خداوند چشمه‌ای را که بدان حیات گویند [ فرو ] می‌فرستد و زمین را از آنان پاک می‌کند و بر آن گیاه می‌رویاند، بدان اندازه که از یک انار، خانواده‌ای سیر شوند‌!

پس مردم در همین اوضاع به سر می‌برند که یکباره فریادی می‌شنوند که ذو السویقتین به دنبال حضرت عیسی است. ایشان هم در طلیعه‌ی لشکری با هفتصد یا بین هفتصد تا هشتصد نفر می‌آید. در میان راه، خدا بادی یمنی و خوشبو می‌فرستد و روح مؤمنان را قبض می‌کند، و عده‌ای اراذل از مردم باقی می‌مانند که مانند چارپایان آمیزش می‌کنند.

مَثَل قیامت مَثل مردی است که بر گرد اسبش می‌گردد و منتظر وضع حمل آن است.

اگر کسی پس از این گفته‌ی من، چیزی بگوید یا مطلبی بر آن بیفزاید، دروغ گفته است.»‌![[135]](#footnote-135)

در سنن الدانی /104 به نقل از حذیفه آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حدیثی طولانی فرمود: «هنگامی که زمان خروج یأجوج و مأجوج فرا رسد، خدای عزوجل به عیسی وحی می‌کند: بندگانم را در طور سینا پناه ده. حذیفه می‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا‌! یأجوج و مأجوج چیست؟ فرمود: یأجوج یک امت و مأجوج امتی دیگر است و هر امت، چهار صد هزار نفر می‌باشد. مردی از آنها نمی‌میرد مگر پس از آنکه پیرامون خود هزار چشم [ پانصد نفر ] ببیند که همگی از نسل او هستند.

پرسیدم: ای رسول‌خدا‌! یأجوج و مأجوج را برای ما وصف کنید‌! گفتند: آنان سه دسته‌اند؛ برخی مانند درختان بلند صنوبرند، گروهی دیگر عرض و طولشان برابر است، صد و بیست ذراع در صد و بیست ذراع که آهن هم در برابر اینان کارگر نیست. دسته‌ی سوم هم چنان هستند که یک گوش خود را زیر انداز قرار می‌دهند و دیگری را به جای لحاف بر روی خود می‌کشند‌!

حذیفه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم افزود: برخی از آنان در شام هستند و دنباله‌ی آنها در خراسان که نهر‌های مشرق را می‌نوشند تا خشک شود، سپس وارد بیت‌المقدس می‌گردند، در حالی که عیسی و مسلمانان در کوه طور هستند. عیسی لشکری را می‌فرستد که بر بیت‌المقدس مشرف می‌شوند، اما نزد وی برگشته و خبر می‌دهند که آنها آن قدر [ در گستره‌ی زمین ] زیادند که زمین دیده نمی‌شود‌!

عیسی دستانش را به طرف آسمان بلند می‌کند و مؤمنان نیز چنین می‌کنند، او به درگاه خدای عزوجل دعا می‌کند و مؤمنین آمین می‌گویند. آنگاه خداوند نوعی کرم را به سوی آنها می‌فرستد که وارد بینی‌شان شده و چنان می‌رود که در مغز سر داخل می‌گردد و [ بدین وسیله ] آنان به هلاکت می‌رسند. آنگاه خداوند چهل روز بارانی شدید فرو می‌فرستد و [ اجساد ] آنان را در دریا غرق می‌کند، و عیسی - در حالی که مؤمنان او را همراهی می‌کنند - به بیت‌المقدس بازمی‌گردد.»[[136]](#footnote-136)

به تصریح قرآن، یأجوج و مأجوج از نشانه‌های قیامت هستند و ربطی به علامات ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یا نزول حضرت عیسی عجل الله تعالی فرجه الشریف ندارند، و چه بسا میان آنها صدها و یا هزاران سال فاصله باشد.

دابة الارض هم نشانه‌ای است برای اتمام حجت با یهودیان و امثال آنها یعنی کسانی که حقائق را تکذیب می‌کنند. او در زمان رجعت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امیر المؤمنین علیه السلام خواهد آمد و امام علی علیه السلام صاحب آن خواهد بود.

غریبان و گروه ثابت قدم تا ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

منابع اهل‌سنت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کنند: اسلام با غربت آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت و گروهی از امت، بر حق استوار می‌مانند و تا روز قیامت، تکذیب کسانی که آنان را دروغگو می‌شمارند، آسیبی به ایشان نخواهد زد.

البته در برخی روایات «تا زمان خروج دجال»، در بعضی دیگر «تا زمانی که امر خداوند فرا رسد»، در برخی «تا نزول عیسی بن مریم علیه السلام » و یا «تا ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف » آمده است.

معاویه توجّه خاصی به این احادیث داشت و اوصافی را بر این غریبان افزود تا آنها را بر اهالی شام تطبیق کند‌! راویان وابسته به دربار وی نیز احادیثی ساختند که تصریح می‌کند این گروه، شامیان هستند و پیشوایشان معاویه است‌!

در عصر حاضر هم گروه «اخوان المسلمین» سعی داشتند تا احادیث غریبان را بر جنبش خود منطبق نمایند، دلیل آنها بر این ادعا آن بود که آنان طایفه‌ای از امت هستند و بر حق ثبات قدم دارند و به اسلام دعوت می‌کنند‌!

فلسطینیان هم کوشیدند که این احادیث را بر خود انطباق دهند، آنان به بعضی از روایات که گروه پیروز را در بیت‌المقدس و حوالی آن می‌داند و یا برخی دیگر از اخبار که از نبرد گروه پیروز سخن می‌گوید تمسک کردند، پس غریبان کسانی هستند که در برابر اسرائیل مقاومت می‌کنند‌!

نهایتاً وهابیان هم تلاش کردند تا این روایات را بر خودشان تطبیق دهند، چون احادیث، ثابت قدمان امت را چنین وصف نموده که طایفه یا دسته‌ای هستند، و این کلمه بر گروهی اندک دلالت دارد و اینها هم گروه اندکی هستند‌! آنان در سال‌های اخیر سعی کردند تا گروه طالبان را با سوء استفاده از این احادیث بسیج کنند و در این راستا کتاب‌ها و مقالاتی نوشتند و چنین جلوه دادند که اینان همان گروهی هستند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وصف نموده و مورد نصرت الهی هستند‌!

اما در روایات شیعی فرمایشات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیمه کاره رها نشده است، بلکه ایشان آن گروه غریب را که ستمدیدگانی هستند که بر حق ثابتند و با حجت و دلیل بر مخالفان فائق می‌آیند، نام برده است و بیان نموده که آنها امامان از عترت و شیعیان ایشان هستند، همانان که امت را درباره‌شان وصیت کرد و فرمود: «من در میان شما دو امر گران‌بها می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم، کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان تا زمین کشیده شده است، و عترتم اهل‌بیتم هستند. خداوند لطیف و آگاه به من خبر داده که آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه در کنار حوض کوثر نزد من آیند. پس به من نشان دهید که بعد از من با آنها چگونه برخورد خواهید کرد.»[[137]](#footnote-137)

اینان کسانی هستند که پیامبر به امامت ربانیشان بشارت داده است و در کنار آن، فرموده که امت به آنها ستم خواهد نمود، تکذیبشان خواهد کرد و آنها را به شهادت خواهد رساند. اما این تکذیب و دشمنی - که تا زمان ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف و فراگیر شدن عدل و داد در جهان هم‌چنان‌که پر از ستم و جور شده است ادامه دارد - آسیبی به ایشان نخواهد رساند.

در المعجم الکبیر طبرانی 2/213 به نقل از جابر بن سمره آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «این امت، دوازده قیم و رهبر خواهد داشت که هر کسی از یاری آنان دریغ ورزد، ضرری به آنها نخواهد رسانید.»

همو در 2/265 از وی چنین نقل می‌کند: «شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که بر منبر سخنرانی می‌کرد، فرمود: دوازده قیم از قریش خواهند بود که دشمنی دشمنان، ضرری به آنها نمی رساند.»

در مجمع الزوائد 5/191 درباره‌ی این حدیث می‌نویسد: «بزار، آن را تنها از جابر بن سمره روایت می‌کند و می‌افزاید: پس از این فرمایش، پیامبر به خانه‌اش بازگشت. من خدمت ایشان آمدم و گفتم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: فتنه و آشوب. [ هیثمی در ادامه می‌نویسد: ] راویان آن ثقه هستند.»

ما بر این باوریم که راویان سرسپرده‌ی خلافت قریش، ویژگی‌ها و صفات «ثابت قدمان غریب» را از احادیث انداخته‌اند و حتی قرائنی را که بر آنان دلالت می‌کند، حذف کرده‌اند. اینک مجموعه‌ای از احادیث آنها را نقل می‌کنیم:

احادیث سنیان درباره‌ی گروه ظفرمند یا منصور

نخست احادیثی را می‌آوریم که این گروه را گروه پیروز وصف کرده است، اما بیان نکرده که علت پیروزی آنان چیست، حجت و برهان یا نبرد و پیکار، لذا ممکن است به هریک تفسیر شود.

در مسند طیالسی /9 به نقل از سلیمان بن ربیع عدوی آمده است: «به عمر گفتیم: عبدالله‌بن‌عمرو چنین و چنان برایمان گفت. عمر گفت: وی بهتر می‌داند چه می‌گوید و این سخن را سه بار تکرار کرد. پس بانگ نماز جماعت سردادند و مردم جمع شدند. عمر هم سخنرانی کرد و گفت: از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم: پیوسته گروهی از امتم بر حق‌اند، تا آنکه امر الهی فرا رسد.»

سنن سعید بن منصور 2/144 این روایت را با اندکی تفاوت از ثوبان آورده است: «پیوسته گروهی از امتم در راه حق چیره می‌شوند و اگر کسی یاریشان نکند، زیانی به آنها نخواهد رسانید.»[[138]](#footnote-138)

مسلم در صحیح خود 6 /54 از عقبة بن عامر آورده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «همواره گروهی از امتم به فرمان خدا جهاد می‌کنند و بر دشمنانشان چیره می‌شوند. کسانی که با ایشان مخالفت نمایند، ضرری به آنها نمی‌رسانند، آنان بر همین حالت‌اند تا آنکه قیامت فرا رسد.

عبدالله‌بن‌عمرو عاص [ که در مجلس حاضر بود ] گفت: آری، سپس خداوند نسیمی می‌فرستد که بویش چون مشک است و مانند حریر نرم و لطیف نوازش می‌دهد. هر کسی را که مثقالی ایمان در دل داشته باشد، قبض روح می‌کند. پس از آنان، مردم شرور می‌مانند که قیامت بر آنان برپا می‌شود.»

ملاحظه می‌شود که عبدالله‌بن‌عمرو سخنی از نبرد و جهاد نمی‌گوید و امر الهی را به قیامت تفسیر می‌کند. این همان ایده و باوری است که استاد او کعب‌الاحبار دارد و چنین نتیجه می‌دهد که قیامت چند سالی پس از فتح قسطنطنیه است‌!

مسند احمد 5 /278 از ثوبان آورده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود مگر آنکه گروهی از امتم به مشرکان بپیوندند و گروهی بت پرست شوند‌! سی دروغگو در امتم خواهند بود که هر یک می‌پندارد پیامبر است، اما من خاتم النبیین هستم و پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود. هم چنین پیوسته گروهی از امتم در راه حق پیروزند و مخالفان نمی‌توانند زیانی به آنها برسانند، تا آنکه امر خدا فرا رسد.»[[139]](#footnote-139)

این احادیث بیانگر آن است که ثابت قدمان تا زمان «فرا رسیدن امر خدا» یعنی ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند بود نه اینکه غایت آن قیامت باشد. هم چنین از جهاد آنان سخنی به میان نیاورده است.

روایاتی که سخن از جهاد و پیروزی آنان می‌راند

در سنن سعید بن منصور 2/145 از محمد بن کعب آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «همواره دسته‌ای از امتم خواهند بود که در راه حق پیروزند و به کسانی که با آنها مخالفت می‌کنند اهمیتی نمی‌دهند، تا زمانی که مسیح دجال خروج کند که با او به جنگ خواهند پرداخت.»

در مسند احمد 4/434 از مطرف آمده است که عمران بن حصین گفت: «بدان که همواره گروهی از مسلمانان خواهند بود که در راه حق جهاد کرده، بر مخالفشان پیروز می‌شوند، تا آنکه با دجال نبرد کنند.»

الطبقات الکبری 2/167 از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می‌آورد: «دسته ای از امتم در راه حق جهاد می‌کنند تا آنکه دجال خروج کند.»

در التهذیب ابن عساکر 1/65 آمده است: «وقتی اهل شام از بین روند، هیچ خیری در امتم باقی نخواهد ماند. گروهی از امتم پیوسته در راه حق پیروزند، تا آنکه با دجال بجنگند.»

مسند احمد 3/345 از جابر نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «پیوسته گروهی از امتم در راه حق نبرد می‌کنند و تا روز قیامت پیروز خواهند بود، و وقتی عیسی بن مریم [ از آسمان ] فرود آید، فرمانده‌ی ایشان به او می‌گوید: بیا [ به امامت بایست و ] برایمان نماز بگزار، می‌گوید: نه، برخی از شما بر دیگران، امیر و رهبر است، این به خاطر آن است که خدا می‌خواهد این امت را گرامی بدارد.»[[140]](#footnote-140)

اهتمام معاویه به تطبیق این احادیث بر خود و اهل شام‌!

مسند احمد 4/97 و 101 به نقل از عمیر بن هانی آورده است: «شنیدم که معاویه بالای منبر گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر خداوند خیر کسی را بخواهد، او را در دین فقیه می‌کند. گروهی از این امت، پیوسته بر امر خدا استوارند و مخالفان نمی‌توانند ضرری به آنها برسانند، تا آنکه امر خداوند - در حالی که آنها بر مردمان پیروزند - فرا رسد.

در روایت دیگر آمده است که مالک بن یخامر سکسکی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان‌! از معاذ بن جبل شنیدم که می‌گفت: آن گروه پیروز اهل شام هستند.

پس معاویه با صدای بلند گفت: این مالک است که می‌گوید از معاذ شنیده است که آنان اهالی شام‌اند.»‌!

طبرانی در المعجم الکبیر 5 /165 و سعید بن منصور در سنن 2/369 از ابو عبدالله شامی آورده‌اند: «شنیدم که معاویه در سخنرانی‌اش می‌گفت: ای اهل شام‌! انصاری - شعبه می‌گوید: منظور معاویه، زید بن ارقم است - به من گفت که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: پیوسته مردمانی از امتم در راه حق نبرد می‌کنند تا آنکه امر [ خدا ] فرا رسد. ای اهل شام‌! امیدوارم که شما آنها باشید.»‌![[141]](#footnote-141)

این روایات، همه از معاویه می‌باشد و در برخی آمده که آنها را بالای منبر می‌گفته است‌! هدف او، مدح خود و اهالی شام در برابر اهالی عراق و حجاز بود که جبهه‌ی مخالفان او را تشکیل می‌دادند، و همین مطلب در سقوط آنها از درجه‌ی اعتبار کافی است.

گزارشاتی دروغین و تحریف شده در ستایش معاویه و اهل شام

طیالسی در مسند خود /145 از معاویة بن قره از پدرش نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «وقتی اهل شام تباه شوند، دیگر خیری میان شما نیست. همواره گروهی از امتم خواهند بود که [ توسّط خدا ] یاری می‌شوند و هر کسی از یاریشان دریغ کند ضرری به آنها نخواهد زد، تا قیامت برپا شود.»

این حدیث را سعید بن منصور، احمد، ابن ماجه[[142]](#footnote-142) و دیگران همگی از ابی قره از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده‌اند، ولی اثری از اهل شام در آن نیست. این بدان معناست که آن قسمت برای منافع و مصالح بنی امیه، به حدیث افزوده شده است که آن را از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌کند.

مسند احمد 4/429 از عمران بن حصین آورده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «پیوسته گروهی از امتم بر حق هستند و بر کسانی که با آنان مخالفت کنند، پیروز می‌شوند تا امر خداوند تبارک و تعالی فرا رسد و عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود آید.»[[143]](#footnote-143)

ابن عساکر در التهذیب 1/56 می‌نویسد: «ابو عمرو می‌گوید: این حدیث را برای قتاده گفتم، او گفت: من آنها را جز اهل شام نمی‌دانم.»‌!

بعدها تفسیر قتاده، در حلیة الاولیاء به حدیثی نبوی تبدیل شد‌!

حلیة الاولیاء 9/307 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌آورد: «گروهی از امتم بر امر خدا استوار خواهند بود و مخالفان نمی‌توانند زیانی به آنها برسانند. آنها با دشمنان خود می‌جنگند و هرگاه جنگی تمام شود، نبرد با قومی دیگر آغاز می‌شود. خداوند اقوامی را بالا می‌برد و بر دیگران برتری می‌دهد، تا قیامت بر ایشان فرا رسد. سپس رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم افزود: آنها اهالی شام هستند.»‌!

مسند الشامیین طبرانی 1/56 مشابه آن را از جرشی آورده است، در پاره‌ای از آن آمده است: «اسب‌ها تا روز قیامت پر از خیر و برکتند و خانه و سرای مؤمنان در سرزمین شام است.»‌![[144]](#footnote-144)

بدین ترتیب روشن می‌شود که راویان، نام اهل شام را از زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به حدیث افزوده‌اند‌! ماجرای ابدال شام نیز در فصل اصحاب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد آمد.

گزارشاتی در ستایش ساکنان بیت‌المقدس و مناطق پیرامون آن

مسند احمد 5/269 از ابی امامه از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «پیوسته گروهی از امتم در راه دین پیروزند و بر دشمنانشان چیره می‌شوند. مخالفان نمی‌توانند زیانی به آنها برسانند. هم چنین مشکلات و ناملایماتی که به آنان می‌رسد، ضرری برایشان ندارد. اینان بر همین حالند تا زمانی که امر خدا فرا رسد.

پرسیدند: ای رسول‌خدا‌! آنان کجایند؟ فرمود: در بیت‌المقدس و مناطق پیرامون آن.»[[145]](#footnote-145)

مسند ابو یعلی 11/302 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین روایت کرده است: «همواره گروهی از امتم بر دروازه‌های دمشق و پیرامون آن دیار، و نیز بر دروازه‌های بیت‌المقدس واطراف آنجا می‌جنگند. کسانی که از یاریشان دریغ ورزند، زیانی به آنها نمی‌رسانند. آنان در راه حق پیروزند، تا آنکه قیامت برپا شود.»

گزارشاتی در ستایش اهالی طالقان

التهذیب ابن عساکر 1/55 از تاریخ داریا آورده است: «در عبارتی دیگر چنین آمده است: پیوسته گروهی از امتم کنار دروازه‌های بیت‌المقدس و حوالی آن، و نیز بر دروازه‌های انطاکیه و اطراف آن، و در کنار دروازه دمشق و حوالی آن، و نیز بر دروازه‌های طالقان و پیرامون آن خواهند جنگید. آنها در راه حق پیروزند و به کسانی که از نصرت و یاریشان دریغ ورزند، اهمیتی نمی‌دهند. تا اینکه خدا گنج خود را از طالقان بیرون آورد و دینش را زنده گرداند، چنان‌که پیشتر آن را میرانده بود.»[[146]](#footnote-146)

مشارق الاشواق 1/407 چنین می‌نویسد: «همواره گروهی از امتم کنار دروازه‌های بیت‌المقدس و اطرافش، بر دروازه‌های انطاکیه و پیرامونش، کنار دروازه‌های دمشق و حوالی آن دیار، و نیز بر دروازه‌های طالقان و اطراف آن می‌جنگند.

آنها در راه حق پیروزند و کسانی که از نصرت و یاریشان دریغ ورزند، ضرری به آنها نخواهند رسانید، تا آنکه خدا گنج خود را از طالقان بیرون آورد و دینش را بدان زنده گرداند.»

نگارنده: جبال طالقان از سلسله جبال البرز در ایران است و مقصود از آن در احادیث، ایران است که به بلاد مشرق یا خراسان و یا جبال طالقان شناخته می‌شود چنان‌که خواهد آمد.

همان اشکالی که در انطباق گروه ظفرمند بر اهالی شام گذشت، در مورد اهالی طالقان هم وارد است و راویان اموی و یا فارسِ این روایات خواسته‌اند تا بدین واسطه، مناطق و حکام خود را بستایند‌!

البته احادیث صحیحی درباره‌ی یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اهل مشرق رسیده است که این اشکال بر آنها وارد نیست.

در فصل‌های بعد خواهد آمد که ایرانیان در احادیث سنیان بسیار ستوده شده‌اند، تعجبی هم ندارد، زیرا این فارس‌ها بودند که مذاهب سنی‌ها را پایه ریزی کردند و مآخذ اصلی حدیث و فقه و تفسیر را برایشان نگاشتند‌!

دروغ پردازی‌های یهود در برتری مناطق شام‌!

یهودیان و اتباعشان روایاتی اغراق آمیز در ستایش شام و فلسطین و برتری آنها بر حجاز و عراق، و نیز برتری بیت‌المقدس بر مکه و افضلیت صخره‌ی آن بر کعبه جعل کردند‌!

معاویه و بنی امیه نیز زمینه را برای نشر آنها فراهم کردند، لذا منابع پیروان دستگاه خلافت پر از آنهاست، توده‌ی مسلمانان نیز آنها را جزئی از دین خود پنداشتند، چرا که حکومت‌ها برای بعضی از آن روایات، سندی صحیح ساختند‌!

1. کعب الاحبار در میان مردم شایع کرد که بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حجاز است ولیکن پایتخت و مرکز حاکمیت ایشان شام است، نه مدینه و نه عراق‌!

سنن دارمی 1/4 از ابو صالح از کعب می‌آورد: «در نوشته‌ای چنین یافتیم: محمد رسول‌خداست، تندخو و سخت دل نیست و در بازار‌ها فریاد نمی‌کند. بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد، بلکه می‌بخشد و در می‌گذرد... در مکه زاده شده، به طیبه [ مدینه ] مهاجرت می‌کند و حکومتش در شام است.»

عبارت «حکومتش در شام است» توسط خود کعب اضافه شده است که برخی منابع سنی نیز بدان تصریح می‌کند.

فتح الباری 8/450 می‌نویسد: «روایت کعب عبارتی افزون دارد: زادگاهش مکه، محل هجرتش طیبه و حکومتش در شام است.»

این کار یهودی‌گرانه بابت آن است که خلافت، برای بنی‌امیه که مورد حمایت یهودیان بودند، در شام تثبیت گردد و از حجاز و عراق دور شود، زیرا اهالی این دو سرزمین بر خلاف شامیان هواخواه یهود نبودند.

با این وجود، بیشتر منابع اهل‌سنت این عبارت افزوده شده را روایت کرده و آن را صحیح دانسته‌اند‌![[147]](#footnote-147)

به علاوه راویان وابسته به دربار خلفاء، یهودی دیگری به نام «جریجره» را نیز یافتند که گفته‌های کعب را تأیید می‌کند، لذا خدا را بر این نعمت شکر کرده و به نقل آن پرداختند‌![[148]](#footnote-148)

بنابراین معلوم می‌شود که این یهودیان بودند که برنامه ریزی انتقال پایتخت اسلام به شام را بر عهده داشتند و آن را جایگزین حجاز و عراق کردند. از این رو معاویه از عثمان خواست که به شام بیاید تا مهمان وی شود و پس از خود، زمام امور را به او بسپارد، چنان‌که ابوبکر به عمر سپرد‌![[149]](#footnote-149)

2. کعب الاحبار خاخامی یهودی بود که از یمن به مدینه آمد، پس عمر به استقبال او رفت و احترامی درخور پیامبران به او گذاشت. وی کعب را مشاور فرهنگی خود قرار داد و در مجالس مقدّم می‌داشت.

کعب بر کیش یهود باقی بود و در حمص سکنی گزید، او به مدینه رفت و آمد می‌کرد و مدت زیادی آنجا می‌ماند. چندی بعد اعلان مسلمانی کرد، پس عمر از او خواست که در مدینه بماند و گفت: «چه مانعی دارد که در مدینه که محل هجرت رسول‌خدا و آرامگاه اوست، سکونت کنی؟ کعب در پاسخ گفت: در کتاب خدا چنین یافته‌ام که شام، گنج خدا روی زمین است و بهترین بندگانش در آنجا هستند.»‌![[150]](#footnote-150)

3. در الفتن ابن‌حماد 1/236 از کعب آمده است: «سرِ زمین، شام و دو طرف آن است، نه مصر و عراق و نه ذنباء [ دُم ] - یعنی حجاز -، باز بر آن دم، فضله می‌اندازد.»‌!

نگارنده: این یهودی خبیث، حجاز و مصر و عراق را اینچنین نکوهش می‌کند‌! شگفتا که راویان دستگاه خلافت و عالمان مذاهب سنی که از جمله آنان عراقیان و حجازیانند، این روایت را نقل کرده و پذیرفته‌اند‌![[151]](#footnote-151)

اگرچه در برخی روایات نیز بدین صورت آمده که سرِ زمین، شام است، دو بال آن مصر و عراق و دم آن حجاز، ولیکن نکته‌ی شایان تأمل آن است که دم وصفی ثابت برای حجاز، عنوان شده است‌!

4. سیوطی در الدرالمنثور 1/136 به نقل از کعب می‌نویسد: «قیامت برپا نمی‌شود مگر پس از آنکه بیت الحرام را به بیت‌المقدس برند، سپس آن دو به همراه کسانی که داخل آنها هستند، به بهشت می‌روند. عرضه و حسابرسی اعمال هم در بیت‌المقدس خواهد بود.»‌!

مرحوم کلینی در کافی 4/239 از زراره چنین نقل می‌کند: «در کنار امام باقر علیه السلام نشسته بودم. امام جامه‌شان را به خود پیچیده بودند و رو به کعبه داشتند، آنگاه فرمودند: بدان، نگاه به کعبه عبادت است.

در این هنگام مردی از قبیله‌ی بجیله به نام عاصم بن عمر آمد و گفت: کعب الاحبار می‌گوید: کعبه هر صبح به بیت‌المقدس سجده می‌کند‌!

امام علیه السلام از آن مرد پرسیدند: نظر تو چیست؟ پاسخ داد: کعب راست گفته است‌! سخن درست همان است که او گفته‌!

امام علیه السلام فرمودند: تو و کعب‌الاحبار هر دو دروغ می‌گویید و غضبناک شدند.

زراره می‌گوید: ندیده بودم امام به احدی جز همان مرد گفته باشد «دروغ می‌گویی». سپس افزودند: خداوند در زمین هیچ جایی را نیافریده که نزد او محبوبتر و گرامی‌تر از آن باشد و با دست به کعبه اشاره کردند. خداوند به خاطر کعبه، از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، در کتابش ماه‌هایی را حرام اعلام کرد که سه ماه آن - شوال، ذی القعدة و ذی الحجة - برای حج و در پی هم‌اند و یک ماه آن - رجب - برای عمره است.»

5. تاریخ دمشق 1/152 به نقل از کعب آورده است: «هر آب گوارایی که نوشیده می‌شود، از زیر این صخره [ بیت‌المقدس ] بیرون می‌آید، حتی چشمه‌ای که در دارین [ منطقه‌ای در نزدیکی غزه ] است.»‌![[152]](#footnote-152)

6. سنیان کتاب‌هایی نگاشته‌اند که مملو از احادیث مدح شام و قدس است‌!

عجلونی در کشف الخفاء 2/2 احادیثی را در برتری شام آورده است، ولی هیچ یک را توثیق نمی‌کند‌!

7. سیوطی در الدرالمنثور 3/111 در فضیلت شام، از کعب الاحبار و شاگردانش، روایاتی عجیب از منابع حدیثی متعددی آورده که برخی به حدیث نبوی تبدیل شده است‌! از جمله به نقل از کعب آورده است:

«- در تورات نوشته شده است: سرزمین شام، گنج خداوند روی زمین است و بهترین بندگان خداوند در آنجا هستند‌!

- محبوبترین سرزمین‌ها نزد خدا شام است، محبوبترین قسمت شام قدس و محبوبترین قسمت آن کوه نابلس، روزی بر مردم فرا می‌رسد که با ریسمان آن را در میان خود تقسیم می‌کنند‌!

- من در کتاب خدا چنین یافته‌ام که ویرانی زمین، چهل سال پیش از ویرانی شام است‌!

- وهب بن منبه نیز گوید: من در کتاب‌ها سخن از شام را مکرر دیده‌ام، چنان که گویا خدا جز بدانجا نیازی ندارد‌!

- عبدالله‌بن‌عمر هم می‌گوید: ابلیس وارد عراق شد و به مقصود خود از آنجا رسید، سپس وارد شام شد ولی او را راندند تا آنکه به بیسان رسید، پس از آن داخل مصر شد و در آنجا زاد و ولد کرد و بساط خود را افکند‌!

- وهب گوید: سرِ زمین، شام است‌!

- ابن عمر گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدایا‌! به ما در شام ما و یمن ما برکت ده، برخی گفتند: سرزمین نجدِ ما چطور؟ و در نقلی دیگر گفتند: مشرق ما چطور؟ ایشان فرمود: در آنجا زلزله‌ها و فتنه‌ها خواهد بود و شاخ شیطان از آنجا بیرون می‌آید‌! ابن عساکر می‌افزاید: نه قسمت از ده قسمت شر در آنجاست‌!

- همو از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: خیر، ده قسمت است که نه قسمت آن در شام و یکی در سائر سرزمین‌هاست، و شر نیز ده قسمت است که یک جزء آن در شام است و نه جزء دیگر در دیگر سرزمین‌ها‌! و زمانی که اهل شام تباه گردند، هیچ خیری در میان شما نخواهد بود‌!

- زید بن ثابت از ایشان می‌آورد: خوشا به حال شام‌! پرسیدند: چرا؟ فرمود: فرشتگان خدا، بال‌هایشان را بر اهالی شام گسترده‌اند. حاکم نیشابوری آن را صحیح شمرده است.

- مردی گفت: ای رسول‌خدا‌! [ منطقه‌ای برای سکونت ] برایم اختیار کن‌! گفتند: شام را به تو پیشنهاد می‌کنم، چرا که شهر برگزیده‌ی خداست و بهترین بندگان او، آنجا هستند‌! اگر کسی نخواست بدانجا رود، به نجده برود. خداوند شام و اهل آن را برای من تضمین کرده است. عبارت مسند احمد چنین است: شام سرزمین برگزیده‌ی خداست... اگر نخواستید، به یمنتان بروید‌!

واثلة بن اسقع چنین روایت می‌کند: هر کسی نخواست، به یمن خود برود و از آبگیر آن بنوشد‌! احمد، ابو داود، ابن حبان و حاکم به واسطه‌ی عبدالله بن حواله‌ی ازدی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین روایت کرده‌اند: هر کسی نخواست، به یمن خود برود و از آبگیر آن بنوشد.»‌!

این احادیث را که از جمله‌ی آن مذمت سرزمین نجد است، نمی‌توان پذیرفت، اگرچه بخاری روایت کند، زیرا راویان سرسپرده‌ی دستگاه خلافت اموی در نقل خود، متّهم‌اند.

شیخ محمود ابوریه از علمای الازهر، در کتاب خود اضواء علی السنة المحمدیة /176، پس از آنکه از عده‌ای از علمای سنی نقل می‌کند که به کعب الاحبار، وهب بن منبه و عالمان یهودی مانند آنها ایراد می‌گیرند، می‌نویسد: «بزرگان اهل تحقیق، بر روایات این دو کاهن ایراد گرفته‌اند، اما متأسفانه هنوز کسانی میان ما هستند که به آن دو اعتماد دارند و روایاتشان را تصدیق می‌کنند و هیچ سخن انتقاد آمیزی را درباره‌ی آنها بر نمی‌تابند... برای اینکه میزان مکر و حیله‌ی یهودیان آشکار شود، [ در اینجا ] در بعد سیاسی مشت آنها را باز می‌کنیم: یهودیان در نبرد با اسلام، از دو جنبه ضربه وارد می‌کردند: یکی جنبه دینی و دیگری سیاسی... »

احادیث غریبان و غربت اسلام در منابع شیعه و سنی

الفتن 1/78 از عبدالله‌بن‌عمرو عاص چنین آورده است: «محبوبترین‌ها نزد خداوند، غریبان هستند‌! پرسیده شد: غریبان کیانند؟ پاسخ داد: کسانی که برای حفظ دینشان فرار می‌کنند وپیرامون عیسی بن مریم علیه السلام گرد می‌آیند.»

التاریخ الکبیر بخاری 4/130 آورده است: «کسانی که برای حفظ دینشان بسیار فرار می‌کنند و روز قیامت پیرامون عیسی بن مریم گرد می‌آیند.»

حلیة الاولیاء 1/25: «خداوند، کسانی را که برای حفظ دینشان فرار می‌کنند، در روز قیامت، با عیسی بن مریم محشور می‌کند.»

مسند احمد 1/184 از سعد بن ابی وقاص: «شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ایمان غریبانه آغاز شد و چنان‌که آغاز گشت، باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان، هنگامی که مردم فاسد شوند. سوگند به آنکه جان ابوالقاسم در دست اوست، همان گونه که مار در سوراخش بر خود می‌پیچد، ایمان هم در میان این دو مسجد [ مکه و مدینه ] جمع می‌شود.»

همو در 1/398 از ابن‌مسعود: «از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند: غریبان چه کسانی هستند؟ فرمود: غریبان کسانی هستند که از قبیله‌ها مهاجرت می‌کنند.»

و در 2/177 از عبدالله‌بن‌عمرو عاص آمده است که همین سؤال از آن حضرت شد و ایشان پاسخ دادند: «مردمانی شایسته در میان مردمی نا اهل و بسیار. کسانی که نافرمانی آنها را می‌کنند بیش از کسانی هستند که از آنان پیروی می‌کنند.»

و در 4/73 از عبدالرحمن بن سنه چنین آورده است: «آنان، کسانی هستند که هنگام فساد مردم، به اصلاح می‌پردازند. سوگند به کسی که جانم به دست اوست، ایمان مانند سیل به مدینه رو خواهد آورد. قسم به آنکه جانم به دست اوست، همان گونه که مار در سوراخش بر خود می‌پیچد، اسلام هم در میان این دو مسجد جمع می‌شود.»[[153]](#footnote-153)

المعجم الاوسط در 6 /377 از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان.

پیش از قیامت فتنه‌هایی خواهد بود به مانند پاره‌های شب تاریک، شخص شب هنگام مؤمن است ولی صبح کافر است، و شخص صبح هنگام مؤمن است ولی شب کافر، اقوامی هستند که دین خود را در قبال کالای دنیا می‌فروشند.»

ترمذی در 4 /129 می‌نویسد: «چنان‌که مار در لانه‌اش جمع می‌شود، دین در حجاز جمع می‌گردد. دین در حجاز پناه می‌گیرد، چنان‌که بز کوهی به بالای کوه پناه می‌برد. دین غریبانه آغاز گشت و غریبانه باز می‌گردد. خوشا به حال غریبان که سنتم را - که مردم پس از من به فساد می‌کشند - اصلاح می‌کنند. این حدیثی حسن است.»

در منابع شیعی نیز احادیثی درباره‌ی غربت اسلام روایت شده است.

الجعفریات /192 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز می‌گردد، خوشا به حال غریبان، پرسیدند: ای رسول‌خدا‌! غریبان کیانند؟ فرمود: کسانی که وقتی مردم فساد می‌کنند، اصلاح می‌نمایند. مؤمن، هیچ وحشت و غربتی ندارد. هر مؤمنی که در غربت بمیرد و گریه کنندگانش اندک باشند، فرشتگان بر او ترحّم کرده، خواهند گریست، وگرنه در قبرش نوری گسترده می‌شود که از جایی که دفن شده تا زادگاهش خواهد درخشید.»

کمال الدین 1/200 سه روایت از امیرالمؤمنین‌ علیه السلام آورده و می‌نویسد: «و هم‌چنان‌که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند، اسلام در این زمان غریبانه بازگشته است، همانسان که آغاز شده بود، و با ظهور ولی و حجت خدا تقویت می‌گردد، چنان‌که با ظهور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تقویت شد.

بدین ترتیب چشمان منتظران و معتقدان به امامتِ آن حضرت روشن می‌شود، چنان‌که پس از ظهور رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، چشمان کسانی که در انتظار ایشان بودند و یا درباره‌ی آن حضرت شناخت و آگاهی داشتند، روشن شد. خداوند عزوجل، وعده‌هایی را که به اولیائش داده، جامه‌ی عمل می‌پوشاند، دینش را اوج می‌بخشد و نورش را تمام و کامل می‌گرداند، حتی اگر مشرکان خوش نداشته باشند.»

قاضی نعمان مغربی در شرح الاخبار 3/371 آورده است که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام خواست این حدیث [ غریبان ] را برایش شرح دهد، وی می‌گوید: «عرضه داشتم: ای فرزند رسول‌خدا‌! فدایت شوم، این حدیث را برایم شرح دهید، ایشان فرمودند: هر امامی از ما، دعوت جدیدی مانند دعوت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آغاز می‌کند. مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز چنین است، او از نو به سوی خدا دعوت می‌کند و این هنگامی است که سنت‌ها تغییر یافته، بدعت‌ها زیاد شده، پیشوایان گمراهی بر مردم چیره می‌شوند و نام و یاد پیشوایان هدایت - که خدا اطاعتشان را بر بندگان واجب کرده و آنها را عهده‌دار آن نموده که مردم را به سوی او بخوانند و با نشانه‌هایش، آنها را به سوی او راهنمایی کنند - کهنه می‌گردد، و به سبب غلبه‌ی پیشوایان ستمگر بر ایشان، نامشان از یاد رفته و از آنان خبری نخواهد بود. پس وقتی که خداوند بخواهد وعده‌ای را که به امامان نسبت به ظهور مهدی آنان داده عملی کند، [ مهدی ] نیازمند آن است که آنان را مجدّد به اسلام فراخواند، هم‌چنان‌که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین نمودند.»

ارشاد /364 از محمد بن عجلان نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: «وقتی قائم علیه السلام قیام کند، مردم را از نو به اسلام فرا می‌خواند و آنان را به امری که مندرس و کهنه شده و عموم مردم از آن گمراه شده‌اند، هدایت می‌کند. از آن رو قائم، مهدی نامیده شده است که به امری که از آن گمراه شده‌اند، هدایت می‌کند و قائم نامیده شده، چون برای برپا داشتن حق قیام می‌کند.»[[154]](#footnote-154)

نعمانی در غیبت /230 از ابن عطاء مکی چنین نقل می‌کند: «از یکی از بزرگان فقهاء - مقصود امام صادق علیه السلام است - پرسیدم: سیره‌ی مهدی چگونه است؟ فرمود: مانند رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم عمل می‌کند، او آنچه را که پیشتر بوده از میان می‌برد - چنان‌که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم جاهلیت را از بین برد - و اسلامی جدید را آغاز می‌کند.»[[155]](#footnote-155)

در کافی 1/536 از ابوخدیجه روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام درباره‌ی قائم پرسیدند، آن حضرت در پاسخ فرمودند: «ما همه، یکی پس از دیگری، قائم به امر خداییم، تا هنگامی که صاحب شمشیر بیاید. وقتی صاحب شمشیر آمد، امری غیر از آنچه بوده است، می‌آورد.»[[156]](#footnote-156)

نگارنده: مقصود از غربت اسلام، غربت در مقام اجرا و عمل است که شیخ صدوق رحمه الله نیز بدان تصریح کرده و آن را به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مرتبط دانسته است. بزرگان اهل‌سنت سعی کرده‌اند تا حدیث را به درگیری میان اهل حجاز و شام ارتباط دهند، همان طور که حدیث گروه پیروز را به سود اهل شام و بنی امیه به کار گرفته‌اند.

معنای این جمله: ایمان یا علم در مدینه و مکه جمع می‌گردد، نیز آن است که آگاهی دینی از امت رخت بر می‌بندد و این دو شهر، در آخرالزمان و بر دستان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، مرکز شروع دوباره‌ی اسلام خواهند بود، هم‌چنان‌که مرکز شروع اسلام بر دستان جد ایشان، خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله وسلم بودند.

غریبان و گروه یاری شده کیانند؟

در اینجا به نکته‌ای شایان توجه، اشاره می‌شود: علت اینکه این حدیث به طرق متعدد و توسط راویان زیادی نقل شده، آن است که عمر بن خطاب و معاویه در سلسله‌ی راویان آن داخل شدند، به علاوه آنکه معاویه آن را بر خود و اهل شام منطبق دانست‌! البته سوء استفاده وی از این حدیث، تنها نقل‌های مرتبط با او را تضعیف می‌کند ولی به اصل آن، که شیعیان از اهل‌بیت علیهم السلام روایت می‌کنند، ضربه‌ای نمی‌زند.

شگرد معاویه به شیوه‌ی عباسیان - که می‌کوشیدند احادیث پرچم‌های سیاه را بر جنبش خود تطبیق دهند - شباهت دارد. و نیز به تلاش برای تطبیق حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر مهدی‌های دروغین تیمی، حسنی، عباسی و فاطمی می‌ماند. نادرستی کار‌های آنها نیز آسیبی به اصل جریان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی‌رساند، گرچه فهم آنان را در این رابطه دچار مشکل می‌کند.

تمام این تطبیقات باطل است، چه تطبیق معاویه این حدیث را بر اهل شام، چه تطبیق عباسیان آن را بر اهل خراسان، چه تطبیق متوکل آن را بر اهل حدیث که خود آن را بنیان نهاد و به نام مجسِّمه‌ی حنابله شناخته می‌شوند، و نیز تطبیق وارثان متوکل یعنی وهابیت که محمد بن عبد الوهاب تأسیس کرد، و نه تطبیق اخوان المسلمین که حسن البناء بنیان نهاد و نه مقاومت فلسطین در مقابل اسرائیل و یهود و نه...

علت این امر آن است که این حدیث صریح است در اینکه این غریبان، جماعتی هستند که در هر زمانی وجود دارند، تا آنکه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور نماید و مسیح علیه السلام فرود آید، و نیز صراحت در این دارد که آنان در اقلیت هستند و تکذیب کنندگان و دشمنانی دارند. این اوصاف و نیز احادیثی که به تفسیر این گروه می‌پردازند، جای شکی نمی‌گذارد که مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امامان عترت و پیروان آنان هستند، همان کسانی که آخرینشان حضرت بقیة‌الله عجل الله تعالی فرجه الشریف است، و این مطلب از احادیثی که گذشت روشن شد.

روایات احیاگران اسلام

منابع سنیان روایتی را از ابوهریره نقل می‌کنند که راوی آن ابو علقمه گمان می‌کند ابو‌هریره آن را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت می‌دهد.

سنن ابو داود 4/109 می‌نویسد: «ابو علقمه گوید: تا آنجا که می‌دانم ابو‌هریره از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: خداوند در رأس هر صد سال، کسی را برای امتش برمی‌انگیزد که دینش را احیاء کند.»[[157]](#footnote-157)

حاکم در المستدرک 4/522 می‌نویسد: «مردی این عبارت را در مجلس قاضی ابو العباس بن شریح خواند و گفت: ای قاضی‌! بشارت باد که خدا در رأس قرن اول، عمر بن عبد العزیز و در رأس قرن دوم، محمد بن ادریس شافعی و در رأس سومین قرن، تو را بر انگیخت.»

اگر این روایت صحیح باشد و کسانی غیر از اهل‌بیت علیهم السلام را در برگیرد، باز نمی‌توان این احیاگران را شناخت، زیرا ادعا‌های بسیاری از سوی برخی حاکمان و عالمان شده که خود را احیاگران می‌دانند، پیروانشان نیز این ادعا‌ها را تأکید می‌کنند‌!

علاوه بر آنکه حدیث دارای ابهام است، چرا که روشن نیست این صد سال آیا از مبعث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آغاز می‌شود، یا از هجرت و یا از وفات ایشان، و آیا مقصود از رأس قرن، سال نخست آن است یا معنای عرفی آن، که سال‌هایی از قرن بعد را نیز شامل می‌باشد؟

از سویی معنای احیاء دین چیست؟ احیاء نظری است یا عملی؟

آیا زدودن تحریفات اعتقادی و فقهی آن است و یا محو انحرافات عملی و اجرایی آن؟

از طرفی این احیاگر، آیا از طرف خداوند مبعوث می‌شود و به علم الهی عمل می‌کند، و یا اینکه مجتهد در دین است و مردم را به پیروی از آراء خود فرا می‌خواند؟

آیا او حاکم است و یا قدرت آن را دارد تا احیاگری خود را به اجراء بگذارد، یا اینکه صرفاً مردمان را بدان دعوت می‌نماید و نظرات خود را اعلام می‌کند؟

مودودی، در شمار احیاگرانی که در رأس هر قرن هستند، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را احیاگر اسلام در عالم می‌شمارد، ولیکن آن حضرت حساب خاص خود را دارند و نمی‌توان ایشان را با دیگران سنجید.

به نظر می‌رسد که اصل این حدیث درباره‌ی «نقش و تأثیر عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حفظ اسلام و زدودن تحریفات از آن» بوده، اما دشمنان با افزودن در روایت، آن را برای زمامداران خود مصادره کردند‌! قدر متیقن حدیث آن است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و پیش از ایشان امامان معصوم علیهم السلام احیاگران اسلام هستند.

احقاق الحق از احمد بن حنبل نقل می‌کند که تنها احیاگران، عترت هستند. شاید او این مطلب را از این فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی عترت برداشت کرده است که «قرآن و عترت، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا آنکه در کنار حوض نزد من آیند»، زیرا این حدیث بر این دلالت می‌کند که در هر عصری امامی از عترت وجود دارد.

احادیث ما شیعیان صراحت در این دارد که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اسلام را احیا می‌کند و از غربت بیرون می‌آورد.

شیخ صدوق در عیون أخبار الرضا‌ علیه السلام 2/200 از حسن بن جهم روایت می‌کند: «روزی در مجلس مأمون حاضر شدم و علی بن موسی الرضا علیه السلام آنجا بودند. فقیهان و متکلمان فرق مختلف هم حضور داشتند... مأمون پرسید: یا ابا الحسن‌! درباره‌ی رجعت چه می‌گویی؟ امام علیه السلام فرمودند: رجعت حق است و در امت‌های پیشین نیز رخداده، قرآن نیز از آن سخن گفته است. رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم هم فرموده‌اند: هرچه در امت‌های گذشته بوده، در این امت نیز رخ خواهد داد، هم‌چنان‌که دو تای کفش و دو پر تیر در مقابل هم قرار دارند.

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم هم چنین می‌فرماید: هنگامی که مهدی از فرزندان من خروج کند، عیسی بن مریم علیه السلام فرود آمده و پشت سر او نماز می‌گزارد. و نیز می‌فرماید: اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه نیز باز می‌گردد وخوشا به حال غریبان. پرسیدند: ای رسول‌خدا‌! پس از آن چه خواهد شد؟ فرمودند: حق به اهلش بازمی‌گردد.»[[158]](#footnote-158)

فرات کوفی در تفسیر خود /44 از خیثمه‌ی جعفی روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی: یوْمَ یأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّک لا ینْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیراً،[[159]](#footnote-159) روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت می‌آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد، فرمودند: مقصود [ از خیر ] مودّت و نصرت ماست.

خیثمه گوید: عرض کردم: آیا یاری شما با زبان و دست و قلب [ هر سه ] است؟ حضرت فرمودند: ای خیثمه‌! یاری ما با زبان، مانند یاری با شمشیر است، و نصرت ما با دست [ و شمشیر ] برتر است.

ای خیثمه‌! قرآن در سه مورد نازل شده است: یک قسم آن درباره‌ی ما، قسم دوم در مورد دشمنان ما و سومین قسم هم در خصوص واجبات و احکام است. آیا اگر آیه‌ای درباره‌ی قومی نازل شود و آن قوم از بین روند، آیه نیز از بین می‌رود؟ در این صورت، چیزی از قرآن باقی نمی‌ماند‌! قرآن، از ابتدا تا انتها و از انتها تا ابتدا جریان دارد، مادامی که آسمان‌ها و زمین پا بر جاست، پس برای هر قومی آیه‌ای است که آن را تلاوت می‌کنند.

ای خیثمه‌! اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز می‌گردد، پس خوشا به حال غریبان.

ای خیثمه‌! زمانی بر این مردم فرا خواهد رسید که خدا را نمی‌شناسند و نمی‌دانند توحید چیست، تا آنکه خروج دجال فرا رسد و عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و خداوند دجال را به دست او بکشد، و مردی از ما اهل‌بیت برای آنان نماز بگزارد. آیا نمی‌بینی که عیسی با این که پیامبر است، پشت سر ما نماز می‌خواند؟ بدان که ما از او برتریم.»

نعمانی در غیبت /320 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «هنگامی که قائم ما قیام کند، مردم را به امری جدید فرا می‌خواند، چنان‌که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدان دعوت نمود. اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه به مانند ابتدای آن، بازخواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان.»[[160]](#footnote-160)

همو در /232 روایت می‌کند که عبدالله بن عطاء از امام باقر علیه السلام پرسید: «وقتی قائم قیام کند، به چه سیره‌ای بین مردم رفتار خواهد کرد؟ حضرت فرمودند: همانند رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنچه را که پیشتر بوده از میان می‌برد و اسلام جدیدی را آغاز می‌کند.»[[161]](#footnote-161)

و در /322 نقل می‌کند که ابو بصیر به امام صادق علیه السلام گفت: «درباره‌ی فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام : اسلام غریبانه آغاز شد و هم چنان‌که شروع شده، باز می‌گردد، پس خوشا به حال غریبان، خبر دهید که مقصود چیست؟

امام علیه السلام فرمودند: ای ابو محمد‌! هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، همانند رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دعوت جدیدی را آغاز می‌کند.» [[162]](#footnote-162)

حدیثِ بین دو جاهلیت مبعوث شدم

امالی شجری 2/277 از موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرانش از حضرت امیر علیه السلام روایت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «بین دو جاهلیت مبعوث شدم، که دومین آنها بدتر از اولی است.»

نگارنده: منبع دیگری برای این حدیث مهم، یافت نشد. این حدیث دلالت بر این دارد که جاهلیت دوم که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم واقع می‌شود، از جاهلیتی که پیش از ایشان بوده، بدتر است. ما هر گونه که روایت را تفسیر کنیم، جاهلیت غربی کنونی نیز، جزئی از آن است. مؤید این مطلب، فرمایش خداست:

«وَقَرْنَ فِی بُیوتِکنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیةِ الأولی وَأَقِمْنَ الصَّلاةَ وَآتِینَ الزَّکاةَ وَأَطِعْنَ اللهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یرِیدُ اللهُ لِیذْهِبَ عَنْکمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکمْ تَطْهِیراً [[163]](#footnote-163)، و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار نکنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید. خداوند فقط می‌خواهد هر گونه آلودگی را از شما خاندان [ پیامبر ] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

این آیه به جاهلیت دوم اشاره دارد و از نشانه‌هایش آن است که زنان به گونه‌ای که در زمان جاهلیت نخست زینت‌هایشان را آشکار می‌کردند، ظاهر می‌شوند‌!

در این آیه بحث‌هایی است که به موضوع ما مربوط می‌شود، از جمله آنکه ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از جاهلیت دوم است که شرّ و زیان آن برای بشریت، به مراتب بیشتر از جاهلیت نخستین است.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امت را درباره‌ی فتنه‌های پس از خود هشدار می‌دهند

وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در بستر بیماری بودند، مطالب ارزنده‌ای را به امت عرضه کردند که هیچ پیامبری برای امتش نیاورده بود. ایشان می‌خواستند برای آنها عهدنامه و برنامه‌ای بنویسند که ضامن هدایت آنان باشد و با عمل بدان هرگز گمراه نشوند، و تا قیامت سرور سایر امم باشند. اما عمر بن خطاب به مواجهه با آن حضرت برخاست و مانع آن شد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عهد خود را بنگارند‌! طلقاء و آزادشدگان قریش هم که آن زمان بسیاری از آنها در مدینه حضور داشتند، سخن او را تأیید کردند و فریاد زدند: آنچه عمر می‌گوید، صحیح است‌! دوات و کاغذ را به او نزدیک نکنید، کتاب خدا ما را بس است.

معنی این سخن آن است که ما سنّت پیامبر را رد می‌کنیم و نمی‌خواهیم برای ما پیمان و امان‌نامه‌ای در برابر گمراهی بنویسد‌!

بخاری در شش جای صحیح خود جبهه گیری عمر در قبال رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نقل می‌کند‌! و پیروان دستگاه خلافت تا به امروز، به دفاع و جانب داری از عمر می‌پردازند‌!بدین ترتیب امت از فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سرپیچی کرد و به رهبری عمر، به آینده‌ای ایمن از گمراهی و فتنه پشت پا زد، و این برخورد عجیب‌ترین رفتاری است که امتی با پیامبرش داشته است‌!

مسند الشامیین 1 /56 از ایشان روایت می‌کند: «به من وحی شده که از دنیا می‌روم و مهلتی ندارم، و شما پاره پاره - در حالی که برخی گردن برخی را می‌زنند - به دنبال من خواهید آمد.» مقصود از این روایت آن است که در حکومت پس از من طمع می‌کنید و بر سر آن خواهید جنگید‌!

ایشان این مطلب را از این بابت فرمودند که برخی صحابه در بیماری حضرت اظهار داشته بود که حضرت نمی‌میرند، و البته غرضی در ورای آن نهفته بود، او می‌خواست با این کار از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جلوگیری به عمل آورد‌! طبرانی در المعجم الکبیر 22/69 و مسند الشامیین 3/124 از واثلة بن اسقع از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «شما می‌پندارید من آخرین نفر از میان شما هستم که می‌میرم، حال آنکه نخستین فردی هستم که از میانتان می‌روم. شما پس از من به صورت گروه‌هایی پاره پاره خواهید آمد که برخی، برخی دیگر را می‌کشند.»[[164]](#footnote-164)

نگارنده: راویان وابسته به خلافت در صدد برآمدند تا زمان این فتنه‌ها را از زمان صحابه دور کنند‌! علی رغم اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خود به آنان خبر دادند که پس از ایشان بر سر حکومت نزاع می‌کنند، و خبر دادند که در قیامت دستور می‌رسد که آنها را به سوی آتش برند و جز به تعداد شترانی که از گله جدا و گم شده‌اند، کسی از ایشان نجات نمی‌یابد - همان گونه که بخاری نقل می‌کند -، ولی با این وجود راویان چنین جلوه دادند که این فتنه‌ها در نزدیکی‌های قیامت است‌!

سوء استفاده راویان دستگاه خلافت از احادیث فتنه‌!

دستگاه خلافت، به تحریف و دگرگون کردن احادیث فتنه‌هایی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی آنها هشدار داده بود، بسنده نکرد، و راویان آنان اسرائیلیات خود را بدان افزودند، و آنها را در راستای خدمت رسانی به خلافت به کار گرفتند‌!

طیالسی در مسند خود /108 از نعمان بن بشیر و ابن ابی شیبه در المصنف 8 /593 از ابو موسی آورده‌اند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «پیش از قیامت، فتنه‌هایی مانند پاره‌های شبِ تاریک خواهد بود، شخص صبح می‌کند در حالی که مؤمن است ولی شب کافر می‌شود، و شخص شب مؤمن است ولی صبح کافر می‌گردد. گروه‌هایی در آن فتنه‌ها، نصیب خود [ از دین ] را به ازای متاع اندکی از دنیا می‌فروشند.»[[165]](#footnote-165)

تغییر از ایمان به کفر، بدان معناست که ولایت حق مداران را رها می‌کنند و به باطل می‌گروند، یا آنکه به ضلالت می‌افتند.

حسن بصری، در وصف کسانی که دچار این فتنه‌ها شدند و دین خود را فروختند، می‌گوید: «به خدا قسم آنان را اشباحی دیدم بدون عقل، و جسم‌هایی بی‌خِرد. پروانگان آتش و مگسان طمع ورز، با دو درهم می‌آمدند و با دو درهم می‌رفتند، هر یک از آنان حاضر بود دینش را به قیمت بزی بفروشد.»‌! [[166]](#footnote-166)

او این کلام را در وصف مردمان عوام و پیروان فرومایه گفته است، ولی سخنی در وصف رهبران و پیشوایان گمراهی به میان نیاورده است‌!

ابو‌هریره در آخر عمر اعتراف کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مسلمانان را از فتنه‌های قریش و کودکان آنان بر حذر داشت، و نیز اذعان نمود که خود، به جهت ترس از قتل، این روایات را کتمان می‌کرده است.[[167]](#footnote-167)

یکی از مشهورترین کسانی که به تحریف احادیث فتنه پرداخت، ابو موسی اشعری است. وی در بصره، در نبرد امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل جمل، با سوء استفاده از این احادیث، کوشید تا مسلمانان را از یاری امام علیه السلام باز دارد. او به این استدلال کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از جنگ نهی کرده است. غرض او این بود که طلحه و زبیر و عایشه بر بصره و به دنبال آن بر کوفه سیطره یابند و حکومت را از حضرت امیر علیه السلام سلب کنند.[[168]](#footnote-168)

حدیثی که وی بدان تمسک می‌کند در منابع سنیان معروف است، احمد در مسند 4 /416 از وی چنین روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: پیش از قیامت، فتنه‌هایی مانند پاره‌های شبِ تاریک خواهد بود، در آن فتنه‌ها شخص صبح مؤمن است ولی شب کافر می‌شود، و شب مؤمن است ولی صبح کافر می‌گردد. در آن فتنه‌ها کسی که بنشیند از ایستاده بهتر است، و ایستاده ازکسی که راه می‌رود و کسی که راه می‌رود از کسی که می‌دود. پس کمان‌هایتان را بشکنید، زه‌هایتان را پاره کنید و شمشیر‌هایتان را بر سنگ بزنید، اگر در خانه‌ی یکی از شما وارد شوند، مانند پسر خوب آدم [ هابیل، که کشته شد ولی دست به سمت برادرش نبرد ] باشید.»[[169]](#footnote-169)

حکم به صحت این حدیث توسط سنیان شگفت آور است، زیرا هر دو طرف استحقاق دوزخ خواهند داشت، علاوه بر آنکه با قرآن نیز مخالف است، خدای متعال می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَینَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَی الأخری فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِئَ إِلَی أَمْرِ اللهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَینَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللهَ یحِبُّ الْمُقْسِطِینَ،[[170]](#footnote-170)و اگر دو طائفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [ باز ] یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن [ طائفه‌ای ] که تعدّی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میان آنها را به عدالت سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد.»

بخاری در 8/91 تحت عنوان «فصلی در اینکه فتنه‌ای به وقوع می‌پیوندد و کسی که در آن بنشیند بهتر از کسی است که بایستد» همین مضمون را از ابو‌هریره روایت می‌کند. او سپس در «فصلی در اینکه اگر دو مسلمان با شمشیر با یکدیگر مواجه شوند»، داستان حسن بصری با ابو بکره - برادر زیاد بن ابیه - را آورده است. وی می‌گوید: «شبی از شب‌های فتنه [ جنگ جمل ]، سلاحم را برداشتم و خارج شدم، ابوبکره نزد من آمد و گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ گفتم: می‌خواهم پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را یاری نمایم. او گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هرگاه دو مسلمان با شمشیر با یکدیگر مواجه شوند، هر دو اهل آتش‌اند‌! از ایشان پرسیدند: [ علت اینکه ] قاتل [ اهل آتش است ] واضح است، ولی چرا مقتول؟ حضرت گفتند: او در صدد کشتن دیگری بود.»

ابو سعید خدری و جاریة بن عبدالله، سخن ابوبکره را رد کردند، ولی بخاری در این رابطه خود را به غفلت زده است، آن دو گفتند: «خدا ابوبکره را لعنت کند، هم بد شنید و هم بد پاسخ داد‌! رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ابو موسی اشعری چنین فرمود: پس از من فتنه‌ای خواهد بود که تو اگر در آن خواب باشی بهتر از آن است که نشسته باشی و اگر نشسته باشی بهتر از آن است که راه بروی.»[[171]](#footnote-171)

این دو تن، گواهی دادند که ابو موسی این حدیث را تحریف کرده است، عمار نیز شاهد سوم آن است. طبری در تاریخ 3 /497 نقل می‌کند که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ، امام حسن علیه السلام و عمار را به کوفه فرستاد، امام مجتبی علیه السلام به ابو موسی فرمود: «ای ابو موسی‌! چرا مردم را از [ یاری ] ما باز می‌داری؟ به خدا سوگند ما جز اصلاح را نمی‌خواهیم، و کسی همانند امیرالمؤمنین علیه السلام هم ازچیزی نمی‌هراسد‌!

ابو موسی در پاسخ گفت: راست گفتی، پدر و مادرم فدایت، ولی با شخصی امین مشورت کردید، از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود: فتنه‌ای خواهد بود که در آن، نشسته بهتر از ایستاده است و ایستاده بهتر از راه رونده و راه رونده بهتر از سواره.

در این هنگام، عمار که از این سخن ناراحت شده بود، غضب کرد و ایستاد و گفت: ای مردم‌! پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ابو موسی تنها این را فرمود: [ فتنه‌ای خواهد بود که ] اگر تو در آن بنشینی بهتر از آن است که ایستاده باشی.»

در تاریخ مدینة دمشق 32 /93 می‌آورد که عمار با او چنین مواجه شد که تو از زمره‌ی افراد لیلة العقبة[[172]](#footnote-172)هستی که توطئه کردند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به قتل برسانند، وی چنین می‌نگارد: «ابو موسی آمد و گفت: مرا با تو چه کار، آیا برادر تو نیستم؟ عمار گفت: نمی‌دانم، تنها این را می‌دانم که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که لیلة الجبل تو را لعنت می‌کرد‌! ابو موسی گفت: ایشان برای من طلب آمرزش کرده است. عمار پاسخ داد: شاهد لعنت بودم ولی طلب آمرزش را، نه.»

اهل‌سنت این روایت را به خاطر محمد بن علی بن خلف العطار ضعیف می‌شمارند، ولیکن خطیب او را توثیق کرده است.

ابو موسی یکی از صحابه است و چند تن از صحابه شهادت می‌دهند که وی یکی از روایات فتنه را تحریف نموده است. حضرت امیر علیه السلام هم او را از امارت کوفه عزل فرمود و سامری نامید، شباهت او به سامری آن است که ابو موسی می‌گفت: «لا قتال» یعنی جنگ نکنید، و سامری می‌گفت: «لا مساس» یعنی به من دست نزنید.

ابو موسی، خود نیز اعتراف می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را گمراه کننده معرفی کردند، مناقب آل ابی طالب علیه السلام 2 /363 از ابن مردویه از سوید بن غفله روایت می‌کند: «با ابو موسی در کنار فرات بودیم، او گفت: از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود: بنی‌اسرائیل با هم اختلاف کردند و این اختلاف تا آنجا ادامه داشت که آنها دو حَکَم گمراه که پیروانشان نیز گمراهند، گماردند، شما نیز پیوسته در اختلافید تا آنجا که دو تن را حَکَم قرار می‌دهید که هم خود گمراهند و هم کسانی که از آنها تبعیت می‌کنند‌!

سوید گوید: من به ابو موسی گفتم: تو را در پناه خدا قرار می‌دهم که مبادا یکی از آن دو باشی‌! پس وی جامه‌اش را در آورد و گفت: از این کار به درگاه خدا دوری می‌جویم، هم‌چنان‌که جامه‌ام را از خود دور ساختم.»[[173]](#footnote-173)

یعقوبی در تاریخ خود 2 /190 پس از آنکه جریانی مشابه را نقل می‌کند می‌نویسد: «سوید گفت: چه بسیار بلا، که به خاطر سخن گفتن است. من او را پس از جریان حکمین دیدم و گفتم: خداوند، چون امری را اراده کند، مغلوب نمی‌گردد.»‌!

نگارنده: محقق، نمی‌تواند به گزارش‌هایی که امثال ابو موسی درباره‌ی فتنه نقل می‌کنند اعتماد نماید، زیرا هم‌چنان‌که می‌بینیم آنها این روایات را علناً تحریف کرده، دگرگون جلوه می‌دهند. آنان قتل عثمان را بالاترین فتنه قرار دادند و برای مطالبه‌ی خون او، به نبرد با امیرالمؤمنین علیه السلام و امت پرداختند. آنچه در اینجا مقصود ماست، فتنه‌هایی است که متصل به ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد. روایات صراحت در این دارد که فتنه‌ها تا زمان ظهور آن حضرت ادامه دارد، و آنها را علاوه بر شیعیان، سنیان نیز نقل کرده صحیح شمرده‌اند.

طبرانی در المعجم الکبیر 18 /51 از عوف بن مالک روایت می‌کند: «از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم: آیا شام فتح می‌شود؟ فرمود: آری، نزدیک است و پس از آن فتنه‌هایی رخ می‌دهد، سپس فتنه‌ای تاریک به وقوع خواهد پیوست و به دنبال آن، فتنه‌ها یکی پس از دیگری رخ می‌نماید، تا آنکه مردی از اهل‌بیتم که مهدی نام دارد، قیام کند، اگر او را درک کردی پیروی کن و از هدایت یافتگان باش.»

فتنه‌ی جهانی و پر شدن زمین از ظلم و جور جبّاران

منابع و کتب اسلامی در این مطلب اتفاق دارند که مأموریت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آن است که زمین را پس از آنکه از ظلم و ستم آکنده شده، از عدل و داد پر کند. این امر، خود بر آن دلالت دارد که ظهور ایشان پس از فتنه‌ای فراگیر خواهد بود.

این مطلب که ظلم پهنه‌ی زمین را فرا می‌گیرد، بر اکثر زمان‌ها انطباق دارد. خداوند می‌فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کسَبَتْ أَیدِی النَّاسِ لِیذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ،[[174]](#footnote-174)به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کار‌هایشان را بچشاند، باشد که بازگردند.»

ولی در زمان ما، فساد و تباهی در خشکی و دریا و حتی هوا آشکار شده و چنان زمین از ستم آکنده است که عرصه‌ی آن به تنگ آمده است‌!

اینک نمونه‌هایی از احادیث شیعه و سنی در این باره:

کمال الدین 1/286 از جابر آورده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه‌اش کنیه‌ی من می‌باشد، او در خلقت و اخلاق شبیه‌ترین مردمان به من است. او غیبتی خواهد داشت که امت‌ها در آن به حیرت و گمراهی دچار می‌شوند، سپس به مانند ستاره‌ی درخشان می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، هم چنان‌که از ستم و بیداد آکنده شده است.»

همان کتاب 1/287 از امیر مؤمنان علی علیه السلام از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «مهدی از فرزندان من است. برای او غیبتی خواهد بود که امت‌ها در آن دچار حیرت و گمراهی می‌شوند. او ذخیره‌ی پیامبران علیهم السلام [ یعنی کتاب‌ها، علوم و آثار نبوت ایشان ] را به همراه می‌آورد. سپس زمین را پر از عدل و داد می‌کند، هم چنان‌که از ستم و بیداد آکنده شده است.»

مسند احمد 3/37 از ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «شما را به مهدی بشارت می‌دهم. او در زمان اختلاف میان مردم و بروز زلزله‌ها، در میان امتم برانگیخته می‌شود، پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند، بعد از آنکه از ستم و جور پر شده است.»

همو در 3 /17 چنین روایت می‌کند: «قیامت برپا نمی‌شود مگر پس از آنکه مردی از اهل‌بیتم به حکومت برسد که پیشانی‌اش بلند است و بینی‌اش برجستگی دارد. او زمین را پر از عدل می‌کند، هم چنان‌که پیش از او، از ستم پر شده است.»

اهل‌بیت علیهم السلام امان امت و کشتی نجات از فتنه‌ها

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اهل‌بیت خود را کشتی نجات این امت، از فتنه و گمراهی معرفی کردند و فرمودند: «مَثَل اهل‌بیتم در میان شما مثل کشتی نوح است که هر کسی بر آن سوار شود، نجات یافته و هر کسی سرپیچی کند، غرق می‌شود.»

حدیث وصیت آن حضرت نسبت به قرآن و عترت نیز نزد همه متواتر است.

شیخ صدوق رحمه الله در اعتقادات /94 می‌نگارد:

«اعتقاد ما درباره‌ی اهل‌بیت علیهم السلام این است که آنها اولوا الامر هستند و خدای متعال به اطاعت و پیروی از آنان دستور داده است. آنان گواهان بر مردم و باب‌های خداوند هستند. ایشان راه و راهنمای به سوی خدا، مخزن دانش الهی، مترجمان وحی و ارکان توحیدند. از خطا و لغزش معصوم و کسانی هستند که خداوند هر گونه پلیدی را از ایشان زدوده و آنان را پاک و مطهّر قرار داده است. آنها معجزات و دلائل صدق امامت دارند، و هم‌چنان‌که ستارگان موجب ایمنی اهل آسمانند، ایشان موجب ایمنی اهل زمین هستند.

مَثَلشان در این امت، مثل کشتی نوح و یا باب حطه[[175]](#footnote-175) است. آنان بندگان گرامی خدا هستند که در سخن بر خدا پیشی نمی‌گیرند و پیوسته به فرمان او عمل می‌کنند.»

ایشان در خصال 3/57 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند که به حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «یا علی‌! مَثَل تو در میان امتم، مثل کشتی نوح است. هر کسی بر آن سوار شود، نجات یابد، و هر کسی که سرباز زند، غرق گردد.»

عیون اخبار الرضا‌ علیه السلام 1/30 مشابه همین حدیث را می‌آورد، ولی فقره‌ی آخر را چنین نقل می‌کند: «هر کسی از آن سر باز زند، به سختی در آتش افکنده می‌شود.»

کفایة الاثر /29 از ابو سعید خدری نقل می‌کند: شنیدم که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمودند: «اهل‌بیتم موجب ایمنی اهل زمینند، هم چنان‌که ستارگان امان آسمانیانند. از آن حضرت پرسیدند: ای رسول‌خدا‌! آیا امامان پس از شما از اهل‌بیت شمایند؟ فرمودند: آری، امامان پس از من، دوازده نفرند، که نُه نفر [ آنان ] از نسل حسین هستند، آنها امین و معصومند و مهدی این امامان، از ماست.

بدانید، آنان اهل‌بیت و عترت من و از گوشت و خون من هستند، چرا گروه‌هایی با رفتاری که با آنها دارند، مرا می‌آزارند؟ خداوند شفاعت مرا شامل آنها نگرداند.»[[176]](#footnote-176)

همه روایت کرده‌اند که جناب ابوذر رحمه الله حلقه‌ی کعبه را می‌گرفت و برای مسلمانان سخن می‌گفت.

المعجم الکبیر 3 /46 از حنش بن معتمر روایت می‌کند: «ابوذر غفاری را دیدم، در حالی که دو طرف در کعبه را گرفته بود و می‌گفت: هر کسی که مرا می‌شناسد، می‌شناسد اما کسی که نمی‌شناسد، بداند که من ابوذر غفاری‌ام. شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: مَثَل اهل‌بیتم در میان شما، مثل کشتی نوح در قوم نوح است، هر کسی بر آن سوار شود، نجات یابد و هر کس که سرباز زند، هلاک گردد، و نیز مثل باب حطه در میان بنی اسرائیل.»[[177]](#footnote-177)

آیت الله میلانی در نفحات الازهار 1/60 طرق این حدیث را بررسی کرده و صحت آن را نزد عالمان سنی با وجود اختلافات مذاهبشان، به اثبات رسانده است. و نیز ثابت کرده که ضعیف شمردن آن، عناد ورزی و بدون حجت و برهان است.

آیت الله صافی گلپایگانی در امان الامة من الاختلاف /171 می‌نویسد: «شمار بسیاری از شخصیت‌های سنی، احادیث اَمان را با طرق فراوان و عبارات نزدیک به هم، از امیرالمؤمنین علیه السلام ، انس، ابو سعید خدری، جابر، ابو موسی، ابن عباس، سلمة بن اکوع و... نقل کرده‌اند. ابن حجر هیثمی می‌گوید: هفتمین آیه [ از آیاتی که درباره‌ی اهل‌بیت علیهم السلام نازل شده است ] این فرمایش خداست: وَمَا کانَ اللهُ لِیعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ، تا تو [ ای پیامبر‌! ] میان آنان هستی، خداوند عذابشان نخواهد کرد؛ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اشاره کردند که این خصوصیت در اهل‌بیت ایشان نیز یافت می‌شود و آنها امان اهل زمینند، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خود موجب امان اهل زمین است. و در این باره احادیث بسیاری رسیده است.»

اما ببینیم که بزرگ مفسر سنیان، فخر رازی، چه شگردی به کار بسته تا این حدیث را از معنای صحیحش دور کند‌! وی در تفسیرش 27/167 می‌گوید:

«این آیه [ مودت ذوی القربی ] دلالت دارد که دوستی آل رسول صلی الله علیه وآله وسلم و اصحابش(‌!) واجب است. و این منزلت و مقام [ لزوم محبت آل و اصحاب ] جز بر رأی ما اهل‌سنت، که میان محبت عترت و اصحاب جمع کردیم، درست نمی‌آید. از برخی واعظان شنیدم که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین نقل می‌کرد: مَثَل اهل‌بیتم، مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود، نجات می‌یابد. آن حضرت می‌گویند: اصحابم مانند ستارگانند، از هر یک پیروی کنید، هدایت می‌شوید.

هم اکنون، ما در دریای تکلیف هستیم و امواج شبهات و شهوات است که برما می‌تازد و کسی که در دریاست، به دو چیز نیازمند است: یکی کشتی‌ای که عیب و سوراخی نداشته باشد و دوم ستارگان آشکار و درخشان. اگر بر آن کشتی سوار شود و نگاهش به ستارگان درخشان بیفتد [ و جهت را دریابد ] غالباً امید سلامت و رهایی می‌رود. ما اهل‌سنت، اینچنین هستیم. ما بر کشتی محبت آل محمد سوار شده‌ایم و چشمان خود را به ستارگان صحابه دوخته‌ایم، لذا از خداوند متعال امید سلامت و سعادت در دنیا و آخرت را داریم.»

می‌بینیم که فخر رازی سند حدیث «اهل‌بیتم مانند کشتی نوحند» را، گفته‌ی یک واعظ قرار داده است، در حالی که نزد اهل‌سنت، صحیح است‌! اما «اصحابم مانند ستارگانند» را، حدیث نبوی صحیحی قلمداد می‌کند، به رغم آنکه عالمان بزرگ سنی، حکم به دروغین بودن آن کرده‌اند‌! البته که فخر، خود می‌دانسته که حدیث سفینه‌ی نوح صحیح و اصحاب من مانند ستارگانند دروغ است، ولی طریقه‌ی تعصب و تزویر را در پیش گرفته است‌!

ابن حزم در الاحکام 6/810 می‌نویسد: «اما روایت اصحابم مانند ستارگان‌اند، از اعتبار ساقط است.» وی سپس سند آن را [ که از جمله راویانش سلام بن سلیمان است ] ذکر می‌کند و می‌افزاید: «سلام بن سلیمان احادیث دروغین را روایت می‌کند و بدون تردید این حدیث، از جمله آنهاست.»

تحفة الاحوذی 10/125 می‌نگارد: «ابوبکر بزار گوید: چنین سخنی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صحیح نیست.»

مطلب دیگری که جلب توجه می‌کند، آن است که فخر رازی، اهل‌بیت علیهم السلام را کشتی‌ای می‌داند که سواره‌اش را هدایت نمی‌کند(‌!) اما صحابه را، ستارگانی می‌شمارد که سواران کشتی را راهنمایی می‌کنند‌!

اختلاف روایات در تعداد فتنه‌هایی که در این امت رخ می‌دهند‌!

اقوال در شمارش فتنه‌های موعود این امت، مختلف است. با این حال، ضرری به بحث ما که درباره‌ی فتنه‌ی نهایی و متصل به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، نمی‌رساند.

برخی روایات از سه فتنه سخن می‌گویند

تاریخ ابن معین 1 /317 از ابو هریره از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «فتنه‌هایی سخت بر سر شما خواهد آمد؛ در نخستین آنها، سنگ‌های سیاه داغ می‌بارد، دومین آنها بارش سنگ‌های آتشین است، و سومی تاریکی و ظلمتی است که تا روز قیامت ادامه می‌یابد، کسانی که در آنها کشته می‌شوند مانند کشته‌های دوران جاهلیتند.»

همو در 1/234 از کعب روایت می‌کند: «سه فتنه در شام خواهد بود؛ یکی ریختن خون‌ها، دیگری قطع رَحِم‌ها و غارت اموال، و سپس فتنه‌ی کور مغرب.»

همان کتاب 1 /57 از کعب: «سه فتنه خواهد بود که به مانند دیروزتان که گذشت [ حتمی الوقوع ] است؛ فتنه‌ای در شام، سپس فتنه‌ای شرقی که هلاکت پادشاهان است، و به دنبال آن فتنه‌ای غربی - و پرچم‌های زرد را یاد کرد -. وی افزود: فتنه‌ی غربی، کور است.»

در اکثر عبارات سنگ‌های سیاه داغ بر سنگ‌های آتشین مقدّم است و آن را بر قتل عثمان تطبیق کرده‌اند.

مقصود راوی از فتنه‌ی غربی و پرچم‌های زرد که از کعب نقل می‌کند، جنبش فاطمیین است، چون آنها از مغرب جهان اسلام، به مصر و نقاط دیگر روی آوردند و به مانند انصار پرچمی زرد داشتند. این امر موجب تردید در این می‌شود که مبادا روایت را بر ضد جنبش فاطمیین - که دشمنان آن، آن را فتنه‌ی مغرب می‌نامند - به دروغ به کعب نسبت داده باشند.

در روایتی در التذکره‌ی قرطبی آمده است که در میان پرچم‌های امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز پرچم‌هایی به رنگ زرد وجود دارد، و بعضی از برادران لبنانی بدان استناد می‌کنند و آن را بر پرچم‌های مقاومت در لبنان تطبیق می‌دهند.

ملاحظه می‌شود که این عبارات، حدیث نیستند، بلکه گفته‌های کعب، ابوهریره، حذیفه و دیگران است. مسلمانان نیز به سخنان صحابه درباره‌ی فتنه اهتمام داشتند، به ویژه سخنان حذیفه، که معروف بود که مخزن اسرار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و اسامی منافقین و اخبار فتنه‌ها را نیز می‌داند.

از این رو این سخنان، ارزش علمی ندارند، علاوه بر آنکه در فتنه‌های آن دوران، مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند، هم‌چنان‌که رویکرد ابو موسی اشعری را دیدیم. این مطلب با آنچه که ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق نقل می‌کند، واضح‌تر می‌گردد، وی در 39/478 به نقل از زید بن وهب می‌نویسد: «نامه‌ای از عثمان رسید و برای مردم خوانده شد که چنین بود‌: السلام علیکم، لشکر ذی المروة اینجا آمدند. از جمله شروط صلح با ایشان، آن بود که حقّ هر صاحب حقّی ادا شود. پس هر کسی حقّی از ما طلب دارد، بشتابد، اما اگر کسی تأخیر کرد یا سستی نمود، حقّش را صدقه حساب کند، که خدا صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد. مردم گفتند: خدایا‌! صدقه دادیم.

بعد از چهل شب، خبر کشته شدن عثمان به ما رسید که جزع و اضطراب مردم را در پی داشت. پس من به سراغ دوستی که در کنار او آرامش می‌یافتم، رفتم و گفتم: مردم کاری کردند که خود می‌بینی‌! گروهی از یاران محمد صلی الله علیه وآله وسلم در میان ما هستند، ما را نزد آنان ببر.

پس نزد ابو موسی که حکومت کوفه را بر عهده داشت رفتیم. توصیه‌ی او در آن اوضاع، نهی از دامن زدن به فتنه و امر به نشستن در خانه بود.

از آنجا به خانه‌ی حذیفه رفتیم اما او را نیافتیم، به مسجد آمدیم و دیدیم پشت به ستون مسجد داده و مردی هم در کنار او بود، من گفتم: گمان دارم که او کاری دارد و لذا با قدری فاصله از ایشان نشستیم، پس مردی آمد و نزد آنها رفت، ما نیز برخاستیم و نزد او نشستیم، حذیفه که انگشت ابهام را می‌گزید گفت: فتنه‌ای به سراغ شما آمده که سنگ‌های سیاه داغ می‌افکند، سپس فتنه‌ای دیگر خواهد بود که سنگ‌های آتشین می‌پراکند، آنگاه فتنه‌ی تاریکی به وقوع خواهد پیوست که در آن، آدمی صبح هنگام در مسیر هدایت است ولی شب، گمراه می‌گردد، و یا شب هنگام در مسیر هدایت است اما صبح، گمراه می‌شود، انسان عاقل نیز سرگردان است و نمی‌داند گمراه است یا در هدایت به سر می‌برد‌!

آگاه باشید که فتنه‌ی سوم، به دفعات رخ می‌دهد و از چند راه می‌آید. پس اگر توانستی در این وضع بمیر و یا کناره گیری کن‌!

در این هنگام مردی که نزد حذیفه نشسته بود، گفت: ای یاران محمد‌! خدا سزای شما را بدهد‌! به خدا سوگند، آن قدر امور را بر ما مبهم و مشتبه کردید که نمی‌دانیم بنشینیم یا برخیزیم‌! چرا مردم را در روز جرعه [ ایام اعتراض مردم بر ضدّ عثمان ] از فتنه نهی نکردی؟‌!

حذیفه گفت: من، خود و ابن خضرامه را از آن بازداشتم و اگر او را نهی نمی‌کردم، هر آینه از کسانی می‌بود که در آن فتنه شرکت می‌نمودند و گرفتار آن می‌شدند.»

مقصود راوی از فتنه‌ی نخست که در آن سنگ‌ها ی سیاه داغ می‌بارد، فتنه‌ی قتل عثمان است، و مراد وی از فتنه‌ای که در آن سنگ‌های آتشین می‌بارد، جنگ‌هایی است که بر ضدّ امیرالمؤمنین علیه السلام به راه می‌اندازند، و مقصودش از سومین فتنه که به دفعات و از راه‌های متعدّد رخ می‌نماید، فتنه‌ی بنی‌امیه می‌باشد.

هدف راوی آن است که حذیفه رحمه الله را مخالف قتل عثمان و جنگ‌های حضرت علی علیه السلام معرفی کند‌! در حالی که او والی عثمان بر مدائن بود، و از طرفی وقتی خبر بیعت مسلمانان با امیرالمؤمنین علیه السلام به وی رسید، مسرور شد. او با اینکه در آن زمان بیمار بود، گفت: مرا بردارید و بر منبر بگذارید. سپس خطبه‌ای خواند و حقّانیت حضرت امیر علیه السلام نسبت به خلافت - بر طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - را برای مردم بازگو کرد و همانجا و آشکارا بیعت خود را اعلام نمود و مسلمانان را فرمان داد تا با آن حضرت بیعت کنند.

وی دو پسرش را نیز وصیت کرد تا با امیرالمؤمنین علیه السلام ، و آزمند شهادت در کنار ایشان باشند، آن دو نیز به این وصیت عمل نمودند و در صفین و در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند. خود حذیفه هم پس از چند روز در همان مدائن درگذشت، در حالی که این گزارش چنین نشان می‌دهد که وی در کوفه بوده است و این امر خود از علائم دروغین بودن آن است.

الفتن 1/53 مشابه همین مضمون را از حذیفه از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده است: «فتنه‌ای خواهد بود، و آنگاه همبستگی و اتحاد خواهد شد، باز فتنه‌ای به وقوع می‌پیوندد که همبستگی و اتحاد را در پی دارد، سپس فتنه‌ای رخ می‌نماید که عقل‌ها در آن سرگردان می‌شود.»

مقصود از فتنه‌ی نخست، قتل عثمان است و مراد از دومین فتنه، جنگ‌هایی است که بر ضدّ حضرت امیر علیه السلام برپا می‌شود و منظور از سومین آن، فتنه‌ی بنی امیه است، و این با عقیده خوارج هماهنگ است.

برخی روایات از چهار فتنه سخن می‌راند

الفتن 1/54 از عمران بن حصین از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌آورد: «چهار فتنه خواهد بود؛ در نخستین آنها، خونریزی مباح می‌شود، در دومین فتنه خون و مال مردم حلال شمرده می‌شود، و در سومی خون و مال و ناموس، و فتنه‌ی چهارم دجال است.»

المعجم الکبیر طبرانی 18/180 مشابه آن را آورده است، اما در آن سخنی از فتنه‌ی چهارم یعنی دجال نیست، امری که به دستبرد کعب‌الاحبار در حدیث اشاره دارد‌![[178]](#footnote-178)

الفتن 1/53 از عبدالله از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «در امتم چهار فتنه خواهد بود که در چهارمی، هلاکت و نابودی است... در اسلام چهار فتنه به وقوع می‌پیوندد که چهارمی آنان را تسلیم دجال می‌کند.»

الفتن 1 /57 از حذیفه روایت می‌کند: «سه فتنه خواهد بود که چهارمین آنها، دجال را در پی دارد؛ یکی بارش سنگ‌های آتشین، دیگری بارش سنگ‌های سیاه داغ، سومی تاریکی و ظلمت، و دیگری فتنه‌ای است که مانند دریا موج می‌زند.»[[179]](#footnote-179) ‌

همو در 1/67 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «پس از من چهار فتنه به سراغ شما خواهد آمد: چهارمین آنها، فتنه ای کر، کور و فراگیر است که امت، در بلا‌ مانند پوست ساییده می‌شوند، و چنان می‌شود که معروف، منکر و منکر، معروف می‌گردد و قلب‌هایشان می‌میرد، هم‌چنان‌که بدن‌هایشان می‌میرد.»

همان 1/55 از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «پس از من چهار فتنه خواهد بود: در فتنه‌ی نخست، خون‌ها ریخته می‌شود، در دومین آنها، خون و مال مردم حلال شمرده می‌شود، و در سومی خون و مال و ناموس ایشان، چهارمین فتنه، کور و کر است و امتم در آن، مانند پوست ساییده می‌شوند.»

در 1/56 چنین آمده است: «... چهارمین فتنه، رمیده وسخت و فراگیر است و همچون موج دریا، به تلاطم در می‌آید، به گونه‌ای که هیچ یک از مردم، پناهگاهی در مقابل آن نمی‌یابد. آن فتنه، بر گرد شام می‌گردد، عراق را در بر می‌گیرد و جزیره را با دست و پایش، در هم می‌کوبد، و امت در بلا به مانند پوست ساییده می‌شوند، آنگاه هیچ یک از مردم نمی‌تواند بگوید بس است، بس است، آن را از هیچ نقطه‌ای محو نمی‌کنند مگر آنکه از ناحیه‌ای دیگر رو می‌آورد.»

ابن‌حماد در ادامه از ابو‌هریره نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی آیه ذیل گفتند:

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَی أَنْ یبْعَثَ عَلَیکمْ عَذَاباً مِنْ فَوْقِکمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکمْ أَوْ یلْبِسَکمْ شِیعاً وَیذِیقَ بَعْضَکمْ بَأْسَ بَعْضٍ،[[180]](#footnote-180)بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد [ و دچار تفرقه سازد ] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [ دیگر ] بچشاند؛ چهار فتنه به وقوع می‌پیوندد: در فتنه‌ی نخست، ریختن خون روا شمرده می‌شود، در دومی خون و مال مردم حلال به شمار می‌آید، و در سومین فتنه خون و مال و ناموس آنان، چهارمی کور و ظلمانی است و همچون موج دریا به تلاطم در می‌آید، و چنان می‌گسترد که خانه‌ای از عرب نمی‌ماند مگر آنکه در آن وارد می‌شود.»

ابن‌حماد سپس می‌نویسد: «ارطاة بن منذر می‌گوید: به ما خبر رسیده که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: چهار فتنه در امتم رخ خواهد داد که در آخرین آنها امتم گرفتار فتنه‌هایی پیاپی می‌گردد: در اولین فتنه، چنان به امت بلا می‌رسد که مؤمن می‌گوید: این فتنه هلاکت من است، ولی برطرف می‌شود. در فتنه‌ی دوم نیز مؤمن می‌گوید: این هلاکت من است، اما باز برطرف می‌گردد. سومی آن است که هرگاه می‌گویند به پایان رسید، امتداد می‌یابد، و در فتنه‌ی چهارم به کفر در می‌آیند، و این زمانی است که امت گاه با این است و گاه با آن، بدون آنکه پیشوایی و اتحادی داشته باشد. سپس مسیح خواهد آمد، آنگاه خورشید از مغرب خود طلوع می‌کند. در نزدیکی‌های قیامت، هفتاد و دو دجال خواهند بود که از برخی، تنها یک نفر پیروی می‌کند.» [[181]](#footnote-181)

نگارنده: این عبارات چیزی جز خیالات و آمال کعب الاحبار و امثال وی - نسبت به قرب به پایان رسیدن دوران این امت با خروج دجال پادشاه یهودیان - نیست‌! ولیکن نابخردان، این بافته‌ها را به احادیثی نبوی مبدّل کردند‌! گواه دروغین بودن آن، این است که دجالی که آنها وعده داده بودند که به هنگام فتح قسطنطنیه قیام می‌کند، هنوز خروج نکرده است‌!

شاهد دیگر دروغ بودن آن، روایتی است که الفتن 1/57 از عمیر بن هانی آورده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «در فتنه‌ی احلاس، مردمان مال و خانواده‌شان را از دست می‌دهند و می‌گریزند، در فتنه‌ی سراء، دود آن فتنه، از زیر پای مردی که می‌پندارد از من است در حالی که چنین نیست، بیرون می‌آید، اولیای من تنها پارسایان هستند. و سپس مردمان بر مردی اجتماع می‌کنند. آنگاه فتنه‌ای سخت خواهد بود که هرگاه گویند پایان یافت، امتداد می‌یابد چنان که خانه‌ای از عرب نمی‌ماند مگر آنکه در آن وارد می‌شود. در آن فتنه شخص می‌جنگد ولی نمی‌داند در راه حق می‌جنگد و یا باطل، پیوسته چنین است تا آنکه به دو خیمه [ و گروه ] تقسیم شوند: خیمه‌ی ایمان که هیچ نفاقی در آن نیست و خیمه‌ی نفاق که هیچ ایمانی در آن نیست، وقتی گرد آمدند، همان روز و یا فردای آن دجال را خواهی دید.»

مقصود راوی از «مردی که می‌پندارد از من است در حالی که چنین نیست» حضرت امیر علیه السلام است و «کسی که مردمان بر او اجتماع می‌کنند» معاویه، و «فتنه‌ای که شخص در آن می‌جنگد ولی نمی‌داند...» فتنه‌ی ابن زبیر و دیگران.

هدف آنها از این روایت آن است که بگویند جنگ حضرت علی علیه السلام با شورشیانی که بر آن حضرت خروج کرده بودند، فتنه بوده و خود او مسؤولیت آن را بر عهده دارد، به علاوه آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از او بیزاری جسته است‌!‌!‌!

لذا آنان چنین می‌پندارند که بر آن حضرت لازم بود در قبال شورشیان سکوت اختیار کند تا آنها بتوانند سرزمین‌ها را بگیرند و بر ایشان پیروز شوند‌! و این در حالی است که هر کسی که بر ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه خروج کند، کافر و شورشی است و در میان مسلمانان تفرقه افکنده است و بر آنان و نیز مسلمین واجب است که به نبرد با او بپردازند و او را از به فساد کشاندن امت منع کنند‌!

باعث تأسف است که اینان، این عبارت «سپس فتنه‌ی سراء خواهد بود که دود آن، از زیر پای مردی از اهل‌بیتم که می‌پندارد از من است در حالی که چنین نیست، بیرون می‌آید، اولیای من تنها پارسایان هستند» را که برای ایشان محبوب جلوه داده شده، زیاد روایت کرده‌اند‌!

احمد در مسند 2/133 از عبدالله‌بن‌عمر چنین روایت کرده است: «نزد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودیم که از فتنه‌ها یاد کرد و در این باره مطالب زیادی گفت، تا آنکه سخن از فتنه‌ی احلاس به میان آورد. شخصی پرسید: ای رسول‌خدا‌! فتنه‌ی احلاس چیست؟ گفتند: فتنه‌ای که در آن مردمان می‌گریزند و مال و خانواده‌شان را از دست می‌دهند. سپس فتنه‌ی سراء رخ می‌دهد که فساد - یا دود - آن از زیر پای مردی از اهل‌بیتم که می‌پندارد از من است و حال آنکه چنین نیست، بیرون می‌زند، اولیای من تنها پارسایان هستند. سپس مردمان بر گرد مردی اجتماع می‌کنند، آنسان که بر جایی متزلزل بنشینند. آنگاه فتنه‌ای سخت به وقوع می‌پیوندد که کسی از این امت را رها نمی‌کند مگر آنکه به او لطمه‌ای وارد می‌آورد، و هرگاه بگویند پایان یافت، امتداد می‌یابد. شخص در آن فتنه صبح مؤمن است ولی شب هنگام کافر می‌شود، و هم چنان ادامه می‌یابد تا آنکه مردمان به دو خیمه تقسیم شوند: یکی خیمه‌ی ایمان است که هیچ نفاقی در آن نیست و دیگری خیمه‌ی نفاق است که هیچ ایمانی در آن نیست، زمانی که چنین شد در همان روز و یا فردای آن، منتظر دجال باشید.»[[182]](#footnote-182)

در معالم السنن 4/336 می‌نویسد: «اضافه‌ی فتنه به احلاس برای آن است که دوام و طول مدت درنگ آن را برساند. زیرا به کسی که خانه نشین است و از آن جدا نمی‌شود می‌گویند که حلس [ فرش ] خانه است. حلس را در خانه می‌گسترند و تا زمانی که آن را بر ندارند، از آنجا تکان نمی‌خورد.»

نگارنده: ریشه‌ی تمام این افترائات را باید نزد بخاری جست، وی از عمرو عاص روایت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از آل ابی طالب علناً بیزاری جست‌!

وی در صحیح خود 7/73 از قیس بن حازم از عمرو بن عاص چنین نقل می‌کند: «شنیدم پیامبر آشکارا و نه مخفیانه فرمود: آل ابی..... - عمرو بن عباس [ استاد بخاری ] گوید: اینجا در کتاب محمد بن جعفر [ استاد عمرو بن عباس ] سفید است - اولیای من نیستند، اولیای من تنها خدا و مؤمنان‌صالحند.»

ابن قیم، بنیانگذار مکتب و مدرسه‌ی فکری جوزیه در کتابش زاد المعاد 5/158 سعی کرده تا سخن بخاری را توجیه کند، لذا پنداشته که مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خاندان پدرش هستند‌!

لیکن ابن حجر عسقلانی اعتراف می‌کند که اصل عبارت بخاری، آل ابی طالب است و در صدد بر آمده تا آن را به نحوی دیگر توجیه نماید. وی در فتح الباری 10 /352 می‌گوید: «خطابی گوید: اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌گوید آنان اولیای من نیستند، مقصود ولی از جهت خویشاوندی و اختصاص است نه ولی در دین، ولی ابن تین ترجیح داده که مقصود آنهایی باشند که اسلام نیاوردند و همین رجحان دارد، زیرا از جمله‌ی آل ابی طالب، علی و جعفر هستند که به خاطر سابقه، قدمت در اسلام و یاری دین، از نزدیکترین کسان به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌باشند.»

وی در ادامه می‌نویسد: «بعضی در صحت این حدیث اشکال کرده‌اند، زیرا برخی از راویان آن را به نصب، دشمنی و انحراف از حضرت علی و اهل‌بیت او، نسبت داده‌اند... اما عمرو عاص، اگر چه میان او و علی، اختلاف بود، هرگز نمی توان او را متّهم نمود [ که دروغ گفته است ] (‌!) و از سویی این حدیث توجیه صحیحی دارد که هیچ گونه نقص و ایرادی را در مؤمنان آل ابی طالب به دنبال ندارد، و آن این است که بگوییم مراد از اینکه اولیای من نیستند، آن است که مجموعه‌ی آل ابی طالب با تمام افراد آن چنین نیستند [ نه اینکه هیچ یک از آنها ولی من نباشند ]، به علاوه احتمال آن نیز می‌رود که مقصود از آل ابی طالب، خود ابوطالب باشد(‌!) و چنین اطلاقی جائز است»‌!

مقصود این ناصبی‌ها آن است که عمرو عاص به دروغ گویی متّهم نشود، نتیجه‌اش هر چه که باشد، باشد‌!

ابن ابی الحدید نیز در شرح خود 4 /64 تصریح می‌کند که عبارت، آل ابی طالب بوده است.

آنان از حدیث بخاری مسرور و شادمانند، گویا اعلان نبویِ بیزاری از حضرت علی و عترت علیهم السلام است‌!

آنان تمنا دارند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از حدیث ثقلین، وجوب صلوات بر آل در کنار ایشان و ده‌ها حدیث دیگر که فرمان به اطاعت از آنان می‌دهد، باز گردد و تجدید نظر کند‌! بلکه فراتر آنکه تمنای آن دارند که آیاتی از قرآن که درباره‌ی آنان است، نسخ گردد‌!

ابن تیمیه در منهاج السنة 7/76 می‌نویسد: «در حدیث صحیح است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: آل بنی فلان، اولیای من نیستند، اولیای من تنها خدا و مؤمنان صالح‌اند. پیامبر بیان کرده است که اولیاء او مؤمنان صالحند، و نیز در حدیث دیگر است: اولیای من تنها پرهیزکارانند، هر زمان و هر کجا که باشند.»[[183]](#footnote-183)

اما خداوند دروغشان را برملا کرده است چرا که حدیث جعلی آنها، صراحت دارد در اینکه خروج دجال، چهل سال پس از فتنه‌ی علی علیه السلام (‌!) است.

ابن‌حماد در الفتن 2/686 به نقل از حذیفه آورده است: «پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا قیامت، چهار فتنه خواهد بود: اوّلی پنج سال است [ مقصودش خلافت حضرت علی علیه السلام است که پنج سال بود ]، دومی بیست سال، سومی نیز بیست سال و چهارمی دجال است.»

و دجال، آن گونه که آنان گمان کردند، چهل سال پس از خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار نشد‌!

برخی روایات پنج فتنه را عنوان کرده است

ابن ابی حاتم در علل الحدیث 2/411 از عمارة بن عبید، بزرگی از جشعم آورده است: «شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای ما از پنج فتنه سخن به میان می‌آورد که چهار تای آن را می‌دانم که گذشته و پنجمین آنها در میان شما اهل شام است.[[184]](#footnote-184)

عمارة در ادامه گفت: اگر به پنجمین فتنه برخوردی و توانستی که در خانه‌ات بنشینی، چنین کن، و اگر هم توانستی سوراخی در زمین پیدا کنی و در آن داخل شوی، چنین کن.»

الفتن 1/51 از حزن بن عبد عمرو چنین نقل می‌کند: «در غزوه طوانه[[185]](#footnote-185) وارد روم شدیم و در دشتی فرود آمدیم. من افسار چارپایان یارانم را گرفتم و ریسمان آنها را باز کردم و آنان در پی چیزی برای خوردن رفتند، در همین حال بودم که شنیدم کسی می‌گوید: السلام علیک و رحمة الله و برکاته، برگشتم و مردی را دیدم که جامه‌هایی سفید در بر داشت، گفتم: السلام علیک و رحمة الله و برکاته، او گفت: آیا از امت احمدی؟ پاسخ دادم: آری، گفت: پس صبوری کنید که این امت، امتی مرحومه است، خداوند پنج فتنه و پنج نماز را برای شما قرار داده است، گفتم: آنها را برایم نام ببر، گفت: به خاطر بسپار: یکی فوت پیامبرتان است که نام آن فتنه در کتاب خدا، بغته است، پس از آن فتنه‌ی قتل عثمان است که در کتاب خدا صماء نام دارد، سپس فتنه‌ی ابن زبیر است که در کتاب خداوند،عمیاء نام دارد، آنگاه فتنه‌ی ابن اشعث خواهد بود که در کتاب الله بتیراء نامیده شده است، سپس پشت کرد در حالی که می‌گفت: صیلم باقی مانده است، صیلم باقی مانده است، و من نفهمیدم به کجا رفت.»

ابن اشعث، همان عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بن قیس کندی است. اشعث در زمان امیر مؤمنان علیه السلام سرکرده‌ی منافقان بود، تاریخ زندگی او پر است از نیرنگ و نفاق. وی در قالب هیئتی از کنده نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و اظهار اسلام نمود. چندی نگذشت که به همراه بنی ولیعه مرتد شد و پس از مدتی به اسارت مسلمین در آمد. اشعث از مسلمانان درخواست نمود تا او را به نزد ابوبکر ببرند، وی نیز او را آزاد کرد و گرامی داشت و خواهرش را به ازدواج او در آورد‌! ابوبکر بعدها از اینکه او را به قتل نرساند، پشیمان شد‌!

یعقوبی در تاریخ خود 2/137 روایت می‌کند: «ابوبکر، در آن بیماری که منجر به فوتش شد، حسرت می‌خورد و آرزو می‌کرد که ای کاش برخی از کارها را انجام نداده بود، و از جمله‌ی آنها یورش به خانه‌ی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود، او هم چنین آرزو می‌کرد که ای کاش برخی کار‌ها را انجام داده بود و می‌گفت: ای کاش می‌گذاشتم گردن اشعث بن قیس را بزنند، زیرا چنین گمان دارم که او با هیچ شرّ و بدی مواجه نمی‌شود، مگر آنکه در راستای آن تلاش می‌کند.»‌!

دشمنی اشعث با امیر المؤمنین علیه السلام از دشمنی عبدالله بن ابی بن سلول با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدتر بود. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «اشعث بن قیس، در خون امیر المؤمنین علیه السلام شرکت جست، دخترش جعده، امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و محمد پسرش، در خون امام حسین‌ علیه السلام شرکت کرد.»[[186]](#footnote-186)

اشعث مزدور معاویه بود و پس از هلاکتش، پسر و نوه‌اش محمد و عبدالرحمان، به ترتیب به جای او ریاست قبیله‌ی کنده را بر عهده گرفتند. این دو، با معاویه و سپس با یزید بودند. بعدها عبدالرحمان در بصره و جنوب ایران بر ضد مروانیان شورید و جنگی طولانی میان او با آنها در گرفت که در نهایت، عبد الملک بن مروان وی را به قتل رساند.

بنابراین شورش او از لحاظ مکانی و زمانی محدود است و نمی‌تواند فتنه‌ای برای تمام امت به شمار آید، ولیکن راوی روایت فتنه‌های پنجگانه را تحریف کرده و حرکت وی را پنجمین فتنه‌ی موعود به حساب آورده است، و سپس چنین پنداشته که هاتفی در دشت طوانه آن را گفته است.

تنها نقلی که در این رابطه قابل توجه است، آن است که ابن‌حماد در الفتن 1/51 از عاصم بن ضمره آورده که حضرت علی علیه السلام فرمود: «خداوند در این امت پنج فتنه قرار داده است: ابتدا فتنه‌ای عام، بعد فتنه‌ای خاص، آنگاه فتنه‌ای عام، سپس فتنه‌ای خاص، و آنگاه فتنه‌ی سیاه و ظلمانی که مردمان [ در آن ] هم چون چارپایان می‌شوند، سپس آرامشی خواهد بود، و پس از آن کسانی می‌آیند که به گمراهی دعوت می‌کنند. اگر در آن هنگام خلیفه‌ای الهی وجود داشت، همراه او باش.»

المصنف عبدالرزاق 11/356 آن را چنین آورده است: «در این امت پنج فتنه قرار داده شده است: فتنه‌ای عام، سپس فتنه‌ای خاص، بعد فتنه‌ای عام، آنگاه فتنه‌ای خاص، و سپس فتنه‌ای کور، کر و فراگیر که در آن، مردمان مانند چارپایان خواهند شد.»[[187]](#footnote-187)

تفسیر فتنه‌ی خاص و فتنه‌ی عام در این روایات دشوار است و از آن دشوارتر، مشخص کردن زمان آنهاست‌!

برخی روایات هم از هفت فتنه سخن گفته‌اند

الفتن ابن‌حماد 1/55 در این باره چنین آورده است: «عبدالله بن مسعود می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ما فرمود: من شما را از هفت فتنه که پس از من خواهد بود، برحذر می‌دارم: فتنه‌ای که از مدینه رو می‌آورد، فتنه‌ای در مکه، فتنه‌ای از یمن، فتنه‌ای از سوی شام، فتنه‌ای از شرق، فتنه‌ای از غرب و فتنه‌ای که از دل شام رخ می‌نماید که فتنه‌ی سفیانی است.

ابن‌مسعود می‌گوید: برخی از شما آغاز فتنه را درک می‌کنید و شماری از امت، انجام آن را درمی‌یابند.

ولید بن عیاش می‌گوید: فتنه‌ی مدینه توسط طلحه و زبیر به وقوع پیوست، فتنه‌ی مکه فتنه‌ی عبدالله بن زبیر بود، فتنه‌ی یمن توسط نجدة [ بن عامر حروری ] واقع شد، فتنه‌ی شام از ناحیه‌ی بنی امیه بود و فتنه مشرق هم توسط اینان [ عباسیان ] رخ خواهد داد.»[[188]](#footnote-188)

نگارنده: ولید بن عیاش از پیروان بنی‌امیه است.

فتنه‌های متصل به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

هدف ما فتنه‌های متصل به ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. روایاتی که از این فتنه‌ها سخن به میان می‌آورد، یا به صراحت و یا به کمک قرائن، اتصال آنها را به زمان ظهور ایشان بیان می‌کند. احادیث بسیاری در این باره وجود دارد که به عنوان نمونه به روایتی که عبدالرزاق نقل می‌کند، اشاره می‌شود.

وی در المصنف 11 /371 از ابو سعید خدری می‌آورد: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بلایی را که به این امت می‌رسد، چنین وصف نمودند: چنان می‌شود که آدمی پناهگاهی نمی‌یابد که از ظلم، بدان پناه ببرد. آنگاه خداوند مردی از عترت و اهل‌بیتم را برمی‌انگیزد و به دست او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همانسان که از ستم و بیداد آکنده شده است. اهل آسمان و زمین از وی راضی و خشنود می‌شوند. آسمان هر چه باران دارد، پی در پی فرو می‌فرستد و زمین هر آنچه آب دارد، بیرون می‌دهد، آن گونه می‌شود که زندگان آرزو می‌کنند که ای کاش مردگان نیز حضور داشتند. او در این حال، هفت، هشت و یا نه سال زندگی [ حکومت ] می‌کند.»[[189]](#footnote-189)

نگارنده: این حدیث یکی از واضح‌ترین احادیث فتن است و تصریح دارد بر این که فتنه‌ی آخر، تمام مسلمانان را فرا می‌گیرد و تا ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه می‌یابد، هم چنان‌که به سرنوشت عموم امت نیز اشاراتی دارد.

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان اختلاف میان مردم و بروز نابسامانی‌ها، در امت من برانگیخته می‌شود

مسند احمد 3/37 از ابی سعید خدری از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده است: «شما را به مهدی بشارت می‌دهم. او در زمان اختلاف میان مردم و نابسامانی‌ها، در میان امت من برانگیخته می‌شود و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که پر از ظلم و ستم شده است. اهل آسمان و زمین از او راضی و خشنود می‌شوند. او اموال را به طور صحیح تقسیم می‌کند.

مردی پرسید: صحیح یعنی چه؟ فرمود: تقسیم به مساوات بین مردم. خداوند قلوب امت محمد را مملو از غنا و بی‌نیازی می‌کند و عدالت او همه را فرا می‌گیرد، چنان که او کسی را فرمان می‌دهد تا ندا کند که چه کسی به مال نیاز دارد؟ و تنها یک نفر بر‌می‌خیزد، پس او به آن شخص می‌گوید: به نزد خزانه دار برو و بگو: مهدی تو را امر می‌کند که به من مالی بدهی. پس آن خزانه‌دار می‌گوید: بی حساب بردار. او هم بر می‌دارد و هنگامی که آن اموال را در دامن خود می‌ریزد و ذخیره می‌کند، پشیمان شده می‌گوید: من آزمندترین کس در امت محمد هستم، آیا من هم نمی‌توانستم مانند دیگران باشم‌! پس آن اموال را بر می‌گرداند ولی از او پس نمی‌گیرند و می‌گویند: ما آنچه را که عطا کردیم، پس نمی‌گیریم. به مدت هفت، هشت و یا نه سال چنین وضعیتی خواهد بود. و هیچ خیری در زندگی پس از او نیست.»[[190]](#footnote-190)

در منابع شیعی، دلائل الامامة /249 از ابو سعید خدری آورده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «شما را به مهدی بشارت باد، او در آخرالزمان در شدت و سختی می‌آید و خداوند برای او زمین را از عدل و داد آکنده می‌کند.»[[191]](#footnote-191)

شیخ طوسی در غیبت /111 از ابو سعید خدری، روایتی مشابه روایت احمد نقل می‌کند تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید: «اهل آسمان و زمین از او راضی و خشنود می‌شوند.» آنگاه روایتی چنین از آن حضرت نقل می‌کند: «شما را به مهدی بشارت باد - و این را سه بار فرمودند -، او به هنگام اختلاف میان مردم و نابسامانی شدید قیام می‌کند، پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند، بعد از آنی که آکنده از ظلم و ستم شده است. او قلوب بندگان خدا را مملو از غنا و بی‌نیازی می‌نماید و عدالتش همه را فرا می‌گیرد.»

نگارنده: از روایت شیخ طوسی و طبری امامی معلوم می‌شود که بر روایت ابو سعید خدری افزوده‌اند، و این شگرد راویان وابسته به دستگاه حاکم است‌!

ظهور پس از زمانی سخت و ناگوار

مسند ابو یعلی 2/356 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده است: «در آخرالزمان، در زمانی سخت و ناگوار، امامی خواهد بود که بخشنده‌ترین مردم است. شخصی نزد او می‌آید و او مقدار بی‌شماری در دامنش می‌ریزد، [ چنان که ] صدقه‌ای که آن شخص از آن مال می‌پردازد، برای کسی که آن را دریافت می‌کند و خانواده‌اش کافی است، و این به جهت خیری است که به مردم می‌رسد.»[[192]](#footnote-192)

الفتن 1/361 از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چنین نقل می‌کند: «مردی از اهل‌بیت من در زمانی ناگوار و هنگام بروز فتنه‌ها قیام می‌کند که بخشش او بدون شمارش است و او را سفاح [ کسی که خون دشمنانش را می‌ریزد ] گویند.»

نگارنده: در احادیث شیعه و سنی، نام سفاح به عنوان یکی از اوصاف حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است، ولیکن ممکن است توسط راویان دربار عباسی بدان افزوده شده باشد تا بر سفاح آنان منطبق گردد و لذا تعدادی از منابع، حدیث را بدون ذکر سفاح نقل می‌کنند.[[193]](#footnote-193)

نگهبانان زیاد می‌شوند و کنیزان به حکومت می‌رسند

طبرانی در المعجم الکبیر 18/51 از عوف بن مالک از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «ای عوف‌! چگونه خواهی بود وقتی که این امت، هفتاد و سه فرقه شوند که یکی در بهشت است و ما بقی در آتش؟

پرسیدم: چه زمانی چنین خواهد شد؟‌! فرمود: وقتی که نگهبانان زیاد شوند، کنیزان به حکومت برسند، کودکان بر منبر‌ها بنشینند، قرآن را به آواز و غنا بخوانند، مساجد زینت شوند، منابر بلند ساخته شوند، ثروت مسلمانان میان عده‌ای خاص بگردد، زکات به عنوان مالیات و جریمه تلقی شود، امانت را غنیمت بدانند، تفقّه [ و ژرف اندیشی ] در دین برای غیر خدا باشد، مرد از زنش پیروی کند و از مادرش نافرمانی کرده و پدرش را دور نماید، آخرین افراد این امت، پسینیان این امت، پیشینیان آن را لعن می‌کنند، فاسق قوم، ریاست قبیله را عهده‌دار شود و پست‌ترین کس، مهتر قوم گردد و شخص را به سبب ترس از شرّش، اکرام کنند. در آن موقع، چنین خواهد شد و مردم به شام پناه برند تا آنها را از دشمنانشان مصون دارد.

عوف گوید: پرسیدم: آیا شام فتح می‌شود؟ فرمود: آری، به زودی، و فتنه‌هایی پس از فتح شام رخ می‌دهد، سپس فتنه‌ای تیره و تاریک خواهد بود، آنگاه فتنه‌ها یکی پس از دیگری به وقوع می‌پیوندد، تا آنکه مردی از اهل‌بیتم خروج کند، که به او مهدی گفته می‌شود. اگر وی را دریابی، پیروی کن و از هدایت یافتگان باش.»[[194]](#footnote-194)

آنگاه فتنه‌ای رخ می‌دهد که هرگاه گویند پایان یافت، امتداد می‌یابد‌!

الفتن 1/57 از ابو سعید خدری از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «پس از من فتنه‌هایی رخ می‌دهد که یکی از آنها احلاس است. در آن فتنه می‌گریزند و خانواده و مال خود را از دست می‌دهند. سپس، فتنه‌هایی سخت‌تر از آن به وقوع می‌پیوندد، آنگاه فتنه‌ای رخ می‌دهد که هرگاه بگویند به پایان رسید، امتداد می‌یابد و چنان پیش می‌رود که خانه‌ای نمی‌ماند مگر در آن وارد می‌شود و مسلمانی نمی‌ماند مگر آنکه بر او سیلی می‌زند، تا آنکه مردی از عترت من قیام نماید.»

المعجم الاوسط 5/338 از طلحه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «پس از من فتنه‌ای خواهد بود که گوشه‌ای از آن آرام نمی‌گیرد، مگر آنکه گوشه‌ی دیگری به خروش می‌آید، تا آنکه منادی از آسمان ندا دهد که امیر شما فلانی [ مهدی ] است.»[[195]](#footnote-195)

نگارنده: موجب شگفتی است که طلحة بن عبیدالله حدیث ندای آسمانی به نام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را روایت کند، با وجود اینکه آن حضرت، از فرزندان امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهره علیها السلام است و جبهه‌گیری طلحه در مقابل حضرت امیر و عترت علیهم السلام معروف است‌!

این تعجب هنگامی برطرف می‌شود که بدانیم بنی تیم، پیوسته می‌کوشیدند تا پس از ابوبکر و نیز پس از عمر و عثمان، به خلافت برسند. صحیح مسلم 7 /110 از عایشه نقل می‌کند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن بیماری که به وفات ایشان منجر شد، به من گفت: ابوبکر پدرت و نیز برادرت را فرا بخوان تا مطلبی را بنویسم، زیرا هراس آن دارم که آرزومندی آرزو کند و کسی بگوید که من اولی هستم.»‌!

اما بعد‌ها عائشه از ادعای نصّ نبوی نسبت به خلافت پدر و برادرش کوتاه آمد و خلافت را برای پسر عمویش طلحه‌ی تیمی خواستار شد ولیکن به این آرزو هم نرسید. پس از عائشه انصار وی ادعا کردند که موسی بن طلحه مهدی موعود است‌! و لذا حدیث طلحه در این راستا می‌باشد. به علاوه آنکه اسماعیل بن عیاش تنها ناقل آن و دروغ پرداز است.

بدترین تمام فتنه‌ها پیش از ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

سنن الدانی /161 نقل می‌کند که حکم بن عتیبه به امام باقر علیه السلام گفت: «شنیده‌ایم مردی از شما قیام می‌کند که به عدالت در میان این امت رفتار می‌نماید.

امام فرمود: ما نیز بدانچه مردم امید دارند، امید داریم، ما امیدواریم که اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن را چنان طولانی گرداند که آنچه این امت بدان امید دارند، واقع شود. پیش از آن فتنه‌ای است که بدترین فتنه‌هاست، شخص در آن، به هنگام شب مؤمن ولی صبح کافر است و صبح مؤمن است، لیکن شب کافر می‌شود‌! هرکس از شما آن را درک نمود، تقوای الهی در پیش گیرد و دین خود را حفظ نماید و از فرش‌های خانه‌اش باشد.»[[196]](#footnote-196)

فتنه‌ی گنج کعبه و کوه طلا در مجرای رود فرات

منابع سنی احادیث بسیاری - درباره‌ی نزاع میان خانواده‌هایی که حکومت را به دست دارند و یا حتی افراد یک خانواده، بر سر گنجی که در چاه زیر کعبه مدفون است و اینکه پس از آن، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور خواهد کرد - که بر طبق مبانی رجالی ایشان صحیح است، روایت کرده‌اند.

هم چنین روایت کرده‌اند که نزاعی بر سر کوهی از طلا که مجرای رود فرات آن را آشکار می‌کند، رخ خواهد داد، و بین چند گروه برای رسیدن به آن جنگ در خواهد گرفت ولی آنها بدان دست نمی‌یابند و در پی آن ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود.

اما در منابع شیعی هیچ روایتی در این باره ذکر نشده است.

احادیث پیرامون این دو گنج، در بعضی از منابع اهل‌سنت با هم خلط شده است.

سنن ابن ماجه 2/1367 از ثوبان از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «بر سر گنجی که میان شماست سه تن - که هر سه خلیفه زاده هستند - می‌جنگند، اما به هیچ کدام از آنها نمی‌رسد. آنگاه پرچم‌های سیاه از طرف مشرق نمودار می‌شود و چنان شما را می‌کشند که هیچ قومی چنان کشتاری نکرده است.

راوی می‌گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزی گفتند که به یاد ندارم، بعد فرمودند: وقتی مهدی را دیدید، [ نزد او بروید و ] با او بیعت کنید، اگر چه چهار دست و پا بر روی برف. زیرا او خلیفه‌ی خدا مهدی است.»[[197]](#footnote-197)

سقاف در تناقضات الالبانی الواضحات 1 /43 می‌نویسد: «البانی در تخریج مشکاة المصابیح 3/1495 به شماره‌ی 5429 آن را ضعیف شمرده و گفته است: سند ضعیفی دارد، ولی پس از مدتی دیدیم که خود او دچار تناقض شده و در صحیحه‌ی خود 2 /415 حدیث شماره‌ی 772 آن را صحیح می‌داند. پس ای صاحبان خرد عبرت گیرید‌!»

ابن کثیر در الفتن 1/42 به نقل از ابن ماجه روایت را آورده و می‌نویسد: «این روایت را تنها ابن ماجه آورده و سند آن قوی و صحیح است. و مقصود از گنج مذکور، گنج کعبه است که سه تن از فرزندان خلفاء برای دستیابی به آن با یکدیگر می‌جنگند، تا آنکه آخرالزمان شود و مهدی خروج نماید. قیام او از سمت مشرق است نه از سرداب سامراء، آن گونه که جاهلان رافضی می‌پندارند.»‌!

نکاتی چند

1. نزد شیعه و سنی، به تواتر روایت شده است که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از مکه ظهور می‌کند، پس مقصود از ظهور ایشان از شرق، می‌بایستی آن باشد که سرآغاز نهضت، توسط یاران خراسانی‌اش که عرصه را آماده می‌سازند، از مشرق است. اما آنچه که ابن کثیر درباره‌ی ظهور امام از سرداب سامرا گفته، حتی توسّط شیعیان نا‌آگاه هم گفته نمی‌شود، چه رسد به عالمان شیعی. و این از جمله تهمت‌ها و افترائات مخالفان شیعه است و وهابیان هم پیوسته به واسطه‌ی آن، ما را به تمسخر می‌گیرند و آن را در جهان نشر می‌دهند‌!

2. وهابیان ادعا می‌کنند که مهدی، شخصی از اهالی منطقه بریده در سرزمین نجد است و محمد بن عبدالله نام دارد، پیشوای آنان ابن باز هم آن را تأیید کرد. وهابیان او را به چچن فرستادند تا این مطلب که مهدی از شرق خروج می‌کند، بر او منطبق گردد‌! آنها تنها این حدیث را اخذ کردند و چشمان خود را بر احادیث صحیحی که صراحت دارد در اینکه ایشان از مکه قیام می‌نماید، بستند. آنان بیرق‌های خراسان را که برای نصرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌آیند، به پرچم‌های طالبان تفسیر کردند. این نهایت تعصّب و دیده پوشی به عمد، از احادیثی است که نزد خودشان صحیح است‌!

3. از جمله مطالبی که بر سر زبان اهل مکه است، آن است که کعبه گنجی دارد که در زیر آن مدفون می‌باشد. کتب تاریخ، سیره و حدیث روایات بسیاری درباره‌ی آن آورده‌اند که میزان صحت آنها را نمی‌دانیم.[[198]](#footnote-198)

4. یگانه حدیثی که در منابع ما درباره‌ی گنج کعبه یافت می‌شود، آن است که حمیری در قرب الاسناد /82 از امام باقر از پدرانش علیهم السلام نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «تا وقتی که حبشیان به شما کاری ندارند، آنها را به حال خود رها کنید. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، گنج کعبه را جز ذو السویقتین بیرون نمی‌آورد.»

مسند احمد 5/371 این روایت را از ابو امامه از مردی چنین نقل می‌کند: «شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرمود: تا وقتی حبشی‌ها به شما کاری ندارند، آنها را به حال خود واگذارید، زیرا گنج کعبه را جز ذو السویقتین حبشی، بیرون نمی‌آورد.»[[199]](#footnote-199)

نگارنده: حدیث گنج کعبه، از موضوع ما خارج است، چون ارتباط صریحی به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ندارد. به علاوه آنکه تمسک بدان صحیح نیست، چرا که با پندار‌های کعب‌الاحبار مبنی بر ویرانی کعبه موافقت دارد‌!

اما حدیث گنج فرات و کوه طلایی که در آن پدیدار می‌گردد را عبدالرزاق در المصنف 11/382 از ابوهریره روایت کرده است، وی می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «فرات کوهی از طلا را نمایان می‌کند و مردم بر سر تصاحب آن می‌جنگند و از هر صد نفر، نود نفر - و یا فرمود: نود و نه نفر - کشته می‌شوند، که همه خود را اهل نجات می‌دیدند.»‌![[200]](#footnote-200)

الفتن ابن‌حماد 1/57 از عبدالله بن زریر غافقی چنین نقل می‌کند: «شنیدم حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: چهار فتنه خواهد بود: فتنه‌ی سرّاء، فتنه‌ی ضرّاء، فتنه کذا و از معدن طلا یاد کردند، آنگاه مردی از عترت پیامبر قیام می‌کند و خداوند به دست وی امور مردم را اصلاح می‌نماید.»[[201]](#footnote-201)

همان 1/239 چنین آورده است: «فرات کوهی از طلا و نقره را نمایان می‌کند که برای رسیدن به آن، از هر نه نفر، هفت نفر کشته می‌شوند. اگر آن را درک کردید، بدان نزدیک نشوید.

در روایت دیگری آمده است: فتنه‌ی چهارم، هیجده سال امتداد می‌یابد و در حالی تمام می‌شود که فرات، کوهی از طلا را نمایان کرده است. بر سر دست یابی به آن، از هر نه نفر، هفت نفر کشته می‌شوند.

در روایتی دیگر آمده است: فتنه‌ی چهارم، هیجده سال است و در حالی پایان می‌یابد که فرات، کوهی از طلا را نمایان کرده است. مردم به آن هجوم می‌آورند و از هر نه نفر، هفت نفر کشته می‌شوند.»

مسند احمد 5/139 از عبدالله بن حرث نقل می‌کند: «من و ابی بن کعب زیر دیوار قلعه‌ی قبیله‌ی حسان ایستادیم. ابی به من گفت: آیا نمی‌بینی که رؤسا و بزرگان در طلب دنیا هستند؟ گفتم: آری، گفت: شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: نزدیک است که فرات، کوهی از طلا را بنمایاند. هنگامی که مردمان از آن آگاه شوند، به سوی آن می‌روند. کسانی که آنجا هستند می‌گویند: به خدا قسم اگر مردم را واگذاریم تا از این کوه بردارند، کوه از بین می‌رود. پس جنگی در می‌گیرد که از هر صد نفر، نود و نه نفر کشته می‌شوند.»

صحیح بخاری 9/73 مشابه روایت احمد را می‌آورد و در آن آمده است: «نزدیک است که فرات گنجی از طلا را نمایان کند، پس هر کس نزد آن حاضر شد چیزی از آن بر نگیرد.»

الجمع بین الصحیحین حمیدی 3/98 از ابو هریره چنین آورده است: «قیامت برپا نمی‌شود مگر پس از آنکه فرات، کوهی از طلا را بنمایاند که مردم برای دست یابی به آن، به جنگ می‌پردازند و از هر صد نفر، نود و نه تن کشته می‌شوند.»

ابن‌حماد 1/239 از کعب چنین نقل می‌کند: «قسمتی از فرات که در شام و یا کمی دورتر از آن است، محل تجمّعی عظیم خواهد بود. آنان برای رسیدن به اموال با یکدیگر می‌جنگند و از هر نه نفر، هفت تن کشته خواهند شد. این جریان پس از حادثه و مصیبتی در ماه رمضان است و نیز بعد از آنکه سه پرچم از یکدیگر جدا شوند که هر کدام پادشاهی را برای خود می‌خواهد، در میان آنها مردی است که عبدالله نام دارد.»

نگارنده: بر اساس قول کعب، زمان نزاع بر سر گنج فرات پس از ندای آسمانی است.

فتنه‌ای که پس از شهادت پنجمین شخص از اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به وقوع می‌پیوندد

الفتن 1/117 روایتی را نقل می‌کند که جز با اعتقادات مذهبی ما شیعیان نمی‌توان آن را معنا کرد، وی می‌نویسد: «فرزند ابو‌هریره از پدرش از علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: وقتی پنجمین شخص از اهل‌بیتم از دنیا برود، آشوب و کشتار رخ می‌دهد، تا آنکه هفتمین آنان از دنیا رود. آنگاه پیوسته چنین خواهد بود تا مهدی قیام نماید.»

نعیم بن حماد [ صاحب کتاب ] گوید: «به من خبر رسیده که شریک می‌گوید: او [ پنجمین ]، ابن العفر - یعنی هارون - است که پنجمین بود، ولی ما گوییم که هارون هفتمین بود و خداوند داناتر است.»[[202]](#footnote-202)

نگارنده: ابن‌حماد متوفای 227 این مطلب - که پس از پنجمین شخص از اهل‌بیت، کشت و کشتار خواهد بود تا آنکه هفتمین آنان از دنیا رود و آنگاه ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نزدیک خواهد بود - را بر ملوک بنی عباس تطبیق داده و هفتمین آنها را هارون الرشید که پیش از سال دویست هجری فوت کرده می‌داند، و بر این اساس به قرب ظهور امام، بشارت داده است‌!

اما این تفسیر صحیح نیست، زیرا اگر مقصود آن است که از بنی عباس بیش از هفت تن حکومت نخواهند کرد، خلاف آن ثابت است، و اگر مقصود آن است که حضرت بقیة‌الله عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از هفتمین قیام می‌کند، چنین چیزی واقع نشده است‌!

از سویی عبارت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آن است که «پنجمین شخص از اهل‌بیتم» و حال آنکه بنی عباس از اهل‌بیت ایشان نیستند. آن حضرت خود، مقصود از اهل‌بیت را بیان کرده‌اند و آنان را در امیرالمؤمنین، صدیقه‌ی کبری، حسنین و امامان از ذریه‌ی ایشان علیهم السلام منحصر دانسته‌اند. احمد بن حنبل 4 /107 نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «خدایا‌! اینان اهل‌بیت من هستند و اهل‌بیتم شایسته‌ترند.»

همو در 6 /323 چنین روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه فرمودند: همسر و دو پسرت را بیاور، فاطمه هم آنها را آورد، پیامبر روی آنها عبایی فدکی انداخت، آنگاه دستش را بر آنان نهاد و عرض کرد: خدایا‌! اینان آل محمدند، صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد قرار ده، که تو ستوده و والایی.

ام سلمه می‌گوید: عبا را بالا زدم تا در میان آنان داخل شوم، پیامبر آن را از دستم کشید و فرمود: تو در راه خیری.»

پس اینان که عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند، مقصود از اهل‌بیت می‌باشند.

بنابراین به ناچار باید گفت که در حدیث، افتادگی وجود دارد، زیرا معنای آن تنها در صورتی صحیح است که بگوییم مراد از پنجمین و هفتمین، پنجمین و هفتمین تن از امامان ربانی دوازده‌گانه علیهم السلام از عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند، همان کسانی که ایشان در حجة‌الوداع در خطبه‌ی عرفات، امت را به آنها بشارت داد و اولین آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آخرین آنان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. لذا این حدیث در اثر تحریف نمودن احادیث منابع ما به وجود آمده است.

فتنه‌ی عقیدتی، پس از فقدان فرزند پنجم از فرزندان هفتمین

خزاز قمی رحمه الله در کفایة الاثر /156 از محمد بن حنفیه از حضرت امیر علیه السلام روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حدیثی طولانی درباره‌ی فضیلت اهل‌بیت علیهم السلام فرمودند: یا علی‌!... پس از من فتنه‌ای رمیده و سخت خواهد بود که نزدیک‌ترین دوستان و یاران انسان، همه کنار می‌زنند. این، زمانی خواهد بود که شیعیانِ تو، به پنجمین فرزند از هفتمین فرزندت دست نیابند. زمینیان و آسمانیان از نبود او محزون می‌شوند و چه بسیار مرد و زن با ایمانی که در نبود او متأسف، اندوهگین و حیرانند‌!

آنگاه مدتی طولانی سر را به زیر افکندند، و سپس بالا آورده فرمودند: پدر و مادرم فدای کسی که همنام و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است. جامه‌های نور در بر دارد که از پرتو قدس می‌درخشد. گویا شیعیان را می‌بینم که در اوج ناامیدی به سر می‌برند، آنگاه ندایی می‌شود که هم‌چنان‌که از نزدیک به گوش می‌رسد، از دور نیز شنیده می‌شود و رحمتی برای مؤمنان و عذابی برای منافقان خواهد بود.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: عرضه داشتم: آن ندا چیست؟ فرمودند: سه نداست در ماه رجب: اولین آنها: آگاه باشید، لعنت خدا وند بر ظالمین است، دوم آنکه قیامت نزدیک شد، و سومی پیکری است آشکار که در آغاز طلوع خورشید می‌بینید و ندا می‌کند: آگاه باشید، خداوند، فلانی پسر فلانی - و نسب او را تا حضرت امیر علیه السلام بیان می‌کند - را برانگیخته است، و در آن هلاکت ظالمان است.

در آن هنگام است که فرج می‌آید و خداوند سینه‌های مؤمنان را شفا بخشیده و کینه‌ی قلب‌هایشان را می‌زداید. گفتم: ای رسول‌خدا‌! پس از من چند امام خواهند بود؟ فرمودند: پس از حسین نه تن، که نهمین آنها قائم آنان است.»[[203]](#footnote-203)

معنای حدیث آن است که مردم به پنجمین امامِ پس از امام هفتم از عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دسترسی نخواهند داشت، و مؤمنان به فتنه‌ی غیبت امامشان دچار می‌شوند، و آنان که بصیرتی در دین ندارند، در آن رنگ می‌بازند، و تنها شماری اندک اعتقاد دارند که او به دنیا آمده و در غیبت به سر می‌برد، همان کسانی که جدایی و فقدان او، ایشان را اندوهگین ساخته و هر چقدر روزگار به درازا بیانجامد، ایمان خود را نسبت به او از دست نخواهند داد.

منابع ما احادیث دیگری با همین مضمون را روایت کرده‌اند، از جمله خزار در کفایة الاثر /147 به سه طریق از عبدالرحمن بن ابی لیلی از حضرت امیر علیه السلام روایت می‌کند: «در خانه‌ی ام سلمه نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودم که جماعتی از اصحاب از جمله سلمان، ابوذر، مقداد و عبدالرحمن بن عوف وارد شدند. سلمان گفت: ای رسول‌خدا‌! هر پیامبری، جانشین و دو سبط [ نوه ] دارد، جانشین و دو سبط شما کیانند؟ رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مدتی سر به زیر انداختند، بعد فرمودند: ای سلمان‌! خداوند چهار هزار پیامبر مبعوث کرد، که چهار هزار جانشین و هشت هزار سبط داشتند. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، من بهترینِ پیامبرانم، جانشینم بهترین جانشینان است، و دو سبط من بهترین اسباط هستند...

[ حضرت در ادامه به تفصیل جانشینان پیامبران و خودشان را نام برده فرمودند: ] آنگاه آن مقدار که خدا بخواهد، امامشان از آنان غائب می‌شود. برای او دو غیبت خواهد بود، که یکی طولانی‌تر از دیگری است. پس به ما رو کردند و با صدایی بلند فرمودند: بر حذر باشید از زمانی که پنجمین فرزند از فرزندان هفتمین فرزند من مفقود شود‌! حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: عرض کردم: یا رسول الله‌! او در این غیبت چه خواهد کرد؟ فرمودند: صبر می‌کند تا آنکه خدا به او اجازه‌ی خروج بدهد، آنگاه از منطقه‌ای به نام اکرعه در یمن خروج می‌کند، و این در حالی است که ابری بر سرش سایه انداخته، زره مرا پوشیده و شمشیرم ذوالفقار را حمایل کرده است و منادی ندا می‌کند: این مهدی خلیفه‌ی خداست، پس از او پیروی کنید.

او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، آن گونه که از ستم و بیداد پر شده است. این زمانی خواهد بود که دنیا گرفتار فتنه و آشوب شده مردم به غارت یکدیگر می‌پردازند، نه بزرگ به کوچک رحم می‌کند و نه قوی بر ضعیف، در این هنگام است که خدا به او اجازه‌ی قیام می‌دهد.»

نقد و برررسی

1. بر اینکه تعداد پیامبران صد و بیست و چهار هزار نفر است و تعداد رسولان سیصد و شصت نفر، همه اتفاق نظر دارند. ما شیعیان معتقدیم که هر پیامبر وصیی دارد.

مقصود از چهار هزار پیامبری [ که در این حدیث یاد شدند ] شاید پیامبران بزرگ باشند که هر یک دارای وصی و دو سبط بودند.

2. در منابع ما احادیثی با اسناد صحیح از امامان اهل‌بیت علیهم السلام درباره‌ی یمانی که پیش از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می‌کند و از یاران خاص ایشان است، وجود دارد. برخی احادیث می‌گوید که او در صنعاء ظهور می‌کند و از ذریه‌ی زید شهید رحمه الله است و...

اما روایات منابع اهل‌سنت درباره‌ی یمانی و قحطانی[[204]](#footnote-204) تعارض دارند. برخی ظهور او را قبل از ظهور امام علیه السلام می‌داند و برخی بعد از آن، بعضی او را همان مهدی معرفی می‌کند و در مقابل بعضی دیگر آن را انکار می‌نماید. اختلافی که در عهد امویان در میان اعراب جنوب یعنی یمنی‌ها و اعراب شمال یعنی قریشیان بالا گرفت، در آنها آشکار می‌گردد.

تربیت شیعه برای رویارویی با فتنه و انتظار حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

کفایة الاثر /260 از مسعده روایت می‌کند: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که پیرمرد کهنسالی با قامتی خمیده در حالی که بر عصایش تکیه داشت، خدمت حضرت رسید. او سلام کرد و امام علیه السلام جواب سلام او را دادند. آنگاه پیرمرد عرض کرد: یابن رسول الله‌! دستت را بده تا ببوسم، امام دستشان را به طرف او بردند و پیرمرد بوسید و گریست. حضرت فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ عرضه داشت: فدایت شوم، صد سال است که در انتظار قائم شما هستم، می‌گویم این ماه و این سال ظهور می‌کند. سنّم بالا رفته، استخوانم خرد و مرگم نزدیک شده است، اما آنچه را که دوست دارم نمی‌بینم. شما را کشته و آواره می‌بینم ولی دشمنانتان را در حالی که با پر و بال می‌پرند، حال چگونه نگریم؟

در این هنگام دیدگان امام صادق علیه السلام گریان شد، سپس فرمودند: ای پیرمرد‌! اگر خداوند تو را آن قدر عمر داد که قائم ما را ببینی، در بالاترین درجات بهشت با ما همراه خواهی بود. و اگر مرگ تو فرا رسد، روز قیامت با ثقل حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم - که ماییم - خواهی آمد.

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: دو چیز گران بها در میان شما باقی می‌گذارم، پس به آنها تمسک کنید تا هرگز گمراه نگردید: کتاب خدا و عترتم اهل‌بیتم.

پیرمرد گفت: بعد از شنیدن این روایت، دیگر باکی ندارم.

امام علیه السلام فرمودند: ای پیرمرد‌! همانا قائم ما از نسل حسن [ عسکری ] است و او از نسل علی [ النقی ]، علی از نسل محمد [ تقی ] خواهد بود و محمد از نسل علی، علی از این پسرم به دنیا می‌آید - و به حضرت موسی کاظم علیه السلام اشاره نمودند - و این هم از نسل من است. ما دوازده امامیم که همگی معصوم و مطهّر هستیم.

پیرمرد عرض کرد: آقای من‌! آیا برخی از شما امامان، از برخی دیگر برترند؟ فرمودند: نه، ما در فضل و برتری، برابریم، اما بعضی از ما از بعضی اعلم است.

ایشان در ادامه فرمودند: ای پیرمرد‌! به خدا سوگند، اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خدا آن روز را چنان طولانی کند تا قائم ما اهل‌بیت قیام نماید. بدانید که شیعیان ما در غیبت او گرفتار فتنه و سرگردانی می‌شوند. در آن وقت خداوند، مخلصان را در راه هدایتش ثابت قدم می‌دارد. خدایا‌! در این راه آنان را یاری ده.»[[205]](#footnote-205)

شیخ طوسی در امالی /161 ماجرایی مشابه را نقل می‌کند و در ادامه آن آمده است: «آنگاه امام علیه السلام فرمودند: ای پیرمرد‌! تو را از اهالی کوفه نمی‌دانم. عرض کرد: نه [ اهل کوفه نیستم ]، حضرت فرمودند: اهل کجایی؟ پاسخ داد: فدایت شوم، از روستاهای اطراف آن، امام علیه السلام فرمودند: با قبر جدّ مظلومم حسین علیه السلام چقدر فاصله داری؟ گفت: نزدیک آن هستم، فرمودند: چقدر آنجا می‌روی؟ عرض کرد: بسیار می‌روم، فرمودند: ای پیرمرد‌! آن، خونی است که خدای متعال خونخواهی آن را می‌کند. به فرزندان فاطمه مصیبتی مانند مصیبت امام‌حسین علیه السلام نرسید و نخواهد رسید. او در میان هفده تن از اهل‌بیتش که برای خدا نصیحت و در راه او صبر کردند، به شهادت رسید، پس خداوند به آنان بهترین پاداش صابران را عطا فرمود.

وقتی روز قیامت شود، رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌آید، در حالی که حسین همراه اوست و دست بر سر دارد و خون از آن می‌چکد، پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عرضه می‌دارد: پروردگارا‌! از امتم بپرس چرا فرزندم را کشتند.»

کمال الدین 2/510 می‌نویسد: «توقیعی برای عثمان بن سعید عَمری و پسرش محمد بن عثمان [ سفیران اول و دوم ] - که رضوان خدا بر آنان باد - خارج شد که آن را سعد بن عبدالله چنین روایت کرده است - شیخ ابو عبدالله جعفر گوید: من آن توقیع را که توسط سعد بن عبدالله رحمه الله به ثبت رسیده بود، دیدم‌: خداوند شما را بر طاعت خود موفّق گرداند، بر دینش ثابت قدم بدارد و به آنچه که موجب خشنودی اوست، نیکبخت گرداند. آنچه که میثمی درباره‌ی مختار برایتان گفت - که وی با هر کسی که می‌بیند، به مناظره و استدلال می‌پردازد که جانشینی غیر از جعفر بن علی [ برای امام‌عسکری علیه السلام  ] نیست و او را تصدیق و تأیید می‌کند - و شما آن را ذکر کردید، به ما رسید، و من هر آنچه را که شما به گفته‌ی اصحابتان درباره‌ی او نگاشتید، دریافتم، از کوری بعد از بینایی، گمراهی پس از هدایت و اعمالی که هلاکت را به دنبال دارد و نیز فتنه‌های تباه کننده، به خدا پناه می‌برم، چرا که خداوند عزوجل می‌فرماید:

ألم.أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یتْرَکوا أَنْ یقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لایفْتَنُونَ،[[206]](#footnote-206) آیا مردم گمان کردند به صرف اینکه گفتند: ایمان آوردیم، رها می‌گردند و دیگر امتحان نمی‌شوند؟

چگونه مردم در فتنه سقوط می‌کنند و در حیرت و سرگردانی به سر می‌برند و چپ و راست را انتخاب می‌کنند؟‌! آیا از دین خود مفارقت جسته‌اند، یا دچار تردید شده و یا اینکه با حق عناد می‌ورزند؟ و یا نسبت به آنچه که در روایات راستین و اخبار صحیح آمده، جاهل هستند؟‌! یا آنکه آنها را دانستند ولی خود را نسبت به آنچه می‌دانند - که زمین خالی از حجت نمی‌شود، حال یا آشکار و یا هراسان و مخفی - به فراموشی زده‌اند؟‌!

آیا ندانستند که پس از پیامبرشان صلی الله علیه وآله وسلم ، امامان یکی پس از دیگری آمدند، تا آنکه این امر [ امامت ] به امر خدای عزوجل به امام پیشین - یعنی امام حسن بن علی علیه السلام - رسید، پس او به جای پدرانش علیهم السلام نشست و به حق و طریق مستقیم هدایت نمود.

او نوری درخشان، ستاره‌ای تابان و قمری منیر بود. سپس خدای عزوجل آنچه را که نزد خود دارد [ جوار الهی ]، برای او اختیار نمود، پس او بر همان منهاج و روش پدرانش علیهم السلام - هم‌چنان‌که دو تای کفش در برابر هم هستند - عهد و وصیت به وصیّی نمود که خدای عزوجل او را به امر خود تا زمانی، مستور و مکانش را مخفی داشته، و این به خاطر مشیّتی بر اساس قضای پیشین و تقدیر نافذ اوست. جایگاه او در ماست و فضیلت او برای ما، و اگر خدای عزوجل درباره‌ی آنچه که او را از آن منع نموده اذن دهد، و حکم خود را که درباره‌ی او [ و غیبتش ] محقّق است، محو کند، هر آینه حق را آشکارا و با زیباترین زینت و روشن‌ترین دلالت و واضح‌ترین علامت، به ایشان بنمایاند و خود را ظاهر سازد و حجت او را بر پا دارد.

ولیکن مقدّرات خدا مغلوب نمی‌گردد و اراده‌ی او مردود نمی‌شود و بر توفیق او نمی‌توان سبقت جست.

پس مردم پیروی از هوی را کنار بگذارند و بر اصل خود که بر آن بودند بمانند، و درباره‌ی آنچه خدا از ایشان مخفی داشته، جستجو نکنند که گناه کرده‌اند، و ستر الهی را کنار نزنند که پشیمان گردند، و بدانند حق با ما و در میان ماست، کسی غیر از ما این را نمی‌گوید جز کذّابی که افترا بندد، و جز ما کسی آن را ادعا نمی‌کند مگر ضالّ گمراه، پس باید که از ما به این جمله اکتفا کنند ودر صدد تفسیر آن نباشند و به کنایه‌ی آن بدون تصریح قناعت نمایند، إن شاء الله.»[[207]](#footnote-207)

فتنه‌ی موعود شام پیش از ظهور

المصنف عبدالرزاق 11/361 از ابن مسیب می‌آورد: «فتنه‌ای در شام خواهد بود که آغاز آن به بازی کودکان می‌ماند. از یک سمت شعله‌ور می‌شود و از جانب دیگر فروکش می‌کند. به پایان نمی‌رسد تا آنکه منادی ندا دهد: امیر فلانی است.

راوی گوید: ابن مسیب دستانش را بر هم زد و گفت: او حقّاً امیر شماست، او حقّاً امیر شماست.»[[208]](#footnote-208)

مشابه آن را ابن‌حماد 1/338 نقل می‌کند و در آن چنین آمده است: «... آنان هیچ اجتماع و اتحادی نخواهند داشت تا آنکه منادی از آسمان ندا کند: از فلانی پیروی کنید، و دستی آشکار می‌شود و اشاره می‌کند.

... مغیرة بن عبدالرحمان از مادرش - که پیر بود - درباره‌ی فتنه‌ی عبدالله بن زبیر [ که لشکری از شام برای سرکوب آن آمده بود ] پرسید: آیا مردم در این فتنه هلاک می‌شوند؟ گفت: هرگز، فرزندم‌! اما بعد از آن فتنه‌ای است که مردم در آن هلاک می‌شوند و کارشان ثبات نمی‌یابد، تا آنکه منادی از آسمان ندا دهد: از فلانی پیروی کنید.»

شدت یافتن فتنه‌ها قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و رخدادی در حجاز

احادیث شیعه و سنی از فتنه‌ای در حجاز سخن گفته‌اند، حاکمشان می‌میرد و پس از او بر سر حکومت نزاع می‌کنند، حکومت سالانه به حکومت ماهانه و روزانه تبدیل می‌شود و بر احدی اتفاق نظر نمی‌کنند. آنگاه مردمان در پی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌گردند و از ایشان می‌خواهند که بیعت آنان را بپذیرد. و در فصل مربوط به حجاز خواهد آمد.

عبارات بسیاری که شبیه احادیث است، اما حدیث نیست

این عبارات همه در وصف و بیان فتنه‌ای است که متصل به ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد، از جمله عبدالرزاق در المصنف 11/372 از ابو جلد چنین می‌آورد: «فتنه‌ای رخ می‌دهد که در پی آن فتنه‌ی دیگری خواهد بود. اولی در مقایسه با دومی مانند ضربه‌ای با پایین شلاق است که پس از آن ضربه‌ی شمشیر فرود آید [ یعنی فتنه‌ها همه شدید است و یکی پس از دیگری شدیدتر می‌گردد ]. سپس فتنه‌ای خواهد بود که در آن، حرامی از محرّمات خدا باقی نمی‌ماند مگر آنکه حلال شمرده می‌شود، آنگاه مردم گرداگرد بهترین فرد جمع می‌شوند. وی در حالی که در خانه است، حکومت به راحتی به سراغش می‌آید.»[[209]](#footnote-209)

ابن حجر مکی در القول المختصر /70‌: «[ مهدی ] خروج نمی‌کند، مگر آنکه پیش از وی فتنه‌ای واقع می‌شود که تمامی محرّمات در آن حلال شمرده شود، آنگاه خلافت به سراغ او - که بهترین اهل زمین است - در حالی که در خانه‌اش نشسته، می‌آید.»

الملاحم و الفتن ابن طاووس /121 به نقل از کتاب الفتن سلیلی، از عبدالله‌بن‌عمرو آورده است: «فتنه‌ای خواهد بود که بدان سبیطه[[210]](#footnote-210)می‌گویند و کشته‌های آن در آتش‌اند. [ راوی از ابن عمرو، شخصی به نام حارث است که گوید: ] پرسیدم: طرفین درگیری مسلمانند؟‌! گفت: مسلمانند‌! دوباره پرسیدم: مسلمانند؟‌! گفت: مسلمانند‌! پرسیدم: پس چرا [ هر دو در آتش‌اند ]؟ گفت: زیرا برای دنیا می‌جنگند، نه امر خدا.

گفتم: این فتنه رخ داده است. پرسید: خدا پدرت را بیامرزد، چه زمانی؟ گفتم: فتنه قتل عثمان. گفت: سوگند به خدایی که محمد را به حق برانگیخت، هرگز‌! آن فتنه تمام خانه‌های عرب را فرا می‌گیرد و چنان می‌شود که شخص کنار قبر می‌آید و می‌گوید: کاش به جای تو بودم. و زمین پر از ستم و بیداد می‌شود. گفتم: آنگاه چه خواهد شد؟ گفت: خدا مردی را برمی‌انگیزد که زمین را آکنده از عدل و داد خواهد کرد، چنان‌که پر از ظلم و جور شده است و چند سال زندگی می‌کند. پرسیدم: چند سال؟ گفت: اهل کتاب می‌پندارند هفت یا نه سال.»[[211]](#footnote-211)

سنن الدانی /95 از قتاده می‌آورد: «نزد مهدی می‌آیند، در حالی که در خانه‌اش حضور دارد و مردم در فتنه‌ای به سر می‌برند که خون‌ها در آن ریخته می‌شود. به او می‌گویند: با ما برخیز، اما وی سر باز می‌زند، تا اینکه وی را به کشتن می‌ترسانند، در این هنگام همراه آنان برمی‌خیزد. در حرکت او به اندازه‌ی شاخ حجامت هم خون ریخته نمی‌شود.»[[212]](#footnote-212)

ترسانیدن به قتل که در اینجا و برخی روایات آمده است، در احادیث دیگری تفسیر شده است به اینکه ایشان را از این می‌هراسانند که حقیقت امر ایشان در هنگامی که لشکریان سفیانی به مکه نزدیک شده‌اند، معلوم و آشکار شود، نه آنکه کسانی که می‌خواهند با آن حضرت بیعت کنند، ایشان را به قتل تهدید نمایند.

دانشوران بد کردار، پیروان پیشوایان گمراه کننده‌!

شیعه و سنی احادیثی روایت کرده‌اند درباره‌ی اینکه این امت علاوه بر حاکمان جور، به عالمانی بد کردار نیز مبتلا می‌شود که به توجیه اعمال حکام می‌پردازند‌! و لذا احادیثی که در مورد آنان است را می‌توان یکی از فروع احادیث پیرامون رهبران ضلالت به حساب آورد. بعضی سنیان در صدد بر آمده‌اند تا زمان این عالمان را با فاصله از دوران صحابه، و در آخرالزمان و یا نزدیکی‌های قیامت جلوه دهند‌! ولیکن برخی احادیث زمان آن را بلافاصله پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌داند و دلالت دارد که این بلا، تا ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه دارد.

به علاوه آنکه تعدادی از صحابه بر این باور بودند که عصر آنان آخرالزمان است. آنان می‌پنداشتند که این سخن رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «من و قیامت، به مانند این دو مبعوث شدیم، و دو انگشت خود را کنار هم قرار دادند»[[213]](#footnote-213)، می‌رساند که آنها در قرن قیامت هستند. به علاوه آنان از اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به پیامبر آخرالزمان موصوف است[[214]](#footnote-214) نیز چنین برداشتی داشتند.

صحیح آن است که آخرالزمان عنوانی نسبی است و قابلیت آن را دارد که بر روزگار پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم اطلاق شود، حال یا تمام اعصار پس از آن حضرت و یا بعضی از آنها. از این رو صحیح است که عالمان آن دوران نیز عالمان آخرالزمان نامیده شوند. احادیثی که در مذمت آنان است، فراوان می‌باشد ولی آنچه در اینجا مدّ نظر است، آنهایی است که به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ارتباط دارد.

در مجمع الزوائد 5/233 از معاذ بن جبل از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمده است: «قیامت برپا نخواهد شد، مگر وقتی که امیرانی دروغگو، وزیرانی بدکردار، امینان خیانتکار و قاریان فاسقی که زیّ آنان زیّ راهبان است ولی هیچ گونه ورع و تقوایی ندارند، ظاهر شوند. پس خداوند آنان را به فتنه‌ای تاریک و ظلمانی - که در آن مانند به تاریکی درافتادن یهودیان، در می‌افتند - دچار می‌کند.

هیثمی در ادامه می‌نویسد: بزارآن را روایت کرده و یکی از راویان آن حبیب بن عمران کلاعی است که من او را نمی‌شناسم، اما بقیه‌ی راویان، راویان صحیح‌اند.»

این جمله: «قیامت برپا نخواهد شد مگر...» دلالت بر آن دارد که این وقایع حتمی است، ولی نمی‌رساند که آنها در نزدیکی‌های قیامت خواهد بود‌!

ابن ابی شیبه در المصنف 8/698 روایتی نقل می‌کند که بر این مطلب دلالت دارد که آنها در قرب ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند بود، در آن چنین آمده است: «در آخر این زمان، قاریانی فاسق خواهند بود.»[[215]](#footnote-215)

سیوطی در الدرالمنثور 6/53 می‌نویسد: «ابن مردویه از ابن عباس آورده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از حجة الوداع، حلقه‌ی در کعبه را گرفت و فرمود: ای مردم‌! آیا نشانه‌های قیامت را برای شما نگویم؟ سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله‌! پدر و مادرم به فدای شما، ما را آگاه کنید. فرمود: از نشانه‌های قیامت، ضایع نمودن نماز، گرایش به هوا و هوس و تکریم ثروتمندان است.سلمان عرض کرد: ای رسول‌خدا‌! آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، سوگند به کسی که جان محمد به دست اوست. ای سلمان‌! در آن هنگام، زکات جریمه به شمار می‌آید و خراج غنیمت، دروغگو تصدیق می‌شود و راستگو تکذیب، خائن امین به حساب می‌آید و امین خیانت می‌کند و رویبضه سخن می‌گوید.

سلمان پرسید: رویبضه به چه معناست؟ فرمود: کسی که [ پیشتر ] سخن نگفته است [ و اهلیت ندارد ]، در امور مردم سخن می‌گوید. [ در آن زمان ] نه قسمت از ده قسمت مردم حق را انکار می‌کنند، اسلام از میان می‌رود و جز نام آن باقی نمی‌ماند، قرآن نیز از بین می‌رود و جز خطوط آن باقی نمی‌ماند، مصحف‌ها را با طلا می‌آرایند، مردان امتم خود را به طلا می‌آرایند و مشورت با کنیزان خواهد بود. کودکان بر منبر‌ها سخن می‌گویند و زنان خواستگاری خواهند نمود‌! در این هنگام است که مساجد به مانند کنیسه‌ها و کلیسا‌ها زینت می‌شوند، مناره‌ها بلند می‌گردند، صفوف زیاد می‌شود ولیکن قلب‌ها نسبت به هم بغض و کینه دارند و زبان‌ها مختلف است و اهواء بسیار‌!

سلمان پرسید: ای رسول‌خدا‌! آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، سوگند به آنکه جان محمد به دست اوست. ای سلمان‌! در آن زمان، مؤمن در میان مردم، از کنیز خوارتر است. قلب مؤمن درونش مانند نمک در آب، ذوب می‌شود، چرا که منکرات را می‌بیند ولی نمی‌تواند آنها را تغییر دهد. مردان به مردان بسنده می‌کنند و زنان به زنان. چنان‌که بر دختران باکره غیرت می‌کنند، بر پسران هم‌!

ای سلمان‌! در آن زمان امیرانی فاسق، وزیرانی بدکار و امینانی خیانتکار خواهند بود. آنان نماز را ضایع می‌کنند و دنباله‌رو شهوات هستند. اگر چنین اشخاصی را دیدید، نمازتان را در وقتش برپا دارید.ای سلمان‌! در این هنگام چیز‌هایی از شرق و چیز‌هایی از غرب می‌آیند که جسم‌هایشان جسم‌های آدمیان است، اما دل‌هایشان دل‌های شیاطین. آنان به کوچک رحم نمی‌کنند و به بزرگ احترام نمی‌گذارند.ای سلمان‌! در آن زمان، مردم به سوی این بیت الحرام حج می‌گزارند، اما پادشاهان برای تفریح و سرگرمی، ثروتمندان برای تجارت، مساکین برای تکدّی و قاریان برای ریا و شهرت‌!سلمان پرسید: ای رسول‌خدا‌! آیا چنین خواهد شد؟ فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان‌! در این هنگام، دروغ فراوان می‌شود و ستاره‌ی دنباله‌داری آشکار می‌گردد. زن با شوهرش در تجارت مشارکت می‌کند و بازار‌ها مانند یکدیگر می‌شوند‌!سلمان عرضه داشت: در چه چیزی مانند هم می‌شوند؟ فرمود: در کسادی و کمی سود.ای سلمان‌! آنگاه خداوند بادی می‌فرستد که در آن مار‌هایی زرد رنگ است، پس عالمان بزرگ را [ از زمین ] بر می‌دارند، زیرا آنها منکرات را دیدند ولی تغییر ندادند‌!سلمان گفت: یا رسول الله‌! چنین خواهد بود؟ فرمود: آری، قسم به آنکه محمد را به حق مبعوث کرد.»[[216]](#footnote-216)

ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق 36/282 از انس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «در جهنم آسیابی است که عالمان سوء را به سختی آرد می‌کند.»[[217]](#footnote-217)

ابشیهی در المستطرف 1/47 از انس از آن حضرت: «وای به حال امتم از علمای سوء که علم را وسیله‌ی تجارت قرار می‌دهند و آن را می‌فروشند. خدا تجارت آنان را سودمند قرار ندهد.»[[218]](#footnote-218)

مناوی در فیض القدیر 1/183 آورده است: «از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند: شرورترین مردمان کیست؟ فرمود: عالمان سوء».

همو در 6/478 آورده است: «وای بر حال امتم از عالمان سوء.»

این روایات از جهت زمانی مطلق و در منابع شیعه و سنی بسیار است.

در منابع ما شیعیان نیز، احادیث متعددی در نکوهش عالمان سوء و تفسیر آیات مذمت ایشان، آمده است و دلالت بر این دارد که زمان اینان، پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده و تا ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه دارد.

و اینک نمونه‌هایی از این روایات:

مرحوم کلینی در کافی 8/307 از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «زمانی بر این مردم خواهد آمد که از قرآن جز خطوط آن و از اسلام جز اسمش باقی نماند. آنان مسلمان نامیده می‌شوند در حالی که دورترینِ مردم از اسلامند، مساجدشان آباد است و نسبت به هدایت ویران، فقیهان آن زمان بدترین فقیهان در زیر آسمانند‌! فتنه از ایشان بیرون می‌آید و به ایشان باز می‌گردد.»[[219]](#footnote-219)

این عبارت: «فتنه از ایشان بیرون می‌آید» از آن روست که آنان حاکمان جور را تأیید می‌کنند و اسلام را به خاطر آنها تحریف می‌نمایند.

جامع الاخبار /129 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «علمای آنان بدترین خلق خدا روی زمینند. در این هنگام خدا به چهار پیامد گرفتارشان می‌کند: ستم سلطان، قحطی دوران، ظلم والیان و ستم حاکمان.

اصحاب با تعجب پرسیدند: یا رسول الله‌! مگر بت‌ها را می‌پرستند؟ فرمودند: آری، هر درهمی برای آنان صنمی خواهد بود.»

علامه‌ی مجلسی در بحار الانوار 2/107 آیات و احادیث نکوهش عالمان بدکردار را تحت عنوان «ذمّ علماء السوء ولزوم التحرّز عنهم» آورده و25 حدیث در این رابطه نقل می‌کنند، از جمله اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «فقیهان - تا وقتی که در دنیا داخل نشده‌اند - امینان رسولان خدا هستند. پرسیدند: یا رسول الله‌! داخل شدن در دنیا به چه معناست؟ فرمودند: پیروی از سلطان. زمانی که چنین کردند، به خاطر دینتان از ایشان بر حذر باشید.» ونیز فرمودند: «بدترین شر، عالمان بدکردارند و بهترین خیر، عالمان نیکو‌رفتار.» هم چنین فرمودند: «خدای عز و جل به داود علیه السلام وحی کرد: میان من و خود، عالم دنیا شیفته را قرار مده که تو را از راه محبّتم باز می‌دارد. آنها راهزنان بندگانِ خواهان منند.» امام باقر علیه السلام نیز درباره‌ی آیه‌ی: «وَالشُّعَرَاءُ یتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ[[220]](#footnote-220)، و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند، فرمودند: دیده‌ای کسی از شاعری دنباله‌روی کند؟ همانا آنها کسانی هستند که برای [ هدفی ] غیر دینی، تفقّه [ و کسب آگاهی ] نمودند، پس گمراه شدند و گمراه کردند.»

مرحوم طبرسی در احتجاج 2/262 از امام حسن عسکری علیه السلام روایت می‌کند: «هر کسی از عوام شیعه، از چنین فقهایی [ که فسق ظاهر دارند و به دنیا و حرام آن رو می‌آورند ] تقلید کند، مانند یهودیانی است که خدا آنها را به سبب تقلید از فقیهان فاسقشان، نکوهش کرده است. و اما هر کسی از فقهاء که خویشتن‌دار باشد، از دینش محافظت نماید، با هوای نفسش مخالف بوده و مطیع فرمان مولایش باشد، عوام می‌توانند از او تقلید کنند، و این اوصاف تنها در برخی از فقیهان شیعه است نه همه‌ی آنان. کسی که مانند فاسقانِ از عوام مرتکب کار‌های قبیح و امور ناپسند گردد، هیچ چیزی از او درباره‌ی ما نپذیرید و او هیچ احترامی ندارد.»

در تفسیر امام عسکری علیه السلام /344 از امام هادی علیه السلام در ستایش عالمان با تقوا چنین آمده است: «اگر بعد از غیبت قائم شما، عالمانی باقی نمی‌ماندند که به سوی او دعوت و راهنمائی کنند و با حجت‌های الهی از دین او دفاع نمایند و بندگان ضعیف الایمان را از دام ابلیس و شیطان‌های سرکش او نجات دهند و از تله‌های نواصب بِرهانند، همه از دین خدا مرتد می‌شدند. ولیکن اینان کسانی هستند که قلوب شیعیان ضعیف الایمان را نگه می‌دارند، همان طورکه سکاندار کشتی سکّان را نگه می‌دارد، ایشان برترین‌ها در نزد خدای عزوجل‌اند.»[[221]](#footnote-221)

احادیث بشارت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف «مهدی از عترت من، همنام و هم کنیه‌ی من است»

مسند احمد 3/36 از ابو سعید خدری از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌آورد: «قیامت برپا نمی‌شود مگر پس از آنکه زمین از ستم و عدوان آکنده شود.

در ادامه فرمودند: سپس مردی از عترتم - و یا فرمود: از اهل‌بیتم - خروج می‌کند و زمین را پُر از عدل و داد می‌نماید، همان گونه که از ستم و عدوان آکنده شده است.»[[222]](#footnote-222)

حافظ مغربی در ردّ ابن خلدون /515 می‌گوید‌: «حاکم این حدیث را از عوف بن ابی جمیله به دو طریق آورده است؛ طریق نخست: از ابوبکر بن اسحاق و علی بن حماد عدل و ابوبکر محمد بن احمد بن بالویه، همگی به نقل از بشر بن موسی اسدی از هارون بن خلیفه از عوف بن ابی جمیله اعرابی.

طریق دوم: از حسین بن علی دارمی، از محمد بن اسحاق امام، از محمد بن یسار، از ابن ابی عدی از عوف اعرابی.

امام احمد آن را به نقل از محمد بن جعفر آورده و می‌گوید که عوف اعرابی برایمان این حدیث را گفت.

حاکم می‌گوید: حدیث بنابر شرط شیخین صحیح است و حافظ ذهبی در مستدرک آن را پذیرفته است. و برای انسان منصف همین کافیست.»

الجامع الصحیح 1/147 از ابو سعید خدری از آن حضرت: «قیامت برپا نمی‌شود مگر پس از آنکه زمین از ستم و عدوان آکنده شود، آنگاه مردی از عترتم - و یا فرمود: از اهل‌بیتم - خروج می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید، چنان‌که از ستم و جور آکنده شده است.»

هیثمی در المقصد العلی 4/406 از ابو سعید خدری از ایشان: «قیامت برپا نمی‌شود مگر پس از آنکه زمین از ستم و دشمنی پر شود، آنگاه مردی از اهل‌بیتم - و یا فرمود: از عترتم - قیام می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید، چنان‌که از ستم و ظلم و عدوان پر شده است.»

جامع الاحادیث 8/81 از ابن‌مسعود از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین نقل می‌کند: «مردی از اهل‌بیتم قیام می‌کند که همنام من است و اخلاقش اخلاق من است. پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که از ستم و بیداد پر شده است.»

مسند احمد 1/376 از عبدالله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «قیامت برپا نمی‌شود مگر پس از آنکه مردی از اهل‌بیتم به حکومت برسد که همنام من است.»

سنن ترمذی 3 /343 مشابه آن را از ابن‌مسعود نقل می‌کند، از ابوهریره نیز چنین آورده است: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را طولانی می‌کند تا آنکه...» حدیث را صحیح و حسن شمرده است.

بلخی در البدء والتاریخ 2/180 مانند روایت احمد را نقل کرده می‌گوید: «در این باب، بهترین روایت، روایت ابو بکر بن عیاش از عاصم بن ذرّ از عبدالله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است: دنیا سپری نمی‌شود مگر پس از آنکه مردی از اهل‌بیتم که همنام من است، بر امتم به حکومت برسد، نام او مشابه نام من است...»

ابن منادی در الملاحم /41 از ابن‌مسعود از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «قیامت برپا نمی‌شود مگر پس از آنکه فردی از اهل‌بیتم که نام او همانند نام من است، بر زمین حکمرانی کند.»

در مسند احمد 3/28 و 70 از ابو سعید نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «زمین پر از ظلم و ستم می‌شود، آنگاه مردی از عترتم قیام می‌کند. او هفت یا نه سال حکومت کرده و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید.»[[223]](#footnote-223)

در تذکرة الخواص /363 از ابن عمر آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «در آخرالزمان، مردی از فرزندانم قیام می‌کند. نام و کنیه‌اش مانند من است. او زمین را پر از عدل می‌کند، چنان‌که پر از ستم شده است.

سبط بن جوزی در ادامه می‌نویسد: او همان مهدی است، و این حدیثی مشهور است.»[[224]](#footnote-224)

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و دولت جهانی ایشان حتمی است

المصنف ابن ابی شیبه 8 /679 از حضرت امیر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «اگر از روزگار جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند مردی از اهل‌بیتم را برمی‌انگیزد که دنیا را پر از عدل می‌کند، چنان‌که آکنده از ستم شده است.»[[225]](#footnote-225)

در مسند بزار 2/134 آمده است: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند مردی از اهل‌بیت مرا برمی‌انگیزد که زمین را مملو از عدالت می‌کند، هم‌چنان‌که پر از جور شده است.»[[226]](#footnote-226)

مسند احمد 1/376 و 377: «ایام سپری نمی‌شود و روزگار به پایان نمی‌رسد، مگر آنکه مردی از اهل‌بیتم که هم نام من است، بر عرب حکمرانی کند.»[[227]](#footnote-227)

المعجم الکبیر 20/168 از عبدالله‌بن‌عمر از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «روز‌ها و شب‌ها به پایان نمی‌رسد و اگر جز یک روز از دنیا باقی نمانده باشد، خدا مردی از امتم را برمی‌انگیزد که نام او همانند نام من است.»[[228]](#footnote-228)

ابن حبان در صحیح خود 7/576 از ابو هریره از آن حضرت: «اگر جز یک شب از دنیا باقی نمانده باشد، مردی از اهل‌بیت پیامبر، در آن حکمرانی خواهد کرد.»[[229]](#footnote-229)

این مضمون در منابع ما شیعیان از جمله در دلائل الامامة /255 چنین آمده است: «قیامت بر پا نمی‌شود مگر بعد از آنکه مردی از فرزندانم که نام او همانند نام من است، به حکومت برسد. او زمین را پر از عدل و داد می‌نماید، همان گونه که پر از ظلم و ستم شده است.»[[230]](#footnote-230)

سنن الدانی /100 از ابو سعید روایت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «مردی از امتم قیام می‌کند و به سنّتم عمل می‌نماید. خداوند برکت را از آسمان برایش فرو می‌فرستد و زمین برکتش را برای او بیرون می‌دهد. او زمین را پر از عدالت می‌کند، چنان‌که پر از ستم شده است. هفت سال بر این امت حکومت می‌کند و در بیت‌المقدس سکنی می‌گزیند.»[[231]](#footnote-231)

المعجم الاوسط 2 /15 از ابو سعید از آن حضرت: «مردی از اهل‌بیتم قیام و به سنّتم حکم می‌کند. خدای عزوجل برای او از آسمان باران می‌فرستد و زمین برکت خود را برایش بیرون می‌دهد. به دست او زمین از داد و عدل پر می‌شود، چنان‌که از ستم و بیداد پر شده است. او بر این امت هفت سال حکومت می‌کند و در بیت‌المقدس سکنی می‌گزیند.»

در منابع شیعی، شیخ طوسی در غیبت /111 از ابو سعید خدری: «شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر فراز منبر می‌فرمودند: مهدی از عترت و اهل‌بیت من است. او در آخرالزمان خروج می‌کند. خداوند برای او باران را از آسمان فرو می‌فرستد و بذر زمین را بیرون می‌دهد، پس زمین را از عدل و داد پر می‌کند، چنان‌که مردم آن را از ستم و بیداد پر نمودند.»

همان /113 از ابن‌مسعود از ایشان: «دنیا به پایان نمی‌رسد مگر پس از آنکه مردی از اهل‌بیتم که مهدی گفته می‌شود، امر امتم را به دست گیرد.»

مهدی به حق، و از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام است

سنن ابن ماجه 2/1368 از سعید بن مسیب چنین نقل می‌کند: «ما نزد ام سلمه بودیم و مهدی را یاد کردیم، او گفت: شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مهدی به حق و از فرزندان فاطمه می‌باشد.»[[232]](#footnote-232)

الفتن ابن‌حماد 1/368 از قتاده: «به سعید بن مسیب گفتم: آیا مهدی حق است؟ گفت: حق است، پرسیدم: از کدام قبیله است؟ گفت: از قریش، پرسیدم: از کدام تیره؟ گفت: بنی هاشم، گفتم: از کدام؟ پاسخ داد: از بنی عبدالمطلب، گفتم: از کدام نسل؟ گفت: از فرزندان فاطمه.»[[233]](#footnote-233)

الملاحم و الفتن ابن طاووس /164 از کتاب فتن زکریا از سعید بن مسیب از ابن عباس آورده است: «مهدی از قریش است، گفتند: از چه تیره‌ای؟ گفت: از بنی هاشم، از فرزندان فاطمه علیها السلام.»

ابن یوسف کرمی در فرائد فوائد الفکر /65 از قتاده چنین نقل می‌کند: «از سعید بن مسیب پرسیدم: آیا مهدی حق است؟ گفت: آری، حق است، ... از فرزندان فاطمه، پرسیدم: از کدام یک از فرزندان فاطمه؟ گفت: دیگر برایت کافی است.»[[234]](#footnote-234)

غیبت شیخ طوسی /114 از جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «مهدی مردی از فرزندان فاطمه علیها السلام و گندمگون می‌باشد.»

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم حضرت زهرا را به مهدی علیهما السلام بشارت می‌دهند

یکی از روایات شگفت آوری که اتباع خلافت نقل می‌کنند حدیثی است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن با حضرت زهرا علیه السلام سخن می‌گویند و از مهدی یاد کرده، فضیلت و برتری عترت بر تمامی صحابه را ذکر می‌کنند، و بر وصایت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح می‌نمایند.

این یکی از حجت‌ها و براهینی نبوی است که از تیررس دستگاه حاکم و اتباع آن به دور مانده است.

البته خشم و غضب ذهبی را برانگیخته و لذا در صدد تضعیف آن - به وسیله‌ی تضعیف هیثم بن حبیب - بر آمده است، اما علی رغم میل او بزرگان علمای جرح و تعدیل سنی مانند احمد بن حنبل، ابو عوانه، شعبه، اسحاق بن منصور، ابو زرعه، ابو حاتم و ابن حبان او را ثقه شمرده‌اند‌![[235]](#footnote-235)

اهل‌سنت آن را با نقل‌هایی مشابه از ابو ایوب انصاری، ابو سعید خدری، سلمان، علی هلالی، ابن عباس و غیر اینان آورده‌اند، که ارائه‌ی آن به همراه طرق و اسناد از صد صفحه متجاوز است.

المعجم الصغیر طبرانی 1/37 از ابو ایوب انصاری نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه علیها السلام فرمود: «پیامبر ما بهترین پیامبران و پدر توست. شهید ما بهترین شهیدان و عموی پدرت حمزه است. کسی که دو بال دارد و با آن به هر جایی از بهشت که بخواهد پرواز می‌کند، از ماست و او پسر عموی پدرت جعفر است. دو سبط این امت حسن و حسین از ما هستند، و آنها پسران تو‌اند، مهدی نیز از ماست.»

در المعجم الکبیر 3/52 دو روایت از علی مکی هلالی آورده است: «در آن بیماری رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم که منجر به وفات ایشان شد، خدمتشان رسیدم. فاطمه در کنار سر پیامبر نشسته بود.پس آن قدر گریه کرد که صدایش بلند شد، رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او نگاه کرد و فرمود: محبوبم، ای فاطمه‌! چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: از ظلم [ امت ] پس از شما می‌هراسم‌! فرمود: محبوبم‌! آیا نمی‌دانی که خدای عزوجل به زمین نگاهی کرد[[236]](#footnote-236)و پدرت را از آن برگزید و برای رسالت خویش برانگیخت، سپس نگاه دیگری کرد و شوهرت را از آن برگزید و به من وحی فرمود که تو را به ازدواج او درآورم؟

ای فاطمه‌! و ما اهل‌بیتی هستیم که خداوند هفت ویژگی به ما داده است که نه پیش از ما به کسی عطا نموده و نه پس از ما به کسی عطا خواهد کرد؛ من خاتم پیامبران، گرامی‌ترین آنان نزد خدا و محبوب‌ترین خلق او هستم که پدر تو هستم. وصیّ من بهترین اوصیاء و محبوب‌ترین ایشان نزد خداست که شوهر توست. شهید ما بهترین شهیدان و محبوب‌ترین آنها نزد خداست و او عمویت حمزة بن عبدالمطلب است، او عموی پدرت و شوهرت است. آنکه دو بال سبز دارد و در بهشت همراه فرشتگان، هر جا که بخواهد پرواز می‌کند، از ماست، که پسرعموی پدرت و برادر شوهرت است. دو سبط این امت از ما هستند که پسران تو حسن و حسین و دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند. سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث کرد، پدر آن دو برتر از آنهاست.

ای فاطمه‌! سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث داشت، مهدی این امت از حسن و حسین است[[237]](#footnote-237). هنگامی که دنیا دچار فتنه و آشوب شود و فتنه‌ها پشت سر هم رخ دهند و راه‌ها قطع گردد [ و امنیّت نداشته باشد ]، برخی بر برخی دیگر هجوم آورند، نه بزرگ بر کوچک رحم کند و نه کوچک بزرگ را احترام نماید، آنگاه خدای عزوجل از [ نسل ] حسن و حسین، کسی را برمی‌انگیزد که قلعه‌های گمراهی و قلب‌های بسته را فتح می‌کند. او در آخرالزمان - همان گونه که من در اول الزمان برای برپایی دین قیام کردم - بدان قیام می‌کند و دنیا را - همان طور که پر از جور شده است - پر از عدالت می‌نماید.

ای فاطمه‌! غمگین مباش و گریه نکن، زیرا خدای عزوجل از من به تو مهربان‌تر و رئوف‌تر است، و این به سبب جایگاه تو نزد من و موضع تو در قلب من است. خدا تو را به ازدواج همسری درآورده که از لحاظ حسب با شرافت ترین اهل‌بیت تست، بالاترین منزلت را در میان آنان دارد، مهربان‌ترین آنان با مردم، عادل‌ترین آنها در برپایی مساوات و آگاه‌ترین ایشان نسبت به امر داوری است. من از پروردگارم درخواست کردم که تو نخستین شخص از اهل‌بیتم باشی که [ پس از وفاتم ] به من ملحق می‌گردد.

علی بن هلال می‌گوید: وقتی پیامبر وفات نمود، فاطمه تنها هفتاد و پنج روز باقی ماند تا آنکه خدا او را به پیامبر ملحق نمود.»[[238]](#footnote-238)

مناقب ابن مغازلی /101 از ابو ایوب آورده است: «رسول‌خدا بیمار شدند. فاطمه علیها السلام برای عیادت نزد آن حضرت رفت، در حالی که پیامبر بهبودی کامل نیافته بودند. وقتی خستگی و ضعف رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دید، گریه گلویش را گرفت و اشکش جاری شد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: ای فاطمه‌! خدای عزوجل به زمین نگاهی نمود و پدرت را از آن برگزید و او را به پیامبری مبعوث کرد. سپس بار دوم بدان نگریست و شوهرت را از آن برگزید، پس به من وحی کرد، و من او را به ازدواج تو درآوردم و جانشینم قرار دادم. ای فاطمه‌! آیا نمی‌دانی به سبب کرامتی که نزد خدا داری تو را به ازدواج بردبارترین مردم، پیشگام‌ترین آنان در اسلام و داناترین آنها در آورد؟ فاطمه از این مطلب خوشحال و مسرور شد.

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای فاطمه‌! علی هشت منقبت عظیم دارد؛ ایمان به خدا و رسول، حکمت، همسری با تو، دو فرزند او حسن و حسین هستند، او امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و بر طبق کتاب خدای عزوجل قضاوت می‌نماید.

ای فاطمه‌! ما اهل‌بیتی هستیم که به ما هفت ویژگی داده شده که به هیچ یک از اولین و آخرین داده نشده و نخواهد شد؛ پیامبر ما برترین پیامبران است، که پدر توست. وصیّ ما بهترین اوصیاست، که شوهر توست. شهید ما بهترین شهداست، که عموی پدرتوست. کسی که دو بال دارد و در بهشت، هر جا که بخواهد با آنها پرواز می‌کند، از ماست، که جعفر پسر عموی توست. دو سبط این امت از ما هستند، که پسران تو‌اند. و سوگند به کسی که جانم به دست اوست، مهدی این امت از ماست.»

سیوطی در مسند فاطمه /47 و 93 نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: «ای فاطمه‌! بر تو بشارت باد که مهدی از توست.»

ینابیع المودة /81 این حدیث را با قدری تفاوت از مناقب خوارزمی نقل می‌کند و در آن آمده است: «دو سبط و دو سرور جوانان اهل بهشت که دو پسر تو‌اند، از ما هستند، و قسم به کسی که جان من به دست اوست، همانا مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌گزارد، از فرزندان توست.»[[239]](#footnote-239)

گنجی شافعی در البیان /501 از ابو هارون عبدی چنین نقل می‌کند: «نزد ابو سعید خدری رفتم و پرسیدم: آیا در جنگ بدر حضور داشتی؟ گفت: آری، پرسیدم: آیا از آنچه از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی علی و فضل او شنیدی، برایم نمی‌گویی؟ گفت: آری، برایت می‌گویم.

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیمار شدند. وقتی که مقداری بهبودی یافتند، فاطمه برای عیادت ایشان آمد. من هم سمت راست پیامبر نشسته بودم... مهدی امت که عیسی پشت سرش نماز می‌خواند، از ماست. آنگاه بر شانه‌ی حسین زد و فرمود: مهدی امت از نسل این فرزند است. دار قطنی، صاحب الجرح والتعدیل چنین آورده است.»

در منابع شیعی، امالی شیخ طوسی 1/154 از ابو ایوب انصاری آن را نقل می‌کند.

کمال الدین 1 /262 از سلمان نقل می‌کند: «در آن بیماری رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم که منجر به فوت ایشان شد، نزد آن حضرت نشسته بودم که فاطمه علیها السلام وارد شد... نخستین وصی پس از من برادرم علی است، آنگاه حسن و سپس حسین و بعد از او نه نفر از فرزندان حسین که در درجه‌ی من هستند...

دخترم‌! ما اهل‌بیتی هستیم که خدای عزوجل شش خصلت به ما عطا فرموده است که به احدی غیر از ما نداده است...»

مقاتل الطالبین 1/97 از ولید بن محمد موقری آورده است: «همراه ابن شهاب زهری در منطقه‌ی رصافه[[240]](#footnote-240) بودم که بانگ طبل‌زنان را شنیدیم. او به من گفت: ولید‌! ببین چه خبر است؟ از پنجره به پایین نگاه کردم و گفتم: سر زید بن علی است‌! ابن شهاب درست نشست و گفت: افراد این خاندان را شتاب و عجله هلاک نمود. پرسیدم: مگر اینان هم حکومت خواهند کرد؟ گفت: علی بن حسین از پدرش از فاطمه روایت کرد که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: مهدی از فرزندان توست.»[[241]](#footnote-241)

در دلائل الامامه /234 از ولید بن محمد موقری چنین روایت می‌کند: «نیم روز در رصافه بر در خانه‌ی زهری ایستاده بودم که طبل‌زنانی که سر زید بن علی را می‌چرخاندند گذشتند. پس زهری گریست و گفت: افراد این خاندان حکمرانی خواهند کرد، اما عجله [ اینان را بدین روز انداخته است ]. گفتم: ای ابوبکر‌! اینها هم حکومت می‌کنند؟ گفت: علی بن الحسین به نقل از پدرش برایم گفت که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه فرمود: مهدی از فرزندان توست.»

کفایة الاثر /62 از جابر بن عبدالله: «در بیماری رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم که منجر به وفاتشان شد، فاطمه کنار سرِ ایشان نشسته بود، پس چنان گریست که صدایش بلند شد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دیده‌اش را به سوی فاطمه گشود و فرمود: محبوبم، فاطمه‌! چرا گریه می‌کنی؟ عرض نمود: از ستم [ امت ] پس از شما می‌هراسم‌! فرمود: محبوبم‌! گریه نکن، زیرا ما اهل‌بیتی هستیم که خدا هفت امتیاز به ما عطا نموده که به احدی پیش از ما و پس از ما نداده و نخواهد داد؛ من خاتم انبیاء و محبوب‌ترین خلق نزد خدایم، و پدر تو هستم. جانشین من بهترین جانشینان و محبوب‌ترین آنان نزد خداست، که شوهر توست. شهید ما بهترین و محبوب‌ترین شهداء نزد خداست، که عموی توست. دو سبط این امت از ما هستند، که پسرانت حسن و حسین‌اند، و خدا از نسل حسین، نه امام می‌آورد که امین و معصوم‌اند. و مهدی این امت نیز از ماست.

آنگاه که دنیا گرفتار هرج و مرج شود، فتنه‌ها یکی پس از دیگری پدیدار گردند، راه‌ها ناامن شود، برخی بر برخی دیگر هجوم برند، پس نه بزرگ بر کوچک رحم کند و نه کوچک به بزرگ احترام بگذارد، خدا مهدی ما را - که نهمین امام از نسل حسین است - برمی‌انگیزد که دژ‌های گمراهی و قلب‌های فرو بسته را فتح می‌کند، و همان گونه که من در ابتدای زمان دین را اقامه نمودم، آن را در آخرالزمان برپا خواهد داشت، و زمین را چنان که پر از ستم شده است، از عدالت آکنده خواهد ساخت.»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حضرت امیر را به حضرت مهدی علیهما السلام بشارت می‌دهند

دلائل الامامة /250 از انس بن مالک روایت می‌کند: «روزی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم [ از خانه ] بیرون آمدند و حضرت علی علیه السلام را دیدند، پس دست خود را میان دو کتف او گذاشته فرمودند: یا علی‌! اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن را چنان طولانی می‌کند تا مردی از عترت تو - که او را مهدی گویند - حکمرانی نماید. او به سوی خدای عزوجل هدایت می‌کند و عرب توسّط او رهنمون می‌شوند، همان طور که تو کفّار و مشرکان را از ضلالت هدایت نمودی.

آنگاه فرمودند: بر دو کف دست او نوشته است: با او بیعت نمایید که این بیعت با خداوند عزوجل است.»

نعمانی در غیبت /92 از عبد خیر نقل می‌کند: «شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: یا علی‌! امامانِ راشد، هدایت شده و معصوم از فرزندان تو یازده تن هستند. نخستین آنها توئی و آخرینشان همنام من است. او خروج می‌کند و زمین را پر از عدل می‌نماید، همان سان که از جور و ظلم پر شده است.

مردی به نزد او می‌آید - و این در حالی است که اموال انباشته‌اند - و می‌گوید: ای مهدی‌! به من عطا کن، پس مهدی می‌گوید: برگیر.»[[242]](#footnote-242)

همان /57 از حسن بن ابوالحسن بصری - به طور مرفوع - روایت می‌کند: «جبرئیل خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید و گفت: ای محمد‌! خدای عزوجل تو را فرمان می‌دهد که فاطمه را به همسری علی برادرت در آوری، رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم هم به سراغ ایشان فرستاد و فرمود: یا علی‌! من تو را به ازدواج فاطمه دخترم، بانوی بانوان عالمین که پس از تو محبوب‌ترین شخص نزد من است، در می‌آورم. از شما دو تن، دو آقای جوانان اهل بهشت و نیز شهیدانی که پس از من به خون آغشته می‌شوند و در زمین مورد ستم قرار می‌گیرند، به وجود خواهند آمد. آن نجیبان نورانی که خداوند به وسیله‌ی آنها ظلم را خاموش و حق را احیاء می‌کند و باطل را می‌میراند، تعداد آنان تعداد ماه‌های سال است و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌گزارد.»

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم امام‌حسین را به حضرت مهدی علیهما السلام بشارت می‌دهند

عقد الدرر /24 از ابو نعیم در صفة المهدی چنین روایت می‌کند: «حذیفه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای ما سخنرانی کرد و از آنچه رخ خواهد نمود خبر داد، آنگاه فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای عزوجل آن روز را چنان طولانی می‌کند، تا مردی از فرزندانم را که همنام من است برانگیزد. سلمان فارسی برخاست و عرضه داشت: یا رسول الله‌! از نسل کدام فرزندتان؟ فرمود: از این فرزندم و با دست بر حسین زدند.»[[243]](#footnote-243)

القول المختصر /7 این مضمون را چنین نقل می‌کند: «تا آنکه مردی از اهل‌بیتم به حکومت رسد. نبردها بر دست او رخ می‌دهد و او اسلام را آشکار می‌کند. خداوند از وعده‌اش تخلّف نمی‌کند و او سریع الحساب است.»

گنجی در البیان /510 مشابه آن را از حذیفه چنین نقل می‌کند: «نام او نام من و اخلاق او همچون اخلاق من است. کنیه‌اش ابو عبدالله است. مردم بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. خداوند دین را به دست او باز می‌گرداند و برای او فتوحاتی خواهد داشت که به دنبال آن تنها گویندگان لا إله إلا الله بر روی زمین باقی خواهند ماند... فرمودند: از نسل این پسرم، و با دست بر حسین علیه السلام زدند.»

نگارنده: تنها در این روایت کنیه‌ی ابو عبدالله برای امام مهدی علیه السلام ذکر شده است، ولی صحیح و متواتر آن است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی ایشان فرموده است: کنیه‌ی او کنیه‌ی من است، یعنی ابو القاسم.

دلائل الامامة/234 از ابو سعید خدری از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «قسم به کسی که جانم به دست اوست، مهدی این امت که عیسی پشت سرش نماز می‌خواند، از ماست. آنگاه دست خود را بر شانه حسین زدند و فرمودند: از این، از این.»[[244]](#footnote-244)

ابن میثم بحرانی در النجاة فی القیامة /167 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند که به امام حسین علیه السلام فرمودند: «این پسرم امام، پسر امام، برادر امام و پدر امامان نه‌گانه‌ایست که نهمین آنان قائم آنهاست. او حجت، پسر حجت، برادر حجت و پدر حجج نه گانه است.»

البرهان /46 و الدر النظیم /791 از سلمان فارسی چنین روایت می‌کنند: «خدمت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیدم و دیدم حسین بر روی زانوی ایشان نشسته و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گونه‌ها و دهان او را می‌بوسند و می‌فر مایند: تو آقا، پسر آقا و برادر آقائی، تو امام، پسر امام و برادر امامی، تو حجت [ خدا ]، برادر حجت و پدر حجج نه‌گانه‌ای که نهمین آنان قائم مهدی آنهاست.»

عوالم العلوم، کتاب النصوص /146 از ابو سعید آورده است: «شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حسین فرمودند: ای حسین‌! تو امام، پسر امام و برادر امامی و نه تن از فرزندانت امامان ابرار هستند، که نهمین آنان قائم آنهاست. اصحاب پرسیدند: یا رسول الله‌! پس از شما چند امام خواهند بود؟ فرمودند: دوازده تن که نه تن آنها از نسل حسین هستند.»

امیرالمؤمنین امام‌حسین علیهما السلام را بشارت می‌دهند

کمال الدین 1/304 از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «ای حسین‌! نهمین فرزند تو قائم به حق است که دین را اظهار می‌کند و عدالت را می‌گستراند.

امام‌حسین علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین‌! و آیا چنین خواهد شد؟ فرمودند: آری، سوگند به آنکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم را به نبوت برانگیخت و او را بر تمامی آفریدگان برگزید، ولیکن پس از غیبت و حیرتی که در آن تنها مخلصانی که یقینی راسخ دارند و خداوند از آنان بر ولایت ما میثاق گرفته، ایمان را در قلوب آنها نوشته و آنان را با روحی از جانب خود تأیید نموده است، بر اعتقاد به او ثابت می‌مانند.»[[245]](#footnote-245)

شیوه‌های ابتکاری پیامبر و امامان علیهم السلام برای شناساندن

انسان، وقتی روایات مربوط به تفسیر آیه‌ی تطهیر، و تعیین خاندان و اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم توسّط آن حضرت را مشاهده می‌کند، در مقابل شگردی که ایشان برای معرفی آنان به کار گرفته‌اند، سر تعظیم فرود می‌آورد. رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم حضرت امیر، صدیقه‌ی طاهره و حسنین علیهم السلام را حاضر می‌کنند، عبایی بر آنان پیچیده و آیه را تلاوت می‌کنند، آنگاه می‌فرمایند: اینان، اهل‌بیت منند و برای آنان دعا می‌کنند. ام سلمه می‌خواهد در میان آنان داخل شود، ولی آن حضرت عبا را از دست او می‌کشند - چنان که احمد بن حنبل روایت کرده است -.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از نزول این آیه، بار‌ها و بار‌ها در طول شش ماه - بنابر روایت احمد و دیگران - به در خانه‌ی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام می‌آیند، آنان را برای نماز صبح بیدار و آیه تطهیر را تلاوت می‌کنند.

افزون بر این تعیین عملی، دلالت‌های واضح دیگری نیز در میان است که سنیان پاره‌ای از آن را نقل کرده‌اند و ما به صورت کامل. از جمله آنکه ایشان فرمودند: «علی، فاطمه، حسن، حسین و نه تن از نسل حسین که نهمین آنان مهدی آنهاست و زمین را مملو از عدل و داد می‌کند.»[[246]](#footnote-246)

از دیگر ابتکارات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن است که در حجة‌الوداع حضرت علی علیه السلام را طلب نموده، او را بر فراز منبر بردند، دستش را بالا گرفتند و رسالت الهی را درباره‌ی او ابلاغ نمودند، آنگاه از مسلمین خواستند تا به ایشان تهنیت بگویند و به عنوان ولایت و سرپرستیِ پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم با آن حضرت بیعت کنند‌!

دیگر ابتکار ایشان گفتار‌ها و فرمایشاتی است که درباره‌ی اهل‌بیت علیهم السلام دارند، از جمله آنکه فرمودند: «امامان پس از من دوازده تن هستند که در این تیره از هاشم کاشته شده‌اند، امامت جز بر آنان شایسته نیست و زمامدارانی غیر از ایشان نیز شایستگی ندارند.»[[247]](#footnote-247)

هم چنین فرمودند: «امامان پس از من به تعداد نقیبان بنی‌اسرائیل‌اند، نه تن آنها از نسل حسین هستند که نهمین آنان قائم آنهاست. او در آخرالزمان قیام می‌نماید و زمین را پر از عدالت می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است.»[[248]](#footnote-248)

و نیز فرمودند: «هنگامی که سه نام از امامانِ از فرزندان من - محمد، علی و حسن - پشت سر هم آیند، چهارمین آنها قائمِ مورد آرزو و انتظار است.»[[249]](#footnote-249)

تعابیر بلیغ و مبتکرانه‌ی دیگری نیز از آن حضرت رسیده است، همچون: «مهدی از عترت من است»، «از اولاد فاطمه است»، «نهمین فرزند از نسل حسین»، «پسر بهترین کنیزان»، «خداوند تنها به ما [ اهل‌بیت ] آغاز نموده و تنها به ما ختم خواهد کرد»، «اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن را چنان طولانی می‌کند تا او را برانگیزد»، «او زمین را پر از عدل و داد می‌کند»، «ما فرزندان عبدالمطلب آقایان اهل بهشتیم؛ من، علی، حمزه، جعفر، حسن، حسین و مهدی.»

امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یازدهمین فرزند خود، بشارت می‌دهد

کافی 1/338 از اصبغ بن نباته نقل می‌کند: «حضور حضرت امیر‌ علیه السلام رسیدم و ایشان را دیدم که متفکّرانه با چوبی بر زمین می‌زند، عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین‌! چه شده که شما را چنین می‌بینم، با حالت تفکّر بر زمین می‌زنید؟ آیا به خلافت رغبت دارید؟ فرمودند: نه، به خدا سوگند که هیچ روزی نه در خلافت و نه در دنیا رغبت نداشتم، ولی در مولودی اندیشیدم که از نسل من و یازدهمین فرزندم خواهد بود، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد می‌آکند، هم‌چنان‌که از ستم و جور پر شده است.

برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که گروه‌هایی در آن گمراه شده و گروه‌هایی دیگر رهنمون می‌شوند. گفتم: یا امیرالمؤمنین‌! این حیرت و غیبت چقدر به طول می‌انجامد؟ فرمودند: مدّتی. گفتم: آیا چنین خواهد شد؟ فرمود‌: آری، همان سان [ و با همان قاطعیّت ] که تو آفریده شده‌ای، و چگونه تو - ای اصبغ‌! - آن را درک کنی؟ آنان بهترین‌های این امتند که با ابرار این عترت خواهند بود. پرسیدم: پس از آن چه خواهد بود؟ ایشان فرمودند: آنگاه خداوند هر آنچه را بخواهد انجام خواهد داد، چرا که او بداء‌ها، اراده‌ها، غایات و نهایاتی دارد.»[[250]](#footnote-250)

در نقل اثبات الوصیة /229 چنین آمده است: «برای او غیبت و در امر او حیرتی است... و هنگامی که واسطه‌ی بین او و شیعیان ما مفقود شود [ و دوران غیبت صغری که چهار تن سفارت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را بر عهده دارند، به پایان رسد ] حیرت و سرگردانی خواهد بود.»[[251]](#footnote-251)

معانی الاخبار /58 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «پس از آنکه حضرت امیر علیه السلام بعد از نهروان به کوفه بازگشتند - و به ایشان خبر رسیده بود که معاویه ایشان را سب می‌کند، لعن می‌گوید و یارانش را به قتل می‌رساند - ایستادند و خطبه‌ای خواندند و بعد از آنکه حمد و ثنای الهی را به جای آورده بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درود فرستادند و آنچه را که خدا بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و ایشان ارزانی داشته یاد نمودند، در سخنی طولانی فرمودند: و از فرزندان من مهدی این امت است.»[[252]](#footnote-252)

امام حسن مجتبی علیه السلام به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بشارت می‌دهند

کمال الدین 1 /316 از ابو سعید عقیصا از امام حسن مجتبی علیه السلام حدیثی طولانی را روایت می‌کند که در قسمتی از آن آمده است: «آیا ندانستید که هیچ یک از ما نیست مگر آنکه بیعت طاغوت زمانش را بر گردن داشته است، مگر قائم که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد؟ خدای عزوجل ولادت او را مخفی و شخص او را غائب می‌نماید، تا وقتی که قیام می‌کند بیعت هیچ طاغوتی بر گردنش نباشد. او نهمین تن از فرزندان برادرم حسین می‌باشد و فرزند بانوی کنیزان. خدا عمر او را در غیبتش طولانی می‌گرداند، سپس به قدرت خود او را در چهره‌ی جوانی کمتر از چهل سال آشکار می‌نماید. این برای آن است که بدانند خداوند بر همه چیز تواناست.»[[253]](#footnote-253)

بشارت امام حسین علیه السلام به نهمین فرزندش امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

کمال الدین 1/317 از امام‌حسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «قائم این امت، نهمین فرزند از فرزندان من است. اوست که غیبت می‌کند و هموست که زنده است و میراثش تقسیم می‌شود.»[[254]](#footnote-254)

کفایة الاثر /232 از یحیی بن نعمان نقل می‌کند: «در حضور امام‌حسین علیه السلام بودم که مردی عرب که نقاب بر چهره داشت و بسیار گندمگون بود، وارد شد و گفت: ای پسر رسول‌خدا‌! سؤالی دارم، حضرت فرمودند: بپرس. او گفت: چقدر بین ایمان و یقین فاصله است؟ ایشان فرمودند: چهار انگشت، گفت: چسان؟ فرمودند: ایمان آن چیزی است که شنیده‌ایم و یقین آن است که دیده‌ایم و میان شنیدن و دیدن چهار انگشت فاصله است.[[255]](#footnote-255) او دوباره سؤال کرد: فاصله‌ی میان آسمان و زمین چه مقدار است؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: یک دعای مستجاب. او گفت: بین مشرق و مغرب چطور؟ فرمودند: یک روز مسیر خورشید. پرسید: عزت انسان به چیست؟ ایشان فرمودند: بی‌نیازی از مردم. سؤال کرد: زشت‌ترین چیز چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: فسق پیرمرد، خشم سلطان، دروغ کسی که شرافت خانوادگی دارد، بخل غنیّ و حرص در عالم قبیح است.

عرض کرد: ای پسر رسول‌خدا‌! درست فرمودید. حال بفرمایید: امامان پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چه تعدادند؟ فرمود: دوازده نفر به تعداد نقبای بنی‌اسرائیل. گفت: آنان را نام ببرید. امام علیه السلام مدتی طولانی سر به زیر انداختند و بعد سر را بالا آورده فرمودند: آری به تو خبر می‌دهم، ای برادر عرب‌! همانا امام و خلیفه‌ی پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حسن و من و نُه تن از فرزندان من هستیم، آنان علی پسر من، پس از او پسرش محمد، بعد از او فرزندش جعفر، در پی او پسرش موسی، به دنبال او فرزندش علی، پس از او فرزندش محمد، بعد از او پسرش علی، در پی او پسرش حسن و پس از او جانشین او مهدی - که نهمین تن از نسل من است و دین را در آخرالزمان برپا می‌دارد - هستند.

در این هنگام آن مرد عرب برخاست و گفت:

مسح النبی جبینَه فله بریق فی الخدود

أبواه من علیا قریش وجدُّه خیر الجُدود

پیامبر بر پیشانی او دست کشید، پس گونه‌هایش لمعان و درخشش دارد

پدر و مادرش از مهتران قریش هستند و پدر بزرگ او بهترین پدر بزرگ‌ها.»

کمال الدین 1 /317 از امام‌حسین علیه السلام نقل می‌کند: «در نهمینِ از فرزندان من سنّتی از یوسف و سنّتی از موسی بن عمران است، او قائم ما اهل‌بیت است و خداوند تبارک و تعالی امر [ قیام ] او را در یک شب سامان می‌دهد.»[[256]](#footnote-256)

همان 1 /317 از عبدالرحمن بن سلیط: «امام‌حسین علیه السلام فرمودند: از ما دوازده مهدی است که اولین آنها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرینشان نهمین تن از فرزندان من. هموست که حق را برپا می‌دارد. خداوند به دست او زمین را پس از مرگ آن زنده و دین حق را بر تمامی ادیان غالب می‌گرداند، اگرچه مشرکان را ناخوش آید.

او غیبتی دارد که در آن گروه‌هایی از دین برمی‌گردند و گروه‌هایی دیگر بر آن استوار می‌مانند، آنان مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند و به آنها گفته می‌شود: مَتَی هذا الوَعدُ إن کنتُم صَادقِینَ[[257]](#footnote-257)، این وعده‌ی چه زمانی محقّق می‌شود، اگر شما راستگویانید؟

آگاه باشید کسی که در غیبت او بر آزار و تکذیب صبور باشد، به مانند کسی است که با شمشیر در حضور رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مجاهدت کند.»[[258]](#footnote-258)

اثبات الهداة 3/569 از اثبات الرجعة فضل بن شاذان از امام باقر از امام‌حسین علیهما السلام روایت می‌کند: «خداوند قائم ما را آشکار می‌کند، پس او از ظالمین انتقام می‌گیرد. گفتند: ای فرزند رسول‌خدا‌! قائم شما کیست؟ فرمودند: هفتمین شخص از نسل فرزندم محمد بن علی. او حجت بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزند من است. اوست که مدتی طولانی غائب می‌شود، سپس ظهور نموده و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان طوری که از ظلم و جور پر شده است.»

امام زین العابدین علیه السلام : گویا صاحب شما را می‌بینم که بر فراز نجفتان بر آمده است

شیخ مفید رحمه الله در امالی /45 از ابو خالد کابلی روایت می‌کند: «امام سجاد علیه السلام به من فرمودند: ای ابا خالد‌! قطعاً فتنه‌هایی به مانند پاره‌های شبِ تاریک رخ خواهد داد که تنها کسانی که خداوند میثاقشان را گرفته است از آن نجات می‌یابند، آنان چراغ‌های هدایت و چشمه‌های دانش هستند که خدا از هر فتنه‌ی تاریکی آنان را رهایی می‌بخشد.

گویا صاحب شما را می‌بینم که بر فراز شهر نجفتان - پشت کوفه - در میان سیصد و بیش از ده مرد بر آمده است، جبرئیل در سمت راست او، میکائیل سمت چپ و اسرافیل جلوی او هستند. او پرچم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به همراه دارد و آن را گشوده است، آن را بر هیچ گروهی فرود نمی‌آورد مگر آنکه خداوند عزیز و جلیل آنان را هلاک می‌گرداند.»

هفتمین امام از فرزندان امام باقر علیه السلام

کفایة الاثر /297 از زید بن علی نقل می‌کند: «نزد پدرم علی بن الحسین علیهما السلام بودم که جابر بن عبدالله انصاری وارد شد. در حالی که با پدرم سخن می‌گفت، برادرم محمد از یکی از اتاق‌ها بیرون آمد. جابر به او چشم دوخت، سپس برخاست و گفت: ای پسر‌! پیش بیا و او هم آمد، آنگاه گفت: برگرد و او برگشت، جابر گفت: شمائلی مانند شمائل رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم . ای پسر‌! نامت چیست؟ فرمود: محمد، جابر پرسید: پسر کیستی؟ ایشان فرمودند: پسر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، جابر گفت: پس تو باقری.

در این هنگام بر روی دست و پای ایشان افتاد و سر و دست او را بوسید و گفت: ای محمد‌! رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر تو سلام فرستاد. ایشان فرمودند: بهترین سلام بر رسول‌خدا و بر تو - ای جابر‌! - به جهت آنکه سلام [ آن حضرت ] را رساندی.

آنگاه جابر به جای خود بازگشت و به سخن گفتن با پدرم ادامه داد، او گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی به من فرمودند: ای جابر‌! زمانی که فرزندم باقر را دیدی سلام مرا به او برسان، همانا او همنام و شبیه‌ترین مردمان به من است، دانش او دانش من و فرمان او فرمان من است، هفت تن از فرزندان او امینان، معصومان و امامان ابرارند و هفتمین ایشان مهدی آنهاست که زمین را از عدل و داد آکنده می‌کند، همان سان که از ستم و جور آکنده شده است، آنگاه این آیه را تلاوت فرمودند: وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَینَا إِلَیهِمْ فِعْلَ الْخَیرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلاةِ وَإِیتَاءَ الزَّکاةِ وَکانُوا لَنَا عَابِدِینَ[[259]](#footnote-259)، و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند و به ایشان انجام کار‌های نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده‌ی ما بودند.»

همان /250 از ابو مریم عبد الغفار بن قاسم آورده است: «به حضور مولایم امام باقر علیه السلام رسیدم. برخی از شیعیان نزد ایشان بودند. پس سخن از اسلام به میان آمد و من گفتم: آقای من‌! کدام اسلام افضل است؟ حضرت فرمودند: کسی که مؤمنان از زبان و دست او در سلامت و امان باشند. پرسیدم: برترین اخلاق چیست؟ فرمودند: صبر و سخاوت. عرض کردم: ایمان کدام یک از مؤمنان کاملتر است؟ پاسخ دادند: خوش اخلاق‌ترین آنها. گفتم: کدام جهاد برتر است؟ فرمودند: کسی که اسبش پی و خونش ریخته شود. عرضه داشتم: کدامین نماز افضل است؟ فرمودند: آنکه دعا و خشوع بیشتری دارد. پرسیدم: کدام صدقه برتر است؟ پاسخ دادند: آنکه از چیزی که خدای عزوجل برایت حرام کرده، دوری کنی.

گفتم: آقای من‌! درباره‌ی ورود نزد سلطان چه می‌فرمایید؟ فرمودند: چنین امری را برای تو [ روا ] نمی‌بینم. عرضه داشتم: من گاهی به شام مسافرت می‌کنم و نزد ابراهیم بن ولید می‌روم. امام علیه السلام فرمودند: ای عبد الغفار‌! ورود تو بر سلطان سه چیز را در پی دارد: محبت دنیا، فراموشی مرگ و کم رضایتی به آنچه خداوند قسمت نموده است.

گفتم: ای فرزند رسول‌خدا‌! من خانواده دارم و به آن سرزمین برای تجارت و کسب منفعت می‌روم، نظر شما چیست؟ فرمودند: ای بنده‌ی خدا‌! من تو را به ترک دنیا امر نمی‌کنم، بلکه به ترک گناهان فرمان می‌دهم. ترک دنیا فضیلت است ولی ترک گناهان فریضه و واجب، و تو بیش از آنکه به کسب فضیلت نیاز داشته باشی به کسب فریضه نیازمندی.

در این هنگام دست و پای ایشان را بوسه دادم و گفتم: پدر و مادرم فدای شما، ای فرزند رسول‌خدا‌! دانش صحیح را تنها نزد شما می‌یابیم. سنّ من بالا رفته و استخوانم سست شده است ولی آنچه را که باعث مسرّتم شود در شما نمی‌بینم، شما را می‌بینم که کشته و آواره می‌شوید و در بیم و هراس به سر می‌برید. من دیر زمانی است که انتظار قائم شما را می‌کشم و می‌گویم: امروز یا فردا ظهور می‌کند.

ایشان فرمودند: ای عبد الغفار‌! قائم ما هفتمین نفر از نسل من است و این زمان، زمان ظهور او نیست، پدرم از پدرش و ایشان از پدرانش روایت می‌کنند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: همانا امامان پس از من دوازده نفرند، به تعداد نقیبان بنی‌اسرائیل، نه تن ایشان از نسل حسین هستند و نهمین شخص قائم آنهاست. او در آخرالزمان خروج می‌کند و زمین را همان سان که از ستم و ظلم پر شده، از عدالت مملو می‌نماید.

گفتم: اگر چنین باشد، پس از شما چه کسی [ امام ] خواهد بود؟ فرمودند: جعفر که سید اولاد من و پدر امامان است و در گفتار و کردار صادق می‌باشد. ای عبد الغفار سؤال بزرگی پرسیدی و البته که تو شایسته‌ی آنی که پاسخ را دریافت کنی.

آنگاه فرمودند: بدانید که کلید‌های دانش پرسش است و این بیت را خواندند:

شفاءُ العَمَی طول السؤال و إنّما تمامُ العَمَی طولُ السکوتِ علی الجهلِ

درمان نابینایی [ جهل ] طول پرسش است، و تنها دلیل نابینایی طول سکوت در حالت جهل و نادانی است.»

بشارت امام صادق علیه السلام به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ششمین فرزندشان

کمال الدین 1/33 از سید بن محمد حمیری نقل می‌کند: «من غلو می‌کردم و به غیبت محمد بن حنفیه اعتقاد داشتم. برهه‌ای از زمان را در این گمراهی به سر بردم تا آنکه خداوند به واسطه‌ی جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بر من منت نهاد و از آتش رهانیده به راه صحیح راهنمایی فرمود.

پس از آنکه با دلائل و معجزاتی که از آن حضرت مشاهده نمودم، ثابت شد که او حجت خدا بر من و جمیع اهل زمان، و امامی است که خدا اطاعت و پیروی از او را واجب نموده است، خدمت ایشان عرض کردم: ای پسر رسول‌خدا‌! از پدرانت علیهم السلام روایاتی پیرامون غیبت رسیده است، بفرمایید که مربوط به چه کسی خواهد بود؟ ایشان فرمودند: غیبت برای ششمین فرزند از نسل من - که دوازدهمین تن از امامان هدایتگر پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و نخستین ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و آخرین آنها قائم به حق بقیت الله در زمین و صاحب الزمان - خواهد بود. به خدا سوگند اگر او به مقداری که نوح در قومش بود، در غیبت بماند از دنیا نمی‌رود مگر پس از آنکه ظهور نماید و زمین را پر از عدل و داد کند، همان طوری که پر از ظلم و ستم شده است.

سید حمیری گوید: هنگامی که این سخن را از مولای خود امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم، بر دستان او به درگاه خدای تعالی توبه کردم و قصیده‌ای را که ابتدای آن چنین است، سرودم:

أیا راکباً نحو المدینة جَسْرةً\*عذافرةً یطوی بها کل سبسب

إذا ما هداک الله عاینتَ جعفراً\*فقل لولی الله وابن المهذَّب

ألا یا أمین الله وابن أمینه\*أتوبُ إلی الرحمن ثم تأوُّبی

إلیک من الأمر الذی کنت مطنباً\*أحارب فیه جاهداً کل معرب

وما کان قولی فی ابن خولة مطنباً\*معاندةً منی لنسل المطیب

ولکن روینا عن وصیّ محمد\*وما کان فیما قال بالمتکذِّب

بأن ولیَّ الأمر یفقد لا یری\*ستیراً کفعل الخائف المترقب

فتقسم أموال الفقید کأنما\*تغیبه بین الصفیح المنصّب

فیمکث حیناً ثم ینبع نبعةً\*کنبعة جدیٍ من الأفق کوکب

یسیر بنصر الله من بیت ربه\*علی سؤدد منه وأمر مسبَّب

یسیر إلی أعدائه بلوائه\*فیقتلهم قتلا کحرَّانَ مغضب

فلما روی أنّ ابن خولةَ غائبٌ\*صرفنا إلیه قولنا لم نکذّب

وقلنا هو المهدی والقائم الذی\*یعیش به من عدله کل مُجدِب

فإن قلت لا فالحق قولک والذی\*أمرت فحتمٌ غیر ما متعصب

وأشهد ربی أن قولک حجة\*علی الناس طُرّاً من مطیع ومذنب

بأن ولیَّ الأمر والقائمَ الذی\*تطلُّع نفسی نحوه بتطرّب

له غیبةٌ لابد من أن یغیبها\*فصلّی علیه الله من متغیب

فیمکث حیناً ثم یظهر حینه\*فیملک من فی شرقها والمغرِّب

بذاک أدین الله سرّاً وجهرةً\*ولستُ وإن عوتبتُ فیه بمعتّب

ای کسی که سوار بر شتری تندرو و تنومند که با آن هر بیابانی در نوردیده می‌شود، رهسپار مدینه‌ای

اگر خداوند تو را هدایت کرد و جعفر را دیدی، به آن ولیّ خدا و فرزند امام پاک و مطهّر بگو:

بدان ای امین خدا و پسر امین او‌! که من به درگاه خداوند رحمان توبه می‌کنم، و آنگاه بازگرد

از آن عقیده‌ای که بر آن پافشاری داشتم و آشکارا با مخالفان آن ستیزه می‌کردم، به سوی شما باز می‌گردم

باوری که من درباره‌ی پسر خوله [ محمد بن حنفیه ] داشتم و بر آن اصرار می‌ورزیدم، به خاطر عناد با خاندان پیامبر پاک نبود

ولیکن [ بدان جهت بود که ] از وصیّ پیامبر روایت کرده‌ایم و او در آنچه گفته دروغ نگفته است

او گفته که ولیّ امر مفقود و مستور می‌شود، به مانند کسی که هراسان و منتظر است

پس اموال او را قسمت می‌کنند، چنان که گویا در میان خروار‌ها خاک دفن شده است

او مدت زمانی درنگ می‌کند و آنگاه مانند ستاره‌ی جدی که از پشت افق آشکار می‌شود، ظهور می‌کند

پس با نصرت الهی و سیادت و اسبابی آماده از خانه‌ی پروردگارش حرکت می‌کند

او با پرچمش به سوی دشمنان می‌رود و مانند تشنه‌ی غضبناک آنان را می‌کشد

و از سویی برایمان روایت شد که پسر خوله غائب است، پس سخن خود را بر او تطبیق نمودیم و قصد دروغ پردازی هم نداشتیم

و گفتیم که او مهدی و قائم است که هر قحطی زده‌ای از برکت عدالت او [ به خوبی و خوشی ] زندگی می‌کند

حال اگر بگویی که چنین نیست، سخن شما حق و فرمان شما قطعی است و هیچ تعصّبی هم ندارم

و خدا را گواه می‌گیرم که گفتار شما بر تمام مردمان حجت است، چه مطیعان و چه سرکشان:

که ولیّ امر و قائمی که جان من با اشتیاق در طلب او در طرب است

غیبتی دارد که گزیری از آن نیست، پس خداوند بر آن غائب درود فرستد

او برهه‌ای درنگ می‌کند و سپس ظهور نموده و حاکم همه‌ی مردم شرق و غرب خواهد شد

من در نهان و آشکار چنین اعتقادی به درگاه خدا دارم و اگرچه نسبت به آن سرزنش شوم، تأثیری در من نخواهد داشت.»[[260]](#footnote-260)

امام کاظم علیه السلام : قائم، پنجمین فرزند من است

کمال الدین 2/361 از یونس بن عبدالرحمن روایت می‌کند: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول‌خدا‌! آیا شما قائم به حق هستید؟ فرمودند: من قائم به حق هستم، اما قائمی که زمین را از وجود دشمنان خدای عزوجل پاک می‌کند و آن را هم‌چنان‌که از ستم و جور پر شده، از داد می‌آکند، پنجمین فرزند من است. به سبب بیم بر جان خویش، غیبتی خواهد داشت که به درازا می‌انجامد و در آن گروه‌هایی از دین برمی‌گردند و گروه‌هایی دیگر بر آن استوار می‌مانند.

و چنین ادامه دادند: خوشا به حال شیعیان ما که در غیبت قائم ما به ریسمان ما دست انداخته و بر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما استوارند، آنان از ما هستند و ما نیز از ایشانیم، آنها به ما به عنوان امامان رضایت داده‌اند و ما به ایشان به عنوان شیعه. خوشا به حال ایشان، باز خوشا به حال ایشان، به خدا قسم آنان روز قیامت در درجه‌ی ما خواهند بود.»[[261]](#footnote-261)

مرحوم کلینی در کافی 1/336 به سند صحیح از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند: «وقتی پنجمین شخص از نسل هفتمین [ امام ] غائب شد، تقوای خدا پیشه کنید و نسبت به دینتان مراقب باشید، مبادا کسی شما را از آن جدا سازد.

فرزندانم‌! البته که برای صاحب این امر [ امامت ] غیبتی خواهد بود و تا آنجا ادامه خواهد یافت که کسی که به امامت اعتقاد می‌داشت، از این اعتقاد باز می‌گردد‌! همانا این امر امتحانی است که خدای عزوجل خلق را بدان می‌آزماید. اگر پدران و اجداد شما دینی بهتر از این دین می‌شناختند، هر آینه از آن پیروی می‌کردند. [ راوی گوید: ] عرضه داشتم: آقای من‌! پنجمین از نسل هفتمین کیست؟ فرمودند: پسرم‌! خِرد‌های شما از درک آن کوچکتر است و عقول شما گنجایش آن را ندارد، ولیکن اگر زنده ماندید، او را خواهید دید.»[[262]](#footnote-262)

غیبت نعمانی /154 و الهدایة الکبری /361 نیز آن را نقل می‌کنند، در ادامه‌ی آن آمده است: «من هفتمین هستم، پسرم علی الرضا هشتمین [ امام ]، پسرش محمد نهمین، پسر او علی دهمین، پسر او حسن یازدهمین و فرزند او محمد که همنام و هم کنیه‌‌ی جدّم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، مهدی و پنجمینِ پس از هفتمین است.

در این هنگام گفتم: آقای من‌! خداوند گره از امور شما بگشاید، همان گونه که گره از کار من گشودید.»[[263]](#footnote-263)

امام رضا علیه السلام به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، چهارمین فرزند از نسل خود بشارت می‌دهند

کمال الدین 2/376 از ریان بن صلت نقل می‌کند: «به امام رضا علیه السلام عرض کردم: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمودند: من صاحب الامر [ امامت ] هستم، اما نه آنی که زمین را از عدل پر می‌کند، چنان‌که از ستم آکنده شده است. با وجود این ضعف بدنی که در من می‌بینی چگونه من آن صاحب الامر باشم؟ و قائم کسی است که زمانی که خروج کند در سنّ پیران باشد و در چهره‌ی جوانان. او بدنی قوی دارد بسانی که اگر دست خود را به سوی بزرگترین درخت زمین دراز نماید، آن را بر خواهد کند، و اگر در میان کوه‌ها فریاد زند، صخره‌های آن را از جای بر خواهد کند.

او عصای موسی و انگشتری سلیمان را به همراه دارد. او چهارمین فرزند از نسل من است که خداوند هر آن قدر که بخواهد، او را در ستر خود غائب می‌دارد، آنگاه او را آشکار می‌کند و به دستش زمین را پر از عدل و داد می‌نماید، همان گونه که پر از ستم و بیداد شده است.»[[264]](#footnote-264)

همان 1/371 از حسین بن خالد: «امام رضا علیه السلام فرمودند: کسی که ورع ندارد دین ندارد و کسی که تقیه نمی‌کند ایمان ندارد، همانا گرامی‌ترین شما کسی است که بیشتر به تقیه عمل کند. گفتند: ای فرزند رسول‌خدا‌! تا چه زمانی؟ فرمودند: تا روز وقت معلوم که روز خروج قائم ما اهل‌بیت است. پس هر کسی که پیش از خروج او تقیه را ترک کند، از ما نیست‌!

پرسیدند: ای پسر رسول‌خدا‌! قائم شما اهل‌بیت کیست؟ فرمودند: چهارمین تن از نسل من، پسر بانوی کنیزان که خدا به او زمین را از هر ستمی پاک و از هر ظلمی تطهیر می‌نماید. او کسی است که مردم در ولادت یافتن او تردید می‌کنند. پیش از ظهورش غیبت می‌کند و هنگامی که ظهور کند زمین را به نور خود روشن می‌نماید و میزان عدل را در بین مردم قرار می‌دهد و در پی آن هیچ کسی به دیگری ظلم نخواهد نمود.

هموست که زمین برایش در هم پیچیده می‌شود و سایه‌ای ندارد. اوست که منادی از آسمان ندا می‌کند و به سوی او فرا می‌خواند و تمامی اهل زمین آن را می‌شنوند، [ آن منادی ] می‌گوید: بدانید، حجت خدا در کنار خانه‌ی خدا ظهور کرده است، پس، از او پیروی کنید که حق با او و در اوست، و این فرمایش خدای عزوجل است: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ[[265]](#footnote-265)، اگر بخواهیم آیه و نشانه‌ای از آسمان برای ایشان فرو می‌فرستیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد، دولت اهل‌بیت در این آیه همان آیه است.»[[266]](#footnote-266)

اثبات الوصیة /227 از حسن بن محبوب روایت می‌کند که امام رضا علیه السلام فرمودند: «گزیری نیست از فتنه‌ای رمیده و سخت که [ چهره‌ی واقعی ] نزدیکترین کسان و دوستان شخص، آشکار می‌شود، و این زمانی خواهد بود که شیعه سومین فرزند از نسل مرا [ مقصود امام‌عسکری علیه السلام است که با شهادت ایشان دوران غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و حیرت شیعیان آغاز شد ] از دست دهند. اهل آسمان و زمین بر او می‌گریند. و پس از کلامی طولانی فرمودند: گویا آنها را می‌بینم در حالی که در بدترین حالت هستند و سه ندا شنیده‌اند؛ ندای نخست آن است که ای گروه مؤمنان‌! قیامت نزدیک شد. دوم آن است که آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان است. و سوم آن است که در مطلع خورشید پیکری آشکار و مشاهده می‌شود که می‌گوید: خداوند فلانی را برانگیخته است، پس، از او بشنوید و فرمان برید.»[[267]](#footnote-267)

نعمانی در غیبت /180 مشابه آن را نقل می‌کند و در آن آمده است: «امام رضا علیه السلام به من فرمودند: ای حسن‌! فتنه‌ای رمیده و سخت خواهد بود که نزدیکترین کسان و دوستان در آن خود را می‌بازند. این زمانی رخ خواهد داد که شیعیان سومین فرزند از نسل مرا نیابند. در نبود او اهل زمین و آسمان محزون می‌شوند. چه بسیار مرد و زن مؤمنی که در نبود او متأسف، اندهگین و حیرانند.

سپس سر به زیر افکندند و پس از مدتی بالا آورده فرمودند: پدر و مادرم فدای همنام جدّم و شبیه من و موسی بن عمران، جامه‌هایی از نور دربردارد که از پرتو نور قدس می‌درخشد. گویا آنها را می‌بینم در حالی که در ناامیدترین حالات به سر می‌برند و ندا شده‌اند - بسانی که کسانی که دور هستند به مانند آنان که نزدیک هستند، آن را می‌شنوند -، آن ندا رحمتی برای مؤمنان است و عذابی برای کافران.

عرضه داشتم: پدر و مادرم به فدای شما، آن ندا چیست؟ فرمودند: سه صدا در ماه رجب خواهد بود؛ اولی آنکه بدانید لعنت خدا بر ظالمان است. دوم آنکه ای گروه مؤمنان‌! قیامت نزدیک شده است. و سوم آنکه پیکری آشکار را در مطلع خورشید مشاهده می‌کنند که ندا می‌کند: بدانید، خداوند فلانی را برای به هلاکت رساندن ظالمین برانگیخته است.

در این هنگام است که فرج برای مؤمنین می‌آید و خدا قلب‌های آنان را شفا می‌بخشد و کینه‌ی دل‌هایشان را می‌زداید.»

بشارات امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام نیز خواهد آمد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : خدا تنها به ما آغاز کرد و فقط به ما ختم خواهد نمود

الفتن 1/370 چند روایت از حضرت امیر علیه السلام آورده که می‌فرماید: «از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم: مهدی از ما امامان هدایتگر است یا از غیر ما؟ فرمود: از ماست. دین تنها به ما ختم می‌شود، همان طور که تنها به ما آغاز شد. مردم فقط به دست ماست که از گمراهی فتنه نجات می‌یابند، همان سان که از گمراهی شرک نجات یافتند، و تنها به ماست که خداوند در میان دل‌های آنها پس از عداوت فتنه، الفتِ در دین برقرار خواهد ساخت، همان گونه که پس از عداوت شرک، بین دل و دین ایشان الفت ایجاد کرد.»

ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغة 9/206 ذیل خطبه‌ی 157 می‌نویسد: «این روایت از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است، بسیاری از محدّثان آن را از حضرت علی علیه السلام آورده‌اند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمودند: خدا جهاد با کسانی که دچار فتنه می‌شوند را بر تو واجب کرده، چنان‌که جهاد با مشرکان را بر من واجب نمود... پرسیدم: یا رسول الله‌! این کسانی را که پس از شما به فتنه درمی‌افتند، چه عنوانی دهم، فتنه یا ارتداد؟ فرمود: فتنه‌ای که در آن سرگردان می‌مانند تا آنکه عدالت آنها را دریابد.

عرض کردم: یا رسول الله‌! عدالت از ناحیه‌ی ما ایشان را درمی‌یابد یا از غیر ما؟ فرمودند‌: بلکه از سوی ما، خداوند تنها به ما آغازیده و تنها به ما ختم خواهد نمود، و [ همان سان که ] تنها به واسطه‌ی ما میان دل‌ها - پس از آنکه گرفتار شرک بودند - الفت ایجاد نمود، تنها به ماست که پس از فتنه نیز میان دل‌ها الفت برقرار خواهد ساخت. در این هنگام من گفتم: الحمد لله برای فضیلتی که به ما بخشیده است.»[[268]](#footnote-268)

الفتن 1/375 از سالم نقل می‌کند: «نجده در نامه‌ای به ابن عباس از او درباره‌ی مهدی سؤال کرد و او چنین پاسخ داد: خدا این امت را با نخستین فرد اهل‌بیت هدایت کرد و با آخرین ایشان، آنها را نجات می‌بخشد. در زمان وی حتی دو بز شاخ‌دار یا بی‌شاخ هم با یکدیگر نمی‌جنگند.»

مشابه مضمون حدیث حضرت امیر علیه السلام در منابع ما نیز آمده است. علی بن بابویه قمی در الامامة والتبصرة /92 از حارث بن نوفل آورده است: «حضرت امیر علیه السلام از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسید: یا رسول الله‌! امامان هدایتگر از ما هستند یا از غیر ما؟...»[[269]](#footnote-269)

شیخ مفید در امالی /288 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند: «وقتی که إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد، به من فرمود: یا علی‌! یاری خدا و فتح فرا رسیده است. یا علی‌! هدایت پیروی از دستور خداست و نه پیروی از هوی و رأی [ غیر او ]. گویا می‌بینم که تو با گروهی مواجه می‌شوی که قرآن را تأویل می‌برند و به شبهات دامن می‌زنند، شراب را به عنوان نبیذ، کم فروشی را با [ پرداخت ] زکات و رشوه را به نام هدیه حلال می‌شمارند‌!

عرضه داشتم: ای رسول‌خدا‌! هنگامی که آنان مرتکب چنین اموری شوند، مرتدّند یا اهل فتنه؟ فرمودند: آنان اهل فتنه‌ای هستند که در آن سرگردان می‌مانند تا آنکه عدالت آنها را دریابد.

گفتم: یا رسول الله‌! عدالت از ناحیه‌ی ما و یا از سوی غیر؟ فرمودند: بلکه از جانب ما، خداوند تنها به ما آغازیده است و فقط به ما به پایان خواهد رسانید. او تنها به واسطه‌ی ما در میان دل‌ها - پس از آنکه گرفتار شرک بودند - الفت ایجاد نمود، و فقط به ماست که پس از فتنه در میان دل‌ها الفت برقرار خواهد ساخت.

در این هنگام من گفتم: الحمد لله برای فضیلتی که به ما بخشیده است.»

نگارنده: ختم و به پایان رسیدن در این حدیث به معنای آن است که برنامه‌ی الهی و هدف او در اوج خود به ثمر خواهد نشست. نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم سرآغاز آن بود و بر دستان حضرت مهدی بقیت الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف به اوج خود خواهد رسید. خدای متعال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَلَوْ کرِهَ الْمُشْرِکونَ[[270]](#footnote-270)، اوست که رسول خود را به هدایت و دین حق ارسال نمود تا آن را بر همه‌ی ادیان غالب نماید، اگرچه مشرکان خوش نداشته باشند».

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پایان بخش تمامی اسرار

ابن شعبه‌ی حرانی رحمه الله در تحف العقول /171 وصیت نامه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل بن زیاد رحمه الله را روایت می‌کند، و عماد الدین طبری امامی رحمه الله در بشارة المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم لشیعة المرتضی علیه السلام /24 گزیده‌ای از آن را می‌آورد. این وصیت نامه طولانی و مملو از دانش و حکمت است. در پاره‌ای از آن آمده است: «سعید بن ارطاة گوید: کمیل بن زیاد را دیدم و درباره‌ی فضیلت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از او پرسیدم. او گفت: آیا می‌خواهی تو را از وصیّتی که ایشان به من فرمودند - و از دنیا و آنچه در آن است برایت بهتر می‌باشد - آگاه کنم؟ گفتم: آری و او گفت: حضرت علی‌ علیه السلام به من فرمودند:

ای کمیل‌! هر روز نام خدا را [ بر زبان ] آور و بگو: لا حول ولا قوة إلا بالله. بر خدا توکل کن و ما را به یاد آور و نام ما را ذکر کن...

ای کمیل‌! خداوند رسولش را ادب آموخت و ایشان هم مرا، من نیز مؤمنان را ادب می‌آموزم و آن را برای شریفان به ارث می‌گذارم.

ای کمیل‌! هیچ علمی نیست، مگر آنکه من آن را در می‌گشایم و هیچ رازی نیست، مگر آنکه قائم علیه السلام آن را به پایان می‌رساند، ذُرِّیةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ [[271]](#footnote-271)، فرزندانی که بعضی از [ نسل ] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست.

ای کمیل‌! فقط از ما فراگیر تا از ما باشی‌!

ای کمیل‌! تو در هر حرکتی نیازمند معرفت و شناخت هستی...

ای کمیل‌! شما از دشمنانتان بهره مندید، به شادی آنان شادید، به آشامیدن آنها می‌آشامید، به خوردن آنان می‌خورید و در جا‌هایی که آنها وارد می‌شوند، وارد می‌شوید و چه بسا که بر نعمت ایشان دست یابید. آری به خدا قسم که این علی رغم ناخوشنودی آنهاست، ولی خدای عزوجل یاور شماست و آنان را وامی‌گذارد.

به خدا زمانی که روز شما فرا رسد و صاحبتان ظهور نماید، آنها با شما نمی‌خورند و در جا‌هایی که شما وارد می‌شوید، وارد نمی‌شوند، در‌های شما را نمی‌کوبند، به نعمت‌های شما دست نمی‌یابند و ذلیل و نومید خواهند بود مَلْعُونِینَ أَینَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلاً [[272]](#footnote-272)، [ ایشان ] از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد.

ای کمیل‌! فریب قومی را نخور که نماز خود را طول می‌دهند، هماره روزه می‌دارند و صدقه می‌دهند و گمان می‌کنند موفّقند.

ای کمیل‌! به خدا سوگند می‌خورم که از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم: وقتی شیطان قومی را به طرف کار‌های زشتی چون زنا و شرابخواری و مانند آن - از دشنام و گناهان - بکشاند، عبادت شدید، خشوع، رکوع، خضوع و سجود را خوشایندشان می‌کند، آنگاه آنان را به ولایت و سرپرستی پیشوایانی که به سوی آتش فرا می‌خوانند و روز قیامت یاری نمی‌شوند، وا می‌دارد.

ای کمیل‌! [ ایمان برخی ] ثابت است و [ ایمان برخی دیگر ] به صورت ودیعه، پس بر حذر باش که مبادا از کسانی باشی که [ ایمان ] نزد آنها ودیعه است. تنها در صورتی شایستگی ثبوت آن را داری که در مسیر روشنی که تو را به کج راهه نمی‌برد، و از طریقی که ما تو را بر آن داشتیم و بدان هدایت نمودیم، جدا نمی‌سازد، استوار بمانی.

ای کمیل‌! هیچ نبردی جز با حضور امامی عادل و هیچ غنیمتی جز با وجود امامی فاضل نخواهد بود.

ای کمیل‌! اگر پیامبری ظهور نکرده بود و مؤمنی پارسا روی زمین بود، آیا در دعوت به سوی خدا خطا کرده یا نه؟ بلی، به خدا سوگند خطا کرده است مگر زمانی که خدا او را بگمارد و برای دعوت شایستگی دهد.

ای کمیل‌! دین برای خداست، پس فریب سخنان امت فریفته‌ای را که پس از هدایت گمراه شدند و بعد از آنکه پذیرفتند انکار نمودند، مخور.

ای کمیل‌! دین برای خدای متعال است، بنابراین از کسی نمی‌پذیرد که آن را برپا دارد، مگر آنکه رسول، نبی و یا وصی باشد.

ای کمیل‌! این [ مقامِ اقامه‌ی دین ] همان نبوت و رسالت و امامت است، و غیر از ایشان [ کسانی که در این صدد بر آیند، ] تنها کسانی هستند که خود را به حکومت رسانده‌اند، به زور چیره شده‌اند، گمراهند و تجاوزگر.

ای کمیل‌! مسیحیان و یهودیان نه فاعلیت خدای تعالی را انکار کردند و نه موسی و عیسی را، ولیکن افزودند، کاستند، تحریف نمودند و به کج راهه رفتند، پس مورد لعنت و خشم قرار گرفتند و توبه هم ننمودند...

ای کمیل‌! بعد از نماز عصر نیمه‌ی ماه رمضان که بسیاری از مهاجر و انصار جمع بودند، پیامبر‌ صلی الله علیه وآله وسلم بر بالای منبر در حالی که بر روی پا‌هایشان ایستاده بودند، اعلان کردند: علی از من است، دو پسرم از او هستند، و پاکان از من و ایشان. آنان پس از مادرشان پاکانند. آنان کشتی نوحند که هر که بر آن سوار شود نجات می‌یابد، و هر که از آن سر باز زند، هلاک گردد. آنکه نجات یابد در بهشت و آنکه فرو افتد در آتش است.»

نگارنده: معنای فرمایش امام علیه السلام : هیچ دانشی نیست مگر آنکه من آن را در می‌گشایم، آن است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم اصول علومی که مردم بدان احتیاج دارند را آوردند، و اصول علوم دین را گشودند. پس از ایشان هم امیرالمؤمنین علیه السلام پاره‌ای از آنها را در گشودند. شارح نهج‌البلاغة ابن ابی الحدید در مقدمه‌ی شرح خود به استدلال پیرامون این مطلب پرداخته که علوم اسلامی همه به حضرت امیر علیه السلام بازگشت می‌کند، پس ایشان بنیانگذار آنها و یا استوار دارنده‌ی اصول آنهاست.

و نیز این سخن: هیچ سرّی نیست مگر آنکه قائم علیه السلام آن را به پایان می‌رساند، بدان معناست که اسرار پنهان علوم و حیات به دست امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آشکار می‌شود و آن حضرت است که آنها را در دسترس مردم قرار می‌دهد. البته همین امر که ایشان اسرار قرآن را بیان می‌کند و معرفت متعالی انسانی و حیات تکامل یافته‌ی مادّی و معنوی را بر اساس آن قرار می‌دهد، کفایت می‌کند.

امیر المؤمنین علیه السلام : خدا تنها به ما آغاز کرد و فقط به ما به پایان می‌رساند، نه به شما

الملاحم ابن منادی /64 از اصبغ بن نباته آورده است: «امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه خطبه‌ای خواندند و پس از به جا آوردن حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم‌! قریشیان امامان عرب هستند، ابرار آنان برای ابرار عرب و فاجران آنها برای فاجران ایشان. بدانید ناگزیر آسیابی بر گمراهی آرد می‌کند و می‌گردد، پس چون بر محور خود بگردد به شدّت آرد کند. آگاه باشید که زیبا و اعجاب آور آرد می‌کند، زیبایی نهایت [ و زمان پایان یافتن ] آن است، و در هم شکستن آن بر عهده‌ی خدای عزیز و جلیل خواهد بود.

بدانید که من و ابرار عترت و اهل‌بیتم داناترین مردمان در کودکی و بردبارترین آنها به هنگام بزرگسالی هستیم. پرچم حق تنها با ماست. هر کسی بر آن پیشی گیرد، [ از دین ] خارج شود و هر که از آن سرپیچی کند، هلاک گردد و هر کسی بر آن استوار ماند، به ما بپیوندد.

ما اهل‌بیت رحمتیم و در‌های حکمت تنها توسّط ما گشوده شده است. ما تنها بر اساس حکم خدا حکم کردیم، به دانش او دانستیم و از راست‌گفتاری شنیدیم، پس اگر از ما تبعیّت کنید، نجات می‌یابید و اگر پشت کنید، خداوند به دستان ما شما را عذاب خواهد نمود.

خدا تنها به دست ما حلقه‌ی ذلّت را از گردن شما گشود و فقط به ما ختم خواهد نمود و نه به شما. آنان که در پی‌اند به ما می‌پیوندند و کسانی که جلو رفته‌اند به سوی ما باز می‌گردند.

اگر چنین نبود که شما در صدد به تعجیل انداختن و به تأخیر انداختن مقدّرات هستید واین [ خواسته و اراده‌ی شما در تعجیل و تأخیر ] در بشر پیشتر بوده است، هر آینه برای شما از جوانانی از موالی [ غیر عرب ]، پسران عرب و برخی از پیران - که به نمک در توشه‌ی سفر می‌مانند وکمترین توشه نمک است - می‌گفتم.

عبرت در ماست وانتظار برای شیعیان ما. ما و شیعیانمان با دل درد، تب و شمشیر [ قتل ] نزد خدای عزوجل می‌رویم و دشمنان ما با درد وسختی، و بلا و انتقامی که خداوند بخواهد، به هلاکت می‌رسند.

سوگند به خدا که اگر هر آنچه را می‌دانم برای شما بگویم، طائفه‌ای می‌گویند: چقدر دروغگو و گمان پرداز است، و اگر از میان شما صد تن را که قلب‌هایشان مانند طلاست، برگزینم، و آنگاه از میان آن صد نفر ده تن را انتخاب نمایم، و سخنی ساده درباره‌ی ما اهل‌بیت - که در آن جز حق نمی‌گویم و تنها بر صدق تکیه می‌کنم - برایشان بگویم، آنان بیرون می‌روند و می‌گویند: علی از دروغگوترین مردم است‌! ولی اگر از دیگران ده تن را برگزینم، ودر [ مدح ] دشمنانمان و کسانی که بر ما ستم کردند، مطالب بسیاری بگویم، بیرون می‌روند در حالی که می‌گویند: علی از راستگو ترین مردم است‌!

سخنران هلاک شد، صاحب گروه نیرومند به حیرت افتاد، دل‌ها متغیّر گشت، بعضی از آنها بسیار ناراحت است، برخی سخت، برخی نرم و بعضی ناآرام.

فرزندانم‌! خردسالان شما بایستی به بزرگانتان نیکی کنند و بزرگانتان بایست با خردسالان رؤوف باشند. مانند گمراهان درشتخو نباشید که در دین تفقّه نکردند و یقین خالص به خدای عزوجل نداشتند و به تخمی که در لانه است می‌مانند.[[273]](#footnote-273)

افسوس بر جوجه‌ها، جوجه‌های آل محمد از دست خلیفه‌ای جبّار، خبیث و هوسران که به حقّ جانشین من و جانشین جانشینم استخفاف خواهد ورزید.

به خدا سوگند که تأویل رسالت‌ها، تحقّق وعده‌ها و تمام کلمات [ خدا ] را می‌دانم.

به طور حتم در میان اهل‌بیت من کسی خواهد بود که بر اساس فرمان خدا فرمان می‌دهد، قدرتمند است و بنابر حکم خدا حکم می‌کند. این پس از زمانی سخت و رسوا خواهد بود که بلا در آن شدت می‌گیرد، امید قطع و رشوه پذیرفته می‌شود. در این هنگام خداوند عزوجل مردی را از کنار دجله برای امری که او را به غضب آورده، مبعوث می‌دارد. کینه او را بر ریختن خون‌ها وا می‌دارد. او [ پیشتر ] در غیبت و خفا بوده است. پس [ چون ظاهر شود ] قومی را که بر آنها خشمگین، پر‌کینه و شدید است - به شیوه‌ی بخت نَصَّر - به هلاکت می‌رساند. او آنان را به ذلّت می‌کشاند و کاسه‌هایی لبالب از تازیانه‌ی عذاب و شمشیر هلاک را به ایشان می‌نوشاند. آنگاه فساد و اموری مشتبه خواهد بود...

بدانید که شگفتی، تمام شگفتی پس از جمادی و رجب است، گرد آمدن پراکنده‌ها و برانگیختن مردگان و رخدادهایی با فاصله که در بین آنها مردن‌هایی است که دنباله‌ی خود را بالا گرفته، فریاد می‌کند و سخن خود را اعلان می‌دارد و این در دجله یا اطراف آن است.

آگاه باشید، قائمی از ما خواهد بود که حسب او پاکیزه و یاران او بزرگانند. شما را به هنگام نابودی دشمنان خدا سه بار به نام او و نام پدرش ندا می‌کنند و این در ماه رمضان خواهد بود و پس از فتنه، کشتار، سختی، فساد و اوج گرفتن بلا. من آگاهم که زمین اندوخته‌هایش را برای چه کسی بیرون می‌آورد و خزائنش را تسلیم که می‌کند، و اگر بخواهم با پایم [ بر زمین ] می‌زنم و می‌گویم: از اینجا کلاهخود و زره بیرون آرید.

ای فرزندان گناهان‌! شما چگونه هستید آن زمانی که با شمشیر‌هایی آخته بر دستان در شب یورش به دشمن در راه رفتن شتاب می‌کنید؟

البته که خداوند خلیفه‌ای را که بر هدایت استوار می‌ماند و بر حکم کردن رشوه نمی‌ستاند، به خلافت خواهد رساند. او هنگامی که دعا کند، دعا‌هایش تا فاصله‌ای دور خواهد رفت و موجب شکست منافقان و گشایش امور مؤمنان خواهد شد.

بدانید که این امر علی رغم آنان که خوش ندارند واقع می‌شود و الحمد لله رب العالمین.»[[274]](#footnote-274)

جاحظ در البیان والتبیین /238 مضمون قسمتی از این خطبه را آورده است، وی می‌نویسد: «ابو عبیده گوید: جعفر بن محمد می‌گوید: نیکان عترتم و پاکان خاندانم در خردسالی بردبارترین مردم و در بزرگسالی داناترین ایشانند.

بدانید، ما اهل‌بیتی هستیم که از علم خدا دانستیم، به حکم او حکم نمودیم و از گفتار راستگویی شنیدیم. اگر از آثار ما پیروی نمایید، به بصیرت‌های ما رهنمون می‌شوید، ولی اگر چنین نکنید، خدا شما را به دستان ما به هلاکت خواهد رساند.

پرچم حق تنها با ماست. هرکه از ما تبعیّت نماید، بپیوندد و هر آنکه سرپیچی کند، غرق شود. آگاه باشید که تنها به وسیله‌ی ما زخم هر مؤمنی التیام می‌یابد و طوق ذلّت از گردن‌هایتان کنار می‌رود، و فقط به ما آغاز شده و به پایان خواهد رسید، و نه به شما.»[[275]](#footnote-275)

ابن ابی الحدید در شرح خود 1/281 می‌نویسد: «این سخن ایشان در پایان: تنها به ما به پایان خواهد رسید، و نه به شما، اشاره به مهدی است که در آخرالزمان ظهور می‌کند و اکثر محدثین معتقدند که او از نسل فاطمه علیها السلام است و اصحاب ما معتزله نیز منکر او نیستند و در کتاب‌هایشان به آن تصریح کرده‌اند و بزرگانشان به او اعتراف نموده‌اند، الا اینکه به اعتقاد ما او هنوز خلق نشده و بعدها خلق خواهد شد.»‌!

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد /128 روایت را مانند البیان و التبیین می‌آورد و می‌نگارد: «شیعه و سنی از حضرت امیر علیه السلام روایتی آورده‌اند که ابوعبیده معمر بن مثنی و دیگران - که دشمنان شیعه آنان را در روایتشان متّهم نمی‌کنند - آن را ذکر می‌کنند و می‌نویسند که امیرالمؤمنین علیه السلام در نخستین خطبه پس از آنکه مردم با آن حضرت بیعت کردند، چنین فرمودند و این بعد از قتل عثمان بن عفّان بوده است.»

طبری امامی در المسترشد /75 می‌نگارد: «وقتی که حضرت علی علیه السلام خلافت [ ظاهری ] را به دست گرفت، سخنرانی کردند و فرمودند:

سوگند به آنکه جانم در دست اوست، پراکنده، در هم آمیخته و غربال شده و به مانند محتویات دیگ به هم خواهید آمیخت تا آنجا که آنان که در بالا قرار دارند، به پایین روند و کسانی که در پایین هستند، به بالا [[276]](#footnote-276). همانا شما به حالتی که در زمان مبعوث شدن پیامبرتان صلی الله علیه وآله وسلم داشتید، بازگشت کرده‌اید، و من از این بازگشت و این مطلب خبر داده شده‌ام...

بدانید که نزد خدا مبغوض‌ترین بنده‌ای که آفریده است، کسی است که خدا او را به خودش وا‌گذاشته و مردی که در میان شبه انسان‌ها علمی گرد آورده است و مردم او را عالم می‌نامند، تا آنکه بر آب گندیده‌ای وارد شود و بدون آنکه فایده‌ای برد، سیراب گردد، به عنوان قاضی [ بر مسند قضاوت ] برای مردم می‌نشیند تا امر مشتبه را از غیر آن تمییز دهد، پس اگر چیزی را با چیز دیگری قیاس کند و بسنجد، چشمانش را تکذیب نمی‌کند، و اگر مطلبی بر او پوشیده باشد، آن [ جهلی ] را که از خود می‌داند، کتمان می‌کند، تا مبادا گفته شود نمی‌داند.

او بدون آگاهی در تاریکی‌ها سیر می‌کند و کلید نادانی‌هاست، درباره‌ی آنچه نمی‌داند پرسش نمی‌کند تا فرا گیرد و علم قاطعی ندارد، به مانند باد که چیز خشک خُرد را می‌پراکند، روایت را خرد و پراکنده می‌سازد، وارثان از [ ستم ] او [ در تقسیم ارث ] فریاد می‌کنند، او به حکم خود ازدواج حرام را حلال و ازدواج حلال را حرام می‌کند، آگاه و توانا نیست تا بتواند مشکلاتی را که برایش پیش می‌آید بر طرف کند، و از آنچه نسبت بدان کوتاهی نموده، غافل نیست.

بدانید دانشی که حضرت آدم آورد و تمامی آنچه پیامبران علیهم السلام بدان برتری یافتند، نزد خاندان پیامبر شماست. پس به کجا گمراه می‌شوید و کجا می‌روید؟ ای گروه کسانی که سوارشدگان و نجات یافتگان کشتی [ نوح ] هستید[[277]](#footnote-277)‌! همانند کشتی نوح در میان شماست، هم چنان‌که در آن کشتی هر که نجات یافت، نجات یافت، در این نیز هر کس از شما نجات یابد، نجات یابد.

وای بر کسی که از ایشان سرپیچی کند. اینان برای شما بسان کهف اصحاب کهف هستند، ایشان را به بهترین نام‌هایشان و به آنچه که در قرآن نامیده شده‌اند بنامید: هذا عَذبٌ فُراتٌ سَائِغٌ شُرَابُه، این آب شیرین تشنگی زاست که نوشیدنش گواراست؛ پس بیاشامید، وَهذا مِلحٌ أُجَاجٌ[[278]](#footnote-278)، و این شور تلخ مزه است؛ پس بر حذر باشید، ایشان درِ حطّه‌اند، پس وارد شوید.

بدانید ابرار عترت من و پاکان خاندانم در خردسالی داناترین و در بزرگسالی بردبارترین مردمانند. ما از علم خداوند دانستیم و از گفتار راستگویی شنیدیم، پس اگر آثار ما را پیروی نمایید، به بصیرت‌های ما رهنمون شوید، و اگر به ما پشت کنید، خدا شما را به دست ما - و یا هر چیزی که بخواهد - هلاک کند.

پرچم حق تنها با ماست، هرکه به دنبال آن بیاید، بپیوندد، و هر که سرپیچی نماید، هلاک گردد. خدا فقط به ماست که زمان تاریک را روشن می‌نماید، و به دست ماست که انتقام هر مؤمنی را می‌گیرد و طوق ذلّت را از گردن‌هایتان می‌گشاید، و تنها به ما به پایان می‌رساند، نه به شما.»

ابن شعبه حرانی رحمه الله در تحف العقول /115 قسمت‌هایی از آن را آورده است: «خدای عزوجل تنها به ما آغاز کرده و به پایان می‌برد. او فقط به ما آنچه را بخواهد، محو می‌کند، و تنها به ماست که زمانه‌ی سخت را برطرف می‌کند و باران را فرو می‌فرستد. مبادا فریبکار شما را درباره‌ی خدا بفریبد.

اگر قائم ما قیام کند، آسمان بارانش را فرو می‌فرستد، زمین گیاهش را بیرون می‌دهد و کینه از دل بندگان رخت برمی‌بندد. درندگان و چار پایان با یکدیگر آشتی می‌کنند. چنان می‌شود که زنی میان عراق و شام راه می‌رود و گام خود را تنها بر گیاهان می‌گذارد، زنبیل خود را بر سر دارد و هیچ درنده‌ای در صدد او بر نمی‌آید، و او نمی‌هراسد.»

نگارنده: صحیح مسلم 3 /84 روایت می‌کند که در روزگار آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف بلاد عرب را مراتع و نهر‌ها فرا می‌گیرد.

مقصود از جمله‌ی آخر روایت هم آن است که زنی در بین عراق و شام و حجاز در حالی که زنبیلش را بر سر دارد راه می‌رود و از هیچ چیزی بیم ندارد، امنیت پایدار و نقل و انتقال آسان است. در این عبارت امام علیه السلام با مثالی از دوران مخاطبین مطلب را برای آنان بیان کردند.

خاتم الاوصیاء عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل خاتم الاسباط

امالی طوسی 2/113 از امام زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند: «در یکی از راه‌های مدینه، پشت سر عمویم امام حسن و پدرم امام حسین علیهما السلام راه می‌رفتم - و این جریان در همان سالی بود که عمویم امام حسن علیه السلام به شهادت رسیدند -. من در آن وقت پسری نابالغ - و یا نزدیک بلوغ - بودم. جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک انصاری همراه گروهی از قریش و انصار با ما مواجه شدند.

جابر بن عبدالله نتوانست جلوی خود را بگیرد، به دست و پای عمو و پدرم افتاد و شروع به بوسیدن کرد. مردی از قریش که از خاندان مروان بود، [ به جابر ] گفت: ای ابا عبدالله‌! با این سنّ و جایگاهی که به عنوان صحابی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم داری - و جابر در بدر حضور داشت -، این کارها را می‌کنی؟‌! جابر گفت: ای برادر قریشی‌! دور شو، اگر فضل و جایگاه این دو را به مانند من می‌دانستی، خاک زیر پای آنان را می‌بوسیدی.

سپس به انس بن مالک رو کرد و گفت: ای ابوحمزه‌! رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چیزی درباره‌ی این دو به من فرمودند که گمان نمی‌کردم انسانی چنین باشد. انس گفت: ای ابوعبدالله‌! پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به تو چه فرمودند؟ - در این هنگام امام حسن و امام حسین علیهما السلام رفتند، اما من برای شنیدن گفتگویشان ایستادم - جابر گفت: روزی در مسجد جماعتی اندک پیرامون رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودند، ایشان به من فرمودند: ای جابر‌! حسن و حسین را برایم فرا بخوان.

آن حضرت به آن دو علاقه‌ی بسیار داشت. رفتم و آن دو را فرا خواندم و در حالی که گاهی این را حمل می‌نمودم و گاهی آن را، بازگشتم. ایشان - که به خاطر محبت و گرامیداشت من نسبت به آن دو سرور و شادمانی را در چهره‌شان مشاهده می‌کردم - به من فرمودند: ای جابر‌! آیا این دو را دوست داری؟ عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما، با این منزلتی که برای آنها نزد شما می‌دانم، چسان دوستشان نداشته باشم؟

فرمودند: آیا تو را از فضیلتشان آگاهی ندهم؟ گفتم: آری، پدر و مادرم فدایت. فرمودند: خدای تعالی وقتی خواست مرا بیافریند، مرا نطفه‌ای سفید و پاکیزه آفرید. پس آن را در صلب پدرم آدم علیه السلام به ودیعه گذارد و پیوسته آن را از صلبی پاک به رحمی پاک منتقل کرد تا آنکه به نوح و ابراهیم علیهما السلام رسید و چنین بود تا به عبدالمطلب منتقل شد. لذا چیزی از آلودگی‌های جاهلیّت به من اصابت نکرد.

آنگاه آن نطفه در عبدالله و ابوطالب دو نیم شد. من از [ صلب ] پدرم به وجود آمدم و خدا نبوّت را به من ختم کرد. از [ صلب ] ابوطالب نیز علی به وجود آمد و خدا وصیّت را به او ختم نمود. آنگاه این دو نطفه از من و علی به هم پیوست و جهر و جهیر - یعنی حسن و حسین - از [ نسل ] ما به وجود آمدند، و خدا به آن دو اسباط نبوّت را ختم فرمود و ذریه‌ی مرا از نسل آن دو قرار داد، و مرا فرمان داد شهر - و یا فرمودند: شهر‌های کفر - را فتح کنم.

مردی از نسل این - و به حسین علیه السلام اشاره نمود - در آخرالزمان خروج خواهد کرد که زمین را از عدل آکنده می‌سازد همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.

این دو پاکیزه و مطهّرند و دو آقای جوانان اهل بهشت. خوشا به حال[[279]](#footnote-279) کسی که آن دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، و وای بر کسی که با آنان بجنگد و دشمنی کند.»[[280]](#footnote-280)

با مهدی ما، حجت‌های الهی به پایان می‌رسد

مروج الذهب 1/32 از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند: «وقتی خدا خواست بیافریند و اموری بدیع را ایجاد کند، پیش از گسترانیدن زمین و برافراشتن آسمان، خلایق را در صورت‌هایی چون غبار قرار داد. خدا در آن حال در ملکوتش یگانه و در جبروتش بی‌همتا بود.

سپس نوری از انوارش را فراهم آورد که درخشید و پاره‌ای از پرتو خود را برکند که ساطع شد، آنگاه آن نور میان آن صورت‌های پنهان، گرد آمد که همان صورت پیامبرمان محمد صلی الله علیه وآله وسلم بود. خدا به او فرمود: تو برگزیده و منتخب هستی و ودیعه‌گاه نور و گنجینه‌های هدایتم نزد توست. به خاطر تو سرزمین بطحاء را می‌گسترانم و آب را می‌فرستم و آسمان را برمی‌افرازم و پاداش و عذاب و بهشت و جهنّم را قرار می‌دهم. اهل‌بیت تو را برای هدایت می‌گمارم و از علم و دانش مکنونم به آنها می‌دهم، چنان که هیچ مطلب دقیقی بر ایشان سخت نباشد و امور پوشیده خسته‌شان نکند. آنها را حجّت بر آفریدگانم و آگاهی بخشان از قدرت و وحدانیتم قرار می‌دهم. آنگاه خداوند از آنان بر ربوبیت و اخلاص در وحدانیت، گواهی و شهادت گرفت.

پس از آن، انتخاب محمد و آلش را با بصیرت و خرد خلایق آمیخت و به آنان نمایاند که هدایت و نور با اوست و امامت در خاندانش. این از آن رو بود که می‌خواست سنّت عدل مقدّم باشد و اتمام حجّت پیشتر.

آنگاه مخلوقات را در غیب خود مخفی نمود و در علم مکنون خود پنهان داشت. بعد از آن عوالم [ مختلف ] را قرار داد، زمان را گسترد، آب را فرستاد، کف و دود را به تحرّک درآورد، پس عرش او بر روی آب قرار گرفت.

آنگاه زمین را بر روی آب گسترانید (و از آب دودی بیرون آورد و آن را آسمان قرار داد). سپس زمین و آسمان را به اطاعت فراخواند و آن دو اجابت کردند.

سپس ملائکه را از انواری که خود ابداع نموده و ارواحی که خود آفریده بود ایجاد نمود. با توحید خود نبوّت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را قرین ساخت. لذا نبوّت ایشان پیش از آنکه در زمین مبعوث شود، در آسمان مشهور شد.

پس چون آدم را آفرید فضیلت او را برای فرشتگان آشکار کرد، و هنگامی که او را از اسامی اشیاء - در آن زمانی که از او خواست تا [ به فرشتگان ] خبر دهد - آگاه نمود، به آنان نمایاند که او را به علم سابق مخصوص داشته است، پس آدم را محراب، کعبه، در و قبله‌ای قرار داد که نیکان و روحانیین انوار را برای او به سجده درآورد.

سپس آدم را از ودیعه‌اش خبر داد و عظمت آنچه وی را نسبت به آن امین شمرده است، به او نشان داد، و این بعد از آن بود که او را نزد ملائکه امام نامید. بهره‌ی آدم از خیر همان ودیعه‌گاه نور ما بود که به او نمایاند.

خدای تعالی همواره این نور را در زمان پنهان می‌داشت تا آنکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم را در این مقطع زمانی برتری داد. او هم مردم را در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار دعوت کرد و از آنان خواست تا پیمانی را که خدا در [ عالم ] ذرّ و پیش از تناسل از آنان گرفته بود، به یاد آورند.

پس هر کس با ایشان موافقت کرد و از مصباح نور پیشینش برگرفت، به سرّ ایشان هدایت شد و امر روشن ایشان را دریافت، و هر آنکه به غفلت دچار شد، شایسته‌ی غضب گشت.

سپس آن نور به ما انتقال یافت و در امامان ما درخشید، پس ما انوار آسمان و زمینیم. تنها به ماست که نجات می‌یابید، علم مکنون تنها از ناحیه‌ی ماست و امور فقط به ما بازگشت می‌کند.

به مهدی ماست که حجت‌ها به پایان می‌رسند. او خاتم امامان، رهایی بخش امت، نهایت نور و مصدر امور است. پس ما برترین مخلوقات، با شرافت‌ترین موحّدان و حجّت‌های پروردگار جهانیان هستیم. هر که به ولایت ما تمسّک دارد و بر ریسمان ما چنگ زده به این نعمت خوش باشد.»

تذکرة الخواص ابن جوزی /128 از امام‌حسین علیه السلام : «پدرم امیر المؤمنین روزی در مسجد جامع کوفه در ستایش رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطبه‌ای بلیغ ادا کردند و در آن فرمودند: با مهدی ما حجت‌ها پایان می‌یابد، پس او خاتم امامان، رهایی بخش امت، منتهای نور و سرّ پیچیده است. مژده باد بر هر کسی که به رشته‌ی ما چنگ زند و بر محبت ما محشور شود.»

معنای این سخن: حجّت‌ها پایان می‌یابد، آن است که دیگری هیچ حجت و برهانی در مقابل اهل‌بیت علیهم السلام نخواهد بود.

امام عسکری علیه السلام : مهدی آخرین حجّت و خلیفه‌ی الهی است

اثبات الهداة 3/569 از فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار روایت می‌کند: «خدمت مولایم امام حسن بن علی [ عسکری ] علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله‌! خدا مرا فدای شما گرداند، دوست دارم بدانم پس از شما امام و حجّت خدا بر بندگانش کیست؟ فرمودند: پس از من، پسرم امام و حجّت خداست، همو که همنام و هم کنیه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. او آخرین حجّت و خلیفه‌ی خداست.

عرضه داشتم: ای پسر رسول‌خدا‌! از چه کسی به دنیا می‌آید؟ فرمودند: از دختر پسر قیصر پادشاه روم. بدانید او به دنیا می‌آید و مدّتی طولانی، از مردم غائب می‌شود، سپس ظاهر می‌گردد.»

مصباح المتهجّد /287 در توسّل به امامان معصوم علیهم السلام از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «خدایا... بواسطه‌ی بقیة الله که باقی مانده، به تو تقرّب می‌جویم، همو که بین اولیائش مقیم است و او را برای خود رضایت دادی، طیب، طاهر، فاضل و نیکوکار، نور زمین و ستون آن، امید و آقای این امت، فرمان ده به معروف و بازدارنده از منکر، ناصحِ امین، آنکه از پیامبران می‌رساند و خاتم اوصیاءِ نجیب و طاهر است.»

غیبت شیخ طوسی /165 از ابو سلیمان داود بن عنان بحرانی روایت می‌کند: «برای ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی این جریان را بیان کردم: در آن بیماری که امام‌عسکری علیه السلام درگذشتند خدمتشان رسیدم. ایشان به عقید خادم که سیاهپوست و اهل حبشه و پیشتر خادم امام هادی علیه السلام بود و امام حسن عسکری علیه السلام او را بزرگ کرده بود، فرمودند: ای عقید‌! برایم آبی با مصطکی[[281]](#footnote-281) بجوشان.

خادم آن را جوشاند، و صقیلِ کنیز آن را آورد. وقتی ظرف در دست امام‌عسکری‌ علیه السلام قرار گرفت و خواستند آن را بنوشند، دستان ایشان به لرزه افتاد به طوری که ظرف به دندان‌هایشان برخورد نمود.

حضرت آن را گذاشتند و به عقید فرمودند: وارد اتاق شو، آنجا پسری را در سجده می‌بینی، او را بیاور.

عقید گوید: وارد اتاق شدم و با پسری در سجده مواجه شدم که انگشت سبّابه خود را بالا برده بود. بر او سلام کردم و او نمازش را کوتاه کرد. عرض کردم: آقای من شما را فرا می‌خواند. در این هنگام صقیل آمد و دست او را گرفته نزد پدر برد.

وقتی ایشان آمدند در حضور پدر ایستادند و سلام کردند. چهره‌ای نورانی داشتند و موهایشان مجعّد و نیز دندان‌هایشان با فاصله بود. چون امام‌عسکری علیه السلام او را دیدند گریستند و فرمودند: ای آقای اهل‌بیت خود‌! مرا آب بنوشان که به نزد پروردگارم می‌روم. او هم ظرف را گرفت، لب‌هایش را [ به دعا ] تکان داد و آنگاه پدر را نوشانید.

امام‌عسکری علیه السلام فرمودند: مرا برای نماز آماده کنید. پس در آغوش ایشان دستمالی گذاشتند و آن پسر او را وضو داد و بر سر و دو قدمش مسح کرد.

امام‌عسکری علیه السلام فرمودند: پسرم‌! بشارت باد که تو صاحب الزمان، مهدی، حجّت خدا بر زمین، فرزند و وصیّ منی و از من تولّد یافته‌ای، تو محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و از نسل رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستی، تو خاتم ائمه‌ی طاهرین هستی و رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به تو بشارت دادند و نام و کنیه برایت نهادند، اینچنین پدرم از پدران طاهرینش به من عهد کردند، خداوند بر اهل‌بیت درود فرستد، همانا پروردگار ما حمید و مجید است. و همان وقت از دنیا رفتند.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف : من خاتم الاوصیاء هستم و خداوند به من بلا را برطرف می‌کند

مسعودی در اثبات الوصیة /221 روایت می‌کند: «علان از ابو نصر ضریر خادم برایم چنین نقل کرد: حضور صاحب الزمان رسیدم، به من فرمودند: صندل قرمز[[282]](#footnote-282) را بیاور. برایشان آوردم، بعد فرمودند: مرا می‌شناسی؟ عرض کردم: آری، فرمودند: که هستم؟ عرض کردم: مولا و پسر مولای من.

فرمودند: از این نپرسیدم. عرض کردم: فدایتان شوم، خود بفرمایید، فرمودند: من خاتم الاوصیاء هستم و خداوند تنها به من، بلا را از خاندان و شیعیانم برطرف می‌کند.»[[283]](#footnote-283)

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: مهدی از عترت من است، ولی آن را به امت تغییر دادند‌!

در حدیثی که نزد سنیان صحیح است و حافظ ابن منادی در الملاحم /41 آورده است چنین آمده: «عبدالرزاق بن همام گوید: از سعید بن مسیب پرسیدم: آیا مهدی حق است؟ گفت: حق است، گفتم: از کدام قبیله است؟ گفت: از قریش، پرسیدم: از کدام تیره؟ پاسخ داد: بنی هاشم، سؤال کردم: از کدام بنی هاشم؟ گفت: از بنی عبدالمطلب، پرسیدم: از کدام فرزندان عبدالمطلب؟ جواب داد: از فرزندان فاطمه، گفتم: از کدام فرزندان فاطمه؟ جواب داد: همین اندازه برایت کافی است.»[[284]](#footnote-284)

علت کتمان حدیث توسط ابن مسیب این بود که از نظر حکومت، مدح و ستایش اهل‌بیت علیهم السلام جرم محسوب می‌شد و همین موجب هراس وی شده بود.

علت دیگر اینکه هویّت امام مهدی علیه السلام در برخی روایات سنیان مبهم است آن است که بعضی راویان برای فرار از خشم خلیفه عبارت «عترت من» را به «امت من» تغییر دادند‌! صحیح ابن حبان 8 /11 و مسند ابی یعلی 2/291 از عبدالله‌بن‌عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کنند: «مردی از امتم خروج می‌کند که نامش شبیه نام من و اخلاقش همچون اخلاق من است. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که از ستم و بیداد آکنده شده است.»

المعجم الکبیر 10/168 از ابن عمر از آن حضرت: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا مردی از امتم را برمی‌انگیزد که نامش شبیه نام من است.»

سنن الدانی /100 نیز مشابه آن را از ابو سعید خدری آورده است و... لذا می‌بایست در این احادیث عترت را جایگزین امت نمود.

این تحریف، گاه از عبدالله‌بن‌عمر مشاهده می‌شود، گاه عبدالله‌بن‌عمرو عاص و برخی اوقات به عبدالله بن مسعود نسبت داده می‌شود. حتی گاهی به ابو سعید خدری - که جرأت و شهامتش معروف است به نحوی که حاضر به بیعت با یزید نشد و لذا جلّادان او در واقعه حرّه ریش‌های او را کندند و نزدیک بود او را بکشند - منتسب می‌گردد‌!

سنن الدانی /93 از ابو صدیق ناجی شاگرد ابو سعید چنین نقل می‌کند: «ابو سعید کنار منبر پیامبر نشسته بود و گریه و ناله می‌کرد‌! گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: یادم آمد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر این منبر نشستند و فرمودند: در میان اهل‌بیتم مردی است که بینی‌اش برجستگی دارد و پیشانی‌اش بلند است، وی می‌آید و زمین را که از ستم و بیداد پر شده، از عدل و داد می‌آکند.»

عبارت «نام او نام من است» را به «نام او شبیه نام من است» تبدیل کردند‌!

در احادیث سنیان پیوسته می‌دیدم و می‌خواندم که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کنند: «نام او شبیه نام من است»، بعد از خود می‌پرسیدم: چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که مخزن دانش و یقین است، مانند کسانی که بر اساس پندار و گمان سخن می‌رانند، سخن بگوید؟ و آیا در راستای غرضی می‌خواهد قضیه را مبهم بگذارد؟

اما وقتی احادیث اهل‌بیت علیهم السلام را - که صادقان و پاکان هستند - بررسی نمودم، دیدم که همه عبارت را چنین آورده‌اند: «نام او نام من است» و اثری از الفاظ دیگری چون «شبیه و نزدیک» نیست.

کمال الدین 1/286 از جابر رحمه الله از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «مهدی از فرزندان من و همنام و کنیه‌ی من است. او در خلقت و اخلاق شبیه‌ترین مردم به من است. برای او غیبت و [ برای مردم ] حیرتی خواهد بود که در آن امّت‌ها گمراه می‌شوند. سپس مانند ستاره‌ی درخشان می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که آکنده از ستم و بیداد شده است.»

چرایی این تحریف را در این باید جست که کسانی که برای معاویه و موسی بن طلحه ادّعای مهدویّت داشتند، تلاش می‌کردند تا نام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از نام رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم دور کنند و آن را مشابه و یا نزدیک نام ایشان قرار دهند تا به مقصود خود دست یابند‌! یکی از نکات مهم آن است که «مشابه بودن دو نام» توسّط کسانی که از ابن‌مسعود روایت می‌کنند جعل شده است‌!

ابن منادی در الملاحم /41 از سلامة بن سلیم می‌آورد: «به عاصم بن ابی النجود گفتم: ای ابوبکر‌! آیا تو گفتی که زرّ بن حبیش از عبدالله بن مسعود از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین روایت می‌کند: دنیا سپری نمی‌شود مگر پس از آنکه مردی از اهل‌بیتم که نامش مشابه نام من است بر زمین حکمرانی کند؟ گفت: آری، و [ نیز فرمود: ] او خلیفه‌ای خواهد بود.»

شاید آغاز تحریفاتی چنین، از اینجا باشد که آنان ابتدا عبارت «اسمه اسمی» را با افزودن کاف تشبیه به «اسمه کاسمی» تبدیل کرده‌اند و در نتیجه به الفاظی چون «یوافق اسمی: با نام من موافق است» و یا «یواطئ اسمی: به نام من نزدیک است» تغییر یافته است.[[285]](#footnote-285)

اما در روایت حذیفه عبارت «اسمه اسمی» آمده است. عقد الدرر /24 از ابو نعیم در صفة المهدی از حذیفه آورده است: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برایمان سخنرانی کردند و درباره‌ی وقایعی که رخ خواهد داد فرمودند، سپس افزودند: اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد، خدا آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از فرزندانم را که همنام من است برانگیزد.

سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: ای رسول‌خدا‌! از کدام فرزندانتان؟ فرمود: از این فرزندم، وبا دست بر حسین زد.»

به فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم افزودند که «نام پدر او نام پدر من است»‌!

پدر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امام حسن عسکری علیه السلام است و علت این عنوان آن بود که خلیفه‌ی وقت آن حضرت و پدرش امام هادی علیهما السلام را به اجبار در پایتخت خود سامرا که عسکر نام داشت اقامت داده بود. از این رو این دو امام به عسکریین علیهما السلام معروف شدند.

ولیکن راویان دستگاه خلافت پدر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را همنام پدر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار دادند‌! از این رو عرصه فراهم شد تا عبدالله منصور عباسی برای پسرش محمد ادعای مهدویّت کند، و نیز عبدالله بن حسن مثنّی توانست آن را برای فرزندش محمد مدعی شود‌!

پیروان ابن تیمیه هم فرصت را غنیمت شمرده بر این افترا پافشاری کردند، و تمامی نصوص و روایاتی که امام مهدی علیه السلام را از نسل حضرت امیر و صدیقه‌ی طاهره علیهما السلام معرفی می‌کند کنار زدند‌! آنان در صدد آن بودند که عرصه را برای مهدی غیر هاشمی خود مهیّا سازند‌!

به دنبال آن شورش محمد بن عبدالله عتیبی در آغاز سده‌ی پانزدهم و در سال 1400 هجری رخ داد و با ادّعای مهدویّت او همراه بود. او چند روز بر حرم مکه سیطره داشت و وزارت او را برادر همسرش جهیمان عهده‌دار بود. جهیمان مردم را به بیعت با شوهر خواهرش محمد بن عبدالله عتیبی فرا خواند‌! اما این مهدی کشته شد و حتی نتوانست اندکی عدالت را برقرار سازد‌!

بعد از او وهابیان برای شخص دیگری که اهل بریده بود مدّعی مهدویت شدند. او هم محمد بن عبدالله نام داشت و هنوز هم زنده است و شاید از قبیله‌ی هوازن باشد. آنان پنداشتند که اوصاف مهدی در اوست، لذا او را نزد مفتی بزرگ خود ابن باز بردند. او هم وی را آزمود و خوشایندش قرار گرفت و با کسانی که او را مهدی می‌انگاشتند موافقت کرد و صفات مهدی را بر او منطبق دانست‌!

سایت‌های وهابیان این خبر را دو سال پیش از مرگ ابن باز منتشر کردند. بعدها خواندیم که او را به چچن و افغانستان بردند تا این حدیث که «مهدی از شرق خروج می‌کند» بر او منطبق شود‌! سپس او را در سرداب خود - که ما را به گزاف بدان متّهم می‌کنند - مخفی کردند‌!

گرچه آنان چنین پنداشتند، اما صحیح آن است که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از مکه خروج می‌کند و آغاز حرکت یاران مشرقی ایشان - و نه ظهور - از سمت شرق است.

ظاهراً اصل این زیادت، از روایتی است که به ابن‌مسعود نسبت می‌دهند، او می‌گوید: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از خاندانم را که نامش مشابه نام من و نام پدرش هم نام پدر من است برانگیزد، او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که پر از ظلم و بیداد شده است.»[[286]](#footnote-286)

قابل توجه آنکه این زیادت تنها در بعضی منابع دسته دو م و دسته سوم سنیان آمده است. احمد در 1 /376 دو روایت از زر بن حبیش از ابن‌مسعود نقل می‌کند که عبارت «نام پدرش نام پدر من است» در آنها نمی‌باشد.

الروض الدانی علی المعجم الصغیر 2/290 از عبدالله بن مسعود از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «دنیا سپری نمی‌شود، مگر پس از آنکه مردی از اهل‌بیتم حکمرانی کند که نامش مشابه نام من است.»[[287]](#footnote-287)

این افزوده حتی مورد نقد برخی از علمای بزرگ اهل‌سنت مانند گنجی شافعی قرار گرفته است. او در البیان /482 می‌نویسد: «حافظ ابوالحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم آبری در مناقب الشافعی این حدیث را ذکر می‌کند و می‌نویسد: زائده [ راوی ] این روایت را با زیادتی آورده است، وی می‌گوید: اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد خداوند آن را چنان طولانی می‌کند تا مردی از [ نسل ] من یا اهل‌بیت من را برانگیزد که نام او مشابه نام من و نام پدر او نام پدر من است، او زمین را همان طور که از ظلم و جور آکنده شده است پر از عدل و داد خواهد نمود. گنجی در ادامه می‌گوید: ترمذی این حدیث را نقل می‌کند و در آن عبارت «نام پدر او نام پدر من است» وجود ندارد.

ابو داود آن را آورده است ولی در اکثر روایات حافظان احادیث و ثقاتی که روایات را نقل نموده‌اند، تنها «نام او نام من است» آمده است. کسی که این عبارت «نام پدر او نام پدر من است» را نقل کرده زائده است که بر احادیث می‌افزاید... گفتار نهایی در این مطلب آن است که امام احمد بن حنبل با آن دقت و اتقانی که در ضبط احادیث داشته در چند جای مسند خود این حدیث را چنین می‌آورد که «نام او نام من است».

سلمی در عقد الدرر /27 می‌نویسد: گروهی از پیشوایان در حدیث، این روایت را در کتاب‌هایشان آورده‌اند، از جمله امام ابو عیسی ترمذی در جامع، امام ابوداود در سنن، حافظ ابوبکر بیهقی و شیخ ابو عمرو دانی که همگی روایت را نقل می‌کنند و عبارت «نام پدر او نام پدر من است» در آن نیست.

نگارنده: بدین ترتیب معلوم شد کسی که این عبارت را افزوده و جعل کرده است زائدة بن قدامه‌ی ثقفی است. او از خویشان مختار بود و از فرماندهان سپاه حجّاج. در احوال او نوشته‌اند که تعصّب بسیاری داشت، از این رو کسانی را که بر ابوبکر و عمر خرده می‌گرفتند از خانه‌اش بیرون می‌کرد و لذاست که او را ثقه شمرده‌اند‌! با وجود اینکه خود تصریح می‌کنند این عبارت دروغین است، دیگر نیازی به توجیهاتی که شبلنجی، اربلی، هروی، میرزای نوری و علامه مجلسی کرده‌اند، نیست، ایشان گفته‌اند: شاید اصل روایت چنین بوده که «اسم ابیه اسم نبی: نام پدر او نام پیامبری است» و یا «اسم ابیه اسم ابنی: نام پدرش نام پسرم یعنی امام حسن علیه السلام است».

البته این اشکال که برخی عالمان شیعی - مانند شیخ طوسی در امالی 1 /361 و سید بن طاووس - نیز در بعضی روایات این افزوده را نقل کرده‌اند بر ما وارد نیست، زیرا آنان امانت در نقل را رعایت کرده‌اند و از سویی تصریح نموده‌اند که پدر ایشان امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد.

«امام مهدی از نسل امام‌حسین علیهما السلام » را به «از نسل امام حسن علیه السلام » تبدیل کردند‌!

در جلد سوم جواهر التاریخ به اثبات رساندیم که امویان از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه سوء استفاده کردند و بر آن شدند تا ایشان را مخالف با پدر و برادرشان علیهما السلام و نیز مخالف جنگ‌های جمل و صفین جلوه دهند و گفتند که ایشان به برادرشان وصیت کرد بر بنی‌امیه خروج نکند‌! آنان در این راستا گزارشاتی جعل کردند که به ظاهر مدح ایشان است ولی در واقع و به طور هدفمند مذمّت پدر و برادر ایشان‌!

از جمله کارهای آنها آن بود که از امام‌حسین علیه السلام انتقام گیرند و لذا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از نسل ایشان بیرون بردند و از ذریه‌ی امام حسن علیه السلام معرفی کردند و در این رابطه روایتی را نیز به حضرت امیر علیه السلام نسبت دادند‌!

الفتن 1/374 می‌نویسد: «علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حسن را سید نامید، و به زودی خداوند از نسل او مردی خواهد آورد که نامش نام پیامبرشماست. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که از ستم آکنده شده است.»[[288]](#footnote-288)

ابو داود در سنن 4/108 چنین آورده: «از ابو اسحاق نقل شده که علی علیه السلام - در حالی که به پسرش، حسن می‌نگریست - گفت: این پسرم سید است، چنان‌که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نامید، و به زودی مردی از نسلش قیام می‌کند که به نام پیامبرتان نامیده می‌شود. در اخلاق مانند اوست، اما خلقت نه - سپس امام سخن از فراگیر شدن عدل و داد به میان آوردند -.»

پیروان بنی‌امیه از این حدیثی جعلی شادمان شدند و خود را به نادانی زدند که خودشان روایت «امیرالمؤمنین به پسرش حسین علیهما السلام نگاه کرد و ...» را نقل کرده‌اند‌!

مناوی در فیض القدیر 6 /362 به نقل از سمهودی می‌نویسد: «حسن خلافت را رها کرد و برادرش را هم از آن نهی کرد. او این مطلب را در شب وفاتش یادآور شد و از باب دلسوزی به برادرش گفت. و روایتی که او را از نسل حسین معرفی می‌کند جدّاً سست و بی‌پایه است.»‌!

ابن تیمیه در منهاج السنة 4/95 می‌نویسد: «مهدی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مورد او خبر داده است، محمد بن عبدالله نام دارد نه محمد بن حسن و از علی روایت شده: او از نسل حسن است نه حسین.»‌![[289]](#footnote-289)

شاگرد وی ابن قیم نیز در المنار المنیف /151 پندار استادش را اتّخاذ کرده می‌افزاید: «اکثر احادیث بر این دلالت دارد که مهدی از نسل حسن است(‌!) این مطلب سرّ لطیفی دارد و آن این است که حسن به خاطر خدا خلافت را رها نمود، لذا خداوند در نسل او کسی را قرار داد که به خلافت حق که عدالت آن زمین را مملو می‌سازد، قیام کند ... و این بر خلاف حسین است، چرا که او بر خلافت حرص ورزید(‌!) و برای رسیدن به آن جنگید و بدان دست نیافت.»‌![[290]](#footnote-290)

بهترین مطلبی که در ردّ اینان یافتم، پاسخی است که آقای میلانی در مجله‌ی تراثنا 43/59 می‌دهند، و اینک خلاصه‌ی آن:

«الف. تنها کسی که این روایت را آورده است ابو داود است و هیچ یک از حدیث نگاران نه پیش از او و نه پس از او آن را نقل نکرده‌اند.

ب. در نقل این حدیث از ابو داود اختلاف است. جزری شافعی متوفّای 833 در اسمی المناقب می‌گوید: صحیح‌تر آن است که مهدی از نسل حسین بن علی است، زیرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر آن تصریح کردند، هم‌چنان‌که استاد ما عمر بن حسن رقی که در زمان خود رحّاله[[291]](#footnote-291)بود خبر داد که استاد او ابو الحسن بخاری، از عمر بن محمد دارقزی، از ابوبدر کرخی، از ابوبکر خطیب، از ابو عمر هاشمی، از ابو علی لؤلؤی، از ابو داود حافظ نقل می‌کند: هارون بن مغیره، از عمر بن ابی قیس، از شعیب بن خالد، از ابو اسحاق روایت کرد: علی علیه السلام به پسرش حسین نگاه کرد و... ابو داود در سنن خود اینچنین روایت نموده و چیزی نگفته است.

ج. حدیث منقطع[[292]](#footnote-292) است و حجیتی ندارد. زیرا ابو اسحاق سبیعی آن را از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند و همان گونه که منذری تصریح نموده روایت او از آن حضرت ثابت و معلوم نیست. او هنگام شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام هفت سال بیشتر نداشت. بنابر قول ابن حجر او دو سال به آخر خلافت عثمان به دنیا آمد.

د. علاوه بر منقطع بودن حدیث، ابو داود آن را از شخصی مجهول که وی را نام نمی‌برد نقل می‌کند. وی می‌گوید: «از هارون برایم حدیث گفتند»، و همین مطلب در بطلان آن کافی است.»

افزون بر ایشان سید صدر الدین صدر با شش وجه به مناقشه‌ی این روایت پرداخته است، ایشان می‌نویسد: «بر اساس قواعد اصول فقه به روایت ابو داود نمی‌توان استناد نمود:

الف. در خود نقل ابو داود اختلاف است، عقد الدرر آن را از سنن ابی داود نقل می‌کند و در آن چنین است: علی علیه السلام به پسرش حسین نگاه کرد.

ب. جماعتی از حافظان احادیث - مانند ترمذی، نسائی و بیهقی چنان که در عقد الدرر آمده است - همین جریان را نقل می‌کنند و در آن چنین آمده است: علی علیه السلام به پسرش حسین نگاه کرد.

ج . احتمال وقوع تصحیف نیز وجود دارد، چرا که حسن و حسین در نوشتن بسیار نزدیک به هم هستند. و این احتمال به خصوص در خطّ کوفی تقویت می‌شود.

د. این روایت با نظر مشهور عالمان سنی مخالف است، چنان‌که برخی از آنان بر این نکته تصریح کرده‌اند.

هـ . این حدیث با روایات بسیاری که سنداً صحیح‌تر و دلالت آن نیز واضح‌تر است تعارض دارد.

و. احتمال جعلی بودن حدیث و اینکه بخاطر درهم و دینار ساخته شده باشد بسیار زیاد است، زیرا بدین وسیله می‌توانستند به محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه تقرب جویند.»[[293]](#footnote-293)

نگارنده: تردید عالمان سنی در این روایت را از این مطلب نیز می‌توان دریافت که بعضی از آنها بر آنند تا بین روایات جمع کنند. فرائد فوائد الفکر /101 می‌نویسد: «شاید بدینسان بتوان جمع کرد که پدر مهدی از نسل یکی و مادرش از نسل دیگری باشد.»‌!

اما در منابع حدیثی ما شیعیان به طور صریح و متواتر روایت شده که امامان معصوم و نه‌گانه‌ی پس از امام‌حسین علیه السلام ، همه از نسل ایشانند.

تفسیر عیاشی 2/291 از حمران نقل می‌کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: «یابن رسول الله‌! نوادگان امام حسن علیه السلام بر این باورند که قائم از آنهاست و آنانند که صاحبان منصب امامت هستند، فرزندان محمد بن حنفیه نیز چنین پنداری دارند‌!

امام علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند ما صاحبان منصب امامت هستیم و قائم در میان ماست، منصور و سفاح نیز از ما هستند، خداوند تعالی می‌فرماید: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیهِ سُلْطَاناً [[294]](#footnote-294)، و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی [ برای قصاص ] داده‌ایم؛ ما ولی حسین بن علی علیهما السلام و بر دین او هستیم.»[[295]](#footnote-295)

کمال الدین 2/358 از مفضل بن عمر روایت می‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه: وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ [[296]](#footnote-296)، و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، سؤال کردم که این کلمات چه بود؟ فرمودند: کلماتی بود که آدم از پروردگارش دریافت کرد و به خاطر آن خدا توبه‌اش را پذیرفت. آدم گفت: به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو می‌خواهم که توبه‌ی مرا بپذیری، خدا هم توبه او را پذیرفت، او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

عرض کردم: ای پسر رسول‌خدا‌! معنای اینکه «همه را به انجام رسانید» چیست؟ فرمودند: یعنی این کلمات را تا قائم که دوازده امام و نه تن آنان از نسل امام‌حسین علیه السلام هستند ادامه داد.

عرض کردم: یابن رسول الله‌! درباره‌ی این آیه: وَجَعَلَهَا کلِمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ[[297]](#footnote-297)، و آن را در فرزندان خود گفتاری جاودان کرد، بفرمایید؟ فرمودند: مقصود امامت است که خدا آن را تا روز قیامت در نسل امام حسین علیه السلام قرار داد.

پرسیدم: با اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام هر دو فرزند و نواده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و سرور جوانان اهل بهشت‌اند، چرا امامت در نسل امام‌حسین علیه السلام قرار گرفت و نه در نسل امام حسن علیه السلام ؟

فرمودند: موسی و هارون، نبی، رسول و برادر بودند، ولی خدای عزوجل نبوّت را در صلب هارون قرار داد نه موسی، و کسی حق نداشت بپرسد که چرا خدا این کار را کرد.

امامت، جانشینی خدای عزوجل در زمین است و کسی حق ندارد بپرسد چرا خدا آن را در صلب امام حسین علیه السلام قرار داد، چون خدای تبارک و تعالی در کارهایش حکیم است، لایسْأَلُ عَمَّا یفْعَلُ وَهُمْ یسْأَلُونَ[[298]](#footnote-298)، از آنچه می‌کند پرسیده نمی‌شود و [ لی ] آنان پرسیده می‌شوند.»[[299]](#footnote-299)

البته این روایت که دلالت بر انتخاب و اختیار الهی دارد با روایتی که مرحوم عیاشی در تفسیر خود 2 /72 نقل می‌کند، منافاتی ندارد. «ابو عمرو زبیری گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا امامت از نسل امام حسن علیه السلام بیرون رفت و در نسل امام‌حسین علیه السلام قرار گرفت؟

حضرت فرمودند: وقتی که امر الهی [ شهادت ] بر امام‌حسین علیه السلام فرا رسید، جایز نبود که امامت را به فرزندان برادرش را بسپارد و به آنان وصیّت کند، خداوند می‌فرماید: وَأُولُوا الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کتَابِ اللهِ[[300]](#footnote-300)، و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [ از دیگران ] در کتاب خدا سزاوارترند؛ فرزندان او از جهت رحِم به او نزدیکتر بودند تا فرزندان برادرش و نیز شایسته‌تر به امامت.

این آیه فرزندان امام حسن علیه السلام را از آن خارج کرد و امامت در نسل امام‌حسین علیه السلام قرار گرفت و این آیه برای آنان حکم نمود، پس تا روز قیامت امامت در آنهاست.»

آری این حدیث منافاتی با اختیار الهی ندارد، و بر این دلالت می‌کند که خداوند اختیار و انتخاب خود را بر طبق اولویت رحِم در ارث قرار داده است.

معاویه، نخستین مدّعی مهدویت‌!

الفتن 1/370 به نقل از ولید بن هشام معیطی از ابان بن ولید آورده است: «شنیدم ابن عباس نزد معاویه گفت: خدا مهدی را از میان ما اهل‌بیت برمی‌انگیزد.»

نگارنده: ادعای مهدویت توسّط معاویه برای مقابله با بنی هاشم بود‌!

سید ابن طاووس در الملاحم والفتن /115 می‌نگارد: «مورخ معروف طبری در کتابش عیون اخبار بنی هاشم - که به سفارش وزیر علی بن عیسی بن جراح نوشت، و من نسخه‌ای از آن را که ظاهراً در حیات وی نوشته شده یافته‌ام - می‌نویسد: سخن از مهدی و امام؛

معاویه روزی به بنی هاشم رو کرد و گفت: شما بر آنید که همان سان که استحقاق نبوّت را داشتید، از استحقاق خلافت نیز برخوردارید؟ و حال آنکه این دو برای هیچ کس با هم جمع نمی‌شود.[[301]](#footnote-301)به جانم قسم که استدلال شما بر خلافت نزد این مردم مشتبه است‌!

شما می‌گویید: ما اهل‌بیت خدا هستیم، پس چرا نبوّت در میان ما باشد ولی خلافت در دست دیگران؟ این شبهه با تزویر توأم است. شبهه را شبهه گویند چون شبیه به حق جلوه می‌کند، مگر آنکه حقیقت آن را دریابی.

خلافت در میان قبائل قریش می‌گردد و تنها با رضایت مردم و شورای خواص است که حاصل می‌شود. مردم نگفتند: ای کاش بنی هاشم ولایت ما را بر عهده داشتند، و اگر آنان متولّی بودند، برای دین و دنیای ما بهتر بود. نه مردم بر شما اجتماع نمودند و نه چون بر دیگری اجتماع کنند از شما حمایت می‌کنند. شما اگر دیروز نسبت به خلافت زهد می‌ورزیدید، امروز به خاطر آن با ما نمی‌جنگیدید‌!

شما بر این باورید که خلافتی هاشمی و مهدی قائم دارید، و حال آنکه مهدی عیسی بن مریم است‌! خلافت هم در دستان ماست تا آن را به او تحویل دهیم. قسم به جان خودم اگر شما به حکومت برسید بیشتر از باد [ عذاب ] قوم عاد و صاعقه‌ی قوم ثمود موجب هلاکت مردم خواهید شد‌!

در این هنگام عبدالله بن عباس برخاست، حمد و ثنای الهی را به جای آورد و گفت:

اما اینکه گفتی: ما با نبوت شایسته خلافت نیستیم؛ پس به چه چیزی شایسته‌ی آن خواهیم بود؟

و اینکه گفتی: این دو با هم برای کسی نخواهد بود، فرموده‌ی خدا: فَقَدْ آتَینَا آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکتَابَ وَالْحِکمَةَ وَآتَینَاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً [[302]](#footnote-302)، ما به تحقیق به آل ابراهیم کتاب، حکمت و پادشاهی عظیمی دادیم؛ چه می‌شود؟ کتاب [ دلیل ] نبوّت است، حکمت سنّت، پادشاهی خلافت، و ما آل ابراهیم. امر و سنّت الهی در ما و آنها یکسان جریان دارد.

این سخن تو: استدلال ما شبهه‌ناک است؛ به خدا قسم که دلیل ما از خورشید و ماه روشن‌تر است و تو هم این را می‌دانی. ولیکن تو تکبّر ورزیدی، و قتل برادر، جد، عمو و دایی‌ات به دست ما موجب روی تافتن تو شده است. بر آن استخوان‌های پوسیده و ارواحی که در هاویه سقوط کرده‌اند گریه نکن و به خاطر خون‌هایی که به جهت شرک حلال شمرده شد و اسلام برای آنها ارزشی قائل نشد غضب ننما.

و اما اینکه گفتی: مردم بر ما اجتماع ننمودند، هر آینه آنچه آنان از آن محروم شدند بیش از آن چیزی است که ما محروم شدیم، هر امری که زمان نتیجه گیری‌اش فرا رسد حقّ آن می‌ماند و باطل آن از بین می‌رود.

اینکه گفتی: ما بر این پنداریم که حکومت و مهدی داریم، پندار در کتاب خدا شک است، او می‌فرماید: زَعَمَ الَّذِینَ کفَرُوا أَنْ لَںݡݐْ یبْعَثُوا قُلْ بَلَی وَرَبِّی لَتُبْعَثُنّ[[303]](#footnote-303)، کسانی که کفر ورزیدند، پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، بگو: آری، سوگند به پروردگارم، حتماً برانگیخته خواهید شد؛ همه گواهی می‌دهند که برای ما پادشاهی و مهدیی خواهد بود که اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خدا او را برای امر خود برخواهد انگیخت و او زمین را همان گونه که از ظلم و جور پر شده، از عدل و داد آکنده خواهد ساخت.

اگر شما یک روز حکومت کنید، ما دو روز حکومت خواهیم کرد، اگر شما یک ماه پادشاهی دارید، ما دو ماه، و اگر شما یک سال، ما دو سال.

و اینکه گفتی: مهدی همان عیسی بن مریم است؛ بدان که عیسی برای [ نابود کردن ] دجال فرود می‌آید و چون دجال او را ببیند مانند چربی ذوب می‌شود. و امام مردی از ماست که عیسی پشت سر او نماز می‌گزارد و اگر بخواهم می‌توانم او را نام برم.

و اما باد قوم عاد و صاعقه‌ی ثمود عذاب بودند، ولی پادشاهی ما رحمت خواهد بود.»[[304]](#footnote-304)

اما معاویه به اقداماتی چنین بسنده نکرد، بلکه کسی را اجیر کرد که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کند که ایشان برای او دعا کرد و او را هادی مهدی وصف نمود‌!

احمد در مسند 4 /216 از عبدالرحمن بن ابی عمیره‌ی ازدی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «ایشان معاویه را یاد کرده گفتند: خدایا‌! او را هادی و مهدی قرار ده و به وسیله‌ی او هدایت کن.»

معاویه در این راستا عالم نمایان وابسته به دربار را نیز به گواهی گرفت تا شهادت دهند او مهدی موعود است‌! ابن کثیر در البدایة و النهایة 8 /143 از اعمش از مجاهد چنین نقل می‌کند: «اگر معاویه را می‌دیدید، می‌گفتید او مهدی است.»

البته خلال انتساب این سخن را به اعمش و مجاهد تضعیف می‌کند، وی در السنة 2 /438 می‌نویسد: «از قتاده نقل شده: اگر کردار معاویه را می‌دیدید، بیشترِ شما می‌گفتید: او مهدی است. در سند این روایت عمرو بن جبله است که نتوانستم او را بشناسم. محمد بن سلیمان بن هشام، از ابو معاویه‌ی ضریر، از اعمش، از مجاهد چنین روایت می‌کند: اگر معاویه را می‌دیدید، می‌گفتید: او مهدی است. سند این روایت ضعیف است.»

هیثمی نیز در مجمع الزوائد 9/357 انتساب آن را به اعمش ضعیف می‌داند، وی می‌گوید: «از اعمش نقل شده است که اگر معاویه را می‌دیدید، می‌گفتید: او مهدی است. طبرانی آن را به صورت مرسل روایت کرده است و در میان راویان آن یحیی حمانی است که ضعیف می‌باشد.»

اما ابن تیمیه که در اموی‌گری گوی سبقت را از خود بنی‌امیه ربوده است، بدون ارزش قائل شدن برای تضعیف خلال و هیثمی آن را صحیح می‌شمارد‌! وی در منهاج السنة 6 /233 می‌نویسد: «یونس از قتاده چنین نقل می‌کند: اگر کردار معاویه را مشاهده می‌کردید، بیشتر شما می‌گفتید: او مهدی است. ابن بطه نیز آن را با سندی که از دو طریق ثابت است از اعمش از مجاهد روایت می‌کند: اگر معاویه را درک می‌کردید، می‌گفتید: او مهدی است. از ابو اسحاق سبیعی منقول است که معاویه را یاد کرد و گفت: اگر او - یا روزگارش - را درک می‌کردید، می‌گفتید: او مهدی است.»

ابن تیمیه با این کار گواهی امامش عبدالله‌بن‌عمرو عاص را نسبت به اینکه معاویه هیچ گونه کرامتی ندارد، چه برسد به آنکه مهدی خوانده شود، رد کرده است‌! ابن طاووس در الملاحم و الفتن /326 می‌نویسد: «عبدالله‌بن‌عمرو عاص مهدی را یاد کرد. مردی عرب گفت: او معاویه است‌! عبدالله گفت: نه، او هیچ کرامتی ندارد، بلکه مهدی کسی است که عیسی بن مریم بر او فرود می‌آید.»

حافظ سقاف در تناقضات الالبانی الواضحات 2/229 می‌گوید: «البانی حدیث عبدالرحمن بن ابی عمیره را به صورت مرفوع چنین آورده است: خدایا‌! او را هادی مهدی قرار ده و به وسیله‌ی او هدایت گردان، و مقصود وی معاویه است.»

این گزارش به چند دلیل، صحیح نیست:

اول: حافظ ذهبی در سیر اعلام النبلاء 3 /132 از اسحاق بن راهویه روایت می‌کند: هیچ فضیلتی از زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای معاویه صحیح نیست.

دوم: محدّثان آگاه، تصریح دارند که این حدیث صحیح نیست. ابو حاتم رازی - همان گونه که پسرش در علل الحدیث 2/362 آورده - می‌گوید: عبدالرحمن بن ابی عمیره این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشنیده است.

حافظ ابن حجر در تهذیب التهذیب 6/220 به نقل از حافظ ابن عبد البر می‌آورد: عبدالرحمن بن ابی عمیره از صحابه نبوده و سند آن صحیح نیست.

سوم: سندهای این حدیث همه به سعید بن عبد العزیز، از ربیعة بن یزید، از عبدالرحمن بن ابی عمیره باز می‌گردد، و سعید بن عبد العزیز هم‌چنان‌که البانی اقرار و اعتراف کرده، دچار اختلاط شده است.

البته البانی بر این باور است که جماعتی دیگر نیز آن را نقل کرده‌اند، لیکن در این ادّعا صادق نیست، زیرا کسی که مراجعه کند، می‌یابد که همه‌ی نقل‌ها به سعید بن عبد العزیز بر می‌گردد و همان طوری که ابو مسهر گفته مختلط است. علاوه بر ابو مسهر ابو داود و یحیی بن معین نیز چنین گفته‌اند، چنان که در تهذیب التهذیب 4 /54 می‌بینید.

خود البانی نیز چند جا به اختلاط وی اعتراف نموده است، از آن جمله در سلسلة الاحادیث الضعیفة 3 /393 و سلسلة الاحادیث الصحیحة 2 /647، با این وجود چگونه صحیح است؟‌! لذا البانی می‌بایست این حدیث را تنها در سلسلة الاحادیث الضعیفة می‌آورد.[[305]](#footnote-305)

نگارنده: در پاسخ ابن تیمیه و البانی همین کافی است که بگوییم: چرا امام شما معاویه، که از طرف پروردگارش هدایت شده و مهدی است، نتوانست زمین را پر از عدل و داد کند؟‌!

موسی بن طلحه، دومین مدّعی

عایشه برنامه ریزی کرده بود که خلافت پس از پدرش در بنی تیم باقی بماند، گزینه‌ی نخست برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر بود و گزینه‌ی دوم طلحة بن عبیدالله پسر عمویش‌! ولی او و طلحه با مرگ مسمومانه و ناگهانی ابوبکر و وصیّت به عمر مواجه شدند. لذا طلحه با عصبانیت نزد ابوبکر آمد و با اعتراض گفت: «حال که بر ما این خشن تندخو را خلیفه کردی، به پروردگارت چه پاسخ خواهی داد؟ و ابوبکر گفت: آیا مرا به خدا می‌ترسانی؟ به او می‌گویم: بهترین بنده‌ات را بر ایشان گماشتم.»‌![[306]](#footnote-306)

اما به رغم خلافت عمر، عایشه ناامید نشد و ادامه داد، تا آنکه توانست طلحه را در شورای صوری شش نفره که حق وِتو از آنِ عبدالرحمن بن عوف بود، داخل کند‌!

لیکن در دوران عثمان ورق برگشت، لذا عایشه در مقابل او برخاست و شعارهای شدیدی بر ضدّ او داد و مردم را به عزل و قتل او دعوت کرد. او برنامه ریزی کرده بود که چون عثمان کنار رود طلحه در جای او قرار گیرد‌! ولی با بیعت صحابه با امیرالمؤمنین علیه السلام مواجه شد. از این رو سراپایش را خشم فراگرفت و جنگ جمل را به راه انداخت. اما در این مصاف هم او، هم طلحه و هم شوهر خواهرش زبیر باختند.

در دوران معاویه عایشه جنگی نرم را بر ضدّ او شروع کرد، ولی بعدها به همراه برادرش عبدالرحمن به تشدید آن پرداختند[[307]](#footnote-307)، لذا معاویه عبدالرحمن را به قتل رساند و گفته می‌شود عایشه را نیز کشت‌! و با مرگ وی نقشه‌ی بنی تیم برای دستیابی به خلافت پایان یافت.

با این وجود عایشه در منابع سنیان فریاد می‌زند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به خلافت پدر و برادرش وصیّت نمود‌!

مسلم در صحیح 7/110 نقل می‌کند که عایشه گفت: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به هنگام بیماری‌اش به من گفت: پدرت ابوبکر و برادرت را فرا بخوان تا وصیت کنم، چون می‌ترسم کسی آرزو کند و دیگری بگوید: من شایسته‌ترم.»‌!

این ادعای عایشه می‌بایست پس از مرگ عمر باشد، چون ابوبکر و عمر می‌گفتند: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به هیچ کسی وصیّت نکرد. اگر این ادعا صحیح می‌بود آنان در سقیفه بدان استدلال می‌کردند. در حالی که تنها استدلالشان این بود که محمد از قریش است و آن دو نیز از قریش هستند ولذا شایسته‌ترند‌!

عمر گفت: «بر آن دسته از عرب که ما را نپذیرند، برهانی آشکار و دلیلی روشن داریم؛ چه کسی می‌تواند با ما بر سر خلافت محمد نزاع کند و حال آنکه ما اولیاء و خانواده‌ی او هستیم، هر که چنین کند به باطل استدلال کرده، به گناه مایل، و یا در هلاکت غوطه ور شده است.»[[308]](#footnote-308)

اگر روایت عایشه صحیح می‌بود، طلحه نیز در مقابل ابوبکر و در اعتراض بر خلافت عمر بدان استدلال می‌کرد‌! نمی‌دانیم چه کسی ادعا کرد موسی بن طلحه مهدی موعود است. این مقدار می‌دانیم که این ادعا را برای جبران تلاش‌های عایشه - که با شکست مواجه شد - مطرح کرده‌اند. و البته ظاهراً پس از مرگ عایشه انتشار یافته است. روایت می‌کنند: «هنگامی که مختار در کوفه قیام کرد موسی بن طلحه نزد ما [ در بصره ] آمد، مردم او را مهدی زمانشان می‌دانستند و لذا گرد او جمع شدند.»[[309]](#footnote-309)

اما موسی بن طلحه دیری نپایید، و با مرگ او این ادعا نیز به پایان رسید.

بنی حسن و محمد بن عبدالله بن حسن مثنّی

ظاهراً ادعای مهدویت در اواخر سده‌ی نخست هجری، و پس از آنکه مسلمانان از سلطه‌ی امویان به ستوه آمدند، به موجی تبدیل شد که به دنبال آن احادیث نبوی پیرامون مظلومیت اهل‌بیت علیهم السلام و نیز بشارت به مهدی موعود علیه السلام انتشار یافت. واین زمینه‌ای مناسب برای ادعای مهدویّت برای افرادی از بنی هاشم و بنی تیم بود. برای دو نفر ایشان ادعای مهدویّت کرده‌اند که نام هر دو محمد و نام پدرشان عبدالله است. یکی محمد بن عبدالله بن حسن مثنّی است و دیگری محمد بن عبدالله منصور معروف به مهدی عبّاسی. یاران هر یک تلاش کردند تا احادیث مهدی را بر همو منطبق کنند. از این رو بود که پیشتر ترجیح دادیم عبارت «نام پدر او نام پدر من است» را برای مصلحت اینان افزوده‌اند‌!

بعدها عبّاسیان چنان پیش رفتند که به جعل احادیثی پرداختند که مهدی موعود را از فرزندان عباس معرفی می‌کند‌! البته عالمان سنی گواهی به کذب آن داده‌اند، مثل روایات دیگری که مهدی را از نسل عمر و یا بنی‌امیه معرفی می‌کند‌!

ادّعای مهدویّت گرچه برای مدّعیان وسوسه انگیز است، ولی از آنجا که در احادیث نبوی اوصاف آن حضرت به خوبی و وضوح بیان شده است، - پس از آنکه مدعیان زمین را از عدالت مملو نساختند، ثروت‌ها را بدون شمارش ندادند و... - دست این بازیگران به خوبی رو می‌شود‌!

ظاهراً عبدالله بن حسن مثنّی زیرکترین فردی بوده که برای پسرش محمد ادّعای مهدویت کرده است. وی از زمان کودکی پسرش نقشه‌ی خود را شروع کرده است، لذا نام او را محمد گذاشت. آنگاه او را به گونه‌ای خاص تربیت کرد. او محمد را از مردم مخفی می‌داشت و درباره‌ی او افسانه سرایی می‌کرد‌!

مقاتل الطالبیین /239 می‌نویسد: «عبدالله به حسن از زمان کودکی از مردم می‌گریخت و به آنان نامه می‌نوشت و به سوی خود فرا می‌خواند و مهدی نامیده می‌شد.»‌!

تهذیب الکمال 25 /467 می‌نویسد: «داود بن عبدالله جعفری، از دراوردی، از پسر برادر زهری چنین نقل می‌کند: «من و عبدالله بن حسن در مدینه نشسته بودیم و یکباره سخن از مهدی به میان آوردیم. عبدالله گفت: مهدی از فرزندان حسن بن علی است. من گفتم: عالمان اهل‌بیتت این را نمی‌پذیرند. او گفت: به خدا قسم مهدی از فرزندان حسن بن علی و سپس از فرزندان من است.»‌!

عبدالله را شخصیتی معرفی می‌کنند که از قدرت اقناع بالایی برخوردار بوده است و لذا توانسته هم پیمانان عباسی خود را قانع کند که فرزندش محمد، مهدی است‌!

مقاتل الطالبین /239 به نقل از عمیر بن فضل خثعمی می‌نویسد: «روزی محمد بن عبدالله بن حسن را دیدم که از خانه‌ی پسرش بیرون آمد. بیرون از خانه، اسب و غلام سیاه وی بودند. ابو جعفر منصور دوانیقی هم منتظر او بود. وقتی او بیرون آمد، ابوجعفر به سرعت رفت و ردای او را گرفت تا سوار شود و آنگاه لباس او را بر روی زین مرتّب کرد و محمد رفت.

من که او را نمی‌شناختم به منصور گفتم: این که بود که اینچنین او را احترام کردی؟ او گفت: نشناختی؟ گفتم: نه، گفت: این محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن، مهدی ما اهل‌بیت است.»‌!

همو در /244 می‌نویسد: «مردم ساده اندیش محمد را مهدی می‌نامیدند.»‌!

البته این‌ها قبل از آن بود که عباسیان بر آنان بشورند و مهدی را از خود بدانند‌!

منابع تاریخی، رخدادهای گردهمایی ابواء را که در آن، حسنیون به بیعت با مهدی فرا می‌خوانند گزارش می‌کنند. مقاتل الطالبین /140 از عمر بن شبه و گروهی از راویان و تاریخ نگاران آن عصر از عیسی بن عبدالله نقل کرده است: «گروهی از بنی هاشم در منطقه‌ی ابواء گرد آمدند. ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، ابو جعفر منصور، صالح بن علی، عبدالله بن حسن بن حسن، پسران وی محمد و ابراهیم و محمد بن عبدالله‌بن‌عمرو بن عثمان جزء آنها بودند.

صالح بن علی گفت: می‌دانید که مردم به شما چشم دوخته‌اند، و خداوند شما را در اینجا جمع کرده است، پس با یک نفر از میان خود بیعت کنیم و بر آن استوار بمانیم، تا خداوند گشایشی ایجاد کند که او بهترین گشایشگران است.

در این هنگام عبدالله بن حسن حمد و ثنای خدا را به جای آورد و گفت: می‌دانید که پسرم مهدی است، پس بیایید با او بیعت کنیم.

ابو جعفر منصور گفت: برای چه خود را فریب دهید و حال آنکه می‌دانید مردم به کسی بیش از این جوان امید ندارند و زود است که او را اجابت خواهند کرد. آنان گفتند: به خدا قسم درست گفتی، ما این را خوب می‌دانیم و با محمد بیعت کردند و بر دست او دست کشیدند.

عیسی گوید: فرستاده‌ی عبدالله بن حسن نزد پدرم و جعفر بن محمد آمد و آنان را دعوت کرد - اما دیگران می‌گویند: عبدالله بن حسن گفت: ما بیعت جعفر بن محمد را نمی‌خواهیم تا مبادا کار ما را خراب کند‌! - پس پدرم مرا فرستاد تا ببینم چه خبر است. جعفر بن محمد نیز محمد بن عبدالله الارقط پسر علی بن الحسین را فرستاد. ما آمدیم و دیدیم محمد بن عبدالله بر روی بوریایی - که آن را تا کرده بود - مشغول نماز است.

من گفتم: پدرم مرا فرستاده تا ببینم شما برای چه جمع شده‌اید؟ عبدالله گفت: برای اینکه با مهدی محمد بن عبدالله بیعت کنیم.

می‌گویند: جعفر بن محمد آمد و عبدالله بن حسن در کنار خود برای او جا باز کرد و همین سخن ردّ و بدل شد.

ایشان فرمودند: این کار را نکنید که هنوز زمان آن نرسیده است. اگر بر این باوری که پسرت مهدی است، [ بدان ] نه او مهدی است و نه زمان، زمان قیام او. و اگر می‌خواهی به خاطر غضب برای خدا و امر به معروف و نهی از منکر او را به قیام واداری، به خدا قسم ما تو را که بزرگ ما هستی رها نمی‌کنیم و با پسرت بیعت کنیم.

عبدالله خشمگین شد و گفت: تو خلاف آنچه را که می‌گویی خوب می‌دانی [ و می‌دانی که او همان مهدی است ]‌! به خدا قسم خدا تو را از غیب خود آگاه نکرده است و حسادت با پسر من است که تو را وادار به چنین سخنانی کرد‌!

امام علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند حسد مرا وانداشته است، ولیکن این امر از آنِ این و برادران و فرزندان آنهاست - و به ابو العباس [ سفاح ] اشاره کرد -، سپس بر شانه‌ی عبدالله بن حسن زد و فرمود: به خدا قسم نه به تو می‌رسد و نه به دو پسرت، و از آنِ اینهاست، و دو پسرت کشته خواهند شد‌!

آنگاه برخاست و بر دست عبد العزیز بن عمران زهری تکیه داد و به او فرمود: آیا صاحب ردای زرد - یعنی ابو جعفر منصور - را دیدی؟ گفت: آری، فرمود: به خدا او محمد را به قتل خواهد رساند‌! عبد العزیز گفت: او محمد را خواهد کشت؟‌! فرمود: آری.

عبد العزیز گوید: با خود گفتم: به خدای کعبه حسادت کرده است‌! ولیکن به خدا قسم از دنیا نرفتم مگر آنکه دیدم منصور آن دو را کشت‌!

وقتی جعفر این را فرمود، آنها پراکنده شدند و بعد از آن دیگر اجتماع نکردند. عبد الصمد و ابو جعفر به دنبال آن حضرت رفتند و گفتند: یا ابا عبدالله‌! شما چنین می‌گویید؟ فرمود: آری به خدا سوگند، و از آن آگاهم.»

همو در /142 از عنبسة بن نجاد عابد نقل کرده است: «وقتی جعفر بن محمد علیه السلام محمد بن عبدالله بن حسن را می‌دید، چشمانش پر از اشک می‌شد و می‌فرمود: جانم فدای او‌! مردم او را مهدی می‌دانند، اما وی کشته خواهد شد‌! در کتاب پدرش علی نیامده که وی از خلفای امت باشد.»

وی در نقلی دیگر در /171 این جریان را از عبد الاعلی بن علی چنین می‌آورد: «بنی هاشم گرد آمدند. عبدالله بن حسن برایشان سخن راند و پس از حمد و ستایش الهی، گفت: شما اهل‌بیتی هستید که خداوند شما را با رسالت، برتری داد و برای آن برگزید و برکت شما را زیاد کرد.

ای ذریه‌ی محمد و پسر عموها و عترتش‌! ای کسانی که سزاوارترین مردم برای یاری در راه خدا هستید‌! خداوند چه کسانی را مانند شما نزدیک به پیامبرش قرار داده است؟ می‌بینید که کتاب خدا را کنار گذاشته‌اند، سنّت پیامبر را رها کرده‌اند، باطل زنده و حق مرده است. در طلب رضای خدا چنان‌که شایسته‌ی اوست بجنگید، پیش از آنکه خدا نامتان را از صفحه‌ی روزگار بردارد و چونان بنی‌اسرائیل - که محبوبترین بندگانش بودند - نزد او خوار شوید.

می‌دانید که این قوم [ بنی‌امیه ] هر زمان که بعضی‌شان بعضی دیگر را بکشند، باز خلیفه از میان خود آنان خواهد بود. اکنون خلیفه شان ولید بن یزید را کشته‌اند، پس بیایید با محمد - که دانستید مهدی است - بیعت کنیم.

آنان گفتند: همه حضور ندارند و اگر همه جمع شوند چنین می‌کنیم. ما جعفر بن محمد را اینجا نمی‌بینیم‌!

عبدالله بن حسن کسی را به سراغ ایشان فرستاد ولی حضرت از آمدن ابا کرد. خودش برخاست و گفت: همین الآن او را می‌آورم. او آمد و وارد سرای فضل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربیعة بن حارث [ که امام علیه السلام هم آنجا بودند ] شد. فضل به او جا داد ولی نه در صدر مجلس - و من فهمیدم که فضل از او مسن‌تر است -، ولی جعفر، هم به او جا داد و هم او را در صدر قرار داد - و من فهمیدم او از امام علیه السلام مسن‌تر می‌باشد -.

پس همه نزد عبدالله آمدیم. او به بیعت با محمد دعوت کرد. جعفر فرمود: تو پیرمردی و اگر بخواهی با تو بیعت می‌کنم، ولی به خدا قسم تو را رها نمی‌کنم و با پسرت بیعت نمایم‌!

عبد الاعلی گوید: [ صحیح آن است که ] عبدالله بن حسن گفت: به دنبال جعفر نفرستید، زیرا او کار شما را خراب می‌کند، ولی آنها نپذیرفتند. ایشان آمدند و عبدالله در کنار خود برایشان جا باز کرد و گفت: می‌دانی که بنی‌امیه با ما چه کردند، مصلحت را در آن دیدیم که با این جوان بیعت کنیم. امام علیه السلام فرمودند: این کار را نکنید که هنوز زمان آن فرا نرسیده است. عبدالله هم خشمگین شد و ... هم‌چنان‌که گذشت.»[[310]](#footnote-310)

ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب علیه السلام 4/228 نقل می‌کند که امام علیه السلام فرمودند: «به خدا سوگند، حکومت نه به تو و نه به پسرت می‌رسد، بلکه به این - یعنی سفاح - و سپس به این - یعنی منصور - خواهد رسید، و او محمد را در احجار الزیت خواهد کشت. آنگاه برادرش را در طفوف می‌کشد، در حالی که پاهای اسبش در آب است‌!

منصور به دنبال امام علیه السلام راه افتاد و گفت: یا ابا عبدالله‌! چه فرمودید؟ امام پاسخ دادند: آنچه شنیدی، و البته رخ خواهد داد.

راوی می‌گوید: کسی که از منصور شنیده بود، برایم نقل کرد که او گفت: همان زمان برگشتم و به فراهم ساختن اسباب حکومت پرداختم، و همان طور شد که ایشان فرمود.»[[311]](#footnote-311)

نعمانی در غیبت /229 از یزید بن ابی حازم: «از کوفه خارج شدم. وقتی به مدینه رسیدم، خدمت امام صادق علیه السلام آمدم و سلام کردم. ایشان به من فرمودند: آیا کسی به همراه تو بود؟ گفتم: آری، فرمودند: مشغول به صحبت بودید؟ عرض کردم: بلی، شخصی از مغیریه [ پیروان مغیرة بن سعید ] با من بود.

امام علیه السلام فرمودند: او چه می‌گفت؟ گفتم: بر این باور بود که محمد بن عبدالله بن حسن قائم است، و دلیل او آن بود که نام او نام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است و نام پدرش نام پدر آن حضرت.

من به او گفتم: اگر به اسامی استناد می‌کنی، در فرزندان امام‌حسین علیه السلام هم محمد بن عبدالله بن علی است.

او گفت: این یک کنیز زاده است و محمد بن عبدالله بن حسن فرزند زنی آزاد.

امام علیه السلام فرمودند: چه جوابی به او دادی؟ عرضه داشتم: جوابی نداشتم.

فرمودند: آیا ندانستید که او - یعنی قائم علیه السلام - فرزند زنی اسیر است.»

در جلد سوم جواهر التاریخ درباره‌ی مهدی بنی حسن مطالبی گذشت و گذشت که ترجیح دادیم وی یا مهدی عباسیان دچار لکنت زبان بوده است و لذا نمی‌توانسته سخنش را برساند و با دست بر ران خود می‌زده است. از این رو در اوصاف مهدی این مطلب را افزودند تا بر مهدی خودشان منطبق باشد‌![[312]](#footnote-312)

8. عباسیان بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دروغ بسته، مهدی را از خود انگاشتند‌!

تاریخ بغداد 2/63 از ابن عباس نقل می‌کند: «ام فضل دختر حارث هلالیه برایم نقل کرد: از کنار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که در حجر اسماعیل بود مرور کردم، ایشان فرمودند: ای ام فضل‌! تو پسری در رحم داری. عرض کردم: ای رسول‌خدا‌! چگونه ممکن است، و حال آنکه قریشیان قسم خورده‌اند سراغ زنان نروند؟‌! فرمود: مطلب همان است که گفتم، وقتی وضع حمل کردی، نوزاد را پیش من بیاور‌!

ام فضل می‌گوید: بعد از زایمان، نوزاد را خدمت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بردم. در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفتند و فرمودند: نزد [ عباس ] پدر خلفاء برو و او را بیاور. من هم آمدم و به او خبر را رساندم. او مرد زیبا و خوش لباسی بود. نزد آن حضرت آمد و چون ایشان او را دیدند برخاستند و میان دیدگانش را بوسه دادند و در طرف راست خود نشاندند. آنگاه فرمودند: این عموی من است، هر که می‌خواهد به عموی خود افتخار کند. عباس گفت: یا رسول الله‌! چنین نفرمایید. ایشان گفتند: چرا نگویم و حال آنکه تو عمو و برادر پدرم و بهترین کس از خاندانم هستی که پس از خود به جا می‌گذارم‌!

عباس گفت: ای رسول‌خدا‌! این چیست که ام الفضل درباره‌ی فرزند ما می‌گوید؟ ایشان گفتند: آری، ای عباس‌! چون سال صد و سی و پنج فرا رسد، خلافت برای تو و فرزندان تو خواهد بود، یکی از آنها سفاح است، یکی منصور و یکی هم مهدی.»‌!

در گزارشی دیگر چنین آمده: «تا آنکه از میان آنان کسی باشد که با عیسی بن مریم نماز می‌گزارد.»[[313]](#footnote-313)

همان 3/343 از هشام بن محمد کلبی: «در اوائل خلافت مأمون در زمانی که وی به بغداد آمده بود نزد معتصم بودم. معتصم قومی را یاد کرد و از آنان بد گفت. من گفتم: ای امیر‌! خدای تعالی آنان را مهلت داد، ولی آنها به طغیان پرداختند، نسبت به آنها صبر کرد، ولی به ستم روی آوردند. پس گفت: پدرم رشید، از جدّم مهدی، از پدرش منصور، و او از پدرش محمد بن علی، از علی بن عبدالله بن عباس، از پدرش روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به بنی فلان نگاه نمود که با نخوت راه می‌روند، پس چنان خشمگین شد که غضب در چهره‌اش آشکار گشت.

آنگاه این آیه را تلاوت کرد: وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ[[314]](#footnote-314)، و آن درخت نفرین شده در قرآن. گفتند: این کدام درخت است، تا ما آن را از ریشه بیرون آوریم؟ فرمود: درخت گیاهی نیست، بلکه بنی فلان هستند که چون به حکومت رسند، ظلم کنند و چون امین شمرده شوند، خیانت کنند. سپس با دست بر کمر عباس زد و فرمود: ای عمو‌! خدا از پشت تو مردی را بیرون می‌آورد که هلاکت آنها بر دستان اوست.»‌!

الفتن 1/121 و 400 از کعب: «منصور و مهدی و سفاح، از فرزندان عباس‌اند.»

در عیون الاخبار ابن قتیبة 1/302 آمده است: «وقتی ابن عباس می‌شنید مردم می‌گویند: در این امت دوازده خلیفه خواهند بود، می‌گفت: چقدر سفیه هستید‌! پس از دوازده تن، سه نفر از ما خواهند بود؛ سفاح، منصور و مهدی که حکومت را به دجال تسلیم می‌کند.

ابو اسامه می‌گوید: نزد ما معنای این سخن آن است که فرزندان مهدی، پس از وی خواهند ماند، تا دجال خروج کند.»

حاکم در المستدرک 4/514 روایتی را از مجاهد نقل می‌کند و صحیح می‌شمارد، وی می‌گوید: «عبدالله بن عباس به من گفت: اگر نبود آنکه تو مانند اهل‌بیت هستی برایت این سخن را نمی‌گفتم. من گفتم: بگو که آن را به کسی که خوشایند تو نباشد نخواهم گفت. او گفت: از ما اهل‌بیت چهار نفر هستند؛ سفاح، منذر، منصور و مهدی.

گفتم: در مورد اینان توضیح بده. او هم گفت: اما سفاح، او ممکن است یارانش را بکشد و از دشمنش بگذرد. منذر ثروت بسیاری را می‌بخشد و برایش گران نخواهد بود، ولی اندکی از حق خود را به کسی نمی‌دهد. منصور به مقدار نیمی از نصرت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر دشمنانش، نصرت می‌یابد، دشمن از آن حضرت به فاصله‌ی دو ماه می‌هراسید و از منصور به فاصله‌ی یک ماه. اما مهدی؛ او زمین را پر از عدالت می‌کند همان طوری که پر از جور شده است، چارپایان و درندگان در روزگار او در امنیّت خواهند بود و زمین گنج‌هایش را که به صورت اسطوانه‌هایی از طلا و نقره است، بیرون خواهد داد.»

در مقدمه‌ی ابن خلدون /253 این گزارش را می‌آورد و می‌نویسد: «این روایت را اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر از پدرش نقل می‌کند. اسماعیل ضعیف است، و پدرش ابراهیم اگرچه مسلم از او نقل حدیث می‌کند، اما اکثر علماء وی را تضعیف کرده‌اند.»

حافظ ابن صدیق مغربی در رد ابن خلدون /543 می‌نویسد: «حاکم این حدیث را صحیح دانسته است، ولی ذهبی آن را تضعیف می‌کند به اینکه اجماع بر ضعف اسماعیل داریم، اما پدرش چنین نیست.»

بیهقی در دلائل النبوة 6/513 از سعید بن جبیر: «ما با خود می‌گفتیم: دوازده امیر خواهند بود و بعد از آن امیری نخواهد بود، سپس دوازده امیر خواهند بود که بعد از آن قیامت است. عبدالله بن عباس که می‌شنید گفت: چقدر نادانید‌! از ما اهل‌بیت بعد از آنها منصور، سفاح و مهدی خواهند آمد که مهدی امارت را به عیسی بن مریم می‌سپارد.»‌!

همو در /514 از ضحاک از ابن عباس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «سفاح، منصور و مهدی از ما هستند.»[[315]](#footnote-315)

البدایة والنهایة 6/246 درباره‌ی این روایت می‌نویسد: «این سند ضعیف است و صحیح آن است که ضحاک هیچ روایتی از ابن عباس نشنیده است. لذا روایت منقطع می‌باشد.»

تاریخ بغداد 9/399 از ابو سعید خدری روایت می‌کند: «از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم: قائم، منصور، سفاح و مهدی از ما هستند. خلافت به قائم می‌رسد و به اندازه‌ی شاخ حجامت هم خونی ریخته نمی‌شود. پرچم منصور باز نمی‌گردد  ]و شکست نمی‌خورد[ . سفاح هم مال می‌بخشد و خون ریزی می‌کند. و اما مهدی، زمین را پر از عدل می‌کند، چنان‌که از ستم آکنده شده است.»‌!

ذخائر العقبی /205 به نقل ابن عباس از پدرش آورده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او رو کرد و فرمود: «این عمویم، پدر خلفاست. سخی‌ترین و خوش سیماترین قریش است. از نسل او سفاح و منصور و مهدی خواهند بود.

حافظ ابو القاسم سهمی آن را روایت کرده است.»

جامع الاحادیث سیوطی 5/375 از ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «پیوسته خلافت در میان فرزندان عمویم - شبیه پدرم - عباس است، تا آن را تسلیم دجال کنند.»

اسعاف الراغبین /151 می‌نگارد: «در سند آن وضّاعی [ دروغ پردازی ] حضور دارد که روایت از آنها [ راویان ] نشنیده است.»

فیض القدیر 6/278 می‌نویسد: «ابن عدی گوید: ابن ولید حدیث جعل می‌کرد، آنها را به هم می‌پیوست، اسناد و متون روایات را می‌دزدید و دگرگون می‌کرد. ابن ابی معشر می‌گوید‌: او کذّاب است. سمهودی نیز می‌نویسد: در سند این روایت محمد بن ولید وضّاع وجود دارد. و اگر هم صحیح می‌بود آن را بر مهدی، سومین خلیفه‌ی عباسیان حمل می‌کردیم.»

حافظ مغربی در رد ابن خلدون /563 می‌گوید: «این روایت غریب و مورد انکار است. برخی توجیه کرده‌اند که مهدی از جهت مادر عباسی است و از جهت پدر حسنی، ولی اینچنین نبوده و حدیث اصلاً صحیح نیست.»

الاذاعة /135 از الافراد و الجامع الصغیر آن را نقل می‌کند و می‌نویسد: «شوکانی در التوضیح گفته است: بین این سه حدیث و دیگر احادیث گذشته می‌توان چنین جمع کرد که مهدی از جهت مادر، از فرزندان عباس است. اگر این جمع را نپذیریم احادیثی که او را از فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم معرفی می‌کند، رجحان دارد.»

الصواعق ابن حجر /237 می‌نویسد: «سند آنها ضعیف است، ولی بر فرض صحّت، منافاتی با اینکه مهدی از نسل فاطمه است - و در احادیثی که هم بیشتر است و هم صحیح‌تر، آمده - ندارد، زیرا بنابراین فرض در او هم شعبه‌ای از بنی عباس است و هم شعبه‌ای از نسل حسین.»

نگارنده: بعد از آنکه خود گواهی می‌دهند که جاعل این احادیث محمد بن ولید غلام بنی عباس است و او را کذّاب و وضّاع و متروک الحدیث عنوان می‌کنند، دیگر جایی برای تلاش شوکانی و ابن حجر برای این توجیه - که مادر او عبّاسی است - وجود ندارد. پندار ذهبی نیز - که احادیث از دو مهدی مستقل سخن می‌گویند که اوصاف متّحدی دارند و یکی عباسی است و دیگری از نسل حضرت فاطمه علیها السلام - چنین وضعیّتی دارد.

روایات جعلی سنیان در تحریف حدیثی صحیح‌!

ظاهر آن است که احادیث دروغین آنها در این باره که مهدی از فرزندان عباس است، برای سرپوش گذاردن بر این است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عباس خبر دادند که فرزندانش چه‌ها خواهند کرد‌!

غیبت نعمانی /247 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «روزی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بقیع بودند که حضرت امیر علیه السلام آمد و سراغ ایشان را گرفت، گفتند در بقیع است. او نزد ایشان آمد و سلام کرد، رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بنشین، و او را سمت راست خود نشاند.

بعد جعفر بن ابی طالب آمد و سراغ آن حضرت را گرفت و گفتند در بقیع است. او هم نزد ایشان آمد و سلام کرد، رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را سمت چپ خود نشاند.

آنگاه عباس آمد و سراغ ایشان را گرفت و گفتند در بقیع است. او نیز آمد و سلام کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم او را روبه روی خود نشاندند.

سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام رو کرده فرمودند: یا علی‌! آیا تو را بشارت ندهم؟ آیا تو را خبر ندهم؟ عرضه داشت: آری، یا رسول الله‌! فرمودند: هم اینک جبرئیل نزد من بود و خبر داد که قائم - که در آخرالزمان قیام می‌کند و زمین را از عدل آکنده می‌سازد، همان سان که از ستم و جور پر شده است - از نسل تو از فرزندان حسین است.

ایشان عرض کردند: یا رسول الله‌! هر خیری که از ناحیه‌ی خدا به ما می‌رسد، به واسطه‌ی شماست.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به جعفر بن ابی طالب رو کردند و فرمودند: ای جعفر‌! آیا به تو مژده ندهم؟ آیا تو را خبر ندهم؟ او گفت: آری، یا رسول الله‌! فرمودند: اکنون جبرئیل نزد من بود و خبر داد آن کسی که پرچم را به قائم می‌سپارد از نسل توست، آیا او را می‌شناسی؟ جعفر در پاسخ گفت: نه، ایشان فرمودند: آن کسی که صورتش مانند دینار است، دندان‌هایش چونان ارّه و شمشیرش پاره‌ی آتش. با خواری وارد سپاه می‌شود و با عزت بیرون می‌آید. و جبرئیل و میکائیل او را در میان می‌گیرند.

سپس رو کردند به عباس و فرمودند: عموی پیامبر‌! آیا خبری را که جبرئیل برایم آورده برایت بگویم؟ او هم گفت: آری، یا رسول الله‌! ایشان فرمودند: جبرئیل به من گفت: بدا به حال ذریه‌ی تو از فرزندان عباس‌! او عرضه داشت: ای رسول‌خدا‌! آیا از زنان دوری گزینم؟ فرمودند: خداوند از آنچه واقع می‌شود فارغ شده است.»

همان /248 از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به پدرم فرمودند: «ای عباس‌! بدا به حال ذریه‌ام از دست فرزندان تو و بدا به حال ذریه‌ی تو از فرزندان من. عرض کرد: ای رسول‌خدا‌! از آمیزش با زنان دوری نکنم؟ - و یا گفت: آیا خودم را عقیم نکنم؟ - آن حضرت فرمودند: علم خدا گذشته است و امور به دست اوست، و در فرزندان من همان خواهد شد.»

سلیم /427 با سند خود از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «خداوند آخرت را برای ما اهل‌بیت برگزید و دنیا را برایمان نپسندید. سپس به ابن عباس رو کردند و فرمودند: سرآغاز نابودی بنی‌امیه - و پس از آنکه ده نفر از آنها به حکومت می‌رسند - بر دست فرزندان توست، پس آنان از خدا بترسند و مراقب عترت و فرزندان من باشند.

چرا که دنیا برای هیچ کسی پیش از ما و پس از ما بقا نداشته و نخواهد داشت. دولت ما آخرین دولت‌هاست. [ در آن روزگار ] هر روزی دو روز خواهد بود و هر سالی دوسال. آن کسی که زمین را همان گونه که از جور و ستم پر شده از عدل و داد می‌آکند، از ماست.»

منصور ادّعا کرد پسرش مهدی موعود است‌!

عباسیان به این ادعا بسنده نکردند که پرچم‌های خراسان را - که برای یاری امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وعده داده شده - بیرق‌های انقلاب خود معرفی کنند، و نیز به احادیث دروغینی که جعل کردند و در آن چنین جلوه دادند که رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم به عباس بشارت داده است که حکومت تا زمان خروج دجال در میان فرزندان اوست، اکتفا نکردند‌!

بلکه منصور پس از آنکه محمد بن عبدالله - که حسنیون مدّعی مهدویّت او بودند - و برادرش ابراهیم را کشت، بر آن شد تا پسرش محمد بن عبدالله را مهدی موعود معرفی کند‌!

ذهبی در تاریخ الاسلام 9 /49 نقشه‌ی منصور و اجبار برادرش عیسی را بر اینکه خود را از خلافت خلع کند، چنین وصف می‌کند: «سفاح به هنگام احتضار خلافت را به منصور و پس از وی به عیسی سپرد. منصور هم با ملاطفت و نرمی با برادرش سخن گفت تا او را به کناره گیری از قدرت وادارد. عیسی در پاسخ گفت: سوگندها و پیمان‌هایی را که بر گردن من و مسلمین است چه کنم؟

وقتی منصور دید برادرش از کناره گیری امتناع می‌کند، از او روگردان شد. وی در مجالس مهدی را بر عیسی مقدم می‌داشت. آنگاه بر آن شد تا در خانه‌ی عیسی گودالی حفر کند که وی در آن بیفتد و به هلاکت برسد. اما او مراقب بود. پس از مدتی بیمار شد، حتی می‌گویند: منصور او را مسموم کرد. عیسی برای رفتن به کوفه برای معالجه از برادر اجازه گرفت. کسی که او را بدین سفر ترغیب نمود، طبیب او بختیشوع بود. او گفت: به خدا سوگند جرأت مداوای تو را ندارم و بر جان خود ایمن نیستم. منصور به وی اجازه‌ی رفتن به کوفه را داد. بیماری عیسی تا آنجا پیش رفت که موی سرش ریخت. ولی پس از مدّتی بهبودی یافت.

پسرش موسی به علّت خوف بر جان خود و پدرش تلاش کرد تا پدر را بر اطاعت منصور وادارد و در این راستا حیله‌ای اتّخاذ کرد. موسی به منصور گفت: در حضور پدرم فرمان بده که اگر کناره گیری نکند، مرا خفه کنند‌! منصور هم کسی را برای انجام این کار فرستاد. عیسی چون این را دید فریاد زد و خود را از قدرت خلع نمود و گفت: این دست من است و با مهدی بیعت می‌کنم.»[[316]](#footnote-316)

و بدین ترتیب منصور به مقصود خویش نائل شد و برادرش از قدرت کناره گیری کرد. او در قصر رصافه که آن را مخصوص مهدی بنا کرده بود، مجلسی تشکیل داد و فقها و قضاة را حاضر کرد. آنان هم آمدند و با ولیّ عهد او مهدی منتظَر (‌!) بیعت کردند.

ابن عساکر در 48 /9 می‌نویسد: «منصور برای مردم سخنرانی کرد و ماجرای عیسی و رضایت او به مقدّم داشتن مهدی در ولایت عهدی را بیان نمود. عیسی نیز سخن گفت و خلافت را تسلیم مهدی نمود. مردم هم با مهدی و بعد از مرگ او با عیسی بیعت کردند.»

الاغانی 13/313 از فضل بن ایاس هذلی کوفی: «منصور در صدد آن بود که برای مهدی بیعت بگیرد، ولی پسرش جعفر به این کار اعتراض داشت. منصور فرمان داد تا مردم اجتماع کنند و به دنبال آن سخنرانان به سخنرانی پرداختند. شاعران نیز در وصف مهدی و فضائل او سروده‌های خود را ارائه کردند و از جمله‌ی آنان مطیع بن ایاس بود. مطیع پس از سخنرانی و شعر خوانی به منصور رو کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین‌! فلانی از فلانی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند که گفتند: مهدی که محمد بن عبدالله است از ماست و مادر او از غیر ما، او زمین را که پر ازستم شده پر از عدالت خواهد کرد. و این عباس بن محمد برادرت نیز بر این سخن گواهی می‌دهد. آنگاه به عباس رو کرد و گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا این حدیث را شنیده‌ای؟ او هم از ترس منصور پاسخ مثبت داد‌!

سپس منصور مردم را به بیعت با مهدی امر کرد. وقتی مجلس به پایان رسید، عباس بن محمد که چنان شوکه بود که گویا در آنجا حضور نداشت گفت: آیا این زندیق را دیدید که بر خدای عزوجل و رسولش دروغ بست و مرا نیز به گواهی گرفت، من هم از ترس منصور شهادت دادم و همه‌ی کسانی که حضور داشتند مرا تکذیب کردند؟‌!

این خبر به جعفر پسر منصور رسید، او هم مطیع را - که خادم و بسیار نزدیک به او بود - از خود راند.

جعفر بسیار شوخ طبع بود، وقتی شنید مطیع چنین کاری کرده است، خشمگین شد و بیعت با محمد برایش گران آمد، پس عورت خود را بیرون آورد و سخن رکیکی گفت که از نقل آن خودداری می‌کنیم.»[[317]](#footnote-317)

ولیکن بعدها دیدند که این مهدی نه تنها قرار نیست ظلم و ستم را از زمین محو سازد، بلکه با فسق و فجوری که خود دارد آن را می‌گستراند‌! نه تنها بدون شمارش بخشش می‌کند، بلکه اموال مسلمین را مصادره کرده موجب فقر و بیچارگی آنان می‌شود‌! می‌نویسند: «او می‌گسار، نی‌نواز و خونریز بوده است و دختری آوازه خوان و موسیقی‌دان از خود به جا می‌گذارد که عُلَیّه عباسی نام دارد.»[[318]](#footnote-318)

مهدی شیفته‌ی کبوتر بازی بود، به همین خاطر راویان دربار به حدیث نبوی: «شرط بندی تنها در تیر اندازی، شتر سواری و اسب دوانی است»، قسم چهارمی که پرنده بازی باشد را افزودند و او هم به راوی آن کیسه‌ای طلا بخشید‌![[319]](#footnote-319)

وی زورگو و خونریز بود و مردی را به خاطر نقل حدیثی از اعمش به قتل رساند.[[320]](#footnote-320) او در خواب دید که چهره‌اش سیاه است، و در پی آن دختری برایش زاده شد، و در بیداری چنین شد‌![[321]](#footnote-321)

او به دنبال فرصتی بود تا عیسی پسر عموی پدر و ولیّ عهد خود را از بین برد، همو که خود را از قدرت خلع کرده بود، در نتیجه او را به هلاکت رساند و پسرش موسی را ولیّ عهد خود کرد.[[322]](#footnote-322)

او زمام امور دولت را به همسرش خیزران سپرد[[323]](#footnote-323)، و در جبال ایران شهر سیروان را بنا کرد و در همان جا مرد و مدفون شد.[[324]](#footnote-324)

وی ده سال حکومت کرد و در سال 169 در سنّ 43 سالگی مرد.[[325]](#footnote-325)

از این رو نواصب مجبور شدند اعتراف کنند به اینکه او مهدی موعود نبوده است‌![[326]](#footnote-326)

11. هارون الرشید به دروغ پدر و جدّش اعتراف می‌کند‌!

اعلام الوری /365 از سلیمان بن اسحاق بن سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس آورده است: «پدرم برایم نقل کرد: روزی نزد رشید بودم که سخن از مهدی و عدالتش به میان آمد و در این باره بسیار سخن گفته شد. او گفت: گمان می‌کنم شما می‌پندارید او پدر من مهدی است‌!

او از پدرش از پدربزرگش از ابن عباس از عباس برایم روایت کرد که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمودند: ای عمو‌! از نسل من دوازده خلیفه خواهند بود، آنگاه اموری زشت، سخت و دشوار جلوه خواهد کرد، سپس مهدی از فرزندان من قیام می‌کند و خداوند در یک شب امر او را مهیّا می‌سازد. او زمین را - همان سان که از ظلم آکنده شده - از عدالت پر خواهد نمود. و هر آن مقدار که خدا بخواهد در زمین درنگ خواهد کرد، آنگاه دجال خروج می‌کند.»[[327]](#footnote-327)

12. اندکی پیش از ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف ، دوازده دروغ پرداز ادّعای مهدویت می‌کنند

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد /358 از ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام : «قائم خروج نمی‌کند، مگر آنکه پیش از او دوازده نفر از بنی هاشم خروج کنند که همگی مردم را به سوی خود می‌خوانند.»[[328]](#footnote-328)

کافی 1/238 و غیبت نعمانی /151 از آن حضرت چنین روایت می‌کنند: «دوازده پرچم مشتبه برافراشته خواهند شد که از یکدیگر قابل تشخیص نیستند‌! مفضل گوید: من گریستم. امام علیه السلام فرمودند: ای ابا عبدالله‌! چرا گریه می‌کنی؟ عرضه داشتم: چرا گریه نکنم و حال آنکه شما می‌فرمایید: دوازده پرچم که از یکدیگر قابل تمییز نیستند، برافراشته خواهند شد؟ [ در چنین وضعیّتی ] ما چه کنیم؟

امام علیه السلام به [ نور ] خورشید که داخل اتاق شده بود نگریسته فرمودند: ای ابا عبدالله‌! این خورشید را می‌بینی؟ گفتم: آری، فرمودند: به خدا سوگند امر [ امامت و حقّانیت ] ما از این خورشید روشن‌تر است.»

الفتن 1/291 نقل می‌کند: «سپس مهدی به طرف عراق می‌رود. پیش از آن، دوازده پرچم در کوفه برافراشته می‌شود که صاحبان آنها معروف هستند. مردی از فرزندان حسن یا حسین که به پدرش دعوت می‌کند، در کوفه کشته می‌شود.»

13. حذف نسب امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از کتاب الفتوحات المکیة‌!

از جمله تحریفاتی که رخ داده است، تحریف در الفتوحات المکیة ابن عربی است. تعدادی از منابع تصریح وی را بر نسب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و اینکه ایشان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و نیز از نسل امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهره علیهما السلام است نقل کرده‌اند، ولیکن نواصب آن را در چاپ‌های کتاب حذف کرده‌اند‌!

در الزام الناصب 1 /192 می‌نویسد: «محیی الدین بن عربی در باب سیصد و شصت و شش فتوحات می‌گوید: بدانید که البته مهدی خروج خواهد کرد. اما خروج نمی‌کند مگر بعد از آنکه ظلم و جور در زمین فراگیر شود، پس او می‌آید و آن را از داد و عدل آکنده می‌سازد. اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خدا آن را چنان طولانی می‌گرداند تا او به خلافت رسد.

او از عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و از نسل فاطمه است. جدّ او حسین بن علی بن ابی طالب است و پدرش حسن عسکری پسر امام علی النقی پسر امام محمد تقی پسر امام علی الرضا پسر موسی الکاظم پسر امام‌جعفرصادق پسر امام محمد باقر پسر امام زین العابدین علی پسر امام‌حسین بن علی بن ابی طالب است و نامش مشابه نام رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌باشد.

مسلمانان بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. او در هیئت و ظاهر شبیه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است ولی در اخلاق از ایشان پایین‌تر است، زیرا کسی در اخلاق مانند ایشان نخواهد بود، خداوند تعالی می‌گوید: وَإِنَّک لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ[[329]](#footnote-329)، و راستی که تو اخلاقی والا داری.

پیشانی او بلند است و بینی‌اش برجستگی دارد. اهل کوفه بیشترین یاری را به او می‌رسانند. او مال را به تساوی قسمت می‌کند و در میان رعیّت به عدالت رفتار خواهد نمود. خضر در مقابل او راه می‌رود. او پنج، هفت و یا نه سال زندگی خواهد کرد. شیوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را پیروی می‌کند و از آن تخطّی نمی‌نماید.

او فرشته‌ای دارد که به او کمک می‌کند، ولی آن را نمی‌بیند. روم را به همراه هفتاد هزار مسلمان با تکبیر فتح خواهد نمود. خدا اسلام را پس از آنکه به ذلّت دچار شده، به وسیله‌ی او عزّت خواهد بخشید و بعد از آنکه مرده است، زنده خواهد کرد.

او جزیه تعیین، و با شمشیر به خدا دعوت می‌کند. هر که ابا کند کشته می‌شود و هر که به نزاع بپردازد، تنها و بدون یاور می‌ماند. او به دینی به دور از آراء حکم می‌نماید.»

این در حالی است که در فتوحاتی که هم اکنون موجود است چنین آمده است، در 3 /327 آمده است: «بدان - خداوند ما را تأیید کند - که خدا خلیفه‌ای دارد که وقتی زمین پر از ستم و جور شده، قیام می‌کند و آن را از عدل و داد مملو می‌سازد. اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، چنان آن را طولانی خواهد کرد تا این خلیفه که از عترت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و از فرزندان فاطمه است به حکومت رسد.

نام او شبیه نام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است و جدّ او حسین بن علی بن ابی طالب. بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. او در ظاهر به پیامبر شبیه است، ولی در خلق و خو از ایشان پایین‌تر است، زیرا کسی در اخلاق مانند ایشان نخواهد بود، خداوند تعالی می‌گوید: وَإِنَّک لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ.

پیشانی‌اش بلند است و بینی‌اش برجستگی دارد. اهل کوفه بیشترین یاری را به او می‌رسانند. او مال را به تساوی قسمت می‌کند و در میان رعیّت به عدالت رفتار خواهد نمود و اختلافات را فیصله خواهد داد.

مردی نزد او می‌آید و می‌گوید: به من مالی بده، او هم که اموال را مقابل خود دارد، آن مقداری که او می‌تواند با خود حمل کند، در لباسش می‌ریزد.

او در برهه‌ای قیام می‌کند که دین ضعیف شده است. خدا به دست او آنچه را که به وسیله‌ی قرآن اصلاح نکرده، اصلاح می‌کند. شخصی که جاهل، بخیل و ترسوست، توسّط خدا در یک شب اصلاح می‌شود و به داناترین، سخی‌ترین و شجاع‌ترین مردم مبدّل می‌گردد.

نصرت در مقابل او راه می‌رود. پنج، هفت و یا نه سال زندگی خواهد کرد. شیوه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را پیروی می‌کند و از آن تخطّی نمی‌نماید. او ناتوان را حمل می‌کند و ضعیف را در راه حق تقویت می‌کند. او از میهمان پذیرایی می‌کند و مصیبت دیدگانی را که در راه خدا مصیبت دیده‌اند، یاری می‌رساند. به سخن خود عمل می‌کند، آنچه را می‌داند می‌گوید، و آنچه را می‌بیند می‌داند.

روم را در کنار هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق با تکبیر فتح خواهد نمود. حماسه‌ی بزرگ را که میهمانی خدا در عکا باشد، درک خواهد کرد.

ظلم و ظالم را از بین می‌برد، دین را بر پا می‌دارد، در اسلام روح می‌دمد و آن را پس از ذلّت و مرگ، عزّت می‌بخشد و زنده می‌گرداند. جزیه تعیین می‌کند و با شمشیر به سوی خدا فرا می‌خواند. هر که ابا کند کشته می‌شود و هر که نزاع نماید، تنها و بدون یاور خواهد ماند. او حقائق دین را - آنچنان که اگر رسول‌خدا زنده بود، انجام می‌داد - آشکار خواهد نمود.

مذاهب را از روی زمین بر خواهد چید، و تنها دین خالص باقی خواهد ماند. دشمنان او کسانی هستند که احکام او را مخالف احکام رهبران خود می‌بینند، ولی با ناخوشنودی و از ترس شمشیر و غضب او، و از سر طمع، به حکم او در می‌آیند.

عموم مسلمانان بیش از خواص آنها از وجود او مسرورند. عارفان به خدا به جهت شناختی که خدا از او به آنان می‌دهد با او بیعت می‌کنند.

او مردانی الهی دارد که دعوت او را اقامه می‌کنند و او را یاری می‌رسانند. آنان وزیرانی هستند که بارهای مملکت را به دوش می‌کشند و او را در مأموریت الهی یاری می‌کنند.

عیسی بن مریم برای او در کنار مناره‌ی ‌سفیدی که در شرق دمشق است، در حالی که دو جامه‌ی زرد در بر دارد و بر دو فرشته تکیه داده است، فرود می‌آید. از سر او مانند پیمانه‌ای که فرو می‌ریزد، آب می‌ریزد، گویا از حمّام آمده است. مردم می‌خواهند نماز عصر را بخوانند که امام برای او از جای خود کنار می‌رود. پس او جلو آمده بر آنان به سنت محمد نماز می‌گزارد. او صلیب‌ها را در هم می‌شکند و خوک‌ها را می‌کشد.

خداوند مهدی را پاک و مطهّر قبض روح می‌کند.

در زمان او سفیانی در کنار درختی در غوطه‌ی دمشق[[330]](#footnote-330) کشته می‌شود، و لشکر او در بیابانی بین مدینه و مکه به زمین فرو می‌روند. چنان که تنها یک نفر از آنها باقی می‌ماند که از جهینه است. این لشکر سه روز مدینه را برای خود مباح کرده بودند و بعد از آن به سمت مکه می‌رفتند که به این بلا دچار می‌شوند. هر کسی که او را به همراهی با این لشکر مجبور کرده بودند، با همان نیّتی که داشته محشور می‌شود.

قرآن حاکم است و شمشیر نابودگر، لذا در روایتی وارد شده است: خداوند به وسیله‌ی سلطان آنچه را که به وسیله‌ی قرآن اصلاح نکرده اصلاح می‌نماید.

ألا إن ختـم الأولیاء شهید وعین إمام العالمین فقید هو السید المهدی من آل أحمد هو الصارم الهندی حین یبید هو الشمس یجلو کل غم وظلمة هو الوابل الوسمی حین یجـود

بدانید که آخرینِ اولیاء گواه است و امام جهانیان در میان نیست.

او آقا و مهدی از خاندان احمد و شمشیر هندی است، آن هنگام که نابود می‌سازد.

او خورشید است و هر اندوه و ظلمتی را از میان می‌برد، او باران بهاری است هنگامی که می‌بارد.»

برخی اوصاف جسمی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف [[331]](#footnote-331)

1. پیشانی او بلند است، بینی‌اش برجستگی دارد و دندان‌هایش فاصله

سنن ابو داود 4 /107 از ابو سعید خدری از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «مهدی از من است. پیشانی او بلند است و بینی‌اش برجستگی دارد. او زمین را همانسان که پر از ستم و جفا شده است، از عدل و داد آکنده می‌سازد، و هفت سال حکومت خواهد کرد.»[[332]](#footnote-332)

مسند احمد 3 /17 از ابو سعید از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «قیامت به پا نمی‌شود مگر پس از آنکه مردی از اهل‌بیت من به حکومت رسد. پیشانی او بلند است و بینی‌اش برجستگی دارد. او زمین را از عدالت مملو می‌سازد، همان گونه که پیش از آن از ستم پر شده است، و این هفت سال خواهد بود.»

مسند ابو یعلی 2 /367 از همو چنین نقل می‌کند: «از میان اهل‌بیتم کسی در این امت قیام خواهد کرد که پیشانی‌اش بلند است و بینی‌اش برجستگی دارد. او عدالت را در زمین می‌گسترد، چنان که از جفا و بیداد آکنده شده است.»

الدرالمنثور 6 /57 می‌نویسد: «احمد و ابو داود از ابو سعید از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کنند...»

سنن الدانی /94 از همو روایت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «در آخرالزمان مردی جوان و خوش سیما که پیشانی‌اش بلند است و بینی‌اش برجستگی دارد، از عترت من قیام می‌کند. او زمین را که قبل از او از ستم و ظلم پر شده، از داد و عدل آکنده خواهد ساخت، و هفت سال حکومت خواهد کرد.»[[333]](#footnote-333)

المستدرک 4 /557 از ابو سعید خدری نقل می‌کند - و آن را بنابر شرط مسلم صحیح می‌شمارد - که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «مهدی از ما اهل‌بیت است. بینی‌اش برجستگی دارد و پیشانی‌اش بلند است. او به این مقدار زندگی می‌کند - و دست چپ خود را باز کردند و به همراه دو انگشت مسبّحه [ سبّابه ] و ابهام نشان دادند [ یعنی هفت سال ] -.»[[334]](#footnote-334)

الفتن 1 /373 از ابوسعید از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «مهدی پیشانی‌اش بلند است و بینی‌اش برجستگی دارد.»[[335]](#footnote-335)

الفردوس 4 /221 از حذیفه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «مهدی مردی است از فرزندان من، چهره‌ی او مانند ماهِ درخشان است، رنگ او رنگ عربی[[336]](#footnote-336) است و اندام او اسرائیلی[[337]](#footnote-337). او زمین را پر از داد خواهد ساخت، همان طور که از ستم پر شده است. اهل آسمان و زمین و [ حتی ] پرنده در آسمان از خلافت او رضایتمند خواهند بود. او بیست سال حکومت خواهد داشت.»

در منابع ما شیعیان نیز طبری امامی روایاتی را که ابو یعلی و احمد از ابو سعید آورده‌اند، نقل می‌کند.[[338]](#footnote-338)

2. او مسن است، ولی جوان جلوه می‌کند و مرور روزگاران او را پیر نخواهد کرد

کمال الدین 2 /652 از ابو الصلت هروی نقل می‌کند: «از امام رضا علیه السلام درباره‌ی نشانه‌های قائم به هنگام قیام پرسیدم و ایشان فرمودند: علامت او این است که مسن است ولی جوان جلوه می‌کند، کسی که او را می‌نگرد چهل ساله و حوالی آن تخمین می‌زند. از علامات ظهور او آن است که با گذر روزها و شب‌ها پیر نمی‌شود، تا آنکه اجل فرا رسد.»

غیبت نعمانی /188 و 211 از علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند: «چون قائم قیام کند، مردمان او را نخواهند پذیرفت، چون جوان و شاداب می‌آید. تنها کسانی که خدا در عالم ذرّ نخستین از آنها میثاق گرفته است بر اعتقاد به او خواهند بود.

در روایتی دیگر ایشان فرمودند: بالاترین گرفتاری آن است که امامشان به صورت جوان می‌آید و حال آنکه او را پیرمرد می‌انگاشتند.»[[339]](#footnote-339)

3. سفید مایل به سرخی

کمال الدین 2 /653 روایت می‌کند که حضرت امیر علیه السلام بر منبر فرمودند: «در آخرالزمان مردی از فرزندان من قیام می‌کند. او سفید مایل به سرخی است، ... ران‌هایی ستبر دارد، استخوان‌های شانه‌اش بزرگ است، در پشت خود دو خال دارد که یکی به رنگ پوست اوست و دیگری مانند خال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم .

او دو نام دارد: یکی پنهان و دیگری آشکار. آنکه پنهان است احمد و آنکه آشکار است محمد.

چون پرچمش را به اهتزاز در آرد، میان مشرق و مغرب را روشن می‌کند. او دستش را بر روی سر بندگان می‌گذارد و به دنبال آن هیچ مؤمنی نخواهد بود مگر آنکه دلش از پاره‌ی آهن سخت‌تر می‌شود و خدا بدو نیروی چهل مرد می‌دهد. هیچ مرده‌ای نخواهد بود مگر آنکه سرورِ این امر به قبرش وارد می‌شود. آنان در قبرها با هم دیدار می‌کنند و به قیام قائم علیه السلام بشارت می‌دهند.»[[340]](#footnote-340)

4. چشمان او گود، ابروانش بر آمده و میان دو شانه‌اش عریض است

غیبت نعمانی /215 از حمران بن اعین نقل می‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایتان گردم، من بر کمر خود کیسه‌ای که در آن هزار دینار بود بسته و وارد مدینه شدم، و با خدا عهد کرده بودم که دینار دینار آن را بر در خانه‌ی شما انفاق کنم، مگر آنکه سؤالم را پاسخ دهید‌!

امام علیه السلام فرمودند: بپرس و پاسخ بگیر، و دینارهایت را انفاق نکن. عرضه داشتم: شما را به خویشاوندی با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم قسم می‌دهم، آیا صاحب الامر و قائم شمایید؟ فرمودند: نه. گفتم: پدر و مادرم فدایت، او کیست؟ ایشان فرمودند: او به سرخی مایل، چشمانش گود، ابروانش بر آمده، میان دو شانه‌اش عریض است...»

ایشان در ادامه روایتی دیگر را نقل می‌کند: «حمران گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: شما قائم هستید؟ فرمودند: از نسل رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستم، و خواهان [ انتقام و ] خون[[341]](#footnote-341)، و خداوند هر آنچه را بخواهد انجام می‌دهد. سؤالم را تکرار کردم و ایشان فرمودند: می‌دانم مقصودت چیست، آنکه درباره‌اش می‌پرسی...»

5. نام او نام من است و شمائل او شمائل من

کمال الدین 2 /411 از امام صادق علیه السلام از رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند که فرمودند: «قائمِ از فرزندان من، همنام و کنیه‌ی من است. شمائل مرا دارد و سنّت مرا به اجرا می‌گذارد. او مردمان را بر ملّت و شریعت من وامی‌دارد و به کتاب خدای عزوجل دعوت می‌کند. هر که فرمان او برد، از من اطاعت کرده است، هر کس او را عصیان کند، مرا عصیان نموده است، هر که او را در غیبتش انکار کند، مرا انکار کرده است، هر کس او را تکذیب نماید، مرا تکذیب کرده و هر که تصدیق او کند، مرا تصدیق کرده است.

از کسانی که مرا درباره‌ی او تکذیب می‌کنند، سخن مرا درباره‌ی او منکر می‌شوند، و امتم را از راهش گمراه می‌کنند، به خدا شکایت می‌کنم وَسَیعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَی مُنْقَلَبٍ ینْقَلِبُونَ[[342]](#footnote-342)، و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.»

این دست احادیث و سایر روایات از شباهت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ظاهر و خلق و خو حکایت دارند، و نیز اینکه از سنّت آن حضرت پیروی می‌کند و اسلام و قرآن را زنده می‌گرداند و نور آن را منتشر می‌سازد.

6. سیره‌ی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در پوشاک

کافی 1 /411 و 6 /444 از حماد بن عثمان نقل می‌کند: «در حضور امام صادق علیه السلام بودم که مردی خدمت ایشان عرض کرد: خداوند امور شما را سامان دهد، شما می‌گفتید که علی بن ابی طالب علیه السلام لباس خشن در بر می‌کرد، او جامه‌ای چهار درهمی - و یا حدود همین قیمت‌ها - را می‌پوشید، اما شما لباس جدید می‌پوشید؟‌!

امام علیه السلام فرمودند: همانا علی بن ابی طالب علیه السلام آن لباس را در زمانی می‌پوشید که بر او خرده نمی‌گرفتند، و اگر امروز چنان لباسی را در بر می‌کرد، بدان مشهور [ وانگشت نما ] می‌شد.

بهترین لباس در هر زمانی لباس اهل آن زمان است. جز آنکه هنگامی که قائم ما اهل‌بیت قیام کند، لباس امیرالمؤمنین علیه السلام را خواهد پوشید و به سیره‌ی ایشان رفتار خواهد کرد.»

تحف العقول /446 روایت می‌کند: «معمر بن خلاد به امام رضا علیه السلام گفت: خداوند فرج شما را نزدیک گرداند. ایشان فرمودند: ای معمر‌! آن فرج [ که به دنبال آسایش و رفاه در آن هستی ] فرج شما خواهد بود، اما من - به خدا قسم - توشه دانی که در آن یک کف دست آرد هست و مهر شده، خواهم داشت.»

این سخن بدان معناست که وقتی ما به حکومت برسیم، رفاه و تنعّم برای شماست، اما ما با فقراء هم سان خواهیم زیست و طعام من بسان ندارترین مردم خواهد بود، چونان حضرت امیر علیه السلام .

7. این وصف: «بین دو ران او فاصله است» برای آن حضرت ثابت نیست

شرح نهج‌البلاغة 1 /281 از اسماعیل بن عباد از حضرت امیر علیه السلام : «ایشان مهدی را یاد کردند، او را از نسل امام‌حسین علیه السلام معرفی نمودند و اوصافش را بر شمردند: مردی است که پیشانی‌اش بلند است و بینی‌اش برجستگی دارد... بین دو ران او فاصله است، دندان‌هایش فاصله و در ران راست او خالی قرار دارد.

وی در ادامه می‌گوید: همین حدیث را ابن قتیبه در غریب الحدیث آورده است.»[[343]](#footnote-343)

غیبت نعمانی /214 از ابو وائل نقل می‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام به امام‌حسین علیه السلام نگریست و فرمود: این پسرم سید و آقاست، هم‌چنان‌که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را نامید، و خداوند از نسل او مردی را خواهد آورد که به نام پیامبرتان است و در خلقت و اخلاق شبیه اوست.

او به هنگام غفلت مردم، مردن حق و آشکار شدن جور قیام می‌کند. به خدا سوگند اگر قیام نکند گردنش زده می‌شود. با خروج او اهل آسمان و ساکنان آن مسرور می‌شوند. او مردی است که پیشانی‌اش بلند است و بینی‌اش برجستگی دارد، ... بین دو ران او فاصله است، در ران راست او خالی وجود دارد و دندان‌هایش از یکدیگر فاصله دارند. او زمین را از عدالت پر می‌کند، همان سان که از ستم و بیداد آکنده شده است.»[[344]](#footnote-344)

نگارنده: این صفت از طریق اهل‌بیت علیهم السلام نرسیده است، و این روایت که از حضرت امیر علیه السلام منقول است، به راویانی غیر شیعی منتهی می‌شود. ما در بیان اوصافی که از معصومین علیهم السلام نرسیده، می‌بایستی احتیاط کنیم، زیرا ممکن است آن را برای انطباق بر شخصی که ادّعای مهدویّت کرده است، جعل کرده باشند. البته در کمال الدین 2 /653 از امام باقر علیه السلام وارد شده است: «ران‌های او عریض است»، ولی عریض که به معنای درشتی است، چیزی غیر از فاصله‌دار بودن آنهاست و به شخصی که دچار آن باشد افحج گویند. این حالت حاکی از خللی در ران‌هاست که در راه رفتن و رکوع و سجود تأثیر می‌گذارد.

درباره‌ی عمر گفته‌اند که وی افحج بوده است. طبری در تفسیر خود 2 /794 می‌نویسد: «عمر نماز می‌خواند و دو نفر یهودی پشت سر او بودند. هنگامی که وی می‌خواست رکوع کند، به طور طبیعی قادر به انجام آن نبود. یکی از آن دو به دیگری گفت: این همان است؟ وقتی عمر از نماز فارغ شد گفت: سخن شما را شنیدم. آن دو گفتند: ما در کتاب خود خوانده‌ایم که مردی آهنین خواهد آمد که قدرت بر زنده کردن مردگان را - که حزقیل به اذن خدا داشت - به او می‌دهند.»

حال این حالت فاصله‌دار بودن یا همان فحج است[[345]](#footnote-345) که گذشت و یا چیزی شبیه به آن.[[346]](#footnote-346)

از آنجا که این حالت عیب به حساب می‌آید، در معصوم علیه السلام نخواهد بود.

برخی اوصاف معنوی امام علیه السلام

1. رأی را تابع قـــــرآن قرار می‌دهـــــد، آن هنگام که قرآن را تابــــع رأی خود قرار می‌دهنــــد

نهج‌البلاغة عبده 2 /21 و 4 /36 : «او خواهش نفسانی را به هدایت بازمی‌گرداند، و آن هنگامی است که مردم هدایت را تابع هوی ساخته‌اند، و رأی [ آنان ] را پیرو قرآن خواهد کرد، و این زمانی است که قرآن را تابع رأی [ خود ] کرده‌اند. تا آنکه آتش جنگ میان شما افروخته شود، دندان‌هایش را بنمایاند، پستانهایش پر از شیر است، مکیدن آن شیرین است، اما پایان آن تلخ و زهرآگین.

آگاه باشید فردا - که آنچه را نمی‌شناسید با خود خواهد آورد - فرمانروایی که از این طایفه [ امویان ] نیست، عاملان حکومت را به جرم کردار زشتشان دستگیر کند. زمین گنجینه‌های خود را برایش بیرون آورد و کلیدهای خویش را تسلیم او سازد.

پس او روش عادلانه را به شما بنماید و کتاب و سنّت را که مرده‌اند زنده گرداند.»[[347]](#footnote-347)

نهج‌البلاغة صبحی صالح /208: «برای پیمودن راه‌های ضلالت، و واگذاردن راههای هدایت به چپ و راست رفتند. پس بدانچه خواهد بود و انتظار آن می‌رود، شتاب نیارید‌! و آن را که فردا خواهد آورد، دیر نشمارید. چه بسیار کسانی که به چیزی شتاب دارند که اگر بدان دست یابند، آرزو کنند بدان نرسیده بودند، و چه نزدیک است امروز، به فردایی که سپیده‌ی آن خواهد دمید.

ای مردم وقت آن است که هر وعده‌ای رخ نماید، و آنچه نمی‌شناسید نزدیک است جلوه کند.

هر که از ما [ اهل‌بیت ] بدان رسد، با چراغی روشن در آن راه رود، و بر جای پای صالحان گام نهد تا بند از گردنی بگشاید، بنده‌ای را آزاد نماید، جمع [ گمراهان ] را پراکنده گرداند، و پریشانی [ مؤمنان ] را به اتّفاق مبدّل سازد.

او از مردم پنهان است، اثر شناس اثر او را نمی‌بیند، هر چند پیاپی نگاه کند. سپس در آن [ نبردها ] مردمی چنان خود را آماده کنند، که آهنگر تیغه‌ی شمشیر را تیز می‌کند، دیده‌هایشان به تنزیل قرآن روشن می‌شود و در گوش‌هایشان تفسیر آن خواهد افتاد، و شامگاه و بامداد جام‌های حکمت نوشانده شوند.»[[348]](#footnote-348)

2. معدنی اصیل و شخصیتی ربانی

غیبت نعمانی / 212 از امام‌حسین علیه السلام روایت می‌کند: «شخصی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: به ما در مورد مهدیتان خبر دهید. امام علیه السلام فرمودند: هنگامی که بسیاری از میان روند [ و قرون زیادی بگذرد ]، مؤمنان کم شوند، و یاوران دین از بین روند، پس آن زمان است، آن زمان است.

او گفت: یا امیرالمؤمنین‌! او از کدام دودمان است؟ فرمودند: از بنی هاشم، قلّه‌ی عرب و دریای سرازیر آنها چون بر آن وارد شوند، پناهگاه آنان هنگامی که مورد هجوم قرار گیرند و معدن زلال آن چون کدر شود.

هنگامی که مرگ آزمند شود، او نهراسد، و چون نزدیک شود، ضعف و سستی از خود نشان ندهد، و هنگامی که پهلوانان درگیر شوند، به عقب نرود.

آستین همت بالا زده، قهار، ظفرمند، شیر بیشه، درو کننده‌ [ ی ظالمان ]، مرد افکن، شجاع، شمشیری از شمشیرهای خدا، بزرگ و سخی است. در اوج شرافت و آقایی رشد کرده و مجد استوار او در گرامی‌ترین ریشه‌هاست. پس چیزی - که به سوی فتنه‌ها بَرد و چون سخن گوید بدترین گوینده است و هنگامی که سکوت کند خباثت و فساد را در [ درون ] خود دارد - تو را از او باز ندارد.

آنگاه امام علیه السلام دوباره به وصف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخته فرمودند: وسیع‌ترین پناهگاه شماست، بیشترین دانش را دارد و از همه‌ی شما به رحِم بیشتر می‌رسد.

خدایا‌! برانگیختن او را رهایی از غم و اندوه قرار ده و به او پراکندگی امت را به اتّفاق مبدّل ساز.

پس اگر خداوند برای تو خیر خواست، عزم خود را استوار کن، و اگر به [ دیدار ] او توفیق یافتی از او روی مگردان، و چون به سویش رهنمون شدی، از او مگذر، آه - و با دست به سینه‌شان اشاره کردند که چقدر مشتاق دیدار او هستند -.»

3. سپر حکمت را در بر دارد و آن را با تمام آداب فرا گرفته است

نهج‌البلاغة صبحی صالح /263 خطبه‌ی 182: «او سپر حکمت را در بر دارد و آن را با تمام آداب - که روی آوردن بدان و شناخت آن و تنها بدان همت گماردن باشد - فراگرفته است. حکمت گمشده‌ی اوست که به دنبال آن می‌باشد، و حاجتی است که آن را می‌جوید.[[349]](#footnote-349)چون اسلام غریب و مانند شتری شود که [ از فرط خستگی ] دم خود را به حرکت در آورد و گردنش را به زمین بچسباند، او نیز غریب خواهد شد. او باقی مانده‌ای از حجت‌های باقی مانده‌ی خدا و جانشینی از جانشینان انبیاست.»

ابن ابی الحدید در شرح خود 10 /95 می‌نویسد: «هر گروهی این سخن را بر حسب اعتقاد خود تفسیر می‌کند. شیعیان بر این پندارند که مقصود از آن مهدی منتظرِ نزد آنهاست. صوفیه گمان می‌کنند که مقصود ولیّ خدا در زمین است. بنابر اعتقاد صوفیان دنیا از ابدال که چهل نفرند، و اوتاد که هفت نفرند، و قطب که یک نفر است، خالی نخواهد شد. اگر قطب بمیرد، یکی از اوتاد جانشین او خواهد شد، و یکی از ابدال به جای او در اوتاد قرار می‌گیرد و یکی از اولیاء که برگزیده‌ی خداست، به جای او در میان ابدال قرار خواهد گرفت.

اما ما خود بر این باوریم که خداوند تعالی امت را از جماعتی از مؤمنین آگاه به عدالت و توحید - که اجماع علماء به اعتبار وجود سخن آنها حجّت است، اما از آنجا که آنها را نمی‌توانیم بشناسیم اجماع همه را حجت می‌دانیم - خالی نخواهد گذاشت.

اصحاب ما می‌گویند: کلام امیرالمؤمنین علیه السلام به این دسته از عالمان به این اعتبار که آنان گروه و جماعتی هستند نظر ندارد، بلکه به وصف یک یک آنان اشاره دارد.

اما فلاسفه می‌پندارند که مقصود آن حضرت عارف است، آنها در عرفان و اوصاف اهل آن سخنانی دارند که کسی که با اقوال آنها مأنوس باشد، از آن آگاه است.

اما در نظر من بعید نیست که منظور قائم آل محمد علیه السلام در آخرالزمان باشد، آن هنگامی که خدا او را می‌آفریند. اگر چه الآن موجود نیست، زیرا دلیلی بر وجود او نداریم(‌!) تمامی فرق مسلمانان اتفاق نظر دارند که دنیا و تکلیف تنها با اوست که به پایان می‌رسد.

اینکه امام علیه السلام فرمودند: سپر حکمت را در بر دارد، بدان معناست که نفس را از هواهای آن و محسوسات جدا ساخته است، چرا که با این کار می‌توان در مقابل تیرهای هوی و هوس آن را نگاهداشت، همان طوری که سپر شخص را از اصابت تیرها نگاه می‌دارد.»

4. او قرآن را به اجرا می‌گذارد و همان گونه که نازل شد، به مردم می‌آموزد

کافی 8 /396 نقل می‌کند: «مردی خدمت امام باقر علیه السلام آمد و گفت: شما اهل‌بیت رحمت هستید و خداوند شما را بدان اختصاص داده است. امام علیه السلام فرمودند: ما اینچنین هستیم والحمد لله، ما هیچ کس را در گمراهی داخل و از هدایت خارج نمی‌کنیم. دنیا سپری نمی‌شود تا آنکه خدای عزوجل مردی از ما اهل‌بیت را برانگیزد که به کتاب خدا عمل می‌کند و هیچ منکری را در میان شما نمی‌بیند، مگر آنکه از آن جلوگیری می‌کند.»

ارشاد /365 از جابر از امام باقر علیه السلام : «هنگامی که قائم آل محمد علیه السلام قیام کند، خیمه‌هایی را برپا خواهد داشت که در آن قرآن را همان گونه که خداوند عزوجل نازل فرموده است، تعلیم خواهد نمود. و بر کسی که امروز آن را از حفظ دارد چه سخت خواهد بود، زیرا با تدوین [ کنونی ] مخالفت خواهد داشت.»[[350]](#footnote-350)

بصائر الدرجات /193 از سالم بن ابی سلمه روایت می‌کند: «شخصی در حضور امام صادق علیه السلام قسمتی از قرآن را که مردم اینچنین نمی‌خواندند، قرائت کرد، امام علیه السلام به او فرمود: بس است بس است، دست از این قرائت بردار، تا زمانی که قائم قیام کند همانند مردم بخوان. [ اما ] او چون قیام کند، کتاب خدا را آنچنان که هست، و مصحفی را که امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته بودند خواهد آورد.

حضرت امیر علیه السلام هنگامی که از کتابت آن فارغ شد، آن را نزد مردم آورده فرمودند: این کتاب خداست، همان طور که بر حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم نازل کرد و من آن را در میان دو لوح گرد آورده‌ام، لیکن آنها گفتند: مصحفی که همه‌ی قرآن در آن است نزد ماست، به آنچه تو آورده‌ای هیچ نیازی نداریم‌!

امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمودند: بدانید، به خدا سوگند پس از این روز هرگز آن را نخواهید دید. تنها چیزی که بر عهده‌ی من بود آن بود که چون قرآن را جمع آوری کردم، شما را از آن بیاگاهانم تا آن را بخوانید.»[[351]](#footnote-351)

غیبت نعمانی /317 از حبه‌ی عرنی نقل می‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: گویا می‌بینم شیعیان ما در مسجد کوفه خیمه‌ها برپا کرده‌اند و قرآن را بدان گونه که نازل شده است، تعلیم می‌دهند. بدانید که چون قائم ما قیام کند، آن مسجد را در هم خواهد شکست و قبله‌ی آن را راست خواهد نمود.»[[352]](#footnote-352)

کافی 8 /287 از عاصم بن حمید: «امام باقر علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی: وَلَقَدْ آتَینَا مُوسَی الْکتَابَ فَاخْتُلِفَ فِیهِ[[353]](#footnote-353)، و به حقیقت ما به موسی کتاب [ آسمانی ] دادیم، پس در مورد آن اختلاف شد، فرمودند: آنان [ قوم موسی ] همان گونه که این امت درباره‌ی قرآن دچار اختلاف شدند، اختلاف کردند.

در مورد کتابی که قائم می‌آورد نیز اختلاف خواهند کرد، و چنان خواهد شد که مردمان بسیاری آن را انکار خواهند نمود، پس ایشان آنان را جلو می‌آورد و گردن‌هایشان را می‌زند.»

نگارنده: مقصود آن است که نسخه‌ی حضرت امیر علیه السلام از قرآن - که امامان علیهم السلام از یکدیگر ارث می‌بردند، و در ترتیب آیات با این قرآن تفاوت دارد - را تعلیم آنها خواهند نمود.

احتجاج 1 /155 از ابوذر روایت می‌کند: «هنگامی که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفتند، حضرت علی علیه السلام قرآن را جمع کردند و نزد مهاجر و انصار آورده بر آنان عرضه داشتند، و این بر اساس وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود... هنگامی که عمر به خلافت رسید از آن حضرت خواست تا آن قرآن را بیاورد و گفت: یا ابا الحسن‌! خوب است قرآنی را که نزد ابوبکر آوردی بیاوری تا بر آن گرد آییم.

امام علیه السلام فرمودند: هیهات، راهی بدان نیست، من آن را نزد ابوبکر آوردم تا حجت بر شما تمام شود و روز قیامت نگویید که ما از این غافل بودیم، یا نگویید: تو آن را برای ما نیاوردی. قرآنی که نزد من است را تنها مطهّران و اوصیای پس از من لمس خواهند نمود.

پس عمر گفت: آیا آشکار شدن آن زمانی مشخّص دارد؟ امام علیه السلام فرمودند: آری، چون قائم از فرزندان من قیام کند، آن را اظهار می‌کند و مردمان را بر آن واخواهد داشت، پس سنّت بر اساس آن جریان خواهد یافت.»

5. آواره، رانده، تنها، یگانه و به دور از خانواده‌!

غیبت نعمانی /178 از عبد الاعلی بن حصین ثعلبی از پدرش نقل می‌کند: «امام باقر علیه السلام را در حج یا عمره دیدم و خدمت ایشان عرض کردم: سنّ من بالا رفته است و استخوانم سست شده، نمی‌دانم پس از این شرفیاب دیدار شما خواهم شد یا نه، پس با من عهدی کنید و خبر دهید که فرج چه زمانی است؟ امام علیه السلام فرمودند: آن آواره، رانده، تنها، یگانه و به دور از خانواده، که پدرش را کشته‌اند ولی خونخواهی نکرده است، و کنیه‌ی عمویش را دارد، صاحب پرچم‌هاست و همنام پیامبری است.

گفتم: دوباره بفرمایید، پس پوست یا کاغذی را خواستند و برای من در آن نوشتند.»

در روایتی دیگر: «فرمودند: آیا به خاطر سپردی یا اینکه برایت بنویسم؟ گفتم: اگر بنویسید، ایشان پوست یا کاغذی خواستند و برای من در آن نوشتند و به من دادند.

عبد الاعلی گوید: حصین پدرم آن را به ما نشان داد و برای ما خواند و گفت: این نوشته‌ی امام باقر علیه السلام است.»

همان /179 از امام باقر علیه السلام : «صاحب این امر، رانده و آواره است، پدرش را کشته‌اند ولی خونخواهی نکرده است، او هم کنیه‌ی عمویش و جدای از خانواده‌اش است، و همنام پیامبری است.»

کمال الدین 1 /303 از اصبغ بن نباته نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «صاحب این امر، آواره، رانده، تنها و یگانه است.»

6. او بیرق و مواریث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر انبیاء علیهم السلام را به همراه دارد

غیبت نعمانی /315 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «قائم از گردنه‌ی ذی طوی در میان کسانی که به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده مردند فرود می‌آید، به حجر الاسود تکیه می‌کند و پرچم غالب را به اهتزاز در می‌آورد. علی بن ابی حمزه می‌گوید: من این روایت را برای امام کاظم علیه السلام گفتم و ایشان فرمودند: صفحه‌ای گسترده.»

علامه‌ی مجلسی در بحار 52 /370 پس از نقل این حدیث می‌فرماید: «معنای این جمله‌ی اخیر آن است که این مطلب در صفحه‌ای گسترده است، یا اینکه [ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف  ] با خود صفحه‌ای گسترده و منشور دارد، یا اینکه پرچم او صفحه‌ای گسترده است.»

غیبت نعمانی /307 از ابو بصیر: «امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به مصاف اهل بصره رفتند، پرچم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را گستردند، پس گام‌های دشمنان به لرزه افتاد و هنوز عصر نشده بود که گفتند: ای پسر ابو طالب‌! امان می‌خواهیم.

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اسیران را نکشید و کار مجروحان را یکسره نکنید، و کسی را که پا به فرار گذاشته دنبال نکنید. هر کس سلاح خود را بیندازد و هر آنکه درِ خانه‌اش را ببندد ایمن است.

هنگامی که نبرد صفین فرا رسید، از ایشان خواستند پرچم را باز کند، اما حضرت ابا کردند. آنان امام حسن و امام‌حسین علیهما السلام و عمار را واسطه قرار دادند، امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند: پسرم‌! این قوم زمانی [ مهلت ] دارند و بدان می‌رسند، و این پرچم را پس از من تنها قائم علیه السلام است که باز خواهد نمود.»

7. مواریث پیامبران علیهم السلام

ارشاد /274 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «دانش ما باقی، مکتوب، به صورت کوفتن در قلوب و گوش‌هاست. نزد ما جفر احمر، جفر ابیض، مصحف فاطمه علیها السلام و جامعه - که در آن هر چیزی مردمان بدان نیاز دارند - هست.

از ایشان درباره‌ی تفسیر این کلام پرسش شد و فرمودند: باقی دانش نسبت به آن چیزهایی است که رخ خواهد داد، مکتوب دانش به گذشته است، کوفتن در قلب‌ها الهام، و در گوش‌ها سخن فرشتگان است، ما گفتار آنها را می‌شنویم، ولی خودشان را نمی‌بینیم.

جفر احمر ظرفی است که در آن سلاح رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، و آن را کسی بیرون نمی‌آورد تا قائم ما اهل‌بیت قیام کند.

جفر ابیض ظرفی است که در آن تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داود و کتاب‌های نخستین خداست.

در مصحف فاطمه علیها السلام هم حوادث آینده و اسامی تمام حاکمان تا روز قیامت است.

و اما جامعه کتابی است که طول آن هفتاد ذراع است، و رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را املاء می‌کردند و علی بن ابی طالب علیه السلام می‌نوشتند. به خدا سوگند هر آن چیزی که تا روز قیامت مردمان بدان احتیاج دارند، حتی دیه‌ی خراش و [ حدّ ] یک تازیانه و نیم تازیانه در آن هست.

بصائر الدرجات /188 از ابو بصیر: «خدمت امام‌جعفرصادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، می‌خواهم بر سینه‌ی ‌شما دست بکشم، ایشان فرمودند: همین کار را بکن، من هم دست خود را بر سینه‌ی و شانه‌ی آن حضرت کشیدم.

فرمودند: ای ابا محمد‌! علت این کار چه بود؟ عرضه داشتم: فدایت شوم، از پدرت شنیدم که فرمودند: قائم سینه‌ای گشاده و شانه‌هایی درشت که بین آن دو عریض است دارد.

امام علیه السلام فرمود: ای ابا محمد‌! پدرم زره رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در بر نمود و بر زمین کشیده می‌شد. من نیز آن را پوشیدم و تا حدّی اندازه بود، اما چون قائم آن را بپوشد، به مانند رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم که پایین آن را بالا می‌کشیدند و با دو حلقه، وسط آن را بالا می‌آوردند [ یعنی مقداری برایشان کوچک بود ] خواهد بود. صاحب این امر [ در ظاهر ] از چهل سال تجاوز نمی‌کند.»[[354]](#footnote-354)

اثبات الوصیة /223 می‌نویسد: «حسن بن علی راوی به امام صادق علیه السلام گفت: شما صاحب الامر هستید؟ ایشان فرمودند: من زره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را پوشیدم، ولی کشیده می‌شد، و نیز هنگام سوار شدن بر مرکب پای مرا می‌گیرد، اما صاحب شما زره را در بر می‌کند و اندازه‌اش خواهد بود و هنگام سوار شدن پایش را نمی‌گیرد.

آنگاه فرمودند: چگونه چنین باشد [ و من او باشم ] و حال آنکه آن پسری که مادر بزرگش او را بزرگ می‌کند به دنیا نیامده است.»

بصائر الدرجات /184 و ارشاد /275 از عبد الاعلی بن اعین روایت می‌کنند: «شنیدم امام صادق علیه السلام فرمودند: سلاح رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد من است و کسی نمی‌تواند در آن با من نزاع کند. سپس فرمودند: از آن سلاح محافظت می‌شود. اگر نزد بدترین خلق خدا قرار گیرد، بهترین آنان خواهد بود.

و افزودند: این امر [ امامت ] به کسی می‌رسد که بر او دهان کجی می‌کنند. هنگامی که اراده‌ی خدا تعلّق گیرد، او خروج می‌کند. پس مردم می‌گویند: این همان نبود‌! و خداوند به خاطر او، دست خود را بر سر رعیّت خود قرار می‌دهد.»

یعنی کسی که امام علیه السلام را پیش از خروج می‌بیند، گمان می‌کند مؤمنی عادی است و حتی ممکن است ایشان را به سخره گرفته دهان کجی کند، اما چون حضرت خروج می‌کنند و آن شخص مشاهده می‌کند که خداوند ایشان را به چه قدرتی مخصوص گردانیده می‌گوید: این همان نیست که من دیدم، و خداوند هیبت او را در قلوب مردم قرار می‌دهد.

کافی 1 /284 از همو نقل می‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کسی که [ به دروغ ] ادّعای امامت کند، چگونه او را پاسخ می‌دهند؟ ایشان فرمودند: از او درباره‌ی حلال و حرام می‌پرسند.

آنگاه افزودند: سه حجت و دلیل است که در هر کسی جمع شوند او صاحب این امر است؛ آنکه نزدیک‌ترین مردم نسبت به امام پیش از خود است، سلاح نزد اوست و وصیت به او آشکار و مشهور باشد، چنان که اگر وارد شهر [ او ] شوی و از مردم عادی و کودکان بپرسی که فلان امام به چه کسی وصیت کرد، بگویند: به فلان بن فلان.»

غیبت نعمانی /243 از یعقوب بن شعیب نقل می‌کند: «امام صادق علیه السلام به من فرمودند: آیا جامه‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به تو نشان ندهم؟ گفتم: آری، پس جامه‌دانی را خواستند و آن را گشودند و جامه‌ای از کرباس را بیرون آوردند، در آستین چپ آن مقداری خون بود.

ایشان فرمودند: این جامه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که روزی که دندان‌های رباعیه‌ی ایشان را زدند و شکستند، برتن داشتند، و قائم همین جامه را بر تن دارد و قیام می‌کند.

پس من آن خون را بوسیدم و بر پیشانی‌ام نهادم. سپس حضرت آن را پیچیدند و بردند.»[[355]](#footnote-355)

بصائر الدرجات /162از عبد الملک بن اعین: «امام باقر علیه السلام بعضی از نوشته‌های حضرت امیر علیه السلام را به من نشان دادند و فرمودند: ایشان برای چه اینها را نوشتند؟ عرضه داشتم: واضح است، فرمود: بگو، گفتم: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانستند قائم روزی قیام می‌کند، از این رو خواستند تا به آنچه در این نوشته‌هاست عمل کنند، امام باقر علیه السلام فرمودند: درست گفتی.»[[356]](#footnote-356)

غیبت نعمانی /238 از عبدالله بن سنان: «امام صادق علیه السلام فرمودند: عصای موسی چوب درخت آس و از کاشته‌های بهشت بود. هنگامی که موسی به جانب مدین رهسپار شد جبرئیل آن را برایش آورد. این عصا و تابوت آدم در دریاچه‌ی طبریه هستند، هرگز نمی‌پوسند و تغییر نمی‌کنند تا آنکه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به هنگام قیام آنها را بیرون آورد.»

بصائر الدرجات /183 از محمد بن فیض از امام باقر علیه السلام : «عصای موسی از آنِ آدم بود که به شعیب رسید و پس از شعیب نصیب موسی شد. آن عصا نزد ماست و من اخیراً آن را مشاهده کرده‌ام، همانند روزی که آن را از درخت جدا ساختند سبز است، و هنگامی که آن را به نطق درآورند سخن می‌گوید. آن عصا برای قائم ما کنار گذاشته شده است، تا با آن همان کاری را انجام دهد که موسی بن عمران انجام می‌داد. آن عصا می‌هراساند و می‌بلعد.

در ادامه فرمودند: زمانی که خدا خواست رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم را قبض روح کند، علم، سلاح و هر آنچه بود را برای حضرت امیر علیه السلام به ارث گذارد، بعداً به امام حسن و امام‌حسین علیهما السلام منتقل شد. هنگام شهادت امام‌حسین علیه السلام به ودیعه در دست ام سلمه بود، و از او گرفته شد. من گفتم: سپس به امام علی بن الحسین علیهما السلام و بعد از ایشان به پدرتان و سپس به شما رسید؟ فرمودند: بله.»

کافی 1 /231 مشابه این حدیث را نقل می‌کند و در آن چنین آمده است: «آن عصا هر کجا رو آورد، شعبده‌های ساحران را می‌بلعد، لبانش را باز می‌کند که یکی در زمین است و دیگری به سقف می‌رسد و فاصله‌ی آن دو چهل ذراع است، و همه‌ی شعبده‌هایشان را با زبانش می‌بلعد.»[[357]](#footnote-357)

8. او پیمانی از جانب رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دارد

بحار الانوار 52 /305 از کتاب سید علی بن عبد الحمید نیلی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «هنگامی که لشکر سفیانی به زمین فرو رود... و قائم علیه السلام در آن روز در مکه و کنار کعبه - در حالی که بدان پناه آورده - است و می‌فرماید: من ولی خدایم...

پس بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. او پیمانی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم - که پدران او دست به دست آن را به او رسانده‌اند - با خود به همراه دارد.

اگر چیزی از آن بر مردم مشتبه شود، ندای آسمانی که به نام او و پدرش خواهد بود، بر ایشان مشتبه نخواهد شد.»

9. امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ساقی امت در محشر

مائة منقبة /24 از عبدالله‌بن‌عمر روایت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «یا علی‌! من هشدار دهنده‌ی امتم و تو هدایتگر آن، حسن پیشوا و حسین کسی است که آنان را سوق می‌دهد، علی بن الحسین گرد آورنده‌ی آن و محمد بن علی عارف آن، جعفر بن محمد کاتب و موسی بن جعفر شمارنده‌ی آن، علی بن موسی آگاهی بخش، رهایی بخش، طرد کننده‌ی دشمنان و نزدیک کننده‌ی مؤمنان، محمد بن علی پیشوا و سوق دهنده‌ی آن، علی بن محمد پوشاننده و عالم آن، حسن بن علی منادی و بخشنده‌ی آن و قائمِ خلف ساقی و سوگند دهنده‌ی آن هستند، إِنَّ فِی ذَلِک لآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ[[358]](#footnote-358)، به یقین در این برای هوشیاران عبرتهاست.»[[359]](#footnote-359)

نگارنده: از عبدالله‌بن‌عمر عجیب است که چنین روایتی را نقل کند.

10. راه راست

تأویل الآیات 1 /323 از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند: «از پدرم درباره‌ی سخن خدای عزوجل: فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِی وَمَنِ اهْتَدَی[[360]](#footnote-360)، خواهید دانست که یاران راه راست کیانند، و چه کسی رهیافته است، سؤال کردم و ایشان فرمودند: راه راست قائم علیه السلام است، و رهیافته کسی است که به اطاعت از او راه‌یافته است. نظیر این در کتاب خدای عزوجل این آیه است: وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی[[361]](#footnote-361)، و به یقین من آمرزنده‌ی کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست رهسپار شود؛ [ یعنی ] به ولایت ما رهسپار شود.»[[362]](#footnote-362)

11. صاحب لیلة القدر

تفسیر قمی 2 /431: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ،[[363]](#footnote-363)ما [ قرآن را ] در شب قدر نازل کردیم؛ فرمود: قرآن در بیت معمور در لیلة القدر یکباره و کامل فرود آمد، و در مدت بیست و سه سال بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد.

وَمَا أَدْرَاک مَا لَیلَةُ الْقَدْرِ،[[364]](#footnote-364) و تو چه می‌دانی شب قدر چیست؛ معنای لیلة القدر آن است که خداوند اجل‌ها، روزی‌ها، و هر امری که رخ می‌دهد - از مرگ، زندگی، فراوانی، قحطی، خیر و شرّ - را مقدّر می‌نماید، همان گونه که می‌فرماید: فِیهَا یفْرَقُ کلُّ أَمْرٍ حَکیمٍ،[[365]](#footnote-365) در آن [ شب ] هر کاری [ به نحوی ] استوار فیصله می‌یابد؛ که تا یک سال است.

تَنَزَّلُ الْمَلائِکةُ وَالرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کلِّ أَمْرٍ،[[366]](#footnote-366)در آن [ شب ] فرشتگان، با روح، به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری [ که مقرّر شده است ] فرود آیند؛ فرشتگان و روح القدس بر امام زمان فرود می‌آیند و هر آنچه را که نوشته‌اند به او می‌سپارند.»

همان 2 /290 از امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام روایت می‌کند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ، ما آن را نازل کردیم؛ مقصود قرآن است.

فِی لَیلَةٍ مُبَارَکةٍ إِنَّا کنَّا مُنْذِرِینَ،[[367]](#footnote-367) در شبی فرخنده، [ زیرا ] که ما هشدار دهنده بودیم؛ و آن شب قدر است که خداوند قرآن را یکباره و کامل به بیت معمور فرو می‌فرستد. آنگاه از آنجا در طول بیست و سه سال بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل می‌گردد.

فِیهَا یفْرَقُ، در آن [ شب ] فیصله می‌یابد؛ در شب قدر.

کلُّ أَمْرٍ حَکیمٍ، هر کاری [ به نحوی ] استوار؛ یعنی خداوند هر امر حق یا باطلی را مقدّر می‌کند، و نیز آنچه در آن سال خواهد بود، و برای او در آن بداء و مشیّت است، هر آنچه از آجال، ارزاق، بلایا، تغیّرات و مرض‌ها را که بخواهد مقدّم می‌دارد و هر آنچه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد، آن قدر که بخواهد در آنها می‌افزاید و می‌کاهد، و رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام القاء می‌کنند، و آن حضرت آن را به ائمه علیهم السلام تا آنکه به صاحب الزمان علیه السلام منتهی شود، و برای او در آن بداء، مشیت، تقدیم و تأخیر شرط می‌شود.»[[368]](#footnote-368)

12. بقیت الله در زمین

کافی 1 /411 از عمر بن زاهر روایت می‌کند: «شخصی از امام صادق علیه السلام درباره‌ی قائم پرسید که آیا به او با عنوان امیرالمؤمنین سلام می‌شود؟ حضرت فرمودند: نه، این نامی است که خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را بدان نام نهاد، هیچ کسی پیش و پس از ایشان بدان نامیده نشده و نمی‌شود، مگر آنکه کافر باشد.

گفتم: فدایت شوم، پس چگونه به ایشان سلام کنیم؟ فرمودند: السلام علیک یا بقیة‌الله، آنگاه تلاوت کردند: بَقِیةُ اللهِ خَیرٌ لَکمْ إِنْ کنْتُمْ مُؤْمِنِینَ،[[369]](#footnote-369) اگر ایمان آورده‌اید، آنچه خدا باقی می‌گذارد برایتان بهتر است.»[[370]](#footnote-370)

احتجاج 1 /240 روایت می‌کند: «زندیقی حضور امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و گفت: اگر اختلافات و تناقض‌ها در قرآن نبود، به دینتان در می‌آمدم‌! حضرت در قسمتی از پاسخ سخن از امامان که صاحبان امر هستند، به میان آوردند.

او پرسید: این امر چیست؟ ایشان فرمودند: امری است که فرشتگان آن را فرود می‌آورند، در آن شبی که هر کاری [ به نحوی ] استوار فیصله می‌یابد، از خلق، رزق، اجل، عمل، عمر، زندگی، مرگ، دانش غیب آسمان‌ها و زمین و معجزاتی که تنها خدا، برگزیدگان و سفیران میان او و خلق شایسته‌ی آنند. آنان وجه خدایند که فرمود: فَأَینَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ الله،[[371]](#footnote-371)پس به هر سو رو کنید، آنجا وجه خداست.

آنان بقیة‌الله هستند - مقصود ایشان مهدی است -. او به هنگام سپری شدن این مهلت می‌آید و زمین را همان گونه که از ستم و بیداد آکنده شده است، از داد و عدل مملو می‌سازد.»

13. ستاره‌ی درخشان و نور الهی در آیه‌ی شریفه

المحکم و المتشابه /112 از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد اقسام نور روایت می‌کند: «نور قرآن است، نامی از نام‌های خدای تعالی است، نور نورانیت، نور ماه و پرتو مؤمن که در اثر پیروی [ از حق، جامه‌ی ] آن را در روز قیامت می‌پوشد.

نور در مواضعی از تورات و انجیل و قرآن حجت خدا بر بندگان است، که همان معصوم باشد...

خداوند می‌فرماید: ... وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِک هُمُ الْمُفْلِحُونَ،[[372]](#footnote-372)و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند؛ نور در اینجا قرآن است، و مانند آن سوره‌ی تغابن است که می‌فرماید: فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنَا،[[373]](#footnote-373)پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فروفرستادیم ایمان آورید؛ خدای سبحان در اینجا قرآن و همه‌ی اوصیاء معصوم را - که حاملان، نگاهبانان و بیان کنندگان کتاب خدای تعالی هستند و آنان را در قرآن چنین وصف نموده: وَمَا یعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا،[[374]](#footnote-374) تأویلش را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند. [ آنان که ] می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست - قصد نموده است، آنانند که خدا سرزمین‌ها را به وسیله‌ی ایشان نورانی و بندگان را به دست آنها هدایت کرده است، خدا در سوره‌ی نور می‌فرماید: اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأرض مَثَلُ نُورِهِ کمِشْکاةٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ کأَنَّهَا کوْکبٌ دُرِّی یوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَکةٍ زَیتُونَةٍ لا شَرْقِیةٍ وَلا غَرْبِیةٍ یکادُ زَیتُهَا یضِئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَی نُورٍ یهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یشَاءُ وَیضْرِبُ اللهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللهُ بِکلِّ شَئْ عَلِیمٌ،[[375]](#footnote-375)خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مَثَلِ نور او چون چراغدانی است که درون آن چراغی باشد، و آن چراغ در شیشه‌ای است. آن شیشه گویی ستاره‌ای درخشان است که از درخت خجسته‌ی زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد - روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند، و این مثلها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست؛ چراغدان رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، چراغ وصی [ حضرت امیر ] و اوصیاء علیهم السلام ، شیشه فاطمه علیها السلام است و درخت خجسته پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ، و ستاره‌ی درخشان قائم منتظَر علیه السلام است که زمین را از عدل آکنده می‌سازد.»

توحید صدوق /158 از عیسی بن راشد روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام درباره‌ی همین آیه فرمودند: «چراغدان نور دانش در سینه‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.

الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ ؛ شیشه، سینه‌ی حضرت امیر علیه السلام است که دانش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان منتقل شد.

الزُّجَاجَةُ کأَنَّهَا کوْکبٌ دُرِّی یوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَکةٍ؛ آن نور است.

لا شَرْقِیةٍ وَلا غَرْبِیةٍ ؛ نه یهودی است و نه نصرانی.

یکادُ زَیتُهَا یضِئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ؛ نزدیک است عالمِ از آل محمد علیهم السلام پیش از آنکه از او سؤال شود به دانش پاسخ دهد.

نُورٌ عَلَی نُورٍ ؛ امامی که [ از جانب خدا ] با نور علم و حکمت پس از امام [ پیشین ] از آل محمد علیهم السلام تأییدشده است، که از زمان آدم چنین بوده و تا قیامت نیز چنین خواهد بود. اینان اوصیائی هستند که خداوند عزوجل آنان را جانشینان خود در زمین و حجج بر بندگانش قرار داده است، و هیچ دورانی از یکی از ایشان خالی نمی‌شود.»

14. شمشیری از جدّش عبدالمطلب علیه السلام برای او ذخیره شده است

کافی 4 /220 از حسن بن راشد از امام کاظم علیه السلام : «هنگامی که عبدالمطلب زمزم را حفر کرد و به قعر آن رسید، از گوشه‌ای از چاه بوی نامطبوعی به مشامش رسید که او را به ستوه آورد، اما حاضر نشد برگردد ولی پسرش حارث برگشت. او به حفر ادامه داد و بسیار کند، تا آنکه در قعر آن با چشمه‌ای روبرو شد که بوی مشک از آن متصاعد بود، سپس به اندازه‌ی یک ذراع حفر کرد که خواب او را در ربود.

در عالم رؤیا مردی بلند قامت با موهایی زیبا، چهره و جامه‌ای نیکو و رایحه‌ای دلنواز را دید که می‌گفت: حفر کن تا به غنیمت دست یابی، سخی باش تا در سلامت به سر بری و برای تقسیم کردن [ و ارث ] باقی نگذار، شمشیرها از آنِ غیر توست و چاه از آنِ تو، تو بالاترین مقام را در عرب داری و پیامبر، ولی و اسباط - که نجیبان، صاحبان حکمت، عالمان و آگاهانند - از تو خواهند بود و شمشیرها برای آنهاست. آنان هنوز از تو به وجود نیامده‌اند و شمشیرها برای تو نیست. اما در نسل دوم تو خواهند بود. خدا به واسطه‌ی آنان زمین را روشن، و شیاطین را از نواحی آن بیرون خواهد کرد و پس از آنکه عزیز بودند لباس ذلّت و خواری بر تنشان خواهد نمود و بعد از آنکه نیرومند بودند، آنها را به هلاکت خواهد رساند. بت‌ها را ذلیل کرده و پرستندگان آنها را - هر کجا که باشند - خواهند کشت. پس از او [ یعنی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم  ] کسی از نسل تو خواهد بود که برادر و وزیر اوست، در سنّ از او کوچکتر و بر [ نابودی ] بتان توانمند است، در هیچ سخنی از او نافرمانی نمی‌کند، هیچ چیزی را از او پوشیده نمی‌دارد و در هر امری که بر او رخ دهد با او مشورت خواهد کرد.

عبدالمطلب [ از آنچه در خواب دیده بود ] حیران شد. وی سیزده شمشیر در کنار خود یافت، آنها را برداشت و خواست [ این خبر و یا شمشیرها را ] پخش کند که گفت: چگونه چنین کنم و حال آنکه [ هنوز ] به آب نرسیده‌ام؟ آنگاه دوباره مشغول حفر شد، هنوز یک وجب نکنده بود که شاخ و [ به دنبال آن ] سر آهویی نمایان شد. آن را بیرون آورد و مشاهده کرد که بر آن نوشته شده: لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ولی الله فلان خلیفة الله.

[ راوی گوید: ] از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: این فلان [ که در اینجا آمده ] پیش از ایشان [ رسول‌خدا یا حضرت امیر علیهما السلام  ] بود یا پس از ایشان؟ فرمودند: او هنوز نه خود و نه علامتش نیامده‌اند...

عبدالمطلب خواست حکم به بطلان این رؤیا که در چاه دیده بود کند و شمشیرها را به صورت الواحی برای کعبه در آورد، که خدا او را - که در حجر بود - به خواب فرو برد. او همان مرد را دوباره دید که گفت: ای شیبة الحمد[[376]](#footnote-376)‌! شمشیرها را در جای خود قرار ده... این سیزده شمشیر را به فرزندان زن مخزومی[[377]](#footnote-377) بسپار، و بیش از این برای تو آشکار نخواهد شد، یکی از این شمشیرها برای توست که از دستت سقوط می‌کند و دیگر اثری از آن نخواهی یافت، تنها [ همین را بدان که ] کوه کذا و کذا آن را در خود مخفی می‌کند و از علائم قائم آل محمد خواهد بود.

عبدالمطلب بیدار شد و در حالی که شمشیرها را بر گردنش گذارده بود، به یکی از مناطق مکه رفت، که یکباره یکی از شمشیرها که نازکترین آنها بود گم شد، و از همانجا بیرون خواهد آمد...

ما [ اهل‌بیت ] می‌گوییم: شمشیری از شمشیرهای ما در دست غیر ما نمی‌افتد مگر آنکه ذغال شود، مگر کسی که به وسیله‌ی آن در کنار ما یاری رساند.

یکی از آن شمشیرها در ناحیه‌ای قرار دارد و هم‌چنان‌که مار [ از لانه ] بیرون می‌آید، به اندازه‌ی یک ذراع و یا نزدیک به آن خارج می‌شود، و زمین چند بار برای آن روشن می‌گردد، آنگاه پنهان خواهد شد. چون شب فرا رسد، دوباره چنین خواهد شد، و همین طور خواهد بود تا آنکه صاحب آن بیاید. و اگر من بخواهم می‌توانم مکان آن را بگویم، اما بر شما می‌هراسم که بگویم آنجا کجاست، شما هم آن را بازگو کنید و مکان آن تغییر یابد.»

15. نسل صدیقه‌ی طاهره علیها السلام از نقاط عالم به تأیید او گرد می‌آیند

در این رابطه روایتی صحیح السند وجود دارد که در فصل سفیانی خواهد آمد. آن روایت دلالت دارد که فرزندان امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهره علیهما السلام با وجود اختلافات اعتقادی‌شان، از سرتاسر عالم بر گرد امام مهدی علیه السلام اجتماع خواهند نمود و بر تأیید و پیروی از ایشان اتفاق خواهند داشت و این مطلبی است که با وجود کثرت و پراکندگی اولاد امام حسن و امام‌حسین علیهما السلام سابقه نداشته است.

کافی 8 /264 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «اگر کسی از ما به سراغ شما آمد، ببینید که برای چه قیام می‌کنید؟... تنها با کسی [ قیام کنید ] که بنی فاطمه بر او گرد آمده‌اند که به خدا سوگند صاحب [ و امام ] شما فقط کسی است که آنان بر گرد او جمع شوند.»[[378]](#footnote-378)

16. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای اجرای سنت، مبارزه و مأموریت جدّش صلی الله علیه وآله وسلم را تکمیل می‌کند

الفتن 1 /379 از عایشه روایت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «او مردی است از عترت من، و همان گونه که من برای وحی جنگیدم، برای سنت من مبارزه خواهد کرد.»[[379]](#footnote-379)

ابن عربی در فتوحات 3 /332 می‌نویسد: «در حدیثی در صفت مهدی آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: او روش مرا دنبال می‌کند و از آن تجاوز نخواهد نمود.»

همو در /335 می‌نویسد: «دانستیم که او تابع است، نه متبوع(‌!)، و او معصوم است، و کسی که در حکم معصوم باشد، خطا نخواهد کرد، زیرا به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمی‌توان نسبت خطا داد، چون از سرِ هوی سخن نمی‌گوید، و تنها وحی است که بر او می‌رسد.»

در /337 می‌گوید: «او رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دنباله روی خواهد نمود و تجاوز نخواهد کرد، فرشته‌ای با اوست که بدون آنکه او را ببیند یاری می‌رساند، او ناتوان را حمل و ضعیف را در حق تقویت می‌کند، از میهمان پذیرایی کرده و در مصیبت‌های به حق امداد می‌نماید. آنچه را می‌گوید انجام می‌دهد، آنچه را می‌داند می‌گوید و آنچه را می‌بیند می‌داند.»

نگارنده: سخنان ابن عربی در مورد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر حسب ذوق اوست و مستندی علمی ندارد.

17. تقیه با ظهور ایشان به پایان می‌رسد

تفسیر عیاشی 2 /351 از مفضل روایت می‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه پرسیدم: َفإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکاءَ،[[380]](#footnote-380)و چون وعده‌ی پروردگارم فرا رسد، آن [ سدّ ] را درهم کوبد، ایشان فرمودند: هنگام ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف تقیه برداشته می‌شود، و او از دشمنان خدا انتقام خواهد گرفت.»

علامه‌ی مجلسی در بحار 12 /207 همین روایت را نقل می‌کند و می‌فرماید: «این کلام تشبیه و تمثیل دارد، و بدان معناست که خداوند تا زمان قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و برداشته شدن تقیه، آن را سدّی برای دفع ضرر مخالفان شیعه قرار داده است، چنان که ذوالقرنین آن سد را برای جلوگیری از فتنه‌ی یأجوج و مأجوج قرار داد، تا آن زمان که خدا اجازه برداشتن آن را دهد.»

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یکی از هفت سرور بهشتیان

کتاب سلیم بن قیس رحمه الله /245 از سلمان نقل می‌کند: «قریشیان هنگامی که در مجالس گرد می‌آمدند و کسی از اهل‌بیت را می‌دیدند سخن خود را قطع می‌کردند. یک روز آنها نشسته بودند که یکی از آنان گفت: مَثَل محمد در میان اهل‌بیت نخلی است که در زباله‌دان روییده باشد‌!

این خبر به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسید، پس خشمگین شدند و بر منبر رفتند، آن قدر نشستند تا مردم جمع شدند، آنگاه برخاسته حمد و ثنای الهی را به جای آوردند و در ضمن خطبه‌ای - که در بیان فضائل خود و اهل‌بیتشان ایراد کردند - فرمودند: بدانید که ما فرزندان عبدالمطلب سروران بهشتیانیم؛ من، علی، جعفر، حمزه، حسن، حسین، فاطمه و مهدی.»

امالی صدوق /384 مشابه فقره‌ی اخیر را از انس از آن حضرت نقل می‌کند: «ما فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشتیم؛ رسول‌خدا، حمزه سیدالشهداء، جعفر که دو بال دارد، علی، فاطمه، حسن، حسین و مهدی.»[[381]](#footnote-381)

دلائل الامامة /256 از اصبغ بن نباته روایت می‌کند‌: «با امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بودیم و ایشان بر استر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوار بودند، اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز حضور داشتند. امام علیه السلام فرمودند: آیا به شما خبر ندهم که برترین مخلوقات نزد خدا در آن روزی که رسولان را گرد می‌آورد کیست؟

عرضه داشتیم: آری، یا امیرالمؤمنین‌! فرمودند: برترین رسولان حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم است و پس از آنان برترین خلق اوصیاء هستند که برترین اوصیاء منم. افضل مردمان پس از رسل و اوصیاء اسباط هستند که برترین آنها دو سبط پیامبر شما یعنی حسن و حسین‌اند. برترین خلق بعد از آنان شهدایند که افضل آنان حمزه پسر عبدالمطلب است - این مطلب را رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند - و جعفر بن ابی طالب که دو بال دارد، این دو به کرامتی که خدای عزوجل پیامبرش را بدان اختصاص داده اختصاص یافته‌اند. و مهدی که در آخرالزمان خواهد بود از ماست، در هیچ امتی غیر از او مهدی مورد انتظاری نبوده است.»[[382]](#footnote-382)

قرب الاسناد /13 از امیرالمؤمنین علیه السلام : «در میان ما هفت تن هستند که خدای عزوجل مانند آنها را در زمین نیافریده است؛ رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم که سید اولین و آخرین و خاتم پیامبران است از ماست، وصیّ او بهترین اوصیا، دو سبط او حسن و حسین که بهترین اسباطند، سیدالشهداء حمزه عموی او، آنکه با فرشتگان پرواز می‌کند، و مهدی.»[[383]](#footnote-383)

سنن ابن ماجه 2 /1368 از انس: «از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم: ما فرزندان عبدالمطلب سروران بهشتیانیم؛ من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین و مهدی.»[[384]](#footnote-384)

المسند الجامع 2 /549 از ابن سیرین: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بهترین این امت پس از پیامبرشان شش نفرند، پرسیدند: یا رسول الله‌! آنان کیانند؟ فرمود: علی، حمزه، جعفر، حسن، حسین و مهدی.»

ابن صدیق مغربی در رد ابن خلدون /542 می‌نویسد: «شاهدی برای حدیث یافتم؛ طبرانی در المعجم الصغیر می‌گوید: احمد بن محمد بن عباس مری قنطری... از ابو ایوب انصاری روایت می‌کند: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه فرمود: پیامبرمان بهترین پیامبران است که پدر توست، شهید ما بهترین شهیدان است که عموی پدرت حمزه است، کسی که دو بال دارد و بدان هر کجای بهشت که بخواهد پرواز می‌کند پسر عموی پدرت جعفر است، دو سبط این امت حسن و حسین از ما هستند و دو پسر تو‌اند، و مهدی از ماست.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برگزیده و مختار الهی

کافی 8 /49 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «روزی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مسرور و خندان بیرون آمدند. مردم گفتند: خداوند دهان شما را بخنداند و بر سرورتان بیفزاید. ایشان فرمودند: در هر شب و روزی تحفه و هدیه‌ای از جانب خدا دارم، بدانید که در این روز خداوند هدیه‌ای به من عطا فرموده که به هیچ یک از پیشینیان نداده است؛ جبرئیل نزد من آمد سلام پروردگارم را به من رسانید و گفت: ای محمد‌! خدای عزوجل هفت تن از بنی هاشم را برگزیده است که مانند ایشان را در گذشتگان و آیندگان نیافریده و نخواهد آفرید؛ یا رسول الله‌! تو که سرور پیامبرانی، علی بن ابی طالب جانشینت که سرور اوصیاست، حسن و حسین دو نواده‌ات، که سروران اسباط [ نواده‌ها ] هستند، عمویت حمزه که سرور شهیدان است، جعفر پسر عمویت که در بهشت با فرشتگان هر کجا بخواهد پرواز می‌کند، و قائم که عیسی بن مریم - آنگاه که خدا او را به زمین فرو فرستد - پشت سرش نماز می‌گزارد، او از نسل علی و فاطمه و از فرزندان حسین است.»

المسترشد /150 از ابو ایوب انصاری روایت می‌کند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: خدا به ما اهل‌بیت هفت ویژگی عطا فرموده که احدی از پیشینیان را عطا نکرده و هیچ یک از پسینیان نیز آن را نخواهند یافت؛ پیامبرمان بهترین پیامبران است که پدر توست، وصیّ ما بهترین اوصیاست که همسر توست، شهید ما بهترین شهدا عمویت حمزه است، کسی که دو بال دارد و به وسیله‌ی آن هر کجای بهشت بخواهد می‌پرد، جعفر بن ابی طالب پسر عموی توست، دو سبط و مهدی این امت نیز از ما هستند که فرزندان تو اند.»

ارشاد /24 از ابن عباس نقل می‌کند: «ما اهل‌بیت پنج ویژگی داریم که هیچ یک در سایر مردم نیست؛ پیامبر از ماست، وصیّ او علی بن ابی طالب که بهترینِ این امت پس از اوست از ماست، حمزه شیر خدا و رسول و سید شهیدان از ماست، جعفر بن ابی طالب که با دو بال در هر کجای بهشت بخواهد پرواز می‌کند از ماست، دو سبط این امت و دو آقای جوانان اهل بهشت حسن و حسین از ما هستند، و قائم آل محمد که خدا به وسیله‌ی او پیامبرش را گرامی داشته از ماست، منصور نیز از ماست.»

علامه‌ی مجلسی در بحار الانوار 37 /48 پس از نقل این روایت می‌نگارند: «شاید مقصود از منصور نیز حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، قرینه‌ی این مطلب آن است که هفت ویژگی [ اهل‌بیت علیهم السلام در روایت ابن عباس ] با آن حضرت پایان می‌پذیرد. البته ممکن است مقصود امام‌حسین علیه السلام باشد، چرا که ایشان در رجعت نصرت می‌شود.»

نگارنده: در چند حدیث امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به منصو ر وصف شده‌اند، از آن جمله در تفسیر آیه‌ی: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیهِ سُلْطَانًا فَلَا یسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً،[[385]](#footnote-385) و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم، پس [ او ] نباید در قتل زیاده‌روی کند، زیرا او یاری شده است. البته این لفظ به عنوان نام یا لقب وزیر ایشان یمانی نیز وارد شده است.

یکی دیگر از القابی که در وصف حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است سفاح [ خونریز ] می‌باشد. شاید وجه تسمیه این باشد که ایشان ظلم را خاتمه می‌دهند و خون دشمنان خدا را می‌ریزند. اسامی این موعودها ورد زبان مسلمانان بود و آنان بر این باور بودند که آنها به زودی خواهند آمد. یمنی‌ها نیز به منصور موعود خود وزیر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مباهات می‌کردند. اما قریشیانِ متعصّب مدّعی بودند که منصور از میان آنهاست. معاویه عبدالله‌بن‌عمرو عاص را به خاطر نقل این مطلب - که منصور یمنی است - توبیخ کرد، او هم از این نظر برگشت و گفت: «پدر منصور قریشی است [ نه یمنی ]، و اگر بخواهم می‌توانم او را تا بالاترین جدّش نام ببرم.»[[386]](#footnote-386)

در این بین بنی عباس برخاستند و مدّعی شدند این شخصیّت‌های موعود یعنی منصور، سفاح و مهدی از آنهایند و لذا فرزندانشان را به این اسامی نامیدند‌! آنان خوب می‌دانستند که بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم افترا می‌بندند و حقوق اهل‌بیت ایشان را برای خود قرار می‌دهند‌!

غیبت نعمانی /67 با دو سند از امام صادق از پدرانش علیهم السلام از رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «خدای عزوجل از هر چیزی یکی را برگزید؛ از زمین مکه را برگزید، از مکه مسجد، و از مسجد موضعی را که کعبه بر آن قرار دارد. او از میان چارپایان ماده‌هایشان را انتخاب نمود و از میان گوسفندان میش را. از روزها جمعه را گزینش کرد، از ماه‌ها رمضان را و از شب‌ها شب قدر را.

او از میان مردم بنی هاشم را اختیار نمود، و از بنی هاشم من و علی را، از من و علی حسن و حسین را برگزید و از فرزندان حسین دیگر امامان را تا دوازده نفر، نهمین آن امامان [ از نسل حسین ] غائب آنهاست که ظهور می‌کند، و برترین و قائم آنان. اینان تحریف تحریف‌گران، نسبت‌های باطل‌گرایان و تأویلات جاهلان را می‌زدایند.»

اثبات الوصیة /225 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «خداوند عزیز وجلیل از میان ایام جمعه، از شب‌ها شب قدر و از ماه‌ها رمضان را برگزید. او از میان رسولان مرا، از من علی را، از علی حسن و حسین را و از آن دو نه نفر را اختیار نمود، که نهمین آنها قائم آنهاست، و او ظاهر [ شونده ] و غائب آنان است.» [[387]](#footnote-387)

مقتضب الاثر /9 حدیث مشابهی را نقل می‌کند و در قسمتی از آن چنین آمده است: «از حسین، حجّت‌های جهانیان را برگزید، نهمین آنان قائم، اعلم و حکیمتر آنهاست.»

المسلک فی اصول الدین /273 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «خداوند نگاهی به زمین کرد ومرا از آن برگزید. آنگاه دوباره نگاهی کرد و علی را که پدر دو سبط من حسن و حسین است اختیار کرد. خدا من و ایشان را حجّت‌های خود بر بندگان قرار داد، و از نسل حسین امامانی قرار داد که امر مرا برپا می‌دارند. نهمین آنها قائم اهل‌بیت من، و مهدی امت من است.»

الهدایة الکبری /362 مشابه این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و در آن آمده است: «خدای عزوجل از روزها جمعه، از شب‌ها شب قدر و از ماه‌ها رمضان را برگزید. او از میان رسولان جدّ من را اختیار کرد، از او علی را برگزید، از علی حسن و حسین، و از حسین نه امام را اختیار کرد. نهمین آنها ظاهر و غائب آنهاست که همنام و کنیه‌ی جدّ خویش است.»[[388]](#footnote-388)

همان کتاب /374 از سیدالشهداء علیه السلام : «من و برادرم نزد جدّم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتیم، ایشان من را بر روی یک پا و برادرم را بر پای دیگرشان نشاندند و ما را بوسیده فرمودند: پدر و مادرم فدای شما دو امام پاک و صالح، خدای عزوجل شما را از [ نسل ] من و پدر و مادرتان برگزید، و از نسل تو - یا حسین‌! - نه امام را اختیار نمود که نهمین آنان قائم آنهاست، و شما هر دو در منزلت و مقام مساوی هستید.»

مرحوم ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف /182 می‌نویسد: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر اینکه امامان پس از ایشان دوازده تن هستند تصریح کرده‌اند، از آن جمله به امام‌حسین علیه السلام فرمودند: تو امام، پسر امام، برادر امام و پدر امامان و حجّت‌های نه‌گانه‌ای، نهمین آنها قائم، اعلم، حکیمتر و برتر آنان است.»[[389]](#footnote-389)

همان کتاب /420 از سلمان: «دیدم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امام‌حسین علیه السلام را بر ران خود نشانده و با دقّت در چهره‌اش می‌نگرد، آنگاه فرمودند: امام، پسر امام و پدر امامان و حجّت‌های نه‌گانه، که نهمین آنان قائم، بردبارترین و اعلم آنهاست.»[[390]](#footnote-390)

امالی صدوق /504 از ابن عباس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «هنگامی که مرا به آسمان هفتم، و از آنجا به سدرة المنتهی، و از سدره به پرده‌های نور بردند، پروردگارم جل جلاله مرا ندا کرد: ای محمد‌! تو عبد منی و من پروردگار توام، پس تنها برای من خضوع کن، تنها مرا بپرست، فقط بر من توکل کن و به من اعتماد نما، زیرا من تو را به عنوان عبد، حبیب، رسول و نبی و برادرت علی را به عنوان خلیفه و باب پسندیدم. او حجّت من بر بندگانم و پیشوای خلق من است، دوستان من به وسیله‌ی او از دشمنانم شناخته می‌شوند، و به اوست که حزب شیطان از حزب من تمییز داده می‌شود. به اوست که دینم اقامه می‌شود و حدود و احکامم حفظ و اجرا می‌گردد.

من به واسطه‌ی تو، او و امامان از فرزندانش بر بندگانم رحم می‌کنم، و به قائم شما زمینم را با تسبیح، تهلیل، تقدیس، تکبیر و تمجید خویش آباد می‌سازم. به او زمین را از دشمنانم پاک می‌سازم و آن را به دست دوستانم می‌دهم. من به وسیله‌ی او کلمه‌ی کسانی را که به من کفر ورزیدند پست‌تر و کلمه‌ی خود را بالاتر قرار خواهم داد. به اوست که بندگان و سرزمین‌هایم را با دانش خویش زنده می‌گردانم، گنج‌ها و ذخایر را به اراده‌ام از برای او آشکار می‌کنم و او را بر اسرار و امور پوشیده بر اساس اراده‌ام آگاه می‌سازم.

به وسیله‌ی فرشتگانم که برای یاری او می‌فرستم، او را برای اجرای فرمان و آشکار ساختن دینم امداد می‌کنم. او به حق ولیّ من و به راستی مهدیِ بندگان من است.»

خداوند برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف میثاق گرفته است

بصائر الدرجات /70 از حمران از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «خداوند تبارک و تعالی هنگامی که مخلوقات را آفرید، آبی گوارا و آبی شور و تلخ آفرید و آن دو با هم آمیختند. آنگاه گِلی از زمین برداشت و به شدّت آن را مالید. سپس به اصحاب یمین - که در آن گل به مانند مورچه‌هایی ریز جنبش داشتند - فرمود: با ایمنی به سوی بهشت می‌روید، و به اصحاب شمال که می‌جنبیدند فرمود: به سوی آتش می‌روید و باکی ندارم.

آنگاه صدا زد: أَلَسْتُ بِرَبِّکمْ قَالُوا بَلَی شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا یوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّا کنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ،[[391]](#footnote-391) آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [ امر ] غافل بودیم.

سپس از پیامبران میثاق گرفت و فرمود: آیا پروردگارتان نیستم؟ و این محمد رسول‌خدا و این علی امیرالمؤمنین؟ گفتند: آری، پس آنها به پیامبری رسیدند. در این هنگام از پیامبران اولوا العزم میثاق گرفت و فرمود: بدانید که من پروردگارتانم، محمد رسول من، علی امیرالمؤمنین، و جانشینان او پس از او والیان امر من و خزانه‌داران دانش منند، و من به وسیله‌ی مهدی دینم را یاری می‌کنم، دولتم را آشکار می‌سازم، از دشمنانم انتقام می‌گیرم و پرستش می‌شوم - چه مردمان خوش داشته باشند چه نه -، آنان هم گفتند: اقرار می‌کنیم و گواهی می‌دهیم.

آدم انکار نکرد ولی [ مانند اولوا العزم نیز ] اقرار ننمود، از این رو این پنج تن صاحبان عزمِ درباره‌ی مهدی شدند، ولی آدم عزمی بر این اقرار نداشت، این همان سخن خدای عزوجل است که فرمود: وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِی وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً،[[392]](#footnote-392)به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم، و [ لی آن را ] فراموش کرد، و برای او عزمی [ استوار ] نیافتیم.

امام علیه السلام فرمود: مقصود آن است که آدم ترک آن نمود [ نه آنکه فراموش کرد، زیرا انبیاء فراموشی ندارند ].

سپس به فرمان او آتشی افروختند، و به اصحاب شمال فرمود: داخل شوید، اما آنها ترسیدند. بعد به اصحاب یمین فرمود: داخل شوید، آنها هم داخل شدند و برایشان سرد و سالم شد. آنگاه اصحاب شمال گفتند: خدایا‌! پوزش می‌خواهیم، خداوند هم فرمود: پذیرفتم، بروید و داخل شوید، آنها باز هم هراسیدند، و آن هنگام بود که اطاعت، عصیان و ولایت به وجود آمد.»[[393]](#footnote-393)

نگارنده: اگر روایت صحیح باشد، معنای آن چنین است که این کار آدم پیش از نزول به دنیا به وقوع پیوسته است، زیرا خداوند او را برگزید و پیامبری معصوم قرار داد: ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَیهِ وَهَدَی،[[394]](#footnote-394) سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و [ وی را ] هدایت کرد.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یکی از چهار نفری است که خداوند پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم را به دوستی او فرمان داد

کشف الیقین /328 از جابر روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بهشت به دیدار چهار نفر از خاندان من - که خدا آنان را دوست می‌دارد و مرا به دوستی آنها فرمان داده است - اشتیاق دارد؛ علی بن ابی طالب، حسن، حسین و مهدی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد.»

اگر چه حدیث اشتیاق دیگری نیز وجود دارد که شهرت بیشتری دارد، و منابع شیعی و سنی آن را نقل می‌کنند، هیثمی در مجمع الزوائد 9 /307 با سندی موثق نقل می‌کند و می‌نویسد: «انس گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بهشت به چهار نفر اشتیاق دارد؛ علی بن ابی طالب، عمار بن یاسر، سلمان فارسی و مقداد بن اسود. ترمذی آن را بدون نام مقداد روایت کرده است، طبرانی نیز آن را نقل می‌کند.»

البته میان این دو حدیث هیچ منافاتی نیست، بلکه یکدیگر را تأیید می‌کنند.

ابری که درون آن فرشته‌ای قرار دارد، با اوست و بر سرش سایه می‌افکند

البیان گنجی شافعی /511 از عبدالله‌بن‌عمرو: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مهدی در حالی که ابری بر بالای سر دارد قیام می‌کند، درون آن منادی است و ندا می‌کند: این خلیفه‌ی خدا مهدی است، از او پیروی کنید.

وی در ادامه می‌گوید: این حدیثی حسن است، و تنها با این سند به ما رسیده، ابو نعیم آن را در مناقب المهدی علیه السلام آورده است.»[[395]](#footnote-395)

در برخی روایات به جای لفظ غمامه [ ابر ]، عمامه آمده که اشتباه است.

تلخیص المتشابه 1 /417 چنین روایت می‌کند: «مهدی در حالی که فرشته‌ای بر فراز سر او ندا می‌کند: این مهدی است، از او تبعیّت کنید، قیام می‌کند.»[[396]](#footnote-396)

ظهور معجزات پیامبران علیهم السلام بر دستان ایشان

اثبات الهداة 3 /700 از اثبات الرجعة اثر فضل بن شاذان به دو سند از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی تمامی معجزات پیامبران و اوصیاء را بر دست قائم ما جاری خواهد ساخت، تا حجّت بر دشمنان تمام شود.»

حتی متعصّبان سنی آن حضرت را بر ابوبکر و عمر برتری می‌دهند

المصنف ابن ابی شیبه 8 /679 می‌نویسد: «محمد بن سیرین گفت: در این امت خلیفه‌ای خواهد بود که ابوبکر و عمر برتر از او نیستند.»[[397]](#footnote-397)

الفتن 1 /358 می‌نگارد: «از ابن سیرین پرسیدند: مهدی از ابوبکر و عمر بهتر است؟ او گفت: آری، و با پیامبری برابری می‌کند، آنگاه فتنه‌ای را یاد کرد و گفت: هنگامی که این فتنه رخ داد، در خانه‌هایتان بنشینید تا زمانی که خبر کسی را بشنوید که از ابوبکر و عمر بهتر است، گفتند: بهتر از ابوبکر و عمر؟ گفت: او از برخی انبیاء هم برتر است.»[[398]](#footnote-398)

روایتِ طاووس بهشتیان

فردوس الاخبار 4 /222 از ابن عباس نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مهدی طاووس بهشتیان است.»

الفتن 1 /364 از کعب: «مهدی برای خداوند همان سان که شاهین با بال خود کرنش می‌کند خضوع می‌کند.»[[399]](#footnote-399)

نگارنده: این‌ها سخنان تابعین است که می‌پندارند ابوبکر و عمر برترین مردم هستند(‌!)، نه احادیث نبوی. این اقوال مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نزد پیروان ابوبکر و عمر نشان می‌دهد.

در برتری ایشان همین کافی است که مهدی [ رهنمون شده ] نام دارد، زیرا این نام از مقام عصمت کامل حکایت می‌کند.

اختلاف روایات درباره‌ی مدت حکومت ایشان

1. در منابع سنیان مشهور آن است که ایشان هفت یا نه سال حکومت می‌کنند، و البته خود مخالف آن را نیز نقل کرده‌اند. ابن‌حماد در کتاب خود 1 /376 فصلی در این رابطه عنوان کرده است و در آن روایاتی را از ابو سعید خدری و دیگران نقل می‌کند، از جمله آنکه: «مهدی پس از آنکه هفت، هشت و یا نه سال حکومت می‌کند. مهدی در امتم اگر حکومتش کوتاه باشد، هفت سال است، و گر نه هشت سال و الا نه سال... ابو زرعه از صباح نقل می‌کند: مهدی در بین شما سی و نه سال درنگ می‌کند، کودکان می‌گویند: ای کاش بزرگ بودیم و بزرگان می‌گویند: کاش کودک بودیم... ضمرة بن حبیب گوید: مهدی سی سال زندگی می‌کند... صقر بن رستم از پدرش نقل می‌کند: مهدی هفت سال و دو ماه و چند روز حکومت خواهد نمود... از دینار بن دینار منقول است: مهدی چهل سال خواهد بود. در نقلی دیگر چهل سال و یا بیست و چهار سال... زهری گوید: مهدی چهارده سال زندگی می‌کند، سپس خواهد مرد... از علی علیه السلام نقل شده: مهدی سی یا چهل سال بر مردم حکومت خواهد کرد.»

روایتی که سخن از هفت سال می‌گوید، با این اشکال مواجه می‌شود که برنامه‌ی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به ثمر نشاندن تمامی تلاش‌های پیامبران علیهم السلام و مخصوصاً حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و اقامه‌ی دولت جهانی عدل الهی است، و این چند سال برای آن کافی نیست، و خواهد آمد که اشتباه از راوی است.

نه سال و ده سال هم در منابع ما - که طریق بعضی از آنها غیر شیعی است - آمده و هم در منابع سنیان، ابن‌حماد در الفتن 2 /689 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «مهدی، هفت، هشت و یا نه سال حکومت می‌کند.»

فضل الکوفة /25 اثر محمد بن علی علوی از ابوسعید خدری: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: مهدی، نه یا ده سال حکومت خواهد کرد، و سعادتمندترین مردمان به وسیله‌ی او اهالی کوفه خواهند بود.»[[400]](#footnote-400)

2. منابع شیعی و سنی نوزده سال را نیز نقل می‌کنند. غیبت نعمانی /331، 332 و 353 با چند سند از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «قائم علیه السلام نوزده سال و چند ماه حکومت خواهد کرد.»[[401]](#footnote-401)

مختصر البصائر /193 همین روایت را از نعمانی نقل می‌کند و در ادامه سخن از درنگ طولانی امام علیه السلام در دوران رجعت به میان می‌آورد و می‌نویسد: «این نوزده سال و چند ماه چه جایگاهی در دعا برای طول عمر و بهره وری طولانی ایشان در زمین دارد؟‌! آنچه ظاهر است و به ذهن می‌رسد آن است که دوران حکومت ایشان از دوران غیبت طولانی‌تر است. عمر شریف ایشان هم اکنون [ در قرن هشتم ] حدود پانصد و سی سال است. و این روایت که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: کدام عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف طولانی‌تر است؟ و ایشان فرمودند: عمر دوم دو برابر است، بر مدّعای ما دلالت دارد و صریح در رجعت ایشان است.»

3. الفتن 1 /378 از امیرالمؤمنین علیه السلام : «مهدی سی یا چهل سال بر مردم حکومت خواهد نمود.»[[402]](#footnote-402)

4. سنّ امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به هنگام ظهور، به سی سالگان می‌ماند. همچنین آمده که ایشان عمر ابراهیم خلیل علیه السلام را خواهند داشت. از برخی روایات نیز استفاده می‌شود که ایشان نود سال و یا چهل سال حکومت خواهند کرد.

غیبت نعمانی /189 از امام صادق علیه السلام : «... آنگاه غیبتی خواهد داشت. او در چهره‌ی جوانی رشیدی - سی و دو سال - ظاهر می‌شود.»

دلائل الامامة /258 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «... او در حالی که [ به ظاهر ] سی سال دارد، در میان مردم قیام می‌کند و چهل سال درنگ خواهد نمود. او زمین را همان گونه که از ستم و بیداد آکنده شده از عدل و داد پر می‌سازد.»

غیبت شیخ طوسی /259 از ایشان چنین روایت می‌کند: «... در چهره‌ی جوان رشیدی سی ساله ظاهر خواهد شد.»

5. در زمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف - بر طبق روایات شیعه و سنی - سال‌ها طولانی می‌شود، و هفت سال به اندازه‌ی هفتاد سال خواهد بود.

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد 2 /385 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام حدیث مفصّلی را نقل می‌کند که در پاره‌ای از آن آمده است: «چون قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، به سوی کوفه رفته چهار مسجد را در آن ویران خواهد ساخت. او در زمین هر مسجدی را که کنگره داشته باشد ویران و آن را صاف [ بدون کنگره ] خواهد نمود. طریق اعظم را گسترش می‌دهد. بالکن‌هایی را که در راه [ مزاحم ] است می‌شکند. فاضلاب‌ها و ناودان‌هایی که در راه است از بین خواهد برد. بر تمامی بدعت‌ها خطّ بطلان خواهد کشید. همه‌ی سنّت‌ها را برپا خواهد داشت. قسطنطنیه، چین و کوه‌های دیلم را فتح خواهد نمود، و بر این منوال هفت سال را سپری خواهد کرد که هر یک سال معادل ده سال از سال‌های شماست، و سپس خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد.

ابو بصیر گوید: عرضه داشتم: فدایت شوم، چگونه سال‌ها امتداد می‌یابد؟ ایشان فرمودند: خدای تعالی به فلک فرمان درنگ، مکث و کاهش حرکت می‌دهد، اینچنین است که روزها و سال‌ها بلند می‌شود.

پرسیدم: مردمان بر این باورند که اگر فلک تغییر یابد، از بین می‌رود‌! امام علیه السلام فرمودند: این سخن زنادقه است، مسلمان چنین نمی‌گوید، خداوند متعال برای پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم ماه را دو نیم کرد، پیش از او برای یوشع بن نون خورشید را بازگرداند، و نیز خبر داده است که روز قیامت طولانی است و به هزار سال - به شمارش شما - می‌ماند.»[[403]](#footnote-403)

همان 2 /381 از عبد الکریم خثعمی نقل می‌کند: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف چند سال حکومت خواهد داشت؟ فرمودند: هفت سال، [ اما ] روزها و شب‌ها آنچنان طولانی می‌شود که یک سال آن معادل ده سال شما خواهد بود، لذا سال‌های حکومت او هفتاد سال به سال‌های شماست.» [[404]](#footnote-404)

اثبات الهداة 3 /557 این حدیث را از اختصاص روایت می‌کند و می‌نویسد: «روایتی که به ظاهر با این روایت تعارض دارد پیشتر گذشت، و شاید آن روایتی که کمتر از این مدت را بیان می‌کند ناظر به مدّت درنگ ایشان پس از استیلاء یافتن بر زمین باشد، لذا منافاتی با هم ندارند، و گذشت که هر سال به اندازه‌ی ده سال خواهد بود، و خدای تعالی داناست.»

6. همه از امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام و نیز ابن عباس روایت می‌کنند که مدّت حکومت اهل‌بیت علیهم السلام چند برابر مدّت دولت بنی‌امیه خواهد بود. شرح الاخبار 2 /289 از ابو سالم می‌آورد: «در کوفه محضر حضرت امیر علیه السلام بودیم که فرمودند: من یکی از اسباطم و بر اساس حق می‌جنگم تا به پا داشته شود، ولیکن مادامی که حکومت دست ایشان است برپا نخواهد شد. هنگامی که اینان بسیار شوند و [ برای رسیدن به قدرت ] با هم رقابت کنند خداوند عزیز وجلیل اقوامی را از مشرق می‌فرستد و آنان را گروه گروه به هلاکت می‌رساند و ریشه کن می‌نماید.

به خدا سوگند اینان اگر یک سال حکومت کنند، ما دو سال حکومت می‌کنیم، و اگر دو سال حکومت کنند، ما چهار سال حکومت خواهیم داشت. اگر بخواهم می‌توانم نام رهبران و منادیان گروه‌هایی که تا روز قیامت قیام می‌کنند را بگویم.

ابو سالم گوید: به دوستانم گفتم: حال که به شما خبر داد که حکومت از آنِ آنان [ معاویه و شامیان ] خواهد بود، چرا اینجا بمانیم؟ گفتند: بدون هیچ دلیلی. لذا از ایشان اجازه گرفتیم تا رهسپار مصر شویم، ایشان هم اجازه دادند و گروهی از ما کنار حضرت باقی ماندند.»[[405]](#footnote-405)

همان 3 /96 نقل می‌کند: «امام حسن علیه السلام از کنار حلقه‌ای از مردم که تنی چند از بنی‌امیه نیز میان آنها بودند عبور کرد، آنان با چشم به ایشان اشاره کردند، و این هنگامی بود که معاویه با ستم حکومت را به دست آورده بود. امام علیه السلام حرکت آنان را دیدند و پس از خواندن دو رکعت نماز به سراغ آنها آمدند. آنها تا ایشان را دیدند که به سمتشان می‌رود، جایشان را تغییر دادند، ایشان فرمودند: همان طوری که بودید بنشینید که من قصد نشستن ندارم، اما دیدم به من اشاره کردید، به خدا قسم اگر شما یک روز حکومت کنید، ما دو روز حکومت خواهیم داشت، اگر شما یک ماه، ما دو ماه و اگر یک سال ما دو سال. ما در حکومت شما می‌خوریم، می‌آشامیم، می‌پوشیم، بر مرکب می‌نشینیم و ازدواج می‌کنیم، اما شما در حکومت ما نمی‌خورید، نمی‌آشامید، نمی‌پوشید و ازدواج نمی‌کنید.

یکی گفت: ابو محمد‌! چگونه ممکن است و حال آنکه شما سخی‌ترین و مهربانترین مردمید؟ شما در حکومت اینان در ایمنی به سر برید، لیکن اینان در حکومت شما چنین نباشند‌!

امام مجتبی علیه السلام فرمودند: زیرا اینان با مکر شیطان - که ضعیف و سست است - با ما دشمنی می‌کنند، ولی ما با مکر خداوند - که سخت و شدید است - با ایشان دشمنی می‌کنیم.»[[406]](#footnote-406)

پیش از این نیز سخن ابن عباس در جواب معاویه که خود را در مقابل اهل‌بیت علیهم السلام مهدی معرفی می‌کرد گذشت که گفت: «اما اینکه به حکومت ناپایداری که به باطل بدان دست یافتی مباهات می‌کنی؛ بدان که پیش از تو فرعون نیز بدان دست یافته بود و خداوند او را هلاک کرد. شما بنی‌امیه اگر یک روز سلطنت کنید، ما پس از شما دو روز حکومت خواهیم کرد، اگر شما یک ماه، ما دو ماه، و اگر شما یک سال، ما دو سال.»[[407]](#footnote-407)

7. خواندن این دعا برای امامان معصوم علیهم السلام از جمله امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مستحب است: «اللّهمّ کن لولیک (الحجة بن الحسن) فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة ولیاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودلیلاً وعیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً وتمتّعه فیها طویلاً.»[[408]](#footnote-408)

و این عبارت: وتمتّعه فیها طویلاً، او را مدتی طولانی در زمین بهره مند ساز؛ با حکومتی کوتاه به مانند هفت سال متناسب نیست.

کافی 4 /162: «محمد بن عیسی از صالحین علیهم السلام روایت می‌کند که فرمودند: در شب بیست و سوم ماه رمضان در حال سجود و قیام و جلوس و هر حالتی، و [ بلکه ] در تمامی این ماه، و هر نحو و زمانی که برایت میسر بود این دعا را تکرار کن؛ بعد از حمد و سپاس خدای تبارک و تعالی و درود فرستادن بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌گویی: اللّهمّ کن لولیّک فلان بن فلان، فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة ولیاً وحافظاً وناصراً ودلیلاً، وقائداً وعیناً، حتی تسکنه أرضک طوعاً وتمتّعه فیها طویلاً.»

8. در روایات ما آمده است که آن حضرت سیصد و نه سال به تعداد سال‌های درنگ اهل کهف در کهف حکومت خواهد داشت.

دلائل الامامة /241 از ابو الجارود نقل می‌کند: «از امام باقر علیه السلام درباره‌ی زمان قیام قائم علیه السلام سؤال نمودم و ایشان فرمودند: ای ابو الجارود‌! آن زمان را نخواهی یافت. گفتم: اهل آن دوران را چطور؟ فرمودند: حتی آنان را نیز هرگز درک نخواهی کرد. قائم ما پس از نومیدی شیعیان قیام می‌کند. سه [ روز ] مردم را فرا می‌خواند ولی احدی پاسخش را نمی‌دهد، در روز چهارم دست در پرده‌های کعبه می‌آویزد و عرضه می‌دارد: پروردگار من‌! یاری‌ام کن، و درخواست او رد نمی‌شود. آنگاه خدای تبارک و تعالی فرشتگانی را که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در بدر یاری رسانده بودند، و هنوز زین‌هایشان را نیافکنده، و سلاح‌هایشان را بر زمین ننهاده‌اند فرمان می‌دهد، آنها هم می‌آیند و با ایشان بیعت می‌کنند، سپس سیصد و سیزده مرد از مردم بیعت خواهند نمود.

آنگاه به مدینه می‌رود و هزار و پانصد قریشی که همه حرامزاده‌اند را به هلاکت می‌رساند... و قصر مدینه را ویران خواهد ساخت.

آنگاه رهسپار عراق می‌شود. شانزده هزار نفر از بتریه[[409]](#footnote-409) غرق در سلاح بر ایشان خروج می‌کنند، همه قاری قرآن و فقیه در دینند، پیشانی‌هایشان را [ در اثر کثرت عبادت ] مجروح کرده‌اند و دامن‌هایشان را بالا زده‌اند، و نفاق همه‌شان را در برگرفته است، آنان می‌گویند: ای پسر فاطمه‌! بازگرد که ما هیچ نیازی به تو نداریم‌!

ایشان هم از عصر تا شام دوشنبه در پشت نجف آنان را می‌کشد - و سریعتر از کشتن یک شتر این کار را انجام می‌دهد -. کسی از آنان نجات نمی‌یابد، و احدی از یاران امام آسیبی نمی‌بیند. خون‌های ایشان موجب قرب به خداست.

سپس وارد عراق می‌شوند، و آنقدر از جنگجویان آن می‌کشد که خداوند رضایت دهد.

ابو الجارود گوید: این قسمت فرمایش امام باقر علیه السلام را نفهمیدم، از این رو گفتم: فدایت شوم، از کجا آگاهی می‌یابد که خداوند رضایت داده است؟ فرمودند: ای ابو الجارود‌! خدا به مادر موسی وحی کرد، و او از مادر موسی بهتر است، خداوند به نحل وحی نمود و او از آن بهتر است، حال متوجه شدی؟ عرضه داشتم: آری.

در ادامه فرمودند: قائم سیصد و نه سال حکومت خواهد نمود، همان قدر که اهل کهف در آن درنگ کردند، و زمین را آنسان که از ستم و بیداد آکنده شده، از داد و عدل آکنده خواهد ساخت، و خداوند برای اوشرق و غرب زمین را فتح خواهد نمود. او چنان می‌کشد که تنها دین حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم باقی ماند.

او به شیوه‌ی سلیمان بن داود رفتار خواهد کرد، خورشید و ماه را ندا خواهد نمود و آن دو جواب خواهند داد، و زمین برای او در هم خواهد پیچید و خداوند به او وحی خواهد نمود، او هم به فرمان خدا عمل خواهد کرد.»[[410]](#footnote-410)

مؤید این روایت - که صریح در این مضمون است - روایتی دیگر است که سندی صحیح و متنی پیچیده دارد، منابعی از جمله تفسیر عیاشی 2 /326 از جابر بن یزید روایت می‌کنند: «امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند مردی از ما اهل‌بیت پس از مرگ، سیصد و نه سال حکوت خواهد کرد.

عرضه داشتم: چه زمانی؟ فرمودند: پس از آنکه قائم از دنیا رود. پرسیدم: قائم چند سال در عالم درنگ خواهد نمود؟ فرمودند: از روز قیام تا مرگ نوزده سال.

عرض کردم: پس از او فتنه رخ خواهد نمود؟ فرمودند: آری، مدّت پنجاه سال، آنگاه منصور [ منتصر ] به دنیا باز می‌گردد و به خونخواهی خود و یارانش می‌پردازد، می‌کشد و اسیر می‌کند چنانکه مردم گویند: اگر او از دودمان پیامبران بود، اینچنین مردم را نمی‌کشت. لذا همه [ برای جنگ با او ] جمع می‌شوند و او را مجبور می‌کنند که به حرم الهی پناه برد، و چون دایره‌ی بلا بر او تنگ شود از دنیا می‌رود. سپس سفاح به جهت انتقام گیری برای او به دنیا رجوع می‌کند، و تمامی دشمنان ستمکار ما را به هلاکت می‌رساند، و بر تمام زمین حاکم می‌شود، خداوند امر او را سامان می‌دهد، و او سیصد و نه سال خواهد زیست.

امام علیه السلام در ادامه فرمودند: ای جابر‌! آیا می‌دانی منتصر و سفاح کیانند؟ منتصر امام‌حسین است و سفاح امیرالمؤمنین علیهما السلام .»

نگارنده: در روایت پیشین سیصد و نه سال حکومت مربوط به امام مهدی علیه السلام بود، ولی در این روایت به امیرالمؤمنین علیه السلام . روایت پیچیده است و شاید دچار خلل باشد، زیرا متن آن مضطرب است و برخی فقرات آن با ترتیب مشهور وقایع پس از حکومت آن حضرت مخالفت دارد، و البته این اضطراب، قسمت‌های دیگر روایت - از جمله مدّت حکومت - را از درجه‌ی اعتبار ساقط نمی‌کند.

منظور از موت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در این روایت ظاهراً غیبت ایشان است، و اطلاق مجازی است، چنانکه از روایت غیبت شیخ طوسی /282 آشکار می‌شود: «ابو سعید خراسانی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مهدی و قائم یکی هستند؟ فرمودند: آری، عرضه داشتم: چرا مهدی نام دارد؟ فرمودند: زیرا به هر پنهانی راه می‌نماید، و قائم نام گرفته چون پس از آنکه می‌میرد، قیام می‌کند و امری سترگ را بر پا می‌دارد.»

شیخ طوسی رحمه الله چند سطر بعد می‌فرماید: «درباره‌ی این چنین روایاتی باید گفت که مقصود از موت، از یاد رفتن و به فراموشی سپرده شدن است، و بیشتر مردمان می‌پندارند استخوان‌های آن حضرت پوسیده است، آنگاه خداوند او را آشکار می‌کند همان طور که عزیر را پس از مرگ حقیقی حیات داد، و چنین توجیهی در احادیث نیکوست.»

کمال الدین 2 /378 نقل می‌کند: «از امام جواد علیه السلام در مورد وجه تسمیه‌ی قائم پرسیدند و ایشان فرمودند: زیرا پس از مرگِ یادش قیام می‌کند.»

همین مضمون در مختصر بصائر الدرجات /18 و 106 آمده است: «بریده گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هنگامی که امتم از مهدی مأیوس شوند، و او یکباره همانند خورشید جلوه کند، و اهل آسمان و زمین بدو مسرور شوند چه خواهی کرد؟ عرض کردم: یا رسول الله‌! بعد از مرگ؟ فرمودند: به خدا قسم که پس از مرگ هدایت، ایمان و نور خواهد بود. گفتم: ای پیامبر خدا‌! کدامین دو عمر طولانی‌تر است؟ فرمودند: دومی دو چندان است.»[[411]](#footnote-411)

علامه‌ی مجلسی رحمه الله بر این باورند که سؤال بریده درباره‌ی ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از مرگ مردم است، نه پس از آنکه خود ایشان از دنیا روند، محقق مامقانی نیز در تنقیح المقال 3 /264 آن را به از دنیا رفتن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از ظهور و فتح عالم، و بازگشت دوباره به دنیا تفسیر می‌نماید، لیکن هر این دو تفسیر بعید است.

و به عنوان تأیید آنچه راجح دانستیم، روایت امام باقر علیه السلام در دلائل الامامة که پیشتر گذشت، کافی است: «قائم سیصد و نه سال به تعداد سال‌های درنگ اصحاب کهف درون آن، حکومت خواهد نمود.»

شیخ حر عاملی رحمه الله نیز همین مطلب را احتمال می‌دهد، ایشان در الایقاظ /337 می‌نویسد: «احتمال آن می‌رود که مجموع سیصد و نه سال دوران حکومت امام علیه السلام باشد.»

اصل اشکال از این عبارت ناشی شده است که: «عرضه داشتم: چه زمانی؟ فرمودند: پس از موت قائم علیه السلام . پرسیدم: قائم چند سال در عالم درنگ خواهد نمود تا آنکه از دنیا رود؟ فرمودند: نوزده سال.» که شاید در آن افتادگی و اصل آن چنین باشد: پس از غیبت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف . سؤال دوم او نیز برای ما مفهوم نیست، از این رو متن آن را پیچیده خواندیم.

نکاتی چند

1. منشأ احادیثی که مدت حکومت امام علیه السلام را هفت سال بیان می‌دارد، آن است که از رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی آن پرسیدند و ایشان دو انگشت از یک دست را به انگشتان دست دیگر ضمیمه کردند و آن را نشان دادند، از این رو راویان آن را به هفت سال تفسیر نمودند، و در نوشتار عربی اشتباه شدن هفت [ سبع ] و نه [ تسع ] که بسیار به یکدیگر نزدیکند شایع است. لیکن چه بسا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مثلاً هفت مرحله و یا هفتاد سال را قصد نموده‌اند ولی آنها چنین برداشت کرده‌اند.

حاکم در المستدرک 4 /577 از ابو سعید نقل می‌کند - و بنابر شرط مسلم صحیح می‌شمارد - که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «مهدی از ما اهل‌بیت است. بینی‌اش برجستگی دارد و پیشانی‌اش بلند است. او زمین را از عدل و داد خواهد آکند، همان سانی که از ستم و جفا مملو شده است. او این مقدار - و دست چپ را به همراه دو انگشت مسبحه و ابهام دست راست گشودند - خواهد زیست.»[[412]](#footnote-412)

المعجم الاوسط 10 /209 از ابو سعید: «... و این مقدار - و ایشان دست راست خود را به همراه دو انگشت [ از دست چپ ] باز کردند - خواهد زیست.»[[413]](#footnote-413)

ابو یعلی در مسند 12 /19 از ابو‌هریره نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «قیامت به پا نمی‌شود مگر بعد از آنکه مردی از اهل‌بیتم خروج کند. او مردمان را می‌زند [ و وامی‌دارد ] تا به حق بازگردند. پرسیدم: چند سال؟ فرمودند: پنج و دو، گفتم: یعنی چه؟ گفتند: نمی‌دانم.»[[414]](#footnote-414)

نگارنده: این عمل آن حضرت به هفت برهه و مرحله اشاره دارد، گرچه منشأ توهّم هفت سال شده است، البته احتمال آن نیز می‌رود که به جهت دگرگونی زندگی مردم، زمان در روزگار آن حضرت تغییر یابد، و این عمل بدان اشارت داشته باشد. در هر صورت روایتی که متضمن هفت سال می‌باشد با روایات بسیاری - که برخی از آنها تا سیصد و نه سال را بیان می‌دارد، و نزد ما رجحان دارد - معارض است.

2. احتمال آن می‌رود که برخی راویان دچار اشتباه شده و میان پیمان آتش بسی که بین امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و رومیان بسته می‌شود و هفت سال به طول می‌انجامد، خلط کرده‌اند، از این رو مدّت حکومت ایشان را هفت سال پنداشته‌اند‌!

المعجم الکبیر 8 /101 و 120 از ابی امامه نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «میان شما و رومیان چهار بار آتش بس به وقوع خواهد پیوست. چهارمین آنها به دست مردی از خاندان هرقل واقع می‌شود و هفت سال به طول خواهد انجامید. در این هنگام مستورد بن خیلان که از عبد القیس بود عرضه داشت: یا رسول الله‌! آن روز چه کسی امام مسلمانان خواهد بود؟ ایشان فرمودند: مهدی از فرزندان من که [ به ظاهر ] چهل سال دارد، چهره‌ی او بسان ستاره‌ای درخشان است و در گونه‌ی راستش خالی سیاه وجود دارد، دو ردای سفید در بر دارد، و [ در زیبایی و جمال ] به مردان بنی‌اسرائیل می‌ماند. او بیست سال حکومت خواهد نمود و گنج‌ها را آشکار کرده، سرزمین‌های شرک را فتح خواهد نمود.»[[415]](#footnote-415)

الفتن 1 /391 از محمد بن حنفیه: «از میان بنی هاشم کسی به خلافت می‌رسد و در بیت‌المقدس فرود خواهد آمد. او زمین را از عدالت آکنده خواهد ساخت، و بیت‌المقدس را به گونه‌ای بنا خواهد نمود که احدی چنان نکرده است، و چهل سال حکومت خواهد داشت. آتش بس با روم به دست او و در هفت سال پایانی دولت او خواهد بود.

پس از آن، آنان به او نیرنگ می‌زنند و در عمق [ شام ] بر ضدّ او تجمع می‌کنند. او هم از شدّت اندوه از دنیا می‌رود. پس از او کسی [ دیگر ] از بنی هاشم به حکومت می‌رسد که آنها را شکست داده و قسطنطنیه، و در پی آن روم را فتح خواهد کرد. او گنج‌های آنجا و سفره‌ی سلیمان بن داود را آشکار می‌کند، و بعد از آن به بیت‌المقدس رفته در آن فرود خواهد آمد. دجال در دوران او خروج می‌کند. عیسی بن مریم نیز فرود آمده پشت سر او نماز می‌گذارد.»

نگارنده: روایت الفتنِ ابن‌حماد مردود و غیر قابل قبول است، زیرا ساخته و پرداخته‌ی ذهن راوی است و آن را به محمد بن حنفیه رحمه الله نسبت داده است.

عظمت حکومتی که خداوند به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف عطا می‌کند

احادیثی که بیانگر حاکمیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر مشارق و مغارب، و آکنده ساختن زمین از داد و عدل است، نزد همه متواتر می‌باشد، و امری است که نه در تاریخ پیامبران و نه در ادوار اوصیاء سابقه ندارد.

دلائل الامامة: «خداوند شرق و غرب زمین را برای او فتح خواهد نمود... خورشید و ماه را فرا می‌خواند، و آن دو او را پاسخ می‌دهند. زمین برای او درنوردیده می‌شود، و خدا به او وحی می‌نماید، او هم به فرمان خدا عمل می‌کند.»

خصال /248 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «خداوند تبارک و تعالی از میان پیامبران تنها چهار نفر را در زمین پادشاهی داد؛ ذوالقرنین که عیاش نام دارد، داود، سلیمان و یوسف علیهم السلام . عیاش بر ما بین مشرق و مغرب حکومت کرد، داود و سلیمان از شامات تا اصطخر، و یوسف بر مصر و بیابان‌های آن حاکمیّت داشت، و نه بیشتر.»

شیخ صدوق رحمه الله در ادامه می‌نگارد: «این روایت این گونه به ما رسیده است، لیکن صحیح و باور من آن است که ذوالقرنین پیامبر نبوده، بلکه بنده‌ای شایسته و خدا دوست بوده که خدا نیز او را دوست داشته است، او در راه خدا خیرخواهی می‌کرده، و خداوند نیز خیر او را خواسته است، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: کسی مانند ذوالقرنین در میان شما نیز هست. ذوالقرنین پادشاهی بوده که خداوند او را فرستاده، نه پیامبر بوده و نه جانشین پیامبر، همانند طالوت، خداوند می‌فرماید: وَقَالَ لَهُمْ نَبِیهُمْ إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ لَکمْ طَالُوتَ مَلِکاً،[[416]](#footnote-416)پیامبرشان به آنان گفت: همانا خداوند طالوت را به پادشاهی برای شما فرستاده است.

و جایز است نام کسی که پیامبر نیست در میان پیامبران ذکر شود، همان گونه که در زمره‌ی فرشتگان شیطان که فرشته نیست ذکر شد، خدا می‌فرماید: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلائِکةِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ،[[417]](#footnote-417)و آنگاه که به فرشتگان گفتیم بر آدم به سجده در آیید، آنها هم به سجده افتادند، مگر ابلیس که از جنیان بود.»

کمال الدین 1 /282 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: امامان پس از من دوازده تن هستند. یا علی‌! نخستین آنان تو هستی، و آخرین آنها قائم است که خدای عزوجل مشارق و مغارب زمین را بر دستان او فتح خواهد نمود.»[[418]](#footnote-418)

تفسیر قمی 2 /87 از ابو الجارود روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی: الَّذِینَ إِنْ مَکنَّاهُمْ فِی الأرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّکاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکرِ وَللهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ،[[419]](#footnote-419) کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وامیدارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و فرجام همه‌ی کارها از آنِ خداست، فرمودند: این آیه درباره‌ی آل محمد علیهم السلام است. خداوند مشارق و مغارب زمین را به ملک مهدی و یارانش در خواهد آورد. او دین را آشکار خواهد ساخت، و خدا به دست او و اصحابش بدعت و باطل را خواهد میراند - هم‌چنان‌که نادانان حق را از بین بردند -، تا آنجا که اثری از ظلم باقی نماند.»[[420]](#footnote-420)

تفسیر عیاشی 1 /183 از رفاعة بن موسی روایت می‌کند: «امام صادق علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأرض طَوْعاً وَکرْهاً وَ إِلَیهِ یرْجَعُونَ،[[421]](#footnote-421)هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می‌شوند، فرمودند: چون قائم علیه السلام قیام کند هیچ زمینی نخواهد ماند مگر آنکه در آن گواهی لا إله إلا الله و محمد رسول الله ندا می‌شود.»

همان 1 /183 از ابن بکیر روایت می‌کند: «از امام کاظم علیه السلام درباره‌ی این آیه پرسیدم و ایشان فرمودند: در مورد قائم نازل شده است. چون قیام کند یهود، نصاری، صابئین، زندیقان، مرتدّان و کفّار را از شرق و غرب زمین احضار می‌کند و اسلام را بر آنها عرضه می‌دارد. پس هر کس را که با رغبت اسلام آورد، به نماز و زکات و دیگر اموری که بر او واجب است فرمان می‌دهد، و هر آنکه را از پذیرش اسلام ابا کند گردن می‌زند، تا آنکه در مشارق و مغارب تنها موحّدان باشند.

من گفتم: مردمان بیش از آنند [ که بتوان آنان را وادار نمود ]. امام علیه السلام فرمودند: هنگامی که خداوند امری را اراده کند بسیار را اندک و اندک را بسیار خواهد نمود.»[[422]](#footnote-422)

نگارنده: امام علیه السلام برای مردم حق را آشکار می‌سازد و اتمام حجت می‌کند.

ارشاد /364 از امام صادق علیه السلام : «هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند به عدالت حکم خواهد نمود. ستم در روزگار او رخت بر خواهد بست. راه‌ها ایمن خواهد شد. و زمین برکات خود را آشکار خواهد ساخت. او حقّ هر کسی را به او باز خواهد گردانید، و پیروان هیچ دینی نخواهند بود مگر آنکه اسلام آورند و به ایمان اعتراف نمایند، آیا نشنیده‌ای که خداوند سبحان می‌فرماید: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأرض طَوْعاً وَکرْهاً وَإِلَیهِ یرْجَعُونَ.

او به حکم داود و حضرت محمد علیهما السلام میان مردم قضاوت خواهد نمود. در آن زمان است که زمین گنج‌ها و برکاتش را خواهد نمایاند، و کسی از شما جایی برای صدقه و انفاق نخواهد یافت، زیرا همه‌ی مؤمنان بی‌نیاز خواهند بود.

در ادامه فرمودند: حکومت ما آخرین حکومت‌هاست، و تمام خاندان‌هایی که به حکومت می‌رسند پیش از ما خواهند بود، تا مبادا وقتی روش حکمرانی ما را ببینند بگویند: اگر ما نیز حکومت می‌کردیم به مانند اینان رفتار می‌نمودیم، این همان فرموده‌ی خداوند است: والعَاقِبَةُ لِلمُتَّقِین،[[423]](#footnote-423)و فرجام [ نیک ] برای پرهیزگاران است.»[[424]](#footnote-424)

غیبت شیخ طوسی /283 از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می‌کند که در پاره‌ای از آن آمده است: «آنگاه متوجه کابل شاه می‌شود و آن شهری است که احدی نتوانسته آن را فتح کند، و تنها اوست که آن را فتح خواهد نمود. پس از آن به سمت کوفه می‌آید و در آن منزل می‌گزیند، و هفتاد قبیله از قبائل عرب را از میان می‌برد.

در روایتی دیگر آمده است: او قسطنطنیه، روم و چین را فتح خواهد نمود.»[[425]](#footnote-425)

ینابیع المودة 3 /238 از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «مهدی از فرزندان من است. هموست که خداوند به دست او مشارق و مغارب زمین را فتح خواهد کرد، و اوست که از دوستانش غائب می‌شود، و تنها کسی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است بر اعتقاد به امامت او استوار خواهد ماند.»

در کتاب سلیم /152 و غیبت نعمانی /74 در قسمتی از حدیث مفصّل شمعون بن حمونِ راهب - که امیرالمؤمنین علیه السلام را در بازگشت از صفین ملاقات نمود و کتبی را که به املاء حضرت عیسی علیه السلام بود با خود داشت - در بیان اوصاف پیامبر و امامان علیهم السلام است چنین آمده است: «تا آنکه خداوند مردی از عرب از نسل اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله را از سرزمینی به نام تهامه و از منطقه‌ای که مکه نامیده می‌شود مبعوث دارد و او را احمد گویند. دیدگان او درشت و زیباست و ابروان او به هم پیوسته. او ناقه، الاغ، چوبدستی و تاج - یعنی عمامه - دارد، و برای او دوازده نام است.

آنگاه از مبعث، مولد، هجرت، کسانی که با ایشان می‌جنگند، یاری کنندگان و دشمنان آن حضرت سخن به میان آورد، و نیز مدّت زندگانی ایشان و آنچه امّت بعد از ایشان با آن مواجه می‌شوند تا آنکه خداوند عیسی بن مریم را از آسمان فرو فرستد.

وی ادامه داد: در آن کتاب سخن از سیزده مرد از نسل اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله به میان آمده که بهترین آفریدگان و محبوب‌ترین آنان نزد خدایند، و خداوند ولیّ کسانی است که ولایت آنان را دارند و دشمن دشمنان آنهاست، هر که اطاعت آنان کند هدایت یابد، و هر که نافرمانی کند گمراه گردد. فرمانبری از آنان فرمانبری از خداست و سرکشی از آنان سرکشی از او.

در آن کتاب اسامی و انساب و اوصاف ایشان و مدّت زندگی‌شان نیز آمده است. هم چنین کدامیک از آنان اعتقاد خود را از قومش مخفی نگاه می‌دارد و کدامیک آن را آشکار می‌سازد، تا آنکه عیسی بن مریم نزد آخرین ایشان فرود آید. عیسی علیه السلام می‌گوید: شما امامانی هستید که برای هیچ کسی شایسته نیست بر شما مقدّم شود و جلو بیفتد، لذا او [ آخرین ] پیش می‌آید و عیسی در صف نخست پشت سر او نماز می‌گزارد. نخستین آنان [ امامان ] افضل آنهاست، و آخرین آنها همانند پاداش آنان و نیز پاداش کسانی را دارد که از ایشان فرمان می‌برند و به هدایت و ارشاد ایشان رهنمون می‌شوند... اولین نفر از ایشان که ظاهر می‌شود تمام زمین‌های خدا را از عدل و داد آکنده می‌سازد، و ما بین مشرق و مغرب را تحت فرمان و حکومت خویش در می‌آورد تا آنکه خداوند او را بر همه‌ی ادیان غالب سازد.»

در عنوان دگرگونی و پیشرفت علوم خواهد آمد که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سوار ابر می‌شوند، و به راه‌های آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه می‌روند، که پنج تای آنها آباد است و دو تا ویران.[[426]](#footnote-426)

هم چنین خواهد آمد که زمین با دیگر سیّارات ارتباط برقرار خواهد نمود.

و نیز در فصل آیات سخن از عظمت حکومت ایشان خواهد آمد، آیاتی چون: هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کلِّهِ وَلَوْ کرِهَ الْمُشْرِکونَ،[[427]](#footnote-427) او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دینِ درست فرستاد تا آن را بر تمامی ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

و نیز: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یعْبُدُونَنِی لا یشْرِکونَ بِی شَیئاً،[[428]](#footnote-428)خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [ خود ] قرار دهد - همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [ خود ] قرار داد - و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدّل گرداند، [ تا ] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکونَ فِتْنَةٌ وَیکونَ الدِّینُ للهِ،[[429]](#footnote-429)با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد، و دین، مخصوص خدا شود.

هم‌چنان‌که شایسته است به تفسیر اهل‌بیت علیهم السلام درباره‌ی ملک عظیم - در آیه‌ی: أَمْ یحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَینَا آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکتَابَ وَالْحِکمَةَ وَآتَینَاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً،[[430]](#footnote-430)بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند، در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم - اشاره کنیم و اینکه ملک عظیم حقّ اطاعت لازم و ومفروضی است که پیامبر و خاندانش علیهم السلام دارند، و از هر آنچه خداوند به پیامبران دیگر علیهم السلام داده است بالاتر می‌باشد.[[431]](#footnote-431)

آیا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شهید می‌شوند و یا اینکه به طور طبیعی از دنیا می‌روند؟

پیشتر نسبت به عموم حدیث «ما منّا إلّا مقتول أو مسموم، هیچ یک از ما نیست مگر آنکه [ با شمشیر ] به قتل می‌رسد و یا مسموم می‌گردد» تردید داشتم، لیکن اخیراً به صحّت و شمول این حدیث نسبت به امامان دوازده گانه علیهم السلام اطمینان یافتم.

بنابراین امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز با سم به شهادت می‌رسند، اما حکومت پس از ایشان نیز باقی و پایدار خواهد بود. و صحیح است که امام‌حسین علیه السلام عهده‌دار تجهیز و نماز بر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند شد. سیدالشهداء علیه السلام بعد از ایشان بلافاصله حکومت خواهند کرد، آنگاه دوازده مهدی از نسل امام‌حسین علیه السلام و یا از نسل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حکمرانی خواهند داشت، و در ادامه رجعت و بازگشت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و... خواهد بود.

پنج حدیث بر شهادت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت دارد که در میان آنها صحیح السند نیز هست. کفایة الاثر /160 از هشام بن محمد از پدرش روایت می‌کند: «هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند امام حسن علیه السلام بر فراز منبر رفتند، چون خواستند تکلّم کنند گریه گلویشان را گرفت، آنگاه مدتی نشستند، و بعد برخاسته فرمودند: حمد خدایی را که در اولیّت خود یگانه است...

سپاس خداوندی را که با اعطاء خلافت بر ما اهل‌بیت احسان نمود. ما عزای خود در مصیبت بهترین پدران یعنی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام را - که مصیبت آن دامنگیر شرق و غرب شد - به حساب خدا می‌گذاریم [ و از او پاداش خواهیم گرفت ]، همانا جدّم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند که دوازده امام از اهل‌بیت و برگزیدگان [ خاندان ] ایشان عهده دار امامت خواهند بود، هیچ یک از ما نیست مگر آنکه [ با شمشیر ] به قتل می‌رسد و یا مسموم می‌گردد.»

همان /226 از جنادة بن ابی امیة روایت می‌کند: «در آن بیماری که امام حسن بن علی علیهما السلام در آن به شهادت رسید نزد ایشان رفتم. در حضور آن حضرت طشتی بود که خون در آن می‌ریخت، و جگرش پاره پاره در آن می‌افتاد. این به جهت سمّی بود که معاویه لعنه الله [ توسّط جعده ] به ایشان داده بود. عرضه داشتم: مولای من‌! چرا خود را معالجه نمی‌کنید؟ فرمودند: ای بنده‌ی خدا‌! با چه چیزی مرگ را علاج کنم؟‌! من با شنیدن این مطلب گفتم: إنّا لله وإنّا إلیه راجعون.

سپس به من رو کردند و فرمودند: به خدا سوگند این عهد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم با ماست که یازده[[432]](#footnote-432)امام از نسل حضرت علی و فاطمه علیهما السلام عهده داران امامت خواهند بود، و هیچ یک از ما نیست مگر آنکه [ با شمشیر ] به قتل می‌رسد و یا مسموم می‌گردد. آنگاه طشت را بردند و ایشان تکیه دادند.

من گفتم: یابن رسول الله‌! مرا موعظه کنید. ایشان پاسخ مثبت داده فرمودند: برای سفرت آماده باش و توشه را پیش از فرا رسیدن مرگ مهیّا ساز، و بدان که تو در طلب دنیایی و مرگ به دنبال تو. آگاه باش که بیش از قُوت خویش مالی را کسب نمی‌کنی مگر آنکه خزانه‌دار آن مال برای دیگران هستی. بدان که حلال دنیا مورد حساب و کتاب است، حرام آن عقوبت و مجازات در پی دارد، شبهات نیز عتاب و سرزنش را.

دنیا را بسان مرداری قرار ده و به مقدار کفایت خویش از آن بردار، که اگر حلال باشد در آن زهد ورزیده‌ای، و اگر حرام باشد موجب وزر و وبالت نخواهد بود و گویا از مردار برداشته‌ای، و اگر [ شبهه، و موجب ] سرزنش باشد، آسان است...»

شیخ صدوق در امالی /120 و عیون اخبار الرضا علیه السلام /1 /287 از ابا صلت هروی نقل می‌کند: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمودند: به خدا قسم هیچ کس از ما نیست مگر آنکه کشته شده به شهادت می‌رسد. کسی پرسید: یابن رسول الله علیه السلام ‌! چه کسی شما را خواهد کشت؟ ایشان فرمودند: بدترین خلق خدا در زمان من، مرا با سم خواهد کشت و در خانه‌ای زبون و سرزمینی غریب به خاک خواهد سپرد.»

عیون اخبار الرضا علیه السلام 2 /220 از آن حضرت چنین روایت می‌کند: «... و کسی از ما نیست مگر آنکه کشته می‌شود، و به خدا قسم من [ نیز ] با سم کشته می‌شوم، این امر را به وسیله‌ی عهد و پیمانی که از سوی پروردگار عزیز و جلیل جهانیان و به توسّط جبرئیل به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و از جانب ایشان به من رسیده می‌دانم.

اما این فرموده‌ی خدای عزوجل: وَلَنْ یجْعَلَ اللهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً،[[433]](#footnote-433) و خداوند هرگز بر [ زیانِ ] مؤمنان، برای کافران راه [ تسلَّطی ] قرار نداده است؛ بدان معناست که خداوند هیچگاه حجّتی برای کافر بر زیان مؤمن قرار نخواهد داد. خداوند عزیز و جلیل به آنان خبر از کافرانی داده است که پیامبران را بدون هیچ حقّی کشتند، و با وجود اینکه آنها را کشتند خداوند برای آنان هیچ راهی از طریق حجّت بر زیان انبیائش قرار نداد.»

غیبت شیخ طوسی /388 از صفوانی نقل می‌کند: «حسین بن روح رضی الله عنه به من خبر داد که یحیی بن خالد امام موسی بن جعفر‌ علیه السلام را با بیست و یک دانه خرما مسموم کرد و بدین وسیله ایشان از دنیا رفتند، و نیز رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امامان علیهم السلام همه یا با شمشیر و یا با سم از دنیا رفتند. او هم چنین درباره‌ی امام رضا علیه السلام گفت که ایشان و نیز فرزندان و نوادگان ایشان مسموم شدند.»

از این رو این باور که همه‌ی معصومین علیهم السلام یا با شمشیر و یا با سم به شهادت رسیده‌اند، باوری صحیح است. البته در این موضوع مباحثی است که مجال ارائه‌ی آن نیست.

پس از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چه‌ها خواهد شد؟

زندگی در روزگار طلائی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد مرحله‌ای جدید و دیگرگونه می‌شود، و به عنوان نمونه‌های بارز آن می‌توان گشایش راه ارتباط با سایر عوالم و دیگر سیّارات، زنده شدن گروهی از اموات و نیز باز شدن درها به عالم آخرت را نام برد.

ارشاد 2 /211 از عبد الکریم خثعمی روایت می‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: قائم علیه السلام چند سال حکومت خواهد نمود؟ فرمودند: هفت سال؛ روزها و شب‌ها برای او چنان طولانی می‌شود که یک سال [ حکومت ] ایشان به مقدار ده سال از سال‌های شماست، از این رو حکومت آن حضرت هفتاد سال به سال‌های شماست. چون اوان قیام ایشان فرا رسد در ماه جمادی الآخر و ده روز از رجب بارانی خواهد بارید که خلائق همانند آن را ندیده‌اند، خداوند بدین وسیله گوشت‌ها و ابدان مؤمنان را در قبرها می‌رویاند. گویا می‌بینم آنها را که از سوی [ قبیله‌ی ] جهینه می‌آیند و خاک از موهایشان می‌روبند.»

استمرار حکومت اهل‌بیت علیهم السلام تا قیامت

غیبت طوسی /282 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «حکومت ما آخرین حکومت‌هاست، و تمام خاندان‌هایی که به حکومت می‌رسند پیش از ما خواهند بود، تا مبادا وقتی روش حکمرانی ما را ببینند بگویند: اگر ما نیز حکومت می‌کردیم به مانند اینان رفتار می‌نمودیم، این همان فرموده‌ی خداوند است: والعَاقِبَةُ لِلمُتَّقِین، و فرجام [ نیک ] برای پرهیزگاران است.»[[434]](#footnote-434)

غیبت نعمانی /274 از امام‌جعفرصادق علیه السلام نقل می‌نماید: «این امر [ حکومت ما ] نخواهد آمد مگر بعد از آنکه تمامی اصناف مردم [ که قرار است حکومت کنند، پیشتر ] به حکومت برسند، تا آنکه کسی نگوید اگر ما نیز به حکومت می‌رسیدیم به عدالت رفتار می‌نمودیم. پس از آن قائم به حق و عدل قیام می‌کند.»[[435]](#footnote-435)

تفسیر عیاشی 1 /199 روایت می‌کند: «امام صادق علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی: وَتِلْک الأیام نُدَاوِلُهَا بَینَ النَّاسِ،[[436]](#footnote-436)و ما این روزها را میان مردم به نوبت می‌گردانیم، فرمودند: از زمانی که خداوند آدم را آفرید دولتی برای خدا بوده و دولتی برای ابلیس، حال دولت خدا کجاست؟ بدانید آن [ دولت خدا ]، تنها قائمی واحد است.»

کافی 8 /287 روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام در مورد آیه‌ی: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ کانَ زَهُوقاً،[[437]](#footnote-437)و بگو: حق آمد و باطل نابود شد.باطل همواره نابودشدنی است، فرمودند: چون قائم قیام کند دولت باطل از میان می‌رود.»[[438]](#footnote-438)

همان 8 /287: «امام باقر علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی: قُلْ مَا أَسْأَلُکمْ عَلَیهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَکلِّفِینَ. إِنْ هُوَ إِلا ذِکرٌ لِلْعَالَمِینَ،[[439]](#footnote-439)بگو: مزدی بر این [ رسالت ] از شما طلب نمی‌کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم [ و به خدا نسبت دهم ]، این [ قرآن ] جز پندی برای جهانیان نیست، فرمودند: مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام است [ و اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از جانب خدا ایشان را وصی خود قرار دادند نه به رأی خویش ].

و در مورد: وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ،[[440]](#footnote-440)و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست، فرمودند: هنگام خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف .

درباره‌ی: وَلَقَدْ آتَینَا مُوسَی الْکتَابَ فَاخْتُلِفَ فِیهِ وَلَوْلا کلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّک لَقُضِی بَینَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِی شَک مِنْهُ مُرِیبٍ،[[441]](#footnote-441)و به حقیقت ما به موسی کتاب دادیم، پس در مورد آن اختلاف شد، و اگر از جانب پروردگارت وعده‌ای پیشی نگرفته بود، قطعاً میان آنها داوری شده بود، و بی گمان، آنان درباره‌ی آن در شکی بهتان آمیزند، فرمودند: قوم موسی به اختلاف افتادند، همان سان که این امت در کتاب دچار اختلاف شدند، و هر آینه در مورد کتابی که قائم برایشان می‌آورد نیز اختلاف خواهند کرد، تا آنجا که بسیاری از مردم آن را انکار می‌کنند، لذا حضرت آنان را پیش می‌آورد و گردن‌هایشان را می‌زند.

در مورد سخن خدای عزیز و جلیل: أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّینِ مَا لَمْ یأْذَنْ بِهِ اللهُ وَلَوْلا کلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِی بَینَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ،[[442]](#footnote-442) آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده، برایشان آیینی بنیاد نهاده‌اند؟ و اگر فرمان قاطع نبود مسلّماً میانشان داوری می‌شد و برای ستمکاران شکنجه‌ای پردرد است، فرمودند: اگر آنچه پیشتر از جانب خداوند در مورد اینان گذشته است[[443]](#footnote-443)نبود، قائم علیه السلام یک تن از آنها را باقی نمی‌گذارد.

و درباره‌ی: وَالَّذِینَ یصَدِّقُونَ بِیوْمِ الدِّینِ،[[444]](#footnote-444) و کسانی که روز جزا را باور دارند، فرمودند: یعنی خروج قائم علیه السلام [ را باور دارند ].

و نیز در مورد: ثُمَّ لَمْ تَکنْ فِتْنَتُهُمْ إِلا أَنْ قَالُوا وَاللهِ رَبِّنَا مَا کنَّا مُشْرِکینَ،[[445]](#footnote-445) آنگاه عذرشان جز این نیست که می‌گویند: به خدا پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم، فرمودند: مقصود آنها آن است که به ولایت حضرت امیر علیه السلام مشرک نبودیم.

و درباره‌ی: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ کانَ زَهُوقاً،[[446]](#footnote-446)و بگو: حق آمد و باطل نابود شد.باطل همواره نابودشدنی است، فرمودند: چون قائم قیام کند دولت باطل از میان می‌رود.»[[447]](#footnote-447)

شیخ صدوق در امالی /396 می‌نگارد: «امام صادق علیه السلام می‌فرمودند:

لکلّ أُناسٍ دولةٌ یرقُبُونها ودولتُنا فی آخِر الدهرِ یظهرُ

هر گروهی از مردم دولتی دارند که انتظار آن را می‌کشند، لیکن دولت ما در پایان روزگار جلوه خواهد کرد.»[[448]](#footnote-448)

پیشتر نیز گذشت که حکومت اهل‌بیت علیهم السلام استمرار می‌یابد، و نه دولتی بعد از آن خواهد بود و نه ظلمی.

چه کسانی بعد از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومت خواهند نمود؟

دولت الهی که بر دستان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شکل می‌گیرد صدها سال امتداد می‌یابد و در طول آن حیات دگرگون خواهد شد، پیامبر و امامان علیهم السلام به دنیا باز خواهند گشت و برخی از ایشان مدّتی نیز حکومت خواهد نمود، هم‌چنان‌که خوبانی از نسل امام‌حسین و یا امام مهدی علیهما السلام حکومت را به دست خواهند گرفت.

فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام هم در زمان آن حضرت خواهد بود. مسیح مدّتی زندگی می‌کند و از دنیا می‌رود.

دجّال در دوران حضرت مهدی علیه السلام خروج می‌کند و ایشان او را به هلاکت می‌رسانند.

در احادیث آمده که حیات بر روی زمین با نشانه‌های قیامت - که شاید اوّلین آنها دابة الارض و آخرین آنها دمیدن در صور در آغاز قیامت باشد - پایان می‌پذیرد.

هم چنین صحیح است که امام‌حسین علیه السلام نخستین کسی است که رجعت می‌کند و به دنیا باز می‌گردد، «آنگاه قائم علیه السلام انگشتر را به امام‌حسین علیه السلام می‌دهد و ایشان است که غسل، کفن و حنوط امام مهدی علیه السلام را عهده دار می‌شوند، و در قبر می‌گذارند... پس آن قدر حکومت می‌کنند که در اثر سالمندی ابروانشان بر روی دیدگان می‌افتد.»[[449]](#footnote-449)

روایاتی نیز در این باره وارد شده که پس از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف علاوه بر سیدالشهداء علیه السلام دوازده تن از نسل ایشان هم حکومت خواهند کرد، ولی در مورد زمان به حکومت رسیدن آنان و اینکه آیا پی در پی هستند یا نه، چیزی یافت نشد. البته این عبارت که از نسل امام‌حسین علیه السلام هستند اعم است از آنکه از فرزندان امام مهدی علیه السلام باشند و یا از دیگر فرزندان امام‌حسین علیه السلام .

مختصر بصائر الدرجات /182 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «همانا پس از قائم علیه السلام دوازده مهدی از فرزندان امام‌حسین علیه السلام - که از میان ما هستند - خواهند بود.»

شرح الاخبار 3 /400 از امام سجاد علیه السلام : «قائم ما قیام می‌کند، و بعد از او دوازده مهدی خواهند بود.»

در احادیث به صراحت بیان شده که اینان امام نیستند، بلکه حکّامی هستند که مردمان را به پذیرش ولایت معصومین علیهم السلام دعوت می‌کنند، کمال الدین 2 /358 از ابوبصیر نقل می‌کند: «خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای پسر پیامبر‌! از پدرتان شنیدم که فرمودند: پس از قائم دوازده مهدی هستند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: ایشان دوازده مهدی فرمودند، و نه دوازده امام، اینان گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و شناخت حقّ ما فرا می‌خوانند.»[[450]](#footnote-450)

در برخی روایات نیز تصریح شده که حجّت‌های الهی پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تنها امامان دوازده گانه‌اند، و احدی جز ایشان حائز این مقام نیست. احتجاج طبرسی 1 /81 در ضمن خطبه‌ی غدیر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به نقل از امام محمد باقر علیه السلام می‌آورد: «ای گروه‌های مردمان‌! نور‌ از سوی خدای عزوجل در من قرار دارد و پس از من در علی خواهد بود، و آنگاه در نسل او تا قائم مهدی، همو که حقّ خداوند و تمام حقوق ما را خواهد ستاند، زیرا خدای عزیز وجلیل ما را حجّت بر مقصّران، معاندان، مخالفان، خیانت کاران، گناهکاران و ظالمان تمامی جهانیان قرار داده است.

بدانید که آخرین امام از ما قائم مهدی است. او بر تمامی ادیان غالب خواهد شد. از ستمکاران انتقام خواهد گرفت. او دژها [ ی گمراهی و کفر ] را فتح و ویران خواهد نمود. تمامی قبائل اهل شرک را به هلاکت خواهد رساند. انتقام خون‌های اولیاء خدا را خواهد گرفت. او ناصر دین خدا، و کسی است که از دریایی ژرف و عمیق بر خواهد گرفت.

آگاه باشید که او هر صاحب فضلی را به فضل او و هر نادانی را به جهل او علامت می‌گذارد.

او برگزیده و مختار خداوند، وارث و محیط به تمامی علوم، خبر دهنده‌ی از پروردگار عزوجل و آگاهی بخش درباره‌ی ایمان است.

بدانید که او راه یافته و استوار است، خداوند [ امر دین و دنیا را ] به او واگذار نموده، و پیشینیان او به او بشارت داده‌اند.

او حجّتی است که بعد از او حجّتی دیگر نیست، و حقّی نیست مگر با او، و نوری مگر نزد او.

آگاه باشید کسی بر او غلبه نمی‌یابد، و هیچ کس در مقابل او یاری نمی‌گردد. همانا او ولیّ خداوند در زمین او، دادگر الهی در میان آفریدگان و امین او در نهان و آشکار است...

بدانید که حلال و حرام بیش از آن است که برایتان بر شمارم و شما را از آنها بیاگاهانم و در یک مجلس به حلال فرمان دهم و از حرام نهی نمایم.

من مأمورم تا به پذیرش و قبول آنچه از جانب خداوند عزیز و جلیل درباره‌ی علی امیرالمؤمنین و امامان پس از او - که از منند و من هم از ایشانم، همان کسانی که تا روز قیامت عهده‌داران منصب امامتند، و مهدی که به حق حکم می‌کند از آنهاست - آورده‌ام، از شما بیعت بستانم.»[[451]](#footnote-451)

در مقابل، روایتی با سندی ناتمام یافت می‌شود که دلالت می‌کند پس از امام مهدی علیه السلام دوازده تن از نسل او حکم می‌رانند و متنی مضطرب دارد. شخصی از اهالی بصره که احمد نام دارد با استناد به این حدیث خود را پسر، وصی و سفیر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی می‌کند و می‌گوید نامش احمد، محمد و عبدالله است‌! و هم زمان مدّعی می‌شود که یمانی نیز هست‌!

ما در کتابی به نام دجّال البصرة اباطیل او را پاسخ دادیم و ردّیه‌ای بر او نگاشتیم، و گفتیم: مدّعی وجه استدلال خود را بیان نکرده است، گرچه غرض او این قسمت از روایت است که سخن از سپردن وصیت از سوی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در هنگام وفات، به پسرش اول المقربین - که سه یا چهار نام دارد و یکی از آنها احمد است، و احمد اسماعیل آن را بر خود منطبق می‌داند - به میان آورده است.

اما این سوء استفاده‌ی وی بدعتی رکیک و زشت می‌باشد، زیرا این روایت - اگر صحیح باشد - از این مطلب سخن می‌گوید که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از ظهور و اقامه‌ی دولت عدل الهی، امامت را به پسرش می‌سپارد. از این رو زمان آن ربطی به زمان کنونی ندارد‌! حال چگونه است که این شخص دروغ پرداز آن را در این زمان تصویر می‌کند، خود را ابن الامام می‌شمارد، و مدّعی است که امامت را به هنگام احتضار آن حضرت دریافت خواهد کرد؟‌!

بنابراین نه زمان این امر بر زمان ما منطبق است، و نه شخصی که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - حسب الفرض - وصیّت را بدو می‌سپارد بر احمد اسماعیل قاطع، لیکن وی زمان‌ها و انساب را درمی‌نوردد‌!‌!‌!

مطلب دیگری که بر فرض صحّت حدیث می‌آید آن است که امام عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومت را به پسرش یعنی فرزند بدون واسطه واگذار می‌کند، اما احمد اسماعیل خود اعتراف دارد که فرزند بلا واسطه نیست، بلکه از ذریه‌ی امام می‌باشد‌!

با تمام این مطالب باید گفت سند روایت بر اساس مبانی جرح و تعدیل دچار خلل است، شیخ حر عاملی رحمه الله در این باره می‌نویسد: «شیخ در کتاب غیبت در زمره‌ی احادیثی که از طرق سنیان آورده آن را نقل کرده است.»[[452]](#footnote-452)

علت آن نیز این است که افرادی مجهول که مورد توثیق رجالیان قرار نگرفته‌اند در سند هستند، کسانی چون: علی بن سنان موصلی، احمد بن محمد بن خلیل و جعفر بن احمد بصری.

علاوه بر آنکه با روایتی دیگر که نسل داشتن امام عصر علیه السلام را انکار می‌نماید نیز در تعارض است، شیخ طوسی در غیبت /223 از حسن بن علی خزاز روایت می‌کند: «علی بن ابی حمزه[[453]](#footnote-453) نزد امام رضا علیه السلام رفت و گفت: شما امامید؟ ایشان فرمودند: آری، ابن ابی حمزه گفت: من از جدّت جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: هیچ امامی نیست مگر آنکه نسلی دارد.

امام رضا علیه السلام فرمودند: ای شیخ‌! فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای؟ امام صادق علیه السلام چنین نفرمودند، بلکه فرمودند: هیچ امامی نیست مگر آنکه نسلی دارد، به جز امامی که امام‌حسین علیه السلام در دوران او باز می‌گردد که آن امام نسلی ندارد، ابن ابی حمزه گفت: فدایت شوم، راست گفتی همین را از جدّت شنیدم.»

آن امامی که سیدالشهداء علیه السلام در زمان او رجوع می‌نماید حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

نتیجه: آنچه یقینی است آن است که امام‌حسین علیه السلام بلافاصله پس از ایشان حکومت خواهد نمود. اما سخنی از ترتیب حکومت امامان علیهم السلام ، یا مهدیانی که از نسل امام‌حسین علیه السلام هستند، و شاید برخی از آنها هم از فرزندان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشند در روایات نیست.

سید مرتضی روایات حکومت مهدی‌های دوازده گانه پس از مهدی موعود علیه السلام را مورد مناقشه قرار داده، و بیاضی عاملی هم آن را رد کرده است. ایشان گرچه در انکار امامت و حجیّت آنان پس از امامان علیهم السلام درست سخن گفته‌اند، لیکن انکار اصل وجود آنان - نه به عنوان امام و حجّت - وجهی ندارد، در الصراط المستقیم 2 /152 می‌نگارد:

«در برخی روایات آمده است: [ یا علی‌! ] پس از من دوازده امام هستند که نخستین آنها تو هستی، آنگاه آنان را شمردند و فرمان دادند که هریک از ایشان امامت را به پسرش بسپارد، و در ادامه فرمودند: پس از ایشان دوازده مهدی خواهند آمد.

این روایت نادر و مخالف روایات صحیح، متواتر و مشهوری است که هر گونه دولتی را بعد از قائم علیه السلام نفی می‌کند، و دلالت دارد بر اینکه مهدی از دنیا نمی‌رود مگر چهل روز پیش از قیامت که در آن فتنه و آشوب رخ خواهد داد و نشانه‌های خروج اموات و قیامت خواهد بود.

علاوه بر آنکه بعدیّت در این روایت ملازمه‌ای با بعدیّت زمانی ندارد، مانند آنکه خداوند می‌فرماید: فَمَنْ یهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ الله،[[454]](#footnote-454)پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد نمود؟ لذا ممکن است آنان نائبان امام مهدی علیه السلام و در زمان ایشان باشند.

اگر کسی بگوید: اینکه در روایت آمده که چون وفات حضرت مهدی علیه السلام فرا رسد حکومت را به پسرش می‌سپارد، این توجیه را برنمی‌تابد، در پاسخش می‌گوییم: این عبارت دلالتی بر استمرار امامت بعد از ایشان ندارد، بلکه ممکن است از باب وصیّت باشد تا به مرگ جاهلی نمیرد [ نه وصایت و امامت ]. احتمال دیگر آن است که آن شخص پس از امام علیه السلام باقی بماند و مردمان را به امامت ایشان دعوت کند، و این دو احتمال منافاتی با انحصار امامت در امامان دوازده گانه علیهم السلام ندارد.

سید مرتضی می‌فرماید: ما یقین نداریم که با از دنیا رفتن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تکلیف پایان می‌پذیرد، بلکه ممکن است پس از ایشان نیز امامانی باشند که عهده‌داران حفظ دین و مصالح مؤمنین هستند، و این مطلب تعارضی با عنوان اثنا عشریه [ که دلالت دارد امامان دوازده تن هستند ] ندارد، زیرا وظیفه و تکلیف ما آن بود که امامت ایشان را که محلّ خلاف ما با سایر مذاهب است دریابیم، و همین کار را نیز کردیم و نیکو بیان داشتیم، و چون دیگران این اعتقاد را نداشتند با این عنوان از آنها جدا شدیم.

مرحوم بیاضی در ادامه می‌نگارد: این روایت خبر واحد است و بیش از ظن را نمی‌رساند، و مسأله‌ی امامت با علم و یقین است که به اثبات می‌رسد.

از سویی دیگر اگر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اسامی اینان [ یعنی کسانی که بعد از حضرت مهدی علیه السلام خواهند آمد ] و اوصافشان را بیان نکرده باشند - و طبق فرض ما باید آنها را بشناسیم - باید ملتزم شویم که تأخیر بیان از وقت حاجت لازم آید.[[455]](#footnote-455)

به علاوه آنکه این روایت شاذ و نادر است و با امر مسلم و مشهور نمی‌تواند معارضه داشته باشد.

اگر کسی بگوید: میان این دو مطلب [ امامان دوازده نفرند با امکان افزایش آنان ] تنافی نیست، زیرا نهایت امری که در روایات آمده آن است که دوازده خلیفه پس از من [ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم  ] خواهند بود، امامان پس از من به تعداد نقیبان بنی‌اسرائیل‌اند و امثال این روایات.

در پاسخش گوییم: اگر این امر [ افزایش ] ممکن باشد بیهوده گویی و کتمان حقیقت لازم آید. علاوه بر آنکه در اکثر روایات سخن از نه امام از نسل امام‌حسین علیه السلام به میان آمده است که می‌بایست مبتدا را در خبر حصر کرد [ و چنین نتیجه می‌دهد که پس از امام‌حسین علیه السلام تنها نه امام خواهند بود ].

دیگر آنکه اینان نه در تورات یاد شده‌اند و نه در اشعار قس و دیگر آثار [ بر خلاف امامان دوازده گانه که در آنها یاد شده‌اند ].

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم خبر ندادند که در شب معراج اینان را دیده‌اند [ در حالی که خبر از مشاهده‌ی امامان دوازده گانه داده‌اند ].

هنگامی که آن حضرت امامان دوازده گانه را شمردند به امام حسن علیه السلام فرمودند: زمین از ایشان خالی نخواهد شد و مقصود ایشان زمان تکلیف است، حال اگر پس از ایشان امامانی باشند زمین از ایشان خالی خواهد شد. و بعید است که بگوییم مقصود اولاد آنهاست، زیرا در این صورت مجاز بوده و نیازمند دلیل و قرینه است.»

با این حساب سید مرتضی مدّعی است تکلیف و امامت عامه بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز استمرار دارد، و این مهدیان از اولاد آن حضرت و یا اولاد امام‌حسین علیه السلام هستند که آن را بر عهده خواهند گرفت، و منافاتی میان این مطلب و اینکه امامان تنها دوازده تن هستند، نیست، زیرا آنان اصل و اساس می‌باشند و این مهدیان فروع و امتداد آنان.

سخن سید سخن متینی است، لیکن بیاضی آن را با استبعاد رد کرده و در توجیه حدیث خود را به تکلّف انداخته است‌!

حال به بررسی این موضوع در منابع اهل‌سنت می‌پردازیم. در روایات آنان سخن از حکومت دوازده نفر از نسل امام حسن و امام‌حسین علیهما السلام بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به میان آمده است. ابن حجر در فتح الباری 13 /184 می‌نویسد: «ابن منادی در نوشته‌اش درباره‌ی مهدی می‌نگارد: در این حدیث: دوازده خلیفه خواهند بود؛ احتمال آن می‌رود که این دوازده نفر بعد از مهدی که در آخرالزمان قیام می‌کند بیایند، زیرا من در کتاب دانیال خوانده‌ام: چون مهدی بمیرد پنج نفر از فرزندان نواده‌ی اکبر و پنج تن از فرزندان نواده‌ی اصغر به حکومت خواهند رسید. آخرین اینان مردی از نسل نواده‌ی اکبر را وصیّ خود قرار می‌دهد، و پس از او فرزندش این منصب را بر عهده خواهد گرفت. و بدین ترتیب دوازده حاکم که همه امام و هدایت یافته‌اند به حکومت خواهند رسید...

در روایت ابو صالح از ابن عباس چنین آمده است: نام مهدی محمد بن عبدالله است. او مردی است میان بالا و مایل به سرخی که خداوند اندوه این امّت را به او می‌زداید و با عدالت او بساط ستم را بر می‌چیند. پس از او دوازده مرد که شش تن از نسل حسن هستند و پنج تن از نسل حسین و آخرین آنها از دیگران است به حکومت خواهند رسید، و سپس فساد زمان را فرا می‌گیرد.»

فیض القدیر 2 /582 می‌نویسد: «برخی این حدیث را [ که خلفای پس از من به تعداد نقبای بنی‌اسرائیل یعنی دوازده نفرند ] بر کسانی که بعد از مهدی می‌آیند حمل کرده‌اند، و شاهد آن را روایتی گرفته‌اند که بیانگر آن است که بعد از مهدی دوازده نفر، شش تن از نسل حسن، پنج نفر از نسل حسین و یک نفر از سایر مردم به حکومت خواهند رسید، لیکن این روایت ضعیف است.»

عینی در عمدة القاری 24 /282 می‌نویسد: «برخی چنین گفته‌اند: احتمال آن می‌رود که دوازده تن بعد از مهدی باشند که در آخرالزمان قیام می‌کند، بعضی هم گفته‌اند: در کتاب دانیال چنین یافت شده است که چون مهدی بمیرد پنج نفر از فرزندان نواده‌ی اکبر و پنج تن از فرزندان نواده‌ی اصغر به حکومت خواهند رسید. آخرین اینان مردی از نسل نواده‌ی اکبر را وصیّ خود قرار می‌دهد، و پس از او فرزندش این منصب را بر عهده خواهد گرفت، و اینگونه دوازده حاکم که همه امام و هدایت یافته‌اند به حکومت خواهند رسید.

از کعب‌الاحبار نیز منقول است: دوازده مهدی خواهند بود و آنگاه روح الله فرود آمده دجال را به قتل خواهد رساند.

برخی دیگر هم گفته‌اند: مقصود از این دوازده خلیفه آن است که در جمیع مدّت اسلام تا قیامت این دوازده نفر پشت سر هم می‌آیند و به حق عمل می‌کنند. مؤید این سخن مطلبی است که مسدد در مسند کبیر خود به واسطه‌ی ابو بحر از ابو جلد نقل کرده که این امّت پایان نمی‌پذیرد تا آنکه دوازده خلیفه - که همه بر اساس هدایت و دین حق عمل می‌کنند، و دو تن آنان از اهل‌بیت پیامبرند، که یکی چهل سال زندگی می‌کند و دیگری سی سال - به خلافت رسند.»

ابن حجر مکی نیز در الصواعق المحرقة 2 /478 گوید: «این روایت: بعد از مهدی دوازده مرد - شش تن از نسل حسن، پنج نفر از نسل حسین و یکی از سایرین - به حکومت خواهند رسید، همان گونه که شیخ الاسلام ابن حجر گفته جداً ضعیف است، چون با احادیث صحیحی که زمان مهدی را آخرالزمان می‌داند، و بیانگر آن است که عیسی به او اقتدا می‌کند، تعارض دارد.

علاوه بر آنکه طبرانی [ از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم  ] روایت می‌کند: پس از من خلفائی خواهند بود، بعد از آنان امیران، پس از آنها پادشاهان و آنگاه ستمگران، سپس مردی از اهل‌بیتم قیام می‌کند که زمین را از عدالت می‌آکند، همان سان که از جور پر شده است، در ادامه قحطانی به حکومت خواهد رسید، و قسم به آنکه مرا به حق فرستاد او کمتر از مهدی نیست.»‌!

نکاتی چند

1. نگارنده: اینکه سند روایت ابو صالح از ابن عباس را تضعیف کرده‌اند بی‌اساس است، زیرا این روایت صحیح السند است. لیکن اینان دروغ پردازی کعب‌الاحبار درباره‌ی بازگشت ظلم بعد از امام مهدی علیه السلام را ترجیح داده‌اند، و علّت این بازگشت هم آن است که رومیان در فتح قسطنطنیه او را به قتل خواهند رساند‌!

البته اینکه به وجود دوازده مهدی پس از امام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف اعتراف کرده‌اند از قبح تن دادن به دروغ کعب نمی‌کاهد‌!

2. ممکن است کسی بگوید: اهل‌بیت علیهم السلام از سخن گفتن در مورد نام امام زمان علیه السلام و وقایعی که بعد از ایشان رخ خواهد داد امتناع می‌ورزیده‌اند، شیخ مفید در ارشاد 2 /382 از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «عمر بن خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: نام مهدی چیست؟ ایشان فرمودند: حبیبم صلی الله علیه وآله وسلم با من عهد فرموده که تا زمانی که خداوند او را مبعوث نکرده سخنی از نامش نگویم، عمر گفت: از اوصافش بگو، ایشان فرمودند: او جوانی است میان بالا، با چهره و مویی زیبا که بر شانه‌هایش فرو می‌ریزد، و نور صورتش سیاهی موهای سر و محاسنش را تحت الشعاع قرار می‌دهد، پدرم فدای پسر برگزیده‌ی کنیزان.»

کمال الدین 1 /77 نیز از عبدالله بن حارث روایت می‌کند: «خدمت حضرت امیر علیه السلام عرض کردم: یا امیرالمؤمنین‌! درباره‌ی وقایعی که بعد از قائم شما رخ می‌دهد بفرمایید، ایشان فرمودند: ای پسر حارث‌! سخن از این مطلب به خود او واگذار شده است، و رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم با من عهد کرده که در این باره تنها به حسن و حسین بگویم.»[[456]](#footnote-456)

جواب این برداشت آن است که احتمال می‌رود امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت شرائط موجود جواب عمر را به تفصیل نداده باشند، و یا اینکه مقصود از زمان مبعوث نمودن، میلاد ایشان باشد و این مطلب با تفاصیلی که از امامان معصوم علیهم السلام در مورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده است و خود، مصلحت را در بیان آن دیده‌اند، منافاتی ندارد.

3. ممکن است گفته شود: خاتون آبادی در اربعین /203 از امام صادق از پدرانش از حضرت امیر علیهم السلام چنین نقل می‌کند: «اسلام و سلطان عادل دو برادرند که هیچ یک از آنها جز با دیگری سامان نپذیرد. اسلام اساس است و سلطان عادل نگاهبان. آنچه اساس و پایه نداشته باشد منهدم می‌شود، و آنچه نگاهبان نداشته باشد تباه، لذا چون قائم ما برود اثری از اسلام باقی نمی‌ماند، و با از میان رفتن اسلام دنیا از بین می‌رود.»

جواب از این سؤال آن است که قائم در این حدیث به معنای امام مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست، بلکه به معنای امام حاکمی است که از میان ذریه‌ی اهل‌بیت علیهم السلام حکومت را به دست می‌گیرد، از این رو منافاتی با امتداد دولت اهل‌بیت علیهم السلام تا قیامت ندارد.

جنایت کعب‌الاحبار و راویان سرسپرده‌ی دستگاه خلافت در تحریف چهره‌ی آینده

در فصل مربوط به دجّال برخی اعمال دین ستیزانه‌ی وی و شاگردانش گذشت، و گذشت که آنان اکاذیب خود پیرامون دوران بعد از امام عصر علیه السلام را از تلمود و دیگر بافته‌هایشان در فرهنگ مسلمین تزریق کردند‌! آنان بدعت‌های یهود و تخیّلاتشان را با بشارت نبوی به حضرت مهدی و مسیح علیهما السلام در هم آمیختند‌!

از دیگر دروغ پردازی‌هایشان موضوعاتی چون دجال، فتح قسطنطنیه و علائم قیامت است‌!

به عنوان نمونه مواردی ذکر می‌شود:

الفتن 2 /457 از کعب: «منصور مهدی است و اهل آسمان و زمین و مرغان هوا بر او درود می‌فرستند. او بیست سال درگیر جنگ‌هایی با رومیان و دیگران خواهد شد، و بعد در نبرد بزرگ به همراه دو هزار نفر از یارانش - که همه امیر و پرچمدارند - به شهادت خواهد رسید، مسلمانان پس از مصیبت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مصیبتی سخت‌تر از آن دچار نمی‌شوند.»

همان 1 /401 از عبدالله‌بن‌عمرو عاص: «جابر خواهد آمد، سپس مهدی، بعد از او منصور، آنگاه سلام و پس از او امیر العصب، بعد از آن هر که توانست بمیرد، بمیرد.»

و در 1 /387 از عبدالله‌بن‌عمر: «سه امیر صالح پی در پی خواهند آمد، و تمام زمین برایشان فتح خواهد شد: جابر، مفرح و ذو العصب، آنان چهل سال درنگ می‌کنند و در دنیای بعد از آنها هیچ خیری نیست.»

این‌ها همه بافته‌های ذهن کعب و هم پیاله‌های اوست‌!

کعب و شاگردان مکتبش می‌پندارند که مخزومی، علاوه بر یمانی بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به حکومت خواهد رسید‌!

الفتن 1 /379 از زهری: «مهدی از دنیا می‌رود و بعد از او مردم دچار فتنه خواهند شد. آنگاه مردی از بنی مخزوم می‌آید و مردم با او بیعت می‌کنند. او پس از مدّتی مانع ارتزاق مردم می‌شود ولی آنان اعتراضی نمی‌کنند، بعد از مدّتی عطایا را قطع می‌کند، باز هم اعتراضی نمی‌کنند.

او - که در بیت‌المقدس سکنی می‌گزیند - و یارانش به گوساله می‌مانند، و زنانشان زیور آلاتی طلایی و جامه‌هایی در بر دارند که آنان را نمی‌پوشاند. او هنگامی که هیچ کسی را در مقابل خود نمی‌بیند فرمان اخراج اهالی یمن، قبائل قضاعه، مذحج، همدان، حمیر و ازد را می‌دهد...»

همان مأخذ تحت عنوان: وقائعی که پس از مهدی رخ می‌دهد، از دینار بن دینار نقل می‌کند: «به من خبر رسیده که چون مهدی از دنیا می‌رود، فتنه بین مردم در خواهد گرفت، و برخی برخی دیگر را خواهند کشت. عجم‌ها به میدان می‌آیند، و جنگ‌های بسیاری در می‌گیرد، و هیچ اتّحاد و نظامی نخواهد بود تا آنکه دجال خروج کند...

کعب نیز گوید: مهدی می‌میرد، و بعد از او مردی از اهل‌بیتش - که هم خوبی دارد و هم بدی، ولی بدی‌هایش بیش از خوبی اوست - حکومت را به دست خواهد گرفت. او مردم را به خشم می‌آورد، و بعد از اتّحاد آنان را به افتراق دعوت می‌کند. او تنها مدّتی اندک درنگ می‌کند، و مردی از خاندانش بر او شوریده او را به هلاکت خواهد رساند. به دنبال آن نبردی سخت میان مردم در می‌گیرد. او خود نیز اندک مدّتی درنگ می‌کند و از دنیا می‌رود. آنگاه مردی از شرق از مُضر حکومت را در دست می‌گیرد. او مردمان را از دین خارج می‌کند و به وادی کفر می‌کشاند. در بین النهرین جنگ سختی با اهل یمن می‌کند، و خداوند او و یارانش را شکست می‌دهد.»

نگارنده: این عبارات و ده‌ها نمونه از این قبیل همه از بافته‌های کعب‌الاحبار که آنها را در راستای اهداف پلید خود در میان مسلمانان ترویج کرد، ناشی می‌شود. او وعده‌ها و تهدیدات خود را بر سر قبائل یمن فرو ریخت.

او با داستان سرایی‌هایش بشارت نبوی به برپایی دولت عدل الهی را به باد تمسخر گرفت، و از این رهگذر به تکذیب آنها پرداخت، و چنین تصویر کرد که خیلی زود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دنیا می‌رود و ستم و جور بار دیگر رخ خواهد نمود‌!

یمانیِ کعب‌الاحبار بعد از مهدی علیه السلام باقی می‌ماند و قریش را از میان می‌برد

الفتن 1 /402 از ارطاة: «به من خبر رسیده که مهدی چهل سال زندگی می‌کند، آنگاه در بسترش می‌میرد. در ادامه مردی از قحطان که دو گوشش سوراخ است خروج می‌کند و چونان مهدی رفتار خواهد کرد. وی بیست سال درنگ می‌کند و بعد کشته می‌شود. سپس مردی از اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که راه یافته و نیکو سیرت است قیام و شهر قیصر را فتح می‌کند، و او آخرین امیر از امت پیامبر است. در زمان او دجّال خروج می‌کند و مسیح فرود می‌آید.

همو گوید: بر دستان این خلیفه‌ی یمانی قسطنطنیه و روم فتح خواهد شد. در عصر او دجّال خروج خواهد کرد و مسیح فرود خواهد آمد.»

همان /405 از کعب: «در حکومت قحطانی قضاعه و حمیر در حمص با هم خواهند جنگید. علّت این جنگ آن است که امیر حمص که مردی از کنده است به دست قضاعه کشته می‌شود و آنان سرش را بر درختی در مسجد می‌آویزند و این امر موجب خشم حمیر می‌شود. از این رو نبردی سخت میان آنان در می‌گیرد، چنانکه تمامی خانه‌های اطراف آن مسجد را ویران می‌کنند تا بتوانند در مقابل یکدیگر صف آرایی کنند.»

نگارنده: اگر از کعب بپرسیم که این امور غیبی را از کجا آورده‌ای؟ حتماً می‌گوید: از کتب الهی که نزد من است، یعنی تورات، تلمود و افسانه سرایی‌های خودش‌! افسانه‌هایی که یکی از مآخذ اصلی ابن‌حماد در الفتن است، و حتی بعضی از آنها در صحیح‌ترین کتب اهل‌سنت مانند المصنف عبدالرزاق، مسند احمد و صحیح بخاری و مسلم و... به احادیثی نبوی تبدیل شده است، به طور مثال در بخاری 9 /73 می‌بینیم: «قیامت بر پا نمی‌شود مگر بعد از آنکه مردی از قحطان حکومت را به دست گیرد.»[[457]](#footnote-457)

1. یاران خاص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت

کافی 1 /340 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «به ناچار صاحب این امر [ امامت ] غیبتی خواهد داشت، که در آن عزلت می‌گزیند، مدینه نیکو منزلی است و در کنار سی نفر تنهایی و وحشتی نیست.»[[458]](#footnote-458)

غیبت نعمانی /171 از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «صاحب این امر دو بار غیبت می‌کند، یکی چنان به درازا می‌انجامد که برخی می‌گویند او از دنیا رفته، بعضی دیگر می‌گویند او کشته شده و گروهی دیگر نیز می‌گویند رفته است [ و باز نمی‌گردد ]، و تنها گروهی اندک از یارانش بر اعتقاد به او استوار می‌مانند. هیچ کس - چه از اولیاء و چه از سایرین - از جایگاه او آگاه نیست، مگر خادم او.

نعمانی پس از نقل این حدیث می‌نویسد: اگر در باب غیبت تنها همین روایت را داشتیم برای اهل درنگ و تأمل کافی بود.»[[459]](#footnote-459)

نگارنده: معنای غیبت تامه آن است که مردم از نعمت دیدار و حضور آن حضرت در بین خود - آنگونه که در زمان سایر معصومین علیهم السلام بهره مند بودند - محرومند، و این امر تا آن زمان که خداوند اذن ظهور دهد ادامه خواهد یافت.

افزون بر آن می‌رساند که خداوند متعال در دوران غیبت مأموریتی خاص برای امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تعیین نموده است، و یاران و اصحاب خاص نیز در حضورشان هستند، که از جمله‌ی آنها به خضر و شاید الیاس می‌توان اشاره کرد.

فرمایش امام باقر علیه السلام نیز بر همین دلالت دارد که غیبت آن حضرت مطابق مأموریت و برنامه است و افرادی نیز در خدمت ایشان هستند، نه آنکه صرفاً اختفای از مردم باشد، ایشان می‌فرماید: «او به ناچار در دوران غیبتش عزلت می‌گزیند، و البته که در آن عزلت قوّت و نیرویی دارد.»[[460]](#footnote-460)

قرائت و تأمل در آیات قرآن در جریان خضر و موسی علیهما السلام نیز کمک می‌کند تا بتوانیم تصویری از عملکرد امام عصر علیه السلام در دوران غیبت داشته باشیم.

یارانی با مأموریت‌هایی خاص

اینکه در روایت گذشت که در کنار سی تن تنهایی و وحشتی نیست، بدان معناست که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت حداقل با سی نفر ارتباط دارد. اینان ابدال نام دارند و جهت این نامگذاری آن است که چون یکی از آنها از دنیا رود امام علیه السلام کسی را جایگزین می‌کند. عمرشان نیز - بر خلاف خود حضرت و جناب خضر علیهما السلام - طبیعی است.

اما کیفیت انتخاب ابدال: امام عصر علیه السلام از جانب پروردگار در تمامی امور خود از جمله تعیین ابدال مهدی است و رهنمون می‌شود. افراد ثقه نقل می‌کنند که به یکی از خوبان اهل ایمان در تبریز خبر رسید که به عنوان بدل او را برگزیده‌اند، و قرارشان در فلان روز شد. یکی از آشنایان او که خبردار شده بود کمین کرد تا ببیند چگونه او را می‌برند، اما هنگامی که زمان بردن او فرا رسید او را در مقابل دیدگان خود گم کرد.

این سی نفر فرامین و مأموریت‌ها را از آن حضرت می‌ستانند، خدا هم به هر یک قدرت و توانی داده که بتواند مقاصدش را پیش ببرد، و یکی از آن قدرت‌ها حرکت طیّ الارض است. شاید آنان نیاز به یارانی داشته باشند. کسی کرامتی از شخصی مشاهده نمود و پرسید: آیا تو از اصحاب امام علیه السلام هستی؟ او گفت: نه، لیکن استاد من گفته که میان او و کسی که به خدمت امام علیه السلام مشرّف می‌شود چند واسطه هستند. ناگفته نماند که صوفیان از این حقیقت سوء استفاده و آن را بر بافته‌ها و تخیّلات خود حمل کردند.

علامه‌ی مجلسی رحمه الله در بحار الانوار 53 /301 می‌نگارند: «شیخ کفعمی رحمه الله در حاشیه‌ی جنة الامان در ذیل دعاء ام داود می‌نویسد: گفته شده: زمین از قطب،چهار تن اوتاد، چهل تن ابدال، هفتاد تن نجیب و سیصد و شصت صالح خالی نمی‌گردد. قطب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. اوتاد از چهار نفر کمتر نمی‌شوند زیرا دنیا چون خیمه است و مهدی عمود آن و آن چهار نفر طناب‌های خیمه. البته اوتاد می‌توانند بیش از چهار نفر، ابدال بیش از چهل تن، نجباء بیشتر از هفتاد نفر و صلحاء نیز بیش از سیصد و شصت تن باشند، و ظاهراً خضر و الیاس از جمله‌ی اوتاد باشند و ملازم قطب.

اوصاف اوتاد: آنان قومی هستند که دیده بر هم زدنی از پروردگار غافل نمی‌شوند، و تنها به مقدار نیاز از دنیا توشه بر می‌دارند. شرّ و بدی از آنها صادر نمی‌گردد، اگرچه - بر خلاف قطب - عصمت از اشتباه و نسیان وفعل قبیح برایشان لازم نیست.

رتبه‌ی ابدال در تقوا پایین‌تر از اوتاد است. اینان گاه غافل می‌شوند و با استغفار آن را جبران می‌کنند، و به عمد مرتکب گناه نمی‌شوند.

نجیبان هم مادون ابدالند.

اما صالحان افرادی با تقوا و عادلند، گاه است که گناهی از ایشان سر زند که با استغفار و پشیمانی آن را جبران می‌کنند، خداوند می‌فرماید: إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیطَانِ تَذَکرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ،[[461]](#footnote-461)در حقیقت کسانی که تقوا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان به آنها رسد [ خدا را ] به یاد آرند و ناگهان بینا شوند.

خداوند ما را از این دسته‌ی اخیر قرار دهد، زیرا از دسته‌های دیگر که نیستیم، لیکن آنان را دوست می‌داریم و هرکه گروهی را دوست بدارد با آنها محشور شود.

برخی گفته‌اند: هنگامی که یکی از اوتاد چهارگانه کم شود یکی از ابدال جای او را می‌گیرد، چون یک نفر از ابدال کم شود یکی از هفتاد نجیب جایگزین می‌شود، با کم شدن یکی از نجیبان یکی از سیصد و شصت تن صالحین، و با کم شدن یکی ازآنها یک نفر از سایر مردم جایگزین خواهند شد.»

نگارنده: تصوّر ما درباره‌ی این نظام از لشکریان خدای متعال و توانایی‌هایشان مادامی که بر اساس علم استوار نگردد و امام معصوم علیه السلام از آن پرده برندارد، ظنّی و ذوقی خواهد ماند.

الخرائج و الجرائح 2 /930 از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند: «ذوالقرنین عبد صالحی بود که با خدای سبحان اخلاص پیشه کرد، خداوند هم برای او خیرخواهی نمود، و ابر به تسخیر او در آمد، و زمین برایش درنوردیده شد، و نور چنان برایش امتداد یافت که شب به مانند روز می‌دید.

خداوند متعال ابرها را به تسخیر امامان حق نیز در آورده است، و آنها را برای مصالح مسلمین و از بین بردن اختلافات به مشرق و مغرب می‌برد، و مهدی نیز این‌چنین است، از این رو صاحب المرأی والمسمع نام دارد، او نوری دارد که اشیاء را از دور همانند نزدیک می‌بیند، و [ صداها را ] از دور مانند نزدیک می‌شنود.

او در تمام دنیا گاه بر روی ابر و گاه بر باد سیر می‌کند، زمین برایش درنوردیده می‌شود، و بلایا را در شرق و غرب از بندگان و بلاد دور می‌کند.»

کمال الدین 2 /481 از عبدالله بن فضل هاشمی نقل می‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: صاحب این امر به ناچار غیبت می‌کند و اهل باطل در آن دچار تردید می‌شوند، عرضه داشتم: چرا؟ فرمودند: به خاطر امری که اجازه‌ی بیان آن را برای شما نداریم.

گفتم: حکمت غیبت او چیست؟ فرمودند: همان حکمتی که در غیبت حجّت‌های پیشین است، و آن حکمت آشکار نخواهد شد مگر بعد از ظهور او، هم‌چنان‌که حکمت کارهایی که خضر نبی علیه السلام - یعنی سوراخ کردن کشتی، کشتن پسر و برپا کردن دیوار - انجام داد تا زمانی که از هم جدا شدند برای موسی علیه السلام معلوم نشد.

ای پسر فضل: این، امری از امور خدا، سرّی از اسرار، و غیبی از غیب اوست، و هنگامی که دانستیم خدای عزیز و جلیل حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه‌ی کارهایش حکیمانه است، اگرچه حکمت آن بر ما پوشیده باشد.»[[462]](#footnote-462)

آیا کوه رضوَی ارتباطی با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و یاران ایشان دارد؟

المحتضر /20 از کتاب القائم فضل بن شاذان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «ارواح مؤمنین با آل محمد علیهم السلام در کوه‌های رضوَی ملاقات می‌کنند، از طعام و نوشیدنی آنان می‌خورند و می‌آشامند، و در مجالسشان با آنان هم سخن می‌شوند، تا آنکه قائم ما اهل‌بیت قیام کند. در آن هنگام خداوند متعال آنان را بر می‌انگیزد و گروه گروه لبیک گویان همراه او می‌آیند. پس اهل باطل دچار تردید می‌شوند، آنان که خود را به گزاف [ به حق ] منتسب می‌کنند از میان می‌روند، و مقرّبان نجات می‌یابند.

حسن بن سلیمان صاحب المحتضر در ادامه می‌نویسد: این حدیث دلالت دارد که روح بعد از خروج از بدن در قالبی قرار می‌گیرد، و خوردن و آشامیدن و تکلّم که در این حدیث آمده است شاهد آن می‌باشد.»

غیبت شیخ طوسی /103 از عبد الاعلی آل سام: «با امام صادق علیه السلام هم مسیر شدم تا به روحاء رسیدیم. ایشان بر کوهی که در آنجا بود مشرف شدند و فرمودند: این کوه را می‌بینی، این کوهی است که رضوَی نامیده می‌شود و از جبال فارس بود، ما را دوست داشت لذا خداوند آن را نزد ما انتقال داد. در آن تمام درختانی است که میوه می‌دهد و دو بار فرمودند: چه خوب پناهی است برای هراسان. بدان‌! که صاحب این امر در آن دو غیبت دارد، یکی کوتاه است و دیگری طولانی.»[[463]](#footnote-463)

بحار الانوار 52 /306 از کتاب الغیبة اثر سید علی بن عبد الحمید از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند که در حدیثی طولانی در مورد خروج امام مهدی علیه السلام فرمودند: «آنگاه به کوه رضوَی می‌آید. پس حضرت محمد و حضرت علی علیهما السلام می‌آیند و برای او پیمان نامه‌ای می‌نویسند، تا آن را برای مردمان قرائت کند. سپس به مکه می‌رود و مردم در آنجا گرد می‌آیند.»[[464]](#footnote-464)

معجم البلدان 3 /51 درباره‌ی کوه رضوَی می‌نویسد: «رضوَی یک روز با ینبع و هفت مرحله با مدینه فاصله دارد... کوهی است بلند که درّه‌هایی دارد، من آن را از ینبع دیده‌ام و سبز به نظر می‌رسید. کسی که در درّه‌های آن گشته بود به من خبر داد که آب‌ها و درختان بسیاری دارد.

این کوهی است که کیسانیه می‌پندارند محمد بن حنفیه در آن اقامت دارد، زنده است و روزی می‌خورد.»

بلاذری در انساب الاشراف 2 /202 و سمعانی در انساب 1 /207 اشعار کثیِّر و سید حمیری را که در آغاز به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد داشتند نقل می‌کنند، کثیر سروده:

ألا إن الأئمـــــة مـــن قریـش ولاة الحــــــق أربعـــــة ســواءُعلی والثلاثــــة مــن بنیــــة هم الأسباط لیس بهم خفاءفسبطٌ سـبط إیمـــــــان وبرّ وســـــــبط غیبتـــــــه کربـلاءوسـبط لا تـــراه العین حتی یقود الخیل یقدمهـا اللـواءتغیب لا یری فیهم زمانــاً برضوی عنــده عسل وماء

بدانید که امامان و صاحبان حق چهار نفر و از قریشند

علی و سه پسرش که اسباط هستند، و ابهامی در آن نیست

یک سبط [ امام حسن علیه السلام  ] سبط ایمان و نیکی است، و سبط دیگر در کربلا مدفون شد

و سبط سوم را دیده‌ای نمی‌بیند، تا آنکه لشکری را که پرچمی در پیش دارد رهبری کند

او غائب شده است و مدّتی ناپدید خواهد ماند، و در رضوَی از عسل و آب روزی می‌خورد

سید حمیری نیز می‌سراید:

أیا شعب رضوی ما لمن بک لا یری ویهیج قلبی الصبابة أولقُ

حتی متی وإلی متی و کم المدی؟ یا ابن الوصی وأنت حی ترزق

ای دره‌ی رضوَی چرا کسی که در توست آشکار نمی‌شود که اشتیاق دیدار او دلم را به جنون کشانده است

ای پسر وصی‌! تا چه زمانی و به چه مدّتی زنده‌ای و روزی می‌خوری؟

البته سید حمیری رحمه الله از مذهب کیسانیه عدول کرد و به مذهب حقّ اثنا عشری در آمد و سرود:

فلما رأیت الناس فی الدین قد غووا تجعفرت باسم الله فیمن تجعفروا

ونــادیــــــت باســـــــــــم الله والله أکبـرُ وأیقنـــت أن الله یعفــــــــو ویغفــــــرُ

هنگامی که دیدم مردمان از دین گمراه شده‌اند با نام خدا جعفری شدم

نام خدا را - که بزرگتر است - بر زبان آوردم و یقین کردم که او در می‌گذرد و می‌آمرزد...

کیسانیه به کیسان - که از وزرای مختار بود - منسوب است. آنان احادیث پیامبر اکرم و اهل‌بیت علیهم السلام درباره‌ی غیبت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را پس از وفات محمد بن حنفیه رحمه الله بر او تطبیق کردند. آنها کوه رضوَی را محلّ غیبت او قرار دادند، و این هم به خاطر احادیثی بود که از معصومین علیهم السلام رسیده بود. مدلول این روایات آن است که کوه رضوَی در عالم ارواح جایگاهی دارد، و گویا از اماکنی است که محلّ تلاقی و برخورد ارواح مردگان با یکدیگر است، و از جمله آن مواضع بیت‌المقدس، حضرموت یمن و وادی‌السلام نجف را نیز شمرده‌اند.

آگاهی ما از حرکت ارواح در زمین، محلّ تلاقی آنها، صعود و نزول ملائکه، صعود اعمال و... محدود و اندک است. به نظر من می‌رسد که رضوَی یکی از آن اماکن باشد.

فرمایش پیشین امام صادق علیه السلام : رضوَی از جبال فارس بود و ما را دوست داشت، لذا خداوند آن را نزد ما انتقال داد، را نیز نباید انکار و استبعاد نمود، زیرا موارد مشابهی نیز دارد، مثل آنکه همه روایت کرده‌اند کوه طائف از جبال شام بوده است، و خداوند آن را به حجاز انتقال داد. لذا باید اقرار کنیم معلوماتمان از تکوین و ایجاد زمین، کوه‌ها و حرکات آنها اندک است.

بخاری 2 /133 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین نقل می‌کند: «احد کوهی است که ما را دوست دارد، و ما نیز آن را دوست داریم.» وی این حدیث را در هفت موضع از صحیح خود آورده است.

و این یکی از دلائل آن است که جمادات به مانند نبات و حیوان، هریک به نوعی دارای شعور، احساس و تکلیف هستند، لذا در عالم هستی شیئی که به طور کلّی و کامل بی‌جان و مرده باشد یافت نمی‌گردد، بلکه مرگ و زندگی نسبی است، خداوند متعال می‌فرماید: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأرض وَمَنْ فِیهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَئٍْ إِلا یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَکنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً،[[465]](#footnote-465) آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را درنمی‌یابید، به راستی که او همواره بردبار آمرزنده است.»

بنابر آنچه گذشت مقصود از این عبارات دعای ندبه که می‌خوانیم: «لیت شعری أین استقرّت بک النوی، أم أیّ أرض تقلّک أم ثری، أبرضوی أم غیرها أم ذی طوی، عزیزٌ علیَّ أن تری الخلق ولا تُری، ولا یسمع لک حسیس ولا نجوی، عزیزٌ علیَّ أن تحیط بک الأعداء، بنفسی أنت من مغیب ما غاب عنا، بنفسی أنت من نازح ما نزح عنا،[[466]](#footnote-466) ای کاش می‌دانستم خانه‌ات کجاست، یا اینکه کدامین زمین و خاک تو را در خود جای [ و سکنی ] داده است، آیا در کوه رضوایی، یا غیر آن و یا ذی طوی، بر من گران است که تو مردمان را ببینی لیکن خود دیده نشوی، و صدای آهسته و نجوایی از تو به گوش نرسد، بر من گران است که دشمنان تو را احاطه کنند، جانم فدای تو که آن پنهانی هستی که از ما غائب نیستی، جانم فدای تو که آن جدایی هستی که از ما جدا نیستی [ و اگر چه حضور تو را احساس نمی‌کنیم لیکن حاضر و ناظر بر ما هستی ].» پرس و جویی مشتاقانه از مکان امام مهدی علیه السلام است، و حاکی از ارتباط امام با کوه رضوَی - که یکی از مراکز نزول ارواح ابرار است - می‌باشد.

خضر از یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

در این رابطه احادیث فراوانی - که سند برخی از آنها صحیح است - در منابع همگان وارد شده که در داستان‌های پیامبران علیهم السلام ، و در تفسیر آیات مربوطه در سوره‌ی کهف یافت می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ مُوسَی لِفَتَاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَینِ أَوْ أَمْضِی حُقُباً60 فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَینِهِمَا نَسِیا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَباً61 فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِینَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَباً62 قَالَ أَرَأَیتَ إِذْ أَوَینَا إِلَی الصَّخْرَةِ فَإِنِّی نَسِیتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِیهُ إِلا الشَّیطَانُ أَنْ أَذْکرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ عَجَباً63 قَالَ ذَلِک مَا کنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَی آثَارِهِمَا قَصَصاً64 فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَینَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً65 قَالَ لَهُ مُوسَی هَلْ أَتَّبِعُک عَلَی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً66 قَالَ إِنَّک لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِی صَبْراً67 وَکیفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً68 قَالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللهُ صَابِراً وَلا أَعْصِی لَک أَمْراً69 قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْأَلْنِی عَنْ شَئٍْ حَتَّی أُحْدِثَ لَک مِنْهُ ذِکراً70 فَانْطَلَقَا حَتَّی إِذَا رَکبَا فِی السَّفِینَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَیئًا إِمْراً71 قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّک لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِی صَبْراً72 قَالَ لا تُؤَاخِذْنِی بِمَا نَسِیتُ وَلا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْری عُسْراً73 فَانْطَلَقَا حَتَّی إِذَا لَقِیا غُلاماً فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْساً زَکیةً بِغَیرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیئًا نُکراً74 قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَک إِنَّک لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِی صَبْراً75 قَالَ إِنْ سَأَلْتُک عَنْ شَئٍْ بَعْدَهَا فَلا تُصَاحِبْنِی قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً76 فَانْطَلَقَا حَتَّی إِذَا أَتَیا أَهْلَ قَرْیةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ یضَیفُوهُمَا فَوَجَدَا فِیهَا جِدَاراً یرِیدُ أَنْ ینْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لاتَّخَذْتَ عَلَیهِ أَجْراً77 قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَینِی وَبَینِک سَأُنَبِّئُک بِتَأْوِیلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیهِ صَبْراً78 أَمَّا السَّفِینَةُ فَکانَتْ لِمَسَاکینَ یعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِیبَهَا وَکانَ وَرَاءَهُمْ مَلِک یأْخُذُ کلَّ سَفِینَةٍ غَصْباً79 وَأَمَّا الْغُلامُ فَکانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَینِ فَخَشِینَا أَنْ یرْهِقَهُمَا طُغْیاناً وَکفْراً80 فَأَرَدْنَا أَنْ یبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَیراً مِنْهُ زَکوةً وَأَقْرَبَ رُحْماً81 وَأَمَّا الْجِدَارُ فَکانَ لِغُلامَینِ یتِیمَینِ فِی الْمَدِینَةِ وَکانَ تَحْتَهُ کنْزٌ لَهُمَا وَکانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّک أَنْ یبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَیسْتَخْرِجَا کنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّک وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی ذَلِک تَأْوِیلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَیهِ صَبْراً82 [[467]](#footnote-467)و [ یاد کن ] هنگامی را که موسی به جوانِ [ همراه ] خود گفت: دست بردار نیستم تا به محلّ برخورد دو دریا برسم، هر چند سال‌ها سیر کنم. پس چون به محلّ برخورد دو [ دریا ] رسیدند، ماهی خودشان را فراموش کردند، و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت [ و رفت ]. و هنگامی که [ از آنجا ] گذشتند [ موسی ] به جوان خود گفت: غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم. گفت: دیدی وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم، و جز شیطان، [ کسی ] آن را از یاد من نبرد، تا به یادش باشم، و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت؟ گفت: این همان بود که ما می‌جستیم. پس جستجوکنان ردِّ پای خود را گرفتند و برگشتند. تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم. موسی به او گفت: آیا از تو - به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟ گفت: تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی. و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟ گفت: ان شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد. گفت: اگر از من پیروی می‌کنی، پس از چیزی سؤال مکن، تا [ خود ] از آن با تو سخن آغاز کنم. پس رهسپار گردیدند، تا وقتی که سوار کشتی شدند، [ وی ] آن را سوراخ کرد. [ موسی ] گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی. گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟ [ موسی ] گفت: مرا به سبب آنچه فراموش کردم، مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر. پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند. [ بنده‌ی ما ] او را کشت. [ موسی به او ] گفت: آیا شخص بی‌گناهی را بدون اینکه کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟ واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی. گفت: آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟ [ موسی ] گفت: اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن [ و ] از جانب من قطعاً معذور خواهی بود. پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند. از مردم آنجا خوراکی خواستند، و [ لی آنها ] از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند. پس در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد، و [ بنده‌ی ما ] آن را استوار کرد. [ موسی ] گفت: اگر می‌خواستی [ می‌توانستی ] برای آن مزدی بگیری. گفت: این [ بار، دیگر وقت ] جدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت: اما کشتی؛ از آنِ بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند، خواستم آن را معیوب کنم، [ چرا که ] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی [ درستی ] را به زور می‌گرفت. و اما نوجوان؛ پدر و مادرش [ هر دو ] مؤمن بودند، پس ترسیدیم [ مبادا ] آن دو را به طغیان و کفر بکشد. پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد. و اما دیوار؛ از آنِ دو پسر [ بچّه‌ی ] یتیم در آن شهر بود، و زیرِ آن، گنجی متعلّق به آن دو بود، و پدرشان [ مردی ] نیکوکار بود، پس پروردگار تو خواست آن دو [ یتیم ] به حدّ رشد برسند و گنجینه‌ی خود را - که رحمتی از جانب پروردگارت بود - بیرون آورند. و این [ کارها ] را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.»

این آیات می‌رساند که جناب خضر علیه السلام از سربازان الهی و کسانی است که مأموریّت‌های ویژه‌ای در زمین بر عهده دارند. در حدیث آمده است که وی برای رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آشکار می‌شد، و نیز به اهل‌بیت علیهم السلام در عزای آن حضرت تسلیت گفت، و برای ایشان نیز ظاهر می‌گشت. روایاتی در باب اینکه وی در زمین سیر می‌کند، هر سال حج می‌گزارد، گاه در مسجد کوفه و سهله نماز می‌خواند، و در دوران غیبت در کنار حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد، رسیده است.

کمال الدین 2 /390 از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «خضر علیه السلام از آب حیات نوشید، از این رو زنده است، و تا زمانی که در صور دمیده شود نمی‌میرد. او نزد ما می‌آید و سلام می‌کند، ما صدایش را می‌شنویم ولی او را نمی‌بینیم. هر زمان که یاد شود حضور می‌یابد، پس هر کسی از شما که او را یاد کرد بر او سلام کند. او هر سال در موسم حج حاضر می‌شود و همه‌ی مناسک را انجام می‌دهد. در عرفات می‌ایستد و بر دعای مؤمنان آمین می‌گوید. خداوند او را مونس تنهایی و بی کسی قائم ما قرار خواهد داد.»[[468]](#footnote-468)

بحار الانوار 13 /303 از کمال الدین نقل می‌کند: «[ گفته شده: ] نام خضر خضرویه بن قابیل بن آدم است و به او خضرون و خلعبا نیز گویند. بدین عنوان نام گرفت زیرا بر روی زمین سفیدی نشست و سبز شد. او طولانی‌ترین عمر را در میان بشر دارد. لکن صحیح آن است که نامش الیاس بن ملکان بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح است.»

لیکن روایات انساب پیامبران علیهم السلام قابل استناد نیست، چون از اسرائیلیات متأثر می‌باشد.

شاید الیاس نبی علیه السلام نیز از یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد

در مورد الیاس نبی علیه السلام و حیات وی احادیث و داستان‌هایی در منابع شیعه و سنی آمده است، اما به صحّت و قوّت روایات مربوط به جناب خضر علیه السلام نیست.

کمال الدین 2/545 داستان ابی الدنیا را نقل می‌کند، و اینکه او از کسانی است که عمری طولانی کرده‌اند. در جاهلیت خضر و الیاس را دید، و آن دو به واسطه‌ی او به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام رساندند، و گفتند که چنان عمر می‌کند که حضرت مهدی و عیسی علیهما السلام را ملاقات کند.

بحار الانوار 13 /319 و مستدرک الوسائل 5 /386 روایت می‌کنند: «خضر و الیاس علیهما السلام در هر موسم حجّی یکدیگر را ملاقات می‌کنند و با این عبارات از هم جدا می‌شوند: بسم الله، ما شاء الله، لا قوة إلا بالله، ما شاء الله، کل نعمة فمن الله، ما شاء الله، الخیر کله بید الله، ما شاء الله، لا یصرف السوء إلا الله.»

کافی 1 /227 از مفضل بن عمر نقل می‌کند: «بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و ایشان دعایی را به زبان سریانی می‌خواندند و آن را دعای الیاس علیه السلام شمردند، فرمودند: الیاس در سجده‌اش می‌گفت: آیا مرا عذاب می‌کنی و حال آنکه برای تو در شدّت گرما خود را تشنه نگاه داشتم [ و روزه گرفتم ]؟ آیا مرا عذاب می‌کنی و حال آنکه به خاطر تو صورتم را به خاک آغشتم؟ آیا مرا عذاب می‌کنی در حالی که برای تو از گناهان اجتناب کردم؟ آیا مرا عذاب می‌کنی در حالی که شبم را به خاطر تو به بیداری گذراندم؟

خداوند به او وحی کرد: سرت را بلند کن، من تو را عذاب نمی‌کنم.

الیاس گفت: اگر گفتی عذابم نمی‌کنی ولی بعد عذابم کردی چه؟ آیا من بنده‌ی تو نیستم و تو پروردگار من [ یعنی تو مالک و صاحب اختیار من هستی ]؟ خداوند وحی فرمود: سرت را بلند کن که من تو را عذاب نمی‌کنم، من هنگامی که وعده دادم بدان وفا می‌کنم.»

محاسن 2 /515 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: زیاد کرفس بخورید، زیرا غذای الیاس، الیسع و یوشع بن نون است.»[[469]](#footnote-469)

بحار الانوار 13 /393 داستان الیاس علیه السلام را از وهب بن منبه و ابن عباس نقل می‌کند، خلاصه‌ی آن چنین است: «الیاس از پیامبران بنی‌اسرائیل بود. خداوند او را در بعلبک مبعوث نمود، و بعد از داود علیه السلام تحت فرماندهی روم بود. همسر پادشاه آنان زنی رومی و بدکار بود، و رومیان بعل را می‌پرستیدند، همان گونه که در آیات قرآن آمده است: وَإِنَّ إِلْیاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ123 إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلا تَتَّقُونَ124 أَتَدْعُونَ بَعْلاً وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِینَ125 اللهَ رَبَّکمْ وَرَبَّ آبَائِکمُ الأولینَ126 فَکذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ127 إِلا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ128 وَتَرَکنَا عَلَیهِ فِی الآخِرِینَ129 [[470]](#footnote-470)و به راستی الیاس از فرستادگان [ ما ] بود. چون به قوم خود گفت: آیا نمی‌هراسید؟ آیا بعل را می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید؟‌! [ یعنی ] خدا را که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست؟‌! پس او را دروغگو شمردند، و قطعاً آنها احضار خواهند شد، مگر بندگان خالص شده‌ی خدا. و برای او در آیندگان [ آوازه‌ی نیکی ] به جای گذاشتیم.

آنان الیاس را تکذیب و توهین کردند، ترسانیدند، و بر آن شدند تا وی را شکنجه دهند، لیکن او گریخت و به صعب العبورترین کوه پناه آورد، و هفت سال را تنها در آنجا سپری کرد. در این مدّت از گیاهان زمین و میوه‌ی درختان می‌خورد.

خداوند قوم او را به قحطی مبتلا کرد. از دیگر سو پسر پادشاه - که عزیزترین فرزندانش بود - به بیماری سختی دچار شد که از او قطع امید کردند. آنان به بت پرستان توسّل جستند تا شاید نفعی برایشان داشته باشد، لیکن تأثیری نداشت، از این رو به دنبال الیاس فرستادند تا از کوه به زیر آید و شفیع آنان شود، او هم پذیرفت و پائین آمد، و به دعای او خداوند پسر پادشاه را شفا داد و باران فرستاد...

الیاس الیسع را وصی قرار داد، و خداوند برای الیاس بال رویاند و جامه‌ی نور به او پوشانید و به آسمان بالا برد، او ردایش را از آسمان برای الیسع انداخت، و خداوند الیسع را بر بنی‌اسرائیل پیامبری داد، و بدو وحی نمود و او را یاری رساند، بنی‌اسرائیل هم او را احترام می‌کردند و به وسیله‌ی او رهنمون می‌شدند.»

علامه‌ی مجلسی رحمه الله در ادامه سخن طبرسی را که نقل قول برخی مفسّرین است و با مطلب بالا تفاوت‌هایی دارد می‌آورد: «خداوند او را از میان مردم بالا برد، و لذّت غذا و نوشیدنی را از او گرفت. به او بال داد، و او به بشری فرشته گونه و زمینیِ آسمانی تبدیل شد. بر آن پادشاه و قومش دشمنشان را مسلّط گرداند که پادشاه و همسرش را کشتند. الیسع را نیز به رسالت بر آنان فرستاد، بنی‌اسرائیل هم به او ایمان آوردند، و او را احترام گذارده به دستوراتش عمل کردند.»

بحار الانوار 13 /399 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «حاکم بنی‌اسرائیل عاشق زنی از قومی بت پرست از غیر بنی‌اسرائیل شد، و از او خواستگاری کرد، آن زن گفت: به شرط آنکه بتی را با خود به سرزمین شما بیاورم و آن را در آنجا بپرستم، او ابا کرد، ولی هم چنان اصرار به ازدواج داشت تا اینکه شرط آن زن را پذیرفت، و با بتش او را به شهر خود آورد، هشتصد مرد نیز که آن بت را عبادت می‌کردند با او آمدند...

پس قحطی آنان را فرا گرفت، و به الیاس توسّل جستند، پادشاه توبه‌ای شایسته کرد تا آنجا که جامه‌ای مویین در بر نمود، و خداوند باران و برکت را بر آنان فرو فرستاد.»

نگارنده: این روایات از جهت سندی دچار ضعف هستند و به اسرائیلیات می‌مانند. دیگر از مطالب سؤال برانگیز هدایت یافتن و ایمان آوردن بنی‌اسرائیل به الیاس و الیسع است، و اینکه یهودیان خود بر خود حکمرانی می‌کردند، در حالی که تحت حکومت روم بودند و قلعه‌ی بعلبک معبد رومیان بت پرست بوده است. علاوه بر آنکه سخن الیاس در قرآن: أَتَدْعُونَ بَعْلاً وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِینَ، دلالت بر آن دارد که وی بر بت پرستان روم و اتباع یهودی آنان مبعوث شده بود.

مرحوم کلینی در کافی 1 /242 از ابن حریش از امام جواد علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم مشغول طواف بودند که مردی - که با قسمتی از عمامه نقاب بر صورت زده بود - آمد و طواف پدرم را قطع کرد و ایشان را با خود به منزلی در کنار کوه صفا برد. بعد به سراغ من نیز فرستاد، و سه نفر شدیم. او گفت: ای پسر رسول‌خدا‌! خوش آمدی، آنگاه دست بر سر من گذاشت و گفت: ای امین خداوند پس از پدرانش‌! خدا تو را مبارک قرار دهد.

سپس [ به پدرم ] گفت: ای ابا جعفر‌! اگر می‌خواهی تو خود بگو، اگر هم می‌خواهی من بگویم، اگر می‌خواهی تو بپرس، و اگر می‌خواهی من سؤال کنم، اگر می‌خواهی تو مرا تصدیق کن، و اگر خواستی من تو را تصدیق نمایم.

پدرم فرمودند: همه را می‌خواهم. او گفت: مبادا در پاسخ سؤال من چیزی غیر از آنچه که در دل داری بگویی. پدرم فرمود: کسی این کار را می‌کند که درون خود دو دانش داشته باشد که با هم اختلاف دارند، لیکن اختلافی در دانش خدای عزیز و جلیل [ که از آن به ما عطا نموده ] نیست.

آن شخص گفت: سؤال من همین است که پاره‌ای از آن را بیان نمودی، این دانشی که دچار اختلاف نیست نزد چه کسی است؟ پدرم فرمودند: تمامی آن نزد پروردگار است - جلّ ذکره -، و اما آنچه که بندگان بدان نیاز دارند نزد اوصیاست.

در این هنگام آن مرد نقابش را باز کرد، درست نشست و چهره‌اش درخشید، و ادامه داد: مقصودم همین بود، و بابت همین مطلب آمدم، گفتید که آن دانشی که اختلافی در آن نیست در نزد اوصیاست، چگونه آن را در اختیار دارند؟ پدرم فرمودند: همان سان که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آگاهی داشت، با این تفاوت که ایشان آنچه را که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌دید نمی‌بینند، زیرا آن حضرت پیامبر بود و ایشان محدَّث هستند [ و فرشتگان با آنان سخن می‌گویند ] و آن حضرت [ در معراج ] نزد خدای عزیز و جلیل می‌رفت و وحی را می‌شنید، لیکن ایشان نمی‌شنوند.

آن شخص گفت: ای پسر رسول‌خدا‌! درست فرمودی، اینک سؤالی سخت مطرح می‌کنم؛ بفرمایید که چرا این دانش آن گونه که توسّط پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آشکار می‌شد، هم اکنون ظاهر نمی‌شود [ و گاه تقیّه می‌کنید ]؟ ایشان خندیدند و فرمودند: خداوند عزوجل ابا نمود از اینکه کسی غیر از آنان که در ایمانِ به او امتحان شده‌اند بر دانش او آگاهی یابند، همان گونه که حکم کرد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر آزار قوم خود صبر پیشه کند، و تنها به فرمان او با آنان بجنگد، پس چه بسیار که ایشان تقیّه نمود تا آنکه به او گفته شد: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکین،[[471]](#footnote-471)پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب.

قسم به خدا که اگر پیشتر نیز مأموریتش را آشکار می‌کرد در امان بود، ولیکن اطاعت فرمان خدا را اختیار نمود و از مخالفت با او هراسید، و لذا خودداری کرد.

دوست می‌داشتم که مهدی این امّت را می‌دیدی که فرشتگان با شمشیرهای آل داود در میان آسمان و زمین قرار دارند و ارواح کافران مرده را عذاب می‌کنند، و ارواح زندگان آنان را نیز بدان‌ها ملحق می‌نمایند.

در ادامه آن مرد شمشیری را بیرون آورد و گفت: این یکی از آنهاست، پدرم فرمودند: آری، قسم به آنکه محمد را بر بشر برگزید.

در این هنگام آن شخص نقاب را دوباره بر چهره زد و گفت: من الیاسم، آنچه پرسیدم ناشی از ناآگاهی نبود، بلکه دوست داشتم این گفتار قوّت [ قلب ] یارانت باشد...

در آخر حدیث آمده است: پس آن مرد گفت: گواهی می‌دهم شما صاحبان حکمی هستید که هیچ اختلافی در آن نیست، آنگاه برخاست و رفت، و او را ندیدم.»[[472]](#footnote-472)

شاید بتوان گفت که این حدیث مهم‌ترین دلیل بر حیات الیاس علیه السلام است.

و اما در منابع سنیان: آنان اسرائیلیات بسیاری در این باره نقل نموده‌اند‌! الجامع الصغیر 1 /636 می‌نویسد: «خضر در دریاست و الیاس در خشکی، آن دو هر شب در کنار سدّی که ذوالقرنین میان مردم و یأجوج و مأجوج بنا کرد جمع می‌شوند، و هر سال حج و عمره به جا می‌آورند و از زمزم چنان می‌نوشند که تا سال بعد برای آنها کافی باشد.»

الاصابة 2 /251 همین گزارش را از انس نقل می‌کند و می‌نویسد: «عبد الرحیم و ابان [ که در سند آن هستند ] متروک الروایه‌اند.»

مناوی در فیض القدیر 3 /672 در شرح آن می‌نویسد: «مقصود آن است که اکثر مدّت اقامت آن دو در خشکی یا دریاست. الیاس به کسر همزه از أیس می‌آید که به معنای خدعه، نیرنگ و اختلال عقل است، یا اینکه از باب إفعال باشد و به معنای شجاعی که فرار نمی‌کند، ابن انباری چنین گفته است.

سهیلی می‌گوید: صحیح آن است که الیاس مقابل امید است، و الف و لام آن برای تعریف آمده و همزه‌ی آن همزه‌ی وصل است، گرچه برخی آن را قطع گرفته‌اند.»

نگارنده: سخنان اینان در مورد اسمی عبری که اصل آن سریانی است تکلّف و تیر در تاریکی انداختن است.

مناوی در ادامه می‌نویسد: «آن دو هر شب در کنار سدّی که ذوالقرنین میان مردم و یأجوج و مأجوج بنا کرد جمع می‌شوند، و هر سال حج و عمره به جا می‌آورند، و از زمزم چنان می‌نوشند که تا سال بعد برای آنها کافی باشد، و تمام غذایشان همین است. گویا این قسمت آخر از قلم مصنف افتاده است. این حدیث ضعیف است، لیکن ضعف آن بدین وسیله که با الفاظی متفاوت و از چند طریق نقل شده‌است جبران و تقویت می‌شود، از جمله آنکه در المستدرک از انس بن مالک نقل می‌کند: در سفری با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم و در منزلی فرود آمدیم، ناگهان مردی را دیدم که ندا می‌کند: خدایا‌! مرا از امّت محمد - که مرحوم و آمرزیده‌اند و توبه‌شان را پذیرفته‌ای - قرار ده، من نگاه کردم و دیدم مردی است که بیش از سیصد ذراع طول اوست، او گفت: تو کیستی؟ گفتم: انس خادم پیامبر، پرسید: او کجاست؟ گفتم: سخنت را می‌شنود. او گفت: بر او سلام برسان و بگو برادرت الیاس سلامت می‌رساند.

من آمدم و خبر را به آن حضرت رساندم، ایشان هم آمدند و الیاس را در آغوش گرفتند، سپس نشستند و سخن آغاز کردند، او گفت: یا رسول الله‌! من در سال تنها یک بار غذا می‌خورم، و امروز آن روز است، پس بیا با هم غذا بخوریم. در این هنگام سفره‌ای از آسمان فرود آمد که بر آن نان، ماهی و کرفس بود، آن دو خوردند و نماز عصر را به جا آوردند، بعد با او وداع کردیم و دیدم که در میان ابرها به طرف آسمان می‌رود...

ذهبی این روایت را در احوال یزید بن یزید بلوی آورده و می‌گوید: خبری باطل است. بخاری نقل می‌کند: از ابن‌مسعود و ابن عباس روایت شده که الیاس همان ادریس است.

ابن حجر گوید: عبد بن حمید و ابن حاتم روایت ابن‌مسعود در این رابطه را با سندی شایسته آورده‌اند، لیکن روایت ابن عباس توسط جویبر از ضحاک از وی نقل شده که سندش ضعیف می‌باشد، لذا بخاری نسبت به آن قاطعیتی ندارد. برخی دیگر هم گفته‌اند: الیاس از بنی‌اسرائیل بود.»

سیوطی در الدرالمنثور 4 /240 می‌نویسد: «حارث بن ابی اسامه در مسند خود با سندی ضعیف از انس نقل می‌کند [ و همان روایت اجتماع خضر و الیاس در کنار سدّ ذوالقرنین را می‌آورد ]...

ابن عساکر از ابن ابی داود نقل می‌کند: الیاس و خضر رمضان را در بیت‌المقدس روزه می‌دارند. هر سال حج می‌گزارند، و از زمزم چنان می‌نوشند که تا سال آینده و همان موسم برایشان کافی باشد.

عقیلی، دارقطنی در الافراد و نیز ابن عساکر از ابن عباس روایت می‌کنند: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خضر و الیاس در هر موسمی جمع می‌شوند، و هریک سر دیگری را می‌تراشد، و با این جملات از یکدیگر جدا می‌شوند...

ابن عباس گوید: هر کسی این جملات را صبح و شام سه بار بگوید خداوند او را از غرق شدن، سوختن، دزدی، شیاطین، سلطان، مار و عقرب نگاه می‌دارد.»

زمخشری در ربیع الابرار 1 /330 از مقاتل نقل می‌کند: «چهار تن از پیامبران زنده‌اند؛ عیسی و ادریس در آسمان، الیاس و خضر در زمین، الیاس در خشکی است و خضر در دریا.»

فتح الباری 7 /342 می‌نویسد: «ابن تین که گفته الیاس پیامبر نیست، سخنی عجیب بر زبان رانده است، او مبنای سخن خود را گفتار کسانی قرار داده که او را زنده می‌دانند، که مطلبی ضعیف است. اما اینکه او پیامبر نیست باطل است، زیرا قرآن عظیم می‌فرماید: وَإِنَّ إِلْیاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ، چگونه می‌شود کسی رسول باشد، لیکن نبی نباشد؟»

نگارنده: ابن تین و گزافه گویی وی مثالی است برای کسی که اسرائیلیات چنان او را سرگرم خود کرده که تصریح قرآن را فراموش می‌کند، و یا آنکه خود را به فراموشی می‌زند‌!

ما نمی‌توانیم بر اخبار پیرامون الیاس علیه السلام - حتی آنها که در مصادر خودمان آمده است - اعتماد کنیم، زیرا تحت تأثیر اسرائیلیات است، البته این سخن مشروط به آن است که احادیثی از پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام در این باره نرسیده باشد.

اما احادیث مربوط به خضر علیه السلام بسیار و برخی هم صحیح می‌باشد و بیانگر این مطلب است که ایشان زنده است، روزی می‌خورد، در زمره‌ی یاران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت است، و به هنگام ظهور در کنار ایشان خواهد بود.

اصحاب کهف یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

خداوند متعال می‌فرماید:

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْکهْفِ وَالرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنَا عَجَباً9 إِذْ أَوَی الْفِتْیةُ إِلَی الْکهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْک رَحْمَةً وَهَیئ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَداً10 فَضَرَبْنَا عَلَی آذَانِهِمْ فِی الْکهْفِ سِنِینَ عدداً11 ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَی الْحِزْبَینِ أَحْصَی لِمَا لَبِثُوا أَمَداً12 نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیک نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْیةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدی13 وَرَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالأرض لَنْ نَدْعُوَاْ مِنْ دُونِهِ إِلَهاً لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطاً14 هَؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلا یأْتُونَ عَلَیهِمْ بِسُلْطَانٍ بَینٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللهِ کذِباً15 وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا یعْبُدُونَ إِلا اللهَ فَاوُواْ إِلَی الْکهْفِ ینْشُرْ لَکمْ رَبُّکمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَیهَیئْ لَکمْ مِنْ أَمْرِکمْ مِرْفَقاً16

وَتَرَی الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ کهْفِهِمْ ذَاتَ الْیمِینِ وَ إِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِی فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِک مِنْ آیاتِ اللهِ مَنْ یهْدِ اللهُ فَهُوَالْمُهْتَدِ وَمَنْ یضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیاً مُرْشِداً17وَتَحْسَبُهُمْ أَیقَاظاً وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْیمِینِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَکلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَیهِ بِالْوَصِیدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیهِمْ لَوَلَّیتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً18

وَکذَلِک بَعَثْنَاهُمْ لِیتَسَاءَلُوا بَینَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ کمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا یوْماً أَوْ بَعْضَ یوْمٍ قَالُوا رَبُّکمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَکمْ بِوَرِقِکمْ هَذِهِ إِلَی الْمَدِینَةِ فَلْینْظُرْ أَیهَا أَزْکی طَعَاماً فَلْیأْتِکمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْیتَلَطَّفْ وَلا یشْعِرَنَّ بِکمْ أَحَداً19 إِنَّهُمْ إِنْ یظْهَرُوا عَلَیکمْ یرْجُمُوکمْ أَوْ یعِیدُوکمْ فِی مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً20

وَکذَلِک أَعْثَرْنَا عَلَیهِمْ لِیعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لا رَیبَ فِیهَا إِذْ یتَنَازَعُونَ بَینَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَیهِمْ بُنْیاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِینَ غَلَبُوا عَلَی أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیهِمْ مَسْجِداً21 سَیقُولُونَ ثَلاثَةٌ رَابِعُهُمْ کلْبُهُمْ وَیقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ کلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَیبِ وَیقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ کلْبُهُمْ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا یعْلَمُهُمْ إِلا قَلِیلٌ فَلا تُمَارِ فِیهِمْ إِلا مِرَاءً ظَاهِراً وَلا تَسْتَفْتِ فِیهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً22 [[473]](#footnote-473)

آیا پنداشته‌ای که اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت انگیز ما بوده‌اند؟ آنگاه که جوانان به سوی غار پناه جستند و گفتند: پروردگار ما‌! از جانب خود به ما رحمتی بخش و کار ما را برای ما به سامان رسان. پس در آن غار، سالیانی چند بر گوش‌هایشان پرده زدیم. آنگاه آنان را بیدار کردیم، تا بدانیم کدام یک از آن دو دسته، مدّت درنگشان را بهتر حساب کرده‌اند. ما خبرشان را بر تو درست حکایت می‌کنیم: آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم. و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم آنگاه که [ به قصد مخالفت با شرک ] برخاستند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است. جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند، که در این صورت قطعاً ناصواب گفته‌ایم. این قوم ما جز او معبودانی اختیار کرده‌اند. چرا بر [ حقّانیت ] آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد؟

و چون از آنها و از آنچه که جز خدا می‌پرستند کناره گرفتید، پس به غار پناه جویید، تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد .

و آفتاب را می‌بینی که چون طلوع می‌کند، از غارشان به سمت راست مایل است، و چون غروب می‌کند از سمت چپ دامن برمی‌چیند، در حالی که آنان در جایی فراخ از آن [ غار قرار گرفته ] اند. این از نشانه‌های خداست. خدا هر که را راهنمایی کند او راه‌یافته است، و هر که را بی‌راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت.

و می‌پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته‌اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم، و سگشان بر آستانه‌ [ ی غار ] دو دست خود را دراز کرده است. اگر بر حال آنان اطّلاع می‌یافتی، گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از [ مشاهده‌ی ] آنها آکنده از بیم می‌شدی.

و این چنین بیدارشان کردیم، تا میان خود از یکدیگر پرسش کنند. گوینده‌ای از آنان گفت: چقدر مانده‌اید؟ گفتند: روزی یا پاره‌ای از روز را مانده‌ایم، گفتند: پروردگارتان به آنچه مانده‌اید داناتر است، اینک یکی از خودتان را با این پول خود به شهر بفرستید، تا ببیند کدام یک از غذاهای آن پاکیزه‌تر است و از آن، غذایی برایتان بیاورد، و باید زیرکی به خرج دهد و هیچ کس را از شما آگاه نگرداند. چرا که اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسارتان می‌کنند یا شما را به کیش خود بازمی‌گردانند، و در آن صورت هرگز روی رستگاری نخواهید دید.

و بدین گونه [ مردم آن دیار را ] بر حالشان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده‌ی خدا راست است و [ در فرا رسیدن ] قیامت هیچ شکی نیست، هنگامی که میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می‌کردند، پس گفتند: بر روی آنها ساختمانی بنا کنید، پروردگارشان به آنان داناتر است. کسانی که بر کارشان غلبه یافتند گفتند: حتماً بر ایشان معبدی بنا خواهیم کرد. به زودی خواهند گفت: سه تن بودند [ و ] چهارمین آنها سگشان بود، و می‌گویند: پنج تن بودند [ و ] ششمین آنها سگشان بود. تیر در تاریکی می‌اندازند. و [ عدّه‌ای ] می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود. بگو: پروردگارم به شماره‌ی آنها آگاه‌تر است، جز اندکی [ کسی شماره‌ی ] آنها را نمی‌داند. پس درباره‌ی ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آنها از هیچ کس جویا مشو.

مفسّران در شأن نزول این آیات گفته‌اند: مشرکان قریش سه تن از قریش - عاص بن وائل سهمی، ابن ابی معیط اموی و ابن کلده عبدری - را نزد خاخام‌های یهود فرستادند تا از آنان سؤالاتی دریافت کنند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از پاسخ آن عاجز باشد‌! برخی سؤالات آنها چنین بود: قیامت چه زمان خواهد بود؟ اصحاب کهف چه کسانی بودند؟ و ذوالقرنین کیست؟[[474]](#footnote-474)

تفسیر قمی 2 /31 می‌نویسد: «آنان جوانانی بودند که در دوره‌ی فترت میان عیسی بن مریم علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم می‌زیستند. رقیم دو لوح مسی است که ماجرای ایشان، اسلام آوردنشان، درخواست دقیانوس از آنها و سایر احوالاتشان بر آن مرقوم بود.»

تفسیر عیاشی 2 /321 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «پادشاه زمان، اسامی آنان، پدران و خانواده‌هایشان را در صفحاتی از سرب نگاشت.»

نفراوی مالکی در الفواکه الدوانی 1 /70 می‌نویسد: «اصحاب کهف با مهدی و از پیروان او خواهند بود. عیسی علیه السلام نماز صبح را پشت سر مهدی به جا می‌آورد، و البته این کار ضرری به نبوّت او نمی‌رساند. مهدی در ادامه، حکومت را به عیسی می‌سپارد، دجال را می‌کشد و در بیت‌المقدس می‌میرد.

امر حاکمیت برای عیسی علیه السلام انتظام می‌گیرد، و از زمان فرود آمدن در زمین به مدّت چهل سال حکمرانی خواهد کرد. آنگاه از دنیا می‌رود و مسلمین بر او نماز می‌خوانند. برخی گویند: او از زمان فرود آمدن هفت سال درنگ می‌کند، و [ در آن مدّت ] هیچ دشمنی میان مردم نخواهد بود. سپس خدا بادی را می‌فرستد که ارواح مؤمنان را قبض می‌کند.»

نگارنده: سخن نفراوی بازخوانی افکار کعب‌الاحبار است که آن را به مثابه احادیثی نبوی و قطعی گرفته‌اند‌!

در الدرالمنثور 4 /215 می‌نویسد: «از ابن عباس منقول است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اهل کهف از اصحاب مهدی علیه السلام هستند.

زجاجی در امالی خود از ابن عباس روایت می‌کند که درباره‌ی آیه‌ی: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْکهْفِ وَالرَّقِیم، گفت: آن جوانان هنگامی که به جهت ترس بر دین از خویشان گریختند، خانواده‌هایشان پادشاه را باخبر کردند، و او فرمان داد تا بر لوحی از سرب اسامی آنان را بنویسند و آن را در خزانه انداخت، و گفت: به آنان رسیدگی خواهد شد.»

العطر الوردی /70 می‌نویسد: «راز تأخیر آنان تا این مدّت آن است که آنان را به شرف اسلام و یاری رساندن خلیفه‌ی حق گرامی دارند.»

فتح الباری 6 /365 درباره‌ی سخن ابن عباس که اصحاب کهف از یاران حضرت مهدی علیه السلام هستند می‌نویسد: «سند آن ضعیف است، اگر هم ثابت باشد آن را حمل می‌کنیم بر آنکه آنان نمردند، بلکه خوابیده‌اند تا برای یاری مهدی مبعوث شوند.»

ماجرای بساط

منابع شیعی و سنی حدیثی را به این مضمون آورده‌اند: برخی از صحابه از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درخواست نمودند تا اهل کهف را به ایشان بنمایانند، ایشان هم فرمان دادند تا بربساطی بنشینند و حضرت امیر علیه السلام را به همراه آنها فرستادند. بساط آنان را بالا برد تا آنکه به اهل کهف رسیدند، و آنان را خفته یافتند. صحابه با آنان سخن گفتند ولی جواب ندادند، اما هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام تکلّم کرد پاسخ ایشان را دادند، ابوبکر گفت: یا علی‌! چرا پاسخ تو را دادند، ولی ما را نه؟ ایشان به اهل کهف حواله دادند و آنان گفتند: ما تنها پاسخ نبی یا وصیّ نبی را می‌دهیم.

در روایات نیز آمده که حضرت علی علیه السلام انس بن مالک را که در این جریان حضور داشت گواه گرفتند، اما او حاضر به گواهی دادن نشد، و با نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام مواجه و به دنبال آن پیس و نابینا شد.[[475]](#footnote-475)

نکاتی چند

1. شیخ مفید رحمه الله در ارشاد 2 /117 از زید بن ارقم روایت می‌کند: «در اتاقم بودم که سر امام‌حسین علیه السلام را بر فراز نیزه عبور دادند، وقتی که به مقابل اتاق من رسید این آیه را تلاوت فرمود: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْکهْفِ وَالرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنَا عَجَباً، به خدا قسم مو بر بدنم ایستاد و صدا زدم: ای پسر رسول‌خدا‌! به خدا سوگند که سر تو شگفت انگیزتر است.»

مناقب کوفی 2 /267 از اعمش از منهال بن عمرو نقل می‌کند: «سر امام‌حسین علیه السلام را بر نیزه دیدم که این آیه را تلاوت می‌کرد: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْکهْفِ وَالرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنَا عَجَباً، پس کسی از میان مردم صدا زد: ای پسر رسول‌خدا‌! سر تو شگفت انگیزتر است.»

2. از آیات مربوط به اصحاب کهف استفاده می‌شود که خداوند آنها را برای حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف ذخیره کرده است، او معاصران آنان را بر آن داشت تا جریان آنها را بر لوح بنگارند، دری بر آن غار بنا کنند، و تعدادشان را مخفی داشت. مؤید این مطلب روایات اهل‌بیت معصومین علیهم السلام است.

الهدایة الکبری /163 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند: «خداوند بقایای قوم موسی را برای او خواهد آورد، و اصحاب کهف را از برای او زنده خواهد نمود.»

ارشاد /365 از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «قائم علیه السلام از پشت کوفه بیست و هفت مرد را خارج خواهد ساخت؛ پانزده تن از قوم موسی علیه السلام که به حق راهنمایی و داوری می‌کردند، هفت تن اهل کهف، یوشع بن نون، .... پس اینان انصار آن حضرت و حکّام از سوی ایشانند.»

و لابد ایشان که خود رومی هستند در اتمام حجّت بر رومیان، امام علیه السلام را یاری می‌رسانند. رومیانی که سپاهی نزدیک به یک میلیون نفر را به انطاکیه گسیل می‌دارند، و در مقابل، امام مهدی علیه السلام گروهی را به آنجا می‌فرستند که هدف اصلی‌شان آشکار ساختن اهل کهف است تا نشانه و اتمام حجّتی بر روم باشند، و در ادامه به آن حضرت ملحق شوند.

کرمی حنبلی در فرائد فوائد الفکر فی الامام المهدی المنتظر /103 از حذیفه از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «امت من محشور نمی‌شوند تا آنکه مهدی قیام کند... آنگاه در حالی که جبرئیل پیش قراول و میکائیل سمت چپ او هستند متوجه شام می‌شود. اهل کهف نیز یار و همراه اویند، و اهل آسمان و زمین از وجود آن حضرت شادمان خواهند شد.»

3. انطاکیه ارتباط خاصّی با اصحاب کهف در حرکت امام مهدی علیه السلام دارد، و در عصر ظهور از مکانت خاصی برخوردار است، چرا که مرکز خواص یاران مسیح علیه السلام و دعوت ایشان است، به علاوه آنکه گروهی که حضرت به انطاکیه می‌فرستد نسخه‌های اصلی تورات را از مکانی در آن سرزمین بیرون خواهند آورد، دلائل الامامة /249 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «مهدی از این بابت مهدی نام گرفته است که [ از سوی خدا ] به امری پنهان رهنمون می‌شود، او به آنچه در سینه‌های مردم است راهنمایی می‌کند. کسی را به سراغ مردی می‌فرستد و او را می‌کشد در حالی که علّت آن [ برای مردم ] مشخّص نیست.

او سه گروه اعزام خواهد کرد: یک گروه برده‌های مسلمانی را که نزد اهل ذمه هستند آزاد می‌کند، یک گروه در سرزمین عرب اظهار بیزاری از یغوث و یعوق خواهد نمود، و گروه دیگر تورات را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد. به او حکومت سلیمان عطا خواهد شد.»

غیبت نعمانی /237 از عمرو بن شمر از جابر جعفی روایت می‌کند: «شخصی حضور امام باقر علیه السلام آمد و گفت: خداوند شما راحفظ کند، این پانصد درهم زکات اموالم را بگیرید. امام علیه السلام فرمودند: آن را میان همسایگان مسلمان و برادران مسکین با ایمانت تقسیم کن. در ادامه فرمودند: هنگامی که قائم اهل‌بیت قیام کند [ اموال ] را به تساوی تقسیم، و در میان رعیّت به عدالت رفتار می‌کند، پس هرکس او را اطاعت کند از خداوند فرمان برده و هرکه از او سرپیچی کند خدا را عصیان نموده است.

مهدی از این بابت مهدی نامیده شده که به امری پنهان راهنمایی می‌کند، و تورات و دیگر کتب خدای عزوجل را از غاری در انطاکیه بیرون خواهد آورد. او میان اهل تورات با تورات، اهل انجیل با انجیل، اهل زبور با زبور و اهل قرآن با قرآن حکم خواهد نمود.

ثروت‌های دنیا از درون و روی زمین نزد او جمع می‌شود، پس به مردم می‌فرماید: بیایید به سراغ چیزی که به خاطر آن قطع رحم کردید، خون‌های حرام را ریختید و حرام خدای عزوجل را مرتکب شدید، و چنان بخشش می‌کند که احدی پیش از او نکرده است، و زمین را پر از عدل و داد و نور می‌کند، همان گونه که از ستم و جور و شرّ آکنده شده است.»[[476]](#footnote-476)

نگارنده: راوی بیان نکرده که چرا امام باقر علیه السلام زکات این شخص را نپذیرفتند، و به سخن از توزیع اموال توسط امام عصر علیه السلام پرداختند.

الفتن 1 /355 از کعب: «مهدی به نبرد رومیان می‌رود. او فهم ده تن را خواهد داشت(‌!). او تابوت سکینه را - که توراتی که خداوند بر موسی علیه السلام فرستاد و انجیلی که بر عیسی علیه السلام نازل کرد را در خود دارد - از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد، و میان اهل تورات با تورات و میان اهل انجیل با آن حکم خواهد کرد.»

ثعلبی در العرائس /118 می‌نویسد: «تمیم داری گوید: به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتم: یا رسول الله‌! از شهری در نزدیکی ساحل عبور کردم که اوصافی چنین و چنان داشت، ایشان فرمودند: شهری که می‌گویی انطاکیه است، در یکی از غارهای آن قطعه‌هایی از الواح موسی قرار دارد. هر ابری از مشرق یا مغرب بر آن بگذرد برکاتش را بر آن فرو می‌ریزد. روزها و شب‌ها سپری نخواهند شد تا آنکه مردی از اهل‌بیتم در آن ساکن شود و آن را از داد و عدل مملو سازد، همان سان که از ظلم و ستم پر شده است.»

خطیب در تاریخ بغداد 9 /471 از تمیم نقل می‌کند: «گفتم: یا رسول الله‌! در روم شهری مانند انطاکیه و پر باران‌تر از آن ندیده‌ام‌! ایشان گفتند: آری، این بدان سبب است که تورات، عصای موسی، قطعات الواح و سفره‌ی سلیمان بن داود در غاری از غارهای آن است. هیچ ابری نیست که از یکی از جهات بر آنجا بگذرد مگر آنکه برکت خود را تماماً در آنجا فرو می‌ریزد. روزها و شب‌ها سپری نخواهند شد مگر بعد از آنکه مردی از عترتم که نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است در آنجا سکنی گزیند، او در خلقت و اخلاق به من می‌ماند، و زمین را همان سان که از ستم و جور پر شده از داد و عدل مملو خواهد ساخت.»

نگارنده: سخنان و روایات کعب‌الاحبار و تمیم داری که مورد تکذیب اهل‌بیت علیهم السلام قرار گرفته‌اند ارزشی ندارند، مخصوصاً آنکه برخی از روایات را ممکن است بعدها به این دو نسبت داده‌اند.

هفت عالِم از مناطق مختلف در میان یاران حضرت مهدی علیه السلام

ابن‌حماد در الفتن 1 /345 از ابن‌مسعود - بدون آنکه به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت دهد - نقل می‌کند: «وقتی که تجارت‌ها کساد و راه‌ها ناامن شوند و فتنه‌های بسیار رخ دهد، هفت عالِم از مناطق مختلف - که با هریک سیصد و بیش از ده مرد بیعت می‌کنند - بدون قرار پیشین می‌آیند و در مکه با یکدیگر ملاقات می‌کنند. بعضی به بعضی دیگر می‌گویند: چرا آمده‌اید؟ آنان می‌گویند: به دنبال مردی آمده‌ایم که امید می‌رود بر دست او این فتنه‌ها خاموش و قسطنطنیه فتح شود، ما او را به نام خود، پدر، مادر و اوصافش می‌شناسیم.

چون همه بر این مطلب اتّفاق نظر می‌کنند به دنبال او می‌روند و در همان مکه او را می‌یابند و می‌گویند: آیا تو فلانی پسر فلانی هستی؟ می‌گوید: نه، بلکه من مردی از انصار هستم، و قصد او آن است تا از آنان بِرَهد.

آنها اوصاف این شخص را برای اهل خبره و افرادِ شناس ذکر می‌کنند و آنان می‌گویند: او همان است که در پی‌اش هستید، و هم اکنون به مدینه رفته است. آنان در مدینه به دنبال او می‌روند، و او به مکه می‌رود. در مکه او را می‌یابند و می‌گویند: تو فلانی پسر فلانی هستی و مادرت فلانه دختر فلان است و چنین و چنان نشانه داری، و یک بار از ما گریختی، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم، او می‌گوید: من مقصود شما نیستم، بلکه فلان پسر فلان انصاری هستم، بیایید برویم آن را که می‌خواهید نشانتان دهم و از آنان می‌گریزد.

باز به دنبال او به مدینه می‌روند و او هم به مکه می‌رود. در کنار رکن او را می‌یابند و می‌گویند: اگر دستت را برای بیعت دراز نکنی گناه و خون ما بر گردن توست، این لشکر سفیانی است که به فرماندهی مردی از جرم به دنبال ما آمده است. آنگاه بین رکن و مقام می‌نشیند و دستش را پیش می‌کشد و با او بیعت می‌کنند. خداوند محبّت او را در دل‌های مردم قرار می‌دهد. او با گروهی که روزها چون شیران پیکار می‌کنند و شب‌ها مانند راهبان به عبادت می‌پردازند حرکت می‌کند.»

نگارنده: این داستان از فهم سنیان قرن سوم [ عصر ابن‌حماد ] درباره‌ی بشارت‌های نبوی پیرامون حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حکایت می‌کند. آنان این روایت را به ابن‌مسعود - که بشارت‌های نبوی پیرامون امامان دوازده گانه علیهم السلام را نقل می‌کرده است - نسبت داده‌اند، و تصوّرات خود را در مورد مهدی موعود، و نیز تفسیر این مطلب: «با مهدی بیعت می‌شود در حالی که خوش ندارد» بدان افزوده‌اند.

در این گزارش اصحاب سیصد و سیزده گانه‌ی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یاد شده‌اند، همان کسانی که خداوند از سرزمین‌های مختلف آنان را گرد می‌آورد، و در این روایت برای هر یک از این هفت عالم چنین شماری ذکر شده است‌! ابن‌حماد درباره‌ی این هفت تن گزارشات کوتاه و بلندی را نقل می‌کند، لیکن هیچ یک از پیامبر و ائمه علیهم السلام نیست.

نفس زکیه در نجف از علائم قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

شیخ مفید در ارشاد 2 /368 می‌فرماید: «در احادیث، علائم و حوادثی برای زمان قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ذکر شده است، از جمله: خروج سفیانی، قتل حسنی، اختلاف بنی عباس در پادشاهی، کسوف خورشید در نیمه‌ی ماه رمضان، خسوف ماه در آخر رمضان و بر خلاف عادت، فرو رفتن زمین در بیداء و نیز در مغرب و مشرق، ثابت ماندن خورشید از زوال تا نیمه‌های عصر، طلوع آن از مغرب، قتل نفس زکیه با هفتاد تن از صالحین در پشت کوفه [ نجف ]، ذبح شدن مردی هاشمی بین رکن و مقام و فرو ریختن دیوار مسجد کوفه.»

نگارنده: مقصود شیخ مفید رحمه الله ذکر علامات ولو بدون ترتیب است. شاهد ما از نقل این عبارت این قسمت است: «قتل حسنی... قتل نفس زکیه با هفتاد تن از صالحین در نجف، ذبح شدن مردی هاشمی بین رکن و مقام و فرو ریختن دیوار کوفه».

در روایات وارد نشده که حسنی اهل کجاست. اما در مورد هاشمی یا آن حسنی که بین رکن و مقام ذبح می‌شود، روایات صریح داریم و خواهد آمد.

مقصود از انهدام دیوار کوفه، دیوار مسجد آن از سمت مقابل قبله می‌باشد که مدلول روایات است.

اما نفس زکیه که در میان هفتاد تن از صالحین در نجف کشته می‌شود، واضح‌ترین کسی که تا این زمان در نجف کشته شده و این مطلب بر او قابل انطباق است شهید سید محمد باقر حکیم رحمه الله است که در میان بیش از هفتاد تن به شهادت رسید، و معنای حدیث آن است که هفتاد نفر از کشتگان افرادی صالح هستند.

در مختصر بصائر الدرجات /199 خطبه‌ای به نام مخزون را از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند که در قسمتی از آن آمده است: «ای مردم‌! از من سؤال کنید قبل از آنکه فتنه‌ای شرقی [ بسان شتری چموش ] پایش را بلند کند و در مهارش گذارد - و این [ فتنه ] پس از مرگ و زندگانی است -، یا آنکه آتشی با هیزم درشت در مغرب زمین شعله‌ور شود و فریاد به خونخواهی یا مانند آن کند. پس آن هنگام که فلک بگردد خواهید گفت: او مُرد، یا هلاک شد، در کدام وادی سیر می‌کند. پس در آن روز تأویل این آیه خواهد آمد: ثُمَّ رَدَدْنا لَکمُ الْکرَّةَ عَلَیهِمْ وَ أَمْدَدْناکمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنینَ وَ جَعَلْناکمْ أَکثَرَ نَفیراً،[[477]](#footnote-477)پس [ از چندی‏ ] دوباره شما را بر آنان چیره می‏کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‏دهیم و [ تعداد ] نفرات شما را بیشتر می‏گردانیم.

برای آن نشانه‌ها و علاماتی است؛ نخست آن که کوفه با لشکر و خندق محاصره شود، در سر کوچه‌های کوفه آتش روشن شود، چهل شب مساجد تعطیل شود، سه پرچم - که با [ پرچم ] هدایت مشتبه می‌شوند - پیرامون مسجد اکبر آمد و شد کنند که قاتل و مقتول در آتش‌اند. کشتار بسیار، مرگ وسیع، قتل نفس زکیه در پشت کوفه در میان هفتاد نفر، آنکه میان رکن و مقام ذبح می‌شود، قتل صبر اسبغ مظفّر در بیعت بتان و به همراه بسیاری از شیاطین انس...»

این روایت درباره‌ی حجاز و عراق است، و مسجد اکبر که پرچم‌ها حوالی آن آمد و شد و نزاع می‌کنند مسجد الحرام است.

این کشتار فجیع ممکن است هم در عراق باشد و هم در حجاز. اسبغ مظفر هم - که معلوم نیست اهل کجاست - شخصی است که او را در بند می‌کنند و به قتل می‌رسانند.

نفس زکیه که در مدینه به شهادت می‌رسد از یاران حضرت مهدی علیه السلام است

کتاب سلیم /197 می‌نویسد: «از نامه‌های حضرت علی علیه السلام به معاویه: ای معاویه‌! رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من خبر داده اند که بنی امیّه محاسن مرا از خون سرم رنگین می‌کنند و من به شهادت می‌رسم...

مردی از نسل تو شوم، ملعون، جلف، جفاکار، وارونه دل، خشن و سخت است و خداوند رأفت و رحمت را از دل او کنده. دایی‌هایش از کلب هستند و گویا او را می‌نگرم. اگر می‌خواستم نام و صفت او و نیز اینکه چند سال دارد را می‌گفتم. او لشکری به مدینه می‌فرستد که بدان وارد می‌شوند. کشتار و فحشاء بسیاری به راه می‌اندازند. مردی از فرزندان من - که پاک و منزّه است و زمین را از عدل و داد آکنده می‌سازد، همان سان که از ستم و جفا پر شده - از آنان می‌گریزد. من نام، نشانه و سنّ او در آن روز را می‌دانم. او از فرزندان پسرم حسین است که پسرت یزید او را می‌کشد. او خون‌خواه پدرش است. پس به سوی مکه فرار می‌کند. رئیس آن لشکر مردی پاک و بی گناه از فرزندان مرا در کنار احجار الزیت خواهد کشت...»

الفتن 1 /324 از کعب: «مدینه مباح شمرده می‌شود [ و هر کاری بخواهند در آن انجام می‌دهند ]، و نفس زکیه به قتل می‌رسد.»

همان 1 /329 از ابن‌مسعود: «لشکری روانه مدینه می‌شود که بین حماوین در زمین فرو می‌روند، و نیز نفس زکیه به قتل می‌رسد.»

کافی 1 /337 از زراره روایت می‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: آن پسر پیش از آنکه قیام کند غیبتی خواهد داشت، عرضه داشتم: چرا؟ فرمودند: می‌هراسد - و با دست به شکم خود اشاره کردند [ کنایه از کشته شدن ] -. در ادامه فرمودند: ای زراره‌! او منتظر است. و هموست که مردم در ولادتش شک می‌کنند، برخی می‌گویند: پدرش بدون آنکه فرزندی باقی گذارد از دنیا رفت، گروهی می‌گویند: پدرش از دنیا رفت و او در شکم مادر بود و برخی هم می‌گویند: او دوسال پیش از فوت پدر به دنیا آمد و همان منتظَر است. خدای عزوجل دوست دارد شیعیان را بیازماید. ای زراره‌! آن هنگام [ غیبت و امتداد آن ] است که باطل گرایان دچار تردید می‌شوند.

عرض کردم: فدایت شوم اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟فرمودند: ای زراره‌! اگر آن دوران را درک کردی این دعا را بخوان: اللّهمّ عرّفنی نفسک، فإنّک إن لم تُعرّفنی نفسک، لم أعرف نبیک، اللّهمّ عرّفنی رسولک، فإنّک إن لم تُعرّفنی رسولک، لم أعرف حجّتک، اللّهمّ عرّفنی حجّتک، فإنّک إن لم تُعرّفنی حجّتک، ضللت عن دینی.

آنگاه فرمودند: ای زراره‌! به ناچار پسری را در مدینه خواهند کشت، گفتم: فدایت شوم لشکر سفیانی او را می‌کشند؟ فرمودند: نه، لشکر بنی فلان به مدینه می‌آیند، او را دستگیر کرده می‌کشند، و چون به ظلم و عدوان او را می‌کشند دیگر مهلت داده نمی‌شوند، پس در این هنگام انتظار فرج را داشته باشید ان شاء الله.»[[478]](#footnote-478)

الفتن 1 /323 از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند: «سفیانی به کسی که با لشکرش به کوفه رفته و آن را همانند پوست ساییده، نامه‌ای می‌نویسد و فرمان می‌دهد به حجاز رود. او هم به مدینه می‌آید و شمشیرش را در میان قریش قرار می‌دهد و از آنان و انصار چهارصد مرد را می‌کشد، شکم‌ها را می‌درد و فرزندان را می‌کشد. او خواهر و برادری از قریش را که فاطمه و محمد نام دارند می‌کشد و بر در مسجد به دار می‌آویزد.»

نگارنده: آنچه در این گزارش آمده که لشکر سفیانی از عراق می‌آیند، قابل قبول نیست، چرا که آنها از شام می‌آیند.

همو از ابو رومان از آن حضرت: «سفیانی لشکری را به مدینه می‌فرستد که به هرکسی از آل محمد دست یابند او را دستگیر می‌کنند، و مردان و زنانی از بنی هاشم را می‌کشند. در این هنگام مهدی و منصور از مدینه به مکه می‌گریزند، او هم در پی آنان - که به حرم خدا و امن او رسیده‌اند - می‌فرستد.»

تفسیر عیاشی 1 /65 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «سفیانی با یارانش ظاهر می‌شوند و تا جایی پیش می‌روند که تنها مقصودشان آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم و شیعیان آنها خواهد بود. او لشکری به کوفه می‌فرستد که از شیعیان آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم می‌کشند و به دار می‌آویزند.

لشکری را نیز روانه‌ی مدینه می‌کند و آنان مردی را در آنجا می‌کشند و مهدی و منصور از آنجا می‌گریزند. آنها کوچک و بزرگ خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را دستگیر و اسیر می‌کنند. لشکر به دنبال آن دو [ مهدی و منصور ] از مدینه بیرون می‌رود، و مهدی به مانند موسی هراسان و نگران می‌رود تا آنکه وارد مکه می‌شود.»

نگارنده: البته این نفس زکیه غیر از آن نفس زکیه است که نزدیک ظهور امام زمان علیه السلام در مکه کشته می‌شود و خواهد آمد.

نفس زکیه که در مکه کشته می‌شود از یاران امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است

غیبت نعمانی /257 روایت می‌کند‌: «از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا خروج سفیانی حتمی است؟ فرمودند: آری، و نیز قتل نفس زکیه، قائم، فرو رفتن زمین در بیداء، دستی که در آسمان آشکار می‌شود و ندای آسمانی از حتمیات هستند. پرسیدند: ندا چیست؟ فرمودند: منادی به نام قائم و پدرش ندا می‌کند.»

همان /258 نقل می‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آیا می‌خواهید برایتان از آخرین پادشاه بنی فلان بگویم؟ اصحاب گفتند: آری، یا امیرالمؤمنین‌! ایشان فرمودند: شخصی از قومی از قریش را که قتل او حرام است، در سرزمینی حرام می‌کشند و قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید پس از آن تنها پانزده شب حکومت خواهند کرد.»

همان /264 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «خروج سفیانی، فرو رفتن زمین در بیابان، قتل نفس زکیه و ندای آسمانی از حتمیاتی است که باید پیش از قیام قائم رخ دهند.»

همان /262 نقل می‌کند: «محمد بن صامت به امام صادق علیه السلام گفت: آیا این امر [ ظهور ] نشانه‌ای دارد؟ فرمودند: آری، عرض کردم: چه علامتی؟ فرمودند: هلاکت عباسی، خروج سفیانی، قتل نفس زکیه، فرو رفتن زمین در بیابان و صدایی از آسمان.

عرضه داشتم: فدایت شوم هراس آن دارم که آشکار شدن این علامات به طول انجامد، فرمودند: نه، اینها به مانند یک رشته دانه‌ایست که پی در پی آیند.»

کمال الدین 2 /649 از صالح مولی بنی عذراء نقل می‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمودند: بین قیام قائم آل محمد و قتل نفس زکیه تنها پانزده شب است.»[[479]](#footnote-479)

غیبت شیخ طوسی /463 از عمار بن یاسر روایت می‌کند: «دولت اهل‌بیت پیامبرتان در آخرالزمان خواهد بود و نشانه‌هایی دارد... هنگامی که دیدید اهل شام بر گرد پسر ابو‌سفیان[[480]](#footnote-480) اجتماع کردند، به مکه بروید که در آن زمان نفس زکیه و برادرش را ظالمانه در آنجا خواهند کشت. آنگاه منادی از آسمان ندا می‌کند: ای مردم‌! امیر شما فلانی است، و او همان مهدی است که زمین را از داد و عدل پر می‌نماید، آن گونه که از ستم و بیداد پر شده است.»

همان از ابراهیم جریری نقل می‌کند: «نفس زکیه از آل محمد است و محمد بن حسن نام دارد. او بدون جرم و گناه کشته می‌شود و چون او را بکشند کسی در آسمان عذری برای آنان نخواهد آورد و در زمین یاوری برایشان باقی نخواهد ماند. در این هنگام خداوند قائم آل محمد را با گروهی که در چشمان مردم از سرمه خردترند می‌فرستد. مردمان برایشان گریه می‌کنند و بر این باورند که آنان نیز از بین می‌روند، لیکن خداوند مشارق و مغارب را برای آنان خواهد گشود. آنان مؤمنان حقیقی هستند. بدانید که بهترین جهاد در آخرالزمان است.»

شهادت نفس زکیه در برخی منابع سنی نیز آمده است، المصنف 8 /679 از مجاهد نقل می‌کند: «یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: مهدی خروج نمی‌کند مگر بعد از آنکه نفس زکیه کشته شود. با کشتن او اهل آسمان و زمین بر کشندگان غضب می‌کنند، لذا مردم به سوی مهدی می‌آیند و او را می‌آورند. او زمین را از دادگری و عدالت می‌آکند، زمین گیاهش را بیرون می‌دهد، آسمان بارانش را فرو می‌فرستد، و امّت در ولایت او غرقه در نعمتی می‌شوند که تا آن زمان چنین نبوده است.»

با این حساب نفس زکیه شخصی ممدوح است که سخن از او در زمان صحابه نیز بر سر زبان‌ها بوده است، و از همین رهگذر برخی در صدد تطبیق او بر محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بر آمدند و او را نفس زکیه نام نهادند.

الفتن 1 /339 از عمار: «هنگامی که نفس زکیه و برادرش را ظالمانه در مکه بکشند، منادی از آسمان ندا می‌کند: ای مردم‌! امیر شما فلانی است، و او همان مهدی است که زمین را از داد و عدل پر می‌نماید.»[[481]](#footnote-481)

2. سیصد و سیزده نفر یاران خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

مقام و منزلت یاران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

نهج‌البلاغة 2 /126 از امیرالمؤمنین علیه السلام : «بدانید، پدر و مادرم فدای آنان باد که نام‌هایشان در آسمان معروف است و در زمین مجهول. آگاه باشید و انتظار آن بکشید که امورتان پشت کند [ و سامان نیابد ]، پیوندتان گسسته شود و کودکانتان بر شما حکومت کنند. این زمانی خواهد بود که ضربه‌ی شمشیری برای مؤمن از کسب درهمی حلال آسانتر است، و عطا شونده پاداشش از عطا کننده بیشتر است. مست می‌شوید ولی نه از شراب، بلکه مست نعمت، بدون اضطرار سوگند یاد می‌کنید، و بی‌آنکه به حرج گرفتار باشید دروغ می‌گویید. بلا شما را به دندان می‌گیرد چنان که پالان دوش شتر را می‌گزد. این سختی چه طولانی است و این امید [ ی که انتظار آمدنش را می‌کشند ] چه دور.»[[482]](#footnote-482)

کمال الدین 2 /654 از عبدالله بن عجلان نقل می‌کند: «در حضور امام صادق علیه السلام سخن از خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به میان آوردیم، من پرسیدم: از کجا بدانیم که ایشان خارج شده است؟ ایشان فرمودند: صبح می‌کنید و در زیر سرتان صحیفه‌ای می‌یابید که بر آن نوشته شده است: اطاعتی نیک و پسندیده.»[[483]](#footnote-483)

همان 2 /673 از جابر بن یزید نقل می‌کند: «امام باقر علیه السلام فرمودند: گویا یاران قائم را می‌بینم که میان شرق و غرب را احاطه کرده‌اند. همه چیز حتی درندگان زمین و هوا از آنان فرمان می‌برند. در هر چیزی رضایت آنان دنبال می‌شود و چنان خواهد شد که زمینی بر زمینی دیگر افتخار می‌کند که امروز مردی از اصحاب قائم علیه السلام بر من گذشته است.»[[484]](#footnote-484)

علل الشرائع 1 /91 در حدیثی مفصل روایت می‌کند: «ابوبکر حضرمی به امام صادق علیه السلام گفت: فدایت شوم، پاسخ دو سؤال [ از این دو آیه ] چیست؟ فرمودند: ای ابوبکر‌! سِیرُوا فِیهَا لَیالِی وَأَیاماً آمِنِینَ،[[485]](#footnote-485) در این [ راه ]ها، شب‌ها و روزها با آرامش سیر کنید؛ مقصود آن است که با قائم ما اهل‌بیت [ سیر کنید ].

و این آیه: وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً،[[486]](#footnote-486)و هرکه بدان وارد شود ایمن خواهد بود؛ یعنی هرکسی با او بیعت کند و هر جایی که او وارد شود همراهش وارد شود، و [ دست ] بر دست او بکشد و در سلک یارانش در آید ایمن خواهد بود.»

اختصاص /325 از ابو بصیر: «در محضر امام صادق علیه السلام بودم و مردی خراسانی نیز آنجا بود، و با زبانی که برایم مفهوم نبود سخن می‌گفتند. بعد از مدّتی به زبانی تکلّم کردند که آن را می‌فهمیدم. شنیدم که امام علیه السلام می‌فرماید: با پایت بر زمین بزن، یکباره دیدم آن زمین دریایی شد که بر دو کناره‌اش سوارانی قرار دارند که گردن‌هایشان را بر روی برآمدگی زین نهاده‌اند، حضرت فرمودند: ایشان یاران قائم علیه السلام هستند.»[[487]](#footnote-487)

پیشینیان گوی سبقت بر آنان را نربودند، پسینیان نیز بدان‌ها نخواهند رسید

حاکم در مستدرک 4 /554 از محمد بن حنفیه روایت می‌کند و آن را بنابر شرط مسلم و بخاری صحیح می‌شمارد: «نزد حضرت امیر علیه السلام بودیم که شخصی درباره‌ی مهدی سؤال کرد، ایشان فرمودند: هیهات - و با دست عدد هفت را نشان دادند - و فرمودند: در آخرالزمان ظهور می‌کند، همان زمان که اگر کسی بگوید الله الله به قتل می‌رسد. پس خداوند تعالی قومی را که چونان ابرها پراکنده‌اند برای مهدی گرد هم می‌آورد و میان دل‌هایشان الفت ایجاد می‌کند. آنان از کسی نمی‌هراسند و اگر کسی در میانشان داخل شود [ و تعدادشان افزون گردد ] مسرور نمی‌گردند. ایشان به تعداد اصحاب بدر و یاران طالوت - که همراه او از نهر عبور کردند - هستند، پیشینیان گوی سبقت بر آنان را نربودند، پسینیان نیز بدان‌ها نخواهند رسید.

ابو طفیل می‌گوید: محمد بن حنفیه به من گفت: آیا می‌خواهی بدانی او از کجا بیرون می‌آید، من پاسخ مثبت دادم، او گفت‌: از میان این دو کوه، من گفتم: به خدا قسم از این دو جدا نخواهم شد تا آنکه بمیرم و در مکه مرد.»[[488]](#footnote-488)

با وضوح بیشتری در بصائر الدرجات /104 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «روزی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حضور جماعتی از صحابه دو بار فرمودند: خدایا‌! برادرانم را به من نشان بده، اصحاب گفتند: یا رسول الله‌! مگر ما برادرانت نیستیم؟ ایشان فرمودند: نه، شما اصحاب من هستید، برادران من گروهی هستند در آخرالزمان که مرا ندیده و به من ایمان آورده‌اند. خداوند پیش از آنکه آنها را از پشت پدران و رحم مادران بیرون آورد مرا از اسامی خود و پدرانشان آگاه کرده است. هریک از آنها در نگاهداری و حفظ دینش از دست کشیدن بر درختی تیغ‌دار در شبی تاریک، و یا به دست گرفتن شرار‌ه‌ی آتش سخت‌تر [ و استوارتر ] است، اینان چراغ‌های تاریکی هستند و خداوند از هر فتنه‌ی تاریکی آنان را نجات خواهد داد.»

مؤید این حدیث روایت مسلم 1 /150 است: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: دوست داشتم که برادرانمان را دیده بودیم، اصحاب گفتند: یا رسول الله‌! مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمودند: شما اصحاب من هستید، برادرانمان هنوز نیامده‌اند. پرسیدند: شما چگونه کسانی از امّتتان را که هنوز نیامده‌اند می‌شناسید؟ فرمودند: اگر کسی در میان اسبان سیاه خود اسبانی با پیشانی و دست و پای سفید داشته باشد آیا آنها را نمی‌شناسد؟ گفتند: آری، ای رسول‌خدا‌! فرمود: آنان [ در قیامت ] با پیشانی و دست و پایی سفید - بر اثر وضو - می‌آیند و من پیشتاز آنان به حوض هستم.

بدانید مردانی را از حوض من دور می‌کنند همان گونه که شتر گمشده رانده می‌شود، من آنان را صدا می‌زنم که بیایید، لیکن گفته می‌شود: اینان بعد از شما [ دین را ] دگرگون کردند، من هم می‌گویم: دور شوید، دور شوید.»

نگارنده: اینکه رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنها را برادران خود خوانده بر مقامی عظیم دلالت دارد و می‌رساند که آنها از تمام صحابه‌ی ایشان - به جز اهل‌بیت معصومی که در میان صحابه بودند - بالاترند، بلکه در این حدیث کنایه‌ای نسبت به صحابه‌ی خودشان نیز هست، به خصوص آنکه ایشان حدیث خود را با سخن از آن دسته از صحابه که - چون شتران گمشده - از حوض منع و به فرمان الهی رهسپار دوزخ می‌شوند به پایان رساندند‌!

عبارت: برادرانم، هنگامی که به عبارت: نه پیشینیان گوی سبقت را بر آنان ربودند، و نه پسینیان به آنها خواهند رسید، ضمیمه شود، دلالت می‌کند آنها از صحابه برترند.

خداوند آنها را در یک شب از اقصی نقاط زمین گرد هم می‌آورد

غیبت شیخ طوسی /284 از امام صادق علیه السلام : «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمودند: مردمان [ مؤمن ] همواره کاهش می‌یابند تا آنکه دیگر کسی الله را بر زبان نیاورد، لیکن بزرگ دین بر حق استوار می‌ماند. آنگاه خداوند گروهی را از نقاط مختلف زمین به مانند پاره‌های ابر پاییزی [ که پراکنده‌اند ] گرد می‌آورد.

به خدا سوگند من آنان را می‌شناسم و از اسامی‌شان، قبائل و نام امیرشان نیز آگاهم. آنها گروهی هستند که خداوند هرگونه که بخواهد آنان را می‌گزیند، از قبیله‌ای یک مرد، دو مرد و حتی تا نه نفر را برمی‌گزیند، و از آفاق [ مختلف ] سیصد و سیزده نفر به تعداد اهل بدر جمع خواهند شد، و این فرمایش خداست: أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً إِنَّ اللهَ عَلَی کلِّ شَئٍْ قَدِیرٌ،[[489]](#footnote-489)هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را [ گرد ] می‌آورد، در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست.

و چنان است که یکی از آنها جامه را بر خود می‌پیچد و آن را نمی‌گشاید تا آنکه خدا او را به آنان برساند.»

تفسیر عیاشی 1 /66 از ابو سمینه از خادم امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند: «از ایشان درباره‌ی این آیه پرسیدم: أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً، ایشان فرمودند: به خدا قسم هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند شیعیان ما را از تمام سرزمین‌ها برای او گرد هم می‌آورد.»

کمال الدین 2 /672 از مفضل بن عمر نقل می‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: این آیه در شأن مفقودین از اصحاب قائم علیه السلام نازل شد: أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً، آنان شب هنگام از بسترهایشان ناپدید می‌شوند و صبح در مکه خواهند بود و برخی از آنها در میان ابر سیر می‌کند و ما اسم او، پدرش، اوصاف و نسبش را می‌دانیم.

گفتم: فدایت شوم، ایمان کدامیک بالاتر است؟ فرمودند: آنکه روز در میان ابر حرکت می‌کند.»[[490]](#footnote-490)

تفسیر عیاشی 1 /67 از مفضل از ایشان: «هنگامی که به امام عجل الله تعالی فرجه الشریف اذن [ ظهور ] داده شود، خدا را با نام عبرانی اکبر می‌خواند، پس سیصد و سیزده یار ایشان - که به مانند پاره‌های ابر پاییزی [ پراکنده ] بودند و اصحاب ولایت[[491]](#footnote-491) هستند - حاضر می‌شوند.

برخی از آنها شب هنگام از بسترش ناپدید می‌شود و در مکه صبح می‌کند، برخی هم روز و در میان ابر مشاهده می‌شود که سیر می‌کند، و نام او، پدر و حسب و نسبش [ نزد ما ] معلوم است.

گفتم: فدایت شوم، ایمان کدامیک بالاتر است؟ فرمودند: آنکه روز و در میان ابر حرکت می‌کند، آنان مفقودان هستند و این آیه در مورد آنها نازل شده: أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً.»

غیبت شیخ طوسی /110 از ابن عباس: «مقصود از آیه‌ی: وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُکمْ وَمَا تُوعَدُونَ. فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالأرض إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّکمْ تَنْطِقُون،[[492]](#footnote-492)و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید در آسمان است. پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که واقعاً او حق است همان گونه که خود شما سخن می‌گویید؛ قیام قائم علیه السلام است [ یعنی قیام آن حضرت حق است ].

و نیز درباره‌ی آیه‌ی: أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً، گفت: اینان یاران قائم علیه السلام هستند که خداوند در یک روز همه را گرد می‌آورد.»

غیبت نعمانی /316 از سلیمان بن هارون عجلی از امام صادق علیه السلام : «یاران صاحب امر امامت محفوظند و اگر همه‌ی مردم [ از بین ] روند خداوند آنها را برای او خواهد آورد. آنهایند که خدای عزوجل درباره‌شان فرموده: فَإِنْ یکفُرْ بِهَا هَؤُلاءِ فَقَدْ وَکلْنَا بِهَا قَوْماً لَیسُوا بِهَا بِکافِرِینَ،[[493]](#footnote-493)و اگر اینان بدان کفر ورزند، بی‌گمان گروهی را بر آن می‌گماریم که بدان کافر نباشند.

و نیز در مورد ایشان است که می‌فرماید: فَسَوْفَ یأْتِی اللهُ بِقَوْمٍ یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ،[[494]](#footnote-494)پس خدا گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [ نیز ] او را دوست می‌دارند. [ اینان ] با مؤمنان فروتن، [ و ] بر کافران سرفرازند.»

همان /315 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «یاران قائم سیصد و سیزده مرد از اولاد عجم هستند. برخی روز در ابر حرکت می‌کند و نام او، پدر و حسب و نسبش [ برای ما ] معلوم است. بعضی هم بر بستر خوابیده است که بدون قرار پیشین در مکه به حضور آن حضرت می‌رسد.»

کمال الدین 2 /377 از عبد العظیم حسنی روایت می‌کند: «به امام جواد علیه السلام گفتم: امید آن دارم که شما قائم اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باشید، همو که زمین را همان سان که از ستم و ظلم آکنده شده از عدل و داد پر خواهد ساخت، ایشان فرمودند: ای ابو القاسم‌! هریک از ما فرمان خداوند عزیز و جلیل را برپا می‌دارد و به دین او راهنمایی می‌کند، لیکن آن قائمی که خداوند عزوجل به دست او زمین را از اهل کفر و انکار پاک و از داد و عدل خواهد آکند، کسی است که ولادتش بر مردم مخفی خواهد بود و خود نیز غیبت خواهد نمود و بردن نام وی بر آنان حرام است. او همنام و کنیه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، زمین برایش درنوردیده، و هر سختی آسان می‌شود. به تعداد اهل بدر - یعنی سیصد و سیزده نفر - از یاران او از اقصی نقاط زمین گرد می‌آیند و این سخن خدای عزیز و جلیل است: أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً إِنَّ اللهَ عَلَی کلِّ شَئٍْ قَدِیرٌ، چون این تعداد از اهل اخلاص جمع شوند خداوند امر او را آشکار خواهد ساخت، و آن هنگام که ده هزار مرد، کامل شوند به اذن خدای عزوجل قیام می‌کند و دشمنان خدا را چنان می‌کشد تا او راضی شود.

عبد العظیم گفت: آقای من‌! چگونه می‌داند که خدا راضی شد؟ فرمودند: رحمت را در قلب او می‌افکند. او وقتی وارد مدینه شود لات و عزی را بیرون و به آتش خواهد کشید.»

مختصر تاریخ دمشق 1 /114 از حضرت علی علیه السلام : «چون قائم آل محمد قیام کند، خداوند برای او [ یارانش از ] اهل مشرق و مغرب را گرد خواهد آورد و آنان بسان پاره‌های [ پراکنده‌ی ] ابر پاییزی گرد خواهند آمد، اما رفیقان از اهالی کوفه‌اند و ابدال از اهل شام.»[[495]](#footnote-495)

الفتن 1 /390 از تیمی از آن حضرت: «دین چنان متروک می‌شود که کسی لا إله إلا الله نگوید، - برخی راویان گویند که حضرت فرمود: چنان که کسی نام خدا را بر زبان نبرد -، لیکن بزرگ دین بر حق استوار می‌ماند، و آن هنگام خدا قومی را که به مانند پاره‌های ابر پاییزی [ پراکنده ] بودند - و من نام امیر و محل توقّف مرکب‌هایشان را می‌دانم - برمی‌انگیزد.»[[496]](#footnote-496)

ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغة 19 /104 پس از نقل روایتی مشابه از حضرت امیر علیه السلام می‌نویسد: «این خبر از پیشگویی‌های امام علیه السلام است، و در آن از مهدی که به اعتقاد ما در آخرالزمان به وجود می‌آید سخن گفته‌اند...

اگر کسی بگوید: این روایت باور امامیه را - به اینکه مهدی هراسان و مخفی است و در زمین سیر می‌کند، و در آخرالزمان ظهور می‌نماید و حکومتی پایدار خواهد داشت - تقویت می‌کند، در پاسخش می‌گوییم: به اعتقاد ما بعید نیست دولت امام مهدی که در آخرالزمان ظاهر می‌شود به خاطر مصلحتی که خدا می‌داند در ابتدا مضطرب و نابسامان باشد، و بعداً انتظام یابد و استوار گردد.»

یاران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امت شمرده شده در قرآن

تفسیر قمی 1 /323 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند:«وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَی أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَیقُولُنَّ مَا یحْبِسُهُ،[[497]](#footnote-497)و اگر عذابشان را تا امّتی شمرده شده به تأخیر اندازیم می‌گویند: چه چیز مانع آن شده است؛ امّت شمرده شده یاران قائم - سیصد و بیش از ده نفر - هستند.»

تفسیر عیاشی 2 /57 از امام باقر علیه السلام : «به خدا قسم که سیصد و بیش از ده مرد یار قائم علیه السلام امّت شمرده شده‌اند که خداوند می‌فرماید: وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَی أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ، آنان که به مانند پاره‌های ابر پاییزی بودند طیّ یک زمان برای آن حضرت گرد هم می‌آیند.»

تفسیر قمی 2 /205 از آن حضرت در تفسیر همین آیه روایت می‌کند: «به خدا سوگند آنان اصحاب قائم هستند که در یک زمان برای او گرد می‌آیند. پس چون به بیداء آید لشکر سفیانی برای مقابله می‌آید و خداوند زمین را فرمان می‌دهد که گام‌های آنان را بگیرد، و این سخن خداست: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیب،[[498]](#footnote-498)و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده‌اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند؛ یعنی به وسیله‌ی قائم آل محمد علیهم السلام [ گرفتار و هلاک شده‌اند ].

وَأَنَّی لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ.... وَحِیلَ بَینَهُمْ وَبَینَ مَا یشْتَهُونَ، و چگونه از جایی دور، دست یافتن [ به ایمان ] برای آنان میسّر است؟... و میان آنان و آنچه می‌خواستند حایل قرار می‌گیرد؛ [ آنچه می‌خواستند آن است ] که عذاب نشوند.

کمَا فُعِلَ بِأَشْیاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ، همان گونه که از پیشتر با امثال ایشان چنین شد؛ مقصود تکذیب‌کنندگانی هستند که پیش از اینان بودند و هلاک شدند.

إِنَّهُمْ کانُوا فِی شَک مُرِیبٍ، آنها [ نیز ] در شکّی سخت بودند.»

غیبت نعمانی /241 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَی أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ ؛ عذاب خروج قائم علیه السلام است و امّت شمرده شده به تعداد اهل بدرند.»[[499]](#footnote-499)

آنان شیعیان کسانی هستند که خداوند به آنان وعده‌ی خلافت و استقرار در زمین را داده است

کافی 1 /193 از عبدالله بن سنان می‌آورد: «از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سؤال کردم: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ،[[500]](#footnote-500) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد، ایشان در پاسخ فرمودند: آنان ائمه‌اند.»

تأویل الآیات 1 /368 از آن حضرت چنین نقل می‌کند: «این آیه در مورد علی بن ابی طالب و امامان از نسل او نازل شد، و مقصود از آن ظهور قائم علیه السلام است.»

کفایة الاثر /56 از جابر بن عبدالله روایت می‌کند: «جندب بن جناده‌ی یهودی از خیبر آمد و به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت: ای محمد‌! بگو خدا چه چیزی ندارد؟ چه چیزی نزد او نیست؟ و چه چیزی را نمی‌داند؟ ایشان فرمودند: آنچه که خدا ندارد شریک است، آنچه نزد او نیست ظلم بر بندگان است، و آنچه او نمی‌داند اعتقاد شما یهودیان است که عزیر را پسر خدا می‌دانید و حال آنکه او برای خود فرزندی نمی‌داند.

در این هنگام جندب گفت: شهادت می‌دهم که خدایی غیر از الله نیست و شما به حق رسول او هستید. دیشب در خواب موسی بن عمران علیه السلام را دیدم که به من فرمود: ای جندب‌! بر دست محمد اسلام آر و به جانشینان پس از او متمسّک باش. اسلام را خداوند روزی من کرد، حال درباره‌ی جانشینان خود برایم بگویید تا به آنان تمسّک جویم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ای جندب‌! جانشینان من پس از من به تعداد نقیبان بنی‌اسرائیل هستند. جندب گفت: یا رسول الله‌! در تورات آمده که آنان دوازده تن بودند. ایشان فرمودند: آری، امامان بعد از من نیز دوازده نفرند، او عرضه داشت: ای رسول‌خدا‌! آیا همه در یک زمانند؟ فرمودند: نه، بلکه یکی پس از دیگری، و تو تنها سه تن از آنان را درک خواهی نمود.

جندب گفت: آنان را برایم نام ببرید، حضرت فرمودند: تو پس از من سرور اوصیاء، وارث پیامبران و پدر امامان علی بن ابی طالب، بعد از او پسرش حسن و پس از او هم حسین را درک خواهی کرد، پس بعد از من به آنها متمسّک باش و نادانی جاهلان تو را فریب ندهد. هنگامی که ولادت پسر حسین، علی بن الحسین فرا رسد خداوند تو را از دنیا خواهد برد، و آخرین توشه‌ی تو از دنیا مقداری شیر است.

جندب عرض کرد: ای پیامبر خدا‌! در تورات چنین دیده‌ام: الیا یقطوا شبرا و شبیرا، ولی اسامی آنان را نمی‌دانم، جانشینان پس از حسین چند نفرند و نامشان چیست؟ فرمودند: نه تن از نسل حسین که مهدی از آنهاست، هنگامی که مدّت [ امامت ] حسین به پایان رسد، پسرش علی که زین العابدین لقب اوست عهده‌دار آن خواهد شد، با سپری شدن مدّت او پسرش محمد که باقر خوانده می‌شود آن را بر عهده خواهد گرفت، با اتمام دوران او پسرش جعفر که صادق نامیده می‌شود، بعد از او پسرش موسی که او را کاظم گویند، چون مدّت او به پایان رسد، پسرش علی که رضا خوانده می‌شود، سپس پسرش محمد که زکی نامیده می‌شود، آنگاه پسر اوکه علی نام دارد و نقی گفته می‌شود، بعد پسرش حسن که امین نامیده می‌شود آن را عهده‌دار خواهند شد، پس از آن امام آنها غائب خواهد شد.

جندب گفت: یا رسول الله‌! حسن است که غیبت می‌کند؟ ایشان فرمودند: نه، بلکه پسر او حجّت. گفت: نام او چیست؟ فرمودند: نامش برده نشود تا آنکه خدا او را آشکار سازد.

عرضه داشت: سخن از ایشان در تورات آمده است و موسی بن عمران ما را به شما و جانشینانی که پس از شما و از نسل شما هستند بشارت داده است.

آنگاه رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را تلاوت فرمودند: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً، خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدّل گرداند.

جندب گفت: ای رسول‌خدا‌! بیم ایشان از چیست؟ فرمودند: ای جندب‌! در زمان هریک از ایشان سلطانی است که بر آنان غالب می‌شود و آنها را می‌آزارد، هنگامی که خداوند خروج قائم ما را سرعت بخشد او زمین را همان سان که از ظلم و ستم پر شده از داد و عدل خواهد آکند.

در ادامه فرمودند: خوشا به حال شکیبایانِ در غیبت او، خوشا به حال پرهیزکارانی که در راه آنان هستند، خدا آنان را در کتابش چنین وصف کرده است: الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ،[[501]](#footnote-501) کسانی که به غیب ایمان می‌آورند.

و نیز فرموده: أُولَئِک حِزْبُ اللهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُون،[[502]](#footnote-502) اینانند حزب خدا، آری، حزب خداست که رستگارانند.»[[503]](#footnote-503)

احادیث دیگری نیز در فصل آیات خواهد آمد.

صالحانی که خداوند وعده داده زمین را به ارث خواهند برد

تأویل الآیات 1 /332: «امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی: وَلَقَدْ کتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکرِ أَنَّ الأرض یرِثُهَا عِبَادِی الصَّالِحُونَ،[[504]](#footnote-504)و در حقیقت، در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان شایسته‌ی ما به ارث خواهند برد، فرمودند: تمام کتاب‌ها ذکر هستند و [ اینکه خدا فرموده: ] زمین را بندگان شایسته‌ی ما به ارث خواهند برد، مقصود قائم علیه السلام و اصحاب اوست.»[[505]](#footnote-505)

تفسیر قمی 2 /126: «در تفسیر آیه‌ی: وَلَقَدْ آتَینَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلاً یا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَالطَّیرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ،[[506]](#footnote-506)و به راستی داود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم، [ و گفتیم: ] ای کوه‌ها، با او همصدا شوید، و ای پرندگان [ هماهنگی کنید ]، و آهن را برای او نرم گردانیدیم، آمده است: داود و سلیمان [ از جانب خدا ] آیاتی عطا شدند که به هیچ یک از پیامبران داده نشد؛ خداوند سخن پرندگان را به آنها آموخت، آهن و مس را برایشان بدون آتش نرم کرد، کوه‌ها با داود تسبیح می‌گفتند، و زبور را بر او فرو فرستاد، که توحید، تمجید، دعا، اخبار رسول‌خدا و امیرالمؤمنین علیهما السلام ، امامان از نسل ایشان علیهم السلام ، اخبار رجعت و قائم علیه السلام در آن بود، و دلیل آن سخن خداوند است: وَلَقَدْ کتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکرِ أَنَّ الأرض یرِثُهَا عِبَادِی الصَّالِحُونَ.»

آیه‌ی: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یرْتَدَّ مِنْکمْ عَنْ دِینِهِ... بشارتی برای آنهاست

تفسیر عیاشی 1 /326 از سلیمان بن هارون نقل می‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: برخی از عجلیه[[507]](#footnote-507) بر این باورند که شمشیر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد عبدالله بن حسن است، ایشان فرمودند: به خدا قسم نه او و نه پدرش آن را [ حتی ] با یک چشمشان ندیده‌اند، مگر آنکه پدرش آن را در حضور امام‌حسین علیه السلام دیده باشد. آن شمشیر برای صاحب امر [ امامت ] محفوظ است و ذخیره شده، پس دیگر به این سو و آن سو نرو، زیرا به خدا سوگند حق واضح است.

به خدا قسم اگر اهل آسمان و زمین گرد هم آمده بر آن شوند که این امر را از جایگاهی که خدا در آن قرار داده برگردانند، نخواهند توانست، و اگر همه‌ی مردم به کفر در آیند و احدی [ بر ایمان ] باقی نماند، خداوند برای این منصب کسی را خواهد آورد که شایستگی آن را داشته باشد.

در ادامه فرمودند: آیا سخن خدا را نمی‌شنوی: یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یرْتَدَّ مِنْکمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یأْتِی اللهُ بِقَوْمٍ یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ یجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَلا یخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذَلِک فَضْلُ اللهِ یؤْتِیهِ مَنْ یشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ،[[508]](#footnote-508)ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، پس خدا گروهی [ دیگر ] را خواهد آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان او را دوست می‌دارند. [ اینان ] با مؤمنان فروتن، [ و ] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست.

در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: فَإِنْ یکفُرْ بِهَا هَؤُلاءِ فَقَدْ وَکلْنَا بِهَا قَوْماً لَیسُوا بِهَا بِکافِرِینَ،[[509]](#footnote-509)و اگر اینان بدان کفر ورزند، بی‌گمان گروهی را بر آن می‌گماریم که بدان کافر نباشند.

[ امام علیه السلام فرمودند: ] اهل این دو آیه یکی هستند.»[[510]](#footnote-510)

تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله 1 /170: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یرْتَدَّ مِنْکمْ عَنْ دِینِهِ؛ خطاب با آن دسته از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است که حقّ خاندان ایشان را غصب کردند و از دین خدا بازگشتند.

فَسَوْفَ یأْتِی اللهُ بِقَوْمٍ یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ؛ در شأن قائم علیه السلام و یارانش نازل شد، [ همان کسانی که ] یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَلا یخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ.»

آنان، تکیه گاه استوار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

تفسیر عیاشی 2 /156 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «در مورد آیه‌ی: قَالَ لَوْ أَنَّ لِی بِکمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکنٍ شَدِیدٍ،[[511]](#footnote-511)[ لوط ] گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم، فرمودند: مقصود از قدرت، قائم علیه السلام است و تکیه گاه استوار سیصد و سیزده یار ایشان.»[[512]](#footnote-512)

کمال الدین 2 /673 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «این سخن جناب لوط با قومش: لَوْ أَنَّ لِی بِکمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکنٍ شَدِیدٍ، تنها، تمنّا و آرزوی آن است که کاش توان قائم علیه السلام را داشت، و تنها صولت و اقتدار یاران آن حضرت را یاد نمود که هریک از آنان توان چهل مرد، و قلبی سخت‌تر از پاره‌های آهن خواهد داشت. آنها اگر از کنار کوه‌های آهنین عبور کنند آن را از بیخ می‌کنند، و شمشیرهایشان را تا زمانی که خداوند عز وجل رضایت دهد در نیام نخواهند کرد.»[[513]](#footnote-513)

مظلومانی که خداوند اذن نبرد به آنان داده

غیبت نعمانی /241 از امام صادق علیه السلام : «ایشان درباره‌ی آیه‌ی: أُذِنَ لِلَّذِینَ یقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ،[[514]](#footnote-514) به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [ جهاد ] داده شده، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند، و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست، فرمودند: این آیه در مورد قائم علیه السلام و یاران اوست.»[[515]](#footnote-515)

وعده داده شدگان به نصر

تفسیر قمی 2 /14: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لأَنْفُسِکمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الآخِرَةِ،[[516]](#footnote-516) اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید به خود [ بد نموده‌اید ]، و چون تهدید آخر فرا رسد؛ مقصود قائم‌ علیه السلام و یاران اوست.»[[517]](#footnote-517)

کافی 8 /255: «امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیهِ سُلْطَاناً فَلَا یسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً،[[518]](#footnote-518) و هرکس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم، پس [ او ] نباید در قتل زیاده‌روی کند، زیرا او یاری شده است، فرمودند: این، در مورد حسین علیه السلام فرود آمد. اگر ولیّ او در ازای [ خون ] او اهل زمین را بکشد، زیاده روی نکرده است.»

آنان کسانی هستند که پس از مظلوم واقع شدن انتقام می‌گیرند

تفسیر فرات /150 از امام باقر علیه السلام : «ایشان درباره‌ی این آیه: وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ،[[519]](#footnote-519) کسانی که پس از ستمی که بر آنها رفته باشد انتقام می‌گیرند، فرمودند: قائم و یارانش.

خداوند می‌فرماید: فَأُولَئِک مَا عَلَیهِمْ مِنْ سَبِیلٍ، راه [ سرزنشی ] بر آنان نیست؛ زمانی که قائم قیام کند و از بنی‌امیه، تکذیب کنندگان و نواصب انتقام بگیرد، و این همان فرموده‌ی خداست: إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یظْلِمُونَ النَّاسَ وَیبْغُونَ فِی الأرض بِغَیرِ الْحَقِّ، [ راه ] ملامت تنها بر کسانی است که به مردم ستم و به ناحق در روی زمین سرکشی می‌کنند.»[[520]](#footnote-520)

تیزبینان

مناقب ابن شهر آشوب 4 /284: «امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد آیه‌ی: إِنَّ فِی ذَلِک لآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ. وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ،[[521]](#footnote-521)به یقین، در این [ کیفر قوم لوط ] برای تیزبینان عبرتهاست. و [ آثار ] آن [ شهر هنوز ] بر سر راهی برجاست، فرمودند: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم تیزبین بود، امامان از نسل من تا روز قیامت نیز تیزبینانند. وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ؛ این راه وصیّ بعد از پیامبر است.»

ارشاد /365 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «هنگامی که قائم آل محمد علیهم السلام قیام کند، مانند داود علیه السلام و بدون شاهد طلبیدن میان مردم حکم خواهد کرد، بدان صورت که خداوند متعال به او الهام کرده و او به علم خود حکم می‌نماید و هر قومی را از آنچه مخفی داشته‌اند آگاه خواهد ساخت. او دوست را از دشمن با تیزبینی می‌شناسد، خدای سبحان می‌فرماید: إِنَّ فِی ذَلِک لآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ. وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ.»[[522]](#footnote-522)

کمال الدین 2 /671 از امام صادق علیه السلام : «چون قائم قیام نماید هریک از بندگان خدا را که در مقابل او بایستد خواهد شناخت که صالح است یا بدکار، زیرا در او نشانه‌ای برای هوشیاران است که در راهی برجاست.»

منتخب الانوار /195 از امام باقر علیه السلام : «گویا قائم علیه السلام و یارانش را در نجف می‌بینم که گویا بر روی سرهایشان پرنده نشسته است، توشه‌هایشان به پایان رسیده، لباس‌هایشان مندرس شده و کمان‌هایشان را بر شانه‌ها انداخته‌اند، و سجده بر پیشانیشان اثر گذارده است. آنان شیران روز و راهبان شب هستند. قلب‌هایشان گویا پاره‌های آهن است. هرمرد از آنان نیروی چهل مرد را خواهد داشت و امامشان تیزبینی به آنان عطا خواهد کرد. آنان تنها کافران و منافقان را می‌کشند، زیرا خداوند در کتابش آنان را چنین وصف فرموده است: إِنَّ فِی ذَلِک لآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ.»

بصائر الدرجات /356 از معاویه دُهنی: «امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه: یعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیمَاهُمْ فَیؤْخَذُ بِالنَّوَاصِی وَالأَقْدَام،[[523]](#footnote-523) تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند، فرمودند: ای معاویه‌! اینان [ سنیان ] در مورد این آیه چه می‌گویند؟ گفتم: می‌پندارند خداوند روز قیامت تبهکاران را از سیمایشان می‌شناسد، و فرمان می‌دهد آنان را از پیشانی و پایشان بگیرند و در آتش بیافکنند.

امام علیه السلام فرمودند: چگونه می‌شود که جبّار تبارک و تعالی محتاج شناخت خلقی باشد که آنان را ایجاد کرده است؟ من عرض کردم: فدایت شوم، پس مقصود چیست؟ فرمودند: هنگامی که قائم ما قیام کند خداوند به او سیما خواهد داد، پس فرمان می‌دهد تا کافر را از پیشانی و پا بگیرند و آنگاه با شمشیر به سختی بر او کوفته می‌شود.»

ابدال شام و نجیبان مصر و عراق در میان آنان

امالی شیخ مفید /30 از محمد بن سوید اشعری نقل می‌کند: «من و فطر بن خلیفه نزد امام صادق علیه السلام رفتیم و ایشان برای ما خرما آوردند و از آن خوردیم، خود نیز دانه‌هایی تناول کردند، آنگاه به فطر فرمودند: حدیثی را که از ابو طفیل در مورد ابدال برایم نقل نمودی بازگو.

فطر گفت: از ابو طفیل شنیدم که گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم: ابدال از اهالی شام، و نجیبان از اهالی کوفه‌اند و خداوند آنان را در بدترین روزی که در انتظار دشمنان ماست گرد می‌آورد.

پس امام‌جعفرصادق علیه السلام فرمودند: خدا شما را رحمت کند، بلا تنها از آغاز می‌شود، آنگاه به سراغ شما می‌آید، و آرامش نیز چنین است، خدا رحمت کند کسی را که ما را نزد مردم محبوب کند و کراهت آنان را برای ما جلب ننماید.»

غیبت شیخ طوسی /284 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «سیصد و چند نفر به تعداد اهل بدر بین رکن و مقام با قائم بیعت می‌کنند؛ نجیبان که اهل مصرند، ابدال که اهل شام هستند و اخیار که اهل عراقند در میان آنها هستند. پس ایشان آن مقدار که خداوند بخواهد خواهد ماند.»[[524]](#footnote-524)

تهذیب ابن عساکر 1 /62 از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کنند: «قبة الاسلام در کوفه است، [ محل ] هجرت مدینه، نجیبان در مصرند، و ابدال که اندک هستند در شام.»

تهذیب تاریخ دمشق 1 /63 می‌نویسد: «ابدال از شام، نجیبان از مصر و اخیار از اهالی عراق هستند. ابو طفیل گوید: حضرت امیر علیه السلام خطبه خواندند و از خوارج سخن به میان آوردند، مردی برخاست و اهل شام را لعنت کرد، ایشان فرمود: وای بر تو نفرین عمومی نکن، اگر لعن می‌کنی فلانی و پیروانش را لعنت کن، زیرا ابدال و نجیبان اهل شام هستند.»

پنجاه زن در میان اصحاب آن حضرت

درباره‌ی حضور برخی زنان در میان یاران ایشان دو روایت داریم، یکی در دلائل الامامة /259 از مفضل بن عمر: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که سیزده زن همراه قائم علیه السلام خواهند بود، گفتم: کارشان چیست؟ فرمودند: مجروحان را مداوا و به بیماران رسیدگی می‌کنند، همان گونه که با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودند.

عرض کردم: آنان را نام برید، فرمودند: قنواء بنت رشید، ام ایمن، حبابه‌ی والبیه، سمیه مادر عمار بن یاسر، زبیده، ام خالد احمسیه، ام سعید حنفیه، صبانه‌ی ماشطه و ام خالد جهنیه.»[[525]](#footnote-525)

این روایت نه زن را یاد می‌کند که زنده می‌شوند و ازقبرها بیرون می‌آیند تا به مداوای مجروحان بپردازند، البته در آن نیامده که اینان وزیران امام مهدی علیه السلام هستند.

تفسیر عیاشی 1 /65 از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایتی مفصّل و با اهمیت می‌آورد و در آن تصریح شده که پنجاه زن از خواص یاران آن حضرت هستند، این حدیث سخن از حرکت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف از مدینه تا به مکه، آغاز ظهور مقدّس، سخنرانی در مسجد الحرام و حرکت به مدینه و شام و عراق را در خود گنجانده است:

«ای جابر‌! در خانه‌ات بنشین و هیچ تحرّکی از خود نشان نده تا زمانی که نشانه‌هایی که برایت می‌گویم در طول یک سال ببینی، و بنگری منادیی در دمشق ندا می‌کند، زمین در یکی از مناطق آن فرو می‌رود و قطعه‌ای از مسجد آن سقوط می‌کند.

هنگامی که دیدی ترکان از آن عبور کردند و در جزیره فرود آمدند، رومیان آمدند و و در رمله وارد شدند، آن سال، سال اختلاف در تمامی سرزمین‌های اعراب است. اهل شام در آن زمان اختلاف می‌کنند و به سه پرچم [ و گروه ] تقسیم می‌شوند؛ اصهب[[526]](#footnote-526)، ابقع[[527]](#footnote-527) و سفیانی.

مُضر همراه بنی ذنب الحمار خواهند بود، و [ بنی ] کلب که دایی‌های سفیانی هستند با او. او و همراهانش بر بنی ذنب الحمار غالب شده آنان را به طوری که سابقه نداشته خواهند کشت. مردی از بنی ذنب الحمار به دمشق می‌آید و خود و همراهانش به طوری بی سابقه به قتل خواهند رسید. این آیه‌ایست که خداوند می‌فرماید: فَاخْتَلَفَ الأَحْزَابُ مِنْ بَینِهِمْ فَوَیلٌ لِلَّذِینَ کفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یوْمٍ عَظِیمٍ،[[528]](#footnote-528) گروه‌ها با هم اختلاف کردند، پس وای بر کافران به هنگام حضور در آن روز بزرگ.

سفیانی و همراهانش می‌آیند و تنها مقصودشان خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و شیعیان آنهاست. او لشکری به کوفه می‌فرستد و مردمانی از شیعیان آل محمد را می‌کشد و به دار می‌آویزد. پرچمی از خراسان رو می‌کند و بر ساحل دجله فرود می‌آید. مردی ضعیف از مَوالی با پیروانش خروج می‌کند و در پشت کوفه به هلاکت می‌رسند. سفیانی لشکری را به مدینه گسیل می‌دارد و آنان مردی را در آنجا می‌کشند، و مهدی و منصور از آنجا می‌گریزند. آنها کوچک و بزرگ خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را می‌گیرند و اسیر می‌کنند. لشکر به دنبال آن دو [ مهدی و منصور، از مدینه ] بیرون می‌رود، و مهدی به مانند موسی هراسان و نگران می‌رود تا آنکه وارد مکه می‌شود.

لشکر سفیانی می‌آیند تا به بیداء می‌رسند، آنها که لشکر هملات هستند در زمین فرو می‌روند و تنها خبر رسان آنها جان سالم به در می‌برد.

قائم بین رکن و مقام می‌ایستد، نماز می‌گزارد و بر می‌گردد - در حالی که وزیرش به همراه اوست - و می‌فرماید: ای مردم‌! ما بر [ مقابله با ] کسانی که به ما ستم نمودند و حقّ ما را ربودند از خداوند یاری می‌طلبیم.

هرکسی که درباره‌ی خدا با ما گفتگو کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به خدا هستم.

هرکه در مورد آدم با ما بحث کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به آدم هستم.

هر آنکه در مورد نوح با ما به احتجاج پردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به نوحم.

هر کسی درباره‌ی ابراهیم با ما به گفتگو بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین فرد به ابراهیم هستم.

هرکه در مورد حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم با ما بحث نماید، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به ایشانم.

هر آن کس که درباره‌ی پیامبران با ما به احتجاج بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به آنها هستم.

و هرکسی درباره‌ی کتاب خدا با ما گفتگو کند، [ بداند که ] من نزدیکترین شخص به کتاب خدا هستم.

ما و هر مسلمانی که امروز هست گواهی می‌دهیم که بر ما ستم و تعدّی شد و طرد شدیم، از دیار، اموال و خانواده‌هایمان بیرون رانده و مقهور شدیم، بدانید ما امروز از خداوند و هر مسلمانی یاری می‌طلبیم.

به خدا قسم سیصد و بیش از ده مرد که پنجاه زن در میان آنهایند[[529]](#footnote-529) حاضر می‌شوند. آنان به مانند پاره‌های ابر پاییزی یکی پس از دیگری و بدون قرار قبلی در مکه حضور یافته گرد می‌آیند، و این همان آیه است که خداوند فرموده: أین مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جمیعاً إِنَّ اللهَ عَلَی کلِّ شَئ قَدِیرٌ.

آنگاه مردی از آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم می‌گوید: از اینجا بیرون رو که این شهری است که مردمش ستمکارند. سپس آن حضرت و سیصد و بیش از ده تنی که بین رکن و مقام با ایشان بیعت کرده بودند، از مکه خارج می‌شوند.

ایشان پیمان، پرچم و سلاح پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به همراه دارد و وزیرشان نیز با ایشان است. منادی در مکه به نام او - که نام پیامبری است - و فرمان آسمانی او ندا می‌کند چنان که همه‌ی اهل زمین می‌شنوند. هر شبهه‌ای که برایتان پیش آید، نسبت به پیمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و پرچم و سلاح ایشان و انسان پاکی که از نسل حسین علیه السلام است دچار شبهه نخواهید شد.

اگر در این هم شبهه برایتان پیش آید، ندای آسمانی به نام او و فرمان [ آسمانیِ ] او برایتان مشتبه نخواهد بود.

از کسانی که از میان خاندان محمد صلی الله علیه وآله وسلم خروج می‌کنند بپرهیز، چرا که آل محمد و علی علیهما السلام پرچمی دارند و دیگران پرچم‌هایی، پس در خانه بنشین و به دنبال هیچ مردی از آنان به راه نیفت، تا زمانی که مردی از فرزندان امام‌حسین علیه السلام را ببینی که پیمان، پرچم و سلاح پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به همراه دارد، زیرا پیمان آن حضرت [ بعد از امام‌حسین علیه السلام  ] به حضرت علی بن الحسین رسید، سپس به حضرت محمد بن علی و خداوند آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد، پس تا همیشه ملازم ایشان باش، و از کسانی که برایت گفتم دوری گزین.

هنگامی که یکی از آنان [ خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم  ] که سیصد و بیش از ده مرد به همراه دارد و پرچم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اوست، آهنگ مدینه و از بیداء عبور کند و بگوید: اینجا مکان گروهی است که در زمین فرو رفتند، و این همان آیه است که خداوند می‌فرماید: أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکرُوا السَّیئَاتِ أَنْ یخْسِفَ اللهُ بِهِمُ الأرض أَوْ یأْتِیهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیثُ لایشْعُرُونَ. أَوْ یأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِینَ،[[530]](#footnote-530) آیا کسانی که تدبیرهای بد می‌اندیشند، ایمن شدند از اینکه خدا آنان را در زمین فرو ببرد، یا از جایی که حدس نمی‌زنند عذاب برایشان بیاید. یا در حال رفت و آمدشان آنان را بگیرد، و کاری از دست آنان برنیاید؟

او چون وارد مدینه شود محمد بن شجری را به شیوه‌ی یوسف اخراج کند.

آنگاه به کوفه می‌آید و مدّتی طولانی که خدا می‌خواهد در آن درنگ می‌کند تا بر آن غالب آید. سپس به همراه یارانش به عذراء[[531]](#footnote-531) می‌آید و این در حالی است که مردم بسیاری به او پیوسته‌اند. سفیانی در آن زمان در رمله به سر می‌برد. دو لشکر در روز ابدال با یکدیگر برخورد می‌کنند. مردمی از شیعیان آل محمد که با سفیانی بوده‌اند [ از لشکر او ] بیرون می‌آیند، و گروهی از پیروان سفیانی که با خاندان پیامبر بودند به سفیانی ملحق می‌گردند، و هرکسی به پرچم خود می‌پیوندد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: آن روز سفیانی و یارانش کشته می‌شوند به طوری که حتّی خبر رسانی از آنها باقی نمی‌ماند[[532]](#footnote-532)، و زیانکار کسی است که از غنیمت [ بنی ] کلب بهره‌ای نبرد.

آنگاه به کوفه می‌آید و در آن منزل می‌گزیند. تمام برده‌های مسلمان را خریداری و آزاد می‌کند، دین تمام بدهکاران را ادا می‌نماید، حقّ همه‌ی حق داران را می‌ستاند، هیچ عبدی را نمی‌کشد مگر آنکه قیمت آن را به عنوان دیه به صاحبان آن می‌پردازد، و کسی کشته نمی‌شود مگر آنکه دینش را ادا می‌کند و خانواده‌اش را در عطایا [ به دیگران ] ملحق می‌کند، و تا آنجا پیش می‌رود که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ستم و جور و عدوان آکنده شده است.

او و خانواده‌اش در رحبه [ ی کوفه ] که منزل نوح علیه السلام بوده و مکانی پاک است سکنی می‌گزینند، مردان خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تنها در مناطقی پاک ساکن می‌شوند و یا به شهادت می‌رسند، اینان جانشینانی پاکند.»[[533]](#footnote-533)

این حدیث شریف از تفاصیلی مهم از اختلاف در سرزمین‌های عربی، نزاع اصهب، ابقع و سفیانی بر سر سلطه در دمشق، سیطره‌ی سفیانی بر سوریه، ارسال لشکر به عراق و حجاز، ظهور و حرکت امام مهدی علیه السلام از مکه به عراق و درگیری ایشان در دمشق حکایت می‌کند. علاوه بر آنکه تصریح دارد که پنجاه زن در میان وزرای آن حضرت حضور دارند.

بنی ذنب الحمار و مضر یاران سفیانی‌اند، ولی دچار اختلاف می‌شوند. اینان کنایه از قریش و هم پیمانان آنها از قبائل مضر هستند، همان کسانی که از اهل‌بیت علیهم السلام منحرفند.

تنها ایرادی که به این حدیث تصوّر می‌شود آن است که سند آن در تفسیر عیاشی مرسل است، لیکن پاسخ می‌دهیم که این ضعف به وسیله‌ی طرق دیگر روایت - از جمله غیبت نعمانی /279- که برخی هم صحیح است جبران می‌شود.

و اما اینکه در روایت نعمانی سخن از پنجاه زن به میان نیامده است را با تعویض سند و اطمینان به صدور می‌توان حل کرد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود: آیا زن می‌تواند حاکم شود؟ جواب آن است که عموم فقهای مذاهب فتوی به عدم جواز آن می‌دهند و به نصوص شرعی استدلال می‌کنند، و علّتی که برای آن ذکر می‌کنند آن است که زن زود تحت تأثیر قرار می‌گیرد و منصب قضاوت و وزارت نیازمند توانی بالاتر است.

لیکن با این فتاوی نمی‌توان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را که از سوی پروردگار راهنمایی می‌شود الزام نمود.

حضور زنان با ایمان در میان وزرای آن حضرت می‌فهماند که زن نیز توانایی آن را دارد که از یاران خاص ایشان باشد و در زمان ایشان حکمران شود.

و این امری است که هیچ زنی در تاریخ مجتمعات و نظام‌های حکومتی بدان دست نیافته است، لذا این حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که ستم بر زنان را پایان می‌دهد و گوهر انسانیّت وی را آشکار می‌سازد.

آنان در مسجد الحرام تجمّع می‌کنند

غیبت نعمانی /313 و 314 از ابان بن تغلب: «در مسجد مکه همراه امام صادق علیه السلام بودم و ایشان دست مرا گرفته بودند، پس فرمودند: ای ابان‌! خداوند سیصد و سیزده مرد را در این مسجد حاضر خواهد نمود که اهل مکه می‌دانند هنوز پدران و اجدادشان به وجود نیامده‌اند.[[534]](#footnote-534) آنها شمشیرهایی دارند که بر هریک نام شخص، پدر و اوصاف و نسبش نوشته شده است. آنگاه منادی را فرمان می‌دهد و ندا می‌کند: این مهدی است که به مانند داود و سلیمان حکم می‌کند و شاهدی نمی‌طلبد.»

همان /316 از علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام : «جوانان شیعه بر پشت بام‌هایشان خفته‌اند که یکباره و در یک شب بدون وعده‌ی قبلی نزد صاحب خود می‌آیند و صبح در مکه خواهند بود.»

بصائر الدرجات /311 از ابان بن تغلب: «امام‌جعفرصادق علیه السلام فرمودند: از این مسجدتان - یعنی مکه - سیصد وسیزده تن خواهند آمد که اهل مکه می‌دانند پدران و اجدادشان آنها را به دنیا نیاورده‌اند. آنان شمشیرهایی دارند که بر هریک کلمه‌ای نوشته شده که هزار کلمه [ دیگر ] را آشکار می‌کند.

باد فرستاده می‌شود و در تمام سرزمین‌ها ندا می‌کند: این مهدی است، این مهدی است، به مانند آل داود حکم می‌کند و شاهد نمی‌طلبد.»

همان /244 از آن حضرت روایت می‌کند: «هنگامی که قائم علیه السلام قیام نماید، شمشیرهای جنگ فرود می‌آید و بر روی هریک نام شخص و پدرش نگاشته شده است.»

نگارنده: فرود آمدن شمشیر ممکن است کنایه‌ای رمزی برای یاران امام علیه السلام و به معنای توان و اذن الهی برای نبرد باشد، همان گونه که ممکن است حقیقتاً ابزاری جنگی باشد.

بین رکن و مقام با آن حضرت بیعت می‌کنند

تفسیر عیاشی 2 /56 از عبد الاعلی حلبی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «صاحب این امر در برخی از این نواحی - و به ناحیه‌ی ذی طوی [ که از نواحی مکه است ] اشاره کردند - غائب خواهد شد. دو شب پیش از خروج، خادمی که در حضور ایشان است بعضی از یاران آن حضرت را ملاقات می‌کند و می‌گوید: شما در اینجا چند نفرید؟ آنان گویند: نزدیک به چهل نفر، او می‌گوید: اگر صاحبتان را ببینید چه می‌کنید؟ می‌گویند: به خدا قسم اگر کوه‌ها ما را پناه دهند او را با خود پناه خواهیم داد.

شب بعد هم می‌آید و می‌گوید: ده تن از بزرگسالان و خوبانتان را نشان دهید، آنان نشان می‌دهند و او آنان را نزد صاحبشان می‌برد. ایشان هم شب بعد را موعد قرار می‌دهد.

در این هنگام امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند گویا او را می‌بینم که به حجر تکیه داده و خدا را به حق خود سوگند می‌دهد، و بعد می‌گوید: ای مردم‌! هرکسی که درباره‌ی خدا با من گفتگو کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به خدا هستم.

هرکه در مورد آدم با من بحث کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به آدم هستم.

ای مردم‌! هر آنکه در مورد نوح با من به احتجاج پردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به نوحم.

ای مردم‌! هر کسی درباره‌ی ابراهیم با من به گفتگو بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین فرد به ابراهیم هستم.

ای مردم‌! هرکه در مورد موسی با من احتجاج کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به اویم.

ای مردم‌! هر آنکه درباره‌ی عیسی با من گفتگو کند، [ بداند که ] من نزدیکترین شخص به عیسایم.

ای مردم‌! هرکه در مورد حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم با من بحث نماید، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به ایشانم.

ای مردم‌! هرکسی درباره‌ی کتاب خدا با من گفتگو کند، [ بداند که ] من نزدیکترین شخص به کتاب خدا هستم. آنگاه به مقام می‌رود و دو رکعت نماز گزارده خداوند را به حقّ خود سوگند می‌دهد.

به خدا قسم او مضطر در کتاب خداست آنجا که می‌فرماید: أَمَّنْ یجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیکشِفُ السُّوءَ وَیجْعَلُکمْ خُلَفَاءَ الأرض،[[535]](#footnote-535)یا [ کیست ] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند، و شما را جانشینان زمین قرار می‌دهد؟

جبرئیل در کنار ناودان به صورت پرنده‌ای سفید، اوّلین مخلوقی است که با وی بیعت می‌کند، و [ بعد ] آن سیصد و بیش از ده مرد بیعت می‌کنند.

هریک در راه باشد همان وقت می‌رسد، و هرکسی که در راه نباشد از بسترش ناپدید می‌گردد، و به خدا سوگند این همان سخن علی بن ابی طالب علیه السلام است: ناپدید شدگان از بسترهایشان، و همان فرموده‌ی خداوند است: فَاسْتَبِقُوا الْخَیرَاتِ أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً،[[536]](#footnote-536)پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید، هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را می‌آورد؛ [ اینان ] سیصد و بیش از ده مرد اصحاب قائم هستند.

و در ادامه فرمودند: به خدا سوگند آنان امّت شمرده شده‌اند که خدا در کتابش فرموده: وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَی أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ،[[537]](#footnote-537)و اگر عذابشان را تا امّتی شمرده شده به تأخیر اندازیم؛ آنان در یک ساعت به مانند پاره‌های ابر پاییزی گرد هم می‌آیند.

آن حضرت صبح در مکه مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم دعوت می‌کند و افراد کمی اجابت می‌کنند. آنگاه خود می‌رود و کسی را در مکه می‌گمارد، ولی خبر می‌رسد که او را کشته‌اند.

پس خود به آنجا باز می‌گردد و جنگجویان را می‌کشد، و نه بیشتر - یعنی کسی را به اسارت نمی‌گیرد -.

سپس می‌آید و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و بیزاری جستن از دشمنان او - بدون آنکه نام کسی را ببرد - فرا می‌خواند.

به بیداء که می‌رسد لشکر سفیانی به مقابله می‌آید. پس خداوند زمین را فرمان می‌دهد و از زیر قدم‌هایشان آنها را می‌گیرد و این همان سخن خداست: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیب،[[538]](#footnote-538) و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده‌اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند، وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ، و گفتند: به او ایمان آوردیم؛ مقصود آن است که به قائم آل محمد ایمان آوردند، وَقَدْ کفَرُوا بِه، و حال آنکه به او کافر شده بودند؛ یعنی به قائم آل محمد، تا آخر سوره.

از آنها تنها دو نفر باقی می‌مانند که از [ قبیله‌ی ] مرادند و وتر و وتیر نامیده می‌شوند. صورتشان به پشت برگشته و به عقب عقب راه می‌روند و آنچه را که بر سر رفیقانشان آمده است به مردم می‌گویند.

سپس آن حضرت به مدینه می‌روند. قریشیان خود را از ایشان مخفی می‌کنند، و این همان فرموده‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام است: به خدا قسم قریش آرزو می‌کند که ای کاش تمام دارائی خود و هر آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده را می‌داد و من به اندازه‌ی زمان کشتن شتری نزد آنها بودم.

آنگاه کاری انجام می‌دهد که قریشیان می‌گویند: ما را به نبرد این طاغوت ببرید، به خدا قسم اگر محمدی بود چنین کاری نمی‌کرد، اگر علوی بود چنین نمی‌کرد، اگر فاطمی بود این کار را انجام نمی‌داد. پس خداوند کتف‌های آنها را در اختیار او قرار می‌دهد [ و او را بر آنها مسلّط می‌گرداند ]، و جنگجویان را کشته فرزندان را اسیر خواهد کرد.

سپس می‌رود و در شقره[[539]](#footnote-539) فرود می‌آید. پس خبر می‌رسد که عامل آن حضرت را به قتل رسانده‌اند و ایشان می‌آید و چنان می‌کشد که کشتار حرّه در مقابل آن چیزی نیست.

سپس می‌آید و مردم را به کتاب خدا، سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ، ولایت حضرت امیر علیه السلام و بیزاری جستن از دشمنانش دعوت می‌کند. چون به ثعلبیه[[540]](#footnote-540) می‌رسد، مردی از نسل پدرش [ از بنی هاشم ] که پس از آن حضرت یکی از نیرومندترین ترین و قوی دلترین مردم است صدا می‌زند: ای فلان‌! چه می‌کنی؟ به خدا که تو مردم را به مانند چارپایان از خود می‌رانی‌! آیا این پیمانی از رسول‌خداست یا چیز دیگری؟

پس شخصی که بیعت حضرت را از مردم می‌گیرد می‌گوید: به خدا سوگند یا ساکت می‌شوی، یا آنچه را که دیدگانت در آن است می‌زنم.

قائم علیه السلام می‌فرماید: ای فلان‌! سکوت اختیار کن، آری به خدا سوگند عهدی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دارم. ای فلان‌! آن محفظه را بیاور، او هم می‌آورد و حضرت عهد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را می‌خواند، آن مرد می‌گوید: خدا مرا فدایت کند، سرت را بیاور تا بوسه زنم، ایشان هم چنین می‌کند و او میان دو دیده‌ی امام علیه السلام را بوسه می‌دهد، آنگاه می‌گوید: بیعت ما را دوباره بگیر، و ایشان چنین می‌کند.

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمودند: گویا آنها را می‌بینم که سیصد و بیش از ده مردند و از نجف کوفه بالا می‌روند. گویا دل‌هایشان پاره‌های آهن است. جبرئیل سمت راست و میکائیل سمت چپ حضرت هستند. رعب یک ماه جلو و یک ماه پشت سر ایشان حرکت می‌کند. خداوند با پنج هزار فرشته‌ی نشانه‌دار او را یاری می‌رساند. وقتی که از نجف بالا می‌رود به یارانش می‌فرماید: امشب را به عبادت بگذرانید، و آنان شب را سپری می‌کنند در حالی که برخی در رکوع و برخی در سجده‌اند و به درگاه خدا تضرّع می‌کنند. چون صبح می‌شود می‌فرماید: از راه نخیله برویم. [ امام باقر علیه السلام در ادامه فرمودند: ] و بر کوفه خندقی خواهد بود.

گفتم: خندق؟ فرمودند: آری به خدا. تا آنکه به مسجد ابراهیم علیه السلام در نخیله می‌رسد و دو رکعت نماز در آنجا می‌گزارد. سپس مرجئه و غیر آنان از لشکریان سفیانی که در کوفه هستند به مصاف ایشان می‌آیند. ایشان به اصحاب می‌فرماید: وانمود به فرار کنید، و بعد می‌فرماید: بر ایشان حمله برید.

امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند هیچ خبر رسانی از آنها از خندق عبور نمی‌کند.

سپس حضرت وارد کوفه می‌شود و هیچ مؤمنی نمی‌ماند مگر آنکه آنجا خواهد بود و یا اشتیاق آنجا را خواهد داشت، و این همان سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در ادامه به اصحاب می‌فرماید: به سوی این طغیان پیشه [ سفیانی ] بروید، و او را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دعوت می‌کند، او هم تسلیم می‌شود و بیعت می‌کند. [ بنی ] کلب که دایی‌های او هستند به او می‌گویند: ای فلان‌! چه کردی؟ به خدا قسم ما هرگز با تو بر این امر بیعت نمی‌کنیم، سفیانی می‌گوید: چه کنم؟ می‌گویند: بیعتت را پس بگیر، او هم چنین می‌کند، قائم علیه السلام به او می‌فرماید: مراقب باش که من حجّت را بر تو تمام نمودم و با تو خواهم جنگید. صبح که می‌شود با آنها می‌جنگد، وخداوند کتف‌های آنان را در اختیار او قرار می‌دهد. او سفیانی را اسیر می‌کند و می‌برد و با دست خود ذبح می‌کند.

سپس لشکری اسب سوار را به روم اعزام می‌کند تا ما بقی بنی‌امیه را حاضر کنند. آنها به روم که می‌رسند می‌گویند: اهل ملّت و دین ما را به ما بسپارید، ولی آنان ابا می‌کنند و می‌گویند: به خدا چنین نخواهیم کرد. آن گروه می‌گویند: به خدا اگر امام فرمان دهد با شما نبرد خواهیم نمود. پس رومیان نزد حاکمشان رفته جریان را می‌گویند. او می‌گوید: بروید و آنها را در اختیار اینان قرار دهید که قدرت عظیمی دارند، و این سخن خداست: فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا یرْکضُونَ. لا تَرْکضُوا وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکنِکمْ لَعَلَّکمْ تُسْأَلُونَ،[[541]](#footnote-541)پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می‌گریختند. مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید، حضرت فرمودند: مقصود گنج‌هایی است که ذخیره می‌کردید.

قَالُوا یا وَیلَنَا إِنَّا کنَّا ظَالِمِینَ. فَمَا زَالَتْ تِلْک دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیداً خَامِدِینَ، گفتند: ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم. سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را درو شده‌ی بی‌جان گردانیدیم؛ [ یعنی حتّی ] خبر رسانی هم از آنان باقی نمی‌ماند.

آنگاه به کوفه می‌آید و سیصد و بیش از ده مرد را به تمام سرزمین‌ها می‌فرستد. میان کتف و سینه‌های آنها را دست می‌کشد [ و آنان را مورد عنایت خود قرار خواهد داد ]، پس در دادگری به عجز نمی‌افتند، و زمینی نخواهد ماند مگر آنکه در آن شهادت به یگانگی و بی شریک بودن خداوند و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم می‌دهند، و این فرموده‌ی خداست: وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأرض طَوْعاً وَکرْهاً وَإِلَیهِ یرْجَعُونَ،[[542]](#footnote-542)هرکه در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می‌شوند.

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم جزیه می‌پذیرفت، ولی صاحب این امر قبول نمی‌کند و این سخن خداست: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لاتَکونَ فِتْنَةٌ وَیکونَ الدِّینُ لله،[[543]](#footnote-543)و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین یکسره از آنِ خدا گردد.

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمودند: به خدا می‌جنگند تا آنکه به یگانگی خداوند اقرار کنند و ذرّه‌ای شرک نورزند.

پیرزنی ضعیف از مشرق به مقصد مغرب می‌رود و احدی او را نهی نمی‌کند. خدا بذر را از زمین بیرون می‌آورد و از آسمان باران فرو می‌فرستد. مردم خراج خود را بر روی گردن‌هایشان [ نهاده و ] نزد آن حضرت می‌آورند، و خداوند بر شیعیان ما گشایش می‌دهد، و اگر سعادتی که آنان را در می‌یابد نبود، به ستم می‌پرداختند.

در حالی که صاحب این امر برخی از احکام را صادر کرده و برخی از سنّت‌ها را بیان نموده، گروهی از مسجد به قصد شورش بر ایشان خارج می‌شوند، ایشان به اصحابش می‌فرماید: بروید که در محله‌ی خرما فروشان به آنها می‌رسید. پس آنان را اسیر کرده نزد امام می‌آورند و به فرمان آن حضرت آنها را ذبح می‌کنند. این‌ها آخرین کسانی هستند که بر قائم آل محمد علیهم السلام خروج می‌کنند.»[[544]](#footnote-544)

امام علیه السلام در روز حجّ اکبر، عالمیان را به امامت خویش دعوت می‌کند

تفسیر عیاشی 2 /76 از جابر نقل می‌کند: «امام باقر علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی: وَأَذَانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یوْمَ الْحَجِّ الْأَکبَرِ،[[545]](#footnote-545)و اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حجّ اکبر، فرمودند: [ مقصود ] خروج قائم است، و اعلام، دعوت مردم به خویش است.»

تأویل الآیات 2 /478 از ابو خالد کابلی از آن حضرت روایت می‌کند: «قائم خروج می‌کند و می‌رود تا آنکه به [ منطقه‌ی ] مرّ می‌رسد. به ایشان خبر می‌دهند که کارگزارشان به قتل رسیده است. ایشان هم می‌آید و تنها پیکار جویان را به هلاکت می‌رساند. آنگاه می‌آید و مردم را دعوت می‌کند تا آنکه به بیداء می‌رسد. در این هنگام دو لشکر از سوی سفیانی به مصاف حضرت می‌آید، و خداوند عزوجل زمین را فرمان می‌دهد تا گام‌های آنان را بگیرد و این همان فرمایش اوست: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیب. وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ، و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده‌اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند. و گفتند: به او ایمان آوردیم؛ یعنی به قیام قائم، وَقَدْ کفَرُوا بِه مِنْ قَبْلُ، و پیشتر بدان کافر شده بودند؛ مقصود آن است که به قیام قائم علیه السلام کافر شده بودند.

وَیقْذِفُونَ بِالْغَیبِ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ. وَحِیلَ بَینَهُمْ وَبَینَ مَا یشْتَهُونَ کمَا فُعِلَ بِأَشْیاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ کانُوا فِی شَک مُرِیبٍ،[[546]](#footnote-546)و از جایی دور، نادیده تهمت می‌زدند. و میان آنان و میان آنچه [ به آرزو ] می‌خواستند حایلی قرار می‌گیرد همان گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنین شد، زیرا آنها [ نیز ] در تردیدی سخت بودند.»

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یارانش را بر سراسر عالم حکومت می‌دهد

دلائل الامامة /249 از ابان بن تغلب از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «چون قائم ما قیام کند در سرتاسر زمین در هر اقلیمی مردی را می‌فرستد و می‌فرماید: پیمان تو در کف دست توست، به آنچه [ در آن ] می‌بینی عمل نما.»

غیبت نعمانی /319 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «هنگامی که قائم قیام کند در سرتاسر زمین در هر اقلیمی مردی را می‌فرستد و می‌فرماید: پیمان تو در کف دست توست، پس اگر مطلبی برایت پیش آمد که برایت مفهوم نبود و حکم آن را نمی‌دانستی، بدان نظر کن و به آنچه در آن است عمل نما.

ایشان لشکری را به قسطنطنیه اعزام می‌کند و چون به خلیج می‌رسند چیزی بر قدم‌هایشان می‌نویسند و بر آب راه می‌روند. رومیان وقتی که آنها را می‌بینند می‌گویند: اینان که اصحاب او هستند بر روی آب راه می‌روند، پس خود او چگونه است؟ لذا درهای شهر را بر روی آنها می‌گشایند و آنان هر آنچه بخواهند انجام دهند.»

نگارنده: اگر این حدیث صحیح باشد مقصود از قسطنطنیه در آن، یکی از شهرهای اروپاست و این واقعه پس از نزول مسیح علیه السلام رخ می‌دهد.

3. یارانی که از مکه همراه خود می‌آورد

تعداد آنان ده هزار نفر و در برخی روایات پانزده هزار نفر

کمال الدین 2 /654 از ابو بصیر روایت می‌کند: «شخصی کوفی از امام صادق علیه السلام پرسید: چند نفر به همراه قائم علیه السلام خارج می‌شوند - زیرا مردم می‌گویند: آنها به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده مردند -؟ حضرت فرمودند: او خروج نمی‌کند مگر در میان نیرومندان، و نیرومندان کمتر از ده هزار تن نخواهند بود.»

تفسیر عیاشی 1 /134 از حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «قائم در کمتر از فئه خروج نمی‌کند و فئة کمتر از ده هزار نفر نیست.»

خصال /424 از آن حضرت روایت می‌کند: «قائم علیه السلام در میان چهل و پنج تن از نه قبیله می‌آید: از یک قبیله یک مرد، از یک قبیله دو تن، از قبیله‌ای سه نفر، از قبیله‌ای چهار تن، از یک قبیله پنج نفر، از قبیله‌ای شش تن، از قبیله‌ای هفت نفر، از یک قبیله هشت تن و از قبیله‌ای نه تن تا تعداد تکمیل شود.»

کافی 5 /352 از ابو ربیع شامی می‌آورد که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «از سیاه پوستان احدی را نخر، اگر چاره‌ای جز خریدن [ از آنان ] نداری از نوبیان خریداری کن، زیرا آنها از کسانی هستند که خداوند عزیز وجلیل می‌فرماید: وَمِنَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَی أَخَذْنَا مِیثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِمَّا ذُکرُوا بِهِ،[[547]](#footnote-547)و از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم، از ایشان پیمان گرفتیم، و [ لی ] بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند. بدان که آنان آن بخش [ به فراموشی سپرده شده ] را به یاد خواهند آورد، و گروهی از ایشان با قائم علیه السلام خروج خواهند کرد.»

نگارنده: ممکن است علّت نهی امام علیه السلام از خرید بردگان سیاه بابت آن باشد که بعدها آزاد می‌شوند. نوبه نیز منطقه‌ای است نزدیک سودان و در کنار نیل.

حرکت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از عراق

بصائر الدرجات /188 از امام صادق از امام باقر علیهما السلام روایت می‌کند: «زمانی که قائم در مکه قیام و اراده‌ی عراق کند، منادی ایشان ندا می‌کند: بدانید که هیچ یک از شما غذا و نوشیدنی برندارد. او سنگ موسی بن عمران را که بار شتری است برمی‌دارد، و در هیچ منزلی فرود نمی‌آید مگر آنکه چشمه‌ای از آن بجوشد. پس هرکسی گرسنه باشد سیر و هرکه تشنه باشد سیراب گردد، این توشه‌ی آنان است تا آنکه وارد نجف در پشت کوفه شوند.»[[548]](#footnote-548)

الخرائج و الجرائح 2 /690 این مضمون را با اندکی تفاوت نقل می‌کند: «... سنگ موسی بن عمران را که از آن دوازده چشمه جوشیدن گرفت با خود برمی‌دارد. در هیچ منزلی فرود نمی‌آید مگر آنکه آن را قرار می‌دهد و چشمه‌ها از آن جوشیدن می‌گیرد. آب و شیر دائماً از آن می‌جوشد. هرکس گرسنه باشد سیر و هرکه تشنه باشد سیراب گردد.»

نگارنده: ظاهراً امام علیه السلام از میان یارانش کسی را به عنوان فرمانده به همراه نیروها به عراق اعزام می‌کند، و خود برنامه‌ی دیگری دارد و به صورت هوایی با هفت گنبد نورانی که معلوم نیست در کدام حضور دارد وارد عراق می‌گردد.

تفسیر عیاشی 1 /103 از جابر روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی: هَلْ ینْظُرُونَ إِلا أَنْ یأْتِیهُمُ اللهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلائِکةُ وَقُضِی الأمر،[[549]](#footnote-549)مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان، در سایبان‌هایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند و کار یکسره شود؟ فرمودند: او [ قائم ] در میان هفت گنبد از نور که معلوم نیست در کدام است در پشت کوفه [ نجف ] فرود می‌آید.

در روایتی دیگر فرمودند: هنگامی که در پشت کوفه بر [ منطقه‌ی ] فاروق فرود می‌آید در گنبدهایی از نور قرار دارد.»

نگارنده: این احادیث علاوه بر آنکه معجزه‌ای از معجزات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان می‌کند، از اوضاع امنیّتی آن منطقه که موجب می‌شود ایشان با این احتیاط وارد عراق شوند نیز حکایت دارد و می‌رساند اوضاع عالم بر ضدّ ایشان است و هنوز عراق هم به طور کامل پاک و آرام نشده است.

مطلب دیگری که این روایات بر آن دلالت دارند آن است که ایشان در نجف فرود می‌آیند و لشکری که از مدینه آمده به ایشان ملحق می‌شود.

اما در مورد حدیثی که می‌گوید امام علیه السلام هنگامی که متوجّه عراق می‌شوند در شقره و بعد در ثعلبیه - که دو منطقه میان حجاز و عراق هستند - فرود می‌آیند، رجحان با آن است که مقصود لشکر ایشان باشد و نه شخص ایشان، یا آنکه پیش از وصول ایشان به عراق باشد.

جریان سنت خدا در یاران طالوت، در یاران امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

غیبت نعمانی /316 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام : «یاران طالوت به وسیله‌ی نهری - که خداوند متعال فرموده: قَالَ إِنَّ اللهَ مُبْتَلِیکمْ بِنَهَرٍ،[[550]](#footnote-550) گفت: خداوند شما را به وسیله‌ی رودخانه‌ای خواهد آزمود - آزمایش شدند، و اصحاب قائم علیه السلام نیز همان سان آزموده خواهند شد.»[[551]](#footnote-551)

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یاران را می‌آزماید

کافی 8 /167 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «گویا قائم علیه السلام را می‌بینم که بر فراز منبر کوفه ردایی در بر دارد و از داخل آن نوشته‌ای را که با مهری طلائی مهر شده بیرون آورده می‌گشاید و آن را بر مردم می‌خواند، آنان هم به مانند گوسفند از گرد آن حضرت پراکنده می‌شوند، و تنها نقیبان می‌مانند.

سپس سخنی می‌گوید که آنها [ هم پراکنده می‌شوند ولی ] به هیچ پناهگاهی دست نمی‌یابند تا آنکه نزد خود امام باز گردند. من از سخن ایشان آگاهم.»

کمال الدین 2 /672 از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت می‌نماید: «گویا قائم را می‌بینم که بر منبر کوفه قرار دارد و بر گرد ایشان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر - که پرچمداران و حاکمان خدا بر خلق او در زمین هستند - حضور دارند. ایشان نوشته‌ای از ردای خود بیرون می‌آورند که با مهری طلائی مهر شده و پیمانی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. پس مردم به مانند چارپایان گنگ از گرد ایشان پراکنده می‌شوند، و فقط وزیر و یازده نقیب باقی می‌مانند همان گونه که با موسی بن عمران علیه السلام باقی ماندند. آنان در زمین می‌گردند ولی جای دیگری را نمی‌یابند و لذا نزد آن حضرت باز می‌گردند. به خدا سوگند که من آن سخنی را که به آنها می‌گوید و آنها آن را انکار می‌کنند می‌دانم.»

بحار الانوار 52 /389 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام : «قائم علیه السلام احکامی صادر می‌کند که برخی یاران - که در حضور آن حضرت شمشیر زده‌اند - آن را نادرست می‌شمارند، و حکم ایشان همان حکم آدم علیه السلام است. پس آنها را جلو آورده گردن می‌زند.

آنگاه دوباره و به حکم داود علیه السلام حکم می‌کند و گروهی دیگر - که در حضور ایشان شمشیر زده‌اند - منکر می‌شوند. آنان را نیز جلو آورده گردن می‌زند.

سپس برای بار سوم و به حکم ابراهیم علیه السلام حکم کرده و با انکار گروهی دیگر - که در حضورش شمشیر زده‌اند - مواجه می‌شود. آنان را نیز جلو آورده گردن می‌زند.

آنگاه برای چهارمین بار و به حکم حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم حکم می‌کند، و هیچ کسی آن را نادرست نمی‌شمارد.»

نگارنده: اگر این روایت صحیح باشد، این امر برای آزمودن میزان یقین و فرمانبرداری یاران است تا بدین وسیله کسی که ایشان را مهدی و رهنمون شده‌ی از جانب پروردگار می‌داند و معتقد است ایشان چونان جدّش رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم از روی هوی سخن نمی‌گوید، شناخته شود. این رخداد در عراق و در مرحله‌ی دوم یا سوم حرکت امام علیه السلام در آنجا خواهد بود.

معنای اینکه ایشان به مانند داود حکم می‌کند آن است که بر اساس حقیقت - و واقعی که داود علیه السلام از خداوند خواست تا به او بنمایاند و خدا هم نمونه‌ای از آن را به او نشان داد ولی فرمان داد بنابر همان ظاهر حکم کند، هم‌چنان‌که پیامبر ما صلی الله علیه وآله وسلم را فرمان داد بر اساس شاهد و قسم قضاوت کند - حکم می‌نماید.امام مهدی علیه السلام به فرمان و راهنمایی الهی بر طبق واقع حکم می‌کنند ولی برخی یاران یارای پذیرش آن را ندارند. لذا این برخورد با یاران برای آماده سازی مردم بر پذیرش حکم و قضاوت ایشان بر حسب واقع است.

4. یارانی که از قبرها زنده می‌شوند و برمی‌خیزند

برخی مؤمنان در قبر از ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف آگاه خواهند شد

دلائل الامامة /257 از سیف بن عَمیره از امام باقر علیه السلام : «چون قائم قیام کند، مؤمن در قبرش [ از ظهور ] آگاه می‌شود، پس به او گفته می‌شود: صاحب [ و امام ] تو قیام نمود، اگر دوست می‌داری به او بپیوندی چنین کن، و اگر می‌خواهی در کرامت خدا بمانی بمان.»

غیبت شیخ طوسی /276 از مفضل بن عمر نقل می‌کند: «از قائم علیه السلام و شیعیانی که در انتظار ایشان مردند سخن راندیم که امام صادق علیه السلام فرمودند: چون ایشان قیام کند در قبر مؤمن سراغ وی می‌آیند و می‌گویند: ای فلان‌! صاحب تو ظهور کرد، اگر خواستی بدو ملحق شوی چنین کن، و اگر می‌خواهی در کرامت پروردگارت بمانی بمان.»

دلائل الامامة /248 از مفضل نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام به من فرمودند: «ای مفضل‌! تو و چهل و چهار مرد [ دیگر ] در کنار قائم زنده خواهید شد. تو در طرف راست او امر و نهی می‌کنی و مردمان در آن زمان از امروز نسبت به تو فرمانبردارترند.»

رجال کشی /402 روایت می‌کند: «امام صادق علیه السلام به داود رقی که پشت کرده بود و می‌رفت نگریسته فرمودند: هرکسی از دیدن مردی از یاران قائم علیه السلام مسرور می‌شود، او را نگاه کند.

و یک بار هم فرمودند: او را بین خود به مانند مقداد رحمه الله به حساب آورید.»[[552]](#footnote-552)

همان /217 از امام باقر علیه السلام : «گویا عبدالله بن شریک عامری را می‌بینم که عمامه‌ای سیاه بر سر دارد، موهایش بین دو شانه‌اش ریخته و در حضور قائم ما اهل‌بیت در میان چهار هزار تن که هجوم می‌برند و تکبیر می‌گویند، از پایین کوه بالا می‌رود.»

مختصر بصائر الدرجات /25 از عبدالله بن بکیر از حضرت صادق علیه السلام : «گویا حمران بن اعین و میسّر بن عبد العزیز را می‌بینم که بین صفا و مروه مردم را با شمشیرهایشان می‌زنند.»

بیست و هفت نفری که برای یاری امام مهدی علیه السلام به دنیا باز می‌گردند

تفسیر عیاشی 2 /32 از امام صادق علیه السلام : «هنگامی که قائم آل محمد قیام کند از پشت کعبه بیست و هفت مرد - پانزده تن از قوم موسی که به حق حکم و داوری می‌کردند، هفت تن اصحاب کهف، یوشع وصی موسی، مؤمن آل فرعون، سلمان فارسی، ابو دجانه‌ی انصاری و مالک اشتر - را بیرون خواهد آورد.»

دلائل الامامة /247 از آن حضرت: «چون قائم از پشت این خانه ظهور کند، خداوند بیست و هفت مرد را با او خواهد فرستاد؛ چهارده مرد از قوم موسی که خداوند درباره‌شان فرموده: وَمِنْ قَوْمِ مُوسَی أُمَّةٌ یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یعْدِلُونَ،[[553]](#footnote-553)و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند، اصحاب کهف هشت [ هفت ] تن، مقداد، جابر انصاری، مؤمن آل فرعون و یوشع بن نون وصیّ موسی.»

ارشاد /365 از ایشان: «به همراه قائم علیه السلام از پشت کوفه [ کعبه ] بیست و هفت مرد - پانزده تن از قوم موسی علیه السلام که به حق هدایت و داوری می‌کردند، هفت تن از اهل کهف، یوشع بن نون، سلمان، ابو دجانه انصاری، مقداد و مالک اشتر - خارج می‌شوند و یاران ایشان و حاکمان خواهند بود.»

سلمان فارسی از یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

علاوه بر آنچه گذشت دلائل الامامة /237 از سلمان روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمودند: خداوند تعالی هیچ نبی و رسولی را نفرستاد مگر آنکه برای او دوازده نقیب قرار داد. عرض کردم: یا رسول الله‌! این مطلب را از پیروان تورات و انجیل دانسته‌ام، فرمودند: آیا می‌دانی نقیبان دوازده گانه‌ی من که خداوند آنها را پس از من برای امّت برگزیده کیانند؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند.

فرمودند: ای سلمان‌! خدا مرا از برگزیده‌ی نور خویش آفرید و فراخواند، من هم اطاعت کردم. از نور من علی را خلق کرد و او را فراخواند، او هم اطاعت نمود. از نور او فاطمه را آفرید و فراخواند، او هم اطاعت کرد. از من و علی و فاطمه، حسن را خلق کرد و فراخواند، او هم فرمانبرداری کرد، و از من و علی و فاطمه، حسین را آفرید و خواند، او هم اطاعت نمود.

آنگاه ما را به پنج نام از نام‌های خود نامید؛ خداوند محمود است و من محمد، او علی است و این علی، او فاطر است و این فاطمه، او صاحب احسان است و این حسن، و او محسن است و این حسین.

سپس از ما و نور حسین نه امام را آفرید و فراخواند، آنان هم اطاعت کردند، و این پیش از آن بود که آسمانی بنا شده، زمینی گسترده، فرشته و بشری را بیافریند، و ما نوری بودیم که تسبیح خدا می‌کردیم، و از او شنیده فرمان می‌بردیم.

عرضه داشتم: یا رسول الله‌! پدر و مادرم فدایت، کسی که اینان را بشناسد چه پاداشی دارد؟ فرمودند: هرکه آنان را آن گونه که شایسته‌ی آنهاست بشناسد، به آنها اقتدا نماید، دوستانشان را دوست بدارد و با دشمنانشان دشمنی کند به خدا قسم که از ماست و هرجا که ما وارد شویم وارد می‌شود و هر آنجا که سکنی گزینیم وی نیز ساکن می‌گردد.

عرض کردم: ای پیامبر خدا‌! آیا بدون شناخت اسامی و نسب‌های آنان می‌توان به آنان ایمان آورد؟ فرمودند: نه، گفتم: من به آنها ایمان دارم و تا حسین را شناخته‌ام.

ایشان فرمودند: سپس سید العابدین علی بن الحسین است، آنگاه پسرش محمد بن علی که شکافنده‌ی دانش اوّلین و آخرین از پیامبران و رسولان است، بعد پسر او جعفر بن محمد که زبان راست گفتار خداست، سپس پسرش موسی بن جعفر که خشم خود را بابت صبر در [ راه ] خدا فرو می‌برد، آنگاه پسر وی علی بن موسی که به فرمان خدا خشنود است، بعد پسر او محمد بن علی که برای امر خدا برگزیده شده، آنگاه پسرش علی بن محمد که به سوی خدا راهنمایی می‌نماید، سپس پسر او حسن بن علی که صامت و امین سرّ خداست، و بعد از او هم پسرش محمد بن حسن مهدی که فرمان خدا را به پا می‌دارد.

در ادامه فرمودند: ای سلمان‌! تو و کسی که مانند تو باشد و آنکه او را به معرفت حقیقی ولیّ خود قرار دهد، او را درک خواهید نمود.

پس شکر خدا را به جا آوردم و گفتم: آیا تا دوران او زنده خواهم ماند؟ ایشان فرمودند: ای سلمان‌! بخوان: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَیکمْ عِبَاداً لَنَا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّیارِ وَکانَ وَعْداً مَفْعُولاً. ثُمَّ رَدَدْنَا لَکمُ الْکرَّةَ عَلَیهِمْ وَأَمْدَدْنَاکمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکمْ أَکثَرَ نَفِیراً،[[554]](#footnote-554)پس آنگاه که وعده‌ی [ تحقّق ] نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم، تا میان خانه‌ها به جستجو درآیند، و این تهدید تحقّق یافتنی است. پس [ از چندی ] دوباره شما را باز گردانده بر آنان چیره می‌کنیم، و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و [ تعداد ] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم.

در این هنگام اشتیاقم بیشتر شد، اشکم شدّت گرفت و گفتم: ای پیامبر خدا‌! آیا شما هم حضور خواهید داشت؟ فرمودند: آری، سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاد، من و علی و فاطمه و حسن و حسین و آن نه تن حضور داریم، و نیز هرکسی که از ما و با ماست و به خاطر ما ستم دیده است، و به خدا قسم ابلیس و لشکریانش حاضر می‌شوند، هرکه ایمان و یا کفرش خالص است نیز حضور می‌یابد تا قصاص‌ها و خون‌ها ادا شود و پروردگارت به هیچ کسی ستم نمی‌کند، و این تأویل این آیه است: وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأرض وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ . وَنُمَکنَ لَهُمْ فِی الأرض وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کانُوا یحْذَرُونَ،[[555]](#footnote-555) و خواستیم بر کسانی که در آن زمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان گردانیم، و ایشان را وارثان قرار دهیم. و در زمین قدرتشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم.

در این هنگام برخاستم و باکی نداشتم که من به سراغ مرگ روم و یا او به سراغ من آید.»

رجعت مؤمنانی که شایستگی نصرت امام عصر علیه السلام را دارند

تفسیر عیاشی 2 /276 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «هرکه سوره‌ی بنی‌اسرائیل را در هر شب جمعه قرائت کند، نمی‌میرد تا آنکه قائم را درک کند و از یاران او باشد.»[[556]](#footnote-556)

مختصر البصائر /32 از ابو حمزه‌ی ثمالی از امام باقر علیه السلام : «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: عجبا‌! و چگونه تعجّب نکنم از مردگانی که خدا آنها را زنده می‌گرداند، و گروه گروه اجابت می‌کنند و می‌گویند: لبیک لبیک ای کسی که به سوی خدا دعوت می‌کنی.

آنان در کوچه‌های کوفه‌اند و شمشیرهایشان را آخته بر شانه‌هایشان گذارده‌اند و با آن سرهای کافران، جبّاران و پیروانشان - از جبّاران اولین و آخرین - را می‌زنند تا خداوند عزوجل وعده‌ای را که به آنها داده عملی سازد: وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأرض کمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیمَکنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یعْبُدُونَنِی لایشْرِکونَ بِی شَیئاً،[[557]](#footnote-557)خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [ خود ] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [ خود ] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدّل گرداند، [ تا ] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند؛ یعنی مرا در ایمنی بپرستند و از احدی از بندگانم نهراسند و هیچ تقیّه نکنند.

همانا من کرّت[[558]](#footnote-558) پس از کرّت و رجعت بعد از رجعت دارم، من صاحب رجعت‌ها و بازگشت‌هایم، من کسی هستم که حملات، انتقام‌ها و دولت‌های شگفت دارد، من پناهگاهی آهنینم، من بنده‌ی خدا و برادر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستم.»

حسین بن سعید در الزهد /81 نقل می‌کند: «عمار بن مروان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: به خدا قسم [ اعمال، ] تنها از شما پذیرفته می‌شود و خداوند تنها از شماست که در می‌گذرد. فاصله‌ی میان شما و اینکه به شما غبطه خورند و خود شادمان شده دیدگانتان روشن شود، تنها آن مقدار است که جان به اینجا برسد و با دست به گلو اشاره کردند.

آنگاه فرمودند: وقتی چنین شود و به احتضار بیفتد، رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، امامان، حضرت علی، جبرئیل و ملک الموت علیهم السلام همه حضور می‌یابند، جبرئیل به او نزدیک شده به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌گوید: این شخص شما اهل‌بیت را دوست می‌داشت پس او را دوست بدارید، ایشان به او می‌فرمایند: ای جبرئیل‌! این شخص خدا، رسول و خاندان او را دوست می‌داشت پس او را دوست بدار و با او مدارا کن، جبرئیل هم به ملک الموت می‌گوید: این شخص خدا، رسول و اهل‌بیت رسولش را دوست می‌داشت پس او را دوست بدار و با او مدارا نما.

آنگاه ملک الموت بدو نزدیک شده می‌گوید: ای بنده‌ی خدا‌! آیا در زندگی دنیا آزادی و امان نامه‌ات از آتش را دریافت کردی و به بالاترین دستاویز تمسّک نمودی؟ خداوند عزوجل آن شخص را قدرت داده و او می‌گوید: آری، ملک الموت گوید: آن چیز چیست؟ او می‌گوید: ولایت علی بن ابی طالب، فرشته‌ی مرگ می‌گوید: راست گفتی، بدان خداوند تو را از آنچه واهمه داشتی امان داد، و بدانچه امید داشتی دست یافتی، تو را بشارت باد به پیشینیان صالح، همنشینی رسول‌خدا، امیرالمؤمنین، فاطمه و امامان از فرزندان او علیهم السلام .

آنگاه جان او را به آرامی می‌گیرد و کفن و حنوطش را - که به مانند مشکِ خوشبوست - از بهشت فرود می‌آورد، و با آن کفن و حنوط می‌شود. سپس جامه‌ای زرد از جامه‌های بهشتی بر او می‌پوشانند.

چون در قبر قرار داده می‌شود خداوند دری از درهای بهشت را بر او می‌گشاید و از نسیم و بوهای خوش آن بر او داخل می‌گردد. آنگاه از جلو، طرف راست و چپ او به اندازه‌ی مسیر یک ماه گشاده می‌شود و ندا می‌گردد: به مانند خواب عروس بر بستر بیارام و شادمان باش به روح و ریحان و بهشت نعیم و پروردگاری که [ بر تو ] خشمگین نیست.

پس از آن خاندان پیامبر را در جنان رضوی زیارت می‌کند و با آنها از غذایشان می‌خورد، از نوشیدنیشان می‌آشامد، و در مجالسشان هم صحبت می‌شود تا آنکه قائم ما اهل‌بیت قیام کند. چون او قیام کرد خداوند آنها را برمی‌انگیزد و گروه گروه می‌آیند و لبّیک می‌گویند. در این هنگام است که اهل باطل به تردید می‌افتند و نیرنگ بازان - که اندکند - نابود می‌شوند، شتاب کنندگان هلاک و مقرّبان [ که اهل تسلیم و انقیادند ] رستگار می‌گردند. از این روست که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیر علیه السلام فرمودند: تو برادر من هستی و وعده گاه من و تو وادی‌السلام است.

هنگامی که مرگ به سراغ کافر آید، پیامبر، امیرالمؤمنین، امامان، جبرئیل و ملک الموت علیهم السلام حاضر می‌شوند، جبرئیل به او نزدیک می‌شود و می‌گوید: یا رسول الله‌! این شخص بغض شما اهل‌بیت را می‌داشته پس او را دشمن بدارید، آن حضرت می‌فرمایند: ای جبرئیل‌! این شخص خدا، رسول و اهل‌بیت او را دشمن می‌داشته پس او را دشمن بدار و بر او سخت بگیر.

جبرئیل هم به ملک الموت می‌گوید: ای فرشته‌ی مرگ‌! این فرد خدا، رسول و اهل‌بیت ایشان را دشمن می‌داشته پس او را دشمن بدار و بر او سخت بگیر. ملک الموت به او نزدیک شده می‌گوید: ای بنده‌ی خدا‌! آیا در زندگی دنیا آزادی و امان نامه‌ات از آتش را دریافت کردی و به بالاترین دستاویز تمسّک نمودی؟ او پاسخ می‌دهد: نه، فرشته می‌گوید: ای دشمن خدا‌! تو را بشارت باد به غضب خدای عزوجل، عذاب او و دوزخ، بدان آنچه امید داشتی از دستت رفت، و آنچه می‌هراسیدی بر تو وارد شد، آنگاه به سختی جانش را می‌گیرد. پس سیصد شیطان به روح او موکّل می‌شوند که در صورتش آب دهان می‌اندازند و روحش را می‌آزارند، و چون در قبرش قرار داده شود دری از درهای آتش بر او گشوده شده و از فوران و شعله‌های آن بر او داخل می‌شود.»[[559]](#footnote-559)

تمام شگفتی بین دو ماه جمادی و رجب

ینابیع المودة /512 از کتاب صفین مدائنی روایت می‌کند: «حضرت امیر علیه السلام بعد از جنگ نهروان سخنرانی و برخی از اموری که بعدها رخ می‌دهد را بیان کردند و فرمودند: این امر خداست و پس از زمانی طولانی رخ می‌دهد، پس ای پسر بهترین کنیزان‌! تا کی انتظار می‌کشی؟ تو را به نصرتی قریب از پروردگاری مهربان بشارت باد، پدر و مادرم فدای تعدادی محدود که اسامی آنها در زمین مجهول است، و ظهور آنان نزدیک شده است.

شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است، پراکنده‌ها جمع می‌شوند و گیاهان درو، و صداهایی بعد از صداهایی [ به گوش خواهد رسید ]، حکم و قضا [ ی الهی ] سبقت [ و تعلّق ] گرفته است.

مردی از اهل بصره به مردی کوفی که در کنارش بود گفت: گواهی می‌دهم که او دروغگوست‌! مرد کوفی گوید: به خدا قسم امام علیه السلام از منبر پایین نیامد که مرد بصری فلج شد و همان شب مرد.»

شرح ابن ابی الحدید 6 /134 و نهج السعادة 3 /449: «مدائنی در کتاب صفین می‌نویسد: حضرت علی علیه السلام پس از نهروان خطبه خواند و برخی از وقایعی که بعدها رخ می‌دهد را چنین بیان فرمود: هنگامی که در میان شما مردمان گوناگون بسیار و انباط [ مردمی غیر عرب ] مستولی شوند، ویرانی عراق نزدیک است، و این زمانی است که شهری دارای درخت و نهرها بنا شود. چون در آن قیمت‌ها بالا رود، بناها مستحکم گردد و فاسقان به حکومت رسند، بلا شدّت گیرد و فرومایگان تفاخر کنند، فرو رفتن‌ها در بیابان نزدیک شود و گریز و آوارگی خوشایند گردد.

پیش از آوارگی اموری رخ خواهد نمود که خردسالان در اثر آن پیر، بزرگان هلاک، فصیحان گنگ و خردمندان مبهوت می‌شوند‌! [ چنان می‌شود که ] با شمشیر برّان پیشدستی می‌کنند و حال آنکه پیشتر در خوشی و خرّمی بوده‌اند.

چه مصیبتی است که بلای عقیم، گریه‌ی طولانی، وای و ناله، فریاد بلند و فنای گسترده را با خود دارد، این امر خداست و به وقوع خواهد پیوست.

ای پسر بهترین کنیزان‌! تا کی انتظار می‌کشی؟ تو را به نصرتی قریب از پروردگاری مهربان بشارت باد.

بدانید‌! وای بر متکبّران هنگام درو کردن درو کنندگان و قتل فاسقان که سرکشانِ [ فرمان خداوند ] صاحب عرش عظیم هستند.

پدر و مادرم فدای عدّه‌ای اندک که اسامی آنان در آسمان معروف و در زمین مجهول است و ظهورشان نزدیک شده است. اگر می‌خواستم شما را از آنچه واقع می‌شود آگاه می‌ساختم، از حوادث روزگارتان، مصیبت‌های زمانتان، بلایای امّت‌ها و رخدادهای ساعاتتان، لیکن آن را [ تنها ] به کسانی می‌سپارم، زیرا برای شما می‌هراسم و [ این کتمان ] به خاطر شماست. من از آنچه رخ می‌دهد و بلای فراگیری که با آن مواجه خواهید شد آگاهم.

این‌ها به هنگام تمرّد اشرار و فرمان بردن از زیانکاران است، زمان مرگ و نابودی که امور شما پشت می‌کند، اصل شما گسسته گشته و خود متفرّق می‌شوید. هنگام بروز معصیت و انتشار فسوق، همان زمانی که ضربه‌ی شمشیر برای مؤمن از کسب درهمی حلال آسانتر است، معیشت تنها با سرکشی خدا در آسمان دست یافتنی می‌شود، آن هنگامی که بدون شراب مست شده، بدون اضطرار سوگند می‌خورید، بی‌آنکه نفعی در کار باشد ستم کرده و بدون سختی و گرفتاری دروغ می‌گویید، به فسوق دچار شده و به معصیت مبادرت می‌ورزید‌! گفتارتان بهتان، سخنتان دروغ، و کردارتان فریب است‌!

در آن هنگام از شب ایمنی ندارید، چه شبی است و چه تاریک است، و چه فریادگری که صدایی هراس آور دارد، آن شبی است که فرا رسیدن صبح آن را آرزو نمی‌کنند‌! آن زمان کشته می‌شوید، به انواع بلا دچار و با شمشیر درو می‌گردید، به سوی آتش می‌روید، و بلا - همان سان که پالان، شانه را می‌گزد - شما را می‌گزد.

شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است، پراکنده‌ها جمع می‌شوند و گیاهان درو، و صداهایی بعد از صداهایی [ به گوش خواهد رسید ]، حکم و قضا [ ی الهی ] سبقت [ و تعلّق ] گرفته است، حکم و قضا [ ی الهی ] سبقت [ و تعلّق ] گرفته است.»[[560]](#footnote-560)

5. یاران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دیگر سیّارات

بصائر الدرجات /490 از هشام جوالیقی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «خداوند در پشت دریا شهری دارد که وسعت آن مسافت چهل روز است. در آن قومی هستند که هرگز عصیان او را نکرده‌اند. آنان نه ابلیس را می‌شناسند و نه از خلقت او آگاهی دارند. ما هماره آنان را می‌بینیم و آنها درباره‌ی آنچه بدان نیازمندند از ما می‌پرسند. آنها از ما دعا می‌خواهند و ما ایشان را می‌آموزیم. [ دیگر آنکه ] آنان از ما درباره‌ی قائم ما می‌پرسند تا آنکه ظهور کند.

آنان عبادت و تلاش بسیاری دارند. شهر آنان درهایی دارد که از یک مصراع تا مصراع دیگر یکصد فرسخ است. تقدیس آنان [ نسبت به خداوند ] و عبادتشان بسیار است، [ بدان سان که ] اگر آنها را مشاهده می‌کردید عمل خود را اندک می‌شمردید. مردی از آنها یک ماه نماز می‌خواند و سر از سجده برنمی‌دارد. خوراکشان تسبیح و جامه‌شان برگ است و چهره‌هایشان از نور می‌درخشد.

چون یکی از ما را ببینند بر گرد او حلقه می‌زنند و از گرد [ پای ] او از زمین برداشته بدان تبرّک می‌جویند. هنگامی که نماز گزارند صدایی شدیدتر از صدای باد توفنده دارند. میان آنها گروهی هستند که سلاح خود را [ بر زمین ] نگذاشته‌اند و در انتظار قائم ما به سر می‌برند. آنان - که هریک هزار سال عمر دارد - دعا می‌کنند که خداوند او را به ایشان بنمایاند.

چون آنان را بنگری خشوع و فروتنی را خواهی دید، و خواهی دید که به دنبال چیزی هستند که آنها را به خدا نزدیک گرداند.

وقتی نزد آنان نرویم می‌پندارند بابت خشم است. آنها مراقب زمانی که نزدشان می‌رویم هستند، ملول نمی‌شوند و سستی نمی‌کنند. کتاب خدا را همان گونه که ما به آنان آموختیم تلاوت می‌کنند. در میان آنچه ما به ایشان می‌آموزیم چیزی است که اگر بر مردمان تلاوت شود بدان کفر ورزیده انکار می‌کنند‌! از ما درباره‌ی چیزی از قرآن که به آنان رسیده ولی در نمی‌یابند می‌پرسند، و چون ایشان را از آن بیاگاهانیم سینه‌هایشان گشاده می‌گردد [ و می‌پذیرند ]. آنان از خداوند می‌خواهند بقا[[561]](#footnote-561) طولانی شود و ما را از دست ندهند.

ایشان آگاهند که - آنچه ما بدان‌ها می‌آموزیم - منّت بزرگی از ناحیه‌ی خداوند بر آنان است.

چون امام قیام کند آنان با او خروج خواهند نمود. صاحبان سلاح آنان سبقت می‌گیرند و از خدا می‌خواهند آنان را از کسانی قرار دهد که دینش را یاری می‌کنند. در میان ایشان پیران و جوانان هستند. چون جوانی از ایشان پیری را ببیند در مقابل او چونان عبد می‌نشیند و تنها به فرمان اوست که بر می‌خیزد.

آنان راهی بدانجا که امام می‌خواهد دارند که از خلق بدان آگاه‌ترند. چون امام به آنان فرمانی دهد، تا خود فرمان دیگری صادر نکند بر آن خواهند بود. اگر بر خلایق مشرق تا مغرب وارد شوند در یک زمان همه را به هلاکت می‌رسانند. آهن در آنها تأثیری نمی‌گذارد و شمشیرهایشان از آهنی غیر از این آهن است. اگر یکی از آنان با شمشیر خود بر کوهی بزند، آن را پاره پاره می‌کند.

امام با آنان با هند، دیلم، کرک، ترک، روم، بربر و میان جابرسا تا جابلقا - که دو شهر هستند، یکی در مشرق و دیگری در مغرب - به نبرد خواهد پرداخت. آنها به اهل هر دینی که برسند آنها را به خدا، اسلام و اقرار به حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرا می‌خوانند، و هر که را اسلام نیاورد به قتل می‌رسانند...»[[562]](#footnote-562)

نگارنده: این مؤمنان در سیّاره‌ای دیگر هستند، چرا که امام علیه السلام فرمودند: « خداوند در پشت دریا شهری دارد که وسعت آن مسافت چهل روز است... آنان نه ابلیس را می‌شناسند و نه از خلقت او آگاهی دارند» و بر این دلالت دارد که اینان از نسل آدم نیستند، اگرچه شبیه آنها باشند.

این فرمایش: « آهن در آنها تأثیری نمی‌گذارد و شمشیرهایشان از آهنی غیر از این آهن است. اگر یکی از آنان با شمشیر خود بر کوهی بزند آن را پاره پاره می‌کند» نیز می‌رساند که ساختار و جنس بدن آنان با ما متفاوت است.

نقد این نگرش که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف انتظار وجود یاران را می‌کشد

ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف امری حتمی از ناحیه‌ی خدا، و مرحله‌ای بزرگ از برنامه‌ی الهی در زندگی بنی آدم بر زمین است که زمان و شرائط آن بر اساس تقدیر خدای متعال در برنامه‌ی هستی می‌باشد. خداوند هم صفات، علامت‌ها، اینکه ظهورش مانند قیامت ناگهانی است و نیز اینکه خود برای او یارانی خاص مقدّر نموده که از اقصی نقاط زمین به اعجاز و در یک شب همه به حضور او می‌رسند و وزیران و حواریان او هستند را برای ما بیان نموده است.

ولکن این بدان معنا نیست که خداوند ظهور امام علیه السلام را بر آنان متوقّف کرده و حضرت باید انتظار بکشد و دعا کند تا آنان به دنیا بیایند و موجود شوند، یعنی او بدون آنان نمی‌تواند ظهور کند و لذا اگر آنان قرن‌ها پیش می‌بودند آن حضرت آشکار شده بود. در این صورت آنان محور خواهند بود‌!

بلکه ظهور امام علیه السلام زمانی دارد که شتاب شتابزدگان و کراهت کارهان آن را جلو و عقب نمی‌اندازد و یاران ایشان طبق تقدیر الهی در عصر ایشان خواهند بود.

و شاید اصل این شبهه از برخی احادیث متشابه ناشی شود، در غیبت نعمانی/ 203 روایت می‌کند: «برخی از یاران امام صادق علیه السلام نزد ایشان آمد و گفت: فدایت شوم، به خدا سوگند که من شما و دوستدارانتان را دوست می‌دارم. آقای من‌! شیعیان شما چه بسیارند‌! امام علیه السلام فرمودند: بشمار، او گفت: بسیارند، ایشان فرمودند: می‌شماری؟ گفت: فراتر از آنند.

حضرت فرمودند: بدان‌! اگر تعداد موصوف سیصد و بیش از ده تن کامل شود آنچه می‌خواهید رخ می‌دهد، لیکن شیعه‌ی ما کسی است که صدایش از گوشش و کینه‌اش از جسمش تجاوز نمی‌کند، در مدح ما غلو نکرده و با پیرو ما مخاصمه نمی‌کند، با کسی که بر ما عیب می‌گیرد هم نشین نمی‌شود، با آنکه بر ما خرده می‌گیرد سخن نمی‌گوید، دشمن ما را دوست نمی‌دارد و دوست ما را دشمن نمی‌دارد.

عرضه داشتم: پس با این کسان گوناگون که خود را شیعه می‌نامند چگونه رفتار کنم؟

حضرت فرمودند: اینان تمییز داده می‌شوند، مورد آزمون قرار می‌گیرند و [ از حالی به حالی دیگر ] تبدیل می‌گردند. خشکسالی به سراغ آنان می‌آید و هلاکشان می‌کند، شمشیر آنها را می‌کشد و اختلاف پاره پاره‌شان‌ می‌سازد‌!

شیعه‌ی ما تنها کسی است که چون سگ زوزه نمی‌کشد، همانند کلاغ طمع نمی‌ورزد، و از مردم تکدّی نمی‌کند گرچه از گرسنگی بمیرد.

گفتم: اینان که چنین اوصافی را دارند کجا بیابم؟ فرمودند: در اطراف زمین آنان را بجوی، زندگی آنان سبک است و خانه‌شان به حالت انتقال.[[563]](#footnote-563)

آنان کسانی هستند که اگر حضور داشته باشند شناخته نشوند، و اگر غائب باشند سراغشان را نگیرند. هنگامی که مریض شوند به عیادتشان نروند. چون خواستگاری کنند همسرشان ندهند و چون بمیرند کسی بر [ جنازه‌ی ] آنان حضور نیابد. آنان کسانی هستند که در اموال خود مواسات می‌کنند، در قبرهایشان با یکدیگر ملاقات می‌نمایند و خواسته‌هایشان - اگرچه سرزمین‌هایشان مختلف باشد - مختلف نیست.»

مشابه آن را در /204 آورده است، در آن روایت چنین آمده: «اگر مؤمنی را ببینند اکرام کنند و چون منافقی را بنگرند دوری گزینند. به هنگام مرگ بی‌تابی ننمایند، و در قبرهایشان یکدیگر را ملاقات کنند.»

امام علیه السلام با این عبارات: «بدان‌! اگر تعداد موصوف سیصد و بیش از ده تن کامل شود آنچه می‌خواهید رخ می‌دهد، و لیکن شیعه‌ی ما کسی است که صدایش از گوشش تجاوز نمی‌کند...» بر آنند تا به این شخصی که می‌خواهد حضرت را بر قیام و خروج تحریک کند بفهمانند که این مطلب نیازمند گروهی مؤمنین خاص است، آنگاه اوصافی را برای آنان بیان می‌کنند که بر یاران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منطبق است، پس میان آنان و ظهور ارتباطی هست و لکن نه به این نحو که آنان سبب ظهور باشند، بلکه این ارتباط عملی است و خداوند تعالی مقدّر نموده که اینان در وقتی که برای ظهور ولی خود عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار داده حضور یابند.

به بیانی دیگر مقصود امام صادق علیه السلام آن نیست که حضور اصحاب سبب ظهور امام علیه السلام باشد. ایشان شیعیان را تشویق می‌کنند که سطح ایمان خود را ارتقا دهند، و بیان می‌دارند که یارانی که حضرت در میان آنها ظهور می‌کند در بالاترین درجه در میان معاصرین حضرت - و کسانی که ادّعای آمادگی برای یاری او را دارند - قرار دارند.

ظاهراً این شبهه در اذهان مخالفین بوده است، و آنها چنین می‌پنداشته‌اند که شیعیان و امامشان انتظار سیصد و سیزده نفر مؤمن با ایمان کامل را می‌کشند تا ظهور رخ دهد‌!

در رسائل فی الغیبة شیخ مفید /113 آمده است: «شیخ مفید رحمه الله می‌فرماید: در مجلس یکی از رؤساء حضور یافتم و سخن در باب امامت و در ادامه در غیبت به میان آمد، صاحب مجلس گفت: آیا شیعیان از جعفر بن محمد چنین نقل نمی‌کنند: اگر به تعداد اهل بدر سیصد و بیش از ده مرد برای امام جمع شوند، قیام با شمشیر بر او واجب است؟ من گفتم: این حدیث روایت شده است.

او گفت: آیا ما یقین نداریم که شیعیان در این زمان چندین برابر اهل بدر هستند، پس چگونه با وجود این روایت، غیبت بر امام جایز است؟ گفتم: شیعیان اگرچه در این زمان بسیارند و چندین برابر اهل بدر، لکن آن جماعتی که به تعداد اهل بدر هستند و چون جمع شوند تقیّه بر امام نبوده و ظهور برایش واجب خواهد بود با آن اوصاف و شرائطی که دارند، هنوز گرد نیامده‌اند. شجاعت، شکیبایی بر جنگ، اخلاص در جهاد، ترجیح آخرت بر دنیا، پاکیزگی درون از عیوب، عقل سالم، عدم سستی در نبرد و نیز وجود مصلحت در قیام آنان به شمشیر می‌بایست جمع شود، و حال آنکه تمامی شیعیان حائز چنین اوصافی نیستند.

اگر خداوند تعالی می‌دانست که در میان شیعه این تعداد با این اوصاف وجود دارند البته امام بدون تردید ظهور می‌کرد و دیده بر هم نهادنی بعد از گرد هم آمدن ایشان غیبت نمی‌نمود. لکن معلوم است که چنین چیزی هنوز رخ نداده است، از این رو هم چنان غیبت بر امام علیه السلام جایز است.

او گفت: از کجا بدانیم که اینان می‌بایست چنین اوصافی داشته باشند، و بر فرض اینکه چنین باشد از کجا بدانیم شما درست می‌گویید [ و امام در فرض گرد آمدن آنان می‌بایست قیام کند ]؟

در پاسخ گفتم: وقتی وجوب امامت و صحّت غیبت به اثبات رسید، حکم به صحّت این روایت، راهی جز آنچه گفتیم ندارد، و ما از همین راستا که دلائل بر امامت و عصمت و صحّت این خبر قائم شد چنین حکم کردیم.

آنگاه ادامه دادم: مثال این امر که همه از آن آگاهیم جهاد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اهل بدر با آن تعداد اندک است که همراه ایشان بودند و بیشتر آنها بی‌سلاح و پیاده بودند، ولی در سال حدیبیه با وجود آنکه اصحابی چندین برابر جنگ بدر داشتند نجنگیدند، و ما می‌دانیم که ایشان صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو مورد بر اساس حق رفتار کردند، و اگر یاران آن حضرت همان گونه که در بدر بودند در حدیبیه نیز می‌بودند، ترک جنگ و آتش بس بر ایشان نبود، و هر آینه جهاد - به مانند قبل - واجب بود، و اگر واجب می‌بود آن حضرت آن را ترک نمی‌کردند، و دلیل این مطلب را گفتیم و توضیح دادیم که رفتار بر اساس حق و عصمت ایشان معلوم است.

او گفت: به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم وحی می‌شد و بدین وسیله فرجام امور را می‌دانست، و از صحّت و خطای تدبیر به واسطه‌ی علم به آینده آگاهی داشت، لیکن چه کسی درباره‌ی علم امام چنین چیزی را گفته است، و او از کجا آگاهی می‌یابد؟

در جواب گفتم: امام به عقیده‌ی ما عهدی معهود دارد و نسبت به آینده آگاه است. نشانه‌هایی برای او وجود دارد که او را به فرجام تدبیرها و صلاح در کارها راهنمایی می‌کند و این عهد از ناحیه‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - که به او وحی می‌شد و از علم آسمان مطّلع بود - به او رسیده است. حتّی اگر این را هم نگوییم و تنها به این مقدار بسنده کنیم که او به ظنّ غالب خود و مصلحتی که می‌بیند رفتار می‌کند کافی است، و بدون شک جایگزین علم می‌شود. مخصوصاً بر اساس اعتقاد سنّیان در باب اجتهاد، و باور آنها درباره‌ی نظر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ، گرچه نظر صحیح همان است که پیشتر گذشت.

او گفت: چرا امام آشکار نمی‌شود هرچند به قیمت کشته شدنش تمام شود، زیرا در این صورت برهان و دلیل بر امامتش وضوح بیشتری داشته و هر گونه تردیدی نسبت به وجود او از میان خواهد رفت؟

گفتم: این امر بر او واجب نیست، همان گونه که بر خداوند واجب نیست در انتقام از عاصیان شتاب کند و در هر زمانی و پی در پی نشانه‌هایی آشکار سازد، گرچه می‌دانیم اگر چنین کند برهان بر قدرت وی وضوحی بیشتر و نهی او تأکیدی بیشتر خواهد داشت و قبح مخالفت با او روشن‌تر خواهد بود، و بدین سان مردمان از نافرمانی او بیشتر دست خواهند شست، گرچه این کار بر او واجب نبوده و در حکمت و تدبیرش نیست، چرا که از مصلحت در این امر به تفصیل آگاه است، این اشکال نیز چنین پاسخ داده می‌شود.

علاوه بر آنکه ظهور در زمانی که می‌داند موجب فساد است و منجرّ به صلاح نمی‌گردد معنا ندارد. ظهور تنها هنگامی حکیمانه و صواب است که به صلاح بیانجامد. اگر امام علیه السلام بداند که در ظهور او صلاح در دین است - حال چه با بقای خود در عالم، و چه با از میان رفتن خود و تمامی شیعیان و انصارش - دیده بر هم نهادنی درنگ نمی‌کند و به رضایت خداوند جلیل شتاب می‌ورزد، ولیکن دلیل بر عصمت بیانگر آن است که ایشان آگاه است که اگر این زمان ظهور نماید چنین مقصودی رخ نخواهد داد و اوضاع باز خواهد گشت، و این آگاهی بر اساس عهد نبوی و راهنمایی‌هایی است که ایشان با خود دارند.

او گفت: قسم به جانم که این پاسخ‌ها بر اساس اصول امامیّه صحیح است و کسی که این اصول را قبول دارد [ باید این پاسخ‌ها را بپذیرد، زیرا ] با نزاع در آن نتیجه‌ای نخواهد گرفت.»

نگارنده: شاید جواب شیخ مفید رحمه الله در راستای مبانی آن شخص بوده است و مقصودشان این نیست که امام علیه السلام زمان ظهورشان را مشخّص می‌کند و در انتظار یارانش به سر می‌برد، زیرا خدای متعال است که هنگام ظهور را تعیین می‌کند و احادیث بسیاری در این مطلب صراحت دارد و در آنها آمده است که به ایشان اذن داده می‌شود، آنگاه دعا می‌کند و ظهورش را می‌آغازد.

از این رو جواب صحیح‌تر آن است که شیخ صدوق رحمه الله روایت می‌کند، ایشان در امالی /539 جریانی را نقل می‌کند که خلاصه‌اش چنین است: «شخصی محزون نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و از تنگدستی و بدهکاریی که بر او گران آمده گله کرد. امام علیه السلام مالی در اختیار نداشتند، زیرا ولید اموالشان را مصادره کرده بود. لذا دو قرص نانی که قوت روزشان بود به او دادند، و فرمان دادند که به بازار رود و با آن دو چیزی بخرد. او هم رفت و دو ماهی نامرغوب خرید و دو گوهر ثمین درون آنها یافت. او آن دو گوهر را به مال بسیاری فروخت و دین خود را ادا کرد، و بعد از آن حالش نیکو شد.

برخی مخالفین گفتند: چقدر دوگانگی، علی بن الحسین نمی‌تواند فقر را از خود دور کند ولی این شخص را بدین سان بی‌نیاز می‌کند‌! چگونه چنین می‌شود؟‌!

امام علیه السلام فرمودند: قریش نیز درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همین گونه می‌گفتند که چگونه شخصی که نمی‌تواند از مکه تا مدینه - به هنگام هجرت - جز در دوازده روز برسد، در یک شب از مکه به بیت‌المقدس می‌رود و آثار پیامبران علیهم السلام را در آنجا می‌بیند و باز می‌گردد؟

امام سجاد علیه السلام در ادامه فرمودند: به خدا سوگند امر خداوند و امر اولیای او را با او [ ارتباط آنان با خدا ] ندانستند. مراتب رفیع تنها با تسلیم بودن به درگاه خداوند - جل ثناؤه - و دوری از پیشنهاد دادن بر او و رضایت به آنچه برایشان تدبیر می‌کند به دست می‌آید. اولیای خدا بر محنت‌ها و ناخوشی‌ها چنان بردباری می‌کنند که دیگران با آنان مساوی نیستند، از این رو خدای عزیز وجلیل در قبال آن، پاداش ایشان را این قرار داد که تمامی خواسته‌هایشان به اجابت برسد. با این وجود آنان از خداوند تنها آن را می‌خواهند که او برایشان می‌خواهد.»

بنابراین معصوم علیه السلام قدرت ولایت خود را بدون اراده‌ی خدا به کار نمی‌گیرد و بر او پیشنهادی نمی‌دهد، بلکه انتظار اذن و فرمان او را به واسطه‌ی هاتف و یا الهام می‌کشد. اصل نزد اوآن است که بر اساس اسباب عادی رفتار و زندگی کند، مگر آن هنگام که خدا راهی جز آن را برای او برگزیند و این معنای تفوّق و برتری پیامبر و امامان علیهم السلام بر دیگران است، زیرا آنان هرگز بر پروردگارشان پیشنهاد نمی‌دهند.

لذا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور خود را به خداوند پیشنهاد نمی‌کند، و تنها پس از فرمان خداست که برای تعجیل آن دست به دعا می‌برد. در روایات هم وارد شده که خدای متعال او را فرمان می‌دهد سه شب در کنار کعبه نماز گزارد و دعای مضطر را بخواند، آنگاه یاران او را از اقصی نقاط زمین در یک شب برای او گرد می‌آورد.

بررسی این شبهه که ظهور ایشان بر فراگیر شدن ستم توقف دارد

ممکن است توهّم شود که ظهور امام عصر علیه السلام پس از آن خواهد بود که زمین را ستم و بیداد فرا گیرد و عدالت به طور کامل از گستره‌ی آن رخت بر بندد و هیچ خیری در آن نماند‌!

و لکن این شبهه نادرست است، زیرا این فراگیری امری است عرفی که پیش از زمان ما نیز واقع شده است، خداوند می‌فرماید: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کسَبَتْ أَیدِی النَّاسِ لِیذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ،[[564]](#footnote-564)به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [ سزای‏ ] بعضی از آنچه را که کرده‏اند به آنان بچشاند، باشد که بازگردند.

در زمان امام صادق علیه السلام نیز این امر به وقوع پیوسته است، کافی 3 /536 از برید بن معاویه نقل می‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: ای برید‌! نه به خدا سوگند، حرمتی از حرمت‌های خدا باقی نمانده مگر آنکه هتک شده است. در این عالم به کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم عمل نمی‌شود. از زمانی که خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را قبض [ روح ] کرد در میان این خلق حدّی اقامه نشده و تا به امروز به هیچ چیزی از حق عمل نشده است.

در ادامه فرمودند: بدان، به خدا قسم روزها و شب‌ها سپری نمی‌شود تا آنکه خدا مردگان را زنده گرداند، زندگان را بمیراند، حق را به اهل آن بازگرداند و دینش را - که برای خود و پیامبرش برگزیده - به پا دارد. شما را بشارت باد، پس شما را بشارت باد، پس شما را بشارت باد که به خدا سوگند حق تنها در دست شماست.»[[565]](#footnote-565)

اما در روزگار ما حتی دریا و جوّ نیز از ظلم و ستم آکنده گشته است‌!

نادرستی این سخن که یاران امام علیه السلام از غیر اعراب هستند

منابع شیعه و سنّی روایت کرده‌اند که اکثر یاران امام علیه السلام را جوانان تشکیل می‌دهند، ابن منادی در الملاحم /64 از حضرت علی علیه السلام می‌آورد: «اگر نبود آنکه نسبت به امر مقدّر در صدد شتاب و نیز تأخیر هستید - بابت آنچه پیشتر در بشر گذشته است -، برای شما از جوانانی از غیر عرب، پسران عرب و اندکی از پیران که بسان نمک در توشه‌ی سفرند - و کمترین توشه نمک است - می‌گفتم.»

غیبت نعمانی /315 از ابو یحیی حکیم بن سعد نقل می‌کند: «شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: همانا یاران مهدیِ قائم جوانانی هستند و پیری میان آنان نیست، مگر چونان سرمه در چشم یا نمک در توشه، و کمترین توشه نمک است.»[[566]](#footnote-566)

تاج الموالید /115 روایت می‌کند: «سیصد و سیزده نفر به تعداد اهل بدر از نجیبان، ابدال و اخیار که همه جوانند و پیری میانشان نیست در بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند.»

برخی سنّیان می‌گویند که تمام یاران امام مهدی علیه السلام غیر عربند و هیچ عربی میان آنان نیست‌! ابن عربی در فتوحات 3 /328 می‌نویسد: «آنان پا جای پای مردانی از صحابه می‌گذارند. در آنچه با خدا عهد کرده‌اند راستین هستند. آنان از عجمانند و هیچ عربی میانشان نیست و لکن تنها با لغت عربی تکلّم می‌کنند.»

ابن ماجه 2 /1369 از ابو‌هریره از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «هنگامی که نبردها رخ دهند، خداوند گروهی از عجمان را که بهترین اسبان عربی را دارند و در میان آنان بهترین سلاح را دارند می‌فرستد و دین را به وسیله‌شان تأیید می‌کند.»

حاکم در المستدرک 4 /548 از ابو‌هریره از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند و بنابر شرط بخاری صحیح می‌شمارد: «چون نبردها رخ دهند، گروهی از عجمان که بهترین اسبان عربی را دارند از دمشق خارج شوند. خدا دین را به آنان تأیید می‌نماید.»

در برخی از روایات عرب مذمت شده است، المستدرک 4 /482 از ابو‌هریره نقل می‌کند: «وای بر عرب از شرّی که نزدیک شده است. در سر [ سال ] شصت امانت به غنیمت تبدیل می‌شود و صدقه غرامت تلقی می‌گردد، گواهی بر اساس شناخت [ و نه مشاهده ] خواهد بود و حکم بر طبق هوی.

این حدیث بنابر شرط مسلم و بخاری صحیح است ولی با این اضافات آن را نقل نکرده‌اند.»

در منابع ما نیز غیبت شیخ طوسی /284 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «از عرب بپرهیز، چرا که برای آنان خبری ناخوشایند است، بدان‌! یک نفر از آنها با قائم خروج نمی‌کند.»

و لکن اینها با احادیث صحیحی که صراحت در آن دارند که یاران خاص حضرت ابدال شام، نجیبان مصر، اخیار عراق و گروه‌هایی از عراق هستند تعارض دارد. البته اینان نسبت به تعداد بسیار اعراب قلیل هستند، کافی 1 /370 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «وای بر سرکشان عرب از امری که نزدیک شده است، ابن ابی یعفور گوید: عرضه داشتم: فدایت شوم، چه تعداد عرب همراه قائمند؟ فرمودند: تعدادی اندک، گفتم: به خدا قسم کسانی از آنان که به امامت معتقدند بسیارند، ایشان فرمودند: می‌بایست مردم آزموده شوند، تمییز داده شوند، غربال گردند و خلق بسیاری از غربال بیرون آیند.»

احادیثی با اسنادی ناتمام که یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و شهرهایشان را نام می‌برد

چهار روایت یافت می‌شود که یاران امام علیه السلام و مناطق آنان را نام می‌برد که سه مورد آن در کتاب دلائل الامامة طبری امامی /554 به بعد است، و مورد چهارم هم در الملاحم و الفتن سید بن طاووس /145 از کتاب الفتن سلیلی.

راویان دستگاه خلافت معنای ابدال را تحریف می‌کنند

ابدال در روایات اهل‌بیت علیهم السلام نامی است در وصف و مدح یاران امام زمان علیه السلام که سی تن یا بیشترند و در دوران غیبت با آنان ارتباط دارد. گاه نیز ممکن است سیصد و سیزده یار خاص ایشان که به هنگام ظهور بیعت می‌کنند بدان متّصف شوند.

اما کعب‌الاحبار و دیگر وابستگان به دستگاه خلافت بدان دست درازی کردند و آن را برای مدح معاویه و شام مصادره نموده پنداشتند اینان ابدال گماشته‌ی خداوند بر زمین هستند‌! در ادامه صوفیان نیز از این قافله عقب نماندند و آن را برای بزرگان خود به کار بستند و مشایخ خود را اولیای خدا و ابدال پنداشتند‌!و به این ترتیب بود که روایات بسیاری در رابطه با ابدال و منسوب به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که آنان را به گزاف از شام می‌داند وارد مصادر مسلمین شد. البته بعداً کمی از این ادّعا دست کشیدند و گفتند که اکثر آنها از شام هستند نه همه‌شان، لذا بهره‌ای - هرچند کوچک - برای دیگر مناطق قرار دادند‌! اینان تعداد ابدال را در ابتدا سی تن در هر عصری برشمردند، سپس به چهل، در ادامه شصت، و نهایتاً به پانصد نفر ارتقا دادند‌!

دیگر آنکه منزلت ابراهیم خلیل علیه السلام را به آنان بخشیدند و اینان را همانند او قرار دادند، با این ادّعا که قلوب اینان چون ابراهیم علیه السلام سلیم است‌! ابو‌هریره گوید: «زمین از سی تن چونان ابراهیم خلیل الرحمن خالی نخواهد بود، شما به خاطر آنان یاری می‌شوید، روزی داده می‌شوید و باران برایتان می‌بارد.»[[567]](#footnote-567)

اینان در این راستا از هیچ کوششی دریغ نورزیدند و برای صحیح جلوه دادن دروغ پردازی‌هایشان به حضرت امیر علیه السلام نسبت دادند که به ستایش شامیان پرداخته و آنان را ابدال دانسته است‌! عبادة بن صامت - که دشمنی او با عثمان و معاویه معروف است - نیز از این اتّهامات به دور نمانده است‌!

تاریخ دمشق 1 /296 از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند: «ابدال در شامند، و آنها اندکند.»

المستدرک 4 /553 از ایشان: «به اهل شام ناسزا نگویید، ظالمان آنان را بدگویی کنید، چرا که ابدال در میان آنها هستند.»

احمد در مسند 5 /322 از عباده از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «ابدال در این امت سی تن هستند و به مانند ابراهیم خلیل الرحمن. هرگاه یکی بمیرد خداوند تبارک و تعالی دیگری را جایگزین او می‌کند.»[[568]](#footnote-568)

در ادامه بهترینان امت را به چهل، هشتاد و پانصد تن افزایش دادند‌!

مسند احمد 1 /112 از امیرالمؤمنین علیه السلام : «به آن حضرت گفتند: یا امیرالمؤمنین‌! بر اهل شام لعنت فرست، فرمود: نه، از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود: ابدال در شام‌اند. آنان چهل مرد هستند، هرگاه یکی بمیرد خداوند مردی دیگر را جایگزین او می‌کند. به خاطر آنان باران می‌بارد، بر دشمنان پیروزی حاصل می‌شود و عذاب از اهل شام دفع می‌شود.»

فردوس 1 /119 از انس: «ابدال چهل مرد و چهل زن هستند. هرگاه مردی از آنان بمیرد، خداوند مردی را جایگزین او می‌کند، و چون زنی بمیرد زنی را.»

المعجم الکبیر 10 /224 و کرامات الاولیاء /44 از ابن‌مسعود از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «هماره چهل مرد از امّت من که دل‌هایی چون ابراهیم دارند خواهند بود. خداوند به سبب آنان [ بلا را ] از اهل زمین دفع می‌کند. آنان را ابدال گویند.» [[569]](#footnote-569)

کشف الخفاء /25 و 26 از ابو سعید خدری از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم : «ابدال امت من به واسطه‌ی اعمالشان داخل بهشت نشدند، بلکه به سبب رحمت خدای تعالی، سخاوت نفس، سینه‌ی بی کینه و ترحم بر جمیع مسلمین داخل شدند.»

فضائل الشام /42 از حضرت علی علیه السلام : «از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی ابدال پرسیدم و ایشان فرمود: آنان شصت مردند.»

نوادر الاصول ترمذی /69 از انس: «بدلاء چهل مرد هستند؛ بیست و دو نفر در شام و هیجده تن در عراق. چون یکی بمیرد دیگری جایگزین شود، و آن هنگام که قیامت فرا رسد همه‌شان می‌میرند.»

المعجم الکبیر 18 /65 از عوف بن مالک: «به اهل شام ناسزا نگویید، زیرا از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: ابدال در میان آنها هستند، و شما به خاطر آنها یاری می‌شوید و روزی می‌خورید.»

الجامع الصغیر 1 /470: «ابدال چهل مرد و در شامند. هرگاه مردی بمیرد، خدا مردی دیگر را جایگزین او کند. به سبب آنهاست که باران می‌بارد، بر دشمنان پیروزی حاصل می‌شود و عذاب از اهل شام دفع می‌گردد.ابدال چهل مرد و چهل زنند. هرگاه مردی بمیرد، خداوند مردی را جایگزین او می‌کند، و چون زنی بمیرد زنی را.»

ابن عربی هم درباره‌ی تعداد آنان سخن می‌گوید و طبیعی است که خود را رئیس آنان قرار دهد‌! وی در فتوحات 2 /13 می‌نویسد: «آنان نزد کسی که چهل نفر معتقد است چهل نفرند، ولی برخی آنان را هفت تن می‌داند. علت این اختلاف آن است که خداوند آنان را معرفی نکرده است.»

حلیة الاولیاء 1 /8 از پسر عمر نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بهترینان امّت من در هر قرنی پانصد تن هستند. ابدال نیز چهل نفرند. نه آن پانصد تن کاهش می‌یابند و نه این چهل نفر. هرگاه یکی بمیرد، خداوند عزوجل یکی را جایگزین او می‌کند.

گفتند: یا رسول الله‌! کردار آنان چگونه است؟ فرمود: از کسانی که به آنها ستم می‌کنند می‌گذرند. به آنانی که به ایشان بدی می‌کنند نیکی می‌کنند و [ با دیگران ] در آنچه خدای عزوجل به آنان عطا کرده مواسات می‌نمایند.»[[570]](#footnote-570)

هر کجا می‌روم ردّ پایی از روباه است‌! [[571]](#footnote-571)

در هر تحریفی باید سراغ از کعب‌الاحبار گرفت و این مطلبی است خالی از اغراق. پیش از این نیز بافته‌های او درباره‌ی دجّال، مدح معاویه و شام و مذمّت حجاز و مصر گذشت.

این ضرب المثل را شیخ محمود ابو ریة در الاضواء /134در مورد کعب به کار برده است، در باب مداخله‌ی کعب در حدیث ابدالی که ابن عساکر در تاریخ خود 1 /296 نقل می‌کند.

کعب‌الاحبار صاحب نفوذ و قداست بود، علاوه بر آنکه بر راویان دستگاه خلافت، بلکه فراتر بر خلیفه نیز سایه انداخته بود. به عنوان گواه بر این مطلب کافی است بدانیم او به عمر بن خطاب و جماعت وی دروغ شاخدار خود را - که عبارت بود از اینکه ملخ از بینی نهنگ متولّد می‌شود - قبولاند و فتوی داد به اینکه صید ملخ برای محرم حلال است، چرا که صید دریایی است نه خشکی‌! پس این نهنگ است که هر شش ماه یک بار عطسه و ملخ از بینی خود پراکنده می‌کند، و کعب نام آن را نثرة الحوت گذاشت‌! مصنف عبدالرزاق 4 /435 چنین نقل می‌کند: «کعب‌الاحبار با گروهی در راه مکه بودند که به قطعه ملخی برخوردند. کعب دستور داد آن را بردارند و بخورند. آنها وقتی بر عمر وارد شدند ماجرا را گفتند. او دلیل این فتوی را از کعب خواست و کعب گفت: این صید دریایی بود، عمر گفت: تو از کجا می‌دانی؟ او پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین‌! قسم به کسی که جانم در دست اوست او چیزی جز آب بینی نهنگ نیست که سالی دوبار آن را بیرون می‌ریزد.»[[572]](#footnote-572)

علمای حکومت نیز به طور خودجوش دروغ آشکار وی را به فتوایی دینی بلکه فراتر حدیثی نبوی تبدیل کردند‌!

ابو داود و ابن ماجه 2 /1074 به گمان خود از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کنند: «ملخ آب بینی نهنگ در دریاست.»

راوی دروغگو هم به این داستان افزوده که خود نهنگ را مشاهده کرده که عطسه می‌کند و ملخ می‌پراکند‌! زیاد که از راویان این جریان است می‌گوید: «کسی که دیده است نهنگ ملخ پراکنده می‌کند این را برایم گفت.»‌!

بعدها شافعی و احمد بن حنبل به این مطلب فتوی دادند‌![[573]](#footnote-573)

این یکی از بدعت‌های رسوا و مخالف محسوسات کعب است که هم چنان بر صحّت آن اصرار دارند و آن را حدیثی نبوی می‌انگارند‌!

اما اهل‌بیت علیهم السلام در مقابل این تحریف یهودی ایستادند، کافی 4 /393 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام بر قومی گذشتند که ملخ می‌خوردند، فرمودند: سبحان الله‌! و این در حالی است که شما محرمید؟‌! آنها گفتند: صید دریایی است، حضرت فرمودند: اگر چنین است آن را در آب بیاندازید‌!»

راویان وابسته گفتند: ابدال جانشینان انبیاء هستند و هیچ عربی میان آنان نیست‌!

تفسیر قرطبی 3 /259 می‌نویسد: «علماء درباره‌ی مردمانی که فساد به واسطه‌ی آنها دفع می‌شود[[574]](#footnote-574) اختلاف دارند، برخی گفته‌اند: آنان ابدال و چهل نفرند که چون یکی بمیرد خدا دیگری را جایگزین می‌کند و به هنگام قیامت همه‌شان می‌میرند. آنان بیست و دو نفر در شام هستند و هیجده تن در عراق. ترمذی در نوادر الاصول از ابو الدرداء روایت می‌کند: انبیاء قوام زمین بودند و چون نبوّت به پایان رسید خداوند قومی از امّت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را که ابدال نام دارند به جای آنها قرار داد. آنان جانشینان پیامبران و گروهی هستند که خدا برای خود برگزیده و با علم خویش برای خود خالص گردانیده است. ایشان چهل صدّیق هستند که سی تن آنها یقینی مانند ابراهیم خلیل الرحمن دارند... کسی از آنان نمی‌میرد مگر بعد از آنکه خداوند جانشین او را آفریده باشد.»

سخن قرطبی درباره‌ی مردمانی که فساد به سبب وجود آنها دفع می‌شود، به این مطلب بر می‌گردد؛ عالمان سنّی بر این نظر اتّفاق دارند که جماعتی وجود دارند که خدا فساد مجتمع بشری و اختلال نظام طبیعت را به سبب آنان دفع می‌کند، ولی سخن سر شناخت آنان است.

اینان این باور را از اعتقاد ما درباره‌ی امامان از عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - که خداوند فساد را به سبب آنان دفع می‌کند، زمین خالی از آنان نخواهد بود و اگر خالی شود اهلش را فرو می‌برد - برگرفته‌اند.

می‌بینیم که چگونه امّت وصیّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مورد عترت را زیر پا گذاشته، بر خصائص خداداد آنان هجوم آوردند و آن را برای مردمانی عادی مصادره کردند‌!

ظاهراً تحریف گران این مطلب غیر عرب بوده‌اند که ابدال را تنها از عجم دانسته‌اند‌!

در سنن ابو داود 2 /30 در وصف عنبسة بن عبد الواحد قرشی اموی چنین آمده است: «ما قبل از آنکه بشنویم ابدال از غیر عرب هستند، او را از ابدال می‌دانستیم.»

در سؤالات الآجری 1 /204 پس از آنکه از ابو داود در مورد عنبسة بن عبد الواحد قرشی می‌پرسند و وی در پاسخ سخنی با همان مضمون بالا را از محمد بن عیسی نقل می‌کند، روایتی از عطاء از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌آورد: «ابدال از غیر عرب هستند و تنها منافق با غیر عرب دشمنی می‌کند.»[[575]](#footnote-575)

محمد بن عیسی که نزد اینان ثقه است[[576]](#footnote-576) بر نمی‌تابد عنبسه‌ی اموی از ابدال باشد، چون عرب است و ابدال همه از غیر عرب‌!

البته جای شگفتی نیست، چرا که بسیاری از راویان دستگاه خلافت، پیشوایان مذاهب سنّی و مؤلفین مصادر آنان غیر عرب هستند‌! لذا عجیب نیست چنین روایتی را جعل کنند.

بعضی از اهل سنّت[[577]](#footnote-577) تلاش کرده است تا مَوالی و غیر عرب را به معنای شریفان بگیرد تا بنی امیّه را در آنان داخل کند و لیکن این تلاش با شکست مواجه است.

مناوی در فیض القدیر 3 /220 می‌نویسد: «ظاهر این روایت که ابدال از غیر عرب هستند آن است که این حدیثی کامل است، و حال آنکه ادامه دارد و حاکم که آن را نقل کرده است در ادامه چنین می‌آورد: و غیر عرب را تنها منافق دشمن می‌دارد.

در برخی روایات در بیان نشانه‌های ابدال آمده که آنان فرزند دار نمی‌شوند و چیزی را لعن نمی‌کنند‌! غزالی گوید: ابدال به خاطر این از دیدگان مردم و عموم مخفی هستند که نمی‌توانند به عالمان زمان نگاه کنند چون عالمان نزد ابدال جاهلان به خدا هستند، و نزد خود و جاهلان عالمند‌!

خاتمه: ابن عربی گوید: اوتاد که خداوند به سبب آنان عالم را حفظ می‌کند تنها چهار نفرند و اخصّ از ابدال، دو امام اخصّ از این چهار تن و قطب اخصّ از همه. ابدال لفظی است مشترک که بر کسی که اوصاف مذمومش به پسندیده مبدّل شده، و نیز تعدادی خاص که چهل نفرند - و برخی سی تن و برخی دیگر هفتاد تن می‌دانند - اطلاق می‌شود.

هریک از اوتاد چهارگانه نیز یکی از ارکان کعبه را دارد. رکن یمانی بر قلب عیساست، رکن شامی بر قلب آدم، عراقی بر قلب ابراهیم و رکن حجر الاسود بر قلب محمد است که بحمد الله برای ماست.»

می‌بینیم که او چگونه این درجات - که چون درجات پیامبران علیهم السلام و فراتر است - را به خود می‌بخشد‌!

مناوی در ادامه انتقاد سیوطی بر ابن تیمیه - نسبت به انکار احادیث ابدال - را تأیید کرده می‌نویسد: «سیوطی با نقل تمامی طرق روایاتِ این باب عادت خود را کنار گذاشته است، و غرض او اشاره به بطلان پندار ابن تیمیه است که مدّعی است لفظ ابدال در هیچ خبر صحیح یا ضعیفی نیامده است و تنها در یک خبر با سندی منقطع آمده. این ادّعای وی از تهوّر و نیز گزافه گویی او پرده بر می‌دارد و کاش می‌گفت که چنین روایتی را ندیده است، نه اینکه وجود چنین روایتی را انکار کند.

حتی اگر فرض کنیم همه‌ی این اخبار ضعیف هستند، لکن نمی‌توان انکار نمود که حدیث ضعیف با کثرت طرق و تعدّد کسانی که آن را در کتب خود آورده‌اند تقویت می‌شود و تنها جاهل به بحث حدیث و معاند متعصّب این مطلب را انکار می‌کند.»

و گفتند که علامت آنان عقیم بودن است

ابن حجر در لسان المیزان 2 /506 می‌نویسد: «امام احمد گوید: از نشانه‌های ابدال آن است که فرزند دار نمی‌شوند، و حمّاد بن سلمه از ابدال بود و فرزند دار نشد.»

تهذیب الکمال 7 /264: «شهاب بن معمّر بلخی گوید: حمّاد بن سلمه از ابدال به حساب می‌آمد. علامت آنان آن است که فرزند دار نمی‌شوند. حمّاد با هفتاد زن ازدواج کرد ولی فرزندی به دست نیاورد.»[[578]](#footnote-578)

آنان گام فراتر نهاده و این نشانه را به حضرت امیر علیه السلام نسبت دادند‌! مغنی المحتاج 1 /11 می‌نویسد: «حضرت علی علیه السلام : ابدال در شامند، نجیبان در مصر و عصائب - یعنی زهّاد - در عراق. نشانه‌ی آنها این است که فرزند دار نمی‌شوند.»

این سخن اینان برگرفته از یهودیان و مسیحیان است.

امامان را انکار کردند، اما ابدال را پذیرفتند‌!

سنّیان از اعتقاد امامت ربّانی امامان گریختند، لیکن چنین باوری را در مورد ابدال پذیرفتند‌! آنان ابدال را گروهی مختار می‌دانند که در هر عصری حضور دارند و هرگاه یکی از آنان بمیرد، خداوند کسی دیگر را جایگزین می‌کند. دیگر آنکه آنها را سبب نزول رزق، باران و نصر الهی می‌دانند‌!

آنان با این اعتقاد، گماردن منظومه‌ای از پیشوایانی که خدا نگمارده است را بر او واجب کرده، آنان را جانشینان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و واسطه‌های رحمت قرار داده‌اند‌! و بر خدا لازم دانسته‌اند مقام آنان را به هرکسی بدهد، البته مشروط به اینکه عرب نباشد‌!

آنان گمان می‌کنند هرکس هر روز بگوید: اللّهمّ ارحم أمّة محمد، از ابدال و خلیفه‌‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود و امّت به خاطر او روزی خورده، یاری و احیاء می‌گردد‌!

عجلونی در کشف الخفاء 1 /28 می‌نویسد: «فائده: ابدال نشانه‌هایی دارند، از جمله در حدیث مرفوعی آمده است: سه خصلت در هر کسی باشد از ابدال است؛ رضایت به قضا، صبر در مقابل محرّمات و خشم به خاطر خدا. دیگر آنکه از معروف کرخی نقل شده است که هر کسی هر روز بگوید: اللهم ارحم أمة محمد، خدا او را در زمره‌ی ابدال بنویسد. ابو نعیم این سخن را در حلیة الاولیاء اینگونه نقل می‌کند: هرکس روزی ده بار بگوید: اللّهمّ أصلح أمّة محمد، اللّهمّ فرّج عن أمّة محمد، اللّهمّ ارحم أمّة محمد، نامش در ابدال ثبت شود. دیگر آنکه از برخی نقل شده است که علامت ابدال آن است که فرزند دار نمی‌شوند.»

شگفت آنکه اهل سنّت منظومه‌ی امامان ربانی از عترت پاک پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را که احادیث پیرامون آنان صحیح و متواتر است نپذیرفتند، ولی به ابدال و اولیاء که احادیث در رابطه‌ی با آنها بسیار محدود است اعتقاد آوردند‌!

ابن تیمیه متوجّه لوازم اعتقاد به ابدال شده و لذا به انکار آن پرداخته است، همان سان که دریافته حدیث شریف أنا مدینة العلم و علیٌ بابها، محلّ دریافت دین را در امیرالمؤمنین علیه السلام منحصر می‌کند و لذا وجود چنین حدیثی را منکر شده است‌!

گرچه دچار تناقضی دیگر شده است؛ او مقام ائمه علیهم السلام و ابدال را به ساحران و شیاطین جن عطا کرده و پنداشته اینها قادر بر ارائه‌ی معجزاتند، و معجزاتی از آنها نقل نموده که از رسول‌خدا و ائمه‌ی هدی علیهم السلام نمی‌پذیرد‌! بالاتر آنکه می‌پندارد جنی نزد او هست که به صورت او ظاهر شده و کارهای خیر انجام می‌دهد‌!

ترمذی در نوادر الاصول 1 /263 از حذیفه نقل می‌کند: «ابدال سی مرد، در شام و بر منهاج ابراهیم علیه السلام هستند. هرگاه یکی بمیرد، خداوند دیگری را جایگزین می‌کند. عَصَب[[579]](#footnote-579)در عراق و چهل نفر هستند و هرگاه یکی بمیرد، خدا دیگری را جای او قرار می‌دهد. بیست تن از آنان تلاشی مانند عیسی بن مریم دارند و به بیست تن از آنها مزامیر آل داود را داده‌اند، عصب مردانی شبیه ابدالند... در خبر آمده است: زمین از رفتن پیامبران و پایان یافتن دوران نبوّت به خدای متعال شکایت کرد و خدا به او گفت: بر پشت تو چهل صدّیق را قرار خواهم داد و آرام شد.»

قیصری در شرح فصوص /129 می‌نویسد: «و به هنگام پایان یافتن نبوّت تشریع به جهت ختم دایره‌ی آن و آشکار شدن ولایت از باطن، مقام قطبیّت به اولیاء منتقل شد، و پیوسته در این مرتبه یکی از آنها خواهد بود تا این ترتیب و نظام حفظ شود.»

اینان اینگونه به ظن و خیال تمسک کردند و حدیث یقینی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را که آنان را به امام ابدال در تمامی اعصار راهنمایی می‌کند رها کردند، آنجا که فرمودند: «من در میان شما دو شیء گران می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم... لطیف خبیر به من خبر داده است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه پس از من با آنها رفتار می‌کنید.»[[580]](#footnote-580)

سپاس مخصوص خداوند است که ما را به ولایت عترت پاک پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هدایت کرد، و از ولایت کسانی که احبار یهود آنان را گماردند و خلفا زمینه را برای آنها فراهم کردند رهایی بخشید.

جبرئیل به نام امام مهدی و پدرش علیهما السلام ندا می‌دهد

تمامی منابع احادیث مربوط به ندای آسمانی را نقل کرده‌اند، از جمله روایات: «منادی از آسمان به نام قائم ندا می‌کند و هر آنچه در میان مشرق و مغرب قرار دارد آن را می‌شنود. پس هیچ خوابی نمی‌ماند جز آنکه بر می‌خیزد، ایستاده‌ای نخواهد بود مگر آنکه می‌نشیند، نشسته‌ای نمی‌ماند جز آنکه بر روی پاهایش می‌ایستد و این به خاطر آن صداست که صدای جبرئیل روح الامین است.»[[581]](#footnote-581)

نخستین کسی که بیعت می‌کند جبرئیل علیه السلام است، لشکرهای ملائکه نیز می‌آیند

ارشاد /363 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «هنگامی که خداوند تعالی به قائم اذن خروج دهد، بر فراز منبر رفته مردمان را به خود دعوت می‌نماید. ایشان آنان را به خدا قسم داده و به حقّ خود و اینکه در میان آنان بر اساس سنت و کردار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتار نماید، فرا می‌خواند. پس خداوند جل جلاله جبرئیل علیه السلام را می‌فرستد تا آنکه نزد او رسیده بر حطیم فرود می‌آید و می‌گوید: به چه چیزی دعوت می‌کنی؟ قائم علیه السلام نیز به او خبر می‌دهد، پس جبرئیل می‌گوید: من اوّلین کسی هستم که با تو بیعت می‌کند، دست بگشا، و دست امام را مسح می‌کند. سیصد و بیش از ده مرد هم آمده و بیعت می‌کنند. ایشان در مکه می‌ماند تا آنکه ده هزار تن یاران کامل شوند و آنگاه رهسپار مدینه می‌شود.»

تفسیر عیاشی 2 /254 از آن حضرت روایت می‌کند: «همانا نخستین کسی که با قائم علیه السلام بیعت می‌کند جبرئیل است که به صورت پرنده‌ای سفید نزد او فرود آمده بیعت می‌کند. آنگاه یک پا را بر بیت الحرام و دیگری را بر بیت‌المقدس گذارده با صدایی رسا که همه‌ی خلایق آن را می‌شنوند ندا می‌دهد: أَتَی أَمْرُ اللهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ،[[582]](#footnote-582) امر خدا فرا رسید پس در آن شتاب نکنید.»

غیبت نعمانی /314 از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام : «در مورد آیه‌ی: أَمَّنْ یجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ،[[583]](#footnote-583)یا [ کیست ] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می‏کند، فرمودند: این آیه درباره‌ی قائم علیه السلام نازل شد. جبرئیل علیه السلام بر ناودان در صورت پرنده‌ی سفیدی خواهد بود و نخستین کس از خلق خداست که با ایشان بیعت می‌کند. سیصد و سیزده نفر نیز با ایشان بیعت می‌کنند. هریک در راه باشد همان زمان می‌رسد و هرکسی که در راه نباشد از بسترش ناپدید می‌گردد، و این همان سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است: ناپدید شدگان از بسترهایشان، و همان سخن خداوند عزوجل است: فَاسْتَبِقُوا الْخَیرَاتِ أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً إِنَّ اللهَ عَلَی کلِّ شَئٍْ قَدِیرٌ،[[584]](#footnote-584) پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید، هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را می‌آورد، خداوند بر هر چیزی تواناست.

و فرمودند: خیرات ولایت ما اهل‌بیت است.»

دلائل الامامة /252 همین روایت را با قدری تفاوت نقل می‌کند که در ادامه‌ی آن آمده است: «پس قائم علیه السلام می‌آید و در کنار مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز می‌گزارد. آنگاه در حالی که یارانش - که سیصد و سیزده مرد هستند و در میان آنها کسی است که شبانه از بسترش رهسپار می‌شود - پیرامون او حضور دارند باز می‌گردد. پس خروج می‌کند و سنگ[[585]](#footnote-585)به همراه اوست. آن را می‌اندازد و گیاهان زمین می‌روید.»

غیبت نعمانی /204 و مشابه آن /251 از امام صادق علیه السلام : «أَتَی أَمْرُ اللهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ؛ این امر امر ماست، خداوند عزوجل فرمان داده است که نسبت به آن شتاب نورزند، تا آنکه خداوند او را به سه سپاه یاری رساند؛ ملائکه، مؤمنین و رعب.

خروج ایشان به مانند خروج رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، و این همان فرمایش خداست: کمَا أَخْرَجَک رَبُّک مِنْ بَیتِک بِالْحَقِّ،[[586]](#footnote-586) همان گونه که پروردگارت تو را از خانه‏ات به حقّ بیرون آورد.»

کافی 4 /184 از بکیر بن اعین روایت می‌کند: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا حجر الاسود را در این رکنی که هم اکنون در آن است قرار دادند و نه جای دیگری؟ علّت بوسیدن آن چیست؟ چرا از بهشت بیرون آورده شد؟ به چه سبب میثاق و عهد در آن جای گرفت و نه جای دیگر؟ خداوند مرا فدایت گرداند، به من خبر دهید که سخت در آن به فکر فرو رفته‌ام.

حضرت فرمودند: از مسئله‌ای مهم و جنبه‌های آن پرسیدی پس پاسخ آن را دریاب، دلت را خالی [ و آماده ] کن و نیک گوش کن که اگر خدا بخواهد تو را آگاهی می‌دهم؛ خداوند تبارک و تعالی حجر الاسود را - که گوهری است که از بهشت برای آدم علیه السلام خارج شد و سپس در آن رکن قرار گرفت - به خاطر میثاق آنجا قرار داد. آن هنگام که خدا از پشت فرزندان آدم ذرّیّه‌ی آنان را بر گرفت، در آن زمانی که در آن مکان بر آنان میثاق گرفت، و از همانجاست که پرنده نزد قائم علیه السلام فرود آمده و نخستین کسی خواهد بود که با او بیعت می‌کند و به خدا سوگند او جبرئیل علیه السلام است.

قائم به همان مقام پشت خود را تکیه می‌دهد و آن [ حجر ] حجّت و دلیل بر قائم علیه السلام است و گواه کسی است که در آن مکان نزد او بیاید و نیز شاهد بر آن کس که عهد و میثاقی که خدای عزوجل بر بندگان گرفته است را بدان برساند.»[[587]](#footnote-587)

الهدایة الکبری /31 از مدلج بن هارون بن سعید روایت می‌کند: «شنیدم که امیرالمؤمنین به عمر می‌فرمود:... و منادی از آسمان به نام مردی از فرزندان من ندا می‌کند. نشانه‌ها بسیار می‌شوند چنان که زندگان به خاطر هول و هراس‌هایی که با آن مواجه می‌شوند آرزوی مرگ می‌کنند. هرکس هلاک گردد راحت می‌شود، و هر آن کس که نزد خدا خیری داشته باشد نجات می‌یابد.

آنگاه مردی از فرزندان من آشکار شده زمین را همان سان که مملو از ستم و جور شده از عدل و داد می‌آکند. خداوند بقایای قوم موسی علیه السلام را برای او می‌آورد. اصحاب کهف می‌آیند. خدا او را با ملائکه، جن و شیعیان مخلص ما یاری می‌رساند. از آسمان باران فرو می‌ریزد و زمین گیاهش را بیرون می‌دهد.»

بیرق رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و فرشتگان مربوط به آن همراه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

غیبت نعمانی /307 از ابو بصیر روایت می‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: قائم علیه السلام خارج نمی‌شود تا آنکه حلقه کامل گردد. پرسیدم: حلقه چه تعداد است؟ فرمودند: ده هزار. جبرئیل سمت راست او و میکائیل در سمت چپ حضور دارند. آنگاه پرچم را تکان داده آن را [ با خود ] می‌برد، پس احدی در مشرق و مغرب نخواهد ماند مگر آنکه آن را لعنت کند. آن، پرچم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که جبرئیل روز بدر آورد.

در ادامه فرمودند: ای ابا محمد‌! به خدا سوگند که پنبه، کتان، ابریشم و حریر نیست، عرض کردم: پس از چیست؟ فرمودند: از برگ بهشت. رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز بدر آن را گستردند، آنگاه پیچیده به حضرت علی علیه السلام سپردند و نزد ایشان بود تا آنکه روز بصره [ جنگ جمل ] فرا رسید. ایشان آن را گستردند و خداوند فتح و ظفر را برایشان آورد، سپس آن را در هم پیچیدند.

آن بیرق نزد ما در آنجاست، کسی آن را باز نمی‌کند تا آنکه قائم قیام کند. پس چون قیام کند آن را می‌گسترد، و کسی در مشرق و مغرب نخواهد ماند جز آنکه آن را لعن کند. رعب یک ماه جلو، یک ماه پشت سر، یک ماه در طرف راست و یک ماه در طرف چپ آن حرکت خواهد نمود.

آنگاه فرمود: ای ابا محمد‌! او طالبِ خون، خشمگین و اندوهگین خروج می‌کند، و این بابت خشم خدا بر این خلق است. پیراهنی که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز احد در بر داشتند را در بر دارد. عمامه‌ی سحاب، زره سابغه و شمشیر ایشان ذو الفقار را دارد.

شمشیر آخته را هیجده ماه بر شانه می‌گذارد و می‌کشد. اولین کاری که می‌کند آن است که به سراغ بنی شیبه رفته دست‌هایشان را قطع کرده و در کعبه می‌آویزد و منادی ایشان ندا می‌کند: اینان سارقان بیت الله هستند. در ادامه به سراغ قریش و تنها با شمشیر به مواجهه‌ی آنان می‌رود. قائم خارج نمی‌شود تا آنکه دو نامه یکی در بصره و دیگری در کوفه در بیزاری جستن از حضرت امیر علیه السلام خوانده شود.»

شاید عبارت اخیر اشاره به بتریه و خوارج باشد.

بحار الانوار 52 /367 مشابه آن را از نعمانی روایت می‌کند، در قسمتی از آن آمده است: «آنان بسان پاره ابرهای پاییزی گرد هم می‌آیند. از قبائل، یکی، دو تا، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه و ده تن خواهند بود.»

جبرئیل پیش قراول، و اسرافیل در دنباله‌ی لشکر است

اختصاص /208 از حذیفه نقل می‌کند: «شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هنگام خروج قائم منادی از آسمان ندا کند: ای مردم‌! زمان جبّاران بر شما پایان یافت و بهترینِ امّت محمد صلی الله علیه وآله وسلم به حکومت رسید، پس به مکه بروید. پس نجیبان از مصر، ابدال از شام و عصائب [ گروه‌های ] عراق که راهبان شب و شیران روزند و گویا قلب‌هایشان پاره‌های آهن است خارج می‌شوند و میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند.

عمران بن حصین گفت: ای رسول‌خدا‌! این مرد را برای ما معرفی کنید، آن حضرت فرمودند: مردی است از نسل حسین، و بدان می‌ماند که از مردان شنوءه[[588]](#footnote-588)باشد. او دو عبای سفید در بر دارد و همنام من است. در آن هنگام است که مرغان در آشیانه‌هایشان و ماهی‌ها در دریاهایشان شادمان می‌شوند. نهرها کشیده می‌شود و چشمه‌ها می‌جوشد و زمین دو برابر خوراکش را می‌رویاند.

آنگاه رهسپار می‌شود در حالی که پیش قراول او جبرئیل و به دنباله‌ی لشکر اسرافیل است، پس زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ستم و بیداد آکنده شده است.»

اهل سنّت نیز مشابه آن را آورده‌اند، الفتن 1 /356 از کعب نقل می‌کند: «مهدی بهترین مردم است. یاران و بیعت کنندگان با او از عراق و یمن و ابدال شام هستند. پیش قراولش جبرئیل و به دنباله‌ی لشکرش اسرافیل است. در میان خلایق محبوب است. خداوند متعال به دست او فتنه‌ی کور را خاموش می‌کند و زمین ایمن می‌گردد، تا آنجا که زنی در میان پنج زن در حالی که هیچ مردی با آنها نیست حج می‌گزارد و جز خدا از چیزی نمی‌هراسد. زمین زکات و آسمان برکت خود را می‌دهد.»

همان 1 /366 از حضرت علی علیه السلام : «محاسنش پر و چشمانش سیاه است، دندان‌هایش می‌درخشد، در چهره خال، و بینی‌اش برجستگی دارد، پیشانی‌اش بلند است، در کتفش نشانه‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را دارد. با بیرق پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - که از مخمل سیاه و مربع است و سنگی در آن است، و از زمانی که آن حضرت از دنیا رفتند باز نشده و باز نمی‌شود تا آنکه مهدی خروج کند - خارج می‌گردد. خدا او را با سه هزار فرشته یاری می‌رساند. آنان بر صورت و پشت کسانی که مخالفت کنند می‌زنند. او در حالی که سی تا چهل سال دارد، برانگیخته می‌شود.»

قرطبی در تذکرة 2 /700 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن را طولانی کند تا آنکه مردی از اهل‌بیتم که فرشتگان در حضور او هستند و اسلام را پیروز می‌گرداند بیاید.»[[589]](#footnote-589)

خداوند او را با انواعی از ملائکه یاری می‌رساند

غیبت نعمانی /195 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که بر فراز منبر فرمودند: «هنگامی که خاطب[[590]](#footnote-590)هلاک شود و صاحب عصر [ از دیدگان ] روی گرداند، و دل‌هایی دیگرگون باقی مانَد که یا در نعمت است و یا با خشکسالی مواجه شده [ یا بر مسیر حقّ و هدایت استوار مانده و یا اینکه به گمراهی دچار شده است ]، آرزومندان هلاک شوند، نابود شوندگان از بین روند و مؤمنان - که اندکند، سیصد نفر یا بیشتر - باقی مانند. گروهی که در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز بدر جنگیده بودند و نه کشته شدند و نه مردند در کنار ایشان بجنگند.»

نعمانی رحمه الله خود در ادامه می‌نویسد: «مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام صاحب این زمان است که به جهت تدبیرِ واقع خدا از دیدگان این خلق غائب شده است... و معنای این فرمایش حضرت: گروهی که در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز بدر جنگیده بودند و نه کشته شدند و نه مردند در کنار ایشان بجنگند، آن است که خدای عزوجل سیصد و اندی نفر یاران خالص قائم علیه السلام را با ملائکه‌ی بدر که به همان تعدادند یاری می‌کند.»

مختصر بصائر الدرجات /212 از ابو حمزه‌ی ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «چون قائم خارج شود، خداوند او را با فرشتگان نشاندار، فرشتگانی که پی در پی هستند، منزَلین[[591]](#footnote-591) و کروبیین یاری می‌کند. جبرئیل پیشاپیش ایشان، میکائیل طرف راست، اسرافیل در سمت چپ و رعب به مسافت یک ماه جلو، پشت و راست و چپ اوست و فرشتگان مقرّب روبروی اویند.

نخستین کس [ از آدمیان ] که با او بیعت می‌کند، محمد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت امیر علیه السلام هستند.

او شمشیری آخته دارد. خداوند برایش روم، چین، ترک، دیلم، سند، هند، کابل شاه و خزر را فتح خواهد نمود.

ای ابو حمزه‌! قائم قیام نمی‌کند مگر زمانی که ترسی شدید، زلزله‌ها، فتنه، بلایی که به مردم اصابت می‌کند و پیش از آن طاعون، جلوه کرده باشد. شمشیری برّان میان عرب، اختلاف شدید بین مردم، پراکندگی آنان در دین و دگرگونی حال آنها حاصل شده باشد، تا جایی که آرزومند، از شدّت هجوم مردم بر یکدیگر که مشاهده می‌کند، صبح و شام آرزوی مرگ کند.

خروج ایشان به هنگام نومیدی و یأس خواهد بود. خوشا به حال آنکه او را درک کند و از یارانش باشد و افسوس و تمام افسوس بر آن کس که با او عداوت ورزد، با امر او مخالفت نماید و از دشمنانش باشد.

در ادامه فرمودند: ایشان امری جدید، کتابی جدید، سنّتی جدید و قضاوتی جدید را به پا می‌دارد. بر عرب سختگیر است. کارش تنها قتل است. از کسی طلب توبه نمی‌کند و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری بر او اثر نخواهد گذاشت.»

کامل الزیارات /84 از امام صادق علیه السلام : «خداوند تعالی هفتاد هزار فرشته را بر امام‌حسین علیه السلام موکّل گردانید که هر روز بر او درود می‌فرستند. آنان پریشان و غبار آلود هستند. این از روزی است که ایشان به شهادت رسید و تا زمانی که خدا بخواهد - یعنی قیام قائم - ادامه دارد.»

عیون اخبار الرضا علیه السلام 1 /233 از ریان بن شبیب روایت می‌کند: «روز نخست محرّم حضور امام رضا علیه السلام رسیدم... از جمله آنکه فرمودند: چهار هزار فرشته برای یاری او بر زمین فرود آمدند، ولی اجازه [ ی نبرد ] به آنها داده نشد. پس آنها پریشان و غبار آلود در کنار قبر او هستند تا آنکه قائم علیه السلام قیام کند و از یارانش باشند و شعارشان یا لثارات الحسین است.»

کامل الزیارات /119 از ابان بن تغلب روایت می‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: گویا قائم را می‌بینم که در نجفِ کوفه است و زره رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در بر کرده. پس خود را با آن تکانی می‌دهد تا کامل او را فرا گیرد و آن را با پارچه‌ای سبز می‌پوشاند. او بر اسبی سیاه که میان دو چشمش عمودی نورانی است سوار می‌شود و با آن چنان تکانی می‌خورد که اهالی تمام سرزمین‌ها چنین می‌بینند که او در کنار آنها و در سرزمین آنهاست.

او بیرق رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را که عمود آن از عمود عرش و دیگر قسمت‌های آن از نصر خداست می‌گشاید. آن را به سوی چیزی فرود نمی‌آورد مگر آنکه خداوند آن را از هم می‌درد. چون آن را تکان دهد هیچ مؤمنی نمی‌ماند مگر آنکه دلش چونان پاره‌ی آهن شود و به مؤمن نیروی چهل مرد را دهند. این شادمانی در قبر تمامی مؤمنان وارد شود و هنگامی خواهد بود که در قبرهایشان با یکدیگر دیدار می‌کنند وبه قیام قائم بشارت می‌دهند. آنگاه سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته بر او فرود می‌آیند.

عرضه داشتم: تمامی این فرشتگان [ با او هستند ]؟ فرمود: آری، آنان که با نوح علیه السلام در کشتی بودند. آنان که در آن هنگام که ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد همراه او بودند. آنها که همراه موسی علیه السلام بودند آن هنگام که دریا را برای بنی‌اسرائیل شکافت. آنان که با عیسی علیه السلام بودند زمانی که خداوند او را به سوی خود بالا برد. چهار هزار فرشته‌ی نشاندار که با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند و هزار فرشته‌ی پیاپی. سیصد و سیزده فرشته‌ی بدری و چهار هزار فرشته‌ای که برای نبرد در کنار امام‌حسین علیه السلام فرود آمدند، ولی اجازه‌ی نبرد به ایشان داده نشد. پس آنان پریشان و غبار آلود در کنار قبر او هستند و تا روز قیامت بر او گریه می‌کنند و رئیس آنها فرشته‌ای است که منصور نام دارد. کسی به زیارت او نمی‌رود مگر آنکه آنان به استقبال او می‌روند. کسی با او وداع نمی‌کند جز آنکه او را بدرقه کنند. کسی بیمار نمی‌گردد مگر آنکه به عیادتش می‌روند و کسی نمی‌میرد مگر آنکه بر جنازه‌اش نماز گزارده برایش استغفار می‌کنند. اینان همه در زمین هستند و تا زمان خروج قائم علیه السلام انتظار ایشان را می‌کشند.»

غیبت نعمانی /244 از علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام : «چون قائم علیه السلام قیام کند، فرشتگان بدر که پنج هزار تن بودند فرود آیند؛ یک سوم بر اسبانی سفید که قدری سیاهی دارند، یک سوم بر اسبانی سیاه و سفید و یک سوم بر اسبانی حو خواهند بود.

عرضه داشتم: حو چیست؟ فرمودند: سرخ.»[[592]](#footnote-592)

تفسیر عیاشی 1 /197 از ضریس از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «فرشتگانی که روز بدر حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را یاری رساندند در زمینند، و هنوز بالا نرفته‌اند و نخواهند رفت تا آنکه صاحب این امر را یاری کنند. آنان پنج هزار نفرند.»

نگارنده: ممکن است سؤال شود که امام صادق علیه السلام چگونه خبر ملائکه را می‌داند، و آیا به ایشان وحی می‌شود؟ پاسخ آن است که امامان علیهم السلام علمی دارند که جدّشان رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای آنها نگاشته است. علاوه بر آنکه آن وحیی که با از دنیا رفتن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به پایان رسید وحی نبوّت است نه وحی امامت، و خداوند به مادر موسی و نحل وحی کرده است. منابع علوم امامان علیهم السلام متعدد است ولی مجال ذکر آن نیست. یکی از بهترین آثار در این موضوع کتاب ینابیع المعاجز تألیف علامه سید هاشم بحرانی رحمه الله است.

هان ای شتابزدگان‌! خداوند با شتاب بندگان شتاب نمی‌کند

برنامه‌ی پایان دادن به ظلم بر زمین و اقامه‌ی دولت عدل الهی برنامه‌ایست عظیم که قسمت اساسی برنامه‌ی خدا در حیات انسان را تشکیل می‌دهد، لیکن فراگیری آن نیازمند ارتقای فکری بشر و رسوخ ایمان است. از این روست که عموم مردم در این باره شتاب دارند، حال آنکه خدای عزوجل بر اساس قوانین و حکمت‌هایی که خود داند رفتار می‌کند. لذا رسول‌خدا و امامان معصوم علیهم السلام اهتمام داشتند افق عقل و آگاهی مردم را بالا برند و انتظار را به آنان بیاموزند.

کافی 1 /369 از مهزم روایت می‌کند: «در حضور امام صادق علیه السلام از ملوک آل فلان [ بنی عباس ] یاد کردیم، ایشان فرمودند: مردمان به جهت شتاب ورزیدن در این امر [ غلبه‌ی حق و از میان رفتن باطل ] هلاک شدند. خداوند عزوجل با شتاب بندگان شتاب نمی‌کند. این امر نهایتی دارد که بدان منتهی می‌شود و اگر بدان برسند نه می‌توانند لحظه‌ای آن را پیش اندازند و نه لحظه‌ای تأخیر دهند.»

سنّیان نیز مشابه این مضمون را آورده‌اند، سنن ترمذی 5 /565 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «از خدا از فضلش بخواهید، زیرا خدای عزوجل دوست دارد از او بخواهند، و بالاترین عبادت انتظار فرج است.»[[593]](#footnote-593)

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : پس از من دوران صبر می‌آید

المعجم الکبیر 10 /225 از ابن‌مسعود نقل می‌کند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ورای شما زمان صبری است که برای کسی که [ دینش را ] محکم گیرد پاداش پنجاه شهید است. عمر صدا زد: ای رسول‌خدا‌! [ پنجاه شهید ] از ما یا از خودشان؟ ایشان فرمودند: از شما.»[[594]](#footnote-594)

در منابع ما، غیبت شیخ طوسی /275 از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: گروهی پس از شما خواهند آمد که یک مرد از آنها پاداش پنجاه تن از شما را دارد، گفتند: یا رسول الله‌! ما با شما در بدر و احد و حنین بودیم و قرآن در میان ما نازل شد‌! ایشان فرمودند: اگر شما را به آنچه ایشان را بدان واخواهند داشت وادارند، چون آنان صبر نخواهید داشت.»

کمال الدین 1 /323 از عمرو بن ثابت از امام زین العابدین علیه السلام روایت می‌کند: «کسی که در غیبت قائم ما بر موالات ما استوار مانَد، خداوند عزوجل پاداش هزار شهید از شهدای بدر و احد را به او عطا فرماید.»

همان 1 /288 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حدیثی طولانی فرمودند: یا علی‌! بدان که شگفت‌ترین مردم در ایمان و بالاترین آنان در یقین گروهی هستند که در آخرالزمان خواهند بود. آنان پیامبر را ندیده‌اند و حجّت [ خدا ] از آنها پوشیده است و به سیاهی بر روی سفیدی ایمان می‌آورند.»[[595]](#footnote-595)

یعنی آنان پیامبرشان را درک نمی‌کنند و امامشان نیز غائب می‌باشد، ولی به قرآن و سنتی که به طور مکتوب به آنها رسیده است ایمان می‌آورند.

همان 1 /287 از امام باقر، از پدرش سید العابدین علی بن الحسین، از پدرش سیدالشهداء حسین بن علی از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: بالاترین عبادت انتظار فرج است.»[[596]](#footnote-596)

کافی 4 /260 و 5 /22 نقل می‌کند: «محمد بن عبدالله گوید: خدمت امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، پدرم روایت کرده که به برخی پدران شما گفتند: در سرزمین ما قلعه‌ایست که قزوین نام دارد، و دشمنی که دیلم گویند، آیا باید جهاد کرد یا دژبانی؟ و ایشان در پاسخ فرمودند: به سمت این خانه بیایید و حج به جای آورید، و آن شخص این سؤال را سه بار تکرار کرد و ایشان در هر بار می‌فرمودند: به سمت این خانه بیایید و حج به جای آورید، و در بار سوم فرمودند: آیا کسی از شما خوش ندارد که در خانه‌اش باشد و بر خانواده‌اش انفاق کند و در انتظار امر ما به سر برد، حال اگر بدان رسد چونان کسی باشد که با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدر را درک کرده است و اگر نرسد مانند کسی باشد که با قائم ما در خیمه‌ی ایشان این چنین باشد - و دو انگشت سبابه‌ی خود را کنار هم قرار دادند -. در این هنگام امام رضا علیه السلام فرمودند: راست گفته، همین گونه است که او گفته است.»

امالی شیخ طوسی 2 /19 از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند: «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: کسی که از خدا به رزق کم رضایت دهد، خدا از او به عمل کم رضایت خواهد داد، و انتظار فرج عبادت است.»

تحف العقول /403 در حدیثی طولانی از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند: «بعد از معرفت، برترین عبادت انتظار فرج است.»

غیبت شیخ طوسی /276 از حسن بن جهم نقل می‌کند: «از امام کاظم علیه السلام درباره‌ی مطلبی مربوط به فرج سؤال کردم، فرمودند: آیا نمی‌دانی که انتظار فرج از فرج است؟ پاسخ دادم: نمی‌دانم، مگر آنکه شما مرا آگاه گردانید، ایشان فرمودند: آری، انتظار فرج از فرج است.»

مناقب آل ابی طالب علیه السلام 4 /425 می‌نگارد: «از جمله اموری که امام حسن عسکری علیه السلام به ابو الحسن علی بن حسین بن بابویه قمی [ پدر شیخ صدوق رحمه الله  ] نوشته است این است: بسم الله الرحمن الرحیم، و الحمد لله رب العالمین، و العاقبة للمتّقین والجنة للموحّدین والنار للملحدین، و لا عدوان إلا علی الظالمین، و لا إله إلا الله أحسن الخالقین، و الصلاة علی خیر خلقه محمد وعترته الطاهرین.

[ امام علیه السلام وصایایی می‌فرمایند ] از جمله: بر تو باد به صبر و انتظار فرج، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: برترین اعمال امّت من انتظار فرج است.

شیعیان ما همواره در اندوه به سر برند تا آنکه فرزندم که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او بشارت داده‌اند و زمین را همان طوری که از ستم و ظلم پر شده از عدل و داد آکنده می‌سازد ظهور کند. پس ای شیخ من ابا الحسن علی‌! صبر کن و تمامی شیعیانم را بدان فرمان ده، چرا که زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‏دهد، و فرجام [ نیک‏ ] برای پرهیزگاران است، و السلام علیک و علی جمیع شیعتنا و رحمة الله و برکاته.»

رجال کشی /138 از عبدالله پسر زراره روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام به او فرمودند: «پدرت را سلام برسان و به او بگو: من بر تو تنها بابت دفاع از تو عیب می‌گیرم، چرا که مردم و دشمن به سوی هر کسی که ما او را به خود نزدیک می‌کنیم یا منزلت او را می‌ستاییم می‌شتابند، تا کسانی را که ما دوست می‌داریم و به خود نزدیک می‌گردانیم و آنها آنان را به خاطر محبّت ما و نزدیکی به ما متّهم می‌کنند، بیازارند، و آزار و قتل را شایسته‌ی آنها می‌بینند، [ و از سویی ] هرکه را عیب کنیم می‌ستایند...

اگر به ما اذن داده شود، خواهید دانست حق در آن است که ما شما را بدان فرمان می‌دهیم، پس این امر را به ما رد کنید، تسلیم ما باشید، بر احکام ما صبر کنید و بدان راضی باشید.

آن کسی که میان شما فاصله انداخته است، پیشوای شماست که خداوند سرپرستی خلق خود را بدو سپرده است و او به مصلحت رعیت خود در [ صلاح و ] فساد امر آنان آشناتر است. پس اگر خواست میان آنان فاصله می‌اندازد تا آنان به سلامت مانند، سپس آنان را آنسان که خداوند اذن دهد با هم جمع می‌کند تا از فساد، و نیز بیم دشمن در امان بمانند، و ایمنی را از جایگاه آن و فرج را از نزد خویش برای آنان می‌آورد.

تسلیم باشید، [ امورتان را ] به ما رد کنید، انتظار امر ما و امر خود، و فرج ما و فرج خود را بکشید. اگر قائم ما قیام کند و سخنگوی ما سخن گوید و آنگاه تعلیم قرآن، شرایع دین، احکام و فرائض را همان گونه که خدا بر حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم نازل کرده است، بر شما از سر گیرد، صاحبان بصیرت میان شما، در آن روز به شدّت انکار خواهند کرد، و تنها زیر لبه‌ی شمشیری که بر فراز گردن‌هایتان است بر دین و راه خدا خواهید ماند.

همانا خداوند مردم را پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر همان سنّت کسانی که پیش از شما بودند قرار داد، پس آنان تغییر دادند، تبدیل کردند، تحریف نمودند، بر دین خدا افزودند و از آن کاستند. پس هیچ چیزی از آنچه امروز مردم بر آنند نیست مگر آنکه از آنچه وحی از نزد خدا آورده منحرف شده است. پس - خدایت رحمت کند - هنگامی که فراخوانده می‌شوی اجابت کن، تا آن کسی که دین خدا را برایتان از سر گیرد بیاید.»

روح انتظار و آرزو، خود از فرج است

تفسیر عیاشی 2 /20 از احمد بن محمد نقل می‌کند: «امام رضا علیه السلام فرمودند: صبر و انتظار فرج چه نیکوست، آیا سخن عبد صالح را نشنیده‌ای: فانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ،[[597]](#footnote-597)پس منتظر باشید که من [ هم ] با شما از منتظرانم.»

کمال الدین 2 /645 از محمد بن فضیل روایت می‌کند: «از امام رضا علیه السلام درباره‌ی مطلبی پیرامون فرج سؤال کردم، ایشان فرمودند: آیا نمی‌دانی انتظار فرج از فرج است؟ خداوند می‌فرماید: فانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ، پس منتظر باشید که من [ هم ] با شما از منتظرانم.»

کافی 1 /371 از ابو بصیر نقل می‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم، فرج چه زمانی است؟ فرمودند: ای ابو بصیر‌! آیا تو از دنیا خواهان هستی؟ هر کسی که این امر را بشناسد، با انتظاری که می‌کشد فرج برای او حاصل است.»

تفسیر قمی 1 /384: «سخن خدا: هَلْ ینْظُرُونَ إِلا أَنْ تَأْتِیهُمُ الْمَلائِکةُ أَوْ یأْتِی أَمْرُ رَبِّک،[[598]](#footnote-598) آیا جز اینکه فرشتگانِ [ جان‌ستان ] به سویشان آیند، یا فرمان پروردگارت دررسد، انتظاری می‌برند؟؛ [ فرمان پروردگارت ] از عذاب، مرگ و خروج قائم.

کذَلِک فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلَکنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یظْلِمُونَ، کسانی که پیش از آنان بودند [ نیز ] این گونه رفتار کردند، و خدا به ایشان ستم نکرد، بلکه آنان به خود ستم می‌کردند.

و این فرموده: فَأَصَابَهُمْ سَیئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا کانُوا بِهِ یسْتَهْزِئُونَ،[[599]](#footnote-599) پس [ کیفر ] بدی‌هایی که کردند به آنان رسید، و آنچه مسخره‌اش می‌کردند آنان را فرا گرفت؛ یعنی عذاب در رجعت.»

خطای در امید ضرری نمی‌زند، ولی یأس خطاست

کافی 1 /369 از علی بن یقطین روایت می‌کند: «امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می‌شود.

حسین بن علی بن یقطین گوید: یقطین [ که از شیعیان بنی عباس بود ] به پسرش علی [ که از شیعیان اهل‌بیت علیهم السلام بود ] گفت: چرا به ما گفتند [ که بنی عباس به قدرت خواهند رسید ] و واقع شد، ولی به شما گفتند [ که امام قائم ظهور می‌کند ] و واقع نشد؟ علی به پدرش گفت: آنچه به ما و شما گفتند از یک جا صادر شد، جز آنکه امر شما [ خلافت فرزندان عباس ] فرا رسید و شما را از آن به طور واضح و خالص [ با تعیین وقت و بدون ابهام ] خبر دادند، پس همان گونه شد که به شما گفته شد. ولی امر ما فرا نرسید لذا به آرزوها مشغول شدیم. پس اگر به ما گفته می‌شد که این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر رخ نمی‌دهد دل‌ها سخت می‌شد و عموم مردم از اسلام باز می‌گشتند، لیکن گفتند: چه سریع و نزدیک است، تا دل‌های مردم الفت یابد و فرج را نزدیک شمارند.»

فضل مؤمنان منتظر

کمال الدین 1 /338 از مفضل نقل می‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هر کسی با انتظار این امر بمیرد، همانند کسی است که با قائم در خیمه‌ی ایشان باشد، بلکه چونان کسی است که در حضور رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شمشیر بزند.»

محاسن برقی /173 از عبد الحمید واسطی روایت می‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: خداوند امور شما را سامان دهد، به خدا قسم بازارهایمان را به خاطر انتظار این امر رها کردیم، تا آنجا که نزدیک است نیاز، برخی از ما را به درخواست وادارد.

ایشان فرمودند: ای عبد الحمید‌! آیا چنین باور داری که خداوند برای کسی که خود را وقف او کرده است، راه رهایی قرار نمی‌دهد؟ چرا، به خدا سوگند برای او راه رهایی قرار می‌دهد. خداوند بنده‌ای را که خود را وقف ما کرده است رحمت کند. خداوند بنده‌ای را که امر ما را احیاء کند رحمت کند.

عرضه داشتم: اگر پیش از آنکه قائم را دریابم از دنیا رفتم چه؟ فرمودند: کسی از شما که بگوید: اگر قائم آل محمد را درک کنم او را یاری خواهم رساند، مانند کسی است که با شمشیرش در کنار او نبرد کرده باشد، و کسی که در رکاب او شهید شود دو شهادت دارد.»[[600]](#footnote-600)

کمال الدین 2 /357 از ابو بصیر روایت می‌کند: «امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه: یوْمَ یأتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّک لا ینْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیراً،[[601]](#footnote-601)روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت [ پدید ] آید، کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد، فرمودند: مقصود خروج قائم منتظرِ ماست، آنگاه ادامه دادند: ای ابو بصیر‌! خوشا به حال شیعیان قائمِ ما که در غیبتش انتظار ظهورش را می‌کشند و در ظهورش از او اطاعت می‌کنند، آنان اولیاء خدا هستند که نه بیمی بر آنان می‌رود و نه اندوهگین می‏شوند.»

همان 2 /656 از مفضل روایت می‌کند: «از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سؤال کردم: وَالْعَصْرِ،[[602]](#footnote-602) سوگند به عصر، فرمودند: عصر، دوران خروج قائم است.

إِنَّ الأِنْسَانَ لَفِی خُسْرٍ،[[603]](#footnote-603) که واقعاً انسان دستخوشِ زیان است؛ مقصود دشمنان ماست.

إِلا الَّذِینَ آمَنُوا،[[604]](#footnote-604) مگر کسانی که ایمان آورده؛ یعنی به نشانه‌های ما ایمان آورده‌اند.

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، و کارهای شایسته کرده؛ یعنی با مواسات با برادران.

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ، و همدیگر را به حقّ سفارش نموده؛ یعنی به امامت.

وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، و به شکیبایی توصیه کرده‌اند؛ یعنی در دوران فترت [ و غیبت امامشان ].»

تأویل الآیات 2 /585 از محمد حلبی نقل می‌کند: «امام صادق علیه السلام این آیه روا تلاوت کردند: فَهَلْ عَسَیتُمْ إِنْ تَوَلَّیتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَکمْ،[[605]](#footnote-605) پس آیا امید بستید که چون [ از خدا ] برگشتید [ یا سرپرست مردم شدید ]، در زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟ سپس فرمودند: این آیه در مورد عمو زادگان ما بنی عباس و بنی‌امیه نازل شد.

آنگاه خواندند: أُولَئِک الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ، اینان همان کسانند که خدا آنان را لعنت نموده و ناشنواشان کرده؛ نسبت به دین [ ناشنواشان کرده ]، وَأَعْمَی أَبْصَارَهُم،[[606]](#footnote-606) و چشم‌هایشان را نابینا کرده است؛ از وصی.

إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی أَدْبَارِهِمْ، بی‌گمان کسانی که [ به حقیقت ] پشت کردند؛ پس از ولایت حضرت علی علیه السلام ، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَینَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَی لَهُمْ،[[607]](#footnote-607) پس از آنکه [ راه ] هدایت بر آنان روشن شد، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت.

وَالَّذِینَ اهْتَدَوْا، و آنان که هدایت شدند؛ به ولایت حضرت علی علیه السلام ، زَادَهُمْ هُدی، آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید؛ چرا که امامان پس از او و قائم علیهم السلام را به آنها شناساند، وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ،[[608]](#footnote-608) و پرهیزگاریشان [ و یا محافظتشان ] داد؛ امان از آتش.»

امامان علیهم السلام شتاب شیعیان را می‌کاهند و انتظار فرج را به ایشان می‌آموزندامیرالمؤمنین علیه السلام : از رحمت خدا نومید نباشید

خصال 2 /610 از ابو بصیر و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «پدرم از جدّم از پدرانم علیهم السلام برایم روایت کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام در یک مجلس چهارصد باب که به صلاح دین و دنیای مسلمان است را به یارانش آموخت... در آن آمده است: منتظر فرج باشید و از رحمت خدا نومید نگردید، چرا که محبوب‌ترین اعمال نزد خدای عزوجل انتظار فرج است تا زمانی که بنده‌ی مؤمن بر آن استوار مانَد...

کسی که منتظر امر ما باشد همسان کسی است که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد.»

سنّت الهی در غربال مؤمنان

غیبت نعمانی /209 از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند: «به سان زنبور در میان پرندگان باشید. تمامی پرندگان آن را ضعیف می‌شمارند، و اگر می‌دانستند چه برکتی در درون خود دارد چنین نمی‌کردند. با مردم با زبان‌ها و بدن‌هایتان معاشرت کنید و با قلوب و اعمالتان دوری گزینید. قسم به کسی که جانم به دست اوست آنچه را که دوست دارید نخواهید دید مگر پس از آنکه برخی از شما در چهره‌ی برخی دیگر آب دهان بیاندازند و برخی از شما برخی را کذّاب بنامند، و از شما - و یا فرمودند: از شیعیان من - تنها به مانند سرمه‌ی درون چشم و نمک در غذا باقی مانَند.

برایتان مثالی می‌زنم؛ مردی غذایی داشت و آن را پاک و خوشبو کرد. سپس درون اتاقی قرار داد و آن مقدار که خدا بخواهد آن را رها کرد. آنگاه بازگشت و مشاهده کرد کرم افتاده است. پس آن را پاک و خوشبو کرد و به آن اتاق بازگرداند و آن مقدار که خدا بخواهد آن را رها کرد. آنگاه بازگشت و مشاهده نمود که گروهی از کرم‌ها بر آن افتاده‌اند. پس آن را بیرون آورد، پاکیزه و خوشبو ساخت و بازگرداند، و همین حالت ادامه یافت تا آنکه از آن تنها به مقدار اندکی که کرم بدان هیچ آسیبی نرساند باقی ماند.

شما نیز اینچنین هستید و جداسازی می‌شوید تا آنکه از شما تنها گروهی باقی بمانند که فتنه بدان هیچ آسیبی نرساند.»

الفتن 1 /333 از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند: «مهدی خارج نمی‌شود تا آنکه برخی از شما در چهره‌ی برخی آب دهان اندازند.»[[609]](#footnote-609)

غیبت نعمانی /205 از عمیره بنت نفیل روایت می‌کند: «از امام‌حسین علیه السلام شنیدم که فرمودند: آن امری که انتظارش می‌رود واقع نخواهد شد مگر پس از آنکه بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری جویند، برخی از شما در چهره‌ی برخی دیگر آب دهان اندازند، بعضی‌تان گواهی به کفر بعضی دیگر دهند و بعضی از شما برخی دیگر را لعنت فرستند‌!

من عرض کردم: در آن زمان هیچ خیری نیست، ایشان فرمودند: تمام خیر در آن زمان است، قائم ما قیام می‌کند و همه‌ی این‌ها را کنار می‌زند.»

غیبت شیخ طوسی /207 از عبایه‌ی اسدی از حضرت امیر علیه السلام : «شما چگونه خواهید بود آن زمانی که بدون پیشوای هدایت و علامتی آشکار بمانید و بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری جویند؟»[[610]](#footnote-610)

کمال الدین 1 /303 از امام‌حسین از حضرت امیر علیهما السلام : «قائم ما غیبتی طولانی مدّت دارد. گویا شیعیان را می‌نگرم که در غیبت او به مانند چارپایان می‌گردند و در پی چراگاه هستند، ولی نمی‌یابند.

بدانید‌! کسی از آنان که بر دینش استوار بماند و دلش به جهت طول مدّت غیبت امامش سخت نگردد، روز قیامت با من در درجه‌ی من خواهد بود.»

غیبت نعمانی /192 از عبدالله بن عقبه از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند: «ای گروه شیعه‌! گویا شما را می‌بینم که مانند شتر می‌گردید و چراگاه می‌جویید، ولی نمی‌یابید.»

امام باقر علیه السلام : کسی که برای رضای خدا انتظار بکشد، چونان کسی است که در کنار امام علیه السلام جهاد کند

مجمع البیان 9 /238 از عیاشی از حارث بن مغیره چنین نقل می‌کند: «در حضور امام باقر علیه السلام بودیم که فرمودند: کسی از شما که این امر را بشناسد، انتظار آن را بکشد و این را برای رضای خدا انجام دهد، به خدا قسم مانند کسی است که با شمشیر خود همراه قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم جهاد کرده باشد.

آنگاه فرمودند: بلکه سوگند به خدا چون کسی است که با شمشیرش در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نبرد کرده است، و ادامه دادند: بلکه به خدا قسم همسان کسی باشد که در رکاب رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خیمه‌ی ایشان به شهادت رسیده است.

آیه‌ای از کتاب خدا در مورد شماست. گفتم: فدایت شوم، کدام؟ فرمودند: سخن خدای عزوجل: وَالَّذِینَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِک هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِم،[[611]](#footnote-611)و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده‏اند، آنان همان راستینان و گواهان نزد پروردگارشان هستند.

سپس فرمودند: به خدا سوگند شما راستینان و گواهان نزد پروردگارتان شُدید.»

کافی 2 /21 از ابو الجارود نقل می‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: ای پسر پیامبر‌! آیا دوستی و موالات مرا نسبت به خود می‌دانید و می‌دانید از همه بریده و تنها شما را برگزیده‌ام؟ ایشان فرمودند: آری، عرضه داشتم: پس سؤالی می‌پرسم، پاسخ آن را بدهید که من نابینایم و کم راه می‌روم، همه وقت هم توان آن ندارم تا به دیدار شما بیایم.

امام علیه السلام فرمودند: حاجتت را بگو، گفتم: مرا از اعتقادی که خود و اهل‌بیتتان دارید و آن را به درگاه خدای عزیز و جلیل می‌برید بیاگاهانید، تا من نیز چنین اعتقادی داشته باشم.

امام علیه السلام فرمودند: اگر چه سخنت کوتاه، لکن سؤالت عظیم بود، به خدا سوگند اعتقاد خود و پدرانم را که به درگاه خداوند عزوجل می‌بریم برایت می‌گویم؛ گواهی به لا إله إلا الله و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم ، اقرار به آنچه که آن حضرت از نزد خدا آورده است، ولایت ولیّ ما، دشمنی با دشمن ما، تسلیم بودن در برابر امر ما، انتظار قائم ما و تلاش و ورع.»

دعوات راوندی /135 آن را چنین نقل می‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: من مردی نابینا و مسنّ هستم ومسافت میان من با شما بسیار است، به دنبال اعتقادی هستم که آن را به درگاه خدا برم، بدان تمسّک کرده و آن را به کسانی که از خود به جای می‌گذارم برسانم.

گفتارم خوشایند امام علیه السلام واقع شد. پس راست نشستند و فرمودند: ای ابو الجارود‌! چه گفتی؟ دوباره تکرار کن، من نیز چنین کردم، ایشان فرمودند: آری، ای ابو الجارود‌! گواهی به لا إله إلا الله وحده لا شریک له و بندگی و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم ، برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، روزه‌ی ماه رمضان، حجّ بیت، ولایت ولیّ ما، عداوت دشمن ما، تسلیم بودن در برابر امر ما، انتظار قائم ما و تلاش و ورع.»

کافی 8 /80 مشابه آن را نقل می‌کند و در آن آمده است: «عرضه داشتم: خداوند امورت را سامان دهد، این مرجئه[[612]](#footnote-612) می‌گویند: چه اشکالی دارد که ما بر همین اعتقاد باشیم و زمانی که آنچه شما اعتقاد دارید فرا رسید ما و شما [ در اعتقاد ] با هم مساوی باشیم؟ ایشان فرمودند: ای عبد الحمید‌! راست گفته‌اند، کسی که توبه کند خدا توبه‌اش را می‌پذیرد و آنکه نفاق [ خود ] را مخفی دارد البته خدا خوارش گرداند، و کسی که امر ما را اظهار کند[[613]](#footnote-613)خداوند خونش را بریزد، خداوند آنان را بر اسلام ذبح می‌کند، همان گونه که قصّاب گوسفندش را ذبح می‌کند.

عرضه داشتم: یعنی آن روز ما با آنان مساوی هستیم؟ فرمودند: نه، شما آن روز عزّتمندان و حاکمان زمین هستید، و جز این [ که شما را برتر دانیم ] در دین بر ما جایز نیست.

عرضه داشتم: اگر پیش از آنکه قائم علیه السلام را دریابم از دنیا رفتم چه؟ فرمودند: هر کس از شما بگوید: اگر قائم آل محمد را درک کنم او را یاری خواهم رساند، مانند کسی است که با شمشیرش در کنار او نبرد کرده باشد و شهادت در رکاب او دو شهادت است.»

غیبت شیخ طوسی /206 از جابر جعفی روایت می‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: فرج شما چه زمان خواهد بود؟ فرمودند: هیهات، هیهات، فرج ما واقع نمی‌شود مگر بعد از آنکه غربال شوید، آنگاه [ دوباره ] غربال شوید، سپس [ دیگر باره ] غربال گردید - و سه بار این را فرمودند - تا خداوند تعالی تیرگی را ببرد و خالص آن را باقی گذارد.»

غیبت نعمانی /205 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «به خدا سوگند جداسازی شوید، به خدا قسم مورد آزمون قرار گیرید، و به خدا سوگند همان گونه که زؤان[[614]](#footnote-614)را از گندم غربال کنند شما نیز غربال خواهید شد.»

کسی که با اخلاصِ در ولایت انتظار کشد، اهل بهشت است

کافی 8 /76 از حکم بن عتیبه نقل می‌کند: «با امام باقر علیه السلام بودیم و خانه از اهلش موج می‌زد که پیرمردی عصا زنان آمد. بر در خانه ایستاد و گفت: السلام علیک یابن رسول الله و رحمة الله و برکاته و سکوت کرد. امام باقر علیه السلام فرمودند: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته.

پیرمرد به اهل خانه رو کرد و سلام گفت و همه جواب دادند. او در ادامه به امام علیه السلام رو کرد و عرضه داشت: ای پسر رسول‌خدا‌! خدا مرا فدایت گرداند، مرا به خود نزدیک گردان که به خدا سوگند دوستتان دارم و نیز دوستدار دوستدارانتان هستم و به خدا قسم شما و دوستدارانتان را به خاطر طمع در دنیا دوست نمی‌دارم. قسم به خدا دشمنتان را دشمن می‌دارم و از او بیزاری می‌جویم و این به خاطر طلب خونی که میان من و او باشد نیست. قسم به خداوند من حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می‌شمارم و انتظار امر شما را می‌کشم، خدا مرا فدایت گرداند، آیا نسبت به من [ و فرجامی نیک برای من ] امیدوارید؟

امام باقر علیه السلام فرمودند: نزدیک من بیا، نزدیک من بیا و او را در کنار خود نشاندند. سپس فرمودند: ای پیرمرد‌! مردی نزد پدرم علی بن الحسین علیهما السلام آمد و از ایشان همان سؤالی را که تو از من کردی پرسید، پدرم فرمودند: اگر بمیری نزد رسول‌خدا، امیرالمؤمنین، امام حسن، امام‌حسین و علی بن الحسین علیهم السلام وارد خواهی شد، دلت آرام، سینه‌ات مسرور و دیده‌ات روشن خواهد شد و با آسایش و راحتی به همراه [ فرشتگان ] بزرگوار نویسنده از تو استقبال خواهد شد، آن هنگام که جانت به اینجا برسد - و با دست به حلق خود اشاره فرمودند -. و اگر زنده بمانی چیزی را می‌بینی که خداوند بدان دیده‌ات را روشن خواهد ساخت و [ در آخرت ] در اعلی درجات بهشت با ما همراه خواهی بود.

پیرمرد پرسید: ای ابا جعفر‌! چه فرمودید؟ امام علیه السلام سخن را تکرار کردند، آن پیرمرد صدا زد: الله اکبر، ای ابا جعفر‌! اگر بمیرم نزد رسول‌خدا، امیرالمؤمنین، امام حسن، امام‌حسین و علی بن الحسین علیهم السلام وارد خواهم شد، دیده‌ام روشن می‌شود، دلم آرام و سینه‌ام مسرور خواهد شد و با آسایش و راحتی به همراه [ فرشتگان ] بزرگوار نویسنده از من استقبال خواهند نمود، آن هنگام که جانم به اینجا برسد، و اگر زنده بمانم چیزی را می‌بینم که خداوند چشمم را بدان روشن می‌کند، و [ در آخرت ] در اعلی درجات بهشت با شما همراه خواهم بود‌!

سپس با صدای بلند های های شروع به گریه کرد تا آنکه از هوش رفت. اهل خانه هم با مشاهده‌ی حالت او به گریه افتادند، و امام علیه السلام با انگشت اشک‌ها را از میانه‌ی پلک‌های او پاک کردند.

آنگاه پیرمرد به هوش آمد و گفت: ای پسر رسول‌خدا‌! خدا مرا فدایت گرداند، دستت را بده، ایشان هم چنین کردند و او بر دست حضرت بوسه داد و آن را بر دیده و گونه‌ی خود نهاد. جامه از شکم و سینه‌ی خود کنار زد و دست امام علیه السلام را بر آنها گذاشت، سپس برخاست و گفت: السلام علیکم.

امام باقر علیه السلام او را که پشت کرده بود و می‌رفت نگریستند، سپس به اهل خانه رو کردند و فرمودند: هر که دوست می‌دارد به مردی از اهل بهشت بنگرد او را نگاه کند.

حکم بن عتیبه گوید: محفل ماتمی مانند آن هرگز ندیدم.»

مؤمن حتی اگر در بستر بمیرد شهید است

امالی شیخ طوسی 2 /288 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «هر مؤمنی شهید است، و اگر بر بسترش [ هم ] بمیرد شهید است، و مانند کسی است که در لشکر قائم علیه السلام بمیرد. آیا او خود را برای خدا محصور می‌کند، آنگاه او را داخل بهشت نمی‌نماید؟»

اعلام الدین /459 نقل می‌کند: «ابو بصیر از امام صادق علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی: وَمَنْ یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیراً کثِیراً،[[615]](#footnote-615) و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان داده شده است‏، سؤال کرد که مقصود چیست؟ ایشان فرمودند: شناخت امام و اجتناب از کبائر، کسی که بمیرد و بیعت با امامی در گردنش نباشد به مرگ جاهلیت مرده است. مردمان معذور نیستند، تا آن زمان که امامشان را بشناسند، پس هر آن کس بمیرد و امامش را بشناسد پیش افتادن یا تأخیر یافتن این امر [ ظهور ] زیانی به او نخواهد رسانید، و به کسی مانَد که با قائم علیه السلام در خیمه‌اش باشد.

سپس اندکی مکث کرده فرمودند: نه، بلکه چون کسی است که در کنار ایشان جنگیده است، در ادامه فرمودند: نه، به خدا سوگند چون کسی است که در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به شهادت رسیده است.»

محاسن /173 از علاء بن سیابه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی از شما که بر امر [ امامت ] ما بمیرد، به منزله‌ی کسی است که خیمه‌اش را در آستانه‌ی [ خیمه‌ی ] قائم علیه السلام زده باشد، بلکه چون کسی است که با شمشیرش در کنار ایشان ضربه می‌زند، بلکه همسان کسی باشد که در کنار ایشان به شهادت رسیده است، بلکه به منزله‌ی کسی است که در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شهید شده است.»[[616]](#footnote-616)

کافی 1 /371 و مشابه آن /372 نقل می‌کند: «فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه سؤال کردم: یوْمَ نَدْعُو کلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ،[[617]](#footnote-617)روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‏خوانیم‏، فرمودند: ای فضیل‌! امام خود را بشناس که چون او را شناختی پیش افتادن یا تأخیر این امر به تو زیانی نخواهد رساند. کسی که امامش را بشناسد سپس پیش از آنکه صاحب این امر قیام کند بمیرد، به منزله‌ی کسی است که در لشکر ایشان نشسته باشد. نه، بلکه مانند کسی که زیر بیرق ایشان نشسته باشد.

برخی از اصحاب این گونه روایت می‌کنند: به مانند کسی است که در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به شهادت رسیده است.»

امام صادق علیه السلام : طوبی برای کسی که در دوران غیبت قائم ما به امر ما متمسّک باشد

کمال الدین 2 /358 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «طوبی برای کسی که در دوران غیبت قائم ما به امر [ ولایت ] ما متمسّک بوده، قلبش بعد از هدایت انحراف نیابد، عرض کردم: فدایت شوم، طوبی چیست؟ فرمودند: درختی است در بهشت که تنه‌ی آن در خانه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام است و در خانه‌ی هر مؤمنی شاخه‌ای از شاخه‌های آن است، و این فرموده‌ی خداوند عزوجل است: طُوبی‏ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب‏،[[618]](#footnote-618)طوبی برای آنان است و خوش سرانجامی دارند.»

برتری ایمان در دولت باطل از دولت حق

کافی 1 /333 از عمار ساباطی نقل می‌کند: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدامیک برتر است، عبادت مخفیانه در دولت باطل با امامی از شما که مخفی است [ و در تقیّه به سر می‌برد ]، یا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امامی آشکار از شما؟

حضرت فرمودند: ای عمار‌! به خدا صدقه‌ی مخفیانه افضل از صدقه‌ی آشکار است و به خدا قسم عبادت مخفیانه‌ی شما با امام مخفی‌تان در دولت باطل که شما از دشمنتان می‌هراسید و حال آتش بس است، برتر از [ عبادت ] کسی است که خداوند را - که عزیز و ذکرش جلیل است - در ظهور حق، دولت حق و با امام آشکار حق، عبادت می‌کند، و عبادت توأم با هراس در دولت باطل همانند عبادت و ایمنی در دولت حق نیست.

بدانید، کسی از شما که امروز نماز واجبی را در وقت آن، مخفی از دشمن و به جماعت بخواند و آن را تمام کند، خداوند برای او پنجاه نماز واجب به جماعت می‌نویسد، و آن کس از شما که نماز واجبی را در وقت آن، مخفی از دشمن و فرادی بخواند و آن را تمام کند خدای عزوجل در قبال آن برای او بیست و پنج نماز واجب فرادی می‌نویسد، و آنکه نماز نافله‌ای را در وقت آن بخواند و به پایان رساند خدای عزیز و جلیل در برابر آن برای او ده نافله می‌نگارد. کسی از شما که کار نیکی کند خداوند عزوجل در مقابل، بیست کار نیک برای او می‌نویسد. خداوند عزوجل نیکی‌های مؤمنِ شما را - که اعمالش را نیکو گرداند، برای دین خود، امام خود و جان خود به تقیه عمل کند و زبانش را نگاه دارد - چند برابر می‌کند، همانا خدای عزیز و جلیل کریم است.

عرض نمودم: فدایت گردم، به خدا سوگند مرا به عمل ترغیب و تشویق کردید، لیکن دوست دارم بدانم چگونه امروز، اعمال ما از اعمال یاران امام ظاهرِ از شما در دولت حق افضل است، حال آنکه هر دو بر یک اعتقادیم؟

امام علیه السلام فرمودند: شما در ورود به دین خدای عزوجل به وسیله‌ی نماز، روزه و حج و نیز ورود به هر خیر و دانشی بر آنان سبقت جستید، و نیز در عبادت خداوند که ذکر او عزیز است، مخفی از دشمنتان و با امام مخفی‌تان - در حالی که مطیع او هستید، همراه او بردباری می‌کنید، انتظار دولت حق را می‌کشید، بر امامتان و خودتان از پادشاهان ستمکار می‌هراسید، حقّ امامتان و حقوق خود را در دستان ظالمان می‌بینید، آنان شما را از آن منع کرده‌اند و به متاع دنیا و طلب معاش واداشته‌اند، ولی شما بر دین، عبادت، اطاعت امام، و بیم از دشمنتان صبر پیشه کرده‌اید - سبقت گرفته‌اید. لذا خداوند عزوجل اعمال شما را مضاعف گردانید، پس گوارایتان باد.

گفتم: فدایت شوم، حال که چنین است چرا آرزوی آن داشته باشیم که از یاران قائم علیه السلام باشیم و حق ظاهر شود، در حالی که امروز در امامت و اطاعت از شما اعمال ما برتر از اعمال اهل دولت حق و عدالت است؟

ایشان در پاسخ فرمودند: سبحان الله‌! آیا خوش ندارید خدای تبارک و تعالی حق و عدل را در بلاد آشکار سازد، همه را بر حق جمع نماید، میان دل‌های مختلف الفت بر قرار سازد، خدای عزوجل را در زمین عصیان نکنند، حدود او در میان خلقش اقامه شود و خداوند حق را به اهل آن باز گرداند، پس او چنان فائق آید که هیچ چیز از حق را بابت ترس از احدی از خلق مخفی ندارد؟

ای عمار‌! بدان، به خدا قسم کسی از شما بر این حالی که دارید نمی‌میرد، مگر آنکه نزد خدا برتر از بسیاری از شهیدان بدر و احد است، پس مسرور باشید.»

اختصاص /20 از امیة بن علی از مردی چنین روایت می‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: کدامیک برترند، ما یا اصحاب قائم علیه السلام ؟ ایشان فرمودند: شما از آنها برترید، زیرا شما شب می‌کنید و صبح می‌کنید در حالی که بر امامتان و خودتان از پیشوایان ستم هراسانید. اگر نماز به جای آورید در تقیّه است. اگر روزه بدارید در تقیّه است. اگر حج گزارید در تقیّه است. اگر شهادت دهید پذیرفته نشود و اموری چنین بر شمردند.

عرضه داشتم: اگر چنین است چرا [ ظهور ] قائم علیه السلام را آرزو کنیم؟ ایشان فرمودند: سبحان الله‌! آیا دوست نداری عدل آشکار گردد، راه‌ها امن شوند و با مظلوم به انصاف رفتار شود.»

ثواب الاعمال /233 از امام صادق علیه السلام : «یک فرزند که مرد آن را مقدّم دارد، برتر از هفتاد فرزندی است که پس از او باقی بمانند و قائم را درک کنند.»

غیبت نعمانی /207 از مهزم بن ابی برده‌ی اسدی و نیز غیر او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «به خدا قسم بسان شیشه خواهید شکست، ولی شیشه به همان حالت که [ پیش از شکستن ] داشته باز خواهد گشت. به خدا قسم همانند سفال خواهید شکست، اما سفال می‌شکند و به حالت سابق باز نمی‌گردد. به خدا قسم غربال می‌شوید، به خدا سوگند جداسازی می‌شوید، به خدا قسم آزموده می‌شوید تا آنکه از شما تنها اقل باقی بمانند و دست خود را [ شاید به نشانه‌ی ناخشنودی ] تکان دادند.»[[619]](#footnote-619)

همان /159 از عبد الکریم روایت می‌کند: «در حضور امام صادق علیه السلام سخن از قائم علیه السلام به میان آمد، ایشان فرمودند: چگونه [ ظهور ] رخ خواهد داد و حال آنکه فلک به گردش در نیامده است تا گفته شود: او مرده، یا هلاک شده، در کدامین وادی سیر می‌کند؟

عرض کردم: چرخش فلک به چه معناست؟ فرمودند: اختلاف میان شیعیان.»

همان /206 از آن حضرت روایت می‌کند: «آن امر واقع نخواهد شد مگر پس از آنکه برخی از شما در چهره‌ی بعضی دیگر آب دهان اندازند، بعضی از شما بعضی دیگر را لعنت کنند و برخی برخی دیگر را کذّاب بنامند.»

کمال الدین 2 /347 از عبدالرحمن بن سیابه از آن حضرت: «شما چگونه خواهید بود آن هنگام که بدون پیشوای هدایت و نشانی آشکار بمانید و برخی از شما از برخی دیگر بیزاری جویند؟ آن زمان است که جداسازی، آزموده و غربال می‌شوید و آن هنگام است که در ابتدای روز دو شمشیر درگیر می‌شوند و حکومتی به هم می‌رسد، ولی در آخر روز قتل و خلع واقع می‌شود.»

غیبت نعمانی /208 از ابراهیم بن هلال: «به امام کاظم علیه السلام گفتم: فدایت شوم، پدرم بر اعتقاد به امامت از دنیا رفت، من نیز به سنّی رسیده‌ام که خود مشاهده می‌کنید، حال آیا می‌میرم و مرا خبر نمی‌دهید؟‌!

ایشان فرمودند: ای ابو اسحاق‌! تو شتاب می‌کنی، عرض کردم: آری، به خدا شتاب می‌کنم، چرا شتاب نکنم در حالی که - همان سان که می‌بینید - سنّم بالا رفته است؟ حضرت فرمودند: ای ابو اسحاق‌! بدان، به خدا سوگند آن امر واقع نخواهد شد تا آنکه جداسازی و آزموده شوید و تنها اقل از شما باقی مانند و دست خود را تکان دادند.»

غیبت شیخ طوسی /204 از ابن ابی نصر نقل می‌کند: «امام کاظم علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند آنچه دیدگانتان را به سوی آن دوخته‌اید [ و انتظارش را می‌کشید ] واقع نخواهد شد تا آنکه جداسازی و امتحان شوید، تا بدانجا که تنها اقل از شما باقی مانند، آنگاه این آیه را تلاوت کردند: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَکوا وَلَمَّا یعْلَمِ اللهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنْکمْ[[620]](#footnote-620)... وَیَعلَمَ الصّابِرینَ،[[621]](#footnote-621) آیا پنداشته‏اید که به خود واگذار می‏شوید و خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کرده‏اند، معلوم نمی‌دارد... و شکیبایان را معلوم بدارد.»

تفسیر عیاشی 2 /215 از ایوب بن نوح نقل می‌کند: «در مدینه در حضور امام هادی علیه السلام ایستاده بودم که ایشان بدون آنکه سؤالی بپرسم خود ابتدا به سخن کرده فرمودند: ای ایوب‌! خداوند هیچ پیامبری را به پیامبری نگرفت مگر بعد از آنکه در سه مطلب از او [ اقرار ] بگیرد؛ گواهی به لا إله إلا الله، کنار گذاردن همانندانی که در برابر خدا قرار می‌دهند و اینکه خداوند مشیّت دارد و هر آنچه را بخواهد مقدّم می‌دارد و هر آنچه را بخواهد تأخیر می‌اندازد.

بدان، هنگامی که میان آنان اختلاف افتاد پیوسته ادامه خواهد داشت، تا آنکه صاحب این امر قیام کند.»

کافی 1 /370 از منصور صیقل: «من و حارث بن مغیره و گروهی از اصحاب خود نشسته بودیم و امام صادق علیه السلام کلام ما را می‌شنید. ایشان فرمودند: به چه مشغول هستید؟ هیهات، هیهات، نه به خدا قسم آنچه دیده بدان دوخته‌اید واقع نخواهد شد، تا آنکه غربال شوید. نه به خدا سوگند آنچه بدان دیده دوخته‌اید به وقوع نخواهد پیوست، تا آنکه امتحان شوید. نه به خدا قسم آنچه بدان دیده دوخته‌اید واقع نمی‌شود، مگر بعد از آنکه جداسازی شوید. نه به خدا قسم آنچه دیده بدان دارید رخ نخواهد داد، مگر پس از نومیدی. نه به خدا قسم آنچه دیده بدان دوخته‌اید واقع نخواهد گشت، مگر پس از آنکه تیره بخت تیره بخت شود و سعید سعید.»[[622]](#footnote-622)

برای مؤمن فرقی نمی‌کند پیش از ظهور بمیرد یا پس از آن

کافی 1 /371 روایت می‌کند: «ابو بصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا شما چنین می‌بینید که من قائم علیه السلام را درک خواهم کرد؟ ایشان فرمودند: ای ابو بصیر‌! آیا امامت را نمی‌شناسی؟ گفتم: آری، به خدا قسم، امام من شمایید و دست حضرت را گرفت. ایشان فرمودند: ای ابو بصیر‌! به خدا سوگند چه باکی داری که در جهاد در کنار قائم علیه السلام با شمشیری که آن را در آغوش گرفته‌ای حضور نداشته باشی؟»

همان 8 /146 از مالک جهنی نقل می‌کند: «امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای مالک‌! آیا نمی‌پسندید که نماز را برپا دارید، زکات را بپردازید و [ زبان خود، یا دستان خود را از معاصی ] نگاه دارید و داخل بهشت شوید؟ ای مالک‌! هیچ قومی نیست که در دنیا اعتقاد به پیشوایی داشته باشند، جز آنکه روز قیامت در حالی می‌آیند که او آنان را لعنت کند و آنها هم او را، مگر شما و کسانی که مانند شمایند. ای مالک‌! سوگند به خدا کسی از شما که بر [ اعتقاد به ] این امر [ امامت ] بمیرد شهید است و به منزله‌ی کسی است که با شمشیرش در راه خدا ضربه زند.»

همان 1 /372 از علی بن هاشم از پدرش از امام باقر علیه السلام : «به کسی که با انتظار امر ما بمیرد زیانی نمی‌رساند که در وسط خیمه‌ی حضرت مهدی علیه السلام و لشکر وی نمیرد.»

تأویل الآیات 2 /665 از حسین بن ابی حمزه از پدرش روایت می‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: سنّ من بالا رفته، استخوانم سست و اجلم نزدیک شده و بیم آن دارم که پیش از این امر [ ظهور ] بمیرم. ایشان فرمودند: ای ابا حمزه‌! آیا اعتقاد داری شهید تنها آن کس است که کشته شود؟ عرضه داشتم: آری، فدایت شوم، فرمودند: ای ابا حمزه‌! کسی که به ما ایمان آورد، گفتار ما را تصدیق کند و انتظار امر ما را بکشد، همسان کسی است که در زیر پرچم قائم علیه السلام کشته شود، بلکه به خدا سوگند زیر پرچم رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم .»

غیبت نعمانی /200 از ابو بصیر روایت می‌کند: «روزی امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا شما را از آنچه خداوند عزوجل هیچ عملی را از بندگان جز بدان نمی‌پذیرد آگاه نسازم؟ گفتم: آری، فرمودند: گواهی به لا إله إلا الله و بندگی و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم ، اقرار به آنچه خدا فرمان داده است، ولایت ما، بیزاری جستن از دشمنان ما - مقصود ایشان خصوص امامان است [ که ولایت آنان را داشته باشید و از دشمنانشان بیزاری جویید ] -، تسلیم بودن در مقابل آنان، ورع، تلاش، طمأنینه و انتظار قائم علیه السلام .

در ادامه فرمودند: ما دولتی داریم که خداوند هرگاه بخواهد آن را می‌آورد. هر کس بدان مسرور می‌شود که از یاران قائم باشد، پس منتظر باشد و در حال انتظار به ورع و محاسن اخلاق بپردازد. حال اگر بمیرد و قائم بعد از او قیام کند، پاداشش مانند پاداش کسی است که ایشان را درک کرده باشد، پس بکوشید و انتظار بکشید، گوارایتان باد ای گروه مرحوم.»

غیبت شیخ طوسی /277 از عبدالله بن عجلان از امام صادق علیه السلام : «هر کسی این امر را بشناسد و پیش از آنکه قائم قیام کند بمیرد، پاداشی مانند کسی دارد که در کنار ایشان کشته شده باشد.»

نفس کشیدن کسی که به خاطر ما اندوهگین است تسبیح است

کافی 2 /226 از عیسی بن ابی منصور روایت می‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: نفس کشیدن کسی که به خاطر ما اندوهگین و بابت مظلومیت ما محزون است تسبیح و اهتمام او به امر ما عبادت است و کتمان سرّ ما جهاد در راه خدا.

راوی گوید: محمد بن سعید به من گفت: این حدیث را با آب طلا بنویس که چیزی نیکوتر از آن نخواهی نوشت.»

کمی شمار مؤمنان در زمان غیبت

دلائل الامامة /292 از یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «مردم، به سمت هیچ یک از فرزندان عبدالمطلب گردن دراز [ و اشاره ] نمی‌کنند، جز آنکه از بین می‌رود، تا آنجا که فرزندان عبدالمطلب یکسان شوند و هیچ یک را از دیگری نشناسند [ و ندانند کدام شایستگی امامت دارد ]. پس سال‌هایی از روزگارشان را چنین سپری می‌کنند تا صاحب این امر به سوی آنان برانگیخته شود.»

رسائل مفید /400 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «چگونه خواهید بود آن هنگامی که به طرف راست رو کنید و احدی را [ که شایستگی امامت داشته باشد ] نبینید، به طرف چپ رو کنید و هیچ کس را نبینید و فرزندان عبدالمطلب همه مساوی باشند، و بسیاری از معتقدان به این امر از آن برگردند، برخی از شما شب می‌کند در حالی که مؤمن است ولی صبح کافر شده؟ پس نسبت به دین‌هایتان تقوای خدا پیشه کنید و مراقب باشید. آن هنگام در انتظار فرج باشید.»

کمال الدین 2 /409 از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی چنین نقل می‌کند: «از امام‌عسکری علیه السلام شنیدم که فرمودند: گویا شما را می‌بینم که پس از من در مورد جانشینم به اختلاف افتاده‌اید. بدانید کسی که به امامان پس از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم اقرار کند و منکر فرزند من باشد، همانند کسی است که به تمامی انبیاء و رسولان خدا اقرار، و نبوّت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را انکار نماید و منکر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانند کسی است که تمامی پیامبران علیهم السلام را منکر باشد، زیرا اطاعت آخرین ما مانند اطاعت اوّلین ماست و منکر آخرین ما همچون منکر اوّلین ماست.

بدانید برای فرزند من غیبتی است که مردم در آن دچار تردید می‌گردند، مگر کسی که خدای عزوجل او را نگاه دارد.»

همان 2 /408 از ابو غانم نقل می‌کند: «از امام‌عسکری علیه السلام شنیدم که فرمودند: در سال دویست و شصت شیعیان من پراکنده می‌شوند.

شیخ صدوق رحمه الله می‌گوید: در آن سال بود که امام‌عسکری علیه السلام از دنیا رفتند و شیعیان و یاران ایشان پاره پاره شدند. برخی به جعفر معتقد شدند، برخی به گمراهی افتادند، برخی دچار تردید شدند، برخی بر حیرتشان باقی ماندند و برخی هم با توفیق خدای عزوجل بر دین خود استوار ماندند.»

همان 2 /524 از حسن بن محمد بن صالح بزاز نقل می‌کند: «از امام‌عسکری علیه السلام شنیدم که فرمودند: پسرم همان قائم پس از من است. هموست که سنّت‌های پیامبران علیهم السلام در عمر طولانی و غیبت در او به وقوع خواهد پیوست، تا آنکه قلب‌ها به جهت طولانی شدن مدّت سخت گردد. پس بر اعتقاد به او تنها کسی استوار خواهد ماند که خداوند عزیز و جلیل ایمان را در قلب او نوشته باشد و او را به روحی از جانب خود تأیید نماید.»

زمین، از افراد با ایمان و کاملی که همانند یاران امام علیه السلام هستند خالی نخواهد بود

الاصول الستة عشر /6 از زید زراد نقل می‌کند: «خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: بیم آن داریم که مؤمن نباشیم‌! ایشان فرمودند: چرا؟ گفتم: زیرا در میان خود کسی را نمی‌یابیم که برادرش نزد او بر درهم و دینارش ترجیح داشته باشد، و دینار و درهم را بر برادری که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ما را گرد هم آورده [ و در آن اتّفاق داریم ] ترجیح می‌دهیم.

ایشان فرمودند: هرگز، شما مؤمن هستید، اما ایمانتان را کامل نمی‌کنید تا آنکه قائم ما خارج شود. آن هنگام است که خداوند خِرد‌های شما را گرد خواهد آورد و مؤمنانی کامل خواهید بود.

و اگر مؤمنانی کامل در زمین نباشند، خدا ما را به سوی خود بالا خواهد برد و زمین و آسمان شما را نخواهند شناخت.

آری، قسم به کسی که جانم به دست اوست، در اطراف زمین مؤمنانی هستند که تمامی دنیا نزد آنان با بال پشه‌ای برابری نمی‌کند.»

در آینده نیز خواهد آمد که مؤمنان در عصر ظهور، فرشتگان را می‌بینند و با آنها سخن می‌گویند، و مؤمن پرنده را از آسمان پایین می‌آورد و مردگان را به اذن خدا زنده می‌گرداند.

اهمیت آمادگی - گرچه نمادین - برای یاری امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

غیبت نعمانی /320 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «هر یک از شما برای خروج قائم علیه السلام اگرچه یک تیر، آماده کند، چرا که خدای تعالی اگر از نیّت او این را بداند [ که راستین است ]، امید آن دارم که عمر او را طولانی گرداند تا آنکه ایشان را درک کند و از یاران و انصار ایشان باشد.»

نگارنده: این حدیث آموزش امیدواری و یقین به وعده‌ی خداوند است. مقصود از تمدید و طولانی کردن عمر نیز ممکن است آن باشد که خداوند شخص را می‌میراند و پس از مرگ و به هنگام ظهور او را زنده می‌گرداند تا عمر باقی مانده را بگذراند.

نحوه‌ی دیگر ایجاد آمادگی خواندن دعاهایی است که از اهل‌بیت علیهم السلام رسیده است، مانند آنچه فلاح السائل /199 از یحیی بن فضل نوفلی روایت می‌کند، وی گوید: «در بغداد خدمت امام کاظم علیه السلام رسیدم و هنگامی بود که ایشان از نماز عصر فارغ شدند. پس دیدم دست‌ها را به سمت آسمان بالا گرفتند و خواندند: [ خدایا‌! ] از تو به حقّ آن نام مکنون مخزون حیّ قیّوم - که هر کسی از تو بدان نام مسئلت کند نومید نگردد - می‌خواهم که بر محمد و آل او درود فرستی و فرج آنکه برای تو از دشمنانت انتقام می‌گیرد را شتاب بخشی، و آنچه را به او وعده دادی عملی ساز، ای ذو الجلال و الاکرام.»

وجوب تقیّه تا زمان ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف

کفایة الاثر /274 از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: «کسی که پیش از خروج قائم ما تقیه را ترک کند، از ما نیست.»

الهدایة /47 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «ریا با منافق در خانه‌ی او عبادت، ولی با مؤمن شرک است. و تقیّه واجب است و ترک آن تا زمان خروج قائم جایز نیست. پس هرکه آن را ترک کند مرتکب نهی خدا، رسولش صلی الله علیه وآله وسلم و امامان علیهم السلام شده است.»

کافی 2 /220 از آن حضرت نقل می‌کند: «هرچه این امر [ ظهور ] نزدیک شود، برای تقیّه سخت‌تر است.»

همان 2 /219 از امام باقر علیه السلام می‌آورد: «تقیه در هر ضرورتی است، و کسی که بدان نیازمند است خود بهتر از آن آگاه است.»

شیخ انصاری رحمه الله در رسالة التقیة /45 می‌نگارد: «متبادر از تقیه، تقیه از مذهب مخالفین است، لذا نمی‌توان آن را در برخورد با کفار یا ظالمان شیعه به کار برد. لکن از روایت مسعدة بن صدقه - که خواهد آمد - ظاهر می‌شود که این حکم شامل غیر مخالفین هم می‌شود، علاوه بر آنکه ادله‌ی عامه‌ی تقیه - پس از ملاحظه‌ی این نکته که تقیه در لسان امامان علیهم السلام اختصاصی به مخالفین نداشته است، هم‌چنان‌که با تتبّع در روایاتِ تقیه آشکار می‌گردد - نیز کفایت می‌کند.»

مذمّت عرب در منابع حدیثی

منابع سنّی و شیعی احادیثی را نقل می‌کند که عرب و سرزمین‌های آنان را می‌ستاید و نیز روایاتی که آنان را مذمّت می‌کند. می‌بایست نسبت به روایاتی که در مدح و ذمّ بلاد و اقوام رسیده دقّت و بررسی نمود، چرا که به جهت وجود درگیری‌های تاریخی میان اقوام و اقالیم، دروغ پردازی در آنها کثرت یافته است. از این رو بررسی سندی و نیز تحقیق پیرامون شرائط و قرائن عبارات ضرور است.

در منابع سنّیان حدیثی است که عرب را مذمّت می‌کند و شهرت یافته است، مسند احمد2 /390: «وای بر عرب به جهت شرّی که نزدیک شده است؛ فتنه‌هایی به مانند پاره‌های شبِ تاریک که شخص صبح هنگام مؤمن است، ولی شب کافر، گروهی دین خود را در قبال متاع اندکی از دنیا می‌فروشند. کسی که آن روز دینش را محکم گیرد مانند کسی است که آتش - و یا فرمودند: خار - را [ با دست ] گرفته باشد.»

روایت دیگری نیز از ام حبیبه دختر ابو‌سفیان مشهور است، وی گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از خواب بیدار شد در حالی که چهره‌اش سرخ بود و می‌گفت: لا إله إلا الله، وای بر عرب از شرّی که نزدیک شده است؛ امروز سدّ یأجوج و مأجوج بدین اندازه باز شد - و سفیان [ که راوی حدیث است ] با انگشتان خود حلقه‌ای ایجاد کرد -. به ایشان گفتند: آیا در حالی که خوبان در میان ما هستند، هلاک می‌شویم؟ فرمود: زمانی که خباثت زیاد گردد، آری.»[[623]](#footnote-623)

به نظر من اینها یا از اساس روایاتی دروغین است، یا در مقام تطبیق، چرا که خود از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین نقل می‌کنند: وای بر عرب از نوجوانان بنی‌امیه. اما امویان این روایات را بعد از کشته شدن عثمان به دست صحابه مطرح و وانمود کردند قتل او همان بدبختی عرب است‌!

و اگر آن روز سدّ یأجوج و مأجوج باز شده یا قسمتی از آن ریخته بود، این ویرانی می‌بایست در قرن اوّل کامل می‌شد و آنان خارج می‌شدند‌!

وای بر عرب از بنی‌امیه و بنی عباس

اصل این روایت آن است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از بنی‌امیه و شرّ آنان بر حذر داشتند، لکن مورد دستبرد امویان قرار گرفت و آن را بر قتل عثمان تطبیق کردند‌!

المصنف ابن ابی شیبه 8 /611 می‌نویسد: «وای بر عرب از شرّی که نزدیک شده است؛ حکومت کودکان که اگر از آنان اطاعت کنند آنها را وارد دوزخ خواهند کرد، و اگر نافرمانی نمایند گردن‌هایشان را خواهند زد.»

ابو‌هریره بر خلاف ام حبیبه گواهی می‌دهد و می‌گوید: بدبختی عرب و خطر بر این امّت از سوی بنی‌امیه است، بخاری 8 /88 از عمرو بن یحیی نوه‌ی سعید بن عمرو روایت می‌کند: «در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با ابو‌هریره و مروان نشسته بودم، ابو‌هریره گفت: از راستگوی تصدیق شده [ توسّط خدا ] شنیدم که فرمود: هلاک امّت من بر دستان پسرانی از قریش است. مروان گفت: لعنت خدا بر آن پسران باد‌! ابو‌هریره گفت: اگر می‌خواستم می‌گفتم آنان بنی فلان و بنی فلان هستند.

عمرو بن یحیی گوید: زمانی که بنی مروان در شام به حکومت رسیدند با پدر بزرگم نزد آنان می‌رفتم. او چون آنان را که جوانانی بودند مشاهده می‌کرد می‌گفت: شاید اینان از آنها باشند، من هم می‌گفتم: شما داناترید.»

حاکم در المستدرک 1 /108 روایت می‌کند و بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح می‌شمارد: «ابو‌هریره روز جمعه در کنار منبر می‌ایستاد و می‌گفت: ابو القاسم محمد رسول‌خدا و راستگوی تصدیق شده فرمود: وای بر عرب از شرّی که نزدیک شده است. و هنگامی که صدای در محراب را که از ورود امام جمعه حکایت می‌کرد می‌شنید می‌نشست.»

المصنف عبدالرزاق 11 /373 از وی چنین می‌نگارد: «وای بر عرب از شرّی که نزدیک شده است؛ در سر شصتمین سال امانت به غنیمت و صدقه به غرامت تبدیل خواهد شد، گواهی بر اساس شناخت خواهد بود [ یعنی بدون آنکه ماجرایی را دیده و در آن حضور داشته باشند، تنها به جهت شناخت نسبت به افراد گواهی می‌دهند ] و بر اساس هوی و میل حکم خواهند داد.»

الفتن 1 /204 از همو: «وای بر عرب پس از صد و بیست و پنج، وای بر آنان از آشوبی بزرگ؛ کنگره‌ها [ ی قصرها که برای اعراب آن روز جدید و عجیب بود به طوری که آن را از نشانه‌های قیامت و یا نشانه‌های هلاکت عرب به حساب می‌آوردند ] و کنگره چیست؟ بدبختی در میان آنهاست. بادهایی که دیگر نمی‌وزد، بادهایی که در شرف وزیدن است و بادهایی که به آرامی می‌وزد.

بدانید، وای بر آنان از مرگ سریع، گرسنگی سخت و قتل سریع. خداوند بلا را به جهت گناهان بر آنها مسلّط می‌کند، پس سینه‌هایشان کافر می‌شود، پرده‌هایشان دریده و شادیشان دگرگون می‌گردد. آگاه باشید که به خاطر گناهان کوه‌های زمین کنده، ریسمان‌های آن پاره و بادهای آن تیره می‌شود‌!

وای برقریش از زندیقِ آن که کارهایی انجام می‌دهد که دین آنان را تیره می‌گرداند، پرده‌هایشان را می‌درد و لشکرهای آنها را در مقابلشان قرار می‌دهد‌!

آنگاه زنانی گریان خواهند بود؛ برخی بر دنیایشان می‌گریند، بعضی بر خواری‌شان، گروهی برای آنکه عورتشان را حلال شمرده‌اند، برخی به خاطر فرزندانی که در شکم دارند، عدّه‌ای به جهت گرسنگی فرزندانشان، بعضی برای ذلّت پس از عزّت، گروهی بر مردانشان، عدّه‌ای از بیم لشکریان و بعضی هم به جهت میل و اشتیاق به قبرهایشان.»

پنداشتند که اعراب از بین می‌روند و کعبه منهدم می‌گردد‌!

پیروان دستگاه خلافت خطّ سیر اسلام را خطّی نزولی و رو به زوال می‌دانستند و این نگرشی بود که کعب‌الاحبار به آنان داده بود و به آنها قبولانده بود که صحابه بهترینِ امّت و عصر آنان برترین اعصار است، و پس از آنان امّت، عرب و کعبه‌شان همه از بین می‌روند‌! آنها هم وی را تصدیق کردند و این مطلب را در معتبرترین کتب خود آوردند‌!

در جلد نخست ألف سؤال و إشکال، درباره‌ی نگاه اینان به آینده‌ی اسلام بحث کردیم و سخن عمر را آوردیم که: «اسلام مانند شتری پنج ساله آغاز شد. بعد چون شتری شش ساله می‌شود. آنگاه هفت ساله، در ادامه هشت ساله و آنگاه نه ساله [ که قوی‌ترین اقسام شتر است ] خواهد شد، و پس از آن تنها به سمت نقصان خواهد رفت.»[[624]](#footnote-624)

عمر می‌انگارد اسلام شتری است که بایست پیر شود و از دنیا برود‌! وی می‌گفته است: «اهل مکه از آن خارج می‌شوند. بعد از آن تنها افراد کمی از آن عبور می‌کنند. پس از مدتی مملو از افراد، و از نو ساخته می‌شود. سپس از آن خارج می‌شوند و هرگز بدان باز نخواهند گشت.»‌![[625]](#footnote-625)

بخاری در صحیح خود 2 /159 فصلی با عنوان «انهدام کعبه» منعقد کرده و در آن از عایشه نقل می‌کند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند: لشکری به کعبه هجوم می‌آورد ولی در زمین فرو می‌روند.

ابن عباس گوید: گویا سیاه پوستی گشاده ران را می‌بینم که سنگ سنگ آن را می‌کَند.

ابو‌هریره گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ذو السویقتین از حبشه، کعبه را ویران می‌کند.»

اینان این مطلب را حتی به حضرت امیر علیه السلام نسبت دادند‌! حاکم در المستدرک از حارث بن سوید از ایشان نقل می‌کند - ولی صحیح نمی‌شمارد‌: «حج بگذارید، پیش از آنکه نتوانید حج گذارید. گویا حبشی گوش کوچک افدع[[626]](#footnote-626)را می‌بینم که تیشه‌ای در دست دارد و کعبه را سنگ سنگ برمی‌کَند.

گفتم: آیا این را خود می‌گویید یا از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیده‌اید؟ فرمود: نه، قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید. بلکه از پیامبرتان صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم.»

لکن اهل‌بیت علیهم السلام در قبال این پندار باطل جبهه گرفتند و از تحریف این احادیث پرده برداشتند، اقبال الاعمال /582 از ابان بن محمد معروف به سندی چنین می‌نگارد: «امام صادق علیه السلام در زیر ناودان کعبه مشغول دعا بودند و عبدالله بن حسن طرف راست، حسن بن حسن طرف چپ و جعفر بن حسن پشت سر ایشان بودند. پس از مدتی عبّاد بن کثیر بصری آمد و گفت: ای ابا عبدالله‌! و سه بار این را تکرار کرد، بار دیگر گفت: ای جعفر‌! ایشان فرمودند: ای ابو کثیر‌! هرچه می‌خواهی بگو.

وی گفت: من در کتابی که در آن دانشی دارم چنین یافته‌ام که مردی این بنا را سنگ سنگ در هم می‌شکند.

حضرت فرمودند: ای ابو کثیر‌! کتاب تو دروغ گفته است، ولی به خدا قسم گویا زرد پا، باریک ساق، شکم درشت، باریک گردن و بزرگ سر را در کنار این رکن می‌بینم - و با دست به رکن یمانی اشاره کردند - که مردم را از طواف منع می‌کند تا آنکه از او بهراسند. آنگاه خداوند مردی از من را بر می‌انگیزد - و با دست به سینه اشاره کردند - که او را بسان کشتن عاد، ثمود و فرعون ذو الاوتاد به قتل رساند.

در این هنگام عبدالله بن حسن گفت: به خدا سوگند ابو عبدالله راست گفت، و همه‌ی آنها ایشان را تصدیق کردند.»

پس این ماجرا به دوران ظهور امام علیه السلام مربوط می‌باشد و رخدادی است که در حرم و توسّط شخصی سیاه پوست که فرمان دستگاه حاکم را اجراء می‌کند و مردم را از طواف باز می‌دارد واقع می‌شود. لکن راویان سرسپرده قسمتی از آن را گرفتند و تحریف نمودند، و آن را به انهدام و زوال کعبه تغییر دادند‌!

اهل‌بیت علیهم السلام روایت پیر شدن اسلام به مانند شتر را نیز مردود اعلام داشتند و بشارت نبوی - در رابطه‌ی با آینده‌ی اسلام و اینکه چونان بستانی است که شاید گروه پسین میوه‌هایشان رسیده‌تر باشد - را نشر دادند.

خصال /475 و کمال الدین 1 /269 از امام صادق، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: شاد باشید، شاد باشید، شاد باشید که مَثَل امت من مثل بارانی است که نمی‌دانند اوّل آن بهتر است یا آخر آن. مثل امت من مثل بستانی است که گروهی یک سال از آن اطعام می‌شوند و سپس گروهی [ دیگر ] یک سال، و شاید آنچه نصیب آخرین گروه شود، وسیعتر، پربارتر و چیدنی‌هایش بهتر باشد.

امّتی که من ابتدای آن هستم، دوازده تن از سعیدان و صاحبان خِرد پس از من هستند و مسیح عیسی بن مریم در انتهای آن، چسان هلاک شود؟ ولی در این بین فتنه جویان به هلاکت می‌رسد، نه آنان از من هستند و نه من از آنان.»

روایاتی که شام و یمن را می‌ستاید و عراق و نجد را مذمّت می‌کند‌!

مسند احمد 2 /118 از عبدالله‌بن‌عمر: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: خدایا‌! به ما در شام ما برکت ده، خدایا‌! به ما در یمن ما برکت ده، اطرافیان گفتند: در نجد ما، ایشان گفتند: خدایا‌! به ما در شام ما برکت ده، خدایا‌! به ما در یمن ما برکت ده، اطرافیان باز گفتند: در نجد ما، ایشان گفتند: در آنجا زلزله‌ها و فتنه‌هاست، از آنجا - و یا گفتند: در آنجا - شاخ شیطان بیرون می‌آید.»

همان 2 /90 از همو: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دو بار گفتند: خدایا‌! به ما در شام و یمنمان برکت ده، شخصی گفت: یا رسول الله‌! و در مشرق ما؟ ایشان فرمودند: شاخ شیطان از آنجا بیرون می‌آید، نُه دهم شرّ آنجاست.»[[627]](#footnote-627)

المعجم الصغیر 2 /36 از همو: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به مشرق رو کرد و فرمود: شاخ شیطان از اینجا بیرون می‌آید، زلزله‌ها، فتنه‌ها، آنان که صدا بلند می‌کنند و نیز سنگ دلی از اینجاست.»

المعجم الکبیر 12 /384 روایت می‌کند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: خدایا‌! به ما در شام ما برکت ده، خدایا‌! به ما در یمن ما برکت ده - و این عبارت را سه یا چهار با تکرار کردند -. در مرتبه‌ی سوم یا چهارم گفته شد: ای رسول‌خدا‌! و در عراق ما، ایشان گفتند: در آنجا زلزله‌ها و فتنه‌هاست، و شاخ شیطان بیرون می‌آید.»

تهذیب ابن عساکر 1 /34 از ابن عمر چنین روایت می‌کند: «خدایا‌! به ما در مکه‌ی ما برکت ده، به ما در مدینه‌مان برکت ده، به ما در شام ما برکت ده، به ما در یمن ما برکت ده، به ما در صاع ما برکت ده، به ما در مُدّ[[628]](#footnote-628) ما برکت ده.

مردی گفت: ای رسول‌خدا‌! و در عراق ما، ایشان از او روگرداندند، و او سه بار این سخن را تکرار کرد و هر بار با روگردانی ایشان مواجه می‌شد. [ نهایتاً ] گفتند: در آنجا زلزله‌ها و فتنه‌ها رخ می‌دهد و شاخ شیطان بیرون می‌آید...

حاکم آن را اینگونه روایت می‌کند: مردی گفت: ای پیامبر خدا‌! و نیز عراق و مصر، ایشان فرمودند: آنجا شاخ شیطان می‌روید و زلزله‌ها و فتنه‌ها رخ می‌دهد...

همین را از معاذ بن جبل چنین می‌نگارد: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: خدایا به ما در صاع، مدّ، شام، یمن و حجازمان برکت ده، در این هنگام مردی برخاست و گفت: یا رسول الله‌! و در عراقمان، ولی ایشان چیزی نگفتند.

حضرت روز دوم نیز سخنان روز اوّل را گفتند و آن مرد برخاست و همان جمله را تکرار کرد، و با سکوت ایشان مواجه شد. پس گریه کنان پشت کرد تا برود که حضرت او را صدا زدند و فرمودند: آیا تو اهل عراق هستی؟ او پاسخ مثبت داد، ایشان فرمودند: پدرم ابراهیم علیه السلام خواست تا آنان را نفرین کند، ولی خدا به او وحی کرد: چنین نکن، زیرا من خزائن دانش خود را در میان آنان قرار دادم، و مهربانی را در قلوب آنان نهادم.»

نگارنده: واضح است که این روایت را در راستای خدمت به شام، معاویه و اهل کتاب به کار گرفته‌اند، علاوه بر آنکه تهافت عبارات و فضای موجود در آن بر تردید انسان می‌افزاید. به نظر من راجح آن است که بگوییم این حدیث هیچ ربطی به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ندارد.

برتری لشکر شام بر دیگران‌!

مسند احمد 4 /110 از ابن حواله روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: چنان خواهد شد که لشکرهایی گرد خواهند آمد؛ لشکری در شام، لشکری در یمن و لشکری در عراق. من گفتم: ای رسول‌خدا‌! شما برای من انتخاب کنید تا اگر آن دوران را درک کردم در آن باشم، ایشان فرمودند: با شام باش که زمین برگزیده‌ی خداست و بندگان برگزیده‌اش را بدان سو می‌برد.

اگر نپذیرفتید، به یمنتان بروید و از رودخانه‌تان آب بردارید. خداوند عزوجل برای من شام و اهالی آن را ضمانت کرده است.»[[629]](#footnote-629)

در جامع الاحادیث القدسیة 3 /292 ابن حواله مدح شام را به حدیثی قدسی تبدیل می‌کند‌! وی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین نقل می‌کند: «ایشان سه بار فرمودند: به شام برو، و چون کراهت من نسبت به شام را دیدند گفتند: آیا می‌دانید خدای عزوجل درباره‌‌ی شام چه می‌گوید؟ می‌گوید: ای شام‌! ای شام‌! دست من بر توست. ای شام‌! تو برگزیده‌ی من از سرزمین‌هایم هستی. بندگان مختار خود را در تو داخل می‌کنم. تو شمشیر انتقام و تازیانه‌ی عذاب منی، تو هشدار دهنده‌ای و محشر به سوی توست‌!

در آن شب که مرا به معراج بردند، ستونی سفید را - که گویی مرواریدی بود و ملائکه حمل می‌کردند - مشاهده کردم، گفتم: چه چیزی را حمل می‌کنید؟ گفتند: ستون اسلام، و مأموریم آن را در شام قرار دهیم. من خواب بودم که دیدم کتابی از زیر متّکای من ربودند. پس پنداشتم که خداوند اهل زمین را رها کرده است. از این رو بدان دیده دوختم و دیدم نوری درخشان در مقابل من است، تا آنکه در شام قرار داده شد.

من گفتم: ای رسول‌خدا‌! برای من انتخاب نمایید، ایشان گفتند: برو به شام، هرکه از این ابا دارد به یمنش برود و از رودخانه‌اش آب برگیرد. خدا برای من شام و اهل آن را ضمانت نموده است.»

ابن قدامه در الشرح الکبیر 10 /376 می‌نویسد: «در حدیثی با صراحت آمده است: پیوسته گروهی از امّتم در راه حق چیره می‌شوند و اگر کسی یاریشان نکند، زیانی به آنها نخواهد رسانید، تا آنکه امر خداوند فرا رسد. آنان در شام‌اند.

در حدیث مالک بن یخامر از معاذ چنین آمده: و آنان در شام‌اند، بخاری آن را نقل می‌کند، و در تاریخ خود از ابو‌هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اینگونه روایت می‌کند: همواره گروهی از امّتم در دمشق پیروزند.

در مورد شام روایات بسیاری نقل شده است، از جمله حدیث عبدالله بن حواله‌ی ازدی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم :... چرا که خداوند برای من شام و اهل آن را ضمانت کرده است. ابو داود این مضمون را روایت کرده است. ابو ادریس هنگامی که این روایت را می‌خواند می‌گفت: و کسی که خدا او را ضمانت کند هرگز تباه نگردد.»

در منابع ما آمده که مصر و اهالی آن بر شام و اهالی آن برتری دارند، نهج‌البلاغة 3 /27 از امیرالمؤمنین علیه السلام : «ای محمد بن ابی بکر‌! بدان که من تو را بر بالاترین لشکرها نزد خود - که اهل مصرند - گماردم...»

ثقفی که از طبری اقدم است و بیشتر می‌توان بدو اعتماد نمود، در الغارات 1 /288 از جندب بن عبدالله روایت می‌کند: «به خدا قسم در حضور حضرت علی علیه السلام نشسته بودم که عبدالله بن قعین جدّ کعب فریاد کنان از نزد محمد بن ابی بکر - که آن روز امیر مصر بود - آمد. حضرت برخاستند و در میان مردم ندا کردند و آنان را گرد آوردند. آنگاه بر فراز منبر رفته حمد و ثنای الهی را به جای آوردند، بر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درود فرستادند و فرمودند: اما بعد، این فریاد کننده [ و فرستاده‌ی ] محمد بن ابی بکر و برادرانتان از اهل مصر است. [ عمرو عاص ] پسر نابغه که دشمن خدا و شماست به سراغ آنها رفته است. پس مبادا اتّفاق و اجتماع اهل ضلالت و میل به راه طاغوت، بر باطلشان، بیش از اتّفاق و اجتماع شما بر حقّتان باشد.

گویا شما با آنان روبرو شده‌اید و آنان جنگ با شما و برادرانتان را آغازیده‌اند. پس با مواسات و نصرت به سوی آنان بشتابید.

بندگان خدا‌! خیر مصر و اهالی آن از شما و اهل آن بالاتر است. پس مبادا بر آن مغلوب شوید.»

المستدرک 4 /448 از عمرو بن حمق از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «فتنه‌ای رخ خواهد داد که ایمن‌ترین مردم در آن - و شاید فرمودند: بهترین مردم در آن - لشکر غربی [ مصر ] هستند.

[ عمرو بن حمق در ادامه گوید: ] از این رو من به مصر آمدم.

این حدیثی صحیح السند است، ولی بخاری و مسلم نیاورده‌اند.»

سیوطی در الدیباج علی مسلم 4 /514 می‌نویسد: «طبرانی و حاکم از عمرو بن حمق نقل می‌کنند - و حاکم صحیح می‌شمارد - که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: فتنه‌ای رخ خواهد داد که ایمن‌ترین مردم در آن لشکر غربی هستند.

ابن حمق گوید: از این رو من نزد شما به مصر آمدم. محمد بن ربیع جیزی نیز آن را در مسند الصحابة الذین دخلوا مصر نقل می‌کند و می‌افزاید: و شما آن لشکر غربی هستید. این منقبتی است برای اهل مصر در آغاز اسلام، و در طول دوران نیز تنها با فتنه‌های کمی روبرو شده و محفوظ مانده، و آنچه بر سر دیگر مناطق آمده بدان اصابت نکرده است، و همواره معدن علم و دین بوده است. آخر الامر نیز پایگاه خلافت و محلّی شده که بدان بسیار سفر می‌کنند. هم اکنون در دیگر مناطق [ اسلامی ]، پس از مکه و مدینه آن شعائر دینی که در مصر اظهار می‌شود در جای دیگری اظهار نمی‌شود.»

نگارنده: اینکه عمرو بن حمق لشکر غربی را به مصر تفسیر می‌کند حجّت است، زیرا تفسیر صحابی موثوق و معاصر زمان صدور روایت است.

حَمِق به معنای کم ریش است. وی از صحابه بوده و در جلالت قدر به اویس قرنی می‌ماند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - پیش از آنکه او اسلام آورد - درباره‌اش به مسلمانان خبر دادند، و برای او پیام سلام و دعوت به اسلام را فرستادند. او هم نزد ایشان آمد و اسلام آورد.

احادیثی در وصف دگرگونی بلاد عرب در عصر ظهور

احادیث متعدّدی درباره‌ی دگرگون شدن بلاد عرب توسّط امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در این کتاب آورده‌ایم، از آن جمله: ابن شعبه حرانی رحمه الله در تحف العقول /115 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم : «خدای عزوجل تنها به ما آغاز کرده و به پایان می‌برد. او فقط به ما آنچه را بخواهد، محو می‌کند، و تنها به ماست که زمانه‌ی سخت را برطرف می‌کند و باران را فرو می‌فرستد. مبادا فریبکار شما را درباره‌ی خدا بفریبد. اگر قائم ما قیام کند، آسمان بارانش را فرو می‌فرستد، زمین گیاهش را بیرون می‌دهد و کینه از دل بندگان رخت برمی‌بندد. درندگان و چار پایان با یکدیگر آشتی می‌کنند. چنان می‌شود که زنی میان عراق و شام راه می‌رود و گام خود را تنها بر گیاهان می‌گذارد، زنبیل خود را بر سر دارد و هیچ درنده‌ای در صدد او بر نمی‌آید، و او نمی‌هراسد.»

سنّیان نیز مشابه آن را نقل کرده‌اند، مسند احمد 2 /370 از ابو‌هریره از آن حضرت: «قیامت به پا نمی‌شود مگر پس از آنکه سرزمین عرب را دشت و نهر فرا گیرد. سواره‌ای میان عراق و مکه سیر کند و از گم کردن راه نهراسد. و نیز هرج فراوان شود. گفتند: یا رسول الله‌! هرج چیست؟ فرمودند: قتل.»

همو گوید: «قیامت به پا نمی‌شود تا آنکه مال فراوان شود، تا جایی که مردی زکات مالش را ببرد، ولی کسی را نیابد که آن را قبول کند. و سرزمین عرب را دشت و نهر فرا گیرد.»[[630]](#footnote-630)

همگان، توصیه‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به مصر و اهالی آن را روایت کرده‌اند

شیخ حر عاملی رحمه الله در وسائل الشیعة 11 /101 از ام سلمه روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم هنگام وفات وصیت کردند که یهود و نصاری را از جزیرة العرب بیرون کنند، و فرمودند: در مورد مصریان خدا را در نظر بگیرید، چرا که شما بر آنان پیروز خواهید شد و آنان یاران شما در راه خدا خواهند بود.»[[631]](#footnote-631)

روایات مربوط به مصر در عصر ظهور

درباره‌ی مصر در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف احادیثی چند رسیده است. برخی، اهل مصر و نجیبان آن را که از یاران خاص امام علیه السلام هستند می‌ستاید و بعضی بیانگر آن است که ایشان مصر را مرکز اعلام جهانی اسلام قرار می‌دهند.

روایاتی نیز در مورد حرکت فاطمیین و ورود آنان به مصر و شام رسیده است که راویان آن را با روایات مربوط به سفیانی و ظهور خلط نموده‌اند.

نجیبان مصر، وزیران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

حدیث نجیبان مصر در منابع شیعی و سنّی آمده است، شیخ طوسی در غیبت /284 از جابر بن یزید جعفی روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام فرمودند: در میان رکن و مقام سیصد و اندی نفر به تعداد اهل بدر با قائم بیعت می‌کنند که نجیبان از اهالی مصر، ابدال از اهالی شام و اخیار از اهل عراق در میان آنهایند. پس آن مقدار که خدا بخواهد درنگ می‌کند.»

دلائل الامامة /248 از مقاتل از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: یا علی‌! ده رخداد پیش از روز قیامت خواهد بود، آیا در این باره از من نمی‌پرسی؟ عرضه داشتم: آری، ای رسول‌خدا‌! فرمودند: اختلاف و کشتار اهل حرمین، پرچم‌های سیاه، خروج سفیانی، فتح کوفه، فرو رفتن زمین در بیابان، مردی از ما اهل‌بیت که بین زمزم و مقام با او بیعت می‌کنند و عصائب [ و گروه‌های ] اهل عراق، ابدال شام، نجیبان مصر و اهل یمن به سوی او می‌روند. تعداد آنان تعداد اهل بدر است...»

اختصاص /208 از طارق بن شهاب از حذیفه از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «هنگام خروج قائم، منادی از آسمان ندا می‌کند: ای مردم‌! زمان جبّاران بر شما به پایان رسید و بهترینِ امّت محمد صلی الله علیه وآله وسلم به حکومت رسید، پس به مکه بروید. آنگاه نجیبان از مصر، ابدال از شام و عصائب عراق که راهبان شب و شیران روزند و گویا دل‌هایشان پاره‌های آهن است خارج می‌شوند و میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند.

عمران بن حصین گفت: ای رسول‌خدا‌! این مرد را برای ما معرفی کنید، آن حضرت فرمودند: مردی است از نسل حسین، و بدان می‌ماند که از مردان شنوءه باشد. او دو عبای سفید در بر دارد و همنام من است. در آن هنگام است که مرغان در آشیانه‌هایشان و ماهی‌ها در دریاهایشان شادمان می‌شوند. نهرها کشیده می‌شود و چشمه‌ها می‌جوشد و زمین دو برابر خوراکش را می‌رویاند.

آنگاه رهسپار می‌شود در حالی که پیش قراول او جبرئیل و به دنباله‌ی لشکر اسرافیل است، پس زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ستم و بیداد آکنده شده است.»

و اما در کتب سنی‌ها: سنن الدانی /104 از ربعی بن خراش از حذیفه مشابه حدیث اختصاص را نقل می‌کند، در آن آمده است: «... پس عمران بن حصین خزاعی برخاست و گفت: ای رسول‌خدا‌! ما چگونه می‌توانیم او را بشناسیم؟ ایشان فرمودند: او مردی است از نسل من و گویا از مردان بنی‌اسرائیل است. دو عبای سفید در بر دارد. رنگ چهره‌اش بسان ستاره‌ی درخشان است. بر گونه‌ی راست خالی سیاه دارد. [ در ظاهر ] چهل ساله است. پس ابدال شام و شبیهان آنان، نجیبان از مصر و عصائب اهل مشرق و شبیهان آنها خارج می‌شوند تا آنکه به مکه آیند. میان زمزم و مقام با او بیعت می‌شود...»[[632]](#footnote-632)

نگارنده: این فضیلتی بزرگ برای مصر و اهالی آن است، زیرا یاران خاصّ امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مقامی والا دارند. آنان بر زبان رسول‌خدا و اهل‌بیت علیهم السلام ستایش شده‌اند و در دولت عدل الهی حاکمان عالم خواهند بود.

هیئت مصری، حاملان پیام بیعت با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

در منابع ما وارد شده هنگامی که امام مهدی علیه السلام به شام می‌رسند، پرچم‌های مصریان نزد ایشان می‌آیند و بیعت می‌کنند. و این بعد از پیروزی امام در نبرد قدس و یا پیش از آن خواهد بود.

ارشاد /360 از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: «گویا پرچم‌هایی سبز رنگ را می‌بینم که از مصر می‌آیند تا آنکه به شامات برسند و به پسر صاحب وصیّت‌ها [ بیعت را ] اهداء کنند.»

این هیئت غیر از نجیبان هستند که هنگام ظهور در مکه حضور می‌رسند.

آنان به نیابت از اهل مصر با امام علیه السلام بیعت می‌کنند. حدیث اشاره به تشکیل حکومتی در مصر دارد، که ولایت آن حضرت را پذیرفته است.

امیر امیران مصر در سال ظهور

غیبت نعمانی /283 از عبیدالله بن علاء از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی اموری که پس از خود تا قیام قائم واقع می‌شود مطالبی فرمودند، امام‌حسین علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین‌! چه زمانی خدا زمین را از ستمگران پاک خواهد ساخت؟ ایشان فرمودند: خداوند زمین را از ظالمان پاک نمی‌کند تا آنکه خون حرام ریخته شود.

آنگاه جریان بنی امیّه و بنی عباس را در سخنی طولانی ذکر کردند، سپس فرمودند: آن هنگام که قیام کننده[ ای ] در خراسان قیام کند و بر کوفان و ملتان[[633]](#footnote-633) غالب شود و از جزیره‌ی بنی کاوان[[634]](#footnote-634) بگذرد، و قائمی از ما در گیلان قیام نماید و آبر[[635]](#footnote-635) و دیلمان[[636]](#footnote-636) او را اجابت کنند، پرچم‌های ترک به طور پراکنده در نواحی و اطراف برای فرزندم آشکار شوند، و در میان مشکلات باشند، زمانی که بصره ویران شود و امیر امیران در مصر قیام کند.»

نگارنده: این حدیث از سرنوشت امّت و حکومت بنی امیّه و بنی عباس سخن می‌راند، ولی شاهد از آن عبارت اخیر است که سخن از قیام امیر امیران مصری در تأیید امام علیه السلام رانده، یعنی او فرمانده‌ای در لشکر مصر است.

قیام او از نشانه‌های ظهور امام علیه السلام و همزمان با آن شمرده شده است. مؤید این امر نیز آن است که قائم خراسان و گیلان و بیرق‌های ترک در آذربایجان، در سال ظهور خواهند بود.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد مصر می‌شود و آن را مرکز اعلام جهانی خویش قرار می‌دهد

منابع ما از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کنند که فرمودند: «در مصر منبری بنا خواهم کرد. سنگ سنگ دمشق را ویران خواهم ساخت. یهود را از تمام مناطق عرب بیرون خواهم نمود و با این عصای خود عرب را خواهم راند.

در این هنگام راوی که عبایه‌ی اسدی است گفت: یا امیرالمؤمنین‌! گویا خبر از آن می‌دهید که بعد از مرگ زنده خواهید شد، ایشان فرمودند: هیهات، ای عبایه‌! مطلب را درنیافتی، مردی از من این کارها را انجام می‌دهد، یعنی مهدی علیه السلام .»[[637]](#footnote-637)

این کلام به نبرد امام مهدی علیه السلام در دمشق با سفیانی - که پشت سر او یهود هستند - اشاره دارد، و اینکه امام بر آنان پیروز و وارد قدس می‌گردد - همان گونه که روایات بر آن تصریح می‌کند و پس از آن یهود را از بلاد عرب بیرون کرده و مصر را مرکز اعلام جهانی خویش قرار می‌دهد.

حسن بن سلیمان حلی در مختصر بصائر الدرجات /195 خطبه‌ای را از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند که مخزون نام دارد و در آن سخن از حرکت امام مهدی علیه السلام ، جنگ‌های ایشان و نیز ورود ایشان به مصر به میان آمده است، در آن خطبه آمده: «همانا هر چیزی زمانی دارد که بدان می‌رسد. خداوند نسبت به هیچ چیزی شتاب نمی‌ورزد تا آنکه زمان و پایان خود را دریابد. پس به بشارتی که بدان بشارت داده شده‌اید شاد باشید و به نزدیک بودن آنچه برایتان نزدیک شمرده شده است اعتراف کنید، و انجام آنچه را که خداوند به شما وعده داده درخواست نمایید.

همانا دعوتی خالص از جانب ما خواهد بود که خداوند حجّت کامل خود را بدان آشکار و نعمت گسترده‌ی خود را تمام خواهد ساخت...

شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است...

ای مردم‌! از من سؤال کنید قبل از آنکه فتنه‌ای شرقی پایش را بلند کند و در مهارش گذارد - و این پس از مرگ و زندگانی است -، یا آنکه آتشی را با هیزم درشت در مغرب زمین شعله‌ور کند و دامن خود را بردارد و صدا بلند کند که ای وای خون خواهی کنید و انتقام گیرید. پس آن هنگام که فلک بگردد گویی: مرد، یا هلاک شد، در کدام وادی سیر می‌کند، تأویل این آیه آن روز است: ثُمَّ رَدَدْنا لَکمُ الْکرَّةَ عَلَیهِمْ وَ أَمْدَدْناکمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنینَ وَ جَعَلْناکمْ أَکثَرَ نَفیراً،[[638]](#footnote-638)پس [ از چندی‏ ] دوباره شما را بر آنان چیره می‏کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‏دهیم و [ تعداد ] نفرات شما را بیشتر می‏گردانیم...

آنگاه رهسپار مصر می‌شود. بر فراز منبر آن می‌رود و برای مردم سخنرانی می‌کند. پس زمین به عدالت بشارت می‌دهد. آسمان باران خود و درخت میوه‌اش را عطا می‌کند. زمین گیاهش را می‌بخشد و برای اهلش زینت می‌کند. حیوانات وحشی آرام می‌شوند چنان که در راه‌های زمین مانند چارپایان می‌چرند. دانش در قلب‌های مؤمنان می‌افتد، پس هیچ مؤمنی نیازمند دانش برادرش نخواهد بود...

تأویل این آیه آن روز خواهد بود: أَ وَ لَمْ یرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْکلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا یبْصِرُونَ. وَ یقُولُونَ مَتی‏ هذَا الْفَتْحُ إِنْ کنْتُمْ صادِقینَ. قُلْ یوْمَ الْفَتْحِ لا ینْفَعُ الَّذینَ کفَرُوا إیمانُهُمْ وَ لا هُمْ ینْظَرُونَ. فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ،[[639]](#footnote-639)آیا ننگریسته‏اند که ما باران را به سوی زمینِ بایر می‏رانیم، و به وسیله آن کشته‏ای را برمی‏آوریم که دام‌هایشان و خودشان از آن می‏خورند؟ مگر نمی‏بینند؟ و می‏پرسند: اگر راست می‏گویید، این پیروزی [ شما ] چه وقت است؟ بگو: روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده‏اند سود نمی‏بخشد و آنان مهلت نمی‏یابند. پس، از ایشان روی برتاب و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند.

او میان خروج تا روز مرگ سیصد و اندی سال درنگ می‌کند، و تعداد یارانش سیصد و سیزده نفر است.»

گزارشی نیز وجود دارد که بیانگر آن است که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گنج‌ها و ذخائری از علوم در دو هرم مصر دارد، شیخ صدوق در کمال الدین 2/564 از احمد بن محمد شعرانی - که از نسل عمار بن یاسر است - از محمد بن قاسم مصری نقل می‌کند: «پسر احمد بن طولون هزار کارگر را به مدّت یک سال برای یافتن در هرم به خدمت گرفت. آنان صخره‌ای مرمرین یافتند و در پشت آن بنایی بود که نتوانستند آن را بشکنند. اسقفی از حبشه آن صخره را که از زبان یکی از فراعنه بود خواند: اهرام و ساختمان بیرونی را بنا کردم، و دو هرم ساختم و گنج‌ها و ذخائرم را در آن دو به ودیعه نهادم.

ابن طولون گوید: [ ما قادر به کشف بیش از این نیستیم و ] تنها کسی که می‌تواند بدان دست یابد قائم آل محمد علیهم السلام است. و آن سنگ را به مکانش بازگرداندند.»

در این گزارش نقاط ضعفی وجود دارد، اما توان تأیید مطلب را داراست.

ابقع، و یاری او توسّط مصریان

روایات مربوط به خروج سفیانی بیان می‌کند که پیش از او ابقع بر ضدّ اصهب حاکم شام خروج می‌کند و میان آن دو نزاع واقع می‌شود. در ادامه سفیانی از سمت حوران [ درعا ] می‌آید و با هر دو می‌جنگد و پیروز می‌شود و حکومت سوریه را به دست می‌گیرد.

حال، ابقع یا خود اصالةً مصری است یا اینکه یارانش مصری هستند، الفتن /77 از حضرت امیر علیه السلام روایت می‌کند: «سه پرچم در شام خارج می‌شود؛ اصهب، ابقع و سفیانی، سفیانی از شام خروج می‌کند و ابقع از مصر و سفیانی بر آنان پیروز می‌شود.»

همان 1 /285 از ارطاة: «چون ترک و روم اجتماع کنند، و منطقه‌ای در دمشق به زمین فرو رود و قسمتی از سمت غرب مسجد آن فرو ریزد، سه بیرق در شام برافراشته شود؛ ابقع، اصهب و سفیانی. در دمشق مردی را اسیر کنند و با همراهانش به قتل رسانند. دو تن از نسل ابو‌سفیان خروج کنند که پیروزی با دومی آنهاست. پس چون یاران ابقع از مصر بیایند، سفیانی با سپاه خود بر آنان فائق آید. ترک و روم هم در قرقیسیا کشته شوند، چنان که درندگان زمین از گوشت آنان سیر شوند.»

نگارنده: صحیح آن است که حرکت ابقع در شام و مصر پشتیبان آن است.

مصریانی که پس از شهادت امام‌عسکری علیه السلام به جستجوی امام بعدی آمدند

کافی 1 /523 از ابو محمد حسن بن عیسی عریضی روایت می‌کند: «پس از آنکه امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفتند، مردی از اهل مصر مالی را برای امام به مکه آورد ولی با اختلاف میان مردم مواجه شد. برخی گفتند: امام‌عسکری علیه السلام بدون آنکه کسی را جانشین تعیین کند از دنیا رفت، و جانشین جعفر است. بعضی هم گفتند: او جانشین تعیین نمود. مرد مصری شخصی به نام ابو طالب را با نامه‌ای به عسکر [ سامرّا ] فرستاد. او به آنجا آمد و نزد جعفر رفت و از او برهان و دلیل بر امامت خود خواست. وی گفت: اکنون مجال آن نیست. ابو طالب نزد وکیل امام آمد و نامه را به دست اصحاب ما [ شیعیان خاص ] داد. پاسخ او اینگونه آمد: خداوند به تو در رابطه با صاحبت پاداش دهد که از دنیا رفت، و درباره‌ی آن مالی که وی با خود داشت سفارش کرد که آن را به فردی مطمئن بدهد تا در آن به وظیفه‌ی خود عمل کند، و نامه‌اش پاسخ داده شد.»

کمال الدین 2 /491 از اعلم مصری از ابو رجاء مصری روایت می‌کند: «پس از آنکه امام‌عسکری علیه السلام از دنیا رفتند، مدّت دو سال به جستجو [ ی جانشین ایشان ] پرداختم ولی چیزی به دست نیاوردم. در سومین سال در مدینه و در [ منطقه‌ی ] صریاء در پی همان مقصود بودم که ابو غانم از من درخواست نمود تا شام را میهمان او باشم.

من نشسته و با خود در اندیشه بودم و می‌گفتم: اگر خبری بود پس از سه سال معلوم می‌شد، که یکباره ندای هاتفی که او را نمی‌دیدم را شنیدم که گفت: ای نصر بن عبد ربه‌! به اهل مصر بگو: آیا به رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم با مشاهده‌ی ایشان ایمان آوردید؟

نصر [ که نام همان ابو رجاء است ] گوید: من نام پدرم را نمی‌دانستم، زیرا در مدائن به دنیا آمدم، و نوفلی مرا - که پدرم فوت کرده بود - به مصر برد و در آنجا بزرگ شدم. چون آن ندا را شنیدم، به سرعت برخاستم و نزد ابو غانم هم نرفتم، و رهسپار مصر گشتم.

[ دیگر آنکه ] دو تن از اهل مصر درباره‌ی دو فرزندشان نامه نوشتند، چنین پاسخ آمد: تو ای فلان‌! خداوند به تو پاداش دهد [ و تسلیت گفتند ] و برای دیگری دعا کردند، و پسر آن شخصی که او را تسلیت گفتند از دنیا رفت.»

همان /505 جریان علی بن احمد عقیقی را که وارد بغداد می‌شود و به خاطر زمینی که داشته نزد وزیر می‌رود ولی دست رد بر سینه‌اش می‌زند، چنین نقل می‌کند: «پس من بازگشتم که فرستاده‌ی حسین بن روح - که خدا از او خشنود باشد و او را خشنود گرداند - سراغ من آمد. من هم نزد او شِکوه کردم و او آن را به ایشان رسانید. پس با یکصد درهم، دستمال، مقداری حنوط و چند کفن آمد و گفت: مولایت سلام رسانده می‌فرماید: هنگامی که امری مهم برایت پیش آمد یا اندوهی تو را فرا گرفت، با این دستمال صورتت را مسح کن که از آن مولای توست. این درهم‌ها، حنوط و کفن‌ها را نیز بستان و بدان که حاجتت امشب برآورده می‌گردد. چون به مصر رسیدی محمد بن اسماعیل ده روز پیش از تو می‌میرد، و تو پس از او خواهی مرد و این کفن، حنوط و تجهیزت باشد...

سپس به مصر رفت و آن زمین را گرفت. محمد بن اسماعیل ده روز پیش از او از دنیا رفت و او هم بعد از او، و در همان کفن‌ها کفن شد.»

دشمنی کعب‌الاحبار با مصر و دروغ پردازی‌های وی درباره‌ی آن

کعب‌الاحبار فعالیت خود را در نشر دادن مدح شام، و مذمّت حجاز و مصر و عراق متمرکز کرد و سخنان او به دست شاگردانش به روایاتی نبوی مبدّل شد‌!

از آن جمله روایت عبدالله‌بن‌عمر است که از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین نقل می‌کند: «ابلیس وارد عراق شد و نیاز خود را از آن برآورده ساخت. سپس به شام رفت ولی او را راندند. آنگاه به مصر آمد، آنجا تخم گذارد و بچّه دار شد و بساط خود را گسترد [ و استقرار یافت ].»

المعجم الاوسط 6 /286، المعجم الکبیر 12 /262 و تاریخ دمشق 1 /99 از ایاس بن معاویه از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کنند: «خدای تعالی برای من شام و اهل آن را ضمانت کرده است. ابلیس به عراق آمد، در آن تخم گذاشت و بچّه دار شد. و به مصر آمد و بساط خود را گسترد و تکیه کرد‌! و نیز: کوه شام کوه پیامبران است.»

تاریخ دمشق 1 /317 و 318 چنین روایت می‌کند: «آنگاه داخل شام شد، ولی او را راندند تا آنکه به بساق[[640]](#footnote-640)رسید.»[[641]](#footnote-641)

دروغ کعب‌الاحبار: دجّال از مصر است

ابن حجر در فتح الباری 13 /277 می‌نویسد: «ابو نعیم هم از طریق کعب‌الاحبار روایت کرده است که مادر دجّال او را در قوص در سرزمین مصر به دنیا می‌آورد، و گفته: فاصله‌ی بین تولّد تا خروج او سی سال است.»

کعب با این گفتار دروغین خود در صدد آن است که بگوید دجّال - که در اعتقاد آنها پادشاه یهودیان است - بسان موسی علیه السلام در مصر به دنیا می‌آید و رهبری بنی‌اسرائیل را بر عهده می‌گیرد‌!

ولی در روایات ما آمده که وی یهودی است و از بلخ خارج می‌شود، سنّیان نیز آورده‌اند که او یهودی است و از اصفهان خروج می‌کند، مسند احمد 3 /224 و صحیح مسلم 8 /207نقل می‌کنند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دجّال از منطقه‌ی یهودی نشین اصفهان قیام می‌کند و هفتاد هزار تن از یهودیان که بر سر تاج دارند، همراه او خواهند بود.»

با این وجود، کعب دجّال را عرب جلوه داده و یارانش را از اعراب می‌داند‌! در المصنف ابن ابی شیبه 8 /671 از کعب آمده است: «گویا می‌بینم که در صف مقدّم لشکر دجّالِ یک چشم، ششصد هزار نفر از اعراب هستند که جامه‌هایی سبز و گشاد دربردارند که تمام بدن را می‌پوشاند.»

در الکنی بخاری /65 از ابن عمر - که آن را از کعب فراگرفته - آمده است: «چهل هزار تن از اعراب اصیل از دجّال پیروی می‌کنند.»

کعب در میدانی دیگر، دجّال را اهل عراق نشان داد، زیرا عراق خوشایند وی نبود و علّت آن بود که عراقیان و به خصوص قبائل یمنی او را خوش نداشتند. عبدالرزاق در المصنف 11 /396 از کعب می‌آورد: «دجّال از عراق قیام می‌کند.»

همو در /251 نقل می‌کند: «عمر بر آن شد که در عراق سکونت کند، ولی کعب بدو گفت: این کار را نکن چرا که دجّال، جنیان عصیانگر، نُه قسمت از ده قسمت سحر و هر درد سختی که از پای در می‌آورد - مقصود او هواها و هوس‌هاست - در آنجاست.»

رؤیاهای کعب درباره‌‌ی ویران شدن مصر و بلاد عرب‌!

کعب‌الاحبار به نشر این مطلب پرداخت که چون مسلمانان قسطنطنیه را فتح کنند، دجّال خارج خواهد شد و مکه، مدینه، مصر و بلاد مسلمین ویران می‌شود‌!

المستدرک 4 /462 از وی چنین نقل می‌کند: «جزیره ایمن از خرابی است تا آنکه ارمینیه [ ارمنستان ] ویران شود. مصر ایمن از ویرانی است تا آنکه جزیره خراب گردد. عراق نیز ایمن است تا آنکه مصر ویران گردد. و جنگ واقع نخواهد شد تا زمانی که عراق خراب شود. و شهر کفر پیش از جنگ فتح نمی‌شود و دجّال هم پیش از فتح آن قیام نخواهد کرد.»

علمای سنّی حدیث لشکر مصر را صحیح می‌شمارند، ولی علمای بنی‌امیه رد می‌کنند‌!

در جواهر التاریخ 2 /390 گفتیم که راویان وابسته به دستگاه خلافت به جهت تعصّبی که بر بنی امیّه داشتند، حدیث عمرو بن حمق خزاعی صحابی در مدح مصر را نپذیرفتند، و این با وجود آن است که علمای سنّی آن را صحیح شمرده‌اند‌!

المستدرک 4 /448 از وی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «فتنه‌ای رخ خواهد داد که ایمن‌ترین مردم در آن - و شاید فرمودند: بهترین مردم در آن - لشکر غربی هستند.

[ عمرو بن حمق در ادامه گوید: ] از این رو من به مصر آمدم.»[[642]](#footnote-642)

سیوطی در الدیباج علی مسلم 4 /514 می‌نویسد: «طبرانی و حاکم از عمرو بن حمق نقل می‌کنند - و حاکم صحیح می‌شمارد - که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: فتنه‌ای رخ خواهد داد که ایمن‌ترین مردم در آن لشکر غربی هستند. ابن حمق گوید: از این رو من نزد شما به مصر آمدم. محمد بن ربیع جیزی نیز آن را در مسند الصحابة الذین دخلوا مصر نقل می‌کند و می‌افزاید: شما آن لشکر غربی هستید. این منقبتی است برای اهل مصر در آغاز اسلام، و در طول دوران نیز تنها با فتنه‌های کمی روبرو شده و محفوظ مانده، و آنچه بر سر دیگر مناطق آمده بدان اصابت نکرده است. و همواره معدن علم و دین بوده است. آخر الامر نیز پایگاه خلافت و محلّی شده که بدان بسیار سفر می‌کنند. هم اکنون در دیگر مناطق [ اسلامی ]، پس از مکه و مدینه آن شعائر دینی که در مصر اظهار می‌شود در جای دیگری اظهار نمی‌شود.»

ورود لشکر مغرب به مصر

ابن‌حماد در الفتن، گزارشاتی می‌آورد که از ارتباط مصر با وقائع خروج سفیانی سخن می‌راند، و سخن از ورود مغربیان به مصر و شام می‌گوید. این اخبار عمدةً بدون سند است و حتی اگر صحیح باشد، بر ورود لشکر مغربی فاطمی به مصر و شام انطباق دارد.

الفتن 1 /222 از عمار بن یاسر نقل می‌کند: «نشانه‌ی مهدی آن است که ترکان بر سر شما فرو ریزند. خلیفه‌ی شما که اموال را جمع می‌کند از دنیا رود و شخصی ضعیف پس از او به خلافت رسد که بعد از دو سال از بیعت با او خلع شود. در سمت غربی مسجد دمشق زمین فرو رود. سه نفر در شام خروج کنند. اهل مغرب به مصر روند، و این نشانه‌ی سفیانی است.»

همان 1 /285 از ارطاة می‌آورد: «آن هنگام که ترک و روم گرد آیند، و منطقه‌ای در دمشق به زمین فرو رود و قسمتی از سمت غرب مسجد آن فرو ریزد، سه پرچم در شام بالا رود؛ ابقع، اصهب و سفیانی. مردی در آنجا اسیر شود و با همراهانش کشته شوند. دو تن از فرزندان ابو‌سفیان خروج کنند و دومی پیروز شود. زمانی که یاران ابقع از مصر آمدند، سفیانی با لشکرش بر آنان پیروز می‌شود. ترک و روم هم در قرقیسیا کشته می‌شوند و چنان می‌شود که درندگان از گوشت آنان سیر گردند.»

شیخ طوسی مشابه آن را در غیبت /278 با همان سند ابن‌حماد از عمار بن یاسر روایت می‌کند: «دولت اهل‌بیت پیامبرتان در آخرالزمان خواهد بود و نشانه‌هایی دارد. پس بنشینید و دست نگه دارید تا آنها آشکار شوند. آن هنگامی که روم و ترک بر شما بشورند... و ترک و روم دچار اختلاف شوند، جنگ در زمین بسیار شود، منادی از دیوار دمشق ندا کند: وای بر زمینیان از شرّی که نزدیک شده است، قسمت غربی مسجد آن به زمین فرو رود و دیوار آن فرو ریزد، سه نفر در شام برای دستیابی به حکومت خروج کنند؛ مردی ابقع، مردی اصهب و مردی از خاندان ابو‌سفیان که در میان قبیله‌ی کلب خروج و مردم را در دمشق محاصره می‌‌کند، اهل مغرب رهسپار مصر شوند و چون بدان وارد گردند، نشانه‌ی سفیانی خواهد بود.»

انطباق این گزارش بر نهضت فاطمیین واضح است، سایر روایات نیز چنین است، لکن برخی از راویان آن را با روایت سفیانی اشتباه و خلط کرده‌اند، لذا نمی‌توان تنها با استناد به آن، به وجود ارتباط میان سفیانی و مصر دست یافت.

روایات دیگری در بین است که به مصر، ولی اعصار گذشته‌ی آن می‌پردازد، مانند بحران اقتصادی در حجاز که سبب آن امتناع مصر از ارسال مواد غذایی است و به قرون پیشین مربوط می‌شود و آن هنگامی که مواد غذایی از مصر به حجاز صادر می‌شد. لکن راویان آن را با جریان امام مهدی علیه السلام خلط کردند‌! از جمله: مسند احمد 2 /262 از ابو‌هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «عراق قفیز[[643]](#footnote-643)و درهم خود را منع می‌کند. شام مدّ و دینار خود، و مصر اردب و دینار خود را منع می‌کنند، و شما از همان جا که آمده اید باز خواهید گشت - و این جمله‌ی اخیر را سه مرتبه فرمودند -‌! گوشت و خون ابو‌هریره بدان گواهی می‌دهد.»

و شاید از این دست، روایتی باشد که سخن از حاکمی در مصر می‌راند که رومیان را بدانجا می‌آورد، ملاحم ابن منادی /33 از ابوذر رحمه الله نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: مردی از بنی امیّه در مصر به قدرت خواهد رسید، ولی پس از مدّتی مغلوب می‌شود - یا حکومت را از او می‌ستانند -. آنگاه به روم گریخته و آنان را به سوی مسلمین می‌آورد، و این اوّلینِ نبردهاست.»

نگارنده: علاوه بر اشکال سندی، ممکن است این واقعه در گذشته اتّفاق افتاده باشد، و البته با اینکه اولینِ نبردها باشد منافاتی ندارد، چرا که این لفظ هم‌چنان‌که در مورد رخدادهای مربوط به ظهور امام علیه السلام به کار می‌رود، در موارد دیگری نیز استعمال می‌گردد.

شام و حرکت سفیانی

بلاد شام و شامات بر سوریه و لبنان فعلی - که کوه لبنان و بیرونِ شام نام دارد - اطلاق می‌شود، هم‌چنان‌که سوریه، اردن و شاید فلسطین را هم شامل شود. همان گونه که شام نام دمشق پایتخت سوریه نیز می‌باشد.

روایات در رابطه با شام، حوادث و شخصیّت‌های آن در عصر ظهور بسیار است، و محور اساسی آنها جریان سفیانی است که پس از سیطره بر بلاد شام، نیروهایش را با شتاب به سوی عراق ارسال می‌کند. او در دیگر سو نیرویی را نیز به حجاز می‌فرستد تا حکومت آنجا را در برقراری امنیّت در مدینه و پایان دادن به نهضت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یاری رساند. معجزه‌ی موعود در مورد لشکر سفیانی در آنجاست که رخ می‌نماید و آنان در حالی که در مسیر مکه هستند، به زمین فرو می‌روند.

بزرگترین نبرد سفیانی، با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، و این زمانی خواهد بود که امام علیه السلام برای فتح فلسطین رهسپار شام می‌شوند، و یهود و روم نیز پشتیبان سفیانی هستند. این جنگ با شکست سفیانی و پیروزی امام علیه السلام و فتح فلسطین و ورود ایشان به قدس پایان می‌یابد.

خروج سفیانی در سال ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف

غیبت نعمانی /267 از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «سفیانی و قائم دریک سال خواهند بود.»

ارشاد /360 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «خروج سه نفر؛ خراسانی، سفیانی و یمانی در یک سال، یک ماه و یک روز خواهد بود، و در میان آنها، پرچمی هدایت محورتر از یمانی نیست، زیرا به حق دعوت می‌کند.»

آغاز حرکت سفیانی، بعد از خروج ابقع بر اصهب و رخداد زلزله

غیبت نعمانی /305 از مغیرة بن سعید از امام باقر از امیرالمؤمنین علیهما السلام نقل می‌کند: «هنگامی که دو نیزه در شام درگیر شوند، این [ درگیری ] به پایان نمی‌رسد جز آنکه نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند به وقوع می‌پیوندد.

گفته شد: یا امیرالمؤمنین‌! کدام نشانه؟ فرمودند: زلزله‌ای در شام که در آن بیش از صد هزار نفر به هلاکت رسند، خداوند آن را رحمتی برای مؤمنان و عذابی برای کافران قرار می‌دهد. هنگامی که رخ داد، به صاحبان اسبان ابلق [ که گوش یا دم آنها ] بریده [ یا کوتاه است ][[644]](#footnote-644) و پرچم‌های زردی که از مغرب می‌آیند تا آنکه وارد شام شوند، نظر کنید. این زمانی است که جزع اکبر و مرگ سرخ رخ دهد. هنگامی که چنین شد، بنگرید به منطقه‌ای از دمشق به نام حرستا که در زمین فرو می‌رود. آن هنگام پسر زن خورنده‌ی جگرها [ سفیانی ] از وادی یابس[[645]](#footnote-645) خارج می‌شود و بر منبر دمشق می‌نشیند. زمانی که این امر رخ داد منتظر خروج مهدی باشید.»[[646]](#footnote-646)

البدء و التاریخ 2 /177 می‌نویسد: «از جمله اخباری که از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام درباره‌ی فتنه‌های شام رسیده این است: در پی آن واقعه، پسر زن خورنده‌ی جگرها خروج می‌کند تا بر منبر دمشق مستولی شود. در آن هنگام منتظر خروج مهدی باشید.

برخی از مردم [ در تفسیر این سخن ] گویند: این مطلب واقع شده و همان خروج زیاد بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویة بن ابی سفیان در حلب است. آنان جامه‌های سفید پوشیدند، بیرق‌هایشان سفید بود و ادّعای خلافت داشتند. پس ابو العباس عبدالله [بن محمد] بن علی بن عبدالله بن عباس، ابو جعفر [منصور دوانیقی] را به سوی آنها فرستاد که آنان را از دم به هلاکت رساند. برخی دیگر می‌پندارند این موعودی که در بالا ذکر شد، صفتی دارد که در زیاد بن عبدالله موجود نبود، آنان گویند: این شخص از نسل یزید بن معاویه و آبله روست و در چشمش نقطه‌ی سفیدی دارد. او در دمشق خروج می‌کند و سوارگان و پاره لشکرهایش در بیابان و دریا می‌روند، شکم‌های زنان باردار را می‌شکافند، مردم را با ارّه تکه تکه می‌کنند و در دیگ‌ها می‌پزند. او لشکری را به مدینه گسیل می‌دارد. آنان هم می‌کشند، به اسارت می‌گیرند و به آتش می‌کشند، قبر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت فاطمه علیها السلام را نبش می‌کنند، و هر آنکه را محمد یا فاطمه نام دارد می‌کشند و بر در مسجد به دار می‌آویزند، در این هنگام است که خشم خدا بر آنان شدّت می‌گیرد و آنان را در زمین فرو می‌برد، و این سخن خداست: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ،[[647]](#footnote-647)و ای کاش می‏دیدی هنگامی را که [ کافران‏ ] وحشت‏زده‏اند [ آنجا که راهِ‏ ] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‏اند؛ یعنی از زیر گام‌هایشان گرفتار شده‌اند.»

در فصل یاران امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف روایتی مهم از غیبت نعمانی /279 و تفسیر عیاشی 1 /65 و دیگر منابع گذشت که امام باقر علیه السلام در آن سلسله‌ی وقایع مربوط به سفیانی را بیان می‌فرمایند،از جمله آنکه: « ای جابر‌! در خانه بنشین و هیچ تحرّکی از خود نشان نده تا زمانی که نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم در طول یک سال ببینی، و بنگری منادیی در دمشق ندا می‌کند، زمین در یکی از مناطق آن فرو می‌رود و قطعه‌ای از مسجد آن سقوط می‌کند...

اهل شام در آن زمان اختلاف می‌کنند و به سه پرچم [ و گروه ] تقسیم می‌شوند؛ اصهب، ابقع و سفیانی. مُضر با بنی ذنب الحمار خواهند بود، و [ بنی ] کلب که دایی‌های سفیانی هستند با او. او و همراهانش بر بنی ذنب الحمار غالب شده آنان را به طوری که سابقه نداشته خواهند کشت. مردی از بنی ذنب الحمار به دمشق می‌آید و خود و همراهانش به طوری بی سابقه به قتل خواهند رسید. این آیه‌ایست که خداوند می‌فرماید: فَاخْتَلَفَ الأَحْزَابُ مِنْ بَینِهِمْ فَوَیلٌ لِلَّذِینَ کفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یوْمٍ عَظِیمٍ،[[648]](#footnote-648) گروه‌ها با هم اختلاف کردند، پس وای بر کافران به هنگام حضور در آن روز بزرگ.

سفیانی و لشکریانش می‌آیند و تنها مقصودشان خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و شیعیان آنهاست...»

مقصود از بنی ذنب الحمار بنی عباس هستند و این تعبیر کنایه از حکومتی است که در خطّ عباسیان و دشمن اهل‌بیت علیهم السلام باشد.

چهره‌ای هراس آور، سری بزرگ، سرخ رو با چشمانی آبی رنگ

کمال الدین 2 /651 از عمر بن اذینه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «پدرم فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پسر زن خورنده‌ی جگرها از وادی یابس خروج می‌کند. او مردی است میانه قامت، با چهره‌ای هراس آور و سری بزرگ. در صورتش نشان آبله است. چون او را مشاهده کنی یک چشم پنداری. نامش عثمان و نام پدرش عنبسه است و از نسل ابو‌سفیان می‌باشد. او می‌آید تا به زمینی که زیستگاه و دارای آب زلال است برسد و بر منبر آن بالا رود.»

غیبت نعمانی /306 از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «سفیانی به سرخی می‌زند، بور است و چشمانی آبی دارد. هرگز خدا را عبادت نکرده و مکه و مدینه را ندیده است. او می‌گوید: خدای من‌! انتقامم را می‌گیرم و داخل آتش می‌شوم، خدای من‌! انتقامم را می‌گیرم و داخل آتش می‌شوم.»

کمال الدین 2 /651 مشابه آن را نقل می‌کند، در آن نقل آمده است: «اگر سفیانی را ببینی خبیث ترین مردم را دیده‌ای. او بور است، به سرخی می‌زند و چشمانی آبی دارد. می‌گوید: خدای من‌! انتقامم را بگیرم، انتقامم را بگیرم، پس از آن وارد آتش می‌شوم. خباثت او تا بدانجا رسیده که کنیزی را که از آن فرزند دارد زنده دفن می‌کند تا مبادا او را معرفی کند.»

ارشاد /359 از امام باقر علیه السلام : «منطقه‌ای در شام که جابیه نام دارد به زمین فرو رود. ترک در جزیره و روم در رمله فرود آیند. در آن زمان اختلاف بسیاری در همه جای زمین رخ دهد تا آنکه شام خراب شود. سبب ویرانی آن، آن است که سه بیرق در آن گرد آیند؛ بیرق اصهب، ابقع و سفیانی.»

غیبت شیخ طوسی /278 از بشر بن غالب: «سفیانی از بلاد روم در زیّ مسیحیان و با صلیبی در گردن می‌آید. او رئیسی است.»

یعنی وی در صدد نزدیک کردن خود به مسیحیان است.

سفیانی از نسل معاویه

کتاب سلیم /197 می‌نویسد: «از نامه‌های حضرت علی علیه السلام به معاویه: ای معاویه‌! رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من خبر داده اند که بنی امیّه محاسن مرا از خون سرم رنگین می‌کنند و من به شهادت می‌رسم، پس از من تو بر این امّت به حکومت خواهی رسید، تو پسرم حسن را با نیرنگ مسموم خواهی کرد، و پسرت یزید پسرم حسین را خواهد کشت و پسر زنی زناکار از سوی او عهده‌دار این کار خواهد شد و بعد از تو هفت تن از فرزندان ابو العاص و مروان بن حکم - تا آن دوازده تن پیشوا [ ی ضلالت ] که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیده بود به مانند بوزینگان بر منبرش می‌جهند و امّت او را از دین خدا به پشت سرهایشان [ و جاهلیّت ] باز می‌گردانند و سخت‌ترین عذاب را در روز قیامت در میان مردم دارند، کامل شوند - زمام امّت را به دست خواهند گرفت. و خداوند به وسیله‌ی پرچم‌های سیاهی که از سمت مشرق می‌آید، خلافت را از آنها خارج خواهد کرد، به دست آنان اینان را به ذلّت نشانده و زیر هر سنگی به قتل خواهد رساند.

و اینکه مردی از نسل تو شوم، ملعون، جلف، جفاکار، وارونه دل، خشن و سخت است و خداوند رأفت و رحمت را از دل او کنده. دایی‌هایش از کلب هستند و گویا او را می‌نگرم. اگر می‌خواستم نام و صفت او و نیز اینکه چند سال دارد را می‌گفتم. او لشکری به مدینه می‌فرستد که بدان وارد می‌شوند. کشتار و فحشاء بسیاری به راه می‌اندازند. مردی از فرزندان من - که پاک و منزّه است و زمین را از عدل و داد آکنده می‌سازد، همان سان که از ستم و جفا پر شده - از آنان می‌گریزد. من نام، نشانه و سنّ او در آن روز را می‌دانم. او از فرزندان پسرم حسین است که پسرت یزید او را می‌کشد. او خون‌خواه پدرش است. پس به سوی مکه فرار می‌کند. رئیس آن لشکر مردی پاک و بی گناه از فرزندان مرا در کنار احجار الزیت خواهد کشت.

آنگاه آن لشکر به سمت مکه می‌روند. من نام فرمانده‌ی آنها، اسامی آنان و نشانه‌های اسبانشان را نیک می‌دانم. چون به بیابان رسند و بر آن قرار گیرند، خداوند آنها را به زمین فرو خواهد برد، خداوند عزوجل می‌فرماید: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ، و ای کاش می‏دیدی هنگامی را که [ کافران‏ ] وحشت‏زده‏اند [ آنجا که راهِ‏ ] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‏اند؛ یعنی از زیر گام‌هایشان. از آن لشکر تنها مردی باقی می‌ماند که خدا صورتش را به پشت برگردانده است.

و اینکه خداوند برای مهدی اقوامی را برمی‌انگیزد که به مانند پاره‌های ابر پاییزی [ پراکنده بودند، ولی ] گرد می‌آیند. به خدا قسم من اسامی آنان و نام امیرشان و محلّ توقف مرکب‌هایشان را می‌دانم. سپس مهدی داخل کعبه می‌شود، می‌گرید و به تضرّع می‌پردازد...»

سفیانی، حتمی و ناگزیر

کافی 8 /310 از عمر بن حنظله نقل می‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: پنج نشانه قبل از قیام قائم خواهد بود؛ فریاد، سفیانی، فرو رفتن زمین، کشته شدن نفس زکیه و یمانی، عرضه داشتم: فدایت گردم، اگر کسی از اهل‌بیت شما پیش از رخداد این نشانه‌ها خروج کرد، آیا با او خروج کنیم؟ فرمودند: نه.

روز بعد این آیه را تلاوت کردم: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ،[[649]](#footnote-649)اگر بخواهیم نشانه‏ای از آسمان بر آنان فرود می‏آوریم، تا گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد، و گفتم: آیا این همان فریاد است؟ فرمودند: بدان، چون آن[[650]](#footnote-650)واقع شود، گردن‌های دشمنان خداوند عزیز وجلیل خاضع گردد.»[[651]](#footnote-651)

کمال الدین 2/652 از ابو حمزه‌ی ثمالی نقل می‌نماید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: امام باقر علیه السلام می‌فرمودند: خروج سفیانی از امور حتمی است. ایشان فرمودند: آری، و نیز اختلاف فرزندان عباس حتمی است، قتل نفس زکیه حتمی است، و خروج قائم حتمی است.

عرض کردم: ندا چگونه است؟ فرمودند: منادی ابتدای روز از آسمان ندا می‌کند: بدانید، حق با علی و شیعه‌ی اوست، آنگاه در آخر روز ابلیس - که خدایش لعنت کند - ندا می‌کند: حق با سفیانی و پیروان اوست، پس باطل گرایان دچار تردید می‌شوند.»[[652]](#footnote-652)

غیبت نعمانی /252 از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام : «ندا از حتمیات است، سفیانی از حتمیات است، یمانی حتمی است، کشته شدن نفس زکیه از حتمیات است، و دستی که از آسمان ظاهر می‌شود حتمی است، و فرمودند: فریادی در ماه رمضان که خواب را بیدار می‌کند، بیدار را می‌ترساند، و دختر را از پرده بیرون می‌آورد.»

معانی الاخبار /346 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «ما و آل ابی سفیان دو خاندانی هستیم که برای خدا با یکدیگر به دشمنی پرداختیم، ما گفتیم: خداوند راست گفته است، آنان گفتند: خدا دروغ گفته است، ابو‌سفیان با رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام ، یزید بن معاویه با امام‌حسین علیه السلام نبرد کرد، و سفیانی با قائم علیه السلام خواهد جنگید.»

قرب الاسناد /164 از ابن اسباط از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند: «امر قائم از سوی خدا حتمی است، و امر سفیانی از سوی خدا حتمی است، و قائم نخواهد بود مگر با سفیانی.

عرضه داشتم: فدایت گردم، آیا در این سال خواهد بود؟ فرمودند: هر آنچه خدا بخواهد، گفتم: سال آینده؟ فرمودند: خدا هر آنچه خواهد انجام دهد.»

بحار الانوار 52 /249 از غیبت نعمانی[[653]](#footnote-653) از حمران بن اعین روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی: ثُمَّ قَضَی أَجَلاً وَأَجَلٌ مُسَمّی عِنْدَهُ،[[654]](#footnote-654) آنگاه مدّتی را مقرّر داشت، و اجل حتمی نزد اوست‏، فرمودند: آنها، دو اجل هستند؛ اجل حتمی و اجل موقوف.

حمران گفت: حتمی چیست؟ فرمودند: آنچه غیر از آن نشود، گفت: موقوف چیست؟ فرمودند: آنچه خداوند در آن مشیّت دارد [ و ممکن است آن را تغییر دهد ]. عرضه داشت: امیدوارم سفیانی از قسم موقوف باشد، ایشان فرمودند: نه، به خدا قسم از محتوم است.»

غیبت نعمانی /301 از عبد الملک بن اعین می‌آورد: «در حضور امام باقر علیه السلام بودم که سخن از قائم علیه السلام به میان آمد، من عرض کردم: امید آن دارم که همین نزدیکی‌ها و بدون سفیانی رخ دهد، ایشان فرمودند: نه، به خدا سوگند آن امری حتمی و ناگزیر است.

فضیل بن یسار از آن حضرت روایت می‌کند: برخی از امور موقوف و برخی دیگر محتوم است، و سفیانی از محتومی است که گزیری از آن نیست».

همان /302 از ابو هاشم نقل می‌نماید: «نزد امام جواد علیه السلام بودیم که سخن از سفیانی و اینکه در روایت آمده: او حتمی است به میان آمد، من عرضه داشتم: آیا برای خداوند نسبت به امر حتمی بدا حاصل می‌شود؟ ایشان پاسخ مثبت دادند، گفتم: بیم آن داریم که برای خداوند نسبت به [ قیام ] قائم نیز بدا حاصل شود [ و ایشان ظهور نکنند ]‌! امام علیه السلام فرمودند: قائم وعده‌ی خداست، و خداوند خلف وعده نمی‌کند.»

نگارنده: بدا در حتمی رخ نمی‌دهد، لذا باید گفت بدا در این حدیث به یک معنای دیگر غیر از معنای معروف است، بدایی از نوع: یمْحُواْ اللهُ مَا یشَاءُ وَیثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْکتَابِ،[[655]](#footnote-655) خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‏کند، و اصل کتاب نزد اوست‏، و از نوع: للهِ الأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ،[[656]](#footnote-656) کار در گذشته و آینده از آنِ خداست.

یعنی قدرت خداوند متعال حتی شامل امر حتمی نیز می‌شود و می‌بایست تسلیم او بود.

کمال الدین 2 /516 توقیع امام مهدی علیه السلام به سفیر چهارم جناب علی بن محمد سمری رحمه الله را نقل می‌کند، در قسمتی از آن آمده است: «کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادّعای مشاهده می‌کنند، بدانید، هر کس پیش از خروج سفیانی و فریاد، ادّعای مشاهده کند، کذّاب و افترا زن است.»

دوران سفیانی یک سال و چند ماه

غیبت نعمانی /299 از عیسی بن اعین از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «سفیانی حتمی و خروجش در رجب است. از ابتدای خروج تا انتهای آن پانزده ماه است. در مدّت شش ماه می‌جنگد، و هنگامی که بر مناطق پنجگانه سیطره یافت نه ماه حکومت خواهد کرد، حتی یک روز هم بیشتر نخواهد بود.»

همان /304 از هشام بن سالم از آن حضرت: «هنگامی که سفیانی بر مناطق پنجگانه سلطه یافت، نه ماه برایش حساب کنید.

هشام بر این باور است که مناطق پنجگانه دمشق، فلسطین، اردن، حمص و حلب است.»

همان /300 از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام :«... خروج سفیانی در رجب، از محتوم است.»

همان /302 از خلاد صائغ از آن حضرت: «سفیانی ناگزیر خواهد بود، و خروج نمی‌کند مگر در رجب. مردی عرض کرد: یا ابا عبدالله‌! هنگام خروج وی، ما چه کار کنیم؟ فرمودند: آن هنگام به سوی ما بیایید.»

کمال الدین 2 /651 از عبدالله بن ابی منصور بجلی روایت می‌کند: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی نام سفیانی پرسیدم، ایشان فرمودند: با نام او چه کار داری؟ زمانی که مناطق پنجگانه‌ی شام - دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین - را تحت سیطره در آورد، آن هنگام منتظر فرج باشید، عرضه داشتم: آیا نه ماه حکومت می‌کند؟ فرمودند: نه، ولی هشت ماه حکومت خواهد داشت، و نه یک روز بیشتر.»[[657]](#footnote-657)

غیبت شیخ طوسی /278 از عمار دهنی روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام فرمودند: درنگ سفیانی را در میان خود چه مقدار می‌دانید؟ گفتم: نه ماه، مدّت بارداری یک زن، ایشان فرمودند: شما ای اهل کوفه‌! چقدر آگاهید.»

همان /273 از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می‌نماید: «سفیانی پس از آنکه بر مناطق پنجگانه سلطه یابد، به مدّت بارداری یک زن حکمرانی خواهد کرد، در ادامه فرمودند: أستغفر الله، بارداری یک جمل [ شتر ]، او امری حتمی و ناگزیر است.»

نگارنده: شیخ حر عاملی رحمه الله صاحب اثبات الهداة به تردید موجود در این روایت اشکال کرده است، و حق با ایشان است، زیرا تردیدی است واضح و چنین چیزی از معصوم علیه السلام صادر نمی‌شود. علاوه بر آنکه جمل در لغت تنها بر شتر نر اطلاق می‌شود. لذا اگر روایت صحیح باشد باید گفت این تردید از راوی آن است.

نجات یافتگان از متابعت سفیانی در بلاد شام

غیبت نعمانی /304 از امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل می‌کند: «... مجعّد است، و بر گونه خالی دارد. آغاز او از مشرق خواهد بود. چون چنین شود، سفیانی خروج کرده به اندازه‌ی مدّت حمل یک زن - نُه ماه - حکومت می‌کند. او در شام خروج می‌کند و اهل شام - مگر گروه‌هایی که بر حق استوارند و خدا آنان را از خروج با او مصون می‌دارد - تسلیم او می‌شوند.

او لشکری انبوه به سمت مدینه می‌فرستد. به بیابان مدینه که می‌رسند خداوند آن را در زمین فرو می‌برد، و این سخن خدای عزیز وجلیل است: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیب ،و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده‌اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند.»

هجوم وی بر شیعیان در شام، در ماه رمضان یعنی دو ماه پس از حرکتش می‌آغازد.

همان /300 از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام : «... چه می‌خواهید؟ آیا نمی‌بینید که دشمنانتان در نافرمانی خدا با یکدیگر می‌جنگند و برخی از آنها برخی دیگر - و نه شما - را بر سر دنیا می‌کشند، و شما در خانه‌هایتان ایمن و از آنان به دورید؟ سفیانی برای انتقام گیری شما از دشمنانتان کافی است و او یکی از نشانه‌ها برای شماست. آن فاسق چون خروج کند، شما یک یا دو ماه بعد از خروج وی درنگ می‌کنید و [ در آن برهه ] زیانی از جانب او بر شما وارد نمی‌شود تا آنکه او مردمان بسیاری از غیر شما را بکشد.

برخی از یاران امام علیه السلام عرض کرد: آن هنگام [ و بعد از آن یک یا دو ماه، ] با خانواده‌هایمان چه کنیم؟ حضرت فرمودند: مردان شما از او پنهان شوند، چرا که بیم و غضب او تنها بر شیعیان ماست. اما زنان - اگر خداوند تعالی بخواهد - زیانی به آنان نخواهد رسید.

پرسیدند: مردان به کجا بگریزند؟ فرمودند: هرکه خواست جایی برود، به مدینه، مکه و یا مناطقی دیگر برود، آنگاه افزودند: با مدینه چه کار دارید، و حال آنکه لشکر آن فاسق آهنگ آن را خواهند کرد؟ لکن به مکه بروید که محلّ اجتماع شماست. فتنه‌ی او تنها به مدّت بارداری زن - نُه ماه - است، و اگر خداوند بخواهد از آن تجاوز نخواهد نمود.»

چون سفیانی خروج کرد، به سمت ما بیایید

کافی 8 /274 از فضل کاتب نقل می‌کند: «در حضور امام صادق علیه السلام بودم که نامه‌ی ابو‌مسلم خراسانی رسید، ایشان [ به قاصد ] فرمودند: نامه‌ات جوابی ندارد، از نزد ما بیرون رو.

ما با یکدیگر آرام آرام صحبت می‌کردیم،[[658]](#footnote-658) ایشان فرمودند: درباره‌ی چه با هم آرام آرام سخن می‌گویید؟ ای فضل‌! خداوند که ذکر او عزیز است به خاطر شتاب بندگان شتاب نمی‌کند، و البته که بر کندن یک کوه از موضعش، آسانتر از از میان بردن حکومتی است که مدّت آن پایان نیافته است.

سپس فرمودند: فلان بن فلان - تا آنکه به هفتمین شخص از فرزندان فلان رسیدند - [ پیش از قائم ما حکومت خواهند داشت ].[[659]](#footnote-659)

من گفتم: فدایت شوم، نشانه‌ی میان ما و شما [ برای ظهور ] چه خواهد بود؟ ایشان فرمودند: ای فضل‌! حرکتی از خود نشان نده تا آنکه سفیانی خروج کند، پس چون خروج کرد ما را اجابت کنید - و این را سه بار فرمودند -، و او حتمی است.»

اثبات الوصیة /226 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام : «آنچه بدان امید دارید واقع نخواهد شد، تا آنکه سفیانی بر چوب‌های آن[[660]](#footnote-660)سخنرانی کند. پس چون چنین امری رخ داد، قائم آل محمد علیه السلام از سمت حجاز به سوی شما بیاید.»

کافی 8 /264 از عیص بن قاسم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «تقوای خداوند - که یگانه است و هیچ شریکی ندارد - را پیشه کنید و بر خود مراقب باشید، زیرا به خدا سوگند [ ممکن است ] مردی باشد که گله‌ای گوسفند دارد و بر آن چوپانی گمارده باشد، حال اگر او مردی را یافت که از این چوپان به گوسفندانش آگاهتر باشد، این را اخراج می‌کند و آن مرد داناتر را می‌آورد. به خدا قسم اگر شما دو جان داشتید که با یکی می‌جنگیدید و تجربه حاصل می‌کردید، و دومی باقی می‌ماند و آن گونه که برایتان [ راه صحیح ] روشن می‌شد رفتار [ و زندگی ] می‌کردید [ خوب بود ]، ولی یک جان بیشتر نیست که اگر از دست رود به خدا دیگر توان توبه نیز از دست رفته است، پس شما شایسته‌ترید که برای خود بگزینید.

اگر کسی از ما به سراغتان آمد، بنگرید برای چه خروج می‌کنید؟ نگویید زید خروج کرد، زید دانا و صدوق بود و شما را به خود نمی‌خواند، بلکه تنها به رضا از آل محمد علیهم السلام دعوت کرد، و اگر پیروز می‌شد، به آنچه شما را بدان دعوت کرده بود وفا می‌کرد. او به سوی حکومتی مجتمع خارج شد تا آن را در هم شکند، ولی آن کس از ما که امروز خروج کند شما را به چه چیزی دعوت می‌کند؟ به رضا از آل محمد علیهم السلام ؟ ما شما را شاهد می‌گیریم که بدان راضی نیستیم. او امروز - که هیچ کسی همراهش نیست - از ما نافرمانی می‌کند، و آن زمان که پرچم‌ها و بیرق‌ها در میان باشد، سزاوارتر است که از ما نشنود [ و نافرمانی کند ]، مگر آن کسی که بنی فاطمه با او همراهی کنند. به خدا قسم صاحب شما تنها آن کس است که آنان بر گرد او جمع شوند.

چون رجب فرا رسید، به نام خدای عزوجل بیایید، و اگر خوش داشتید تا شعبان تأخیر بیاندازید اشکالی ندارد، و اگر خواستید در میان خانواده‌هایتان [ رمضان را ] روزه بدارید و شاید این کار موجب توانایی بیشتر شما شود [ ایرادی ندارد ]. به عنوان نشانه، سفیانی برایتان کافی است.»

کافی 8 /264 از سَدیر نقل می‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: ای سدیر‌! ملازم خانه، و فرشی از فرش‌های آن باش. مادامی که شب و روز آرام است، آرام باش. پس آن هنگام که به تو خبر خروج سفیانی رسید، به نزد ما بیا اگر چه پیاده باشی.»[[661]](#footnote-661)

بحار الانوار 52 /270 همین روایت را نقل می‌کند و در ادامه‌ی آن آمده است: «عرضه داشتم: فدایت شوم، آیا پیش از آن [ که سفیانی خروج کند ] امری رخ خواهد داد؟ فرمودند: آری - و با سه انگشت به سمت شام اشاره کردند - و فرمودند: سه بیرق؛ بیرق حسنی، اموی و قیسی. آنان حضور دارند که یکباره سفیانی خروج کرده و بسان زرع آنها را درو می‌کند و چون آن را ندیده‌ای.»

نگارنده: در این حدیث، تفاصیل حرکت آنها نیامده است. ممکن است مقصود حکومت حسنیان، بنی‌امیه و یمنی‌ها باشد. بیرق حسنی از زمان بنی‌امیه مطرح بوده است، العقد الفرید 5 /72 می‌نویسد: «علت قتل سدیف به دست منصور عباسی ابیاتی ابهام برانگیز بود که وی سرود و برای او فرستاد:

أســـرفت فی قتــل الرعیـة ظالماً فاکفف یدیک أظلّها مهدیّها

فلتــــــأتینّـک رایـــــة حســـــنیّة جــرّارة یقتـــادهـــــــا حســــنیّهـــــا

در کشتار رعیّت زیاده روی نمودی، دست نگه دار، آمدن مهدی نزدیک است

به حتم [ لشکر و ] بیرقی حسنی به سراغت خواهد آمد که انبوه است و حسنی آن را رهبری می‌کند»

تلاش‌هایی برای اجبار امام صادق و امام رضا علیهما السلام بر قیام

غیبت نعمانی /253 روایت می‌کند: «امام رضا علیه السلام فرمودند: پیش از این امر [ ظهور ]، سفیانی، یمانی، مروانی و شعیب بن صالح خواهند بود، پس این چرا چنین ادّعا می‌کند؟»[[662]](#footnote-662)

نگارنده: مروانی کسی است که پیش از سفیانی در شام ظاهر می‌شود. شعیب بن صالح هم فرمانده لشکر خراسانیان است.

کافی 8 /331 از معلی بن خنیس روایت می‌کند: «نامه‌ی عبد السلام بن نعیم و سدیر و افرادی دیگر را برای امام صادق علیه السلام بردم و این زمانی بود که سیاه جامگان ظهور کرده بودند و هنوز بنی عباس به قدرت نرسیده بودند. مفاد نامه‌ها این بود که ما توان بازگرداندن خلافت به شما را داریم، نظر شما چیست؟ ایشان نامه‌ها را بر زمین زدند و فرمودند: اف، اف،[[663]](#footnote-663) من امام اینان نیستم، آیا ندانستند تنها او [ قائم ] سفیانی را می‌کشد؟»

رجال کشی /353 مشابه همین جریان را نقل می‌کند و حضرت طبق آن نقل می‌فرماید: «من امام اینان نیستم، آیا ندانستند صاحبشان سفیانی است؟»

نگارنده: می‌بایست به فشارهایی که امامان علیهم السلام - از ناحیه‌‌ی شیعیان و نیز کسانی که در حکومت طمع داشتند - با آن مواجه بودند توجّه داشت، یعنی همان کسانی که به دنبال اجازه‌ی ائمه علیهم السلام بودند تا به نام ایشان به صحنه‌ی سیاست پا گذارند و قیام کنند، با این بهانه که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آنان را به حضرت مهدی علیه السلام و دولت ایشان بشارت داده‌اند‌!

امامان علیهم السلام نیز دست رد بر سینه‌ی اینان می‌زدند و بیان می‌داشتند که یکی از شروط ظهور امام مهدی علیه السلام خروج سفیانی قبل از ایشان است.

تأثیر روایات مربوط به سفیانی بر پیروان بنی امیّه

طبیعی است که امویان و اتباع آنان پس از سقوط و زوال حکومت خود، روایات سفیانی را برای خود به کار گیرند، با این بهانه که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از ظهور چنین حاکم قدرتمندی خبر داده است، و صد البته که ملعون و متجاوز بودن سفیانی برای آنان اهمیّتی ندارد‌!

از این رو می‌بینیم تعدادی از شخصیت‌های بنی امیّه و دیگران به این ادّعا که سفیانی موعود هستند برخاستند و بر ضد عبّاسیان قیام کردند، برخی از آنها هم، پیروان و جنگجویانی داشتند‌!

کتاب خطط الشام 1 /154 قیام‌هایی را به نام سفیانی ذکر می‌کند، از جمله: قیام علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویة بن ابی سفیان که او را ابو عمیطر می‌گفتند و به سال 195 و در خلافت امین، در شام خروج کرد. دیگری قیام سعید بن خالد اموی پس از ابو عمیطر است. دیگر نهضت مبرقع به سال 227 و در شام، در دوران خلافت معتصم.

همو در 2 /185 قیام عثمان بن ثقاله را نام می‌برد که در عجلون اردن و به سال 816 خروج کرد و مدّعی شد سفیانی موعود است.

و در 1 /161 سخنی را از مأمون عباسی می‌آورد، وی گوید: بزرگان قضاعه در انتظار سفیانی و خروج او هستند تا از پیروان او باشند‌! و دیگر ادّعاهای مشابه.

نقد دیگر ما به روایات منابع سنّی پیرامون سفیانی، آن است که درباره‌ی او مبالغه کرده‌اند، تا آنجا که بعضی از آنها بر این باورند که سفیانی اوصافی غیبی دارد، گویا از سوی خدا مبعوث می‌شود‌!

الفتن 1 /180، 279 و 283 و 2 /699 از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند: «سفیانی از نسل خالد بن یزید بن ابی سفیان است. او مردی است با سری بزرگ. در صورت نشان آبله و در چشم نقطه‌ای سفید دارد. از منطقه‌ای در دمشق از وادیی که وادی یابس گویند در میان هفت نفر خروج می‌کند. یکی از آنان پرچمی پیچیده دارد که در آن نصرت را می‌شناسند. هراس و رعب در مقابل او تا سی میل می‌رود. کسی که قصد آن پرچم کند، آن را نمی‌بیند مگر آنکه شکست می‌خورد.

خالد بن معدان گوید: سفیانی با دست خود سه نی بر می‌دارد. آن را بر کسی نمی‌کوبد مگر آنکه می‌میرد.

در خواب نزد او می‌آیند و می‌گویند: برخیز و قیام کن، او نیز بر می‌خیزد ولی کسی را نمی‌یابد. دوباره همان خواب را می‌بیند و همان طور می‌شود. بار سوم به او می‌گویند: برخیز، برو و ببین چه کسی پشت در خانه‌ی توست. او هم همین کار را انجام می‌دهد و هفت یا نُه نفر که پرچمی با خود دارند را مشاهده می‌کند. آنان می‌گویند: ما یاران تو هستیم. او به همراه آنان قیام می‌کند و مردمانی از روستاهای وادی یابس هم از او پیروی می‌کنند. حاکم دمشق که در آن روز کارگزار بنی عباس است، برای مواجهه و نبرد با او خارج می‌شود، ولی چون پرچم او را مشاهده می‌کند، شکست می‌خورد.»

برخی از اهل خبره گفته است که وادی یابس از درعا در سوریه تا نزدیک نابلس در فلسطین امتداد دارد.

نقد دیگر آنکه اکثر روایات آنان پیرامون سفیانی بدون سند و از اقوال تابعین است. علاوه بر آنکه در غالب موارد، نتیجه‌ی تحریف احادیث پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام توأم با افزودن اموری خیالی به آنهاست‌!

نبرد قرقیسیا

قرقیسیا شهری است در مصبّ دریاچه‌ی خابور به نهر فرات، آثاری در نزدیکی دیر الزور سوریه، در مرز سوریه و عراق که به ترکیه هم نسبتاً نزدیک است.

معجم البلدان 4 /328 از حمزه‌ی اصفهانی نقل می‌کند: «قرقیسیا معرّب کرکیسیاست که از کرکیس اشتقاق یافته است. کرکیس عنوانی است برای میدان مسابقه‌ی اسبان.»

در روایات متعّدد آمده است که در کنار قرقیسیا نبردی سخت در می‌گیرد. برخی از روایات نیز آن را به سفیانی که در زمان حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود مرتبط دانسته است. در بعضی نیز علّت آن گنجی ذکر شده که در مجرای فرات آشکار می‌گردد و سفیانی و ترکان بر سر آن درگیر می‌شوند.

برخی روایات: کافی 8 /295 روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام به میسّر فرمودند: میان شما و قرقیسیا چه مقدار فاصله است؟ او گفت: قرقیسیا در نزدیکی فرات است، ایشان فرمودند: در آنجا رخدادی به وقوع می‌پیوندد که از زمانی که خداوند تبارک و تعالی آسمان‌ها و زمین را آفریده است مانند آن رخ نداده است، و تا زمانی که آسمان‌ها و زمین باشند رخ نخواهد داد، میهمانی پرندگان خواهد بود، درندگان زمین و مرغان آسمان از آن سیر خواهند شد، قیس[[664]](#footnote-664)در آن به هلاکت می‌رسند و و دیگر کسی از آنان برنمی‌خیزد.

این روایت را چند نفر نقل کرده و در ادامه می‌افزایند: و منادی ندا می‌کند: به سوی گوشت جبّاران بیایید.»

غیبت نعمانی /278 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «خداوند سفره‌ای - و در روایتی دیگر میهمانیی - در قرقیسیاء دارد. فرشته‌ای از آسمان نگاه کرده و ندا در می‌دهد: ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین‌! بیایید و از گوشت جبّاران سیر شوید.»

همان /303 از ابن ابی یعفور روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام به من فرمودند: فرزندان عباس و مروانی نبردی در قرقیسیاء خواهند داشت که موی پسر قَوی در آن سفید می‌شود. خداوند نصرت را از آنان برمی‌دارد و به پرندگان آسمان و درندگان زمین وحی می‌کند: از گوشت جبّاران سیر شوید. سپس سفیانی خروج می‌کند.»

شیخ مفید رحمه الله در اختصاص /255 از جابر جعفی روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای جابر‌! در خانه‌ات بنشین و هیچ تحرّکی از خود نشان نده تا زمانی که نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم مشاهده نمایی، البته اگر دریابی؛ نخست اختلاف فرزندان فلان، و نمی‌بینم که آن را درک کنی، ولی بعد از من این را [ برای مردم ] بگو، منادی از آسمان ندا می‌کند، صدایی که از ناحیه‌ی دمشق به فتح و پیروزی خواهد آمد، منطقه‌ای از مناطق شام که جابیه نام دارد در زمین فرو رود، قسمتی از مسجد راست دمشق سقوط کند، گروهی از ناحیه‌ی ترک خروج کنند و به دنبال آن فتنه‌ی روم رخ دهد، برادران ترک خواهند آمد تا آنکه در جزیره فرود آیند، گروهی از روم خروج کنند تا آنکه در رمله فرود آیند، ای جابر‌! در آن سال اختلاف بسیاری در تمامی مناطق مغرب خواهد بود. نخستین زمینی که ویران می‌شود شام است. در آن هنگام به سه پرچم [ و گروه ] تقسیم می‌شوند؛ بیرق‌های اصهب، ابقع و سفیانی، سفیانی با ابقع مواجه می‌شود و با یکدیگر می‌جنگند، و سفیانی ابقع و یارانش و نیز اصهب را به هلاکت می‌رساند. آنگاه اندیشه‌ای جز عراق ندارد. لشکر او از کنار قرقیسیا عبور می‌کنند و در آنجا صد هزار تن از طاغیان را به قتل می‌رسانند.

سفیانی لشکری هفتاد هزار نفری را به سوی عراق گسیل می‌دارد. آنان هم می‌کشند، به دار می‌آویزند و اسیر می‌کنند. در این هنگام است که پرچم‌هایی از سوی خراسان می‌آیند و منازل را به سرعت طی می‌کنند و تنی چند از یاران قائم همراه آنها هستند. مردی از موالی اهل کوفه خروج می‌کند که فرمانده لشکر سفیانی او را بین حیره و کوفه به قتل خواهد رساند.

سفیانی لشکری را هم به مدینه می‌فرستد. پس مهدی از آنجا به مکه می‌رود. به فرمانده لشکر سفیانی خبر می‌رسد که مهدی از مدینه خارج شده است. او هم لشکری را به دنبال ایشان می‌فرستد، ولی حضرت را درنمی‌یابند و امام هراسان و منتظر به مانند موسی بن عمران علیه السلام وارد مکه می‌شود.

امیر لشکر سفیانی در بیابان فرود می‌آید. پس منادی از آسمان ندا می‌کند: ای بیابان‌! این قوم را نابود کن، آن بیابان هم آنان را به زمین فرو می‌برد و تنها سه تن از آنان نجات می‌یابند که خداوند صورت‌هایشان را به پشت سرهایشان برگردانده است و از [ قبیله‌ی ] کلب هستند و این آیه درباره‌ی آنها فرود آمده است: یا أَیهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَکمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَی أَدْبَارِهَا...،[[665]](#footnote-665)ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‏کننده‌ی همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‏هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم تا آخر آیه.

قائم آن روز در مکه است، پشت خود را به بیت الحرام تکیه داده و بدان پناه آورده است و ندا می‌دهد: ای مردم‌! ما از خدا و مردمانی که ما را اجابت کنند یاری می‌جوییم، چرا که ما اهل‌بیت پیامبرتان و نزدیک‌ترین مردم به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستیم...»

الفتن 1 /285 سخنی را از ارطاة نقل می‌کند که در آن نبرد قرقیسیا با سفیانی مرتبط است و ترک و روم نیز در آن نقش آفرینی می‌کنند، لکن کلامی بی‌سند و بریده است.

روایاتی دیگر نیز آن را به گنجی که بر سر آن اختلاف واقع می‌شود ربط داده است، از جمله: الفتن 1 /239، مشابه آن /335 و 2 /611 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «فرات کوهی از طلا و نقره را نمایان می‌کند که برای رسیدن به آن، از هر نه نفر، هفت نفر کشته می‌شوند. اگر آن را درک کردید، بدان نزدیک نشوید... فتنه چهارم، هیجده سال امتداد می‌یابد و در حالی تمام می‌شود که فرات، کوهی از طلا را نمایان کرده است. امّت بر آن هجوم می‌برند و از هر نه نفر، هفت نفر کشته می‌شوند.»

همان 1 /82 از حضرت امیر علیه السلام : «سفیانی بر شام غلبه می‌یابد، سپس بین آنان در قرقیسیا نبردی رخ می‌دهد و چنان می‌شود که پرندگان آسمان و درندگان زمین از لاشه‌های آنان سیر می‌شوند. آنگاه در مرکزشان مشکلی به وجود می‌آید. لذا گروهی از آنها می‌آیند تا آنکه وارد سرزمین خراسان شوند. لشکر سفیانی در طلب اهل خراسان می‌آیند و شیعیان آل محمد را در کوفه می‌کشند. سپس اهل خراسان در طلب مهدی خارج می‌شوند.»[[666]](#footnote-666)

اگر روایات جنگ بر سر این گنج صحیح باشد، احتمال آن می‌رود که این گنج نفت و یا معدن طلا باشد که دولت‌ها بر سر تصاحب آن با هم درگیر می‌شوند. طرف مقابل سفیانی در آن نبرد ترکان خواهند بود که ممکن است همین ترکیه‌ی فعلی باشد، چرا که نزاع در کنار مرزهای سوریه و ترکیه خواهد بود. ولی طرف مقابل مشخص نیست و ممکن است کردها نیز یکی از اطراف درگیری باشند.

وقایع حجاز پیش از ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

احادیث و آثاری پیرامون رخدادهای حجاز پیش از ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ، هنگام و پس از آن رسیده است. منابع سنّی در رابطه با حوادث موسم حج در نزدیکی ظهور امام علیه السلام مبالغه کرده‌اند. ما در ابتدا احادیثی را ذکر می‌کنیم که در منابعمان یافت می‌شود و بعد از آن سراغ روایات دیگران می‌رویم.

قرب الاسناد /164 از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند: «پیش از این امر نشانه‌هایی است؛ [ از جمله: ] حادثه‌ای که بین دو حرم رخ می‌دهد، گفتم: آن چیست؟ فرمودند: جنگی قبیله‌ای خواهد بود، و فلانی از آل فلان پانزده تن را خواهد کشت.»

ارشاد /360 از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: «آنچه بدان امید دارید واقع نخواهد شد تا آنکه جداسازی و امتحان شوید و از شما تنها اندکی باقی مانند، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: ألم. أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یتْرَکوا أَنْ یقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لایفْتَنُونَ،[[667]](#footnote-667) الم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‏شوند و مورد آزمایش قرار نمی‏گیرند؟

آنگاه فرمودند: همانا یکی از نشانه‌های فرج رخدادی بین دو مسجد است، و فلانی از فرزندان فلان پانزده تن از بزرگان عرب را خواهد کشت.»

غیبت شیخ طوسی /271: «حکومت بنی فلان پایان نخواهد یافت تا آنکه شمشیرهای بنی فلان درگیر شوند. آن هنگام است که حکومت آنان رو به زوال می‌رود.»

غیبت نعمانی /159 از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «بر مردم زمانی فرا خواهد رسید که در آن، سبطه [ و سکون ] به سراغشان خواهد آمد، و دانش بسان ماری که در سوراخ جمع می‌شود، رخت برمی‌بندد. آنان در چنین وضعیّتی به سر می‌برند که ستاره‌شان طلوع می‌کند.

گفتم: سبطه چیست؟ فرمودند: فترت [ و غیبت امام ]، عرضه داشتم: آن زمان چه کنیم؟ فرمودند: بر همان [ اعتقاد ] که اکنون هستید باقی بمانید تا آنکه خدا ستاره‌تان را آشکار سازد.»

کافی 1 /340 از ابان بن تغلب: «امام صادق علیه السلام فرمودند: تو چسان خواهی بود آن هنگام که بین دو مسجد حادثه‌ای رخ دهد، پس دانش رخت بربندد، همان گونه که مار در سوراخش جمع می‌شود، شیعیان اختلاف کنند و برخی از آنها بعضی را کذاب بنامند، و بعضی‌شان در چهره‌ی برخی آب دهان اندازند؟ عرض کردم: فدایت شوم، خیری در آن زمان نیست، فرمودند: تمام خیر آن هنگام است و سه بار این جمله را تکرار کردند.»

غیبت نعمانی /172 از ابو بصیر روایت می‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: امام باقر علیه السلام می‌فرمودند: قائم آل محمد دو غیبت دارد که یکی طولانی‌تر از دیگری است. فرمودند: آری، و آن [ ظهور ] واقع نخواهد شد تا آنکه شمشیرهای بنی فلان درگیر شوند، حلقه تنگ شود، سفیانی ظاهر گردد، بلا شدّت گیرد و مرگ وقتلی مردم را فراگیرد که از آن به حرم خدا و رسولش صلی الله علیه وآله وسلم پناه آرند.»

همان /267 از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام : «مرگ و قتلی مردم را فرامی‌گیرد که به حرم پناه می‌جویند. به دنبال شدّت جنگ، منادی راستینی ندا می‌کند: این کشتار و جنگ برای چیست؟ صاحبتان فلان است.»

مختصر بصائر الدرجات /199 از حضرت امیر علیه السلام در خطبه‌ی مخزون: «ای مردم‌! از من سؤال کنید قبل از آنکه فتنه‌ای شرقی [ بسان شتری چموش ] پایش را بلند کند و در مهارش گذارد - و این [ فتنه ] پس از مرگ و زندگانی است -، یا آنکه آتشی با هیزم درشت در مغرب زمین شعله‌ور شود و فریاد به خونخواهی یا مانند آن کند. پس آن هنگام که فلک بگردد خواهید گفت: او مُرد، یا هلاک شد، در کدام وادی سیر می‌کند. پس در آن روز تأویل این آیه خواهد آمد: ثُمَّ رَدَدْنا لَکمُ الْکرَّةَ عَلَیهِمْ وَ أَمْدَدْناکمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنینَ وَ جَعَلْناکمْ أَکثَرَ نَفیراً،[[668]](#footnote-668)پس [ از چندی‏ ] دوباره شما را بر آنان چیره می‏کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‏دهیم و [ تعداد ] نفرات شما را بیشتر می‏گردانیم.

برای آن نشانه‌ها و علاماتی است؛ نخست آن که کوفه با لشکر و خندق محاصره شود، در سر کوچه‌های کوفه آتش روشن شود، چهل شب مساجد تعطیل شود، سه پرچم - که با [ پرچم ] هدایت مشتبه می‌شوند - پیرامون مسجد اکبر آمد و شد کنند که قاتل و مقتول در آتش‌اند. کشتار بسیار، مرگ وسیع، قتل نفس زکیه در پشت کوفه در میان هفتاد نفر، آنکه میان رکن و مقام ذبح می‌شود، قتل صبر اسبغ مظفّر در بیعت بتان و به همراه بسیاری از شیاطین انس، خروج سفیانی با پرچمی سبز و صلیبی از طلا که فرمانده‌ی آن پرچم مردی است از کلب و با دوازده هزار اسب آهنگ مکه و مدینه می‌کنند، امیر آن از بنی امیّه است و خزیمه نام دارد، چشم چپ ندارد، در چشمش لکّه‌ای خون است، دنیا به کامش خواهد بود و بیرق او شکست نخواهد خورد تا آنکه در مدینه فرود آید. پس مردان و زنانی از آل محمد را جمع می‌کند و در خانه‌ای که خانه‌ی ابو الحسن اموی گویند زندانی می‌کند.»

نگارنده: این احادیث می‌رساند که آل فلان حکومتی نیرومند خواهند داشت، لکن به سبب رخداد اختلاف میان آنان رو به ضعف می‌روند. پس از آن خلیفه‌شان می‌میرد که با مرگ آن فرج و گشایشی رخ می‌نماید. در ادامه سفیانی خروج می‌کند و یمانی ظاهر می‌شود. به دنبال آن اتفاقی در میان دو حرم مکه و مدینه رخ می‌دهد و درگیری و نبرد بین سه بیرق در حجاز شدّت می‌گیرد و همه اهل آتش‌اند.

بعد از آن امام علیه السلام ظاهر می‌شوند و لشکر سفیانی می‌آیند تا حرکت ایشان را در نطفه خفه کند، لکن معجزه‌ی موعود رخ می‌دهد و آنان طعمه‌ی زمین می‌شوند. امام علیه السلام رهسپار عراق می‌شوند. از آنجا به دمشق می‌روند و جنگی با سفیانی به وقوع می‌پیوندد که به شکست سفیانی و قتل وی توسّط آن حضرت منتهی می‌شوند و در ادامه ایشان بر بلاد حکمرانی خواهند داشت.

حکمرانی می‌میرد و مرگ او فرج تمامی مردم است

غیبت نعمانی /267 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «مردم در عرفاتند که شخصی سوار بر شتری سریع می‌آید و خبر از مرگ خلیفه‌ای می‌دهد که با مرگ او فرج آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم و نیز فرج تمامی مردم خواهد بود.»

همان /257 از ابن ابی یعفور چنین نقل می‌کند: «امام صادق علیه السلام به من فرمودند: با دست بشمار؛ هلاکت فلانی - نام مردی از بنی عبّاس -، خروج سفیانی، قتل نفس، لشکری که به زمین فرو می‌رود و ندا، عرض کردم: ندا چیست؟ آیا منادی است؟ فرمودند: آری، و صاحب این امر بدین وسیله شناخته می‌شود.

در ادامه فرمودند: تمامی فرج در هلاکت فلانی است.»

غیبت شیخ طوسی /271 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «کسی که برای من مرگ عبدالله را ضمانت کند [ و از آن خبر آورد ]، برای او [ قیام ] قائم را تضمین خواهم کرد. آنگاه فرمودند: هنگامی که عبدالله بمیرد، پس از او مردم بر هیچ کس گرد نیایند، و این امر بدون صاحب شما به پایان نخواهد رسید - ان شاء الله -.

حکومت سالیانه به پایان می‌رسد و جای خود را به حکومت ماهیانه و روزانه خواهد داد. عرض کردم: آیا این به طول می‌انجامد؟ فرمودند: هرگز.»

آتشی عظیم در شرق حجاز

غیبت نعمانی /253 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «هنگامی که آتشی زرد و عظیم را از سمت مشرق دیدید که سه یا هفت روز شعله ور است، منتظر فرج آل محمد علیهم السلام باشید - ان شاء الله عزوجل -، همانا خداوند عزیز حکیم است.»

همان /267 از امام صادق علیه السلام : «آن زمانی که نشانه‌ای در آسمان دیدید - [ یعنی ] آتشی عظیم از سمت مشرق که چند شب شعله ور است - فرج مردم خواهد بود، و اندکی پیش از قیام قائم علیه السلام است.»

الفتن 1 /232 از ابن معدان نقل می‌کند: «وقتی در ماه رمضان، ستونی از آتش را از سمت مشرق، و در آسمان دیدید، تا می‌توانید غذا ذخیره نمایید، زیرا سال گرسنگی خواهد بود.»

نگارنده: احتمال می‌رود این آتش، یک آتش فشان طبیعی و یا آتش سوزی بزرگ نفتی باشد.

الصراط المستقیم 2 /258 از عجائب البلدان و بدون سند از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند: «هنگامی که آتش در حجازتان رخ نمود و آب در نجفتان جریان یافت، منتظر ظهور قائمتان باشید.»

این آتش غیر از آتشی است که در روایت آمده در عدن ظاهر می‌شود و از نشانه‌های قیامت است، از جمله مسند طیالسی /143 از حذیفة بن اسید: «... آتشی از آخر عدن ظاهر می‌شود و مردم را به سوی محشر می‌راند.»[[669]](#footnote-669)

لشکر سفیانی در حجاز

حدیث لشکری که به زمین فرو می‌رود هم در منابع ما و هم در منابع سنّیان آمده است، و نیز اینکه این امر نشانه‌ای است موعود و هنگامی رخ می‌دهد که لشکر سفیانی راهی مکه می‌شوند و خداوند در بیابان مدینه آنان را به زمین فرو می‌برد. ارائه‌ی طرق روایات مربوط به آن، و نیز صحّه گذاردن عالمان بر آن بالغ بر یکصد صفحه خواهد بود.

بخاری در صحیح خود 2 /159 و 3 /19 آن را مبهم گذاشته و تحت عنوان «باب هدم الکعبة: باب ویرانی کعبه» آورده است، وی از عایشه نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: لشکری به کعبه هجوم می‌آورد و در زمین فرو می‌رود.»

او سخن از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از آن حذف و وانمود کرده این روایت به ذو السویقه‌ی حبشی - که می‌پندارند کعبه را ویران می‌کند - مرتبط است‌!

البته حاکم نیشابوری در المستدرک 4 /520 آنچه را که دیگران حذف کرده‌اند نقل می‌کند و بنابر شرط بخاری صحیح می‌شمارد، وی از ابو‌هریره روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: مردی که او را سفیانی گویند در عمق دمشق خروج می‌کند و عموم کسانی که از او تبعیّت می‌کنند از کلب هستند. او چنان کشتاری به راه می‌اندازد که شکم زنان را پاره کرده و کودکان را به قتل می‌رساند. قیس برای مقابله با او گرد هم می‌آیند و سفیانی آنان را هم به هلاکت می‌رساند و نمی‌توانند هیچ دفاعی از خود به عمل آورند.

مردی از اهل‌بیتم در حره خروج می‌کند. زمانی که خبر آن به سفیانی می‌رسد، لشکری از لشکرهایش را به سوی او گسیل می‌دارد. او آنان را شکست می‌دهد. پس سفیانی خود با همراهانش به سوی او می‌آیند. هنگامی که به بیابانی می‌رسند زمین آنها را فرو می‌برد و از آنها تنها کسی که خبر رساند باقی می‌ماند.»

مسلم بیش از بخاری امانتداری کرده است، او در صحیح خود 8 /166 از عبیدالله بن قبطیه نقل می‌کند: «من، حارث بن ابی ربیعه و عبدالله بن صفوان نزد ام المؤمنین ام سلمه رفتیم. آن دو از او درباره‌‌ی لشکری که در زمین فرو می‌رود سؤال کردند و این، در ایامی بود که ابن زبیر قیام کرده بود، ام سلمه گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: کسی به خانه [ ی خدا ] پناهنده می‌شود و لشکری به سمت او می‌فرستند و زمانی که آنان در بیابانی قرار می‌گیرند به زمین فرو می‌روند، من گفتم: ای رسول‌خدا‌! کسی از این لشکر که کار خود را خوش ندارد چه [ و آیا او هم رهسپار دوزخ می‌شود ]؟ فرمودند: او نیز به زمین فرو می‌رود، ولی روز قیامت بر اساس نیّتش مبعوث می‌گردد.»

از امام باقر نیز روایت می‌کند که آن بیابان، بیابان مدینه است. آنگاه مشابه این را از حفصه می‌آورد.

مسلم در ادامه روایت دیگری را از عایشه از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «موجب شگفتی است که مردمانی از امّت من، در پی مردی از قریش که به خانه [ ی خدا ] پناه جسته رهسپار آن دیار می‌شوند و چون به بیابان برسند در زمین فرو می‌روند.

گفتیم: ای پیامبر خدا‌! در راه مردمانی [ گوناگون و با نیّت‌های مختلف ] گرد می‌آیند و هم مسیر می‌شوند، ایشان فرمودند: آری، در میان آنان به مختار، مجبور و مسافر است، همه یکباره هلاک می‌شوند، ولی گوناگون مبعوث می‌شوند، خداوند آنان را بر اساس نیّت‌هایشان برمی‌انگیزد.»

این روایت بر آن دلالت می‌کند که صحابه از این رخداد آگاهی داشته‌اند و آن کسی که به خانه‌ی خدا پناهنده می‌شود، محور اساسی آن است.

بخاری و مسلم این جریان را با اختصار بسیاری آورده‌اند که در دیگر آثار یافت می‌شود.[[670]](#footnote-670)

المصنف عبدالرزاق 11 /371: «به هنگام مرگ خلیفه‌ای، اختلافی در خواهد گرفت. پس مردی از مدینه بیرون آمده به مکه می‌رود. مردم او را در حالی که ناخشنود است از خانه بیرون می‌آورند و بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. لشکری از شام به سوی او ارسال می‌شود که چون به بیابان می‌رسند در زمین فرو می‌روند.

گروه‌های عراق و ابدال شام نزد او می‌آیند و بیعت می‌کنند. او گنج‌ها را بیرون می‌آورد، اموال را قسمت می‌کند و اسلام را در زمین حکمفرما می‌کند.»

مسند احمد 6 /316 و /285 روایاتی در این موضوع می‌آورد، وی از ام سلمه نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم إنّا لله و إنّا إلیه راجعون گویان از خواب برخاستند، من گفتم: ای رسول‌خدا‌! چه شده است؟ فرمودند: گروهی از امّتم به زمین فرو می‌روند. آنان به سمت مردی ارسال می‌شوند و او به مکه می‌آید. خداوند آنان را از دستیابی به او منع می‌کند و آنان را در زمین فرو می‌برد. همه در یک جا از بین می‌روند، لکن متفاوت برانگیخته خواهند شد.

هنگامی که از علت این مطلب پرسیدم فرمودند: زیرا برخی از آنها را مجبور کرده‌اند و با ناخوشایندی می‌آید.»

المعجم الاوسط 6 /222 از ام سلمه: «شخصی به حرم پناه می‌برد و مردمان بسان پرندگان پراکنده بر گرد او جمع می‌شوند تا آنکه سیصد و سیزده نفر که زنانی در میان آنهایند گرد آیند. او بر هر جبار و جبار زاده‌ای فائق می‌آید و چنان عدل را آشکار می‌سازد که زندگان آرزوی حیات مردگان را خواهند داشت.»

البدء و التاریخ 2 /178 می‌نگارد: «در روایت است که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: مدینه را در بهترین وضع رها می‌کنید تا آنکه سگ بیاید و یک پای خود را بر ستون مسجد بالا گیرد تا ادرار کند، اصحاب پرسیدند: ای رسول‌خدا‌! آن روز میوه‌ها از آن کیست؟ فرمودند: درندگان و پرندگان روزی طلب.

در گزارشی آمده است: لشکر سفیانی به قصد مکه می‌آیند. آنان به جایی که بیداء نام دارد می‌رسند. پس منادی از آسمان ندا می‌کند: ای آسمان‌! اینان را نابود کن، و آنان در زمین فرو می‌روند و تنها دو نفر از قبیله‌ی کلب که صورت‌هایشان به پشت برگشته نجات می‌یابند. آن دو به پشت می‌روند تا به سفیانی می‌رسند و این خبر را به او می‌رسانند.

از سویی دیگر بشیر نزد مهدی که در مکه حضور دارد می‌آید و ایشان با دوازده هزار نفر که ابدال و اعلام هستند خروج می‌کند. او می‌آید تا به محلّی که سفیانی در آن است می‌رسد و او را به اسارت می‌گیرد. او بر کلب حمله می‌کند، زیرا آنان پیروان سفیانی بودند و زنان آنان را به اسارت می‌گیرد، گویند: زیانکار کسی است که آن روز از غنائم کلب برنگیرد.»

الفتن 1 /327 از عبدالله‌بن‌عمرو: «نشانه‌ی خروج مهدی آن است که لشکری در بیابان به زمین فرو می‌رود.»

ابن‌حماد در الفتن مضامینی از روایات اهل‌بیت علیهم السلام را در این باره می‌آورد، لکن اسرائیلیات یا بافته‌های خود را نیز بدان می‌افزاید، البته برخی روایات وی معقول است، مانند آنچه در 1 /325 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «به اهل مدینه خبر می‌رسد که لشکری به سمت آنان خارج شده است. پس هر کس از آل محمد علیهم السلام که آنجاست به سمت مکه می‌گریزد. توانا ناتوان را حمل می‌کند و بزرگ کوچک را. لشکریان به شخصی از آل محمد دست می‌یابند و او را در کنار احجار الزیت سر می‌برند.»

همان /90 روایاتی را از امام باقر علیه السلام می‌آورد، از جمله: «کسی به مکه پناه خواهد آورد. هفتاد هزار نفر را - که مردی از قیس فرمانده‌ی آنان است - به سراغ او می‌فرستند. زمانی که آنان به گردنه برسند، آخرین نفر آنها وارد می‌شود و اوّلین نفر آنها هنوز خارج نشده است که جبرئیل ندا می‌دهد: ای بیابان‌! ای بیابان‌! - و مشارق و مغارب زمین آن را می‌شنوند - آنان را بگیر که خیری در آنها نیست. تنها کسی که از نابودی آنان آگاه می‌شود چوپانی در آن کوه است و می‌بیند که در زمین فرو می‌روند. هنگامی که آن پناهنده خبر اینان را می‌شنود، خروج می‌کند.»

جریان این لشکر در منابع ما بدون تحریف آمده است

اختصاص /255 و غیبت شیخ طوسی /269 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کنند: «سفیانی لشکری را به مدینه می‌فرستد. مهدی از آنجا به مکه می‌رود. به فرمانده لشکر سفیانی خبر می‌رسد که مهدی از مدینه خارج شده است. او هم لشکری را به دنبال ایشان می‌فرستد ولی حضرت را در نمی‌یابند. امام هراسان و منتظر به مانند موسی بن عمران علیه السلام وارد مکه می‌شود.

امیر لشکر سفیانی در بیابان فرود می‌آید. پس منادی از آسمان ندا می‌کند: ای بیابان‌! این قوم را نابود کن، آن بیابان هم آنان را به زمین فرو می‌برد و تنها سه تن از آنان نجات می‌یابند که خداوند صورت‌هایشان را به پشت سرهایشان برگردانده است و از کلب هستند و این آیه درباره‌ی آنها فرود آمده است: یا أَیهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَکمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَی أَدْبَارِهَا...،[[671]](#footnote-671) ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‏کننده‌ی همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‏هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم .. تا آخر آیه.

قائم آن روز در مکه است. پشت خود را به بیت الحرام تکیه داده و بدان پناه آورده است و ندا می‌دهد: ای مردم‌! ما از خدا و مردمانی که ما را اجابت کنند یاری می‌جوییم، چرا که ما اهل‌بیت پیامبرتان و نزدیکترین مردم به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستیم.

هرکه در مورد آدم با من احتجاج کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به آدم هستم.

هر آنکه در مورد نوح با من به احتجاج بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به نوحم.

هر کسی درباره‌ی ابراهیم با من به گفتگو بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین فرد به ابراهیم هستم.

هرکه در مورد حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم با من بحث کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به ایشانم.

هر آن کس که درباره‌ی پیامبران با من به احتجاج بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به آنها هستم.

آیا خداوند در کتاب رصین خود نمی‌فرماید: إِنَّ اللهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ. ذُرِّیةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ،[[672]](#footnote-672)به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برگزیده [ و برتری داده ] است. فرزندانی که بعضی از آنان از [ نسل‏ ] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست.

من باقی گذارده‌ای از آدم، ذخیره‌ای از نوح، برگزیده‌ای از ابراهیم‏ و گزیده‌ای از محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستم.

بدانید‌! هر کس با من درباره‌ی کتاب خدا احتجاج کند، من نزدیکترین مردم به کتاب خدا هستم.

بدانید‌! هر آنکه با من در مورد سنّت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتگو کند، من نزدیکترین مردم به سنت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستم.

کسی را که امروز سخن مرا می‌شنود به خدا سوگند می‌دهم که حاضر آن را به غائب برساند، و شما را به حقّ خدا، رسول او صلی الله علیه وآله وسلم و حقّ خود قسم می‌دهم - زیرا من بر شما حقّ خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را دارم - که ما را یاری رسانید و کسانی را که بر ما ستم می‌کنند از ما بازدارید، ما را ترسانیدند، بر ما ستم کردند، از دیار و [ نزد ] فرزندانمان آواره نمودند، به حقّ ما تجاوز کردند و ما را از آن بازداشتند و اهل باطل بر ما افترا بستند. پس درباره‌ی ما خدا را در نظر بگیرید و مراقب باشید، ما را وا نگذارید و یاریمان کنید تا خدای تعالی یاریتان کند.

پس خداوند سیصد و سیزده مرد یاور ایشان را بدون قرار قبلی و در حالی که [ پیش از آن ] مانند ابرهای پاییزی [ پراکنده ] بودند، برای او گرد می‌آورد. و ای جابر‌! این نشانه‌ایست که خدا در کتاب خود ذکر فرموده: أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً إِنَّ اللهَ عَلَی کلِّ شَئٍْ قَدِیرٌ،[[673]](#footnote-673)هر کجا که باشید خداوند همگی شما را می‏آورد؛ در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست.

آنان بین رکن و مقام با ایشان بیعت می‌کنند.

همراه ایشان عهدی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که پسران از پدران آن را به ارث برده‌اند.

ای جابر‌! قائم مردی است از نسل حسین علیه السلام که خداوند امر او را در یک شب برای او سامان می‌دهد، و هر چه بر مردم مشتبه شود، در ولادت یافتن ایشان از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ارث بردن از عالمان [ امامان علیهم السلام  ] یکی پس از دیگری، دچار اشتباه نخواهند شد، و اگر همه‌ی اینها برایشان مشتبه شود، در ندای آسمانی که به نام او و پدر و مادرش خواهد بود شبهه نخواهند کرد.»‏

تعداد لشکر سفیانی و مکان فرو رفتن زمین

روایات منابع سنّی بیان می‌کند که لشکر سفیانی از دو مسیر عراق و شام وارد مدینه می‌شوند، و با انصار امام مهدی و شیعیان اهل‌بیت علیهم السلام که آنجا هستند، با بی رحمی و وحشی گری برخورد می‌کنند.

الفتن 1 /323 از ابن شهاب روایت می‌کند: «سفیانی به کسی که [ به عنوان فرمانده‌ی لشکر او ] با لشکرش داخل کوفه شده و آن را به مانند پوست می‌ساید، نامه می‌نویسد و فرمان می‌دهد روانه‌ی حجاز شود. او هم به مدینه می‌آید و شمشیر میان قریش می‌کشد. از قریش و انصار چهارصد مرد را به قتل می‌رساند. شکم‌ها پاره می‌کند. فرزندان را می‌کشد و خواهر و برادری از قریش را که محمد و فاطمه نام دارند، به قتل رسانده بر در مسجد مدینه به دار می‌آویزد.»

المستدرک 4 /442 و دیگران نقل می‌کنند که اهل مدینه به هنگام هجوم سفیانی آن را ترک می‌کنند.

در روایات غیر از این مناطق جای دیگری ذکر نشده که لشکر سفیانی بدان وارد شوند.

الفتن 1 /328 لشکر او را دوازده هزار نفر نقل می‌کند.

در عقد الدرر /76 تعداد آنها هفتاد هزار تن آمده است.

کشاف 3 /467 آنان را هشتاد هزار نفر می‌داند.

ظاهر آن است که این لشکر برهه‌ای کوتاه در مدینه می‌مانند، آنگاه رهسپار مکه می‌شوند که نشانه‌ی موعود رخ می‌دهد و آنان در بیابان طعمه‌ی زمین می‌شوند.

بحار 52 /181 نقل می‌کند: «حنان بن سدیر از امام صادق علیه السلام درباره‌ی فرو رفتن زمین در بیابان سؤال کرد و ایشان فرمودند: [ منطقه‌ی ] اما صهرا [[674]](#footnote-674) در کنار پستخانه، با فاصله‌ی دوازده میلی از پستخانه‌ای که در ذات الجیش است.»

بیداء مدینه منتهای کوه‌های آن، و در ابتدای زمینی هموار برای کسانی است که از مدینه به مکه می‌روند، می‌نویسند: «ارتفاعاتی که در مسیر مکه و در جلو ذو الحلیفه قرار دارد و ذات الجیش در فاصله‌ی چهار فرسخی مدینه است.»[[675]](#footnote-675)

رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم هم در مسیر نبرد بدر، راه کوهستانی مدینه را در پیش گرفتند، سپس به عقیق رسیدند، و در ادامه به ذو الحلیفه و بعد از آن به ذات الجیش رسیدند.[[676]](#footnote-676)

در فقه اهل‌بیت علیهم السلام نماز در مواضعی چند از جمله بیداء - به جهت آنکه زمین در آن فرو می‌رود و محلّ فرود آمدن غضب الهی است - مکروه است، شیخ صدوق رحمه الله در من لا یحضره الفقیه 4 /366 روایت می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیر علیه السلام فرمودند: یا علی‌! در پوست آنچه شیرش را نمی‌نوشی نماز نخوان و گوشتش را نخور، و نیز در ذات الجیش، ذات الصلاصل و ضجنان نماز نگزار.»

محاسن برقی 2 /365 از ابن ابی نصر نقل می‌کند: «از امام کاظم علیه السلام در مورد نماز در بیداء پرسیدم، فرمودند: در بیداء نماز خوانده نمی‌شود، عرض کردم: محدوده‌ی بیداء کجاست؟ فرمودند: آیا آن بلندی و پستی را مشاهده نکرده‌ای؟ گفتم: اینکه می‌فرمایید بسیار طولانی است، محدوده‌ی آن را بفرمایید، فرمودند: امام باقر علیه السلام هنگامی که به ذات الجیش می‌رسید، در سیر خود سرعت می‌گرفت و نماز نمی‌خواند تا به محلّی برسد که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آن فرود آمده‌اند. عرضه داشتم: ذات الجیش کجاست؟ فرمودند: سه میل قبل از زمین گود [ ی که مسجد شجره در آن است ].»[[677]](#footnote-677)

آیاتی که درباره‌ی این معجزه نازل شد

الدرالمنثور 5 /240 می‌نویسد: «ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت می‌کنند که در مورد آیه‌ی: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیب،[[678]](#footnote-678) و ای کاش می‌دیدی هنگامی را که آنان وحشت زده‌اند، پس گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند، گفت: این مربوط به لشکر سفیانی است. و هنگامی که از وی پرسیدند: آنان از کجا گرفتار می‌شوند؟ پاسخ داد: از زیر پاهایشان.»

تفسیر طبری 22 /72 از حذیفه نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فتنه‌ی بین اهل مشرق و مغرب را یاد کردند و فرمودند: آنان در این حال به سر می‌برند که سفیانی از وادی یابس بر آنان خروج می‌کند و در دمشق فرود می‌آید. دو لشکر یکی به مشرق و یکی به مدینه ارسال می‌کند. آنان در زمین بابل در شهر نفرین شده و مکان خبیث فرود می‌آیند و بیش از سه هزار نفر را به قتل می‌رسانند. شکم بیش از صد زن را می‌درند و سیصد تن از بزرگان بنی عباس را می‌کشند.

سپس روانه‌ی کوفه می‌شوند و اطراف آن را خراب می‌کنند. آنگاه رهسپار شام می‌شوند. پرچمی که در مسیر هدایت است از کوفه خارج می‌شود و پس از دو شب به آن لشکر می‌رسند. آنان را چنان می‌کشند که حتی خبر رسان آنان نجات نمی‌یابد، و تمامی اسیران و غنائمی که با آنان بوده را باز می‌ستانند.

لشکر دوم او به مدینه می‌پردازد. آنان سه روز و شب آن را غارت می‌کنند. سپس روانه‌ی مکه می‌شوند. پس چون به بیداء می‌رسند، خداوند سبحان جبرئیل را می‌فرستد و می‌فرماید: ای جبرئیل‌! برو و نابودشان کن، او هم با پا بر آن زمین ضربه می‌زند و خداوند آنان را به زمین فرو می‌برد. این سخن خدای عزوجل در سوره‌ی سبأ است: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیب.

تنها دو نفر از آنان - یکی بشیر و دیگری نذیر - که از جهینه هستند نجات می‌یابند، و این سخن از اینجا ناشی می‌شود: خبر یقینی نزد جهینه است.»[[679]](#footnote-679)

الفتن 1 /329 از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند: «هنگامی که لشکر در طلب کسانی که به سوی مکه رفته‌اند در بیابان فرود آیند، به زمین فرو رفته هلاک خواهند شد، و این سخن خدای عزوجل است: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیب ؛ از زیر گام‌هایشان.»

سلمی در عقد الدرر /76 از ابوبکر محمد بن حسن نقاش مقری نقل می‌کند که در تفسیر خود چنین می‌آورد: «این آیه در مورد سفیانی نازل شده است. ماجرا از این قرار است که او به همراه دایی‌هایش که از کلب هستند از وادی یابس خروج می‌کند. آنان بر فراز منبرهای شام سخنرانی می‌کنند. هنگامی که به عین التمر[[680]](#footnote-680) برسند، خداوند تعالی ایمان را از دل‌هایشان محو می‌کند. آنان می‌روند تا به کوه طلا برسند. در آنجا نبرد سختی در می‌گیرد و سفیانی هفتاد هزار نفر را - که شمشیرهای آراسته به زیور و کمربندهایی که با نقره تزیین شده دارند - به هلاکت می‌رساند.

سپس داخل کوفه می‌شود. اهالی آن به سه گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی که بدترین خلق خدایند به او می‌پیوندند، گروهی که شهیدان نزد خدایند با او به نبرد می‌پردازند و گروهی که معصیت کارانند به اعراب ملحق می‌شوند...

آنگاه جنایات سفیانی در عراق و بصره و نیز ورود لشکر او به مدینه را ذکر می‌کند و می‌نویسد: او مردی از اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - که محمد یا علی نام دارد - و نیز زنی - که فاطمه نام دارد - را به قتل می‌رساند و برهنه به دار می‌آویزد‌!

در این هنگام خشم خدای متعال بر آنان شدّت می‌گیرد و خبر به ولی الله می‌رسد. او از منطقه‌ای از مناطق جرش و در میان سی نفر خروج می‌کند. خبر خروج وی به مؤمنان می‌رسد. آنان هم مشتاقانه - همان سان که بچه شتر به مادرش اشتیاق دارد - از تمامی نقاط نزد او می‌آیند. او می‌آید و داخل مکه می‌شود. نماز به پا می‌شود، مردم می‌گویند: ای ولی خدا‌! جلو برو، او می‌گوید: چنین نمی‌کنم...» خلط و اضافات در نقل وی واضح است.

اما در منابع ما: روایات مربوط به آن بسیار است، تفسیر عیاشی 2 /261 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «عهد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی بن الحسین علیه السلام رسید. سپس به محمد بن علی و در ادامه خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد، پس همواره با اینان باش. مردی از اینان به همراه سیصد مرد خارج می‌شود. بیرق رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اوست و آهنگ مدینه دارد. به بیداء که می‌رسد، می‌فرماید: این مکان گروهی است که خداوند آنان را در زمین فرو برده است، و این آیه‌ایست که خداوند می‌فرماید: أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکرُوا السَّیئَاتِ أَنْ یخْسِفَ اللهُ بِهِمُ الأرض أَوْ یأْتِیهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیثُ لایشْعُرُونَ. أَوْ یأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِینَ،[[681]](#footnote-681) آیا کسانی که تدبیرهای بد می‏اندیشند، ایمن شدند از اینکه خدا آنان را در زمین فرو ببرد، یا از جایی که حدس نمی‏زنند عذاب برایشان بیاید؟ یا در حال رفت و آمدشان آنان را بگیرد، و کاری از دستشان برنیاید؟»

تفسیر قمی 2 /205 روایت می‌کند: «امام باقر علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا، فرمودند: از صدا، و آن صدا از آسمان است.

وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیب؛ از زیر گام‌هایشان به زمین فرو می‌روند.»

غیبت نعمانی /304 از امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل می‌کند: «... مجعّد است، و بر گونه خالی دارد. آغاز او از مشرق خواهد بود. چون چنین شود، سفیانی خروج کرده به اندازه‌ی مدّت حمل یک زن - نُه ماه - حکومت می‌کند. او در شام خروج می‌کند و اهل شام - مگر گروه‌هایی که بر حق استوارند و خدا آنان را از خروج با او مصون می‌دارد - تسلیم او می‌شوند.

او لشکری انبوه به سمت مدینه می‌فرستد. به بیابان مدینه که می‌رسند خداوند آن را در زمین فرو می‌برد، و این سخن خدای عزیز وجلیل است: وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیب.»

کافی 8 /166 از طیار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «درباره‌ی آیه‌ی: سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّی یتَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ،[[682]](#footnote-682)به زودی نشانه‏های خود را در افق‌ها [ ی گوناگون‏ ] و در دل‌هایشان به آنان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حقّ است، فرمودند: [ آن نشانه‌ها ] فرو رفتن در زمین، مسخ و پرتاب است، عرضه داشتم: حَتَّی یتَبَینَ لَهُمْ؟ فرمودند: آن را رها کن، آن قیام قائم است.»

نفس زکیه که در مدینه کشته می‌شود

روایات در این رابطه در فصل یاران امام زمان علیه السلام گذشت. اما در برخی گزارشات آمده که او و خواهرش عمو زادگان نفس زکیه هستند، و امام علیه السلام او را به مکه می‌فرستد و نزدیکی‌های ظهور و در مسجد الحرام او را می‌کشند. این خواهر و برادر در فرار از سفیانی از عراق می‌روند، ولی جاسوسی از عراق همراه آنان است که خبر آنها را می‌رساند.

لکن صحیح آن است که آنکه در مکه کشته می‌شود سیدی دیگر است، و در گزارشی آمده که وی از بنی حسن و کم‌سن است.

ندای آسمانی در منابع اهل سنّت

بعضی روایات ندای آسمانی در منابع همگان آمده است، ولی برخی دیگر دستخوش مبالغات و خیال پردازی راویان شده است.

الفتن 1 /337 از سعید بن مسیب نقل می‌کند: «فتنه‌ای رخ خواهد داد که آغاز آن بسان بازی کودکان است. هرگاه یک جانب آن آرام شود از سویی دیگر رو می‌نماید. آن فتنه پایان نمی‌یابد تا آنکه منادی از آسمان ندا دهد: بدانید‌! امیر، فلانی است.

راوی گوید: ابن مسیب دستانش را بر هم زد و گفت‌: او به حق امیر شماست و این را سه بار تکرار کرد...

جابر از ابو جعفر [ امام باقر علیه السلام  ] نقل می‌کند: منادی از آسمان ندا می‌کند: بدانید‌! حق در آل محمد است، و منادیی از زمین صدا می‌زند: بدانید‌! حق در آل عیسی یا آل عباس است - راوی می‌گوید: تردید از جانب من است - و صدای پایینی [ زمینی ] از شیطان است تا مردم را در شک بیاندازد.»

همان 1 /339 از حضرت امیر علیه السلام روایت می‌کند: «پس از فرو رفتن زمین، منادی در آغاز روز و از آسمان ندا می‌کند: همانا حق در آل محمد است، سپس در آخر روز منادیی ندا می‌دهد: حق در فرزندان عیسی است و این از شیطان است...

سعید بن یزید تنوخی از زهری نقل می‌کند: چون سفیانی و مهدی برای نبرد با یکدیگر مواجه شوند، در آن روز صدایی از آسمان به گوش می‌رسد: بدانید‌! اولیای خدا یاران فلان - یعنی مهدی - هستند. زهری از اسماء بنت عمیس چنین روایت می‌کند: نشانه‌ی آن روز آن است که دستی از آسمان پایین می‌آید به طوری که مردم آن را نظاره می‌کنند.»

نکته: این روایت اشاره دارد به اینکه آل عیسی کسانی هستند که ندای زمینی دروغین را در آخر روز منتشر می‌کنند تا تأثیر ندای آسمانی نخست در اول روز را خنثی سازند و شاید عهده‌دار این تزویر غربیان باشند. و از غیبت نعمانی /264 خواهد آمد که امام صادق علیه السلام فرمودند: «شیطان آنان را رها نخواهد ساخت تا ندایشان کند، همان گونه که روز عقبه [ مشرکین را ] در مورد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ندا کرد [ و هشدار داد ].»[[683]](#footnote-683)

الفتن 1 /228 از ابن‌مسعود از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «هنگامی که در رمضان فریادی به گوش رسد، در شوال فتنه‌ای رخ می‌دهد. قبائل در ذی القعدة از هم جدا می‌شوند. خون‌ها در ذی الحجة می‌ریزد. محرم، و محرم چیست؟ - و این را سه بار فرمودند -، هیهات، هیهات، مردمان در آن به قتل می‌رسند.

گفتیم: ای رسول‌خدا‌! فریاد چیست؟ فرمودند: فریادی در نیمه‌ی رمضان در شب جمعه، خواب را بیدار می‌کند، کسی را که ایستاده می‌نشاند و دختران را از پرده‌هایشان به در می‌آورد. و این در سالی است که زلزله‌های بسیاری رخ می‌دهد.

پس چون نماز صبح روز جمعه را به جا آوردید، داخل خانه‌هایتان شوید، درها و پنجره‌هایتان را ببندید، خود را بپوشانید و گوش‌هایتان را ببندید. چون فریاد را احساس کردید، برای خدا به سجده بیفتید و بگویید: سبحان القدّوس، سبحان القدّوس، ربّنا القدّوس، زیرا هر که چنین کند نجات یابد، و هر کس این کار را نکند هلاک شود.

ابن حوشب از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: در محرم منادی از آسمان ندا می‌کند: بدانید‌! همانا برگزیده‌ی خداوند از میان خلق فلانی است، پس از او بشنوید و اطاعت کنید، و این در سال فریاد و فتنه است.»

البدء و التاریخ 2 /172 از فیروز دیلمی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم : «فریادی در ماه رمضان به گوش خواهد رسید که خواب را بیدار می‌کند و کسی را که بیدار است به هراس می‌اندازد - این بنابر روایت قتاده است -.

اما بنابر روایت اوزاعی: فریادی در نیمه‌ی رمضان به گوش خواهد رسید که هفتاد هزار نفر در اثر آن از هوش می‌روند، هفتاد هزار تن کور، هفتاد هزار نفر کر و هفتاد هزار تن گنگ می‌شوند، هفتاد هزار باکره نیز بکارت خود را از دست خواهند داد‌!

آنگاه صدای دیگری به دنبال آن خواهد آمد. صدای نخست از آنِ جبرئیل است و دومی ابلیس - که لعنت خدا بر او باد -.

ندا در رمضان و فتنه در شوال خواهد بود. قبائل در ذی القعدة از هم جدا می‌گردند. در ذی الحجة بر حاجیان هجوم می‌آورند، و ابتدای محرم بلا و انتهای آن گشایش خواهد بود. پرسیدند: ای رسول‌خدا‌! چه کسی ایمن خواهد ماند؟ فرمودند: کسی که در خانه بنشیند و به سجده پناه جوید.»[[684]](#footnote-684)

عقد الدرر /105 از ملاحم ابن منادی از شهر بن حوشب نقل می‌کند: «گفته می‌شد: در ماه رمضان صدایی [ بلند ] شنیده می‌شود و در شوال صدایی آرام. در ذی القعدة قبائل جدا می‌شوند. در ذی الحجة خون‌ها می‌ریزند و در محرم اموال حجاج را چپاول می‌کنند.

گفته شد: آن صدا چیست؟ پاسخ دادند: [ صدای ] هدایتگری از آسمان که خواب را بیدار می‌کند، بیدار را به هراس می‌اندازد، دختران را از پرده بیرون می‌آورد، و تمامی مردم آن را می‌شنوند. کسی از منطقه‌ای از مناطق نمی‌آید، جز آنکه خبر از شنیدن آن می‌دهد.»

الآحاد و المثانی 5 /143 از فیروز دیلمی: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: در ماه رمضان صدایی به گوش خواهد رسید. گفتند: ای پیامبر خدا‌! ابتدا، وسط یا انتهای آن؟ فرمودند: نه، بلکه نیمه‌ی رمضان. وقتی شب نیمه که شب جمعه است فرا رسد، صدایی از آسمان شنیده می‌شود که هفتاد هزار نفر در اثر آن بیهوش می‌شوند، هفتاد هزار نفر گنگ و هفتاد هزار تن نابینا خواهند شد، هفتاد هزار نفر بیدار می‌شوند، و همین مقدار کر خواهند شد.

گفتند: ای رسول‌خدا‌! چه کسی از امّت شما ایمن می‌ماند؟ فرمود: آنکه در خانه بنشیند، به سجده پناه آرد و با صدای بلند تکبیر خدای عزوجل گوید.

در ادامه صدایی دیگر به دنبال آن خواهد بود. نخستین بانگ از آنِ جبرئیل علیه السلام است و دومی صدای شیطان.

صدا در ماه رمضان خواهد بود، فتنه در شوال و جدایی قبائل در ذی القعدة. در ذی الحجة بر حاجیان هجوم آورند. در محرم، و محرم چیست؟ ابتدای آن بلا بر امّتم و در انتهای آن گشایشی برای آنان.»

الفتن 1 /345 از ابو جعفر [ امام باقر علیه السلام  ] نقل می‌کند: «آنگاه [ پس از ندا ] مهدی در مکه و شب هنگام ظاهر می‌شود. بیرق رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، پیراهن و شمشیر ایشان و نیز نشانه‌ها و نور و بیان را با خود دارد. چون نماز عشاء را به جا آورد، با بلندترین صدا ندا می‌کند: ای مردم‌! خدا و جایگاه شما نزد پروردگارتان را به یادتان می‌آورم، زیرا او اتمام حجّت کرده، پیامبران را فرستاده و کتاب نازل کرده است. به شما فرمان داده به او هیچ شرک نورزید، بر اطاعت از خود و رسولش محافظت داشته باشید، هر آنچه را که قرآن زنده داشته زنده دارید و هر آنچه را که او میرانده از بین برید، و یاوران مسیر هدایت و پناهگاه تقوی باشید، چرا که فنا و زوال دنیا نزدیک شده و خبر از جدایی می‌دهد. من شما را به خدا، رسولش صلی الله علیه وآله وسلم ، عمل به کتابش، از میان بردن باطل و زنده نگه داشتن سنّت او فرا می‌خوانم.

او در میان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر که [ پیشتر ] بسان پاره‌های ابر پاییزی [ پراکنده ] بودند و بدون وعده‌ی قبلی، ظاهر می‌شود. آنان راهبان شب و شیران روزند. پس خداوند برای مهدی حجاز را فتح می‌کند. او هر کس از بنی هاشم را که در زندان به سر می‌برد رها می‌سازد.

پرچم‌های سیاه در کوفه فرود می‌آیند و بیعت خود را برای آن حضرت ارسال می‌کنند. مهدی لشکریان خود را به سایر مناطق میفرستد. او ستم و اهل آن را می‌میراند و سرزمین‌ها برایش سامان می‌گیرد، و خداوند قسطنطنیه را بر دستان او فتح می‌نماید.»[[685]](#footnote-685)

همان 1 /344 از ابو رومان از امیرالمؤمنین علیه السلام : «هنگامی که منادی از آسمان ندا کند که حق در آل محمد است، نام مهدی بر سر زبان مردم می‌افتد، محبّت او با دل‌هایشان عجین می‌شود و سخنی غیر از او ندارند.»[[686]](#footnote-686)

ندا، نشانه‌ای که گردن‌های مردم در برابر آن فرود می‌آید

غیبت نعمانی /251 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد سخن خداوند تعالی: فَاخْتَلَفَ الأَحْزَابُ مِنْ بَینِهِمْ،[[687]](#footnote-687) اما دسته‏ها[ ی گوناگون‏ ] از میان آنها به اختلاف پرداختند، سؤال شد و ایشان فرمودند: با رخداد سه امر منتظر فرج باشید، پرسیدند: یا امیرالمؤمنین‌! آن چیست؟ فرمودند: اختلاف میان اهل شام، پرچم‌های سیاه از خراسان و فریاد در ماه رمضان.

گفته شد: این یک چیست؟ فرمودند: آیا فرموده‌ی خداوند عزوجل در قرآن را نشنیده‌اید: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ،[[688]](#footnote-688) اگر بخواهیم نشانه‏ای از آسمان بر آنان فرود می‏آوریم، تا گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد؛ آن نشانه‌ایست که دختر را از پرده بیرون می‌کشد، خواب را بیدار می‌کند و بیدار را می‌هراساند.»[[689]](#footnote-689)

تأویل الآیات 1 /386 از حنان بن سدیر روایت می‌کند: « از امام محمد باقر علیه السلام درباره‌ی این آیه: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ، سؤال کردم و ایشان فرمودند: این آیه در مورد قائم آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است، نام او از آسمان ندا می‌شود.»

غیبت نعمانی /260 با دو سند از عبدالله بن سنان نقل می‌کند: «در محضر امام صادق علیه السلام بودم. شنیدم مردی از همدان می‌گوید: این سنّیان ما را سرزنش کرده می‌گویند: شما بر این پندارید که منادی از آسمان نام صاحب این امر را ندا می‌کند؟ امام علیه السلام - که تکیه داده بودند - به غضب آمده نشستند و فرمودند: این مطلب را از من نقل نکن، از پدرم نقل کن که هیچ اعتراضی متوجّه شما نخواهد بود؛ گواهی می‌دهم که از پدرم چنین شنیدم: به خدا سوگند این امر [ ندای آسمانی ] در کتاب خدای عزوجل آشکار است، آنجا که می‌فرماید: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ؛ آن روز هیچ کسی در زمین نخواهد بود، مگر آنکه در مقابل آن خضوع می‌کند و به ذلّت می‌افتد. با شنیدن آن ندا از آسمان که: بدانید‌! حق با علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان اوست، اهل زمین ایمان می‌آورند.

فردای آن روز ابلیس به هوا بالا می‌رود تا از اهل زمین پنهان شود، آنگاه صدا می‌زند: بدانید‌! حق با عثمان بن عفان و پیروان اوست، زیرا او مظلومانه کشته شده، پس خونخواهیِ او کنید.

پس خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، با سخن استوار بر حق - که ندای نخست است - ثابت می‌گرداند، و آن روز کسانی که در دل‌هایشان مرض است دچار شک می‌شوند، و به خدا قسم مرض دشمنی ماست. آن هنگام است که از ما بیزاری می‌جویند و بدگویی می‌کنند و می‌گویند: منادی نخست سحری از سحرهای اهل‌بیت است.

آنگاه امام صادق علیه السلام این سخن خدای عزیز وجلیل را تلاوت کردند: وَإِنْ یرَوْا آیةً یعْرِضُوا وَیقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ،[[690]](#footnote-690)و هرگاه نشانه‏ای ببینند روی گردانند و گویند: سحری دائم است.»

همان /253 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام حدیثی طولانی که بسیاری از حوادث و نشانه‌ها در آن آمده است را نقل می‌کند، در پاره‌ای از آن آمده است: «هنگامی که آتشی زرد و عظیم را از سمت مشرق دیدید که سه روز یا هفت روز شعله ور است، منتظر فرج آل محمد علیهم السلام باشید، ان شاء الله عزوجل، همانا خداوند عزیز حکیم است.

سپس فرمودند: آن فریاد نخواهد بود مگر در ماه رمضان، زیرا رمضان ماه خداست، و فریاد در آن فریاد جبرئیل بر این خلق.

منادی از آسمان به نام قائم ندا می‌کند و هر که در مشرق و مغرب است آن را می‌شنود. هر که خواب باشد بیدار می‌شود. هر که ایستاده می‌نشیند و هر کس نشسته بر دو پا می‌ایستد، و این بابت ترسی است که از آن صدا بر آنان عارض می‌شود. پس خداوند کسی را که از آن صدا عبرت گیرد و اجابت کند رحمت نماید، زیرا صدای نخست از آنِ جبرئیل روح الامین است.

این ندا در ماه رمضان و در شب جمعه شب بیست و سوم است. پس در آن شک نکنید و بشنوید و اطاعت نمایید.

آخر روز صدای ابلیس ملعون خواهد آمد، او صدا می‌زند: بدانید‌! فلانی مظلومانه به قتل رسید، او می‌خواهد مردم را به تردید اندازد و به فتنه دچار کند. آن روز چه بسیار مردّدان حیران که به آتش سقوط می‌کنند.

چون در ماه رمضان آن ندا به گوشتان رسید، تردید به خود راه ندهید که ندای جبرئیل است. نشانه‌ی آن این است که او نام قائم و پدرش را ندا می‌کند چنانکه دوشیزه‌ی در پرده نیز بشنود و پدر و برادرش را بر خروج تحریک کند.

ناگزیر این دو صوت پیش از خروج قائم علیه السلام خواهد بود؛ ندایی از آسمان که ندای جبرئیل به نام صاحب این امر و پدر اوست، و صدای دوم که از زمین است و از آنِ ابلیس لعین و ندا می‌دهد: فلانی مظلوم کشته شد و با این کار در صدد فتنه انگیزی است. پس، از صدای نخست پیروی کنید، و از دیگری بپرهیزید که مبادا با آن به فتنه در افتید.»

تفسیر قمی 2 /118 از هشام روایت می‌کند: «امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌ی: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ، فرمودند: گردن‌های آنان - یعنی بنی‌امیه - فرود می‌آید، و آن [ نشانه ] فریاد از آسمان به نام صاحب این امر خواهد بود.»

غیبت نعمانی /263 از فضیل از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «ندای آسمانی به نام قائم در کتاب خدا آشکار است. عرضه داشتم: خداوند امور شما را سامان دهد، کجای آن؟ فرمودند: در طسم. تِلْک آیاتُ الْکتابِ الْمُبین،[[691]](#footnote-691) فرمایش خداوند: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ.

هنگامی که آن صدا را بشنوند صبح می‌کنند و گویا بر سرهایشان پرنده قرار دارد.»

غیبت شیخ طوسی /110 از حسن بن زیاد صیقل روایت می‌کند: «از امام صادق علیه السلام شنیدم: قائم قیام نمی‌کند تا آنکه منادی از آسمان ندا در دهد و آن را به گوش دختر در پرده و اهل مشرق و مغرب برساند، و در این باره نازل شده است: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ.»

مجمع البیان 4 /184 می‌نویسد: «ابو حمزه‌ی ثمالی درباره‌ی این آیه گوید: آن ندایی است که در نیمه‌ی ماه رمضان از آسمان به گوش می‌رسد، و در پی آن دخترکان از خانه‌ها خارج می‌شوند.»

منصور دوانیقی حدیث ندای آسمانی را نقل می‌کند‌!

کافی 8 /209 از اسماعیل بن صباح روایت می‌کند: «از پیرمردی از سیف بن عَمیره چنین شنیدم: من نزد ابو الدوانیق بودم، اوخود ابتدا به سخن کرد و گفت: ای سیف بن عَمیره‌! ناگزیر منادی نام مردی از فرزندان ابو طالب را ندا می‌کند. گفتم: آیا کسی از مردم آن را روایت کرده است؟ گفت: قسم به کسی که جانم به دست اوست، گوشم از او [ امام باقر علیه السلام  ] شنید که فرمود: ناگزیر منادی نام مردی را ندا می‌کند.

من گفتم: ای امیرالمؤمنین‌! این حدیثی است که تا حال مانند آن را نشنیده‌ام‌!

او گفت: ای سیف‌! وقتی این واقعه رخ دهد، ما نخستین کسانی هستیم که او را اجابت خواهیم کرد، او یکی از عمو زادگان ماست‌! گفتم: کدامین عمو زادگان؟ گفت: مردی از نسل فاطمه علیها السلام.

در ادامه گفت: ای سیف‌! اگر از ابو جعفر محمد بن علی این را نشنیده بودم، و اهل زمین آن را برایم می‌گفتند نمی‌پذیرفتم، لکن او محمد بن علی است.»[[692]](#footnote-692)

نگارنده: علّت یقین منصور به سخن امام باقر علیه السلام آن است که او صحّت خبرهای امام علیه السلام از آینده را لمس کرده است. ایشان به بنی حسن و بنی عباس خبر داده بودند که بر بنی امیّه پیروز می‌شوند ولی در آینده دچار اختلاف خواهند شد، و آنکه سفّاح و سپس منصور به حکومت خواهند رسید.

ندا امری الهی و حتمی است، و همه‌ی مردم علی رغم اختلاف زبان‌هایشان آن را می‌شنوند

ارشاد /358 از ابو حمزه‌ی ثمالی روایت می‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: خروج سفیانی حتمی است؟ فرمودند: آری، و ندا حتمی است، طلوع خورشید از مغرب آن حتمی است، اختلاف بنی عبّاس در حکومت حتمی است، قتل نفس زکیّه محتوم است و خروج قائم از آل محمد حتمی است.

عرض کردم: ندا چگونه است؟ فرمودند: منادی در ابتدای روز از آسمان ندا می‌کند: بدانید‌! حق با علی و شیعه‌ی اوست. آنگاه ابلیس در آخر روز و از زمین صدا می‌زند: بدانید‌! حق با عثمان[[693]](#footnote-693) و پیروان اوست، در این هنگام است که باطل گرایان دچار تردید می‌شوند.»

غیبت شیخ طوسی /266 از ابو حمزه: «خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: امام باقر علیه السلام می‌فرمودند: خروج سفیانی حتمی است، ندا محتوم است، طلوع خورشید از مغرب حتمی است و نیز اموری دیگر را حتمی عنوان کردند.

امام صادق علیه السلام افزودند: اختلاف بنی فلان حتمی است، قتل نفس زکیه محتوم است، و خروج قائم حتمی است.

عرض کردم: ندا چسان خواهد بود؟ فرمودند: در ابتدای روز منادیی از آسمان ندا می‌کند و هر قومی آن را به زبان خود می‌شنوند: بدانید‌! حق در علی و شیعیان اوست. ابلیس هم در آخر روز از زمین صدا می‌زند: حق در عثمان و پیروان اوست. آنگاه است که باطل گرایان به تردید می‌افتند.»

غیبت نعمانی /257 از شرحبیل روایت می‌کند: «از امام باقر علیه السلام در مورد قائم علیه السلام پرسیدم، فرمودند: او نخواهد آمد تا آنکه منادی از آسمان ندا کند و اهل شرق و غرب آن را بشنوند، حتی دختر در پرده نیز آن را می‌شنود.»

همان /274 از زراره نقل می‌کند: «خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا ندا حق است؟ فرمودند: آری به خدا، چنان که هر قومی به زبان خود آن را بشنوند.»

ندا، فریاد به حق

تفسیر قمی 2 /327 می‌نویسد: «فرمایش خداوند: وَاسْتَمِعْ یوْمَ ینَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ،[[694]](#footnote-694)و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی‏دهد، به گوش باش‏؛ فرمود: منادی به نام قائم و پدرش علیهما السلام ندا می‌کند.

این آیه: یوْمَ یسْمَعُونَ الصَّیحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِک یوْمُ الْخُرُوج،[[695]](#footnote-695)روزی که فریاد به حق را می‏شنوند، آن [ روز ] روز بیرون آمدن است؛ فرمود: فریاد [ به نام ] قائم از آسمان.

ذَلِک یوْمُ الْخُرُوج ؛ فرمود: آن رجعت است.»

ندا در حالی رخ می‌دهد که مسلمین، مخصوصاً شیعیان در اوضاعی سخت به سر می‌برند

غیبت نعمانی /181 از داود رقی نقل می‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم، این امر به درازا انجامیده و چنان شده که دل‌های ما به تنگ آمده و از غصّه می‌میریم، ایشان فرمودند: این امر در مأیوسانه‌ترین و غمبارترین حالت رخ می‌دهد [ و ] منادی از آسمان نام قائم و پدرش را ندا می‌کند.

گفتم: فدایت شوم، نام او چیست؟ فرمودند: نام او نام پیامبری است، و نام پدرش نام وصیّی است.»

همان /142 از عمرو بن سعد نقل می‌کند که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام - در حدیثی طولانی - به حذیفه فرمودند: «چون آن کس از فرزندانم که غائب می‌شود از دیدگان مردم غائب گردد، و مردم به ناپدید شدن، قتل یا فوت او به اضطراب افتند، فتنه رو می‌آورد، بلا فرود می‌آید و تعصّب بالا گیرد. مردم در دین خود افراط می‌کنند. بر این نظر اتّفاق می‌کنند که حجّت از بین رفته و امامت باطل است. حاجیان از شیعیان علی و ناصبیان برای دستیابی و جستجوی[[696]](#footnote-696)جانشینِ جانشین در آن سال حج گزارند، ولی نه اثری از او دیده شود و نه خبری، و جانشینی هم برای او نیابند.

آن هنگام است که شیعیانِ علی را دشنام دهند. دشمنان آنها آنان را دشنام می‌دهند و اشرار و فاسقان با احتجاج‌هایشان بر آنان فائق می‌آیند.[[697]](#footnote-697) تا آن زمان که امّت حیران مانَد، هوش از سرش به در رود، و این سخن را زیاد گوید که حجّت از میان رفته و امامت باطل است.

پس قسم به پروردگار علی که حجّت پایدار است، در راه‌ها راه می‌رود، در خانه‌ها و قصرها وارد می‌شود، در شرق و غرب این زمین سیر می‌کند، سخن را می‌شنود، بر مردم سلام می‌کند، می‌بیند ولی دیده نمی‌شود، تا آن وقت [ معلوم ] و میعاد و ندای منادی از آسمان.

بدانید‌! آن روز روز شادی فرزندان و شیعیان علی است.»

ندا، به دنبال جنگی در حجاز

غیبت نعمانی /266 از عبدالله بن سنان: «از امام صادق علیه السلام چنین شنیدم: منادی از آسمان نام صاحب این امر را ندا می‌کند: آگاه باشید‌! همانا این امر [ امامت ] برای فلان بن فلان است، پس این نبرد برای چیست؟

همو از ایشان علیه السلام نقل می‌کند: این امر [ ظهور ] که بدان امید دارید واقع نخواهد شد، تا آنکه منادی از آسمان ندا در دهد: بدانید‌! فلانی صاحب امر است، پس این جنگ برای چیست؟»

نگارنده: این حدیث دلالت دارد که ندای آسمانی در پی جنگی خواهد بود، و احادیثی که بیانگر آن است که در حجاز خلأ سیاسی و درگیری خونین رخ می‌دهد نیز می‌تواند مؤید آن باشد.

ندا، در شب بیست و سوم ماه رمضان

کمال الدین 2 /650 و 652 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «آن فریادی که در ماه رمضان است، در شب جمعه که بیست و سه شب از ماه رمضان گذشته خواهد بود.»

غیبت نعمانی /289 از ابو بصیر روایت می‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم، خروج قائم علیه السلام کی خواهد بود؟ فرمودند: ای ابا محمد‌! ما اهل‌بیتی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم، رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده‌اند: وقت گذاران دروغ گفتند.

ای ابا محمد‌! پیش از این امر پنج علامت خواهد بود؛ نخستین آنها ندا در ماه رمضان، خروج سفیانی، خروج خراسانی، قتل نفس زکیه و فرو رفتن زمین در بیداء.

در ادامه فرمودند: ای ابا محمد‌! ناگزیر پیش از این امر دو طاعون دامنگیر خواهد شد؛ طاعون سفید و طاعون سرخ، عرضه داشتم: فدایت شوم، این دو چه هستند؟ فرمودند: طاعون سفید مرگ سریع است و طاعون سرخ شمشیر.

قائم خارج نخواهد شد تا آنکه از درون آسمان در شب بیست و سوم که شب جمعه است نام او را ندا کنند، گفتم: چه ندا می‌کنند؟ فرمودند: به نام او و نام پدرش که بدانید‌! فلان بن فلان قائم آل محمد است، پس شنوا و مطیع او باشید.

پس هر آنچه خدا روح در آن آفریده است آن فریاد را می‌شنود. آن فریاد خواب را بیدار می‌کند و او به حیاط خانه‌اش بیرون می‌رود، و دوشیزه را از پرده به در می‌آورد. قائم هم با شنیدن آن - که فریاد جبرئیل علیه السلام است - خارج می‌شود.»

وقوع این امر در شب بیست و سوم رمضان، از نیمه‌ی رمضان - که پیشتر گذشت - قوی‌تر است.

نشانه‌هایی دیگر در کنار ندای آسمانی

ارشاد /359 از ابو بصیر روایت می‌کند: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که درباره‌ی این آیه: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ، فرمودند: خداوند این نشانه را نشان آنها خواهد داد، گفتم: کیان؟ فرمودند: بنی امیّه و پیروانشان.

عرض کردم: آن نشانه چیست؟ فرمودند: ثابت ماندن خورشید از زوال تا هنگام عصر، و ظهور سینه و چهره‌ی مردی - که به حسب و نسب معروف است - در چشمه‌ی خورشید. این در زمان سفیانی خواهد بود و آن هنگام است که هلاکت خود و قومش فرا می‌رسد.»

غیبت نعمانی /279 از همو از امام صادق علیه السلام : «نام قائم را ندا می‌کنند: ای فلان بن فلان‌! برخیز.»

نگارنده: این ندا و هاتف مربوط به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیر از ندای عمومی است.

از نشانه‌های ظهور: چراغی که خاموش می‌شود و به جای آن، نور حضرت جلوه می‌کند

اثبات الوصیة /226 از ابو نصر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «صاحب این امر خانه‌ای دارد که آن را بیت الحمد گویند. در آن چراغی است که از زمان ولادت تا وقتی که به شمشیر قیام کند می‌درخشد.»[[698]](#footnote-698)

غیبت نعمانی /239 از مفضل از امام صادق علیه السلام : «صاحب این امر خانه‌ای دارد که بدان بیت الحمد گویند. در آنجا چراغی است که از روز ولادت ایشان تا روزی که به شمشیر قیام کند می‌درخشد و خاموش نمی‌شود.»

نشانه‌ای در ماه رجب و پیش از ندا

غیبت نعمانی /252 از داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «پیش از سالی که فریاد در آن خواهد بود، در رجب نشانه‌ای رخ می‌نماید، گفتم: کدام؟ فرمودند: صورتی که در ماه جلوه می‌کند و دستی آشکار.»

معنای این روایت: با امام علیه السلام در حالی بیعت می‌کنند که خوش ندارد

غیبت نعمانی /263 از عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «نام قائم علیه السلام ندا می‌شود. او پشت مقام [ ابراهیم علیه السلام  ] است که می‌آیند و می‌گویند: نام شما ندا شد، پس منتظر چه هستید؟ آنگاه دست او را گرفته بیعت می‌کنند.

زراره به من گفت: الحمد لله، ما می‌شنیدیم که با قائم علیه السلام در حالتی بیعت می‌کنند که خوش ندارد، و جهت کراهت آن را نمی‌دانستیم، حال فهمیدیم کراهتی است بدون گناه.»

ندای شیطان پس از ندای جبرئیل علیه السلام

غیبت نعمانی /265 از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «دو فریاد خواهد بود، یکی ابتدای شب و دیگری در انتهای شب دوم، عرضه داشتم: چگونه؟ فرمودند: یکی از آسمان است و یکی از ابلیس، گفتم: چسان آنها را از یکدیگر تشخیص دهیم؟ فرمودند: هر که آن را بشنود، پیش از آن، آن را شناخته است.»

کمال الدین 2 /650 از زراره روایت می‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: منادی نام قائم را ندا می‌کند، گفتم: [ شنیدن آن ] مخصوص بعضی است یا نه، بلکه فراگیر است؟ فرمودند: فراگیر است و هر قومی با زبان خود آن را می‌شنوند.

عرض کردم: حال که نام او را ندا می‌کنند، دیگر چه کسی با ایشان مخالفت خواهد کرد؟ فرمودند: ابلیس آنان را رها نمی کند، تا آنکه ندا کند و مردم را به تردید اندازد.»

همان از میمون البان روایت می‌کند: «در حضور امام باقر علیه السلام در خیمه‌ی ایشان بودم که گوشه‌ای از آن را بالا بردند و فرمودند: امر ما هنگامی که فرا رسد، از این خورشید آشکارتر خواهد بود. آنگاه افزودند: منادی از آسمان ندا می‌کند فلان بن فلان امام است و نام او را می‌برد.

ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - نیز از زمین صدا می‌زند، همان گونه که شب عقبه [ مشرکین را ] در مورد رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ندا کرد [ و هشدار داد ].

همان 2 /652 از امام صادق علیه السلام : «صوت جبرئیل از آسمان است و صدای ابلیس از زمین. پس، از صدای نخست پیروی کنید و از دیگری بپرهیزید که مبادا با آن به فتنه در افتد.»

غیبت نعمانی /264 از زراره نقل می‌کند: «از امام‌جعفرصادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: منادی از آسمان ندا می‌دهد: فلانی امیر است. منادیی ندا می‌کند: علی و شیعیان او رستگارانند.

عرض کردم: با این وجود چه کسی با مهدی علیه السلام می‌جنگد؟ فرمودند: شیطان صدا می‌زند: فلان و پیروانش رستگارانند - و نام مردی از بنی‌امیه را می‌برد -. عرض کردم: چه کسی راست را از دروغ تشخیص می‌دهد؟ فرمودند: کسانی که حدیث ما را روایت می‌کنند، و پیش از آنکه رخ دهد می‌گویند واقع می‌شود، و می‌دانند خود بر حق و صدق هستند.»

غیبت نعمانی /264 از ناجیه‌ی قطان از امام باقر علیه السلام : «منادی ندا می‌کند: مهدی از آل محمد فلان بن فلان است - و نام او و پدرش را می‌برد -. پس شیطان صدا می‌زند: فلانی و پیروانش بر حق هستند، و مقصود او مردی از بنی‌امیه است.»

همان /265 از هشام بن سالم روایت می‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: جریری برادر اسحاق به ما می‌گوید: شما بر این باورید که دو ندا خواهد بود، حال کدام صادق و کدام کاذب است؟ امام علیه السلام فرمودند: به او بگویید: آن کسی که ما را بدان خبر داده است، و تو منکر وقوع آن هستی، صادق است.»

کافی 8 /208 از ابن مسلمه‌ی جریری نقل می‌کند: «به امام صادق علیه السلام گفتم: اینان ما را توبیخ می‌کنند و دروغگو می‌دانند، زیرا ما می‌گوییم: دو فریاد خواهد بود، آنها می‌گویند: حق از باطل آن دو را چگونه تمییز می‌دهید؟

امام علیه السلام فرمودند: شما چه پاسخی به آنها می‌دهید؟ عرضه داشتم: هیچ، فرمودند: بگویید: وقتی رخ دهد کسی آن را تصدیق می‌کند، که پیشتر بدان ایمان داشته است، خداوند عزوجل می‌فرماید: أَفَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلا أَنْ یهْدَی فَمَا لَکمْ کیفَ تَحْکمُون،[[699]](#footnote-699)پس، آیا کسی که به سوی حقّ رهبری می‏کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‏یابد مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‏کنید؟»

همان 8 /209 از داود بن فرقد: «شخصی از عجلیه[[700]](#footnote-700) این حدیث را شنید: منادی ابتدای روز ندا می‌کند: به هوش باشید‌! فلان بن فلان و شیعیان او رستگارانند، و پایان روز ندا می‌کند: بدانید‌! عثمان و پیروان او رستگارانند. امام علیه السلام فرمودند: منادی پایان روز در ابتدای روز ندا می‌کند.[[701]](#footnote-701)

آن مرد گفت: ما از کجا بدانیم کدام صادق و کدام کاذب است؟ ایشان فرمودند: کسی که پیش از ندا بدان ایمان داشته آن را صادق می‌شمارد [ و تشخیص می‌دهد ]، خداوند عزوجل می‌فرماید: أَفَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلا أَنْ یهْدَی.»

این ندا غیر از صدایی است که از شام آید

غیبت نعمانی /279 از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «در انتظار صدا باشید که به ناگاه و از ناحیه‌ی دمشق به گوش شما می‌رسد، در آن فرجی عظیم برای شماست.»

نگارنده: این فریاد ندای آسمانی نیست، و ممکن است کنایه از حادثه‌ای باشد که در شام رخ می‌دهد، چیزی به مانند رانش زمین. البته احتمال ضعیفی نیز در بین است که این هم ندا باشد و چنان به گوش می‌رسد که گویا از سوی شام است.

نکاتی چند

روایات منابع اهل سنّت در مورد ندا و جوّ ظهور چند برابر روایاتی است که از اهل‌بیت علیهم السلام به ما رسیده است، و آنچه که گذشت مقداری اندک از آن بود.

سنّیان بسیاری از مضامینی را که ما از اهل‌بیت علیهم السلام و مخصوصاً امیرالمؤمنین و امام باقر علیهما السلام نقل می‌کنیم روایت می‌کنند، تفاوتی که وجود دارد آن است که آنها عصمت و الهی بودن آنان را کنار گذارده‌اند‌!

روایات اهل تسنّن روی درگیری و قتل در پایان موسم حج تمرکز می‌کند، امری که در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام کمتر مشاهده می‌شود.

علی رغم آنکه عنصر اعجاز در روایات طرفین به چشم می‌خورد، اما منابع آنها افسانه‌سرایی‌ها را نیز بدان افزوده که در نتیجه بی‌شباهت به اسرائیلیات نخواهد بود، و آنچه از نظر گذشت کم مبالغه‌ترین ‌ها بود. ما همین اسلوب را می‌توانیم درباره‌ی مرگ حاکم حجاز و نزاع قبائل پس از او بر حکومت و سایر رخدادها در احادیث آنها بیابیم.

روایات آنها چنین جلوه می‌دهد که گویا ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف امری تصادفی است، و مسلمانان بعد از مرگ حاکم حجاز و درگیری قبائل، با شتاب می‌آیند و امام علیه السلام را مجبور می‌کنند تا به بیعت آنان تن در دهد، آنگاه رهبری امّت را در حجاز بر عهده می‌گیرد، سپس رهسپار عراق و سوریه و قدس می‌شود و خداوند آنها را برای او فتح خواهد کرد‌!

این در حالی است که روایات اهل‌بیت علیهم السلام بالصراحه بیانگر آن است که تمامی این امور برنامه‌ای است الهی که با دقّت آماده سازی می‌گردد، و مهم‌ترین نقش آن را امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - که ولیّ خدا و خاتم اوصیاء معصوم علیهم السلام است، برای میراندن ظلم تا ابد ذخیره شده، توسّط پروردگارش رهنمون می‌شود، حرکت او موعود و به ارشاد خداوند متعال است، شخصیّتی یگانه در راهبری دارد، و خدا توانایی‌هایی خاص و سرنوشت ساز به او عطا کرده است - خواهد داشت.

در ادامه یارانی که خدا آنان را ذخیره کرده است می‌آیند و از اقصی نقاط جهان حضور می‌رسند. آنگاه نوبت به شرائطی می‌رسد که برای ظهور ایشان مهیّا شده است، چه شرائط مربوط به عالم عرب، و چه سایر نقاط، و از جمله‌ی آنها سقوط حکومت حجاز، وضع مثبت در عراق و وجود دو دولت دوستدار اهل‌بیت علیهم السلام یعنی ایران و یمن.

بحار الانوار 52 /389 از ابو الجارود روایت می‌کند: «به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت گردم، درباره‌ی صاحب الامر برایم بفرمایید، ایشان فرمودند: شب هنگام از هراسان‌ترین مردم است و صبح می‌کند در حالی که از ایمن‌ترین آنهاست، و شب و روز این امر [ و آنچه باید انجام دهد ] بدو وحی می‌شود.

عرض کردم: ای ابا جعفر‌! آیا به او وحی می‌گردد؟ فرمودند: ای ابو جارود‌! آن، وحی نبوّت نخواهد بود، بلکه به او وحی می‌کند، آنسان که به مریم دختر عمران، مادر موسی و نحل وحی کرده است. ای ابا جارود‌! قائم آل محمد نزد خداوند از مریم دختر عمران، مادر موسی و نحل گرامی‌تر است.»

شانزده ماه نخست

احادیث شریفه بر آن دلالت می‌کند که نهضت مقدّس امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در شانزده ماه به اتمام خواهد رسید. شش ماه نخست در حال هراس و انتظار به سر می‌برد، و وقایع را مخفیانه و به واسطه‌ی یاران راهبری می‌کند، سپس به مدّت دو ماه در مکه خواهد بود. آنگاه متوجّه مدینه می‌شود و مدّتی محدود در آن به سر خواهد برد. بعد از آن عراق، بعد شام و قدس.

روایات تصریح دارد که جنگ‌های ایشان با دشمنان، هشت ماه به طول می‌انجامد و پیروزی‌هایی عظیم به همراه خواهد داشت. پس از آن، عالم اسلام تحت فرمان ایشان، به عالمی موحّد تبدیل می‌شود. در ادامه با یاری حضرت مسیح علیه السلام آتش بسی با غربیان برقرار خواهد شد.

حدوداً شش ماه پیش از آغاز نهضت، دو رخداد خواهد بود که اشاره به ظهور است؛

نخست: انقلابی در شام و به رهبری سفیانی، عثمان بن عنبسه، واقع می‌شود. از قرائن عدیده آشکار می‌شود که یهود و غرب پشتیبان اویند و حرکت او را دستاوردی مهم در سلطه بر مناطق پیرامون فلسطین می‌دانند که به دست فرماندهی قدرتمند و همسوی با اهداف آنها انجام می‌پذیرد.

لکن کسانی که از روایات پیرامون سفیانی آگاهند و می‌دانند خروج او مقدّمه‌ی ظهور امام مهدی علیه السلام است، می‌گویند: خدا و رسولش راست گفته‌اند، پروردگارمان منزّه است، همانا وعده‌ی او محقّق می‌گردد، و خود را برای نصرت امام آماده می‌کنند.

دوم: ندایی آسمانی به سراسر نقاط عالم که همه آن را - با وجود اختلاف لغات - می‌شنوند و گویا از فراز کعبه است. در اثر آن هر خوابی بیدار می‌شود، نشسته می‌ایستد، و مردمان از خانه‌ها بیرون می‌آیند تا ببینند چه روی داده است؟

این ندا پیام آور آن است که دوران ستم و خونریزی سر آمده و فرمان می‌دهد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پیروی کنند، و نام ایشان و پدر بزرگوارشان را می‌برد.

آن هنگام است که تأویل فرمایش خداوند محقّق می‌شود، آنجا که می‌فرماید: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ،[[702]](#footnote-702) اگر بخواهیم نشانه‏ای از آسمان بر آنان فرود می‏آوریم، تا گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد. و بشر در برابر این نشانه‌ی ربّانی سر فرود می‌آورد، و همه این سؤال را خواهند داشت: مهدی کیست و اکنون کجاست؟

لیکن پیروان شیطان مردم را با ندایی شیطانی به تردید می‌اندازند، و در صدد کشتن امام علیه السلام برمی‌آیند‌! این در حالی است که ایمان مؤمنان به اینکه این ندا، ندای حق و موعود است و بشارت ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را می‌دهد افزون می‌گردد، و آنها برای یاری ایشان گروه گروه می‌آیند.

و این هنگام است که امام علیه السلام ظهور تدریجی خویش را می‌آغازد، همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: «به طوری ابهام آمیز ظاهر می‌شود، پس سخن درباره‌ی او اوج می‌گیرد و امرش آشکار می‌گردد.»[[703]](#footnote-703)

یعنی برای اینکه امر ظهور ایشان برای مردم واضح و آشکار شود، یا اینکه مردمان را در پذیرش آن بیازماید.

غیبت نعمانی /277 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «قائم قیام نمی‌کند تا آنکه دوازده مرد برخیزند و همه به اتّفاق بگویند ایشان را دیده‌اند، ولی مردمان آنان را تکذیب می‌کنند.»

اینان در ادّعای خود راستین هستند، اما مردم در ابتدای امر آن را نمی‌پذیرند. امام علیه السلام در این برهه، ممهّدان و آماده سازان یمنی و ایرانی را مأمور انجام دستورات می‌کند و با یارانش در سرزمین‌های مختلف اسلامی ارتباط دارد.

در همین زمان نگاه‌ها همه متوجّه حجاز است و همه در جستجوی مهدی علیه السلام ، زیرا او اهل مدینه است و نهضتش از مکّه آغاز می‌گردد.

لشکر سفیانی بسیاری از بنی هاشم را در مدینه دستگیر می‌کند، با این امید که امام علیه السلام در میان آنان باشند.

همزمان در مناطق اسلامی سخن از مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و ندای جبرئیل علیه السلام است، که خود در مقدّمه چینی برای ظهور نقش مهمّی دارد. لکن برای مدعیان مهدویّت نیز عرصه برای گمراه نمودن مردم فراهم است. در روایت آمده که بسیاری از جمله دوازده نفر از آل ابی طالب علیه السلام پیش از ظهور ادّعای مهدویّت می‌کنند، آنها همه پرچمداران ضلالت و گمراهی بوده و در صدد سوء استفاده از جوّی هستند که از توجّه عالم به ظهور امام علیه السلام حاصل شده است.

مرحوم نعمانی در غیبت /151 از مفضل بن عمر نقل می‌کند: «امام صادق علیه السلام فرمودند: بپرهیزید از آنکه نام او [ قائم علیه السلام  ] را ببرید. بدانید‌! به خدا قسم امامتان برهه‌ای غائب خواهد شد، و شما آزمایش می‌شوید تا آنکه گفته شود: او مرد، یا هلاک شد، در کدامین وادی سیر می‌کند؟ دیدگان مؤمنان بر او خواهد گریست، و شما بسان کشتی‌ها که امواج دریا آنها را واژگون می‌کنند واژگون خواهید شد، پس تنها کسی نجات خواهد یافت که خدا از او پیمان گرفته، در دل او ایمان را نوشته و او را با روحی از جانب خود تأیید نموده باشد، و دوازده پرچم مشتبه - که از یکدیگر قابل شناخت نیستند - نیز بالا می‌رود.

مفضل گوید: من گریستم، ایشان فرمودند: ای ابا عبدالله‌! چرا گریه می‌کنی؟ عرضه داشتم: چسان نگریم، حال آنکه شما می‌فرمایید دوازده پرچم که از یکدیگر قابل شناسایی نیستند بالا می‌رود، پس ما آن وقت چه کنیم؟

امام علیه السلام به آفتابی که وارد اتاق شده بود نگریسته فرمودند: ای ابا عبدالله‌! این خورشید را می‌نگری؟ پاسخ مثبت دادم، ایشان فرمودند: به خدا قسم امر ما از این خورشید آشکارتر است.»[[704]](#footnote-704)

این فرمایش بدان معناست که امر ظهور امام زمان علیه السلام به جهت نشانه‌ها و علائمی که دارد واضح، آشکار و متمایز است، لذا هرگز مشتبه نشده، از خورشید آشکارتر خواهد بود.

بیعت با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، پس از مرگ حاکم و درگیری قبائل

المصنف عبدالرزاق 11 /371 از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «هنگام مرگ خلیفه‌ای اختلاف رخ می‌دهد. پس مردی از مدینه بیرون آمده به مکه می‌رود. مردم او را در حالی که خوش ندارد، برای بیعت از خانه بیرون می‌آورند و میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. لشکری از شام به سوی او می‌آید. وقتی به بیابان می‌رسند به زمین فرو می‌روند. آنگاه عصائب [ و گروه‌های کم تعداد ] عراق و ابدال شام نزد او می‌آیند و بیعت می‌کنند. او گنج‌ها را بیرون می‌آورد، اموال را قسمت می‌کند، و اسلام را در زمین اقتدار می‌بخشد. او هفت سال - و یا فرمودند: نه سال - خواهد زیست.»

المصنف ابن ابی شیبه 15 /45 از ام سلمه از آن حضرت: «افرادی به تعداد اهل بدر با مردی در بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. عصائب عراق و ابدال شام نزد او می‌آیند. لشکری از اهل شام برای نبرد با آنها می‌آیند، اما چون به بیابان رسند در زمین فرو روند. آنگاه مردی از قریش - که دایی‌هایش کلب هستند - برای جنگ با او می‌آید. آنان با یکدیگر مواجه می‌شوند و خداوند اینها را شکست می‌دهد. گفته می‌شود: زیانکار کسی است که از غنیمت کلب بی‌نصیب ماند.»

مسند احمد 6 /316 این روایت را چنین می‌آورد: «از مدینه به مکه می‌گریزد. مردمی از اهل مکّه به سراغ او می‌آیند، و او را در حالی که کراهت دارد بیرون آورده، با او بیعت می‌کنند. لشکری از شام به سوی آنان ارسال می‌شود که در بیداء به زمین فرو می‌روند. مردم چون این را ببینند، ابدال شام و گروه‌های عراق بیایند و بیعت کنند.

آنگاه مردی از قریش - که دایی‌هایش کلب هستند - می‌آید. آنکه در مکّه است گروهی را به سوی آن می‌فرستد که بر لشکر کلب پیروز می‌شوند. زیانکار کسی است که در غنیمت کلب حضور ندارد.

او اموال را تقسیم می‌کند، و در میان مردم به سنّت پیامبرشان رفتار می‌کند، و نه سال درنگ خواهد نمود.»[[705]](#footnote-705)

الفتن 1 /340 از ارطاة روایت می‌کند: «زمانی که مردم در منی و عرفات هستند، منادی پس از گروه گروه شدن قبائل ندا می‌کند: بدانید‌! امیرتان فلانی است. به دنبال آن صدایی دیگر می‌گوید: بدانید‌! او دروغ گفت. صدای دیگری نیز در پی آن خواهد آمد: او راست گفت. پس نبرد سختی در می‌گیرد و این در حالی است که اسلحه‌ی آنان اندک است. در آن هنگام دستی نشاندار در آسمان می‌بینید. جنگ شدّت می‌گیرد، تا آنجا که از یاران حق تنها به تعداد اهل بدر باقی مانند، و آنان می‌روند تا با صاحب خود بیعت کنند.»

ابن‌حماد در ادامه بابی را با عنوان «اجتماع مردم در مکّه و بیعت آنان با مهدی، درگیری و جنگی که در آن سال در مکّه رخ می‌دهد، و اینکه آنان پس از جنگ به دنبال مهدی می‌گردند و با او بیعت می‌کنند» می‌آورد و در آن از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «در ذی القعده قبائل گروه گروه می‌شوند. آن سال حاجیان را چپاول می‌کنند. پس نبردی در منی در می‌گیرد که کشتگان آن بسیار بوده و خون بسیاری ریخته می‌شود، چنانکه خون بر فراز گردنه‌ی جمره خواهد رسید. صاحب آنان می‌گریزد، ولی او را میان رکن و مقام می‌آورند و با او بیعت می‌کنند و این در حالی است که این کار خوشایند او نیست. به او می‌گویند: اگر ابا کنی گردنت را می‌زنیم. پس به تعداد اهل بدر با او بیعت می‌کنند. ساکنان آسمان و زمین از او خشنود می‌شوند...

عبدالله‌بن‌عمرو گوید: مردم با هم حج به جای می‌آورند. با هم به عرفات می‌روند ولی امامی ندارند. آنها در منی هستند که به مرضی مانند هاری مبتلا می‌شوند، پس قبائل بر یکدیگر هجوم آورده چنان می‌جنگند که خون از گردنه بالا می‌رود. آنان به سراغ بهترینِ خود می‌روند. در حالی به حضور او می‌رسند که صورت خود را به کعبه چسبانیده گریه می‌کند، گویا او و اشک‌هایش را می‌بینم. آنها به او می‌گویند: بیا با تو بیعت کنیم، او گوید: وای بر شما، چه بسیار پیمانی که شکستید، و چه خون‌ها که ریختید، و با او در حالی که کراهت دارد بیعت می‌کنند.

اگر او را درک کردید با او بیعت کنید، زیرا او مهدی در زمین و آسمان است... و دیگر روایات مشابه ابن‌حماد از عبدالله، سعید ابن مسیب، ابن عباس، ابن حوشب و دیگران.

ابو‌هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند: «نشانه‌ای در ماه رمضان خواهد بود. گروهی در شوّال ظاهر می‌شوند. در ذی القعده نبردی در می‌گیرد. حاجیان در ذی الحجة غارت می‌شوند. پرده‌ی محرّمات در محرّم دریده می‌شود. در صفر صدایی خواهد آمد. در دو ماه ربیع قبائل درگیر نزاع می‌کنند. آنگاه شگفتی، تمام شگفتی بین جمادی و رجب است. سپس [ اوضاع چنان می‌شود که ] شتری با جهاز، از مزرعه‌ای که صد هزار غلّه دارد بهتر خواهد بود [ و نا‌امنی چنان فراگیر می‌شود که وسیله‌ای مجهّز که با آن بتوان فرار کرد از اموال ثابتی چون مزرعه‌ای اینچنین بهتر خواهد بود ].»[[706]](#footnote-706)

عقد الدرر /13 از حذیفه از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «اگر از دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند در آن روز مردی را که همنام من است و اخلاق مرا دارد و کنیه‌اش ابو عبدالله است می‌فرستد. مردم میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. خداوند دین را به وسیله‌ی او باز می‌گرداند و برای او فتح‌هایی رخ می‌دهد. پس بر زمین تنها کسانی که لا إله إلا الله می‌گویند، باقی خواهند ماند.

در این هنگام سلمان برخاست و گفت: یا رسول الله‌! از کدام فرزند شما؟ ایشان فرمودند: از این فرزندم، و با دست بر حسین علیه السلام زدند.»

روایت مرگ حاکم حجاز از منابع ما، پیش از این در فتنه‌های متّصل به ظهور و احادیث ندای آسمانی گذشت، مانند غیبت نعمانی /267 از امام صادق علیه السلام : «مردم در عرفاتند که شخصی سوار بر شتری سریع می‌آید و خبر از مرگ خلیفه‌ای می‌دهد که با مرگ او فرج آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم و نیز فرج تمامی مردم خواهد بود.»[[707]](#footnote-707)

و ظاهر آن است که تأثیر این خبر بر پیروان حاکم گران می‌آید، و در روایتی آمده است که آنان کسی را که این خبر را در عرفات منتشر می‌کند، به قتل می‌رسانند.

همان /262 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «هنگامی که بنی امیّه اختلاف کنند و حکومتشان از دست رود، پسران عبّاس به حکومت رسند. آنان هماره در غرور حکومت و رفاه و عیش خواهند بود تا آنکه میانشان اختلاف درگیرد. با وقوع اختلاف، حکومت آنان می‌رود و اهل مشرق و مغرب به اختلاف می‌افتند. آری، و اهل قبله.

مردم به علّت ترسی که بر آنان سایه می‌افکند، با سختی و شدّت مواجه می‌شوند. آنان پیوسته در این حالت خواهند بود تا آنکه منادیی از آسمان ندا کند. پس چون ندا کرد بروید، بروید که به خدا قسم گویا او را بین رکن و مقام می‌بینم، او با مردم بر امری جدید، کتابی جدید و حاکمیّت جدیدی از آسمان، بیعت می‌کند.

بدانید‌! هرگز پرچم او ردّ نخواهد شد تا از دنیا رود.»

در برخی روایات آمده است که سبب قتل وی مسأله‌ای اخلاقی است، و قاتل او یکی از خادمان اوست که پس از کشتن او می‌گریزد‌! کمال الدین 2/655 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «سبب مرگ او آن است که با اخته‌ای نزدیکی می‌کند. غلام هم بر می‌خیزد و او ر ا ذبح و چهل روز مرگ او را کتمان می‌کند. هنگامی که در طلب غلام روند، نخستین کسی که خارج می‌شود باز نمی‌گردد، مگر پس از آنکه حکومت آنان از دست رود.»[[708]](#footnote-708)

مختصر البصائر /199از امیرالمؤمنین علیه السلام : «برای آن نشانه‌ها و علاماتی است؛ نخست آنکه کوفه با لشکر و خندق محاصره شود، ... سه پرچم - که با [ پرچم ] هدایت مشتبه می‌شوند - پیرامون مسجد اکبر آمد و شد کنند که قاتل و مقتول در آتش‌اند.»

این پرچم‌ها، پیرامون مسجد الحرام در حجاز با هم درگیر می‌شوند، و هیچ یک در مسیر هدایت نیست.

غیبت شیخ طوسی /271 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «کسی که برای من مرگ عبدالله را ضمانت کند، برای او [ قیام ] قائم را تضمین خواهم کرد. آنگاه فرمودند: هنگامی که عبدالله بمیرد، پس از او مردم بر هیچ کس گرد نیایند، و این امر بدون صاحب شما به پایان نخواهد رسید - ان شاء الله -.

حکومت سالیانه به پایان می‌رسد و جای خود را به حکومت ماهیانه و روزانه خواهد داد. عرض کردم: آیا این به طول می‌انجامد؟ فرمودند: هرگز.»

خداوند امر ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در یک شب سامان می‌دهد

المصنف ابن ابی شیبه 15 /197 با دو سند از حضرت علی علیه السلام از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «مهدی از ما اهل‌بیت است. خداوند او را در یک شب سامان می‌دهد.»[[709]](#footnote-709)

در منابع ما: دلائل الامامة /247 نظیر روایت المصنف را نقل می‌کند.

کمال الدین 1 /152 از حضرت امیر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کند: «مهدی از ما اهل‌بیت است. خداوند امر او را به یک شب سامان می‌دهد.

در روایتی دیگر: خدا او را در یک شب سامان می‌دهد.

از امام صادق علیه السلام روایت است که به برخی یاران فرمودند: به آنچه امید نداری امیدوارتر باش تا آنچه امید داری، زیرا موسی بن عمران علیه السلام خارج شد تا برای خانواده‌اش آتشی برگیرد، و در حالی نزد آنها بازگشت که رسول و نبی بود. پس خدای تبارک و تعالی امر بنده و پیامبرش موسی علیه السلام را در یک شب سامان داد. و همین گونه خداوند تبارک و تعالی درباره‌ی قائم، دوازدهمین از ائمه علیهم السلام رفتار خواهد نمود. امر او را به یک شب سامان می‌بخشد، همانسان که امر پیامبرش موسی را سامان داد، و او را از حیرت و غیبت به نور فرج و ظهور بیرون خواهد آورد.»

نگارنده: سامان بخشیدن به معنای آن است که خداوند اسباب نصرت و لوازمی را که برای انجام مأموریّتی اینچنین سترگ می‌باید، برای امام عجل الله تعالی فرجه الشریف فراهم خواهد آورد، که شامل آماده سازی اوضاع امّت و عالم از یک سو، و نیز عنایت الهیِ مناسب با برنامه و مقام حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف از سویی دیگر می‌شود.

لکن این معنا برای برخی سنیان اشتباه شده و لذا پنداشته‌اند حضرت مهدی علیه السلام پیش از آن شب شایستگی لازم را ندارد، و توبه می‌کند و خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد‌! این ساده بینی و سطحی نگری است، چرا که مسلمانان اجماع دارند بر اینکه رسول گرامی صلی الله علیه وآله وسلم او را مهدی نامیده‌اند که دلالت بر عصمت کامل و شامل و عظمت شخصیّت ایشان دارد.

روز مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، یکی از روزهای سه گانه‌ی خداوند

تفسیر قمی 1 /367‌: «در مورد سخن خداوند متعال: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَی بِآیاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَک مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَذَکرْهُمْ بِأَیامِ اللهِ،[[710]](#footnote-710)و در حقیقت موسی را با آیات خود فرستادیم [ و به او فرمودیم‏ ] که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور، و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن، فرمود: روزهای خدا سه مورد است؛ روز قائم، روز موت و روز قیامت.»[[711]](#footnote-711) ‏

مختصر البصائر /18 از موسی الحناط از امام صادق علیه السلام : «روزهای خدا سه تاست؛ روز قیام قائم علیه السلام ، روز رجعت و روز قیامت.»

برسی در مشارق انوار الیقین /253: «الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ،[[712]](#footnote-712) آنان که به غیب ایمان می‌آورند؛ غیب، روز رجعت، روز قیامت و روز قائم است.

و این سخن خدا: وَذَکرْهُمْ بِأَیامِ اللهِ بدان اشارت دارد. پس رجعت، روز قیامت و روز قائم برای آنهاست، و حکم آن به دست ایشان است، و تکیه‌گاه مؤمنانند.»

دیدار امام عجل الله تعالی فرجه الشریف با یاران ابرار

روایاتی متواتر داریم مبنی بر اینکه خدای متعال یاران حضرت را که پیشتر بسان ابرهای پاییزی پراکنده بودند، از اقصی نقاط عالم به مکّه می‌آورد، تفسیر عیاشی 2 /56 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «صاحب این امر در برخی از این نواحی - و به ناحیه‌ی ذی طوی [ که از نواحی مکّه است ] اشاره کردند - غائب خواهد شد. دو شب پیش از خروج، خادمی که در حضور ایشان است با بعضی از یاران آن حضرت ملاقات کرده می‌گوید: شما در اینجا چند نفرید؟ آنان گویند: نزدیک به چهل نفر، او می‌گوید: اگر صاحبتان را ببینید چه می‌کنید؟ آنها می‌گویند: به خدا قسم اگر کوه‌ها ما را پناه دهند، او را با خود پناه خواهیم داد.

شب بعد هم می‌آید و می‌گوید: ده تن از کهنسالان و خوبانتان را نشان دهید، آنان نشان می‌دهند. او آنها را خدمت امامشان می‌آورد. ایشان به آنها برای شب بعد وعده می‌دهد.»

غیبت نعمانی /316 از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «صاحب این امر یارانی محفوظ دارد. اگر همه‌ی مردم [ از بین ] روند، خدا یاران او را خواهد آورد. آنان همان کسانی هستند که خداوند عزوجل درباره‌شان فرموده: فَإِنْ یکفُرْ بِهَا هَؤُلاءِ فَقَدْ وَکلْنَا بِهَا قَوْماً لَیسُوا بِهَا بِکافِرِینَ،[[713]](#footnote-713)و اگر اینان بدان کفر ورزند، بی‌گمان گروهی را بر آن می‌گماریم که بدان کافر نباشند.

و آنان کسانی هستند که در موردشان می‌فرماید: فَسَوْفَ یأْتِی اللهُ بِقَوْمٍ یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ،[[714]](#footnote-714)خدا گروهی را خواهد آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [ نیز ] او را دوست می‌دارند. [ اینان ] با مؤمنان فروتن، [ و ] بر کافران سرفرازند.»

همان /312 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «برخی از آنها شب هنگام از بسترش ناپدید می‌شود و در مکّه صبح می‌کند. برخی نیز در حالی دیده می‌شود که روز در ابر سیر می‌کند. نام او، پدر و حسب و نسبش [ نزد ما ] معلوم است.مفضل که راویست گوید: گفتم: فدایت شوم، ایمان کدامیک بالاتر است؟ فرمودند: آنکه روز با ابر حرکت می‌کند.»

نگارنده: سیر با ابر در روز کرامت و اعجازی است که خدا در حقّ آنان نشان می‌دهد و آنها را با ابر به مکّه منتقل می‌گرداند.

دلائل الامامة /307 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «خداوند آنان را در یک شب - که شب جمعه است - در مکّه گرد می‌آورد. همه صبح هنگام در مسجد الحرام حضور خواهند داشت و حتی یک مرد هم جا نخواهد ماند.»

این سخن با مطلبی که پیش از این گذشت که خداوند امر ایشان را به یک شب سامان می‌دهد، و اینکه ظهور ایشان عصر جمعه تاسوعاست، همسو می‌باشد.

شهادت نفس زکیه، امتحان است

نیروهایی که هنگام ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، در مکّه فعّالیّت دارند، آن گونه که از روایات فهمیده می‌شود از این قرار است؛ حکومت حجاز که علی رغم ضعفی که بر آن عارض شده، قوای خود را برای مواجهه با ظهور امام علیه السلام که مسلمانان از مکّه بدان دیده دوخته‌اند، و در موسم حج و بلکه سراسر عالم به بحث پیرامون آن می‌پردازند، جمع کرده است.

دیگری نیروی اطّلاعاتی سفیانی که در پی گریختگان از مدینه است، و اوضاع را برای ورود به مکّه برای واکنش در قبال هر حرکتی از آن زیر نظر دارد. سومین نیرو، سازمان‌های اطلاعاتی دیگر دولت‌هاست که در جهت کمک رسانی به حکومت حجاز و سفیانی فعّالیّت می‌کند، و به خصوص مکّه را تحت نظر دارند. البته یمنیان را نیز می‌بایست تأثیر گذار دانست، چرا که حکومت آنان هم مرز حجاز است و رهبرشان از پیروان امام علیه السلام .

در چنین جوّی که سراسر دشمنی و عناد با امام علیه السلام است، ایشان نهضت خود را از حرم الهی می‌آغازد و بر مکّه مسلّط می‌گردد. طبیعی است که در روایات، غیر از اموری که در به ثمر نشستن نهضت مقدّس مؤثر است یا لا اقل ضرری نمی‌رساند، تفاصیل دیگر حرکت ایشان نیاید.

بارزترین مطلبی که در روایات آمده آن است که امام عجل الله تعالی فرجه الشریف جوانی از یاران و نزدیکان خویش را در بیست و سوم یا بیست و چهارم ذی الحجة یعنی پانزده شب پیش از ظهور ارسال می‌کند تا پیام ایشان را در مسجد الحرام بخواند. آن جوان پس از نماز می‌ایستد و نامه‌ی امام علیه السلام یا قسمت‌هایی از آن را قرائت می‌کند ولی بلافاصله بر سر او می‌ریزند و با وحشی‌گری او را بین رکن و مقام به قتل می‌رسانند. شهادت دردناک وی در زمین و آسمان تأثیر می‌گذارد و آزمونی خواهد بود که فوائد متعدّدی بر آن مترتب است.

این شهادت از توحّش بقایای دستگاه حاکم پرده برمی‌دارد، و تمهیدیست برای حرکت امام علیه السلام که بیش از دو هفته از آن تاریخ تأخیر نخواهد داشت، و شاید دستگاه سلطه را نیز مختل کند.

روایات شهادت این جوان پاک در منابع طرفین بسیار است. بعضی احادیث او را غلام می‌نامد، در برخی نفس زکیه، و در بعضی هم محمد بن الحسن نام دارد، و در فصل اصحاب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف گذشت.

علامه‌ی مجلسی رحمه الله در بحار الانوار 52 /307 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «قائم علیه السلام به یاران می‌فرماید: ای قوم‌! اهل مکّه مرا نمی‌خواهند، لیکن من کسی را به سوی آنان می‌فرستم تا به آنچه از چون منی برای اتمام حجّت بر آنان می‌شاید، اتمام حجّت کنم. او مردی از یارانش را فرا می‌خواند و بدو می‌فرماید: نزد اهل مکّه برو و بگو: ای اهالی مکّه‌! من فرستاده‌ی فلانی به سوی شما هستم، او می‌گوید: ما اهل‌بیت رحمت و معدن رسالت و خلافتیم، ما دودمان محمّد و سلاله‌ی پیامبران هستیم، بر ما ظلم کردند، ستم روا داشتند و مقهور نمودند، از زمانی که پیامبرمان از دنیا رفت تا امروز حقّ ما را ربوده‌اند، ما از شما یاری می‌طلبیم، پس یاریمان کنید.

چون آن جوان این مطالب را می‌گوید به سراغش می‌آیند و بین رکن و مقام او را سر می‌برند، و او همان نفس زکیه است.

وقتی این خبر به امام می‌رسد به اصحاب خود می‌فرماید: آیا به شما نگفتم اهل مکّه ما را نمی‌خواهند؟ آنها او را رها نمی‌کنند تا خروج کند. او هم از گردنه‌ی طوی[[715]](#footnote-715)در میان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر فرود می‌آید. به مسجد الحرام می‌آید و در کنار مقام ابراهیم علیه السلام چهار رکعت نماز می‌گزارد و پشت خود را به حجر الاسود می‌دهد. سپس حمد و ثنای الهی به جای آورده، پیامبر را یاد می‌کند، بر ایشان درود می‌فرستد، و سخنی می‌گوید که احدی از مردم نگفته است.»

ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سالی فرد

غیبت نعمانی /262 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «قائم علیه السلام در سالی فرد قیام می‌کند؛ نه، یک، سه و پنج.»

ارشاد /361 از همو از امام صادق علیه السلام : «قائم علیه السلام تنها در سالی فرد خروج خواهد کرد؛ سال یک، یا سه، پنج، هفت و یا نه.»

غیبت شیخ طوسی /374 از آن حضرت: «قائم تنها در سالی فرد خروج می‌کند؛ نه، سه، پنج یا یک.»[[716]](#footnote-716)

آغاز ظهور، جمعه نهم محرم

خصال 2 /394 از امام‌جعفرصادق علیه السلام روایت می‌کند: «شنبه برای ماست، یکشنبه برای شیعیان ما، دوشنبه برای دشمنان ما، سه شنبه برای بنی امیّه، چهارشنبه روز نوشیدن دوا، پنجشنبه روزی است که حاجات در آن برآورده می‌شود، و جمعه روز نظافت و عطر زدن، عید مسلمین و برتر از فطر و قربان است، و روز غدیر برترین اعیاد است که هیجدهم ذی الحجة می‌باشد و روز جمعه بوده. قائم ما اهل‌بیت نیز روز جمعه خروج می‌کند. قیامت هم روز جمعه بر پا می‌شود. و روز جمعه عملی افضل از صلوات بر محمد و آل ایشان نیست.»

چند سطر پیش گذشت: «او هم از گردنه‌ی طوی در میان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر فرود می‌آید. به مسجد الحرام می‌آید... آن سیصد تن و شماری اندک از اهالی مکه با او بیعت می‌کنند. آنگاه از مکه بیرون می‌آید تا آنکه در مانند حلقه باشد.

گفتم: حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد. جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ اویند.»

ظهور، شنبه و روز عاشورا

کمال الدین 2 /653 از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «قائم علیه السلام روز شنبه روز عاشورا خروج می‌کند، همان روزی که امام‌حسین علیه السلام به شهادت رسید.»

ارشاد /361 از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام : «نام قائم علیه السلام را در شب بیست و سوم ندا می‌کنند، و در روز عاشورا قیام می‌کند، و آن روزی است که امام‌حسین بن علی علیه السلام در آن به شهادت رسید.

گویا او را می‌بینم که روز شنبه دهم محرّم بین رکن و مقام ایستاده است، جبرئیل علیه السلام سمت راست ایشان حضور دارد و ندا می‌کند: بیعت به امر خداست. پس شیعیان ایشان از اطراف زمین نزد ایشان می‌آیند، زمین برای آنان درنوردیده می‌شود تا آنکه می‌آیند و بیعت می‌کنند، و خداوند به دست او زمین را از عدالت می‌آکند، همان گونه که از جور و ستم پر شده است.»

الفصول المهمة /302 آن را با مختصر تفاوتی می‌آورد، در ادامه‌ی آن آمده است: «شخصی ایستاده و ندا می‌کند: بیعت، بیعت... آنگاه از مکه به کوفه می‌رود... در نجف فرود می‌آید، و از آنجا لشکرها را به مناطق می‌فرستد.»

غیبت شیخ طوسی /274 از امام باقر علیه السلام : «گویا قائم را می‌بینم که روز شنبه عاشورا در میان رکن و مقام ایستاده است، جبرئیل در حضور ایشان ندا می‌کند: بیعت به امر خداست. پس او زمین را از داد آکنده می‌سازد، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.»[[717]](#footnote-717)

روایتِ: عاشورا با نوروز مصادف است

المهذب البارع 1 /194 از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام روایتی را درباره‌ی نوروز نقل می‌کند، در قسمتی از آن آمده است: «آن، روزی است که قائم ما اهل‌بیت و والیان امر در آن ظهور می‌کنند، و خداوند متعال او را بر دجّال پیروز می‌گرداند.ایشان هم او را بر زباله دان کوفه به دار می‌آویزد. هیچ نوروزی نیست مگر آنکه ما در آن انتظار فرج را داریم، چرا که از ایّام ماست. فارسان آن را حفظ کردند و شما تباه ساختید.»

لکن باید گفت که مشهور از اهل‌بیت علیهم السلام آن است که روز ظهور روز عاشوراست، در برخی روایات نیز روز شنبه عنوان شده است، از غیبت نعمانی /330 نیز به دست می‌آید که در تابستان خواهد بود، لذا با نوروز که در ماه آذار می‌باشد تلاقی نخواهد داشت.

سخنرانی نخست امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خطاب به اهل مکّه

فقراتی از سخنرانی یا گفتار نخست حضرت خطاب به اهل مکّه که شام جمعه خواهد بود، و نیز گفتار دوم که صبح روز بعد و خطاب به مسلمانان و جهانیان است، در روایات آمده است.

الفتن 1 /345 از جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «آنگاه مهدی در مکّه و شب هنگام ظاهر می‌شود. بیرق رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، پیراهن و شمشیر ایشان و نیز نشانه‌ها و نور و بیان را با خود دارد. چون نماز عشاء را به جای آورد با بلندترین صدا ندا می‌کند: ای مردم‌! خدا و ایستادنتان [ در روز قیامت ] نزد پروردگارتان را به یادتان می‌آورم، زیرا او اتمام حجّت کرده، پیامبران را فرستاده و کتاب نازل کرده است، به شما فرمان داده به او ذرّه‌ای شرک نورزید، بر اطاعت از خود و رسولش محافظت داشته باشید، هر آنچه را که قرآن زنده داشته زنده دارید، و هر آنچه را که او میرانده از بین برید، و در مسیر هدایت و تقوی یار و یاور باشید، چرا که فنا و زوال دنیا نزدیک شده و خبر از جدایی می‌دهد. من شما را به خدا، رسولش صلی الله علیه وآله وسلم ، عمل به کتابش، از میان بردن باطل و زنده نگه داشتن سنّت او فرا می‌خوانم.

او در میان سیصد و سیزده مرد به تعداد اهل بدر که [ پیشتر ] بسان پاره‌های ابر پاییزی [ پراکنده ] بودند، ظاهر می‌شود. آنان راهبان شب و شیران روزند. پس خداوند برای مهدی حجاز را فتح می‌کند. او هر کس از بنی هاشم را که در زندان به سر می‌برد، رها می‌سازد.

پرچم‌های سیاه در عراق فرود می‌آیند و بیعت خود را برای آن حضرت ارسال می‌کنند. مهدی لشکریان خود را به سایر مناطق می‌فرستد. او ستم و اهل آن را می‌میراند و سرزمین‌ها برای او سامان می‌گیرد، و خداوند قسطنطنیه را بر دستان او فتح می‌نماید.»

تشبیه تجمّع یاران امام علیه السلام به ابرهای پاییزی در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه خطبه‌ی 166 نیز آمده است. احتمال می‌رود ظهور امام علیه السلام و تجمّع یاران ایشان هم در پاییز یا آخر تابستان باشد.

در برخی روایات وارد شده است که یکی از یاران امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در مسجد الحرام می‌ایستد و حضرت را برای مردم معرّفی می‌کند و آنان را به سوی ایشان فرا می‌خواند، آنگاه خود ایشان می‌آیند و سخنرانی می‌کنند، بحار الانوار 52 /305 می‌نویسد: «سید علی بن عبد الحمید با سند خود از ابن محبوب و به طور مرفوع از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: هنگامی که لشکر سفیانی در زمین فرو روند... قائم آن روز در مکّه و کنار کعبه است، بدان پناه آورده می‌فرماید: من ولیّ خدایم، من نزدیکترین کس به خدا و محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستم.

پس هرکه در مورد آدم با من بحث کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به آدم هستم.

هر آنکه در مورد نوح با من به احتجاج بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به نوحم.

هر کسی درباره‌ی ابراهیم با من به گفتگو بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین فرد به ابراهیم هستم.

هرکه در مورد حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم با من بحث نماید، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به ایشانم.

هر آن کس که درباره‌ی پیامبران با من به احتجاج بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به آنها هستم.

خداوند تعالی می‌فرماید: إِنَّ اللهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ. ذُرِّیةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ،[[718]](#footnote-718)به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندانی که بعضی از آنان از [ نسل‏ ] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست.

من باقی گذارده‌ی آدم، مختار نوح، برگزیده‌ی ابراهیم‏ و گزیده‌ی محمد هستم.

بدانید‌! هر کس با من درباره‌ی کتاب خدا احتجاج کند، من نزدیکترین مردم به کتاب خدا هستم.

بدانید‌! هر آنکه با من در مورد سنّت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتگو کند، من نزدیکترین مردم به سنّت و سیره‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستم.

کسی را که سخن مرا می‌شنود به خدا سوگند می‌دهم که حاضر آن را به غائب برساند.

پس خداوند یاران او را که سیصد و سیزده مردند، بدون قرار قبلی و در حالی که [ پیش از آن ] مانند ابرهای پاییزی [ پراکنده ] بودند، برای او گرد می‌آورد، آنگاه این آیه را تلاوت کردند: أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً،[[719]](#footnote-719)هر کجا که باشید خداوند همگی شما را می‏آورد. و آنان بین رکن و مقام با ایشان بیعت می‌کنند.

همراه او عهدی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که پدران او یکی پس از دیگری آن را با خود آورده‌اند.

اگرچیزی از این امور بر مردم مشتبه شود، ندای آسمانی مشتبه نمی‌شود، آن هنگام که نام او و پدرش را ندا کنند.»

همان 52 /306 از امام زین العابدین علیه السلام حدیثی طولانی نقل می‌کند که در پاره‌ای از آن آمده است: «امام علیه السلام زیر درختی خاردار می‌نشیند. جبرئیل علیه السلام در چهره‌ی مردی از [ قبیله‌ی ] کلب نزد ایشان می‌آید و می‌گوید: ای بنده‌ی خدا‌! چرا اینجا نشسته‌ای؟ ایشان می‌فرماید: ای بنده‌ی خدا‌! منتظر آنم که شب فرا رسد و به سوی مکّه بروم، خوش ندارم در این گرما خارج شوم. پس جبرئیل می‌خندد. چون می‌خندد امام در می‌یابد که او جبرئیل است. جبرئیل دست ایشان را می‌گیرد، دست می‌دهد، سلام می‌کند و می‌گوید: برخیز، و اسبی براق نام برای ایشان می‌آورد. حضرت بر آن سوار می‌شوند تا آنکه به کوه رضوَی برسند.

آنگاه محمد و علی می‌آیند و پیمانی می‌نویسند تا ایشان برای مردم بخواند. سپس به مکّه می‌رود. مردم آنجا جمع شده‌اند. پس مردی از [ خاندان ] او می‌ایستد و صدا می‌زند: ای مردم‌! این همان خواست شماست، نزد شما آمده و شما را به همان چیزی دعوت می‌کند که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دعوت کردند. مردم هم برمی‌خیزند. ایشان نیز برمی‌خیزد و می‌فرماید: ای مردم‌! من فلان بن فلانم، من پسر پیامبر خدا هستم، شما را به همان چیزی دعوت می‌کنم که پیامبر خدا فراخواند.

آنان در صدد قتل ایشان بر می‌آیند. ولی آن تعداد که بیش از سیصد تن هستند برخاسته از او محافظت می‌کنند. پنجاه نفر آنان اهل عراق هستند و سایرین از سایرین. برخی از آنان برخی دیگر را نمی‌شناسند. آنان بدون وعده‌ی قبلی گرد آمده‌اند.»

علّت ایستادن مردم یا آن است که بتوانند امام را مشاهده کنند، و یا آنکه بابت ترس از دستگاه حاکم پا به فرار می‌گذارند. آن کسانی هم که در صدد ترور ایشان برمی‌آیند، گماشتگان حکومت حجازند.

غیبت نعمانی /315 از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند: «قائم از گردنه‌ی ذی طوی در میان کسانی که به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده مردند فرود می‌آید، به حجر الاسود تکیه می‌کند و پرچم غالب را به اهتزاز در می‌آورد. علی بن ابی حمزه می‌گوید: من این روایت را برای امام کاظم علیه السلام گفتم و ایشان فرمودند: صفحه‌ای گسترده.»[[720]](#footnote-720)

در این گزارشات می‌بینیم که مسلمین چقدر مشتاق امام علیه السلام هستند و درباره‌ی ایشان جستجو می‌کنند، و از دشمنان ایشان می‌هراسند، دشمنانی که فرستاده‌ی حضرت را به طرزی وحشیانه به قتل می‌رسانند، چون سخنانی از او رسیده است. در چنین جوّی، امام علیه السلام در کنار امدادهای غیبی، بر حسب اسباب طبیعی و عادی نیز نیروهای خود را آماده کرده‌اند، و یاران یمنی ایشان بر حرم شریف و مکّه سیطره یافته‌اند، زیرا آنان نیرویی موالی هستند که می‌بایست زمام حکومت در مکّه را به دست گیرند.

در روایات سخنی از رخداد نبرد یا قتلی در مسجد الحرام و مکّه نیست. من از برخی عالمان شنیده بودم که یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آن شب امام جماعت مسجد الحرام را می‌کشند، امّا نهایت چیزی که یافتم عبارتی بود که صاحب الزام الناصب رحمه الله 2 /166 از برخی علماء نقل کرده است: «روز دهم محرّم حجّت خارج شده و وارد مسجد الحرام می‌شود. هشت بز لاغر را در جلو خود سوق می‌دهد و سخنران آنها را می‌کشد. پس از کشتن او، در کعبه از مردم مخفی می‌شود. چون تاریکی شب - که شب شنبه است - فراگیر می‌شود بر فراز کعبه رفته و سیصد وسیزده یار خود را ندا می‌کند. آنها هم از مشرق و مغرب زمین گرد می‌آیند، و امام صبح شنبه مردم را به بیعت دعوت می‌کند.»

لکن این عبارت سخن برخی علماست و متنی ضعیف دارد. از این رو ترجیح می‌دهیم که شیوه‌ی امام علیه السلام برای سیطره‌ی بر مکّه بدون خون ریزی باشد، و این امر به خاطر هراسی باشد که در دل دشمن پدید آمده و نیز بر اساس نقشه‌ای متقن و دقیق. البته به جهت حفظ حرمت و تقدّس مسجد الحرام، همین است که انتظار می‌رود.

مکّه آن شب است که نفس راحتی می‌کشد، پرچم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر آن به اهتزاز در می‌آید، و انوار ایشان در سرتاسر عالم درخشیدن می‌گیرد.

دشمنان و رسانه‌های آنان نیز تمام تلاش خود را به کار می‌بندند تا این نهضت مقدّس را خنثی سازند. آنان پس از انتشار خبر نهضت امام علیه السلام ، چنین جلوه می‌دهند که این حرکت، حرکت یکی از مدّعیان مهدویّت است که پیشتر تعدادی از آنها در مکّه و دیگر مناطق به قتل رسیده‌اند. آنان توان خود را برای مقابله با این نهضت به کار می‌گیرند و در همین راستا سفیانی را تحریک می‌کنند تا لشکری روانه‌ی مکّه کند.

در روز دوم ظهور که شنبه و روز عاشوراست، ایشان وارد مسجد الحرام می‌شوند تا جهانیان را - علی رغم زبان‌های مختلفی که دارند - مخاطب قرار دهند، و از آنها در قبال کافران و ظالمان یاری طلبند.

سخنرانی جهانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در روز عاشورا

منابع شیعی و سنّی فقراتی از خطبه و بیان نخست امام علیه السلام خطاب به جهانیان را نقل می‌کنند که پیشتر گذشت، تفسیر عیاشی 2 /56 از عبد الاعلی حلبی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «به خدا قسم گویا او را می‌بینم که به حجر تکیه داده و خدا را به حقّ خود سوگند می‌دهد، و بعد می‌گوید: ای مردم‌! هرکسی که درباره‌ی خدا با من گفتگو کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به خدا هستم.

هرکه در مورد آدم با من بحث کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به آدم هستم.

ای مردم‌! هر آنکه در مورد نوح با من به احتجاج بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به نوحم.

ای مردم‌! هر کسی درباره‌ی ابراهیم با من به گفتگو بپردازد، [ بداند که ] من نزدیکترین فرد به ابراهیم هستم.

ای مردم‌! هرکه در مورد موسی با من احتجاج کند، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به اویم.

ای مردم‌! هر آنکه درباره‌ی عیسی با من گفتگو کند، [ بداند که ] من نزدیکترین شخص به عیسایم.

ای مردم‌! هرکه در مورد حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم با من بحث نماید، [ بداند که ] من نزدیکترین کس به ایشانم.

ای مردم‌! هرکسی درباره‌ی کتاب خدا با من گفتگو کند، [ بداند که ] من نزدیکترین شخص به کتاب خدا هستم. آنگاه به مقام می‌رود و دو رکعت نماز گزارده خداوند را به حقّ خود سوگند می‌دهد.

به خدا قسم او مضطر در کتاب خداست آنجا که می‌فرماید: أَمَّنْ یجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیکشِفُ السُّوءَ وَیجْعَلُکمْ خُلَفَاءَ الأرض،[[721]](#footnote-721)یا [ کیست ] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند، و شما را جانشینان زمین قرار می‌دهد؟

جبرئیل بر ناودان به صورت پرنده‌ای سفید، اوّلین مخلوقی است که با وی بیعت می‌کند، و [ بعد، ] آن سیصد و بیش از ده مرد بیعت می‌کنند.

هریک در راه باشد همان لحظه می‌رسد، و هرکسی که در راه نباشد از بسترش ناپدید می‌گردد، و به خدا سوگند این همان سخن علی بن ابی طالب علیه السلام است: ناپدید شدگان از بسترهایشان، و همان سخن خداوند است: فَاسْتَبِقُوا الْخَیرَاتِ أَینَ مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جَمِیعاً،[[722]](#footnote-722)پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید، هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را می‌آورد. [ اینان ] سیصد و بیش از ده مرد اصحاب قائم هستند.

و در ادامه فرمودند: به خدا سوگند آنان امّت شمرده شده‌اند که خدا در کتابش فرموده: وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَی أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ،[[723]](#footnote-723)و اگر عذابشان را تا امّتی شمرده شده به تأخیر اندازیم.

آنان در یک ساعت به مانند پاره‌های ابر پاییزی، گرد هم می‌آیند.

آن حضرت صبح در مکّه مردم را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم دعوت می‌کند و افرادی اندک اجابت می‌کند. آنگاه خود می‌رود و کسی را در مکّه می‌گمارد، ولی خبر می‌رسد که او را کشته‌اند...»

پیشتر نیز روایت اختصاص /255 و غیبت شیخ طوسی /269 گذشت و در قسمتی از آن آمده بود: «امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌فرماید: ای مردم‌! ما از خدا و مردمانی که ما را اجابت کنند یاری می‌جوییم، چرا که ما اهل‌بیت پیامبرتان و نزدیک‌ترین مردم به خدا و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستیم.

من باقی گذارده‌ای از آدم، ذخیره‌ای از نوح، برگزیده‌ای از ابراهیم‏ و گزیده‌ای از محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستم.

بدانید‌! هر آنکه با من در مورد سنّت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفتگو کند، من نزدیکترین مردم به سنت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستم.

پس خداوند سیصد و سیزده یار ایشان را بدون وعده‌ی قبلی گرد هم می‌آورد، و آنان بین رکن و مقام با ایشان بیعت می‌کنند.

همراه ایشان عهدی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که پسران از پدران آن را به ارث برده‌اند.»

می‌توان تصوّر کرد که عالم چگونه با این رخداد عظیم و ناگهانی به لرزه در می‌آید، و چسان مناطق ستمدیده‌ی اسلامی مسرور می‌شوند، آنان شادی خود را با راهپیمایی‌های میلیونی نشان می‌دهند و برای یاری ایشان اعلام آمادگی می‌کنند.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مدّتی طولانی در مکّه درنگ می‌کند، سپس راهی مدینه می‌شود

غیبت شیخ طوسی /284 روایت می‌کند: «امام علیه السلام آن مقداری که خدا بخواهد در مکه می‌ماند».[[724]](#footnote-724)

همان 52 /308 : «به مدینه می‌رود و آن مقداری که بخواهد در آن می‌ماند، آنگاه رهسپار عراق می‌شود.»

روایات، پیرامون مدّت درنگ امام علیه السلام در مکه و نحوه‌ی عملکرد ایشان در آنجا اندک است. شاید بتوان گفت که از اوّلین کارهای ایشان سخنرانی برای عالم اسلام، و سرتاسر عالم و نیز بیان برنامه‌ی جهانی است.

در یکی از روایات وارد شده که ایشان بر سارقان کعبه حد جاری می‌کند، و ممکن است مقصود حاکمان سارق باشد.

ایشان برهه‌ای در مکّه می‌ماند و منتظر معجزه‌ایست که جدّش رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را وعده داده‌اند، و آن همان فرو رفتن لشکری که به دنبال ایشان می‌آید در زمین است.

زمانی که این نشانه و اعجاز واقع شود و لشکر سفیانی خوراک زمین شوند، ایشان از مکّه بیرون می‌آیند و در راه از آن مکان عبور و در آن توقّف می‌کنند.

تفسیر عیاشی 2 /261 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «...همواره با اینان باش. مردی از اینان به همراه سیصد مرد خارج می‌شود، بیرق رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اوست و آهنگ مدینه دارد، به بیداء که می‌رسد می‌فرماید: این مکان گروهی است که خداوند آنان را در زمین فرو برده است، و این نشانه‌ایست که خداوند می‌فرماید: أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکرُوا السَّیئَاتِ أَنْ یخْسِفَ اللهُ بِهِمُ الأرض أَوْ یأْتِیهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیثُ لایشْعُرُونَ. أَوْ یأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِینَ،[[725]](#footnote-725) آیا کسانی که تدبیرهای بد می‏اندیشند، ایمن شدند از اینکه خدا آنان را در زمین فرو ببرد، یا از جایی که حدس نمی‏زنند عذاب برایشان بیاید؟ یا در حال رفت و آمدشان [ گریبان‏ ] آنان را بگیرد، و کاری از دستشان برنیاید؟»

در برخی احادیث آمده که لشکر سفیانی در ماه رمضان وارد مدینه می‌شوند، و امام علیه السلام در محرم ظهور می‌کند، بنابراین ممکن است حرکت سفیانی به مکّه، در ماه‌های ربیع الاوّل و یا ربیع الثانی باشد، که خداوند آنها را پیش از دستیابی به حضرت در زمین فرو می‌برد، و حرکت امام به مدینه چند روز بعد از آن خواهد بود. و شاید هم در اوائل ربیع الاول - که آغاز امامت ایشان است و روز نهم آن به روز فرحة الزهراء علیها السلام معروف می‌باشد - واقع شود.

در روایات آمده که ایشان شخصی را به عنوان والی بر مکّه می‌گمارند، و خود با ده یا پانزده هزار نفر رهسپار مدینه می‌شوند، ارشاد /363 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «در مکّه می‌ماند تا یارانش که ده هزار نفر هستند تکمیل شوند، سپس به مدینه می‌رود.»

کمال الدین 2 /654 از ایشان روایت می‌کند: «او خروج نمی‌کند مگر در میان نیرومندان، و نیرومندان کمتر از ده هزار تن نخواهند بود.»[[726]](#footnote-726)

تهذیب ابن عساکر 4 /538 از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند: «رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: نزدیک است که عذابی از آسمان بر اهل شام فرود آید و آنان را غرق کند، تا جایی که اگر روبهان هم با آنها بجنگند پیروز شوند. آن هنگام، کسی از اهل‌بیت من در میان سه بیرق خارج می‌شود. کسی که زیاد گوید، آنان را پانزده هزار نفر می‌داند، و آنکه کم گوید، گوید: دوازده هزار تن. نشانه‌ی آنها این [ شعار ] است: بمیران، بمیران.

هفت پرچم به مصاف آنها می‌آیند که زیر هر پرچم مردی است در پی حکومت، و خداوند همه را می‌کشد، و به مسلمین الفت، نعمت و دور و نزدیک آنان را باز می‌گرداند.»

ترجیح در شمار یاران، با روایت ارشاد و کمال الدین است.

در احادیث آمده که پس از آنکه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به مدینه می‌روند، اهل مکّه بر ضدّ ایشان می‌شورند و کارگزار ایشان را به قتل می‌رسانند که در پی آن امام علیه السلام بدان باز می‌گردد.

بحار الانوار 52 /308 از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «قائم در مکّه، بر اساس کتاب خدا و سنّت رسولش صلی الله علیه وآله وسلم بیعت می‌پذیرد، و شخصی را بر آن می‌گمارد و خود متوجّه مدینه می‌شود. به ایشان خبر می‌رسد که کارگزارش کشته شده، پس باز می‌گردد و جنگجویان را می‌کشد، و بیش از این کاری انجام نمی‌دهد.»

همان 53 /11 از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «آنان [ اهل مکّه ] را با حکمت و موعظه‌ای نیکو دعوت می‌کند. آنها هم اطاعت می‌کنند. او مردی از اهل‌بیتش را بر آنان می‌گمارد و به قصد مدینه خارج می‌شود. از مکّه که می‌رود، بر آن کارگزار هجوم می‌آورند.[[727]](#footnote-727) پس حضرت باز می‌گردد. آنها با چشمانی خیره و سرهایی بالا گرفته، گریان و خاضع آمده می‌گویند: ای مهدی آل محمد‌! توبه، توبه. ایشان هم آنها را موعظه می‌کند، هشدار می‌دهد و بر حذر می‌دارد، و کسی را از میان خودشان بر آنان به عنوان جانشین قرار می‌دهد و می‌رود.»

مرحوم کلینی روایتی را نقل می‌کند که بیانگر آن است که امام علیه السلام پیش از ورود به مدینه لشکری می‌فرستند. و شاید این امر بلافاصله پس از فرو رفتن لشکریان سفیانی در زمین باشد، کافی 8 /224 از امام صادق علیه السلام : «آن روز هر کس از فرزندان حضرت علی علیه السلام که در مدینه است به سمت مکّه می‌گریزد. آنها خود را به صاحب این امر می‌رسانند. او رهسپار عراق می‌گردد و لشکری به مدینه گسیل می‌دارد. پس اهل مدینه ایمنی می‌یابند و بدان باز می‌گردند.»

عملکرد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مدینه

بنابر آنچه در روایات آمده است، امام علیه السلام در مدینه - به عکس مکّه - دو نبرد خواهند داشت، تفسیر عیاشی 2 /56 در حدیثی طولانی از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند: «آن حضرت به مدینه می‌روند و قریشیان خود را از ایشان مخفی می‌کنند. این همان فرموده‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام است: به خدا قسم قریش آرزو می‌کند که ای کاش تمام دارائی خود، و هر آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده را می‌داد و من به اندازه‌ی زمان کشتن شتری نزد آنها بودم.

آنگاه کاری انجام می‌دهد که قریشیان می‌گویند: ما را به نبرد این طاغوت ببرید، به خدا قسم اگر محمدی بود چنین کاری نمی‌کرد، اگر علوی بود چنین نمی‌کرد، اگر فاطمی بود این کار را انجام نمی‌داد. پس خداوند کتف‌های آنها را در اختیار او قرار می‌دهد [ و او را مسلّط می‌کند ]. او جنگجویان را کشته فرزندان را اسیر می‌کند.

سپس می‌رود و در شقره[[728]](#footnote-728) فرود می‌آید. پس خبر می‌رسد که عامل آن حضرت را به قتل رسانده‌اند و ایشان می‌آید و چنان می‌کشد که کشتار حرّه در مقابل آن چیزی نیست. آنگاه می‌رود و مردم را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم فرا می‌خواند.»

در این حدیث دو نبرد در مدینه ذکر می‌شود؛ اوّلی بعد از کاری که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مدینه انجام می‌دهند و قریشیان موضع می‌گیرند، و ظاهراً با منهدم ساختن مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم و قبر شریف، و از نو ساختن آن مرتبط است. دشمنان حضرت این عمل را بهانه‌ای برای شوراندن مردم بر ضد امام علیه السلام و جنگ با ایشان قرار می‌دهند. ایشان هم با آنان می‌جنگد و آن گونه که در برخی روایات آمده صدها تن از آنها را به هلاکت می‌رساند.

آن هنگام است که قریشیان یعنی پیروان خلافت قرشی آرزو می‌کنند که ای کاش امیرالمؤمنین علیه السلام حتی به مقدار کشتن شتری حضور داشتند، و مانع انتقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌شدند، زیرا شیوه‌ی حضرت امیر علیه السلام در میان قریش، صبر و بردباری بود.

نبرد دوم پس از آن است که امام علیه السلام کنترل مدینه را به دست گرفته و شخصی را به عنوان حاکم بر آن قرار می‌دهند و به سمت عراق می‌روند، و خود یا فرمانده لشکرشان در شقره فرود می‌آیند. اهل مدینه عامل امام علیه السلام را خلع می‌کنند و می‌کشند. حضرت بدانجا باز می‌گردند و بیش از آن مقداری که لشکر اموی در واقعه‌ی مشهور حرّه کشت، به قتل می‌رسانند، و مدینه دوباره در مقابل حضرت سر خضوع فرود می‌آورد.

کشته شدگان حرّه در قیامی که بعد از شهادت امام‌حسین علیه السلام بر ضدّ یزید کردند، آن گونه که در برخی منابع آمده بیش از ده هزار نفر بوده است، و تشبیه این دو مقوله تنها از جهت مقدار کشته‌هاست.

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در مدینه جریان ابوبکر و عمر را مطرح می‌کند

روایات اهل‌بیت علیهم السلام دلالت می‌کند بر اینکه امام مهدی علیه السلام در مدینه موقف خود نسبت به ابوبکر و عمر را اعلان می‌دارد، و برای مسلمانان بیان می‌کند که آن دو نفر به همراه طلقاء اتّفاق کردند تا با وصیّت رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی حضرت امیر و عترت علیهم السلام مخالفت کنند، در سقیفه خلافت را از آنان ستاندند و آنها را مجبور به بیعت کردند.

آنان با این کار امّت را در ورطه‌ای خطرناک - یعنی نزاع بر سر سلطنت که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنها را از آن بر حذر داشته بودند - انداختند. آنان امّت را از رهبری اهل‌بیت علیهم السلام که برنامه‌ای الهی و بی‌نظیر داشتند، محروم ساختند.

امام علیه السلام موضوع دفن آن دو در کنار قبر رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نیز مطرح می‌کنند، مسجد شریف نبوی را از نو می‌سازند و قبر آن دو را دور می‌کنند...

طبیعی است که این اعلان موقف، خشم بسیاری از پیروان آن دو را - که در سرتاسر عالم اسلام با ظهور امام علیه السلام مسرور شده بودند، و به راهپیمایی‌های میلیونی در تأیید ایشان و اعلام آمادگی برای یاری پرداخته بودند - برانگیزد.

لکن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به تأیید مؤیّدان و خشم دشمنان اعتنایی نمی‌کند، و رضایت و خشم غیر خدا برایش اهمیتی ندارد، زیرا تقیّه با ظهور مقدّس پایان می‌پذیرد و دیگر مجالی نخواهد داشت.

همچنین طبیعی است که این موضوع، مدّتی عالم را به خود مشغول می‌کند، و در هفته‌های نخست سرفصل همه‌ی خبرها خواهد بود، و امام علیه السلام شیوه‌هایی را - چه به نحو علمی و چه به نحو اعجاز - برای متقاعد کردن مردم به کار می‌گیرد، و شاید تصاویری از تاریخ و سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را نیز به مردم بنمایاند.

پیش از این روایتی صحیح از تفسیر عیاشی 2 /56 و دیگر کتب گذشت که امام باقر علیه السلام فرمودند: «امام علیه السلام صبح در مکّه مردم را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم دعوت می‌کند و افرادی اندک اجابت می‌کنند. ایشان شخصی را بر مکّه می‌گمارد و خود می‌رود. خبر می‌رسد که کارگزارش به قتل رسیده است. پس نزد آنان برمی‌گردد و جنگجویان را به قتل می‌رساند، و بیش از این کاری انجام نمی‌دهد، یعنی کسی را اسیر نمی‌کند.

سپس می‌آید و مردم را به کتاب خدا، سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و بیزاری جستن از دشمنان او - بدون آنکه نام کسی را ببرد - فرا می‌خواند...

سپس آن حضرت به مدینه می‌روند و قریشیان خود را از ایشان مخفی می‌کنند و این همان فرموده‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام است: به خدا قسم قریش آرزو می‌کند که ای کاش تمام دارائی خود و هر آنچه خورشید بر آن تابیده و غروب کرده را می‌داد، و من به اندازه‌ی زمان کشتن شتری نزد آنها بودم.

آنگاه کاری انجام می‌دهد که قریشیان می‌گویند: ما را به نبرد این طاغوت ببرید، به خدا قسم اگر محمدی بود چنین کاری نمی‌کرد، اگر علوی بود چنین نمی‌کرد، اگر فاطمی بود این کار را انجام نمی‌داد. پس خداوند کتف‌های آنها را در اختیار او قرار می‌دهد [ و او را مسلّط می‌کند ]. او جنگجویان را کشته فرزندان را اسیر خواهد کرد.

سپس می‌رود و در شقره فرود می‌آید. پس خبر می‌رسد که عامل آن حضرت را به قتل رسانده‌اند. ایشان می‌آید و چنان می‌کشد که کشتار حرّه در مقابل آن چیزی نیست.

سپس می‌آید و مردم را به کتاب خدا، سنّت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ، ولایت حضرت امیر علیه السلام و بیزاری جستن از دشمنانش دعوت می‌کند. چون به ثعلبیه[[729]](#footnote-729) می‌رسد مردی از نسل پدرش [ از بنی هاشم ] که پس از آن حضرت یکی از نیرومندترین و قوی دلترین مردم است صدا می‌زند: ای فلان‌! چه می‌کنی؟ به خدا که تو مردم را به مانند چارپایان از خود می‌رانی‌! آیا این پیمانی از رسول‌خداست یا چیز دیگری؟

شخصی که بیعت حضرت را از مردم می‌گیرد می‌گوید: به خدا سوگند یا ساکت می‌شوی یا آنچه را که دیدگانت در آن است می‌زنم. قائم علیه السلام می‌فرماید: ای فلان‌! سکوت اختیار کن. آری به خدا سوگند عهدی از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دارم. ای فلان‌! آن محفظه را بیاور. او هم می‌آورد و حضرت عهد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را می‌خواند. آن مرد می‌گوید: خدا مرا فدایت کند، سرت را بیاور تا بوسه بزنم، ایشان هم چنین می‌کند و او میان دو دیده‌ی امام علیه السلام را بوسه می‌دهد، آنگاه می‌گوید: بیعت ما را دوباره بگیر، و ایشان چنین می‌کند.»

این حدیث و امثال آن دلالت می‌کند که عمل امام علیه السلام ، مقدّسات بسیاری را کنار می‌زند، از سویی دیگر بیدار باشی است برای مؤمنان. شخصی که در انتهای حدیث اعتراض می‌کند، ممکن است از یاران خاص باشد که در دل تردید می‌کند، و یا حتی ممکن است این سؤال را به عمد پرسیده تا امام علیه السلام پیمان نبوی خود را بیرون آورد و به مردم بنمایاند، پیمانی که در آن فرمان داده شده که موقف خود را نسبت به ابوبکر و عمر اعلان دارد.

کمال الدین 2 /377 از عبد العظیم حسنی از امام جواد علیه السلام نقل می‌کند: «یاران او به تعداد اهل بدر، سیصد و سیزده مرد از اقصی نقاط زمین، نزد ایشان گرد می‌آیند، و این فرمایش خداوند عزوجل است: أین مَا تَکونُوا یأْتِ بِکمُ اللهُ جمیعاً إنَّ اللهَ علی کلِّ شئ قدیر،[[730]](#footnote-730)هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را می‏آورد؛ در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست.

پس آن هنگام که این تعداد از اهل اخلاص برای ایشان گرد آیند، خداوند امر ایشان را آشکار خواهد ساخت، و چون عقد - که ده هزار مرد است - کامل شود، به اذن خداوند عزیز و جلیل خروج می‌کند. او پیوسته دشمنان خدا را می‌کشد تا خداوند عزوجل راضی شود.

عرضه داشتم: آقای من‌! چگونه از رضایت خداوند آگاهی می‌یابد؟ فرمودند: خداوند رحمت را در قلب او قرار می‌دهد. پس هنگامی که وارد مدینه شود، لات و عزّی را بیرون می‌آورد و به آتش می‌کشد.»

اگر این حدیث صحیح باشد، معنای به آتش کشیدن لات و عزّی آن است که توحید خالص را آشکار می‌سازد، و از اطاعت مسلمین از اشخاصی که به اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ظلم کرده و در مکان آنان نشستند، منع می‌کند، همانسان که خود فرموده: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْدَاداً یحِبُّونَهُمْ کحُبِّ اللهِ وَالَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً للهِ وَلَوْ یرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذْ یرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ للهِ جَمِیعاً وَأَنَّ اللهَ شَدِیدُ الْعَذَابِ،[[731]](#footnote-731)و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [ برای او ] برمی‏گزینند، و آنها را چون دوستی خدا، دوست می‏دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‏اند، به خدا محبّت بیشتری دارند. کسانی که [ با برگزیدن بتها، به خود ] ستم نموده‏اند، اگر می‏دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو[ ها ] از آنِ خداست، و خدا سخت‏کیفر است.

مسلم 8 /182 از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌آورد: «روز و شب به پایان نمی‌رسد تا آنکه لات و عزی پرستش شوند.»

واکنش ناصبیان و بتریه در قبال عمل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

بتریه حرکتی است در عراق که ادّعای محبت اهل‌بیت علیهم السلام و ظالمین در حقّ آنان را با هم دارد. آنان در قبال عملکرد امام علیه السلام در مدینه - یعنی اعلان بیزاری از ابوبکر و عمر - جبهه می‌گیرند، و تلاش می‌کنند مانع ورود ایشان به عراق شوند، و لیکن فضای عمومی عراق همراه حضرت خواهد بود.

دلائل الامامة /241 از ابو الجارود از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «...سپس سیصد و سیزده مرد از مردم با امام بیعت خواهند نمود. سپس آن حضرت به مدینه می‌روند و هزار و پانصد قریشی را که همه حرامزاده‌اند به هلاکت می‌رسانند...

آنگاه رهسپار عراق می‌شود. شانزده هزار نفر از بتریه غرق در سلاح بر ایشان خروج می‌کنند. همه قاری قرآن و فقیه در دینند، پیشانی‌هایشان را [ در اثر کثرت عبادت ] مجروح کرده‌اند و دامن‌هایشان را بالا زده‌اند، اما نفاق همه‌شان را در برگرفته است، آنان می‌گویند: ای پسر فاطمه‌! بازگرد که ما هیچ نیازی به تو نداریم‌! ایشان هم از عصر تا شام دوشنبه در پشت نجف آنان را می‌کشد - و سریعتر از کشتن یک شتر این کار را انجام می‌دهد -. کسی از آنان نجات نمی‌یابد، و احدی از یاران امام آسیبی نمی‌بیند. خون‌های ایشان موجب قرب به خداست. سپس وارد عراق می‌شوند، و آنقدر از جنگجویان آن می‌کشند که خداوند رضایت دهد.

ابو الجارود گوید: این قسمت فرمایش امام باقر علیه السلام را نفهمیدم، از این رو گفتم: فدایت شوم، از کجا آگاهی می‌یابد که خداوند رضایت داده است؟ فرمودند: ای ابو الجارود‌! خدا به مادر موسی وحی کرد، و او از مادر موسی بهتر است، خداوند به نحل وحی نمود و او از آن بهتر است، حال متوجّه شدی؟ عرضه داشتم: آری.»

به این ترتیب حزب بتریه نخستین حزبی است که در عراق بر امام علیه السلام خروج می‌کنند. نخستین کسی که آنان را بدین نام نامید زید بن علی رحمه الله بود، من لا یحضره الفقیه 4 /544 روایت می‌کند: «جماعتی از جمله سلمة بن کهیل، ثابت حداد و کثیر النواء گفتند: ... ما ابوبکر و عمر را دوست داشته، از دشمنانشان بیزاری می‌جوییم. پس زید بن علی گفت: آیا از فاطمه علیها السلام بیزاری می‌جویید؟ امر ما را گسستید، خداوند شما را از هم بگسلد.»

مقصود زید این است که تشیّع نیازمند ولایت و برائت هردوست.

1. . اثبات الهداة 3 /570 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره ی صف /8 [↑](#footnote-ref-2)
3. . مشابه آن در مسند احمد 5/278 و نیز صحیح مسلم 4/2215. [↑](#footnote-ref-3)
4. . نظیر آن در سنن ابو داود 4 /97، سنن ترمذی 4 /410 - وی آن را صحیح می‌شمارد - سنن بیهقی 9 /181، صحیحه ی البانی 7 /2 - قسمت نخست آن را آورده است - و مجمع الزوائد 5 /239 قسمت آخر آن را بنابر روایت احمد صحیح دانسته است . [↑](#footnote-ref-4)
5. . مجمع الزوائد 7/335 آن را صحیح دانسته است، مانند آن را در الفردوس 3/131 آورده و در حاشیه آمده است : امام عراقی می گوید: احمد [ فرموده پیامبر را ] به روایت از ابوذر با سندی نیکو چنین آورده است : «بیشتر از دجال از غیر او برای شما می‌هراسم. پرسیدند: غیر او كیست؟ فرمود: رهبران گمراه كننده.» [↑](#footnote-ref-5)
6. . مشابه آن در احتجاج 1 /395 [↑](#footnote-ref-6)
7. . سوره ی فتح /1 [↑](#footnote-ref-7)
8. . مسند احمد 2/442، سنن ابن ماجه 1/52، سنن ترمذی 5/360، مجمع الزوائد 9/169، ابن ابی شیبه 7/512، امالی محاملی /447، صحیح ابن حبان 15/434، المعجم الاوسط 3/179 و 5/182 و 7/197، المعجم الصغیر 2/3، المعجم الکبیر 3/40 و 5/184، فضائل سیدة النساء، عمر بن شاهین /29، تفسیر ثعلبی 8/311، شواهد التنزیل 2/44، تاریخ بغداد 7/144، تاریخ دمشق 13/218 و 14/144، سیر اعلام النبلاء 2/122 [↑](#footnote-ref-8)
9. . نظیر آن در مسند احمد 1 /461 [↑](#footnote-ref-9)
10. . المطالب العالیة 4/267 - با اندک تفاوتی نسبت به نقل طبرانی - الدرالمنثور 2/300 و مجمع الزوائد 5/227 - هیثمی آ ن را توثیق کرده است -. [↑](#footnote-ref-10)
11. . مانند حدیث در المصنف ابن ابی شیبه 8 /620 سنن ترمذی 3 /361 - با تفاوتی اندك، نقل می کند و صحیح می‌شمارد -، المعجم الكبیر طبرانی 11/39، سنن بیهقی 8 /157، المعجم الأوسط 1 /252 و 5 /374، مسند الشامیین 1 /371 مسند ابو یعلی 10 /308 و مسند بزار 6 /61 . [↑](#footnote-ref-11)
12. . و نیز کافی 1 /62 [↑](#footnote-ref-12)
13. . مشابه آن در مسند احمد 5 /329 [↑](#footnote-ref-13)
14. . سوره ی بقره /134 [↑](#footnote-ref-14)
15. . سوره ی فتح /10 [↑](#footnote-ref-15)
16. . منابع دیگری نیز این جریان را نقل کرده اند: طبرانی آن را در مسند الشامیین 2/282 از عبدالله بن عمرو به اختصار آورده است، ذهبی نیز در سیر اعلام النبلاء 2 /9 آن را می‌آورد، و البانی در صحیحه ی 2/138 آن را صحیح شمرده است. [↑](#footnote-ref-16)
17. . مانند آن در مسند احمد 3/231 [↑](#footnote-ref-17)
18. . مشابه آن در مسند احمد 6/395 و 5 /384 و 4/243 و 267، مسند ابن المبارک /163، سنن ترمذی 2 /512 و 137، صحیح ابن حبان 5 /9، المعجم الکبیر 3 /135، المسند الجامع 10 /749، تاریخ بغداد 5 /361، المستدرک 1 /78 و در 4 /126 - وی آن را صحیح دانسته است - و مجمع الزوائد 5 /248 می نویسد : این حدیث را احمد و بزار روایت کرده اند و سند روایت احمد و یکی از روایات بزار صحیح می باشد. [↑](#footnote-ref-18)
19. . هیثمی در مجمع الزوائد 5/239 می نویسد : احمد این حدیث را نقل نموده و راویان آن همه مورد اطمینان هستند. [↑](#footnote-ref-19)
20. . و نیز الجلیس الصالح /599 و المعرفة والتاریخ /580 [↑](#footnote-ref-20)
21. . این حدیث را بخاری در 1/36 و شش جای دیگر آورده و تا توانسته آن را کوتاه كرده است ! حدیث نگاران دیگر مبسوط تر از او روایت كرده اند. [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره ی اسراء /60 [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره ی کوثر /1 [↑](#footnote-ref-23)
24. . سوره ی قدر /3 - 1 [↑](#footnote-ref-24)
25. . و نیز فضائل الاوقات بیهقی /211، سنن ترمذی 5/115، المستدرک حاكم 3/170 وی آن را صحیح دانسته و احادیث دیگری نیز آورده است، ر.ک به 3/175 و 4/74 [↑](#footnote-ref-25)
26. . سوره ی ابراهیم  علیه السلام /28 [↑](#footnote-ref-26)
27. . سوره ی آل عمران /128 - 127 [↑](#footnote-ref-27)
28. . تفسیر عیاشی 2/229 و نیز ر.ک به کافی 8 /103 [↑](#footnote-ref-28)
29. . علی رغم آنچه برخی تصور می کنند، عمر بن عبد العزیز نیز بسان دیگر حاکمان اموی، شخصیّتی ظالم بوده است. علامه ی امینی رحمه الله در مورد برداشته شدن بدگویی به حضرت امیر علیه السلام توسط وی، کلامی دقیق دارد که شایسته است بدان مراجعه شود، ر.ک به الغدیر 10 /266

    امام زین العابدین علیه السلام درباره ی او می فرمایند: هنگامی که بمیرد، آسمانیان بر او لعنت می فرستند، ولی اهل زمین برایش استغفار می کنند، بصائر الدرجات /170. و نباید فراموش کرد که وی از سال 99 تا سال 101 هجری که از دنیا رفت، به مدت دو سال خلافت امام باقر علیه السلام را غصب کرده است. م [↑](#footnote-ref-29)
30. . ابو یعلی در مسند 2/177 مشابه این حدیث را آورده است، و نیز المعجم الكبیر طبرانی 11/88 با این تفاوت که در آن چنین آمده است: سپس مانند خران به جان یکدیگر می افتند. [↑](#footnote-ref-30)
31. . 5 /113 [↑](#footnote-ref-31)
32. . و نیز العرف الوردی فی اخبار المهدی 2/2، البرهان متقی هندی /92، ینابیع المودة /448 و كشف الغمة 3/262 [↑](#footnote-ref-32)
33. . مشابه آن در امالی طوسی 2 /74 و رجال کشی 1 /115. نظیر آن در مصادر سنیان بدون ذکر دجال آمده است، به عنوان نمونه : مسند شهاب2 /273، مناقب ابن مغازلی /68 و 134، امالی شجری 1 /151، میزان الاعتدال 1 /482، مقتل خوارزمی 1 /104، کشف الأستار هیثمی 3 /222. و نیز ر.ک به المستدرک 3 /150، المعجم الصغیر 1 /139 و مجمع الزوائد 9 /168. [↑](#footnote-ref-33)
34. . و نیز ثواب الاعمال /203 [↑](#footnote-ref-34)
35. . فسوی در المعرفة و التاریخ /833 آن را نقل می کند. [↑](#footnote-ref-35)
36. . تهذیب الاحکام 6 /12 و وسائل الشیعة 10 /272 [↑](#footnote-ref-36)
37. . از همان منبع در بحار الانوار 3/15 و 32/253 [↑](#footnote-ref-37)
38. . المحتضر /141، بحار الانوار 26 /189 و 52 /190. در 51 /68 آن را از کمال الدین نقل می‌نماید. [↑](#footnote-ref-38)
39. . و نیز اثبات الهداة 1/517 و بحار الانوار 15/23 [↑](#footnote-ref-39)
40. . این کتاب فارسی است و به قرن هفتم مربوط می شود، لذا عین عبارات ایشان را آوردیم. م [↑](#footnote-ref-40)
41. . آخرالزمان امری نسبی است. [↑](#footnote-ref-41)
42. . و نیز کمال الدین 1 /159 [↑](#footnote-ref-42)
43. . و نیز من لا یحضره الفقیه 3/250، تهذیب الاحکام 6/384، وسائل الشیعة 13/193، الغایات شیخ جعفر بن احمد قمی /88، و به نقل از آن در بحار 103/68 [↑](#footnote-ref-43)
44. . سوره ی غافر /57 [↑](#footnote-ref-44)
45. . و نیز فتح الباری 13/277 [↑](#footnote-ref-45)
46. . مشابه آن در المصنف ابن ابی شیبه 8 /653 [↑](#footnote-ref-46)
47. . نظیر آن در مسند احمد 6 /75 [↑](#footnote-ref-47)
48. . و نیز ر.ک به السیرة النبویة ابن کثیر 4 /644 [↑](#footnote-ref-48)
49. . مشابه آن در مسند احمد 2 /135، مجمع الزوائد 7 /338 - وی آن را صحیح می شمارد - المعجم الکبیر 12/275، مسند ابو یعلی 9 /435 و تاریخ مدینة دمشق 45 /324 [↑](#footnote-ref-49)
50. . مجمع الزوائد 7 /336 [↑](#footnote-ref-50)
51. . ر.ک به الفتن 2 /518 [↑](#footnote-ref-51)
52. . و نیز ر.ک به المصنف ابن ابی شیبه 8 /648، مسند احمد 4 /19، صحیح مسلم 8 /207، مسند ابو یعلی 3 /126 و المعجم الکبیر 22 /174.حاکم در المستدرک 4 / 528 روایت را به مانند ابن ابی شیبه نقل و آن را بنابر شرط بخاری تصحیح می کند. الفردوس 4 /340 مانند روایت ابن حماد را می آورد، و الجامع الصغیر 2 /489 آن را از احمد و مسلم نقل و تصحیح می نماید. [↑](#footnote-ref-52)
53. . شرح صحیح مسلم نووی 18 /66 [↑](#footnote-ref-53)
54. . برخی شارحان مقصود از این جمله را چنین بیان می کند که در بین دو قسمت بدن او چنین فاصله ای خواهد گذارد تا جای تردیدی در مرگ او برای کسی باقی نماند، هم چنان که ساحران و شعبده بازان انجام می دهند، ر.ک به تحفة الاحوذی 6 /416. م [↑](#footnote-ref-54)
55. . و نیز ر.ک به سنن ابن ماجه 2 /1356، سنن ابو داود 4 /117مختصرا، البدء و التاریخ 2 /193، المعجم الکبیر 8 /171، المستدرک 4 /492 -آن را بنابر شرط شیخین صحیح می شمارد و در/530 قسمت آغازین آن را بنابر شرط مسلم صحیح می شمارد - و سنن ترمذی 4 /510 - وی آن را حدیثی حسن قلمداد می کند -. [↑](#footnote-ref-55)
56. . و نیز ر.ک به مسند احمد 5 /324 و /397، صحیح مسلم در 8 /195، سنن ابو داود 4 /116، سنن ابن ماجه 2 /1353، حلیة الاولیاء 5 /157 و 9 /235 و مصابیح السنة بغوی 3 /498 و 507 - وی برخی را صحیح و برخی را حسن یاد می کند -. [↑](#footnote-ref-56)
57. . این حدیث را احمد در 5 /386، طبرانی در الأحادیث الطوال /125 و المعجم الکبیر 8 /146، الدرالمنثور 4 /210 و 252 و حاکم در المستدرک 4 / 491 آورده اند - وی آن را صحیح می شمارد و با عبارتی افسانه ای تر نیز آن را نقل می کند -. [↑](#footnote-ref-57)
58. . و نیز الفتن 2 /527 و مسند احمد 6 /455 [↑](#footnote-ref-58)
59. . مشابه آن را در 2/ 103 از ابو هریره و در 5 /223 از انس نقل می کند و در 7 /158 روایت می کند که سعد از فتنه ی دنیا - یعنی فتنه ی دجال - به خدا پناه می برد. [↑](#footnote-ref-59)
60. . مشابه آن در المصنف ابن ابی شیبه 15 /140، مسند احمد 4 /338 و المستدرک حاکم 4 /427 [↑](#footnote-ref-60)
61. . در 7 /58، 5 /126 و 8 /72 آن را مسیح دجال می نامد. [↑](#footnote-ref-61)
62. . و نیز مسند احمد 4 /252، الفتن ابن حماد 2 /552، المصنف ابن ابی شیبه 8 /647 و صحیح مسلم 6 /177 و 8 / 200 [↑](#footnote-ref-62)
63. . و نیز ر.ک به الفتن 2 /597 و مسند احمد 2 /337، المصنف ابن ابی شیبه 8 /654، مسند ابو یعلی 10 /380، الفتن ابن کثیر 1 /143 و 144 و مجمع الزوائد 7 /345 [↑](#footnote-ref-63)
64. . سوره ی عنکبوت /14 [↑](#footnote-ref-64)
65. . سوره ی آل عمران /85 [↑](#footnote-ref-65)
66. . و نیز ر.ک به المصنف ابن ابی شیبه 8 /651، مسند احمد 5 /221 و المعجم الکبیر 7 /84 و دیگران. [↑](#footnote-ref-66)
67. . و نیز الفتن 2 /518، مسند طیالسی /73 و المصنف ابن ابی شیبه 8 /646. علاوه بر آن در المصنف 8 /647 چنین آمده است : چشم راست او کور است .... و از هر قومی گروهی از او پیروی می کنند و او را با زبان خودشان، خدا می خوانند ! [↑](#footnote-ref-67)
68. . ر.ک به صحیح بخاری 4 /163، مسلم 8 /193، سنن ابو داود 4 /116، سنن ترمذی 3 /345، مسند ابو یعلی 2 /78 و 5 /368، حلیة الأولیاء 4 /334، مصابیح السنة 3 /497 و تاریخ بغداد 7 /193 و ... [↑](#footnote-ref-68)
69. . و نیز الفتن 2 /546، مسند احمد 3 /36 و صحیح بخاری 9 /76 [↑](#footnote-ref-69)
70. . مجمع الزوائد 7 /339 آن را از المعجم الاوسط نقل می کند. [↑](#footnote-ref-70)
71. . و نیز ر.ک به مسند احمد 1 /4، سنن ابن ماجه 2 /1353، ترمذی3 /345، مستدرک 4 /527، مصابیح بغوی3 /508، سیوطی در الدرالمنثور 5 /354 می نویسد: این روایت را ابن ابی شیبه، احمد و ابن ماجه آورده اند و ترمذی هم آن را نقل کرده، صحیح می شمارد. [↑](#footnote-ref-71)
72. . همو در /395 و ابن ابی شیبه در8 /656 این مطلب را از ابن عمرو می آورند. [↑](#footnote-ref-72)
73. . مسند ابو یعلی 6 /317، المعجم الاوسط 5 /156 و مجمع الزوائد 7 /338 - هیثمی آن را صحیح می شمارد -. [↑](#footnote-ref-73)
74. . و نیز ر.ک به الفتن 2 /550 و مسند احمد 2 /148 و 149 و 3 /368 که در آن آمده است: «... همانا صاحب او [ کسی که او را می کشد ] عیسی بن مریم است، و اگر او دجال نباشد تو حق کشتن مردی که با ما معاهده دارد را نداری. ایشان پیوسته بیم آن داشتند که او دجال باشد.» [↑](#footnote-ref-74)
75. . و نیز المصنف ابن ابی شیبه 8 /652، مسند احمد 5 /49 و 5 /51، سنن ترمذی 3 /353و مصابیح السنة بغوی 3 /514 - وی آن را حدیثی حسن به شمار می آورد -. [↑](#footnote-ref-75)
76. . و نیز ر.ک به المعجم الکبیر 23 /195، الفتن 2 / 518 و دیگر کتب. [↑](#footnote-ref-76)
77. . تهذیب التهذیب ابن حجر 7 /367. [↑](#footnote-ref-77)
78. . رسالة الصاهل ابو العلاء معری / 100 [↑](#footnote-ref-78)
79. . صحیح مسلم 8 /190 . [↑](#footnote-ref-79)
80. . و نیز ر.ک به مسند احمد 6 /416، سنن ابن ماجه 2 /1354 و سنن ابو داود 4 /118، ترمذی 3 /355، مسند ابو یعلی 4 /119 و ... [↑](#footnote-ref-80)
81. . سنن ابو داود 2 /321 [↑](#footnote-ref-81)
82. . مسند احمد 6 /374 [↑](#footnote-ref-82)
83. . سنن ابو داود 2 /321 [↑](#footnote-ref-83)
84. . و نیز ر.ک به فتح الباری 13 /438 [↑](#footnote-ref-84)
85. . الدرالمنثور 4 /3 و نیز ر.ک به تدوین القرآن /417 [↑](#footnote-ref-85)
86. . و نیز ر.ک به الجرح و التعدیل رازی 9 /430 از ابن عمرو و نیز المصنف عبدالرزاق 11 /393 [↑](#footnote-ref-86)
87. . و نیز الدرالمنثور 5 /393 [↑](#footnote-ref-87)
88. . و نیز الروض الانف 2 /431 و ردّ ابن خلدون /347 و ... [↑](#footnote-ref-88)
89. . و نیز المستدرک 4 /476، مصابیح السنة بغوی 3 /482 - وی آن را صحیح شمرده است -، جامع الاصول 11 /75 و التذکرة قرطبی /707. نووی در شرح صحیح مسلم 18 /43 گوید: قاضی گوید: در تمام نسخ صحیح مسلم بنی اسحاق آمده است، برخی گویند: آنچه معروف و محفوظ است بنی اسماعیل است که متن و سیاق حدیث بر آن دلالت دارد، چرا که مراد آن حضرت [ از جنگاوران ] عرب اند و آن شهر هم قسطنطنیه می باشد [ که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مژده ی فتح آن را به مسلمانان داده است ]. [↑](#footnote-ref-89)
90. . ر.ک به تدوین القرآن /429 [↑](#footnote-ref-90)
91. . و نیز سنن ترمذی 3 /346 و المستدرک 4 /426 [↑](#footnote-ref-91)
92. . التاریخ الکبیر 8 /431 و سنن ابن ماجه 2 /1370. سیوطی در الدرالمنثور 6 /59 می نویسد : احمد، ابو داود، ابن ماجه، ابو یعلی، نعیم بن حماد، طبرانی، بیهقی و ضیاء مقدسی در المختارة آن را نقل کرده اند. [↑](#footnote-ref-92)
93. . دو منطقه در شام و در نزدیکی حلب [↑](#footnote-ref-93)
94. . ابن حبان در صحیح 8 /286، حاکم در المستدرک 4 /482 - وی آن را بنابر شرط مسلم صحیح شمرده - و بغوی در مصابیح السنة 3 /480 - او هم آن را صحیح قلمداد کرده است - . [↑](#footnote-ref-94)
95. . حلیة الاولیاء 6 /13 و نیز ر.ک به الفتن 2 /325 [↑](#footnote-ref-95)
96. . الفتن /149 [↑](#footnote-ref-96)
97. . و نیز غریب الحدیث ابن قتیبه 1/271 و النهایة ابن اثیر 4 /293 [↑](#footnote-ref-97)
98. . مسند احمد 5 /232و 245 و سنن ابی داود 4 /110. و نیز ر.ک به المستدرک 4 /420 و الدرالمنثور 6 /60 [↑](#footnote-ref-98)
99. . و نیز المستدرک 4 /483 [↑](#footnote-ref-99)
100. . ابن حماد در الفتن 2 /551، احمد در مسند 5 /41، بخاری در صحیح 9 /75، ابن حبان در صحیح 8 /225 و حاکم در المستدرک 4 /541 آن را نقل کرده اند، و هیثمی در مجمع الزوائد 7 /332 آن را حدیثی صحیح می شمارد. [↑](#footnote-ref-100)
101. . مشابه آن در مسند احمد 2 /95، 113و117و236و312، صحیح بخاری 4 /243 و 9 /74، صحیح مسلم 8 /189. در المصنف ابن ابی شیبه 8 /655 از انس چنین می آورد : «پیش از دجال، هفتاد و شش دجال خواهند بود. و نیز ر.ک به مجمع الزوائد 7 /333. [↑](#footnote-ref-101)
102. . سوره ی نمل /85 - 76 [↑](#footnote-ref-102)
103. . سوره ی سجده /13 [↑](#footnote-ref-103)
104. . سوره ی یس /7 [↑](#footnote-ref-104)
105. . سوره ی قصص /63 [↑](#footnote-ref-105)
106. . سوره ی اعراف /71 و 134 [↑](#footnote-ref-106)
107. . سوره ی یونس /51 [↑](#footnote-ref-107)
108. . سوره ی انعام /37 [↑](#footnote-ref-108)
109. . و نیز مختصر بصائر الدرجات /41، الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة /372 و بحار الانوار 53 /101 [↑](#footnote-ref-109)
110. . البته بنابر اینکه دابة را به کسر بخوانیم، نه به رفع. م [↑](#footnote-ref-110)
111. . سوره ی انعام /158 [↑](#footnote-ref-111)
112. . سوره ی سجده /21 [↑](#footnote-ref-112)
113. . و نیز مجمع البیان 4 /332، تأویل الآیات 2 /444، الایقاظ من الهجعة /386 و بحار الانوار 53 /114 [↑](#footnote-ref-113)
114. . مانند آن در مسند احمد 2 /445، صحیح مسلم 1 /138، مسند ابو عوانه 1 /107، تفسیر طبری 8 /76 و ... آمده است، ترمذی هم در سنن خود 5 /264 آن را حدیثی صحیح می شمارد. [↑](#footnote-ref-114)
115. . و نیز مجمع الزوائد 8 /8 و الدرالمنثور 3 /62 [↑](#footnote-ref-115)
116. . الفتن 2 /666 با قدری تفاوت، و نیز ر.ک به المصنف ابن ابی شیبه 8 /618 [↑](#footnote-ref-116)
117. . و نیز المعجم الکبیر 3 /193 و المستدرک 4 /484 - وی آن را صحیح می شمارد و روایتی مشابه آن را با سندی دیگر نقل می کند و آن را بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح می داند-. [↑](#footnote-ref-117)
118. . و نیز ر.ک به تفسیر طبری 20 /11 و تفسیر رازی 24 /217 [↑](#footnote-ref-118)
119. . و نیز سنن ابن ماجه 2 /1352. سیوطی در الدرالمنثور 5 /117 می نگارد: بخاری در تاریخ خود، ابن ماجه و ابن مردویه آن را روایت کرده اند. [↑](#footnote-ref-119)
120. . الفتن و نیز المصنف ابن ابی شیبه 8 /619، ابو هریره هم در این مطلب با عبدالله بن عمرو موافقت کرده است، ر.ک به الدرالمنثور 5 /117 [↑](#footnote-ref-120)
121. . الفتن 2 /667 [↑](#footnote-ref-121)
122. . مختصر بصائر الدرجات /208 و تأویل الآیات 1 /404 [↑](#footnote-ref-122)
123. . یعنی آن را ثلاثی مجرد می خوانند که به معنای مجروح نمودن است. [↑](#footnote-ref-123)
124. . ثلاثی مزید [↑](#footnote-ref-124)
125. . سوره ی کهف /47 [↑](#footnote-ref-125)
126. . مختصر البصائر /42 و بحار الانوار 53 /52، و نیز ر.ک به تأویل الآیات 1 /407، الایقاظ من الهجعة /257و 342 و بحار الانوار 39 /243 [↑](#footnote-ref-126)
127. . برخی گویند: دبّ یدبّ در کتب لغت، به معنای مطلق راه رفتن بر زمین است، ابن فارس در معجم المقاییس ذیل دبّ می نویسد: حرکت بر زمین و خفیفتر از مشی، و هر آنچه بر زمین راه رود دابه نام دارد. خلیل بن احمد ذیل همان ماده می نگارد: دبّ القوم یدبّون دبیبا، یعنی قوم به آرامی راه رفتند.

     از این رو می توان گفت دابه اختصاصی به حیوانات ندارد، و برای انسان نیز به کار می رود. م [↑](#footnote-ref-127)
128. . سوره ی کهف /100 - 89 [↑](#footnote-ref-128)
129. . سوره ی انبیاء علیهم السلام /97 - 92 [↑](#footnote-ref-129)
130. . ر.ک به تفسیر المیزان 14/325 [↑](#footnote-ref-130)
131. . شرح نووی بر مسلم 3/98 و فتح الباری 13/94 [↑](#footnote-ref-131)
132. . و نیز الفائق 2/204، الفتن ابن كثیر 2/183، تفسیر وی 3/205، مجمع الزوائد 8/6 از احمد و طبرانی، الدرالمنثور 4/326 و... [↑](#footnote-ref-132)
133. . و نیز ر.ک به 5/241، 6/175 و 7/196 [↑](#footnote-ref-133)
134. . مشابه آن در سنن ابن ماجه 2/1364 و ترمذی 5/313 - وی آن را حدیثی حسن می شمارد - . [↑](#footnote-ref-134)
135. . مشابه آن در مستدرک حاكم 4/488 - وی بنابر شرط شیخین آن را صحیح دانسته است -، سیوطی در الدرالمنثور 4/250 می گوید: احمد و ترمذی آن را آورده اند، علاوه بر آنکه ترمذی آن را حدیثی حسن دانسته است. هم چنین ابن ماجه، ابن حبان و حاكم - كه صحیح شمرده - و ابن مردویه و بیهقی به نقل از ابو هریره آن را روایت کرده اند. همو در /252 می نویسد: عبدالرزاق، عبد بن حمید، ابن منذر و ابن ابی حاتم به نقل از كعب آن را آورده اند. [↑](#footnote-ref-135)
136. . و نیز الفردوس 5/441، تهذیب ابن عساكر 1/196 و مجمع الزوائد 8/6 از المعجم الاوسط طبرانی. الدرالمنثور 4/155 از ابن مردویه و در /250 از ابن حماد و ابن مردویه. همو در /250 می نگارد: این روایت را ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابن عدی، ابن عساکر و ابن نجار از حذیفه نقل نموده اند. [↑](#footnote-ref-136)
137. . مسند احمد 3/17 [↑](#footnote-ref-137)
138. . و نیز ر.ک به مسند احمد 2 /321، صحیح بخاری 4 /252، صحیح مسلم 3 /1523، الجواهر الحسان 2 /279،المسند الجامع 14 /14 و صحیح ابن حبان 8 /294 [↑](#footnote-ref-138)
139. . و نیز سنن ابو داود 2 /302 و التذكرة قرطبی 2/638 [↑](#footnote-ref-139)
140. . و نیز ر.ک به همان کتاب 3 /384، صحیح مسلم 1 /137،مسند ابو یعلی 4 /59، جامع المسانید و السنن 25 /26 و سنن الدانی /43. [↑](#footnote-ref-140)
141. . و نیز ر.ک به صحیح بخاری 9/167، صحیح مسلم 3/1524، التاریخ الکبیر بخاری 7/327، علل دار قطنی 7/61 و مسند الشامیین جماز : 1/109، 135، 96، 101، 103، 118، 129، 131، 133، 144و 149 [↑](#footnote-ref-141)
142. . سنن سعید بن منصور 2/145، مسند احمد 3/436، سنن ابن ماجه 1/54 [↑](#footnote-ref-142)
143. . و نیز التاریخ الکبیر بخاری 5/451. [↑](#footnote-ref-143)
144. . و نیز ر.ک به مسند الشامیین جماز 1/191، المعجم الكبیر 7/61، سنن ابن ماجه 2/1369 و المستدرک 4 /548، - حاکم آن را بنابر شرط بخاری، صحیح دانسته است -. [↑](#footnote-ref-144)
145. . مشابه آن در تهذیب الآثار، مسند عمر 2/823. [↑](#footnote-ref-145)
146. . مشابه آن در عقد الدرر /122 و پاره ای در 283. [↑](#footnote-ref-146)
147. . ر.ك به الطبقات الکبری 1/360، حلیة الاولیاء 5/387، تفسیر بغوی 2/205، الخصائص سیوطی 1/19، فیض القدیر 3/768، دلائل النبوة اصبهانی 4/1332، تفسیر ابن كثیر 4/383، الدرالمنثور 3/132، تاریخ مدینة دمشق 1/186 و... [↑](#footnote-ref-147)
148. . ر.ك به المستدرك 2/622، تاریخ مدینة دمشق 1/184، الخصائص سیوطی 1/23 [↑](#footnote-ref-148)
149. . ر.ك به جواهر التاریخ ج 2 [↑](#footnote-ref-149)
150. . تاریخ مدینة دمشق 1/122 [↑](#footnote-ref-150)
151. . مشابه آن را الدرالمنثور 3 /113 از وهب بن منبه که شاگرد کعب الاحبار است، نقل می کند. [↑](#footnote-ref-151)
152. . تفسیر قرطبی 11/305، تفسیر ابی السعود 6/5 و السیرة الحلبیة 2/82 [↑](#footnote-ref-152)
153. . و نیز ر.ک به صحیح مسلم 1/90، سنن ابن ماجه 2/1319، مسند بزار 1/314، مشکل الآثار 1 /297، المسند الجامع 12 /317، 6 /155 و 14 /192، المعجم الأوسط 2 /551 و 5 /478 [↑](#footnote-ref-153)
154. . و نیز اعلام الوری /431، روضة الواعظین 2/264، كشف الغمة 3/254 و اثبات الهداة 3/527 و 555 [↑](#footnote-ref-154)
155. . به نقل از همین منبع در اثبات الهداة 3/539 و بحار الانوار 52/352 [↑](#footnote-ref-155)
156. . و نیز غیبت شیخ طوسی /282، ارشاد /364، كشف الغمة 3/255، اثبات الهداة 3/488، 516 و 555 و بحار الانوار 52/332 و 338 [↑](#footnote-ref-156)
157. . و نیز المعرفة بیهقی 1/137، تاریخ بغداد 2/59، الجامع الصغیر 1/282، المسند الجامع 17/843 و صحیح بخاری با شرح كرمانی 1/72. [↑](#footnote-ref-157)
158. . الایقاظ /107، حلیة الابرار 2/301 و بحار الانوار 25/135 [↑](#footnote-ref-158)
159. . سوره ی انعام /158 [↑](#footnote-ref-159)
160. . از همین منبع در بحار الانوار 52/366 [↑](#footnote-ref-160)
161. . به نقل از همین منبع، حلیة الابرار 2/629 وبحار الانوار 52/354 [↑](#footnote-ref-161)
162. . و نیز بحار الانوار 52/367 [↑](#footnote-ref-162)
163. . سوره ی احزاب /33 [↑](#footnote-ref-163)
164. . مجمع الزوائد 7/306 راویان آن را توثیق کرده است. [↑](#footnote-ref-164)
165. . و نیز مسند احمد 2 /303 و 372، صحیح مسلم 1 /110 و سنن ترمذی 3 /330 [↑](#footnote-ref-165)
166. . حلیة الاولیاء 10 /170 [↑](#footnote-ref-166)
167. . ر.ک به صحیح بخاری 8 /88 [↑](#footnote-ref-167)
168. . ر.ک به جواهر التاریخ، جلد اول [↑](#footnote-ref-168)
169. . مشابه آن در الفتن 1 /30، بخاری 4 /177، سنن ابن ماجه 2 /1310، سنن ابو داود 2 /305، مستدرک حاکم 4 /555 و سنن بیهقی 8 /191 آمده است. البانی در ارواء الغلیل 8 /102 آن را صحیح می شمارد. [↑](#footnote-ref-169)
170. . سوره ی حجرات /9 [↑](#footnote-ref-170)
171. . الغارات 2 /657 [↑](#footnote-ref-171)
172. . شبی که تعدادی از منافقان صحابه در صدد کشتن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر آمدند و خواستند وقتی شتر ایشان از فراز گردنه ای که در کوه بود عبور می کند، آن را رم دهند تا حضرت را به درّه بیندازند. م [↑](#footnote-ref-172)
173. . و نیز شرح نهج البلاغة 13 /507 [↑](#footnote-ref-173)
174. . سوره ی روم /41 [↑](#footnote-ref-174)
175. . دری که بنی اسرائیل باید از آن وارد می شدند و طلب مغفرت می نمودند. [↑](#footnote-ref-175)
176. . و نیز ر.ک به علل الشرائع 1/123 و كمال الدین /205. [↑](#footnote-ref-176)
177. . و نیز المعجم الاوسط 4 /9 و 5 /306، المعجم الصغیر 1 /139 و 2 /22، المصنف ابن ابی شیبه 7/503، مجمع الزوائد 9/168، شواهد التنزیل 1/360، تاریخ بغداد 12/90. خطیب تبریزی در الاكمال /59 آن را صحیح می شمارد و صالحی شامی در سبل الهدی 11/11 می نویسد: سخاوی آن را حدیثی قوی شمرده است. [↑](#footnote-ref-177)
178. . و نیز ر.ک به المعجم الاوسط 8/109، حلیة الاولیاء 6/23، جمع الجوامع 1/481 و جامع المسانید 9/434. مجمع الزوائد 7/308 آن را از طبرانی نقل می کند ولی به سبب وجود ابن لهیعه در سند، آن را تضعیف می نماید، در حالی که شماری وی را توثیق كرده اند. [↑](#footnote-ref-178)
179. . و نیز حلیة الاولیاء 1 /273 [↑](#footnote-ref-179)
180. . سوره ی انعام /65 [↑](#footnote-ref-180)
181. . از همین منبع در جمع الجوامع 1/481 [↑](#footnote-ref-181)
182. . و نیز سنن ابی داود 2/299، المستدرک حاكم 4/466 - وی روایت را صحیح دانسته است -، حلیة الاولیاء 5/158، مسند الشامیین 3/401، علل الحدیث ابن ابی حاتم 2/417، الدرالمنثور 6/56 و... [↑](#footnote-ref-182)
183. . ابن تیمیه با این حدیث سر و صدای بسیاری به راه انداخته است. وی آن را در الفتاوی 10/543، دقائق التفسیر 2/48، مجموع الفتاوی 11/164، 27/435 و 28/227 و 543 و جامع الرسائل /510 آورده است. ابن قیم نیز در جلاء الافهام /226، ابن رجب در جامع العلوم والحكم /347 و ابن حجر در تغلیق التعلیق 5 /86 روش ابن تیمیه را در پیش گرفته اند. [↑](#footnote-ref-183)
184. . این مطلب زمانی است که عبد الرحمان بن محمد بن اشعث در مصاف با حجاج شکست خورد. [↑](#footnote-ref-184)
185. . شهری داخل روم در نزدیکی انطاکیه که حکومت آن بین مسلمانان و رومیان دست به دست می گشت و در سال 88 هجری مسلمین در آنجا شکست سختی خوردند، ر.ک به تاریخ مدینة دمشق 26 /444 [↑](#footnote-ref-185)
186. . كافی 8/167 [↑](#footnote-ref-186)
187. . و نیز المصنف ابن ابی شیبه 8 /599، المستدرک حاكم 4/437 و 504 - و آن را صحیح دانسته - و الملاحم ابن المنادی /75 [↑](#footnote-ref-187)
188. . حاكم در المستدرک 4/468 آن را حدیثی صحیح می شمارد. [↑](#footnote-ref-188)
189. . الفتن 1/358 روایت را بدون قسمت پایانی آن که در مورد مدت حکومت امام علیه السلام است، آورده است. حاكم در المستدرک 4/465 آن را نقل کرده، صحیح می شمارد، و نیز التذکرة قرطبی 2 /700 و شرح المقاصد 2 /307، تفتازانی نیمه ی نخست حدیث را مانند عبدالرزاق نقل می کند و می نویسد: عالمان معتقدند که او امامی است عادل از نسل فاطمه که خداوند هر زمان بخواهد، او را می آفریند و برای نصرت دینش برمی انگیزد. هم چنین الدرالمنثور 6 /58 و الصواعق المحرقة /63 [↑](#footnote-ref-189)
190. . مشابه آن در همان کتاب /52، الملاحم ابن المنادی /42 - با تفاوتی اندک -، مجمع الزوائد 7/313 - وی گوید: ترمذی و دیگران، روایت را با اختصار بسیاری گزارش كرده اند، احمد با چند سند آورده، ابو یعلی نیز آن را با اختصار بسیار نقل می کند و راویان نقل احمد و ابو یعلی ثقه اند -، نیز ر.ک به الدرالمنثور 6/57، الصواعق المحرقة /166 [↑](#footnote-ref-190)
191. . همو در /252 از ابو سعید خدری، مشابه حدیث احمد را نقل می کند. [↑](#footnote-ref-191)
192. . و نیز مسند ابن جعد 2 /795، سیوطی در الحاوی 2 /63 می نویسد: این حدیث را ابو یعلی و ابن عساکر با اندکی تفاوت، از ابو سعید روایت می کنند. جمع الجوامع 1 /1012 نیز آن را از حلیة الاولیاء و ابن عساکر از ابو سعید آورده است. [↑](#footnote-ref-192)
193. . ر.ک به المصنف ابن ابی شیبه 8 /678 و ... [↑](#footnote-ref-193)
194. . مجمع الزوائد 7/323 آن را نقل و بر مبنای ابن حبان توثیق می کند. [↑](#footnote-ref-194)
195. . و نیز مجمع الزوائد 7/316 [↑](#footnote-ref-195)
196. . از همین منبع در عقد الدرر /61 و الحاوی 2 /81 [↑](#footnote-ref-196)
197. . در پاورقی روایت در سنن ابن ماجه آمده است: «مجمع الزوائد می نویسد: این سند صحیح است و راویان آن ثقه اند. حاكم در المستدرک آن را آورده و می گوید: بنابر شرط شیخین صحیح است.» و نیز مسند رویانی /123، الملاحم ابن المنادی /44، المستدرک 4 /463 - و هم چنان که گذشت آن را بنابر شرط شیخین صحیح می شمارد -، دلائل النبوة بیهقی 6 /515 و البیان شافعی /489 - آن را صحیح می شمارد -، وی در /520 آن را از طبرانی نقل می کند و می نویسد: این حدیث متنی حسن دارد که - بحمد الله و حسن توفیقه - به این طریق عالی به ما رسیده است و در آن دلیلی بر شرافت حضرت مهدی علیه السلام است که بر زبان راستگو ترین فرزندان آدم [ رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ] خلیفة الله در زمین معرفی شده است. هم چنین مصباح الزجاجة بوصیری 4 /203 وی آن را صحیح می شمارد. [↑](#footnote-ref-197)
198. . ر.ک به تاریخ الطبری 2 /36، سیره ابن هشام 1 /124 و سبل الهدی 10 /190 [↑](#footnote-ref-198)
199. . و نیز سنن نسائی 9 /176، سنن ابو داود 2 /316، مستدرک 4 /453 - و آن را صحیح می شمارد - و مجمع الزوائد 5 /303 - و آن را توثیق می کند - . [↑](#footnote-ref-199)
200. . و نیز ر.ک به مسند احمد 2 /261 [↑](#footnote-ref-200)
201. . و نیز عقد الدرر /57 از ابن حماد، الحاوی سیوطی 2/67 - وی روایت را بنابر شرط مسلم صحیح دانسته - و جمع الجوامع 2/30 [↑](#footnote-ref-201)
202. . از همان منبع در الحاوی 2/83 و کنز العمال 11 /247 با اندکی تفاوت [↑](#footnote-ref-202)
203. . سید هاشم بحرانی در غایة المرام 1 /212 این حدیث را از کتاب النصوص علی الائمة الاثنی عشر شیخ صدوق، که مع الاسف مفقود است، نقل می کند. نباطی عاملی هم قسمتی از آن را در الصراط المستقیم 2 /128 آورده است، و نیز ر.ک به عیون اخبار الرضا  علیه السلام 2/9 و غیبت نعمانی /186 [↑](#footnote-ref-203)
204. . قحطان جدّ اعلای یمنیان و قحطانی بدان منتسب است. [↑](#footnote-ref-204)
205. . و نیز ارشاد القلوب /405 [↑](#footnote-ref-205)
206. . سوره ی عنکبوت /2 - 1 [↑](#footnote-ref-206)
207. . و نیز الخرائج و الجرائح 3 /1109 به طور مختصر و ... [↑](#footnote-ref-207)
208. . و نیز الفتن 1 /337 [↑](#footnote-ref-208)
209. . و نیز الفتن 1/344 و المصنف ابن ابی شیبه 8 /702. در المصنف چنین آمده است : «آنگاه خلافت به راحتی به سراغ بهترین اهل زمین می آید، در حالی او در خانه اش نشسته است.» [↑](#footnote-ref-209)
210. . سبیطه به معنای طولانی است و شاید از سباطه یعنی زباله دان آید، و شباهت در آن است که همان گونه که زباله دان محل جمع شدن پلیدی هاست، در آن فتنه نیز بدترین ها جمع می شود، البته ممکن است سبیته باشد که از سبت به معنای سکون و استقرار می آید و حکایت از دوام و به درازا کشیدن آن فتنه کند. [↑](#footnote-ref-210)
211. . الجمع بین الصحیحین 3/203 آن را از ابو هریره نقل می کند. [↑](#footnote-ref-211)
212. . عقد الدرر /63 و برخی دیگر، آن را از سنن الدانی روایت می کنند. [↑](#footnote-ref-212)
213. . بخاری 6 /177 [↑](#footnote-ref-213)
214. . ر.ک به کمال الدین /190 [↑](#footnote-ref-214)
215. . و نیز التاریخ الکبیر بخاری 4 /330 و الزهد ابن ابی عاصم 1 /212. [↑](#footnote-ref-215)
216. . تعدادی از منابع سنیان مشابه آن را نقل کرده اند. در کتب شیعی نیز علامه ی مجلسی در بحار الانوار 52 /262 قریب به همین مضمون را از جامع الاخبار تاج الدین شعیری از جابر نقل می کند، ولی سخنی از نشانه های قیامت در آن نیست، ر.ک به جامع الاخبار /72 [↑](#footnote-ref-216)
217. . همو در 36/178 و نیز ذهبی در میزان الاعتدال 2/252 [↑](#footnote-ref-217)
218. . و نیز فیض القدیر 6/479 و الفردوس 4/398 و ... [↑](#footnote-ref-218)
219. . مشابه آن در ثواب الاعمال /301 و اعلام الدین /406 [↑](#footnote-ref-219)
220. . سوره ی شعراء /224 [↑](#footnote-ref-220)
221. . و نیز احتجاج / 118 و منیة المرید /118. [↑](#footnote-ref-221)
222. . و نیز مسند ابو یعلی 2/274، صحیح ابن حبان 8/290، المستدرک 4/557 كه بنابر شرط شیخین آن را صحیح دانسته است. در منابع ما نیز ر.ک به دلائل الامامة /249 [↑](#footnote-ref-222)
223. . المستدرک 4/558 مشابه روایت احمد را با تفاوتی اندک از ابو سعید آورده و آن را بنابر شرط مسلم صحیح دانسته است، و نیز ر.ک به استدراک ذهبی 7/ش3461 و حلیة الاولیاء 3/101 [↑](#footnote-ref-223)
224. . مانند آن در عقد الدرر /32 [↑](#footnote-ref-224)
225. . مشابه آن در مسند احمد 1/99، البدء و التاریخ 2 /181 و الجامع الصغیر 2 /438 از احمد و ابو داود، الدرالمنثور 6 /58 می نویسد: ابن ابی شیبه، احمد و ابو داود آن را نقل کرده اند. [↑](#footnote-ref-225)
226. . مشابه آن در جامع المسانید 20 /300 [↑](#footnote-ref-226)
227. . مشابه آن در سنن ابو داود 4/107، سنن ترمذی 3 /343 - که آن را حسن و صحیح دانسته -، المعجم الكبیر 10/164 و 166، مسند بزار 5/204 و المعجم الاوسط 7/425 [↑](#footnote-ref-227)
228. . و نیز ر.ک به تحفة الاشراف 7/23، الفصول المهمة /291 از ارشاد شیخ مفید، و در 294 آن را از سنن ابوداود و ترمذی آورده است. [↑](#footnote-ref-228)
229. . همو در ادامه نظیر همین حدیث را از ابن مسعود نقل می کند که عبارت «نام وی همانند نام من است» نیز در آن آمده است، و نیز الملاحم ابن منادی /41 و المعجم الکبیر 10 /161 [↑](#footnote-ref-229)
230. . و نیز بشارة المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم /258 [↑](#footnote-ref-230)
231. . عقد الدرر /20 آن را از سنن الدانی و ابو نعیم نقل می کند. مجمع الزوائد 7/317 آن را با تفاوتی اندک نسبت به سنن الدانی می آورد و می نویسد: آن را ترمذی، ابن ماجه به طور مختصر و نیز المعجم الاوسط آورده اند. در نقل طبرانی آمده است: خدای عزوجل باران را از آسمان برای او فرو می فرستد و برکت زمین را برایش می رویاند. [↑](#footnote-ref-231)
232. . و نیز التاریخ الکبیر بخاری 3/346، سنن ابو داود 4/107، المعجم الكبیر 23/267، المستدرک 4/577 به دو روایت، مشكاة المصابیح 3/24 از ابو داود - در پاورقی آن آمده است: سند خوبی دارد -، تذكرة الحفاظ 2/463، الدرالمنثور 6/58 می نویسد: ابو داود، ابن ماجه، طبرانی و حاكم آن را از ام سلمه آورده اند. الصواعق المحرقة ابن حجر /163 مانند روایت ابو داود را نقل کرده می گوید: از جمله روایات پیرامون مهدی آن است که مسلم، ابو داود، نسائی، ابن ماجه، بیهقی و دیگران آورده اند که: مهدی از عترت من و فرزندان فاطمه است.

     در منابع شیعی، غیبت شیخ طوسی /114 مانند نقل ابو داود را آورده است. ابن طاووس نیز در الطرائف 1/175 همان را از الجمع بین الصحاح، الفردوس، ومصابیح السنة بغوی نقل می کند.

     عباد وهابی در عقیدة اهل السنة و الاثر /18 آن را از ابو داود و ابن ماجه نقل می كند و می نویسد: این حدیث را در الجامع الصغیر آورده و به صحت آن اشاره كرده است، مصابیح السنن آن را در فصل روایات حسن آورده است، البانی نیز در تخریج احادیث المشكاة می گوید: سند خوبی دارد. وی می افزاید: ترمذی و ابو داود آن را روایت کرده اند. و نیز می نویسد: ابو داود، ابن ماجه، طبرانی و حاكم آن را از ام سلمه نقل کرده اند. [↑](#footnote-ref-232)
233. . و نیز الملاحم ابن منادی /41، همو به واسطه ی سعید بن مسیب از ام سلمه روایت می کند که نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخن از مهدی به میان آمد، ایشان فرمودند: آری او حق است و از فرزندان فاطمه - و یا فرمودند: از پسران فاطمه - می باشد. [↑](#footnote-ref-233)
234. . مشابه آن در تیسیر المطالب /88 از ام سلمه و زین الفتی 1/402 از قتاده آمده است، و نیز ر.ک به الفتن 1/375، 345، 350، 369 و 373، الحاوی 2/78، جمع الجوامع 2/104 و اثبات الهداة 1/712 [↑](#footnote-ref-234)
235. . تهذیب التهذیب 11 /81 [↑](#footnote-ref-235)
236. . این عبارت کنایه از اختیار و انتخاب الهی به جهت آگاهی او از ممتاز بودن ایشان در میان مخلوقات می باشد. [↑](#footnote-ref-236)
237. . شاید این عبارت اشاره به آن باشد که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف - از آنجا که امام زین العابدین علیه السلام با دختر امام حسن علیه السلام ازدواج نمودند و امام محمد باقر علیه السلام ثمره ی این ازدواج است، امامان بعدی همه همان گونه که از نسل امام حسین علیه السلام هستند، از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام نیز می باشند - از نسل هر دو امام است. م [↑](#footnote-ref-237)
238. . و نیز مجمع الزوائد 9/165، البیان شافعی /478 و ذخائر العقبی /44 و 135 به اختصار [↑](#footnote-ref-238)
239. . و نیز ر.ک به الروض الدانی 1/75 [↑](#footnote-ref-239)
240. . شاید مقصود رصافه ی کوفه باشد. [↑](#footnote-ref-240)
241. . و نیز تهذیب ابن عساکر 6 /26 [↑](#footnote-ref-241)
242. . و نیز غیبت شیخ طوسی /90 [↑](#footnote-ref-242)
243. . و نیز ذخائر العقبی /136، فرائد السمطین 2/325 و المنار المنیف /148 از طبرانی [↑](#footnote-ref-243)
244. . نظیر آن در غیبت شیخ طوسی /116 [↑](#footnote-ref-244)
245. . و نیز اعلام الوری /400، اثبات الهداة 3/464، بحار الانوار 51/110، كفایة الاثر /66 و... [↑](#footnote-ref-245)
246. . ر.ک به کافی 1 /529 و کفایة الاثر /66 [↑](#footnote-ref-246)
247. . نهج البلاغة 2 /27 [↑](#footnote-ref-247)
248. . کفایة الاثر /250 [↑](#footnote-ref-248)
249. . دلائل الامامة /447 [↑](#footnote-ref-249)
250. . و نیز ر.ک به اثبات الوصیة /225 [↑](#footnote-ref-250)
251. . همچنین غیبت نعمانی /60، کمال الدین 1 /288، کفایة الاثر /219، دلائل الامامة /289، اختصاص شیخ مفید /209، غیبت شیخ طوسی /103 و رسائل شیخ مفید /400. ایشان می نگارد: این روایتی که شیعه و سنی نقل کرده اند که روایت کمیل بن زیاد است [ و در ادامه مشابه مضمون همین روایت اصبغ را با قدری تفاوت می آورند ] و در آن چنین آمده است:... هرگز لحظه ای در آن رغبت نکردم... نهمین فرزند از نسل حسین، و هموست که زمین را پر از عدل و داد می کند... برای او غیبتی است که اهل باطل در آن به تردید می افتند... باید که از سوی خدا حجتی باشد، حال یا آشکار و معروف و یا مخفی و پوشیده تا حجت خداوند از بین نرود. [↑](#footnote-ref-251)
252. . و نیز بشارة المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم /12و بحار الانوار 35 /45 [↑](#footnote-ref-252)
253. . هم چنین کفایة الاثر /225 [↑](#footnote-ref-253)
254. . از همین منبع اعلام الوری /401، العدد القویة /71، الصراط المستقیم 2/129، اثبات الهداة 3/465، بحار الانوار 51/133 و... [↑](#footnote-ref-254)
255. . امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ همین سؤال به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتند: زیرا ایمان آن است که با گوشمان شنیده ایم و با دل هایمان تصدیق کرده ایم، ولی یقین آن است که با چشم دیده ایم و به وسیله ی آن بر آنچه از ما پوشیده است استدلال می کنیم، ر.ک به مشکاة الانوار /15. م [↑](#footnote-ref-255)
256. . از همین مأخذ در اعلام الوری /401، کشف الغمة 3 /312 و بحار الانوار 51 /132 و ... [↑](#footnote-ref-256)
257. . سوره های یونس /48، انبیاء علیهم السلام /38، نمل /71، سبآ /29، یس /48 و ملک /25 [↑](#footnote-ref-257)
258. . و نیز عیون الاخبار 1 /68، کفایة الاثر /231 و مقتضب الاثر /23 [↑](#footnote-ref-258)
259. . سوره ی انبیاء علیهم السلام /73 [↑](#footnote-ref-259)
260. . و نیز اعلام الوری /286و بشارة المصطفی /278، هم چنین ر.ک به کمال الدین 2 /342 [↑](#footnote-ref-260)
261. . و نیز کفایة الاثر /265، اعلام الوری /407 و ... [↑](#footnote-ref-261)
262. . و نیز غیبت نعمانی /154 [↑](#footnote-ref-262)
263. . و نیز اثبات الوصیة /224، کمال الدین 2 /359، علل الشرائع 1 /244، کفایة الاثر /264، دلائل الامامة /292، غیبت شیخ طوسی /104 و 204 و اعلام الوری /406 [↑](#footnote-ref-263)
264. . هم چنین اعلام الوری /407 و کشف الغمة 3 /314 [↑](#footnote-ref-264)
265. . سوره ی شعراء /4 [↑](#footnote-ref-265)
266. . و نیز كفایة الاثر /270، اعلام الوری /408 و ... [↑](#footnote-ref-266)
267. . و نیز کمال الدین 2 /370 و عیون الاخبار 2 /6 [↑](#footnote-ref-267)
268. . و نیز المعجم الوسط 1 /136، گنجی شافعی آن را در البیان /506 نقل می کند و می نویسد: حدیثی حسن و عالی است که حافظان [ حدیث ] آن را در کتاب هایشان نقل کرده اند. سلمی در عقد الدرر /25 آن را نقل کرده می نگارد: جماعتی از حافظان آن را در کتب خود آورده اند، از جمله ابو القاسم طبرانی، ابو نعیم اصفهانی، عبد الرحمان بن ابی حاتم، نعیم بن حماد و دیگران. همو در /145 حافظ ابوبکر بیهقی را نیز به اینان می افزاید. مغربی در ردّ ابن خلدون /535 می نویسد: این حدیث را طبرانی از طریق عبدالله بن لهیعه، از عمرو بن جابر حضرمی، از عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش روایت می کند. درباره ی ابن لهیعه سخن خواهد آمد. اما حضرمی، ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده اند، ابو حاتم گوید: او صالح الحدیث است و نزدیک به بیست حدیث نقل می کند. برقی او را در زمره ی کسانی که ثقه اند ولی به جهت تشیع تضعیف شده اند آورده است. یعقوب بن یوسف هم او را در زمره ی ثقات می آورد، و ترمذی حدیث او را صحیح می شمارد. [↑](#footnote-ref-268)
269. . و نیز كمال الدین 1/230 [↑](#footnote-ref-269)
270. . سوره ی توبه /33 [↑](#footnote-ref-270)
271. . سوره ی آل عمران /34 [↑](#footnote-ref-271)
272. . سوره ی احزاب /61 [↑](#footnote-ref-272)
273. . عبارتی مشابه همین سخن در نهج البلاغة آمده است، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: بسان درشتان جاهلیّت نباشید که نه در دین تفقّه کنید و نه در مورد فرمان خدا اندیشه، مانند پوست تخمی که در لانه است، شکستن آن موجب وزر و گناه است، و [ اگر هم آن را نشکنند و رها کنند ] تخم آن با شرّ و فساد بیرون می آید.

     ابن میثم بحرانی در شرح این عبارت می نگارد: امام علیه السلام آنان را نهی از آن می کنند که در عدم تفقّه در دین به درشتان جاهلیّت مانند، که در این صورت چون تخم افعی خواهند بود که اگر آن را بشکنند گناه کرده اند، زیرا موجب آزار حیوان شده اند، اینان نیز چنین اند، به احترام اسلام نمی توان آنان را آزرد، اگر هم بر جهالت رهایشان کنند به شیطنت خواهند پرداخت، ر.ک به بحار الانوار 34 /115. م [↑](#footnote-ref-273)
274. . و نیز کنز العمال 14 /592 از ابن منادی [↑](#footnote-ref-274)
275. . ابن ابی الحدید در شرح خود 1 /276 از جاحظ [↑](#footnote-ref-275)
276. . ممکن است مقصود آن باشد که مؤمنان کافر شوند و فاجران متقی، و یا آنکه صاحبان عزت ذلیل شوند و ذلیلان عزیز. [↑](#footnote-ref-276)
277. . مرحوم نعمانی این فقره را چنین نقل می کنند: ای گروه کسانی که از پشت های کشتی نشینان جدا شده اید، ر.ک به غیبت /44. م [↑](#footnote-ref-277)
278. . سوره ی فاطر /12 [↑](#footnote-ref-278)
279. . احتمال آن نیز می رود که مقصود از «طوبی» که به «خوشا به حال» ترجمه شد، درخت طوبی باشد، و در عبارت اخیر به جای «ویل» که «وای» برگردان شد، چاه ویل در جهنّم. م [↑](#footnote-ref-279)
280. . تأویل الآیات 1 /379 با اندکی تفاوت، و نیز حلیة الابرار 2 /64 [↑](#footnote-ref-280)
281. . درختی است با میوه ای که طعم آن به تلخی مایل است و شیره ای دارویی از آن بیرون می آورند. [↑](#footnote-ref-281)
282. . نام دارویی است. [↑](#footnote-ref-282)
283. . مشابه آن در كمال الدین 2/441، غیبت طوسی /148 و الخرائج والجرائح 1/458 [↑](#footnote-ref-283)
284. . فرائد فوائد الفكر /65 از قتاده، الملاحم والفتن ابن طاووس /164از فتن زكریا، ینابیع الموده 3/262، و آقای میلانی در شرح منهاج الكرامة 1/255 از شرح المواقف 5/342 و شرح المقاصد 8/232 آورده اند. [↑](#footnote-ref-284)
285. . المعجم الكبیر طبرانی 10/161 و الملاحم ابن منادی /41 از ابن مسعود [↑](#footnote-ref-285)
286. . ر.ک به الفتن 1/367، المصنف ابن ابی شیبه 8 /678، المعجم الاوسط 2/135، سنن الدانی /94، العلل المتناهیة 2/856 و ... [↑](#footnote-ref-286)
287. . مانند آن در جامع الاحادیث سیوطی 7/264 نیز به دو روایت از ابن مسعود، مسند بزار 5/225، زین الفتی 1/382، سنن ابو داود 4/106 به سه طریق از ابن مسعود، سنن ترمذی 3 /343، المعجم الكبیر 10/166، سنن الدانی /98، مصابیح بغوی 3/492، جامع الاصول 11/48 و الاعتقاد بیهقی /173 [↑](#footnote-ref-287)
288. . و نیز جامع الاصول 11/49، عقد الدرر /23، مشكاة المصابیح 3/26، الفتن ابن كثیر 1/38، الحاوی 2/59، عون المعبود 11/381، عقیدة اهل السنة /16 و... [↑](#footnote-ref-288)
289. . و نیز ر.ک به 8 /258 [↑](#footnote-ref-289)
290. . برای آگاهی بیشتر از خباثت و ناصبی گری عالمان اموی، و نیز افترا بستن آنان بر آقای جوانان اهل بهشت امام حسین علیه السلام و شادمانی آنان از این روایت ر.ک به الصواعق المحرقة 2 /480، الحاوی 2 /85، الفتاوی الحدیثة /30، عون المعبود 11 /256 و الفائق 1 /230 [↑](#footnote-ref-290)
291. . کسی که برای دریافت احادیث به مناطق مختلف و متعدّد سفر می کند. [↑](#footnote-ref-291)
292. . حدیثی که برخی راویان آن افتاده باشد. [↑](#footnote-ref-292)
293. . ر.ک به المنار المنیف /148 شماره 329 فصل 50 از معجم الاوسط طبرانی، عقد الدرر /24 باب 1 از كتاب الاربعین ابو نعیم اصفهانی، ذخائر العقبی /136 - وی با این حدیث که «مهدی از نسل امام حسین علیه السلام است» احادیث مطلقی را که پیش از آن آورده و سخنی از این که ایشان از نسل چه کسی است را به میان نیاورده، قید می زند -، فرائد السمطین 2/325 شماره 575 باب 61، القول المختصر 7/37 باب 1، فرائد فوائد الفكر /2 باب 1، السیرة الحلبیة 1/193، مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی 1/196، ینابیع المودة /224 باب 56 و 492، غایة المرام 694 شماره 17 باب 141 و منتخب الاثر /154 شماره 40 باب 1 كه در آن احادیث بسیاری از طریق اهل سنت که بیانگر آن است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل امام حسین علیه السلام است، جمع آوری شده است. [↑](#footnote-ref-293)
294. . سوره ی اسراء /33 [↑](#footnote-ref-294)
295. . و نیز ر.ک به اثبات الهداة 3/552 و بحار الانوار 8/146 [↑](#footnote-ref-295)
296. . سوره ی بقره /124 [↑](#footnote-ref-296)
297. . سوره ی زخرف /28 [↑](#footnote-ref-297)
298. . سوره ی انبیاء علیهم السلام /23 [↑](#footnote-ref-298)
299. . و نیز معانی الاخبار /126، خصال /304، مناقب ابن شهر آشوب 1/283، مجمع البیان 1/200، ارشاد القلوب /421، تأویل الآیات 1/77 و اثبات الهداة 1/645 [↑](#footnote-ref-299)
300. . سوره ی انفال /75 [↑](#footnote-ref-300)
301. . عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض کرد که چرا قبول کردید در شورای شش نفره ای که عمر قرار داده بود شرکت کنید، و حال آنکه او نام عثمان را نام نخست قرار داد و نام شما را به عنوان آخرین نام حضرت امیر علیه السلام در پاسخ او فرمودند: عمو ! مطلبی بر شما مخفی مانده، آیا سخن او [عمر ] را بر فراز منبر نشنیدی که می گفت: خدا برای این خاندان خلافت و نبوّت را در کنار هم جمع نمی کند؟ من خواستم تا او به زبان خود، خود را تکذیب کند و مردم بدانند سخن دیروزین او دروغ و باطل بوده است، ر.ک به علل الشرائع 1 /171. م [↑](#footnote-ref-301)
302. . سوره ی نساء /54 [↑](#footnote-ref-302)
303. . سوره ی تغابن /7 [↑](#footnote-ref-303)
304. . امالی شیخ مفید /14 [↑](#footnote-ref-304)
305. . و نیز ر.ک به تحقیق سقاف بر كتاب دفع شبه التشبیه بأكفّ التنزیه ابن جوزی /235 [↑](#footnote-ref-305)
306. . منهاج السنة 2 /170 چاپ بولاق که البته چاپ های بعدی آن به دست وهابیان تحریف شده است ! ر.ک به 6 /155 و 349 و 7 /461 از برنامه ی کامپیوتری آثار ابن تیمیه [↑](#footnote-ref-306)
307. . ر.ک به جواهر التاریخ جلد دوم [↑](#footnote-ref-307)
308. . تاریخ طبری 2 /457 [↑](#footnote-ref-308)
309. . تاریخ مدینة دمشق 60/431، سیر اعلام النبلاء 4/365، الفتن 1/158 و سنن الدانی 1/158 [↑](#footnote-ref-309)
310. . و نیز ارشاد /276 و اعلام الوری /271 و 272 [↑](#footnote-ref-310)
311. . و نیز اثبات الهداة 3/112 و بحار الانوار 47/276 [↑](#footnote-ref-311)
312. . الفتن 1 /365 [↑](#footnote-ref-312)
313. . و نیز کنز العمال 14 /271، تاریخ دمشق 4 /178، ذخائر العقبی /236، مجمع الزوائد 5 /187 و المعجم الاوسط 10 /115 [↑](#footnote-ref-313)
314. . سوره ی اسراء /60 [↑](#footnote-ref-314)
315. . مشابه آن در تاریخ بغداد 1/62 و 63 و 5/391 [↑](#footnote-ref-315)
316. . و نیز الآداب السلطانیة ابن طقطقی /119 [↑](#footnote-ref-316)
317. . برای آگاهی بیشتر از زشت کرداری ها و تحریفات آنها ر.ک به تاریخ طبری 6/269، تاریخ یعقوبی 2/395، المعارف ابن قتیبه /379، البدایة و النهایة 10/111، سمط النجوم /1094، شذرات الذهب 1/219، العبر ذهبی 1/207، التحفة اللطیفة 2/26 و المنار المنیف /149 [↑](#footnote-ref-317)
318. . خزانة الادب 11 /217 [↑](#footnote-ref-318)
319. . مجموعة الرسائل صافی 2 /424 [↑](#footnote-ref-319)
320. . الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی الله علیه وآله وسلم 1 /88 [↑](#footnote-ref-320)
321. . الکنی و الالقاب 1 /319 [↑](#footnote-ref-321)
322. . تهذیب المقال 2 /320 [↑](#footnote-ref-322)
323. . تاریخ طبری 3 /466 [↑](#footnote-ref-323)
324. . صبح الاعشی 4 /368 [↑](#footnote-ref-324)
325. . الاخبار الطوال /386 [↑](#footnote-ref-325)
326. . منهاج السنة 4 /98 و البدایة و النهایة 6 /277 [↑](#footnote-ref-326)
327. . و نیز مناقب ابن شهر آشوب 1 /292 و العدد القویة /89 [↑](#footnote-ref-327)
328. . و نیز غیبت شیخ طوسی /267 و الخرائج و الجرائح 3/1162 [↑](#footnote-ref-328)
329. . سوره ی قلم /4 [↑](#footnote-ref-329)
330. . منطقه ای پر آب و دارای درختان فراوان. [↑](#footnote-ref-330)
331. . هم چنان که در ادامه در متن می آید، در مورد اوصافی که در روایات غیر شیعی برای حضرت مهدی علیه السلام آمده است، می بایست احتیاط نمود و وسواس به خرج داد. م [↑](#footnote-ref-331)
332. . و نیز الفتن 1 /369 و 373 و المصنف عبدالرزاق 11 /372 [↑](#footnote-ref-332)
333. . و نیز السنن فی الفتن 5 /1038 [↑](#footnote-ref-333)
334. . و نیز معالم السنن 4 /344 و ... [↑](#footnote-ref-334)
335. . مشابه آن در المصنف عبدالرزاق 11 /372 [↑](#footnote-ref-335)
336. . یعنی گندمگون یا سفید است، و در اوصاف امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده که رنگ ایشان رنگ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است، یعنی سفید مایل به سرخ. [↑](#footnote-ref-336)
337. . بلند قامت و پُر، مانند بنی اسرائیل و فرزندان یعقوب نبی علیه السلام . نسل حضرت ابراهیم علیه السلام که از جمله ی آنها بنی اسرائیل اند، به درشتی اندام و زیبارویی معروف بوده اند، لذا اوصاف حضرت ابراهیم علیه السلام در امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بروز می کند. [↑](#footnote-ref-337)
338. . دلائل الامامة /251 و 258 و البته این روایت نیز از طریق راویان شیعی نرسیده است. م [↑](#footnote-ref-338)
339. . عقد الدرر /41 و منتخب الانوار /188 و نیز ر.ک به غیبت شیخ طوسی /259 [↑](#footnote-ref-339)
340. . و نیز اعلام الوری /434، الخرائج و الجرائح 3 /119، اثبات الهداة 3 /490 و بحار الانوار 51 /35 [↑](#footnote-ref-340)
341. . شاید مقصود خون امام حسین علیه السلام باشد. م [↑](#footnote-ref-341)
342. . سوره ی شعراء /227 [↑](#footnote-ref-342)
343. . و نیز همان 19 /130، غریب الحدیث ابن جوزی 1/449، النهایة 2 /325 و الحاوی 2 /85 [↑](#footnote-ref-343)
344. . و نیز ر.ک به غیبت شیخ طوسی /115، العمدة /434 از الجمع بین الصحاح، الطرائف 1 /177 از همان کتاب، الملاحم و الفتن /144 و اثبات الهداة 3 /505 [↑](#footnote-ref-344)
345. . الفائق 1/200 [↑](#footnote-ref-345)
346. . لسان العرب 11 /317 [↑](#footnote-ref-346)
347. . و نیز ینابیع المودة /437 و غرر الحکم /363 [↑](#footnote-ref-347)
348. . و نیز بحار الانوار 51 /116 [↑](#footnote-ref-348)
349. . این عبارت استعاره ی مرشّحه است که در آن وصف موافق مستعار منه را می آورند، نه مجرّده که وصف مستعار له را ذکر می کنند، و طلب و جستاری که در این فرموده آمده وصف گمشده و حاجت است، نه وصف مربوط به امام مهدی علیه السلام ، و مقصود از عبارت فرط شوق و محبّت نسبت به حکمت است، ر.ک به منهاج البراعة اثر شارح نهج البلاغة ملا حبیب الله هاشمی خوئی رحمه الله 10 /354. م [↑](#footnote-ref-349)
350. . و نیز اثبات الهداة 3 /556 [↑](#footnote-ref-350)
351. . و نیز کافی 2 /633 و اثبات الهداة 3 /449 [↑](#footnote-ref-351)
352. . و نیز بحار الانوار 52 /364 [↑](#footnote-ref-352)
353. . هود /111 [↑](#footnote-ref-353)
354. . و نیز الخرائج و الحرائج 2 /691 [↑](#footnote-ref-354)
355. . و نیز اثبات الهداة 3 /542 [↑](#footnote-ref-355)
356. . و نیز اثبات الهداة 3 /520 [↑](#footnote-ref-356)
357. . و نیز ر.ک به کمال الدین 2 /673 و اثبات الهداة 3 /439 و 558 [↑](#footnote-ref-357)
358. . سوره ی حجر /75 [↑](#footnote-ref-358)
359. . و نیز مناقب ابن شهر آشوب 1 /292، اثبات الهداة 1 /721 و بحار الانوار 36 /270 [↑](#footnote-ref-359)
360. . سوره ی طه /135 [↑](#footnote-ref-360)
361. . سوره ی طه /82 [↑](#footnote-ref-361)
362. . و نیز بحار الانوار 24 /150 [↑](#footnote-ref-362)
363. . سوره ی قدر /1 [↑](#footnote-ref-363)
364. . سوره ی قدر /2 [↑](#footnote-ref-364)
365. . سوره ی دخان /4 [↑](#footnote-ref-365)
366. . سوره ی قدر /4 [↑](#footnote-ref-366)
367. . سوره ی دخان /3 [↑](#footnote-ref-367)
368. . و نیز المحجة /202، بحار الانوار 97 /12 و مجمع البیان به طور مختصر 5 /61، ایشان می نویسد : این مطلب از ابن عباس، قتاده و ابن زید روایت شده، و همان است که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است. [↑](#footnote-ref-368)
369. . سوره ی هود /86 [↑](#footnote-ref-369)
370. . و نیز تفسیر فرات /63 و تأویل الآیات 1 /186 [↑](#footnote-ref-370)
371. . سوره ی بقره /115 [↑](#footnote-ref-371)
372. . سوره ی اعراف /157 [↑](#footnote-ref-372)
373. . سوره ی تغابن /8 [↑](#footnote-ref-373)
374. . سوره ی آل عمران /7 [↑](#footnote-ref-374)
375. . سوره ی نور /35 [↑](#footnote-ref-375)
376. . یکی از اسامی جناب عبدالمطلب علیه السلام [↑](#footnote-ref-376)
377. . همسر عبدالمطلب علیه السلام [↑](#footnote-ref-377)
378. . و نیز علل الشرائع /577 [↑](#footnote-ref-378)
379. . و نیز عقد الدرر /16، الحاوی 2 /74، الصواعق المحرقة /164 و القول المختصر /7 و 12، در این کتاب چنین آمده است: «او مردم را می زند تا به حق باز گردند.» [↑](#footnote-ref-379)
380. . سوره ی کهف /98 [↑](#footnote-ref-380)
381. . و نیز ر.ک به غیبت شیخ طوسی /113، العمدة /52 و 430، الطرائف 1 /176 از ثعلبی، الدر النظیم /755 و 798 و عوالم العلوم، کتاب النصوص /304 [↑](#footnote-ref-381)
382. . و نیز اثبات الهداة 3 /574 [↑](#footnote-ref-382)
383. . و نیز بحار الانوار 22 /275 [↑](#footnote-ref-383)
384. . و نیز المستدرک 3 /112 - وی آن را بنابر شرط مسلم صحیح می شمارد و ترتیب در آن چنین است: من، علی، حمزه، جعفر ... -، تاریخ بغداد 9 /434، تلخیص المتشابه 1 /197، الفردوس 1 /53، مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی 1 /108 از ابو نعیم، البیان شافعی /488 - وی مانند ابن ماجه نقل می کند و می نویسد: این حدیث صحیح است و حافظ ابن ماجه آن را چنین نقل می کند و الحمد لله چه خوب به دست ما رسیده، طبرانی نیز آن را از جعفر بن عمر بن صباح از سعد بن حمید همین گونه روایت می کند، ابو نعیم نیز در مناقب المهدی آن را با چند طریق می آورد -، ذخائر العقبی /15 و 89، عقد الدرر /144، الفتن ابن کثیر 1/44 - وی نیز می نویسد: بخاری در تاریخ و ابن حاتم در الجرح و التعدیل آن را نقل کرده اند -، المسند الجامع 2 /446، جامع الاحادیث 6 /723، زوائد ابن ماجه /528، جامع المسانید 21 /51، مصباح الزجاجة 2 /314، اعتقاد اهل السنة 8 /141، ارتقاء الغرف /214 و 253، الکشف و البیان 8 /312، مسند شمس الاخبار 2 /305، کفایة الطالب /488 و العلل المنتاهیة 1 /223 [↑](#footnote-ref-384)
385. . سوره ی اسراء /33 [↑](#footnote-ref-385)
386. . الفتن 1 /383 و 120 [↑](#footnote-ref-386)
387. . و نیز کمال الدین 1 /281 و دلائل الامامة /240 [↑](#footnote-ref-387)
388. . و نیز ر.ک به غیبت شیخ طوسی / 93 [↑](#footnote-ref-388)
389. . و نیز ر.ک به /419 [↑](#footnote-ref-389)
390. . و نیز ر.ک به /425 از امام باقر علیه السلام [↑](#footnote-ref-390)
391. . سوره ی اعراف /172 [↑](#footnote-ref-391)
392. . سوره ی طه /115 [↑](#footnote-ref-392)
393. . و نیز کافی 2 /8، مختصر بصائر الدرجات /154، اثبات الهداة 1 /461 و بحار الانوار 26 /279 [↑](#footnote-ref-393)
394. . سوره ی طه /122 [↑](#footnote-ref-394)
395. . و نیز عقد الدرر /335، فرائد السمطین 2 /316، الفصول المهمة - وی می نویسد: حافظان احادیث مانند ابو نعیم، طبرانی و دیگران آن را نقل می کنند -، تاریخ الخمیس 2 /288 و فرائد الفکر /30 [↑](#footnote-ref-395)
396. . و نیز البیان شافعی /512، رد ابن خلدون، مغربی /573 - وی آن را حدیثی حسن می شمارد - و مسند الشامیین 2 /71 [↑](#footnote-ref-396)
397. . و نیز سنن الدانی /81 و تاریخ الخمیس 2 /288 [↑](#footnote-ref-397)
398. . و نیز الحاوی 2 /77، القول المختصر /109 و 27، عقد الدرر /148 و تاریخ الخمیس 2 /289 [↑](#footnote-ref-398)
399. . اینان خشوع امام عجل الله تعالی فرجه الشریف را به کرنش شاهین با بال هایش - که به هنگام راه رفتن یا پرواز بال هایش را پایین می گیرد - تشبیه کرده اند. در برخی عبارات نیز شبیه خضوع شیشه وصف کرده اند، یعنی روح ایشان مانند شیشه شفاف است. [↑](#footnote-ref-399)
400. . و نیز ینابیع المودة /449 [↑](#footnote-ref-400)
401. . و نیز عقد الدرر /239، اثبات الهداة 3 /547 و بحار الانوار 52 /298 [↑](#footnote-ref-401)
402. . و نیز البیان گنجی /495 - وی می نگارد: حافظ ابو نعیم آن را در مناقب المهدی علیه السلام از طبرانی روایت و اسناد آن را جمع آوری کرده است -، عقد الدرر /240، جمع الجوامع 2 /104 و الحاوی 2 /79 [↑](#footnote-ref-402)
403. . و نیز روضة الواعظین 2 /264، اعلام الوری /432 و کشف الغمة 3 /256 [↑](#footnote-ref-403)
404. . غیبت شیخ طوسی /474 و نیز ر.ک به الصراط المستقیم 2 /251، المستجاد /262، بحار الانوار 52 /291، عقد الدرر /224 و اثبات الهداة 3 /624 [↑](#footnote-ref-404)
405. . و نیز الفتن 1 /193، الملاحم و الفتن /31، 175 و 339، کنز العمال 11 /364، البدایة و النهایة 6 /274 و تاریخ الخلفاء /11 [↑](#footnote-ref-405)
406. . و نیز مناقب آل ابی طالب علیه السلام 3 /175 و بحار الانوار 44 /90 [↑](#footnote-ref-406)
407. . و نیز الدرالمنثور 2 /173 از زبیر بن بکار و اخبار الدولة العباسیة /52 [↑](#footnote-ref-407)
408. . مصباح المتهجد /630 [↑](#footnote-ref-408)
409. . بتریه در اصل گروهی از زیدیان بودند که ولایت و امامت حضرت امیر علیه السلام را با اعتقاد به خلافت ابوبکر و عمر آمیختند ( المقالات و الفرق / 74-73 ). آنان در اصول معتزلی و در فقه حنفی هستند (الملل و النحل 1 /162-161). لیکن در این روایت مقصود کسانی هستند که برائت و بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت علیهما السلام را برنتابیده اند. م [↑](#footnote-ref-409)
410. . و نیز ر.ک به غیبت شیخ طوسی /283، الصراط المستقیم 2 /263 می نگارد: در کتاب علی بن حسان واسطی نقل می کند: قائم سیصد و نه سال حکومت خواهد نمود. [↑](#footnote-ref-410)
411. . و نیز دلائل الامامة /250 [↑](#footnote-ref-411)
412. . و نیز جمع الفوائد 3 /181 [↑](#footnote-ref-412)
413. . و نیز فرائد السمطین 2 /330 [↑](#footnote-ref-413)
414. . و نیز مجمع الزوائد 7 /315، مغربی نیز در رد ابن خلدون /557 آن را موثق می شمارد. [↑](#footnote-ref-414)
415. . مشابه آن در مسند الشامیین 2 /410، عقد الدرر /15 از ابو نعیم و نیز /36، الاصابة 6 /71 و 3 /407، اسد الغابة 4 /353، الفصول المهمة /298، جمع الجوامع 1 /545، الصواعق المحرقة /98، البیان /514، فرائد السمطین 2 /314، کشف الغمة 3 /260، اثبات الهداة 3 /593، بحار الانوار 51 /80، مجمع الزوائد 7 /319 و لسان المیزان 4 /383 - البته این دو کتاب این روایت را رد و یا تضعیف کرده اند و لیکن تمام اسناد روایت را بررسی نکرده اند -. [↑](#footnote-ref-415)
416. . سوره ی بقره /247 [↑](#footnote-ref-416)
417. . سوره ی کهف /50 [↑](#footnote-ref-417)
418. . و نیز عیون اخبار الرضا علیه السلام 1 /56، امالی صدوق /97 و 502، روضة الواعظین 1 /102، مناقب آل ابی طالب علیه السلام 1 /298، اثبات الهداة 1 /616 و نوادر الاخبار /128 [↑](#footnote-ref-418)
419. . سوره ی حج /41 [↑](#footnote-ref-419)
420. . و نیز تأویل الآیات 1 /343، اثبات الهداة 3 /563 و بحار الانوار 24 /165 [↑](#footnote-ref-420)
421. . سوره ی آل عمران /83 [↑](#footnote-ref-421)
422. . و نیز اثبات الهداة 3 /549 و بحار الانوار 52 /340 [↑](#footnote-ref-422)
423. . سوره ی اعراف /128 [↑](#footnote-ref-423)
424. . و نیز ر.ک به روضة الواعظین 2 /265، اعلام الوری /432، کشف الغمة 3 /255، اثبات الهداة 3 /528 و بحار الانوار 52 /338 [↑](#footnote-ref-424)
425. . و نیز منتخب الانوار /194 و بحار الانوار 52 /333 [↑](#footnote-ref-425)
426. . ر.ک به اختصاص /199 [↑](#footnote-ref-426)
427. . توبه /33 [↑](#footnote-ref-427)
428. . نور /55 [↑](#footnote-ref-428)
429. . بقره /193 [↑](#footnote-ref-429)
430. . نساء /54 [↑](#footnote-ref-430)
431. . بصائر الدرجات /55 [↑](#footnote-ref-431)
432. . در کفایة الاثر موجود دوازده امام آمده، ولی در نقل بهجة النظر علامه سید هاشم بحرانی رحمه الله /63 از کفایه، عبارت یازده که در متن ترجمه شد آمده است.م [↑](#footnote-ref-432)
433. . سوره ی نساء /141 [↑](#footnote-ref-433)
434. . و نیز ر.ک به ارشاد /364، روضة الواعظین 2 /265، اعلام الوری /432، کشف الغمة 3 /255، اثبات الهداة 3 /528 و منتخب الانوار /194 [↑](#footnote-ref-434)
435. . و نیز اثبات الهداة 3 /738 و بحار الانوار 52 /244 [↑](#footnote-ref-435)
436. . آل عمران /140 [↑](#footnote-ref-436)
437. . اسراء /81 [↑](#footnote-ref-437)
438. . تأویل الآیات 2 /540، اثبات الهداة 3 /451، البرهان 2 /441 و بحار الانوار 51 /62 و 24 /313 [↑](#footnote-ref-438)
439. . سوره ی ص /87 - 86 [↑](#footnote-ref-439)
440. . همان /88 [↑](#footnote-ref-440)
441. . سوره ی هود /110 [↑](#footnote-ref-441)
442. . سوره ی شوری /21 [↑](#footnote-ref-442)
443. . علامه ی مجلسی در توضیح این عبارت می نگارد: شاید مقصود از آنچه پیشتر گذشته، آن باشد که خداوند اراده نموده در قیامت آنان را عذاب نماید، و یا آنکه در نسل آنها مؤمنانی خواهند بود، و گرنه قائم علیه السلام همه ی آنها را از میان می برد. م [↑](#footnote-ref-443)
444. . سوره ی معارج /26 [↑](#footnote-ref-444)
445. . سوره ی انعام /23 [↑](#footnote-ref-445)
446. . سوره ی اسراء /81 [↑](#footnote-ref-446)
447. . و نیز تأویل الآیات 2 /510 و 540، اثبات الهداة 3 /451، البرهان : 2 /441 و بحار الانوار 24 /313 و 69 /268 [↑](#footnote-ref-447)
448. . و نیز روضة الواعظین 2 /267، اثبات الهداة 3 /559 و بحار الانوار 51 /143 [↑](#footnote-ref-448)
449. . مختصر بصائر الدرجات /22، 27 و 48 [↑](#footnote-ref-449)
450. . و نیز مختصر بصائر الدرجات / 211 و بحار الانوار 53 /115 و 145 [↑](#footnote-ref-450)
451. . و نیز العدد القویة /176 و الصراط المستقیم 1 /303 از کتاب الولایة ابو جعفر طبری [↑](#footnote-ref-451)
452. . الایقاظ من الهجعة /362 [↑](#footnote-ref-452)
453. . وی از بنیانگذاران فرقه ی گمراه واقفیه بود که منکر امامت امام رضا علیه السلام بودند و ادعا داشتند که امام کاظم علیه السلام غائب شده و باز خواهند گشت. م [↑](#footnote-ref-453)
454. . سوره ی جاثیه /23 [↑](#footnote-ref-454)
455. . یعنی زمانی که مردم نیازمند شناخت آنها بوده اند بیان نشده و به دوران های پسین موکول گردیده است، و این از شأن آن حضرت به دور است. م [↑](#footnote-ref-455)
456. . و نیز اثبات الهداة 3 /459 [↑](#footnote-ref-456)
457. . و نیز ر.ک به المصنف 11 /388، الفتن 1 /121، 381، 382، مسند احمد 3 /417، مسلم 4 /2232، البدء و التاریخ 2 /183، جامع الاصول 11 /82 و ... [↑](#footnote-ref-457)
458. . و نیز غیبت نعمانی /188، تقریب المعارف /190 و غیبت طوسی /102 با اندکی اختلاف [↑](#footnote-ref-458)
459. . و نیز غیبت طوسی /102، منتخب الانوار /81 و عقد الدرر /134 [↑](#footnote-ref-459)
460. . غیبت طوسی /102 [↑](#footnote-ref-460)
461. . سوره ی اعراف /201 [↑](#footnote-ref-461)
462. . و نیز علل الشرایع 1 /245، الاحتجاج 2 /376، الخرائج و الجرائح 2 /956، الصراط المستقیم 2 /237، منتخب الانوار /81، اثبات الهداة 3 /488 و بحار الانوار 52/91 [↑](#footnote-ref-462)
463. . و نیز اثبات الهداة 3 /500 [↑](#footnote-ref-463)
464. . و نیز اثبات الهداة 3 /582 [↑](#footnote-ref-464)
465. . سوره ی اسراء /44 [↑](#footnote-ref-465)
466. . اقبال الاعمال 1 /510 [↑](#footnote-ref-466)
467. . سوره کهف، آیات 61-82. [↑](#footnote-ref-467)
468. . و نیز اثبات الهداة 3 /480، حلیة الابرار 2 /683 و بحار الانوار 52 /152 [↑](#footnote-ref-468)
469. . و نیز کافی 6 /366 [↑](#footnote-ref-469)
470. . سوره ی صافات /129 - 123 [↑](#footnote-ref-470)
471. . سوره ی حجر /94 [↑](#footnote-ref-471)
472. . و نیز بحار الانوار 25 /74 [↑](#footnote-ref-472)
473. . سوره کهف، آیات 9-22. [↑](#footnote-ref-473)
474. . ر.ک به تفسیر قمی 2 /31 و طبری 15 /285 [↑](#footnote-ref-474)
475. . ر.ک به عقد الدرر /141 از تفسیر ثعلبی، البرهان متقی /87، مناقب ابن مغازلی /232، الخرائج و الجرائح 1 /210، فضائل شاذان بن جبرئیل /164، مناقب آل ابی طالب علیه السلام 2 /337 و338، الثاقب فی المناقب /71، الیقین /133 از جابر بن عبدالله، ارشاد القلوب /268، خلاصة عبقات الانوار 3 /258 و نفحات الازهار 3 /241، سید بن طاووس در سعد السعود /112 می نویسد: فصلی در آنچه از کتاب تفسیر یک جلدی ابو اسحاق ابراهیم بن احمد قزوینی می آوریم و آن یک حدیث است در تفسیر سوره ی کهف: ... با سند خود از محمد بن ابی یعقوب جوال دینوری، از جعفر بن نصر در حمص، از عبدالرزاق از معمر از ثابت از انس روایت می کند: از منطقه ای به نام بهندف بساطی برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هدیه آوردند... ما این حدیث را از چند طریق که ذکر شده است آوردیم، و سبب ابنکه در اینجا نقل نمودیم آن است که مؤلف تفسیر از بزرگان سنیان است، و اینان در نقل کرامات حضرت امیر علیه السلام متّهم نیستند [ در حالی که اگر از شیعیان نقل می کردیم سنی ها ما را متّهم می کردند ! ].

     همو در الطرائف /84 این جریان را نقل می کند و می نویسد: حدیثی که ثعلبی در مورد بساط روایت می کند طولانی تر از حدیث ابن مغازلی است، ثعلبی می افزاید: «اهل کهف تا آخرالزمان به هنگام خروج مهدی در خواب رفتند، مهدی [ چون ظهور کند ] بر آنان سلام می کند، پس خداوند عزیز و جلیل ایشان را برای او زنده می کند، آنگاه به خواب فرو می روند و تا قیامت بر نمی خیزند.» [↑](#footnote-ref-475)
476. . و نیز ر.ک به علل الشرائع /161 و عقد الدرر /39 [↑](#footnote-ref-476)
477. . سوره ی اسراء /6 [↑](#footnote-ref-477)
478. . و نیز ر.ک به غیبت نعمانی /166 و 177، کمال الدین 2 /342، 346 و 481 با چند طریق، دلائل الامامة /293، غیبت طوسی /202 و ... [↑](#footnote-ref-478)
479. . و نیز ارشاد /360، غیبت طوسی /271 و اعلام الوری /427 [↑](#footnote-ref-479)
480. . سفیانی که از نسل ابو سفیان است. [↑](#footnote-ref-480)
481. . و نیز ر.ک به عقد الدرر /66، الدرالمنثور 6 /58، الحاوی 2 /65 و 76، رد ابن خلدون /573، الملاحم و الفتن /61 و 179 و الفتن 1 /193، 324، 329، 330 و 339 [↑](#footnote-ref-481)
482. . و نیز شرح نهج البلاغة ابن میثم 4 /182، منهاج البراعة 11 /141، ابن ابی الحدید 13 /95 و ینابیع المودة /437 [↑](#footnote-ref-482)
483. . و نیز العدد القویة /66 و بحار الانوار 52 /305 [↑](#footnote-ref-483)
484. . و نیز اثبات الهداة 3 /494 و بحار الانوار 52 /327 [↑](#footnote-ref-484)
485. . سوره ی سبأ /18 [↑](#footnote-ref-485)
486. . سوره ی آل عمران /97 [↑](#footnote-ref-486)
487. . و نیز ر.ک به دلائل الامامة /245 و بحار الانوار 47 /89 [↑](#footnote-ref-487)
488. . و نیز عقد الدرر /59 و عقیدة اهل السنة و الاثر /30 [↑](#footnote-ref-488)
489. . سوره ی بقره /148 [↑](#footnote-ref-489)
490. . و نیز ر.ک به غیبت نعمانی /241، اثبات الهداة 3 /493 و البرهان 1 /162 [↑](#footnote-ref-490)
491. . در نقل مرحوم عیاشی اصحاب الولایة آمده و چنین بازگردان شد، اما بعید نیست - همان گونه که مرحوم نعمانی در غیبت آورده - اصحاب الالویة و به معنای پرچمداران باشد. م [↑](#footnote-ref-491)
492. . سوره ی ذاریات /23 - 22 [↑](#footnote-ref-492)
493. . سوره ی انعام /89 [↑](#footnote-ref-493)
494. . سوره ی مائده /54 [↑](#footnote-ref-494)
495. . الصواعق /165 و رد ابن خلدون مغربی /572 که آن را صحیح می شمارد. [↑](#footnote-ref-495)
496. . و نیز ر.ک به المصنف ابن ابی شیبه 15 /23، غریب الحدیث هروی 1 /115، تهذیب اللغة ازهری 1 /185، غریب الحدیث ابن جوزی 2 /241، لسان العرب 8 /271، غیبت شیخ طوسی /284، شرح نهج البلاغة ابن میثم 5 /370 و بحار الانوار 51 /113 [↑](#footnote-ref-496)
497. . سوره ی هود /8 [↑](#footnote-ref-497)
498. . سوره ی سبأ /54 - 51 [↑](#footnote-ref-498)
499. . و نیز ر.ک به تفسیر عیاشی 2 /140 و 141، تأویل الآیات 1 /223، اثبات الهداة 3 /541، المحجة /102 و البرهان فی تفسیر القرآن 2 /208 [↑](#footnote-ref-499)
500. . سوره ی نور /55 [↑](#footnote-ref-500)
501. . سوره ی بقره /3 [↑](#footnote-ref-501)
502. . سوره ی مجادله /22 [↑](#footnote-ref-502)
503. . و نیز اثبات الهداة 1 /577، البرهان 3 /146، غایة المرام /376، المحجة /149 و بحار الانوار 36 /304 [↑](#footnote-ref-503)
504. . سوره ی انبیاء علیهما السلام /105 [↑](#footnote-ref-504)
505. . و نیز تفسیر قمی 2 /77 و اثبات الهداة 3 /525 [↑](#footnote-ref-505)
506. . سوره ی سبأ /10 [↑](#footnote-ref-506)
507. . عجلیه در این حدیث به پیروان مغیرة بن سعید عجلی - که محمد بن عبدالله بن الحسن را قائم می انگاشتند - اشارت دارد. م [↑](#footnote-ref-507)
508. . سوره ی مائده /54 [↑](#footnote-ref-508)
509. . سوره ی انعام /89 [↑](#footnote-ref-509)
510. . و نیز ر.ک به بصائر الدرجات /174 و 177، ارشاد /274، اعلام الوری /278، احتجاج 2 /371، کشف الغمة 2 /382، البرهان 1 /479، کافی 1 /232، اثبات الهداة 3 /440 و بحار الانوار 26 /201 [↑](#footnote-ref-510)
511. . سوره ی هود /80 [↑](#footnote-ref-511)
512. . و نیز تفسیر قمی 1 /335، اثبات الهداة 3 /551 و بحار الانوار 12 /158 و 170 [↑](#footnote-ref-512)
513. . و نیز اثبات الهداة 3/494 [↑](#footnote-ref-513)
514. . سوره ی حج /39 [↑](#footnote-ref-514)
515. . و نیز بحار الانوار 51 /58، تأویل الآیات 1 /338، اثبات الهداة 3 /563 و المحجة /142 [↑](#footnote-ref-515)
516. . سوره ی اسراء /7 و ظاهر آیه خطاب به بنی اسرائیل است. [↑](#footnote-ref-516)
517. . و نیز البرهان 2 /409 و بحار الانوار 51 /45 [↑](#footnote-ref-517)
518. . سوره ی اسراء /33 [↑](#footnote-ref-518)
519. . سوره ی شوری /42 - 41 [↑](#footnote-ref-519)
520. . و نیز تفسیر قمی 2 /278، تأویل الآیات 2 /549 و اثبات الهداة 3 /553 و 565 [↑](#footnote-ref-520)
521. . سوره ی حجر /76 - 75 [↑](#footnote-ref-521)
522. . و نیز ر.ک به روضة الواعظین /266، اعلام الوری /433، کشف الغمة 3 /256، البرهان 2 /351 و بحار الانوار 52 /339 [↑](#footnote-ref-522)
523. . سوره ی الرحمن /41 [↑](#footnote-ref-523)
524. . و نیز اثبات الهداة 3 /517 و بحار الانوار 52 /334 [↑](#footnote-ref-524)
525. . و نیز اثبات الهداة 3 /575 [↑](#footnote-ref-525)
526. . نامی از نام های شیر است و بر زرد رو نیز اطلاق می شود. [↑](#footnote-ref-526)
527. . کسی که صورتش لکه دارد. [↑](#footnote-ref-527)
528. . سوره ی مریم /37 [↑](#footnote-ref-528)
529. . برخی می گویند: بر حسب روایات عدیده در کافی 8 /313، بصائر الدرجات /311، غیبت نعمانی /282 و 315، عیون اخبار الرضا علیه السلام 1 /63، کمال الدین 1 /331 و 2 /378، 654 و 672، کفایة الاثر /267، ارشاد 2 /383، امالی مفید /45 و دلائل الامامة /455 و 472 یاران خاص امام علیه السلام سیصد و سیزده رجل عنوان شده اند. وصفی هم که در بعضی روایات برای آنان ذکر شده بر مردان منطبق است، ر.ک به روایت بصائر الدرجات، فقره ی مذکور نیز، در غیبت نعمانی نیامده، علاوه بر پاره ای از احکام شرع مانند عدم تولّی زنان مر منصب قضاوت را، وسائل الشیعة 27 /16، و نیز ارتفاع جهاد از آنان، همان 15 /23، و گرچه ممکن است در دلالت برخی موارد فوق خدشه شود، لکن با نظر به مجموع آنها، نمی توان جزم پیدا کرد که این پنجاه نفر در زمره ی سیصد و سیزده نفر باشند. م [↑](#footnote-ref-529)
530. . سوره ی نحل /46 - 45 [↑](#footnote-ref-530)
531. . منطقه ای در شام یا نزدیکی آن [↑](#footnote-ref-531)
532. . چند سطر پیش گذشت که تنها خبر رسان آنان باقی می ماند، لکن آن عبارت به فرو رفتن لشکریان سفیانی در بیداء مربوط می شد، و آنچه در اینجا آمده به نبرد با خود سفیانی مربوط می شود. م [↑](#footnote-ref-532)
533. . ر.ک به تفسیر عیاشی 1 /244 و 2 /261، غیبت نعمانی /279 - با چند سند -، اختصاص /255، ارشاد /359، غیبت شیخ طوسی /269، اعلام الوری /427، الخرائج و الجرائح 3 /1156، عقد الدرر /49، منتخب الانوار /33، اثبات الهداة 3 /548 و بحار الانوار 51 /56 و 52 /212 [↑](#footnote-ref-533)
534. . علامه ی مجلسی می فرماید: شاید کنایه از این باشد که اهل مکه به هیچ وجه آنها را نمی شناسند، بحار الانوار 52 /369. م [↑](#footnote-ref-534)
535. . سوره ی نمل /62 [↑](#footnote-ref-535)
536. . سوره ی بقره /148 [↑](#footnote-ref-536)
537. . سوره ی هود /8 [↑](#footnote-ref-537)
538. . سوره ی سبأ /53 - 51 [↑](#footnote-ref-538)
539. . بیرون مدینه به سمت عراق [↑](#footnote-ref-539)
540. . میان عراق و حجاز [↑](#footnote-ref-540)
541. . سوره ی انبیاء علیهما السلام /15 - 12 [↑](#footnote-ref-541)
542. . سوره ی آل عمران /83 [↑](#footnote-ref-542)
543. . سوره ی انفال /39 [↑](#footnote-ref-543)
544. . و نیز ر.ک به تفسیر عیاشی 2 /140 و کافی 8 /313 [↑](#footnote-ref-544)
545. . سوره ی توبه /3 [↑](#footnote-ref-545)
546. . سوره ی سبأ /54 - 53 [↑](#footnote-ref-546)
547. . سوره ی مائده /14 [↑](#footnote-ref-547)
548. . و نیز کافی 1 /231 و نعمانی /238 [↑](#footnote-ref-548)
549. . سوره ی بقره /210 [↑](#footnote-ref-549)
550. . سوره ی بقره /249 [↑](#footnote-ref-550)
551. . و نیز غیبت شیخ طوسی /282 و اثبات الهداة 3 /516 [↑](#footnote-ref-551)
552. . و نیز خلاصة الاقوال /67، در التحریر الطاووسی /98 می نویسد: در مدح او حدیثی از امام صادق علیه السلام وارد شده که او را به منزله ی مقداد نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حساب می آورد، و نیز حدیثی که او را از یاران قائم علیه السلام معرفی می کند. [↑](#footnote-ref-552)
553. . سوره ی اعراف /159 [↑](#footnote-ref-553)
554. . سوره ی اسراء /6 - 5 [↑](#footnote-ref-554)
555. . سوره ی قصص /6 - 5 [↑](#footnote-ref-555)
556. . و نیز ثواب الاعمال /133، مجمع البیان 6 /393، اثبات الهداة 3 /497 و بحار الانوار 92 /281 [↑](#footnote-ref-556)
557. . سوره ی نور /55 [↑](#footnote-ref-557)
558. . برخی محققان معاصر فرق بین رجعت و کرّت را در این عنوان می کند که کرّت رجعتی است که در آن نبرد و درگیری باشد، از این رو رجعت اعم از کرّت خواهد بود. م [↑](#footnote-ref-558)
559. . همچنین کافی 3 /131، الایقاظ من الهجعة /290 و 319 و بحار الانوار 6 /197 و نیز ر.ک به المحتضر /5 [↑](#footnote-ref-559)
560. . و نیز شرح نهج البلاغة 2 /49 [↑](#footnote-ref-560)
561. . همان گونه که مقصود ممکن است طول بقای امامان باشد، می تواند طول بقای خودشان نیز باشد. م [↑](#footnote-ref-561)
562. . و نیز المحتضر /103، اثبات الهداة 3/ 522، مختصر البصائر /10 و تبصرة الولی / 261 [↑](#footnote-ref-562)
563. . علامه ی مجلسی رحمه الله می فرماید: این به جهت فرار از شرار مردمان و یا بابت طلب علم است، ر.ک به مرآة العقول 9 /271. م [↑](#footnote-ref-563)
564. . سوره ی روم /41 [↑](#footnote-ref-564)
565. . و تهذیب الاحکام 4 /97 [↑](#footnote-ref-565)
566. . و نیز غیبت طوسی /284 و اثبات الهداة 3 /517 [↑](#footnote-ref-566)
567. . الجامع الصغیر 2/ 422 [↑](#footnote-ref-567)
568. . و نیز مجمع الزوائد 10 /62 - وی آن را توثیق می کند -، نوادر الاصول /69، التهذیب ابن عساکر 1 /61 و 62، المقاصد الحسنة /8، الجامع الصغیر 1 /470 - وی آن را صحیح می شمارد -، جمع الجوامع 1 /661، فیض القدیر 3 /168، کشف الخفاء 1 /24، کرامات الاولیاء /32، مسند شاشی 3 /215، جامع المسانید 7 /135 و المسند الجامع 8 /112 [↑](#footnote-ref-568)
569. . و نیز ر.ک به التهذیب ابن عساکر 1 /63، مجمع الزوائد 10 /63 و الجامع الصغیر 1 /471 و 2 /422 - وی آن را حسن می شمارد -. [↑](#footnote-ref-569)
570. . و نیز حلیة الاولیاء 3 /172، القول المسدد /108 و کشف الخفاء /25 و در آن این عبارت نیز آمده است: آنان در تمامی زمین هستند. و نیز ر.ک به روایات بسیاری که در تفسیر آیه ی: وَلَوْلا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الأرض، و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله ی برخی دیگر دفع نمی‏كرد، قطعاً زمین تباه می‏گردید، نقل و تصحیح کرده اند، از جمله الدرالمنثور 1 /320 [↑](#footnote-ref-570)
571. . عنوان مؤلف محترم چنین بود: فی کل وادٍ أثر من ثعلبة و در ترجمه گذشت. حکایت این ضرب المثل آن است که ثعلبی در میان قوم خود امری ناخوشایند دید و لذا به قومی دیگر روی آورد، و لیکن آنان هم همان عیب را داشتند. م [↑](#footnote-ref-571)
572. . و نیز موطأ مالک 1 /352 [↑](#footnote-ref-572)
573. . ر.ک به المغنی ابن قدامه 3 /534 [↑](#footnote-ref-573)
574. . وی ناظر به آیه ای است که پیش از این در پاورقی گذشت. [↑](#footnote-ref-574)
575. . و نیز تاریخ بغداد 12 /279، تهذیب الکمال 22 /421 و اکمال الکمال 4 /32 [↑](#footnote-ref-575)
576. . سؤالات آجری 2 /200 [↑](#footnote-ref-576)
577. . شرح ابو داود 8 /151 [↑](#footnote-ref-577)
578. . و نیز میزان الاعتدال 1 /591، الانساب سمعانی 2 /356 و عون المعبود 8 /151 [↑](#footnote-ref-578)
579. . به معنای گروه و پیشتر گذشت که آن را به معنای زهّاد گرفته اند. [↑](#footnote-ref-579)
580. . مسند احمد 3 /17، 14، 26 و 59 و ده ها منبع دیگر [↑](#footnote-ref-580)
581. . غیبت شیخ طوسی /274، اعلام الوری /428 و اثبات الهداة 3 /540 [↑](#footnote-ref-581)
582. . سوره ی نحل /1 [↑](#footnote-ref-582)
583. . سوره ی نمل /62 [↑](#footnote-ref-583)
584. . سوره ی بقره /148 [↑](#footnote-ref-584)
585. . از جمله اموری که امام عصر علیه السلام به همراه دارند، سنگ حضرت موسی علیه السلام است. م [↑](#footnote-ref-585)
586. . سوره ی انفال /5 [↑](#footnote-ref-586)
587. . و نیز ر.ک به علل الشرایع /492، مختصر البصائر /220 و اثبات الهداة 3 /448 [↑](#footnote-ref-587)
588. . قبیله ای در یمن که گویا به بلندی قامت شهره بوده اند. [↑](#footnote-ref-588)
589. . و نیز ترمذی بنابر آنچه در تحفة الاشراف 9 /428 آمده است. [↑](#footnote-ref-589)
590. . علامه ی مجلسی رحمه الله می نگارند: شاید مقصود از خاطب کسی باشد که در طلب خلافت است و یا خطیبی که بدون حق [ به سخن ] می ایستد، ر.ک به بحار الانوار 52 /138. م [↑](#footnote-ref-590)
591. . احتمال دارد به آیه ی 124 سوره ی آل عمران که خداوند در آن گروهی از فرشتگان را به همین وصف یاد کرده است، اشاره داشته باشد. م [↑](#footnote-ref-591)
592. . و نیز اعلام الوری /431، اثبات الهداة 3 /527 و بحار 52 /356 [↑](#footnote-ref-592)
593. . و نیز المعجم الکبیر 10 /124، مسند الشهاب 1 /62 و 63، تاریخ بغداد 2 /154، تلخیص المتشابه 1 /228، مصابیح بغوی 2 /140، جامع الاصول 5 /19، الترغیب 2 /482، الجامع الصغیر 1 /416، جمع الجوامع 1 /547، المنهاج فی شعب الایمان 3 /376، فیض القدیر 3 /51 و 52 و 4 /108، المسند الجامع 12 /74، کشف الخفاء 1 /558، تفسیر ماوردی 1 /478، جمع الفوائد 3 /341، المعجم الاوسط 6 /79، جامع الاحادیث /185، الوسیط 2 /44 و الکشف و البیان 3 /300 با نقل های مختلف [↑](#footnote-ref-593)
594. . و نیز ر.ک به مسند الشامیین 1 /3، مجمع الزوائد 7 /282، جمع الجوامع 1 /276، مسند بزار 5 /178، سنن ابو داود 4 /123، سنن ابن ماجه 2 /1330، ترمذی 5 /257 و کشف الخفاء 2 /535 [↑](#footnote-ref-594)
595. . و نیز من لا یحضره الفقیه 4 /366 و جامع الاخبار /180 [↑](#footnote-ref-595)
596. . و نیز همان 2 /644 [↑](#footnote-ref-596)
597. . سوره ی اعراف /71 [↑](#footnote-ref-597)
598. . سوره ی نحل /33 [↑](#footnote-ref-598)
599. . همان /34 [↑](#footnote-ref-599)
600. . احتمال می رود آرزوی درک حضور امام عصر علیه السلام پاداش یک شهادت داشته باشد و با شهادت در رکاب ایشان پاداش دو شهادت داده شود، ر.ک به مرآة العقول 25 /184. م [↑](#footnote-ref-600)
601. . سوره ی انعام /158 [↑](#footnote-ref-601)
602. . سوره ی عصر /1 [↑](#footnote-ref-602)
603. . همان /2 [↑](#footnote-ref-603)
604. . همان /3 [↑](#footnote-ref-604)
605. . سوره ی محمد صلی الله علیه وآله وسلم /22 [↑](#footnote-ref-605)
606. . همان /23 [↑](#footnote-ref-606)
607. . همان /25 [↑](#footnote-ref-607)
608. . همان /17 [↑](#footnote-ref-608)
609. . و نیز جمع الجوامع 2 /103، الحاوی 2 /68، کنز العمال 14 /587 و رد ابن خلدون، مغربی /578 [↑](#footnote-ref-609)
610. . و نیز الخرائج و الجرائح 3 /1153 [↑](#footnote-ref-610)
611. . سوره ی حدید /19 [↑](#footnote-ref-611)
612. . مرجئه بر چند گروه اطلاق می شود؛ الف. گروهی که می گویند: هیچ گناهی با وجود ایمان ضرر نمی زند و هیچ طاعتی با وجود کفر فایده نمی رساند، ب. گروهی که می گویند: در دنیا حکم به ایمان و کفر هیچ کس نمی توان نمود و ج. تمامی کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را چهارمین خلیفه می دانند و از منصب حقیقی و خلافت بلا فصل پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تأخیر می اندازند، ر.ک به بیست و پنج رساله ی فارسی علامه ی مجلسی /374. م [↑](#footnote-ref-612)
613. . و تقیه را در این زمان ترک کرده نزد مخالفین اظهار تشیّع کند، ر.ک به مرآة العقول 25 /184. م [↑](#footnote-ref-613)
614. . گیاهی است خواب آور که میان گندم می روید. [↑](#footnote-ref-614)
615. . سوره ی بقره /269 [↑](#footnote-ref-615)
616. . مشابه آن در همان کتاب /172 و 150، غیبت نعمانی /200، کمال الدین 2 /338 و 644 و اثبات الهداة 3 /471، 489 و 519 [↑](#footnote-ref-616)
617. . سوره ی اسراء /71 [↑](#footnote-ref-617)
618. . سوره ی رعد /29 [↑](#footnote-ref-618)
619. . مرحوم نعمانی پس از نقل این حدیث، خود به شرح آن می پردازد که خلاصه اش این است: این دو مثال برای شیعیان است؛ برخی از آنان در اثر فتنه از این مذهب عدول می کنند، ولی باز توفیق یافته توبه می کنند و بدان باز می گردند، بسان شیشه ای که می شکند ولی بازسازی می شود، اما برخی دیگر از این مذهب عدول می کنند، لکن باز نمی گردند و بر شقاوت می میرند، چونان سفالی که قابلیّت بازسازی ندارد. م [↑](#footnote-ref-619)
620. . سوره ی توبه /16 [↑](#footnote-ref-620)
621. . سوره ی آل عمران /142 [↑](#footnote-ref-621)
622. . همان منبع حدیث دیگری را که مشابه این حدیث است از منصور روایت می کند. [↑](#footnote-ref-622)
623. . مسند احمد 6 /428 و 429، صحیح بخاری 4 /109 و 176 و 8 /88 و 104، مسلم 8 /166 و ... [↑](#footnote-ref-623)
624. . مسند احمد 3 /463 [↑](#footnote-ref-624)
625. . مسند احمد 1 /23 و مجمع الزوائد 3 /298 که آن را حدیثی حسن دانسته است [↑](#footnote-ref-625)
626. . کسی که در مچ دست و یا پای او کجی باشد. [↑](#footnote-ref-626)
627. . و نیز ر.ک به همان 2 /40، 50 و 121، الموطأ 2 /975، المصنف عبدالرزاق 11 /463، بخاری 9 /67، مسلم 4 /2228، ترمذی 4 /530، المعجم الاوسط 1 /247 و حلیة الاولیاء 6 /348 [↑](#footnote-ref-627)
628. . صاع و مُدّ دو واحد اندازه گیری [↑](#footnote-ref-628)
629. . مشابه آن در همان 5 /33 و 299، سنن بیهقی 9 /179، التاریخ الکبیر بخاری 5 /33 و حلیة الاولیاء 2 /3 [↑](#footnote-ref-629)
630. . ر.ک به صحیح مسلم 2 /701، المستدرک 4 /477 - قسمت نخست را نقل می کند و صحیح می شمارد -، مصابیح بغوی 3 /488 - وی نیز صحیح می شمارد -، مجمع الزوائد 7 /331 - صحیح می داند -، الدرالمنثور 6 /51 و المسند الجامع 18 /413 [↑](#footnote-ref-630)
631. . و نیز امالی شیخ طوسی /404 و مناقب آل ابی طالب علیه السلام 1 /95، نظیر آن در کتب اهل سنت مسند احمد 5 /174، صحیح مسلم 7 /190 و المستدرک 2 /553 - وی آن را بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح می شمارد -. [↑](#footnote-ref-631)
632. . و نیز ر.ک به فردوس الاخبار 5 /523، تفسیر طبری 15 /17، الفائق 1 /87 و تهذیب ابن عساکر 1 /62، 63 و 96 [↑](#footnote-ref-632)
633. . منطقه ای در نزدیکی غزنه - معجم البلدان 5 /189 - که اکنون در پاکستان است. [↑](#footnote-ref-633)
634. . جزیره ای در بحر بصره. [↑](#footnote-ref-634)
635. . منطقه ای در سیستان، معجم البلدان 1 /49 [↑](#footnote-ref-635)
636. . منسوب به دیلم و یا جمع آن به زبان فارسی است، یا آنکه نام یکی از مناطق اصفهان است، همان 2 /544 [↑](#footnote-ref-636)
637. . معانی الاخبار /406، الایقاظ من الهجعة /385 و بحار 53 /60 [↑](#footnote-ref-637)
638. . سوره ی اسراء /6 [↑](#footnote-ref-638)
639. . سوره ی سجده /30 - 27 [↑](#footnote-ref-639)
640. . گردنه ای در مسیر مصر [↑](#footnote-ref-640)
641. . مجمع الزوائد 10 /60 آن را توثیق می کند، ولی ابن جوزی در الموضوعات 2 /57 به تضعیف آن می پردازد. [↑](#footnote-ref-641)
642. . و نیز المعجم الاوسط 8 /315 و التاریخ الکبیر 6 /313 و ... [↑](#footnote-ref-642)
643. . قفیز، مد و اردب اسامی چند پیمانه است. [↑](#footnote-ref-643)
644. . این عبارت وصفی برای وسائل سواری اهل مغرب یا غربیان است. [↑](#footnote-ref-644)
645. . از حوران تا اردن و نابلس در فلسطین [↑](#footnote-ref-645)
646. . نظیر آن غیبت شیخ طوسی /277، العدد القویة /76، منتخب الانوار /29، اثبات الهداة 3 /730 و بحار 52 /216 [↑](#footnote-ref-646)
647. . سوره ی سبأ /51 [↑](#footnote-ref-647)
648. . سوره ی مریم /37 [↑](#footnote-ref-648)
649. . سوره ی شعراء /4 [↑](#footnote-ref-649)
650. . در روایت، این عبارت آمده: أما لو کانت، خضعت أعناق أعداء الله عزوجل، و ضمیر مستتر موجود در کانت - که به لفظ: آن ترجمه شد - همان گونه که ممکن است به صیحه و فریاد رجوع کند، ممکن است به کلمه ی آیه که در آیه ی شریفه آمده بازگردد. م [↑](#footnote-ref-650)
651. . مشابه آن غیبت نعمانی /252 [↑](#footnote-ref-651)
652. . و نیز غیبت شیخ طوسی /274 و با اندکی تفاوت 266، الخرائج و الجرائح 3 /1161 و اثبات الهداة 3 /451 [↑](#footnote-ref-652)
653. . روایت غیبت نعمانی /301 افتادگیی دارد که در نسخه ی علامه ی مجلسی از آن کتاب، آمده است. م [↑](#footnote-ref-653)
654. . سوره ی انعام /2 [↑](#footnote-ref-654)
655. . سوره ی رعد /39 [↑](#footnote-ref-655)
656. . سوره ی روم /4 [↑](#footnote-ref-656)
657. . و نیز اعلام الوری /428، منتخب الانوار /177 و اثبات الهداة 3 /721 [↑](#footnote-ref-657)
658. . ظاهراً در این باره صحبت می کردند که چرا امام علیه السلام حاضر نشدند حتی نامه ی او را بخوانند. م [↑](#footnote-ref-658)
659. . سخن در رابطه با بنی عباس است و اینکه حکومت اینان قبل از خروج قائم ماست. م [↑](#footnote-ref-659)
660. . ظاهراً مقصود دمشق است. [↑](#footnote-ref-660)
661. . و نیز وسائل الشیعة 11 /36 و بحار 52 /303 و 270 [↑](#footnote-ref-661)
662. . و نیز اثبات الهداة 3 /735. ابو السرایا سریّ بن منصور شیبانی در سال 199 و در دوران خلافت مأمون در کوفه خروج کرد و مردم را به بیعت با محمد بن ابراهیم بن اسماعیل طباطبا فرزند ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام دعوت کرد و نهضتی به راه انداخت، و نهایتاً کشته شد، ر.ک به تتمة المنتهی /334، محمد بن ابراهیم خود را قائم نامیده بود و ممکن است این روایت ردّی بر او باشد. م [↑](#footnote-ref-662)
663. . ادات بیان اندوه و خستگی [↑](#footnote-ref-663)
664. . قبیله ی بنی قیس که شاخه ای از بنی اسدند. [↑](#footnote-ref-664)
665. . سوره ی نساء /47 [↑](#footnote-ref-665)
666. . و نیز المستدرک 4 /501 و عقد الدرر /87 [↑](#footnote-ref-666)
667. . سوره ی عنکبوت /2 - 1 [↑](#footnote-ref-667)
668. . سوره ی اسراء /6 [↑](#footnote-ref-668)
669. . مشابه آن مسند احمد 4 /6 و صحیح مسلم 4 /2225 و در منابع ما خصال 2 /446 و غیبت شیخ طوسی /267 [↑](#footnote-ref-669)
670. . ر.ک به الجمع بین الصحیحین 4 /238 و 245، المصنف ابن ابی شیبه 15 /43، مسند احمد 6 /316، سنن ابو داود 4 /107، تهذیب ابن عساکر 3 /450، جامع الاصول 10 /179، جمع الفوائد 1 /55، المسند الجامع 20 /795، التاریخ الکبیر 5 /118، سنن ابن ماجه 2 /1350، سنن نسائی 5 /207، المعجم الکبیر 23 /202 و 24 /75، المستدرک 4 /429 - آن را بنابر شرط شیخین صحیح شمرده است - و المصنف عبدالرزاق 11 /371 [↑](#footnote-ref-670)
671. . سوره ی نساء /47 [↑](#footnote-ref-671)
672. . سوره ی آل عمران /34 - 33 [↑](#footnote-ref-672)
673. . سوره ی بقره /148 [↑](#footnote-ref-673)
674. . برای آگاهی از اختلاف نسخ در ضبط این واژه ر.ک به پاورقی قرب الاسناد /123 تحقیق مؤسسه ی آل البیت علیهما السلام . م [↑](#footnote-ref-674)
675. . شرح سیوطی بر سنن نسائی 1 /162 و معجم بكری 2 /409 [↑](#footnote-ref-675)
676. . سیره ی ابن هشام 3 /160 [↑](#footnote-ref-676)
677. . و نیز کافی 3 /389، تهذیب الاحکام 2 /375 و الحدائق الناضرة 7 /213 [↑](#footnote-ref-677)
678. . سوره ی سبأ /51 [↑](#footnote-ref-678)
679. . و نیز کشاف 3 /467، تذکره ی قرطبی 2 /693، تفسیر قرطبی 14 /314، عقد الدرر /74، نوادر الاخبار /257، الاستیعاب 3 /928، تفسیر ابو الفتوح 9 /226 و مجمع البیان 4 /398 [↑](#footnote-ref-679)
680. . منطقه ای نزدیک کربلا [↑](#footnote-ref-680)
681. . سوره ی نحل /46 - 45 [↑](#footnote-ref-681)
682. . سوره ی فصلت /53 [↑](#footnote-ref-682)
683. . شیخ طوسی رحمه الله در امالی /176 از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که شیطان در روز عقبه ندا کرد: محمد و مسلمانان در نزدیکی عقبه هستند، به سراغشان بروید... م [↑](#footnote-ref-683)
684. . و نیز عقد الدرر /101 [↑](#footnote-ref-684)
685. . و نیز عقد الدرر /145، الحاوی 2 /71، البرهان هندی /141 و لوائح سفارینی 2 /11 [↑](#footnote-ref-685)
686. . و نیز البیان گنجی شافعی /512، عقد الدرر /52، 106 و 136 از طبرانی و ابو نعیم در مناقب المهدی، الحاوی 2 /68 و جمع الجوامع 2 /103 [↑](#footnote-ref-686)
687. . سوره ی مریم /37 [↑](#footnote-ref-687)
688. . سوره ی شعراء /4 [↑](#footnote-ref-688)
689. . و نیز عقد الدرر /104، تأویل الآیات 1 /387، حلیة الابرار 2 /611، البرهان 3 /179، المحجة /160 و بحار 52 /229 [↑](#footnote-ref-689)
690. . سوره ی قمر /2 [↑](#footnote-ref-690)
691. . سوره ی شعراء /2 - 1 [↑](#footnote-ref-691)
692. . و نیز ارشاد /358، غیبت شیخ طوسی /265، الخرائج و الجرائح 3 /1157 و اثبات الهداة 3 /725 [↑](#footnote-ref-692)
693. . در مورد عثمان در این احادیث دو احتمال می رود؛ عثمان بن عفان و سفیانی که عثمان بن عنبسه نام دارد، ر.ک به بحار الانوار 52 /292 و 206. م [↑](#footnote-ref-693)
694. . سوره ی ق /41 [↑](#footnote-ref-694)
695. . همان /42 [↑](#footnote-ref-695)
696. . به طریق لفّ و نشر غیر مرتّب، دستیابی به ناصبیان باز می گردد و بررسی به شیعیان. م [↑](#footnote-ref-696)
697. . علامه ی مجلسی می فرماید: مقصود آن است که از دید شیعیان ساده اندیش، مخالفان بر شیعه فائق می آیند، مخالفان می گویند: شما شیعیان مدّعی هستید که خداوند زمان را از حجّت خالی نخواهد گذارد، حال آنکه در این زمان حجّت را نمی شناسید، و لذا شیعیان را به دروغ و افترا متّهم می کنند، بحار الانوار 28 /73. م [↑](#footnote-ref-697)
698. . و نیز عیون المعجزات /145، غیبت شیخ طوسی /280، اعلام الوری /431 و اثبات الهداة 3 /515 [↑](#footnote-ref-698)
699. . سوره ی یونس /35 [↑](#footnote-ref-699)
700. . به نظر می رسد مقصود از عجلیه در این روایت، عنوانی کنایی و غیر از عنوانی باشد که در فصل دوازدهم توضیح داده شد، علامه ی مجلسی بیان دقیقی دارند که شایسته است بدان مراجعه شود، مرآة العقول 26 /127. م [↑](#footnote-ref-700)
701. . برای آگاهی از احتمالات موجود در این عبارت ر.ک به مرآة العقول 26 /127. م [↑](#footnote-ref-701)
702. . سوره ی شعراء /4 [↑](#footnote-ref-702)
703. . بحار 53 /3 [↑](#footnote-ref-703)
704. . بحار 52 /281 [↑](#footnote-ref-704)
705. . و نیز ر.ک به سنن ابو داود 4 /107 و 108، مسند ابو یعلی 1 /322، الملاحم ابن منادی /41، المعجم الکبیر 23 /295 و 389، المستدرک 4 /431، مصابیح بغوی 3 /493 - وی آن را حدیثی حسن می شمارد -، تهذیب ابن عساکر 1 /62، المنار المنیف /144، مجمع الزوائد 7 /314 می نویسد: طبرانی آن را در المعجم الاوسط نقل می کند و راویان آن راویان صحیح اند. حافظ ابن صدیق مغربی در رد بر ابن خلدون /504 می نویسد: او با اقرار به اینکه رجال حدیث رجال صحیحین بخاری و مسلم هستند و هیچ نقد و ایرادی متوجّه آنان نیست، ما را از ارائه ی سخنان اهل نقد و نیز پرداختن به دلیل صحّت حدیث بی نیاز کرده است، زیرا بالاترین حدیث صحیح آن است که مسلم و بخاری روایت کرده باشند، یا آنکه بنابر شرط آنان باشد اگر چه - مانند این حدیث - آن را در کتاب های خود نیاورده اند. [↑](#footnote-ref-705)
706. . و نیز ر.ک به المعجم الاوسط 1 /313 و المستدرک 4 /517 [↑](#footnote-ref-706)
707. . و نیز عقد الدرر /106، اثبات الهداة 3 /737 و بحار 52 /240 [↑](#footnote-ref-707)
708. . و الخرائج و الجرائح 3 /1160 [↑](#footnote-ref-708)
709. . و نیز ر.ک به مسند احمد 1 /84، الفتن 1 /362، التاریخ الکبیر 1 /317، سنن ابن ماجه 2 /1367، مسند ابو یعلی 1 /359، حلیة الاولیاء 3 /177، اخبار اصبهان 1 /170، البیان گنجی /487، - وی می نویسد: انضمام این اسناد به یکدیگر و نقل آن توسّط حافظان احادیث در کتب، موجب یقین به صحّت حدیث می شود -، ابن کثیر در الفتن 1 /38 مایل به توثیق آن شده است، الدرالمنثور 6 /58 می نویسد: ابن ابی شیبه، احمد و ابن ماجه آن را نقل کرده اند، الجامع الصغیر 2 /672 آن را حسن می شمارد، مرقاة المفاتیح 5 /180 می نویسد: در یک شب و یا یک ساعت از شب امر او را سامان می دهد و قدر او را بالا می برد، چرا که اهل حل و عقد بر خلافت او اتفاق می کنند ( !)، مغربی نیز در رد ابن خلدون /533 آن را حدیثی حسن می شمارد. [↑](#footnote-ref-709)
710. . سوره ی ابراهیم علیه السلام /5 [↑](#footnote-ref-710)
711. . و خصال /108، معانی الاخبار /365 و روضة الواعظین /392 [↑](#footnote-ref-711)
712. . سوره ی بقره /3 [↑](#footnote-ref-712)
713. . سوره ی انعام /89 [↑](#footnote-ref-713)
714. . سوره ی مائده /54 [↑](#footnote-ref-714)
715. . یکی از راه های ورود به مکّه [↑](#footnote-ref-715)
716. . و نیز روضة الواعظین 2 /263، اعلام الوری /429، الخرائج و الجرائح 3 /1161، منتخب الانوار /35، العدد القویة /76، اخبار الدول /118 و اثبات الهداة 3 /514 [↑](#footnote-ref-716)
717. . و نیز ر.ک به غیبت نعمانی /282، تهذیب الاحکام 4 /333، روضة الواعظین /263، اعلام الوری /430، الملاحم و الفتن /194، کشف الغمة 3 /252 و 324، العدد القویة /65 و بحار 52 /285 و 290 [↑](#footnote-ref-717)
718. . سوره ی آل عمران /34 - 33 [↑](#footnote-ref-718)
719. . سوره ی بقره /148 [↑](#footnote-ref-719)
720. . علامه ی مجلسی در بحار 52 /370 پس از نقل این حدیث می نگارد: معنای این جمله ی اخیر آن است که این مطلب در صفحه ای گسترده است، یا اینکه [ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف  ] با خود صفحه ای گسترده و منشور دارد، یا اینکه پرچم او صفحه ای گسترده است. م [↑](#footnote-ref-720)
721. . سوره ی نمل /62 [↑](#footnote-ref-721)
722. . سوره ی بقره /148 [↑](#footnote-ref-722)
723. . سوره ی هود /8 [↑](#footnote-ref-723)
724. . و بحار الانوار 52 /334 [↑](#footnote-ref-724)
725. . سوره ی نحل /46 - 45 [↑](#footnote-ref-725)
726. . و نیز العدد القویة /65 و اثبات الهداة 3 /491 [↑](#footnote-ref-726)
727. . حال یا او را خلع می کنند و یا به قتل می رسانند و خواهد آمد که اهل مدینه نیز چنین می کنند. [↑](#footnote-ref-727)
728. . بیرون مدینه به سمت عراق [↑](#footnote-ref-728)
729. . میان عراق و حجاز [↑](#footnote-ref-729)
730. . سوره ی بقره /148 [↑](#footnote-ref-730)
731. . سوره ی بقره /165 [↑](#footnote-ref-731)